



انتشارات دانشگاه مشهد ، شماره ۶۷

# دیداری با اهل قلم

دربارهٔ بیست کتاب ثرفاری

جلد دوم

از

دکتر علّامحسین یوسفی

ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه مشهد .

چاپ و صحافی: چاپخانه مؤسسه .

چاپ اول: ۱۳۵۷ - ۱۳۵۸ .

کلیه حقوق محفوظ است

بہ یاد خواہرم

کہ مہربانیاں و بزرگوں ارہم

فروغ زندگی و مایہ امیدم بود

غ. ی

## فهرست مندرجات

| مقدمه                                | در داستان                                                                               |
|--------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------------------------|
| ۳۶-۳                                 | ۱۲-۱۱ کتاب امیرارسلان از نظر داستان -                                                   |
| ۵-۳                                  | ۱۷-۱۲ پردازی                                                                            |
| ۶-۵                                  | توصیف و نگارگری در داستان ۱۷-۱۹                                                         |
| ۸-۶                                  | نقد کتاب امیرارسلان از لحاظ روح و منش، تجلی خویهای شریف در کتاب، ضعف داستان نویسی ۲۵-۱۹ |
| ۹-۸                                  | انعکاسی از عصر قاجاری در داستان ۲۷-۲۵                                                   |
| ۱۱-۱۰                                | ثر کتاب ، لحن محاوره و شیوه تقالی ، ۲۸-۲۷                                               |
| ۳۱-۲۸                                | سادگی و کوتاهی جمله ها ، نفوذ زبان عامه ، ۳۱-۲۸                                         |
| ۳۴-۳۱                                | آرایش ثر ، نقل اشعار ، ۳۴-۳۱                                                            |
| ۳۵-۳۴                                | وسعت دامنه لغات و ترکیبات ۳۵-۳۴                                                         |
| افسانه ای شیرین                      |                                                                                         |
| اشاره ای به افسانه گویی در قدیم      |                                                                                         |
| چگونگی پدید آمدن داستان امیرارسلان   |                                                                                         |
| شهرت یافتن و رواج این داستان ،       |                                                                                         |
| عیب فرنگی مآبی                       |                                                                                         |
| میرزا محمدعلی نقیب الممالک و آثار او |                                                                                         |
| خلاصه داستان                         |                                                                                         |
| داستان امیرارسلان و فرهنگ عامه       |                                                                                         |
| نفوذ عناصر قدیمی و موضوعات عصری      |                                                                                         |



|                                    |       |                                        |
|------------------------------------|-------|----------------------------------------|
| برخی نقصها                         | ۳۵-۳۶ | او درباره فرنگستان و دیگر شهرهای       |
| مسافری از شرق                      | ۳۷-۷۲ | بین راه                                |
| نخستین سفرنامه يك ایرانی در عصر    |       | نشر کتاب ، قدرت توصیف ، نمونه‌هایی     |
| اخیر درباره اروپا                  | ۳۹-۴۰ | از انشای مؤلف                          |
| شرح احوال میرزا ابوطالب‌خان و      |       | تأثیر طبع شعر و ذوق ادبی میرزا         |
| خانواده‌اش                         | ۴۱-۴۲ | ابوطالب‌خان در نشر او                  |
| آغاز سفر ، بازگشت ، درگذشت         |       | غنای واژگان ، مفردات و ترکیبات         |
| نویسنده                            | ۴۲-۴۳ | درخور توجه کتاب ، اصطلاحات             |
| آثار قلمی میرزا ابوطالب‌خان        | ۴۳-۴۴ | خاص فارسی زبانان هند ، مختصات          |
| مسیر طالبی و ترجمه‌هایش            | ۴۵-۴۶ | دستوری                                 |
| علاقه نویسنده به زبان فارسی ،      |       | برخی موارد نقص در مطالب و انشای        |
| تربیت و حسن معاشرت او              | ۴۶-۴۸ | مسیر طالبی                             |
| خلقیات وی : ایمان به اسلام ، انس   |       |                                        |
| با آداب و رسوم شرق ،               | ۴۸-۴۹ | صلای بیداری                            |
| انصاف ، صداقت ، کنجکاوی ،          |       | طالبوف تبریزی ، از هادیان اندیشه       |
| شوخ طبعی                           | ۴۹-۵۱ | در ایران                               |
| انگیزه نوشتن مسیر طالبی : شناساندن |       | سرگذشت طالبوف ، سهم او در تهذیب        |
| هر چیز مفید و علم و صنعت فرنگ ،    |       | فکر مردم                               |
| اطلاعات گوناگون ، تجزیه و تحلیل    |       | خصائل و آگاهیهای طالبوف و آثار         |
| موضوعات                            | ۵۲-۵۵ | قلمی وی                                |
| درج نکات اجتماعی: آزادی، استقرار   |       | طرز تفکر و اثر نوشته‌هایش              |
| قانون ، مظاهر مختلف تمدن ، موارد   |       | مسائل الحسنین ، طرح کتاب و نظر         |
| ضعف جوامع غربی                     | ۵۶-۶۰ | نویسنده                                |
| استقلال نظر نویسنده ، آراء انتقادی |       | طرح مسائل اجتماعی آن روزگار            |
|                                    |       | ستایش احکام اسلام و تأسی به پیغمبر (ص) |

|                                      |         |
|--------------------------------------|---------|
| آثارش ، ایمان به اسلام ، دل‌بستگی    | ۸۹-۹۲   |
| به ایران                             | ۱۱۳-۱۱۸ |
| ماجرای انتشار سیاحت‌نامه             | ۱۱۸-۱۱۹ |
| اهمیت کتاب از نظر اجتماعی            | ۱۲۰-۱۲۱ |
| خلاصه داستان                         | ۱۲۱-۱۲۳ |
| بیان عیب و نقص جامعه                 | ۱۲۳-۱۲۶ |
| طبقات مختلف مردم                     | ۱۲۶-۱۲۷ |
| شوخی و ظرافت در کتاب ، انتقاد        |         |
| از فرنگی مآبان فریفته به ظواهر       |         |
|                                      | ۱۲۷-۱۲۸ |
| یادکرد و تحسین خویبها                | ۱۲۸-۱۳۰ |
| آراء اجتماعی نویسنده ، فایده انتقاد، |         |
| لزوم قانون ، گسترش فرهنگ ،           |         |
| زیان فرنگی مآبی                      | ۱۳۰-۱۳۳ |
| توجه به اصلاحات اقتصادی ، اداری ،    |         |
| اجتماعی و اخلاقی ، اعتقاد استوار     |         |
| نویسنده به اسلام                     | ۱۳۳-۱۳۶ |
| راهنمایی جامعه در کارها              | ۱۳۶-۱۳۹ |
| درج نکته‌های اجتماعی                 | ۱۳۹-۱۴۰ |
| جنبه داستانی کتاب                    | ۱۴۰-۱۴۲ |
| نقصهای آن                            | ۱۴۲-۱۴۴ |
| انشای سیاحت‌نامه                     | ۱۴۴-۱۴۷ |
| دخو                                  | ۱۴۹-۱۸۴ |
| صور اسرافیل و علی اکبر دهخدا         |         |
| افکار اجتماعی نویسنده و راه اصلاح    | ۹۳      |
| معایب                                |         |
| کسب فواید تمدن جدید و پرهیز از       |         |
| تقلید محض از غرب                     | ۹۳-۹۴   |
| قانون‌خواهی و اندیشه‌های نویسنده     |         |
|                                      | ۹۴-۹۵   |
| برادری و برابری و آزادی              | ۹۶      |
| احتیاج ، انگیزه تلاش و پیشرفت        | ۹۷      |
| ستایش خادمان مملکت                   | ۹۷      |
| آراء تربیتی نویسنده                  | ۹۸-۹۹   |
| عمق اندیشه                           | ۹۹-۱۰۰  |
| جنبه داستانی مسالك المحسنين و        |         |
| نقائص آن                             | ۱۰۱-۱۰۳ |
| برخی ظرائف در کتاب                   | ۱۰۳-۱۰۴ |
| نقد نثر مسالك المحسنين               | ۱۰۴-۱۰۷ |
| عاشق وطن                             | ۱۰۹-۱۴۷ |
| سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ و تأثیر آن    |         |
| در نهضت مشروطیت ، حسن توجه           |         |
| آیه الله سید محمد طباطبائی به این    |         |
| کتاب                                 | ۱۱۱-۱۱۳ |
| زین العابدین مراغه‌ای ، حوادث        |         |
| زندگی ، معلومات ، اعتقاد و منش و     |         |

|         |                                                                          |
|---------|--------------------------------------------------------------------------|
| ۱۵۱-۱۵۲ | شرح حال محمدباقر میرزا خسروی                                             |
| ۱۵۳-۱۵۲ | آغاز زندگی و دانش اندوزی دهخدا و آثارش ۱۸۹-۱۹۴                           |
| ۱۵۳-۱۵۲ | شمس و طغرا ، رمانی عاشقانه و تاریخی ۱۹۹-۱۹۴                              |
| ۱۵۳     | همکاری با صور اسرافیل ۱۹۹-۱۹۴                                            |
| ۱۵۴-۱۵۵ | دوران تبعید ، نمایندگی مجلس ، توانایی نویسنده در پروراندن داستان عشق ۲۰۰ |
| ۱۵۵-۱۵۴ | کوششهای فرهنگی و ادبی ۱۵۵-۱۵۴                                            |
| ۱۵۶-۱۵۵ | آثار قلمی و تحقیقی دهخدا ۱۵۶-۱۵۵                                         |
| ۱۵۸-۱۵۶ | ذوق طنزپردازی و نظرگاه اجتماعی دهخدا ۲۰۴-۲۰۱                             |
| ۱۵۸-۱۵۶ | قهرمانان داستان ، اشخاص تاریخی ۲۰۹-۲۰۴                                   |
| ۱۶۰-۱۵۸ | توجه به کلیه مسائل اجتماعی در «چرند پرند» ۲۰۹-۲۱۱                        |
| ۱۶۱     | شناخت روحیه عموم مردم ۲۱۱-۲۰۹                                            |
| ۱۶۲-۱۶۵ | برگزیدن زبان مردم و ساده نویسی ۲۱۲-۲۱۱                                   |
| ۱۶۵-۱۶۲ | نکته‌یابی نویسنده و قدرت ابداع او ۲۱۳-۲۱۲                                |
| ۱۶۵-۱۷۸ | اشارات لطیف ۲۱۳-۲۱۲                                                      |
| ۱۷۸-۱۶۵ | نویسندگی در مسائل اجتماعی و تتبع و تحقیق ادبی ۲۱۵-۲۱۳                    |
| ۱۸۳-۱۷۸ | داستان‌پرداز تاریخ ۲۱۵-۲۱۸                                               |
| ۱۸۴-۱۸۳ | «مدرنیسم» و کم توجهی به تاریخ و آنچه تاریخی است ۲۲۰-۲۱۸                  |
| ۱۸۵-۲۳۳ | نخستین رمان تاریخی فارسی ۱۸۹                                             |

|         |                                    |                                                                      |
|---------|------------------------------------|----------------------------------------------------------------------|
| ۲۲۲-۲۲۱ | مطالب و وقایع تاریخی               | اجتماعی و قلمی ، شغل و کار                                           |
|         | عقاید و پسندهای نویسنده ، دعوت     |                                                                      |
|         | به پیروی از قرآن ، واتحاد مسلمانان |                                                                      |
| ۲۲۴-۲۲۲ | و اتفاق کلمه                       | ۲۴۵-۲۴۰                                                              |
|         | جنبه‌های اخلاقی کتاب ، اعتقاد      | نخستین نوشته‌ها و انتشار «یکی بود و یکی نبود»                        |
|         | مؤلف به مبانی اخلاقی اسلام ۲۲۴-۲۲۵ | ۲۴۶-۲۴۵                                                              |
|         | تأثر از روح دینی و طرح آن در       | آثار جمالزاده و ترجمه‌های آنها                                       |
| ۲۲۶     | کتاب                               | ۲۴۸-۲۴۷                                                              |
| ۲۲۷-۲۲۶ | افکار عرفانی                       | روح ایرانی و آزاده فکری در                                           |
|         | ضعف نویسنده در شوخی و ظرافت        | نوشته‌های وی ، پرهیز از تقلید                                        |
| ۲۲۸-۲۲۷ |                                    | ۲۴۹-۲۴۸                                                              |
|         | نثر خسروی                          | خام تمدن جدید                                                        |
| ۲۳۱-۲۲۸ | موارد ضعف رمان شمس و طغرا          | مقدمه «یکی بود و یکی نبود» و                                         |
|         |                                    | پیشگامی در داستان نویسی جدید و                                       |
| ۲۳۳-۲۳۱ |                                    | نثر ساده به زبان مردم ۲۴۹-۲۵۲                                        |
| ۲۳۳     | نتیجه                              | نقد در «یکی بود و یکی نبود»                                          |
| ۲۸۰-۴۳۵ | بانگ خروس سحری                     | ۲۵۷-۲۵۲                                                              |
|         | سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی ،      | اشارات لطیف و نکته آموزی                                             |
|         | سخن از آزادی و عدالت برمنبر ،      | ۲۶۴-۲۵۷                                                              |
|         | نفوذ کلام وی در روح مردم ، فرزندش  | ۲۶۹-۲۶۴                                                              |
| ۲۳۸-۲۳۷ | سید محمدعلی جمالزاده               | نشر کتاب                                                             |
|         | «یکی بود و یکی نبود» ، طلعه        | اشخاص داستان در «یکی بود و یکی نبود» ، ایرادمنتقدان بردیگر داستانهای |
| ۲۳۹-۲۳۸ | داستان نویسی جدید                  | جمالزاده ۲۶۹-۲۷۱                                                     |
|         | شرح زندگی جمالزاده ، خردسالی ،     | «یکی بود و یکی نبود» از نظر داستان-پردازی                            |
|         | نوجوانی ، تحصیلات ، کوششهای        | ۲۷۵-۲۷۱                                                              |
|         |                                    | قدرت توصیف نویسنده ۲۷۸-۲۷۵                                           |
|         |                                    | تصویرگری ۲۷۹-۲۷۸                                                     |
|         |                                    | چند نکته بر کتاب و ارزش آن                                           |

|                                                                   |                                    |
|-------------------------------------------------------------------|------------------------------------|
| نخستین آثار قلمی ، دورهٔ پربار                                    | ۲۷۹-۲۸۰                            |
| نویسندگی ، گروه «ربعه» ، سفرهند ،<br>نوشته‌های دیگر ، کثرت و تنوع | ۲۸۱-۳۰۵ جعفر خان                   |
| آثار وی                                                           | ۲۸۳-۲۸۵ آثار نمایشی در زبان فارسی  |
| ۳۱۴-۳۲۰                                                           | سرگذشت حسن مقدم (علی نوروز)        |
| ۳۲۱-۳۲۳                                                           | و معرفی او                         |
| ۳۲۳-۳۲۴                                                           | نمایشنامه «جعفرخان از فرنگ آمده» ، |
| ۳۲۴-۳۲۶                                                           | با دونوع منش                       |
| گسترش اندیشه در داستانهای هدایت                                   | ۲۹۲-۲۹۴ ساختمان نمایشنامه          |
| ۳۲۶-۳۳۱                                                           | اشخاص نمایش: جعفرخان ، ۲۹۶-۲۹۷     |
| قدرت داستان پردازی ، تنوع و                                       | دیگر اشخاص                         |
| رنگارنگی داستانها ، اشخاص داستانها                                | ۲۹۷-۲۹۸                            |
| ۳۳۱-۳۳۴                                                           | نقد در نمایشنامه                   |
| شش داستان کوتاه ، نظری به                                         | شوخی طبعی در آن                    |
| آنها                                                              | ۳۰۰-۳۰۲                            |
| ۳۳۴-۳۴۲                                                           | نثر و زبان نمایش جعفرخان ۳۰۲-۳۰۴   |
| قدرت دید و دقت توصیف هدایت                                        | چند ایراد کوچک                     |
| ۳۴۲-۳۴۵                                                           | ارزش کلی نمایشنامه                 |
| بذله‌گویی ، نقد در داستانهای او                                   | ۳۰۵                                |
| ۳۴۵-۳۴۹                                                           | ۳۰۷-۳۰۷ رندی اندیشه‌ور             |
| نثر هدایت ، برخورداری از زبان                                     | ۳۰۹-۳۱۰ آشنایی با آثار صادق هدایت  |
| عامه ، نویسنده‌ای صاحب سبك ،                                      | شهرت او                            |
| نخستین تجربه‌ها در نویسندگی ،                                     | ۳۱۰-۳۱۱ منش و اندیشه‌اش            |
| نمونه‌هایی از انشای وی ، بکار-                                    | شرح حال هدایت ، خانواده ،          |
| بردن مصطلحات هر موضوع و تکیه-                                     | تحصیلات ، شوق آموختن و مطالعه      |
| کلامهای مردم ، بهره‌گیری از                                       | ۳۱۳-۳۱۴                            |

|                                      |                                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| نگارش خاطرات نه تاریخ ۳۷۶-۳۷۵        | لهجه‌های محلی ، توانایی در بیان ،  |
| درج اطلاعات گوناگون در زمینه‌های     | طرح مطالب به زبانی ساده و روان ،   |
| مختلف ۳۷۹-۳۷۷                        | گزیده‌ای از نوشته‌های او ، تأثیر   |
| شرح مطالب و اوضاع اجتماعی            | هدایت در تشریف‌رسانی معاصر ۳۵۵-۳۴۹ |
| ۳۸۲-۳۷۹                              | ایرادهایی بر آثار صادق هدایت ، در  |
| روح و لحن انتقادی نویسنده ۳۸۵-۳۸۲    | نمایشنامه نویسی ، يك رمان او ،     |
| ابراز علاقه مؤلف به بیان حقایق و     | برخی از داستانهای کوتاه ، نقد      |
| تأثیر آن ۳۸۸-۳۸۵                     | مینوی بر انشای هدایت ، نکته‌گیری   |
| نکات و فواید تاریخی کتاب ۳۹۰-۳۸۸     | بر طرز تفکر وی ، حاصل سخن          |
| توصیف اخلاق و رفتار و روحیات         | ۳۵۷-۳۵۵                            |
| اشخاص از طبقات مختلف ۳۹۲-۳۹۰         |                                    |
| توجه به طبقات جامعه و توده مردم      | حسب حال ۴۱۹-۳۵۹                    |
| ۳۹۳-۳۹۲                              | خاطرات و یادداشتها و نقصها و       |
| دقت نظر نویسنده در توصیف ۳۹۶-۳۹۳     | فواید آنها ۳۶۱                     |
| حالت داستانی کتاب ۳۹۸-۳۹۷            | ارزش ادبی حسب حالها و انواع        |
| شوخی طبعی و نکته‌گویی نویسنده        | آنها ۳۶۳-۳۶۱                       |
| ۴۰۰-۳۹۸                              | نمونه‌های برجسته حسب حال در        |
| حاشیه رفتن و طرح مطالب فرعی          | زبانهای مختلف ۳۶۴-۳۶۳              |
| سودمند ، تفصیل و اطناب ۴۰۲-۴۰۰       | نمونه‌هایی در زبان فارسی ۳۶۴       |
| اختصار و ایجاز ۴۰۲                   | موجبات بحث از «شرح زندگانی         |
| افکار و آراء نویسنده ، اعتقاد استوار | من» در کتاب حاضر ۳۶۵-۳۶۴           |
| او به دیانت و اسلام ۴۰۴-۴۰۲          | گزارش احوال عبدالله مستوفی ،       |
| منش و روحیات وی ۴۰۸-۴۰۵              | نویسنده کتاب ۳۷۳-۳۶۶               |
| نمونه‌هایی خواندنی از کتاب: ۴۱۱-۴۰۸  | آثار قلمی وی ۳۷۴                   |

| دوازده                            | فهرست مندرجات       |
|-----------------------------------|---------------------|
| روح دموکراسی اسلامی در مساجد ،    | یادداشتها ۴۲۱-۴۷۳   |
| نثر شیرین مستوفی ، نظر او دربارهٔ | فهرستها ۴۷۵-۵۳۸     |
| انشای خوب ، حسن انتخاب کلمات ،    |                     |
| ایجاز ، استفاده از زبان گفتار ،   | فهرست اعلام ۴۷۷-۵۲۴ |
| لغات و ترکیبات درخور توجه ،       |                     |
| آوردن آیه وحیث و شعر ۴۱۱-۴۱۵      | فهرست مراجع ۵۲۵-۵۳۸ |
| انتقادهایی بر کتاب ۴۱۶-۴۱۹        | تصحیحات ۵۳۹         |

## به نام خدا

### مقدمه

در بهار سال ۱۳۵۵ بود که جلد اول «دیداری با اهل قلم» چاپ و منتشر شد و حالا ، پس از دو سال ، جلد دوم آن بطبع می رسد . آنچه در باب چگونگی تألیف این کتاب گفتنی بود در مقدمه جلد اول آمده اما اینک اشاره ای مختصر به چند نکته دیگر نیز مناسب و مفید می نماید .

نخست خداوند را از صمیم دل سپاسگزارم که مرامدد فرمود تا توانستم جلد دوم این کتاب را نیز فراهم آورم و اکنون آن را با اخلاص و تواضع فراوان به خوانندگان تقدیم می کنم . از برخی نقصهای این اثر ، خود بی خبر نیستم و اگر این کتاب را بار دیگر بخوانم چه بسا بمنظور تبدیل و



تکمیل و اصلاح مطالب، آن را تغییر دهم بخصوص که این فصول بتدریج در طی سالهای گذشته بقلم آمده است. به قول عماد کاتب اصفهانی (م. ۵۹۷ ه. ق.) «هیچ کس ندیده‌ام که امروز چیزی بنویسد و روز بعد نگوید اگر این تغییر صورت می‌گرفت نیکوتر بود و اگر آن موضوع اضافه می‌شد خوشتر می‌نمود و اگر این مطلب جاوتر قرار می‌گرفت خوب‌تر می‌شد و چنانچه این موضوع کنار نهاده می‌شد زیباتر بود. این از بزرگترین عبرتهاست و دلیلی است بر غلبه نقص بر همه بشر»، همان نقصی که نویسنده این سطور نخست به آن اعتراف کرد.

در جلد دوم نیز کتابهای مورد نظر متنوع است و در زمینه‌های گوناگون. بدیهی است نگارنده بیشتر به طرح آثار و اندیشه‌های نویسندگان آنها پرداخته نه بحث و داوری درباره آراء و افکارشان. در عین حال نخواسته است فقط به ذکر محاسن این کتابها اکتفا کند و برخی نقائص را در شیوه نویسندگی نادیده بگیرد.

در این جلد کم‌کم به طلیعه نشر فارسی معاصر نزدیک شده‌ایم. برخی از کتابهای این دوره که در این جا مطرح شده جزء ادبیات انتقادی مقارن عصر مشروطیت است و مربوط است به اوضاع و احوال آن روزگار. این گونه آثار صفات مشترکی دارند که مهمترین آنها عبارت است از: شکایت از ظلم و فساد و عقب‌ماندگی، آرزوی عدالت و آزادی و اصلاحات و پیشرفت، توجه به کشورهای متمدن، انتقاد

از مداخلات و مظاهر دولتهای استعماری خارجی در ایران ، سوءاستفاده استعمارگران از مردم شرق ، ترویج فساد ، نفاق افکنی میان مسلمانان به سود خویش ، نفرت وطن خواهان از عوامل آشکار و پنهان بیگانگان در کشور و بسیاری مطالب دیگر .

این دردها و آرزوهای مشترك ، یعنی دل آزردهای از ستم و امید به استقرار دادگری و حق و حقیقت بود که در نهضت مشروطیت حس وحدت ملی و وطن خواهی را در جامعه نیرو بخشید و قلمها و قدمها را در راه آزادی از فقر و زبونی ، تحقق فضائل انسانی ، تقوی ، آزادگی ، ترقی و تمدن بکار انداخت .

در جستجوی این آرزوهای شریف ، دین مبین اسلام - که مبشر آزادی و برابری و حق و عدالت است - راهنما و تکیه گاه معنوی مردم ستم دیده و دادخواه بود . نمودار عمای آن ، استناد به تعالیم عالیة اسلام ، نفوذ کلام روحانیان آزادیخواه و دانا و دوراندیش در دعوت مردم و همگامی آنان با دیگر وطن خواهان و اصلاح طلبان در مبارزه برضد استبداد دستگاه قاجاری تواند بود و تأثیرشان در پیشرفت کار مشروطیت .

ترقی خواهان و آگاهان آن روز - که سهم عمده ای در بیداری مردم داشتند - متوجه پیشرفت اروپا و خواستار کسب محاسن تمدن و علوم جدید بودند و لزوم این کار را یاد - آور می شدند ، بخصوص که برخی آگاهیه را از این راه

بدست آورده بودند . اما درعین حال غالباً این هوشیاری را هم از خود نشان می دادند که تقلید محض از مال دیگرزیان - خیزست و باید ازان پرهیز کرد . عبارت دیگر اصلاح طلبان درست اندیش آن دوره ، با اتکاء به فرهنگ اصیل خویش ، کمتر به غرب زدگی دچار می شدند حتی گاه بر جوامع غربی انتقادهایی داشتند و مثل برخی از درس خواندگان روزگار ما نبودند که بر اثر عدم انس ، پیوندشان با فرهنگ خودشان سستی گرفته باشد . به این سبب است که مثلاً عبدالرحیم تبریزی (طالبوف) - که خود از راهنمایان مردم به طریق دانش اندوزی و مدنیت بود - تقلید صرف از ملل دیگر را منع می کند و می نویسد : « از هیچ ملت جز علم و صنعت و معاونات مفیده چیزی قبول نکنی ، تقلید نمایی ، یعنی در همه جا و همیشه ایرانی باشی ، و از برکت علم . . . حالی شوی که مشرق زمین غیر از مغرب زمین است ، دریکی آفتاب طلوع می کند در دیگری غروب می نماید ، این دلیل ساده کافی است که ما خودمان را با آنها فرق دهیم » .

فرنگی مآبان خام و فریفته به ظواهر نیز مکرر مورد ایراد نویسندگان مختلف واقع می شدند .

اکثر این نویسندگان و متفکران ، دل بستگی خاصی به وطن و کیش و آیین و فرهنگ و سنن و آداب و رسوم خویش بخرج می دادند که در خلال آثارشان جلوه گریست .

اجازه فرمایید مثالی عرض کنم : اشاره ای کوتاه به نفوذ معارف اسلام در این گونه کتابها کافی است نشان دهد

ترقی خواهان و روشنفکران آن عهد تاجه حد به فرهنگ ایران اسلامی تکیه داشته‌اند . در سفرنامه‌ای می‌بینیم ایرانی در وسط اروپا ، مردی است شرقی و پابند به فرهنگ و آداب و سنت شرق ، مؤمن به اسلام ، که با اسقف لندن بحثها دارد . نویسنده‌ای دیگر در ضمن آموزش علوم جدید به فارسی زبانان ، همواره احکام اسلام را می‌ستاید و از زبان ارنست رنان فیلسوف فرانسوی می‌گوید : « دین حق آن است که عقل او را قبول نماید و علم او را تصدیق بکند ، چنین دین پاک فقط حقیقت اسلام و اساس متین او کلمه توحیدست » ، یادر هدایت گمراهان تاسی به پیغمبر اسلام (ص) را یادآور می‌شود . دیگری درایمان به اسلام ودل- بستگی به ایران چنان استوار بود که قهرمان سیاحت‌نامه او ، ابراهیم بیگ ، نیز دراین اعتقاد و روحیات مانند خود وی بسیار پابرجا و صمیمی است . بی سبب نبود که شادروان آیه الله سید محمد طباطبائی ، از رهبران نهضت مشروطیت ، خواندن کتاب او را به همگان سفارش می‌کرد .

با روزنامه نویسی معروفی ازان دوره نیز روبرو می‌شویم که به گنجینه‌ای از فرهنگ ایران و اسلام دسترسی داشت . رمان نویسی در کتاب خود راه رفع ستم و استیلای بیگانه را از خلال آیه شریفه قرآن کریم به خوانندگان می‌آموخت که : خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم حالشان را تغییر دهند<sup>۱</sup> و مسلمانان را به اتحاد و

۱- ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ، سوره رعد (۱۳) آیه ۱۱ .

اتفاق نظر دعوت می‌کرد و با اعتقاد به مبانی اخلاقی اسلام، برتری انسان را در تقوی می‌دانست<sup>۲</sup>. دیگری که در داستان‌نویسی جدید راهگشا بود، پرورده و فرزند واعظی مردم دوست و نامورست که نوشته‌اند: شاید وی نخستین کسی بود که در نهضت مشروطیت علناً بر بالای منبر از آزادی و عدالت سخن گفته است. نویسندگانی دیگر در نگارش حسب حال خویش کافی است بانگ اذانی بشنود تا روحش به عالم معنی اوج گیرد و یا گرد آمدن طبقات مختلف مردم را در مساجد، نموداری از تحقق روح دموکراسی اسلامی می‌بیند.

اینها و بسیاری مظاهر دیگر - که در کتاب حاضر جای جای یاد شده - نموداری است از تربیت استوار گروهی از نویسندگان متمدنی و روشن بین آن عصر، که در سایه فرهنگی دیرپای رشد یافته بودند. از این رو ترقی و پیشرفتهای جدید در اندیشه آنان، نمی‌توانست بمعنی گسستگی از فرهنگ اصیل خویش باشد. به عقیده ایشان مملکت به کسانی نیازمند بود که بر بنیان فرهنگ اسلامی ایران تکیه داشته و در عین حال از پیشرفتهای بشری در زمینه دانش و معرفت برخوردار باشند، یعنی از رگ و ریشه و دل و جان پیوسته به کیش و آیین و مردم و وطن خویش و همگام با تمدن جهان، تا بتوانند مردم کشور را به ترقی و رفاه و سعادت برسانند. اینان چنین می‌اندیشیدند و

۲- ان اکرمکم عند الله اتقیکم، سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

آثار و افکار و تجربه‌هایشان درخور توجه تواند بود .

در مقدمه جلد اول اشاره شده بود که در جلد دوم کتاب از آثاری سخن می‌رود که زمان آنها تا دوره معاصر می‌رسد. انتخاب دوسه اثر از این گونه ، بواسطه پیش‌کسوتی نویسندگان آنهاست نه آن‌که نگارنده خواسته باشد در این کتاب بحث از نویسندگی معاصر را تعهد کند . ادبیات فارسی معاصر ، از جمله نثر معاصر ، چندان متنوع و دامنه‌دار و سرشار از حیات و پرتپش است که ارزش آن را دارد موضوع کتابی مستقل واقع شود بخصوص که قسمتی از سرگذشت نسلهای معاصر را دربر دارد .

در این جا باید از برخی دوستان و صاحب‌نظران که به جلد اول این کتاب با نظر لطف نگریستند و گاه مقالاتی تشویق‌آمیز در این زمینه نوشتند با سپاس تمام یاد کنم . بدیهی است این توجهات را ناشی از حسن ظن ایشان می‌دانم نه حاکی از ارزش این اثر .

برای نگارش کتاب حاضر ، در استفاده از مراجع آلمانی ، از مساعدت بانو فروز قرشی برخوردار شده‌ام که از ایشان نیز بدین وسیله تشکر می‌کنم . تنظیم فهرستهای جلد دوم هم به مدد دوست فاضل آقای غلامرضا زرین‌چیان صورت گرفته است و موجب سپاسگزاری است .

بعلاوه بر خود فرض می‌دانم از مدیران محترم مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه و کارکنان شریف و کوشنده آن در این فرصت یاد و اظهار امتنان کنم . این دوستان گرامی

سالها درحروفچینی و تصحیح و چاپ و صحافی نوشته‌های ناچیز بنده ، نورچشم و نیروی دست و بازو و نیز ذوق و مهارت خویش را با محبت تمام بذل کرده و دقت مرا با حسن سلوک پذیرفته‌اند و درآنچه نوشته و دراین مؤسسه بچاپ رسانده‌ام سهمی درخور توجه دارند . نام عزیز یکایک ایشان در خاطر من ثبت است و همه را به خدای بزرگ می‌سپارم .

غلامحسین یوسفی

مشهد ، خرداد ۱۳۵۷

افسانه‌های شیرین





## افسانه‌ای شیرین

ابوالفضل بیهقی در تاریخ گران قدر خویش روایتی دارد درباره سخاوت سلطان مسعود غزنوی که چگونه یک شب در سال ۴۲۱ ه. ق. به بازرگانی به نام بومطیع سگری شانزده هزار دینار بخشید. «و این بخشیدن را قصه‌ای است: این بومطیع مردی بود بانعمت بسیار از هر چیزی، و پدری داشت بواحمد خلیل نام. شبی از اتفاق نیک به شغلی به درگاه آمده بود<sup>۱</sup> که با حاجب نوبتی شغل داشت، و دیری آن جا بماند. چون می‌بازگشت شب دور کشیده بود اندیشید نباید که در راه خللی افتد، در دهلیز خاصه مقام کرد - و مردی شناخته بود و مردمان او را نیکو حرمت داشتندی - سیاه‌داران او را لطف کردند و او قرار گرفت. خادمی برآمد و محدث خواست و از اتفاق هیچ محدث حاضر نبود. آزاد مرد بواحمد برخاست با خادم رفت، و خادم پنداشت که او محدث است. چون او به خرگاه امیر رسید حدیثی آغاز کرد، امیر

آواز ابواحمد بشنود بیگانه ، پوشیده نگاه کرد ، مرد را دید ، هیچ چیز نگفت تا حدیث تمام کرد ، سخت سره و نفز قصه‌ای بود ، امیر آواز داد که تو کیستی ؟ گفت بنده را ابواحمد خلیل گویند ، پدر بومطیع که هنباز خداوندسته گفت : برپسرت مستوفیان چندمال حاصل فرود آورده‌اند؟<sup>۲</sup> گفت : شانزده هزار دینار . گفت : آن حاصل بدو بخشیدم حرمت پیری تو را و حق حرمت او را . پیر دعای بسیار کرد و باز گشت .<sup>۳</sup>

بنابراین ، ابواحمد خلیل بسبب هنری که آن شب در قصه‌گویی نشان داد توانست چنان تحسین سلطان را برانگیزد که مسعود بدی پسر وی را به دیوان بکلی بخشید . اما از خلال این روایت معلوم می‌شود که محدثی<sup>۴</sup> یا قصه‌گویی در دربار غزنوی شغلی بوده است و قصه‌گویان شاید غالباً هنگام به‌بستر رفتن پادشاه با داستانهای خود خواب را بر او خوش می‌گردانده‌اند . آن شب نیز خادم می‌آید و محدث می‌خواهد و از اتفاق هیچ محدث حاضر نبوده است . مسعود نیز که آواز ابواحمد را ناآشنا می‌یابد ، دلیل است بر آن که گوش او با آوای دیگر محدثان در سایر شبها آشنا بوده است ، نه با این یکی .

در کتابهای طبیبی قدیم نیز از تاثیر افسانه‌گویی برای بخواب رفتن و نکات مربوط به آن و انواع افسانه‌ها بر حسب میل هر کسی سخن رفته است که بسیار خواندنی است<sup>۵</sup> .

مؤلف کتاب مجمل التواریخ والقصص وقتی در باب دهم از معروفان روزگار هر پادشاهی باجمال یاد می‌کند ، می‌نویسد : « اندر عهد خسرو پرویز : دستور خرد برزین بود ، و مهتران بندوی و گسته‌م خال وی بودند ، و سپهبد فرهاد بود ، و سمرگوی بهروز ، و منجم برزین ، و حاجب انوش (ظ. انوش) بود ، و گنجور خورشید ، و نوشین بازدار ، و فربرز جاندار بودش<sup>۶</sup> . اگر منظور از سمرگوی در این روایت افسانه‌گوی باشد ، شاید بتوان پنداشت

سابقه این شیوه به زمانهای دور می پیوندد.<sup>۷</sup>

غرض بنده در این جا تحقیق در باب سابقه این رسم نیست بلکه اشاره به این نکته است که چگونه در کنار خوابگاه یکی از پادشاهان قاجار نیز داستانی که یکی از نقالان بصورت ارتجالی می پرداخته، بتوسط شاهزاده خانمی ادیب و باذوق بقلم آمده و یکی از مشهورترین و پر خواننده ترین افسانه های فارسی شده و چندین نسل را سرگرم کرده است. اینک چگونگی پیدایش این داستان.

«خوابگاه ناصرالدین شاه [قاجار] در وسط فضای اندرون واقع بود. بنای مزبور دو طبقه و اطاق خواب در طبقه فوقانی قرار داشت. از این اطاق سه در به سه اطاق مجاور باز می شد. یک اطاق مختص به کشیکچیان بود. ناظم السلطنه، میرشکار و ساری اصلان کشیکچی باشی بودند و هر شب یک تن از آنان با چهار نفر سرباز پاس می دادند. اطاق دیگر مخصوص خواجه سرایان کشیک بود که بنوبت عوض می شدند و بالاخره اطاق سوم به نقال و نوازندگان اختصاص داشت.

نقال نقیب الممالک بود و نوازندگان عبارت بودند از سرورالملک آقا غلامحسین، اسماعیل خان و جوادخان که بترتیب در فن نواختن سنتور، تار و کمانچه استاد و سرآمد زمان خود بودند.

چون شاه در بستر می رفت نخست نوازنده ای که نوبتش بود نرم نرمک آهنگهای مناسب می نواخت. آنگاه نقیب الممالک داستان سرایی آغاز می کرد تا شاه را خواب در رباید. بنابه تقاضای موضوع هر جا که لازم بود اشعاری مناسب خوانده شود نقیب الممالک به آواز دودانگ می خواند و نوازنده با ساز او را همراهی می کرد. داستانهای امیر ارسلان وزیرین ملک از تراوشات مخیانه نقیب الممالک است که پسند خاطر شاه افتاده بود و سالی یک بار هنگام خواب برای او تکرار می شد. چون شبها نقیب الممالک به داستان سرایی

می‌نشست فخرالدوله (توران آغا) - دختر ناصرالدین شاه که ادیب و شاعرو شیرین سخن و خوش خط بود - با لوازم نوشتن پشت در نیمه باز اطاق خواجه - سرایان جامی گزید و گفته‌های نقال‌باشی را می‌نوشت . این کار شاه را خوش آمده بود و اوقاتی که فخرالدوله در خانه خود بسر می‌برد امر می‌کرد که قصه‌های دیگر گفته شود تا آواز نوشتن باز نماند . پس داستانهای امیرارسلان ، و زرین‌ملک زاییده فکر نقیب‌الممالك و ذوق و همّت فخرالدوله می‌باشند .<sup>۸</sup>

به این ترتیب داستان امیرارسلان بدید آمد و دیری نگذشت که در میان خاص و عام شهرت یافت و همگان به خواندن آن روی آوردند . چندان که در بین سه داستان پر خواننده فارسی در میان عامه مردم - یعنی حسین‌گرد ، رستم‌نامه ، و امیرارسلان - نیز شهرت امیرارسلان از همه بیشتر شده است .<sup>۹</sup>

پیش از آن که سرگرمیهای دلربای امروزی مردم ما را از کودک و پیر و جوان به خود جاب کند و تقلید از آداب فرنگی هر یک از اعضای خانواده را در اطاقی خاص خود و دور از اهل خانه بنوعی محبوس سازد ، یکی از عادات و تفریحات دلیپذیر در بسیاری از خانواده‌های ایرانی کتاب‌خوانی دسته‌جمعی بود . افراد با سواد خانه بخصوص کوچکتران کتابی را - بسته به انتخاب و سلیقه خانواده - بنوبت می‌خواندند و دیگران گوش می‌دادند و آن که با سواد تربود خطاهای خواننده را تصحیح می‌کرد . برخورداری جمع از این لذت معنوی ، در میان آنان انس و تفاهمی بوجود می‌آورد و بر پیوستگیهای افزود . بعلاوه معلومات و مایه آنان ، بخصوص نوجوانان ، در زبان فارسی بیشتر می‌شد .

استاد مجتبی‌مینوی در جایی از خاطرات دوران کودکی خود یاد کرده و از جمله به این رسم کتاب‌خوانی دسته‌جمعی در خانواده خویش و فواید آن اشاره نموده و نوشته است : « حالا هر وقت که می‌بینم یکی از تحصیل کرده‌های مدرسه متوسطه و دانشگاه يك صفحه از کتبی را که ما اطفال نه‌ساله و ده‌ساله

در آن وقت بروانی می خواندیم و می فهمیدیم نمی تواند بخواند، و حتی اسامی کتب فارسی ادبی و داستانی را نمی داند، به مادر و پدرم رحمت می فرستم و فکر می کنم چه خوب می شد اگر تمام مادرها و پدرها همین طریق را پیش می گرفتند و بجای این که وقت خود را در قمار بازی و عمر تلف کردن با غریبه ها بگذرانند و بتدریج با اولاد خود بیگانه شوند این اسلوب بلند کتاب خواندن را که هم فال است و هم تماشا، هم لذت است و هم فائده، در همه خانه ها معمول می داشتند.<sup>۱۰</sup>

وی کتابهایی را که در محفل خانوادگی شان خوانده می شده نام می برد، از آن جمله است امیرارسلان که در دیگر خانه ها نیز آن را می خواندند.

هنوز بسیارند کسانی که مانند نویسنده این سطور از دیدار فریبکاران خوش ظاهر به یاد «قمر وزیر» می افتند و در خاطرشان «مادر فولاد زره» تصویری است پُررنگ از عجزان زشت تیره درون. یا شگفتیهای «شمشیر زمردنگار» را از یاد نبرده اند که چگونه به دست امیرارسلان، دشمنان را «مانند خیار تر به دونیم» می کرده است؛ و چه بسیار اشعار آبدار که از خلال سرگذشت امیرارسلان نامدار به ذهن سپرده اند.<sup>۱۱</sup>

گمان می کنم کتابی که از بدو پیدایش، چند نسل از مردم ایران را به خود مشغول داشته است و آن را بسبت معروفیتش «مظهر داستانهای عامیانه فارسی» نامیده اند<sup>۱۲</sup> اثری است شناختنی و نابجا نباشد اگر در این کتاب از آن سخن رود و حسن و عیبش شناخته شود.



جامع ترین و بهترین تحقیق در باب کتاب امیرارسلان بتوسط دکتر محمدجعفر محجوب انجام شده<sup>۱۳</sup> و نیز کامل ترین متن کتاب به همت وی

تصحیح و منتشر گشته است<sup>۱۴</sup>. دکتر محجوب که در داستانهای عامیانه فارسی و فرهنگ عامه مردم ایران پژوهش بسیار کرده معتقد است که «بسیاری از مردم میهن ما مطالعه داستانهای عامیانه را با خواندن امیرارسلان آغاز کرده اند و بسیاری کسانی که بجز امیرارسلان داستان عامیانه دیگری مطالعه نکرده اند» (ص «یک»). آنگاه از شهرت فراوان این کتاب در ایران اظهار شگفتی می کند زیرا داستان امیرارسلان رومی بیشتر وقایعش در روم و فرنگ می گذرد بعلاوه مانند حسین کُرد ورستم نامه - که اولی از دوره صفوی بجامانده و دومی از روی شاهنامه ساخته شده - عمری طولانی ندارد. از این گذشته نقالان در قهوه خانه ها داستان امیرارسلان را در شمار دیگر داستانهای عامیانه و حماسی نقل نمی کرده اند. با وجود این اگر قصه امیرارسلان این همه معروفیت و خواننده پیدا کرده است، باید موجبی دیگر داشته باشد، از نوع گیرایی داستان (یک - چهار).



اگر چگونگی پدید آمدن داستان امیرارسلان جالب توجه است، محمدعلی نقیب الممالک آفریننده داستان رانیز باید شناخت، مردی دارای استعدادی خلاق در افسانه پردازی.

میرزا محمدعلی نقیب الممالک در دوره ناصرالدین شاه قاجار نقال باشی دربار بود. در روزگار صفویان، سلسله ای رسمی و دولتی از درویشان بوجود آمد به نام سلسله عجم که کارشان بیان مناقب خاندان پیغمبر و امامان و تبلیغ مذهب شیعه بود و شامل هفده صنف مختلف می شد و سخنوران<sup>۱۵</sup> نیز از پیروان این سلسله بودند. در دستگاه صفویان منصب نقابت مقامی خاص بود برای رئیس سلسله عجم. وی به فرمان رسمی پادشاه بعنوان نقیب الممالک برگزیده می شد و پس از او پسرانش این عنوان را داشتند. از

جمله وظایف نقیب الممالک «تعیین ریش سفیدان درویشان و اهل معارف و امثال اینها» بود<sup>۱۶</sup>. توضیح آن که وی بر درویشان خاکسار و نقالان و معرکه-گیران و سخنوران ریاست داشت. اعطای مقامات ساوک (ابدال، مفرد، قضاب، درویش اختیار، علمدار، دست نقیب) و حل اختلاف بین این گروه در صلاحیت او بود. در دربار نیز خواندن خطبه روزهای سلام و عیدهای رسمی را نقیب بر عهده داشت و بواسطه ریاست بر نقالان و سخنوران، نقال-باشی دربار نیز بود و هرگاه پادشاه به داستان شنیدن رغبتی می نمود، این وظیفه را نقیب الممالک تعهد می کرد. این رسم تا دوره قاجاریه نیز برقرار بود چنان که جیمز موریه در کتاب «سهراب» از نقیب و وظایف او در عهد آغامحمدخان قاجار یاد کرده، و محمدعلی نقیب الممالک و داستان پردازیش برای ناصرالدین شاه خود نموداری است دیگر از باقیماندن این شغل و آیین تا آن عهد (هجده - بیست و یک).

میرزا محمدعلی نقیب الممالک داستان امیرارسلان را قبل از سال ۱۳۰۹ ه. ق.، یعنی در گذشت فخرالدوله دختر ناصرالدین شاه، پرداخته است. دو داستان دیگر نیز از او باقی است: یکی «ملک جمشید، طلسم آصف و حمام بلور» که در رمضان ۱۲۹۲ ه. پایان رسانده و در اردیبهشت ۱۳۲۷ در تهران طبع و نشر شده، و دیگری داستان زرین ملک که مرحوم دوستعلی معیر الممالک آن را «افسانه ای بسیار شیرین و مشغول کننده و از بعضی لحاظ از سرگذشت امیرارسلان ارجح» دانسته و نسخه ای خطی از آن را در اختیار داشته است<sup>۱۷</sup>. وجوه شباهت میان داستان امیرارسلان و ملک جمشید نیز نمودار آن است که این هر دو داستان آفریده یک نفر است (چهارده - هجده) اما دو داستان دیگر نقیب الممالک هرگز شهرت کتاب امیرارسلان را کسب نکرده است.





داستان امیر ارسلان سرگذشت پرماجر ای شاهزاده ارسلان رومی پسر ملک‌شاه رومی است. در این جا مقصود، روم شرقی است و سرزمین اسلامی آسیای صغیر (چهار - پنج). وقتی، فرنگان به روم حمله می‌آورند و پیروز می‌شوند، همسر ملک‌شاه در جامه کنیزان در کشتی فرار می‌کند و در جزیره‌ای پنهان می‌شود. پس از چندی به دست خواجه نعمان بازرگان مصری می‌افتد و چون آبستن بوده بعد از وضع حمل به تقاضای خواجه نعمان به همسری او در می‌آید. خواجه نعمان این کودک را که پسر بوده ارسلان می‌نامد و فرزند خود می‌خواند و تربیتش می‌کند تا هجده ساله می‌شود. سرانجام هویت پسر معلوم می‌گردد و الماس خان ایچی پادشاه فرنگ را از پادری آورد. سپس از مصر بیرون می‌آید و بالشکر خدیو مصر، روم را تسخیر می‌کند. پس از آن چون در کلیسا تصویر فرخ‌لقا دختر پطرس شاه فرنگی را می‌بیند عاشق شیفته او می‌شود و در طلب وصال دختر بطور ناشناس به فرنگ می‌رود و با حوادث بسیار دست و پنجه نرم می‌کند تا کامیاب می‌گردد.

داستان امیر ارسلان از آن گونه داستانهای عامیانه نیست که بگوییم در میان مردم سابقه داشته و سینه بسینه نقل می‌شده و بعد بقلم آمده است و بدین ترتیب در طی سالها مردم در ساختن و پرداختن آن شرکت داشته‌اند بلکه باید گفت این داستان پس از تقریر و تحریر در میان عموم راه یافته است. همین نکته هنگام طبع و نشر چاپ اخیر کتاب مورد توجه شادروان ایرج پزشک‌نیا واقع گشت و در این که سرگذشت امیر ارسلان «داستان عامیانه» نامیده شود برای او تأملی پیدا شد و چنین نوشت: «داستان امیر ارسلان... داستانی است که برای سرگرمی ساخته شده است ولی شاید بواسطه ساخته شدن داستان در دوره‌ای که صنعت چاپ وجود داشته است، مردم

دیگر در آن دستی نبرده‌اند ، تغییری در آن نداده‌اند و اگر هم تغییری پیش آمده‌است همه مردم در آن دست نداشته‌اند . ولی می‌توان گفت که داستان امیرارسلان بامطالبی که از نظر معتقدات ، آداب و رسوم و ... در خود جمع آورده‌است نماینده این حالت استثنائی داستانهای فولکلوری گردیده‌است که بجای آن که بعد از ساخته شدن مردم آن را بپردازند و زیرورو کنند ، قسمت‌های مختلف آن پیش از آن که بوسیله نقیب الممالك بهم پیوند گردد توسط مردم ساخته و پرداخته شده‌است و نقیب الممالك همه آنها را در قالب دیگری ریخته‌است و از آن داستان امیرارسلان را بوجود آورده‌است»<sup>۱۸</sup> .

دکتر محجوب ، مصحح کتاب ، خود به این موضوع توجه داشته حتی بعضی عناصر را در داستان یافته و بر شمرده که یا پیش از دوره قاجاری سابقه داشته و یا از موضوعات عصری بوده و در داستان امیرارسلان رخنه کرده است ، از آن جمله است : وجوه شباهت میان این داستان و داستان شاهزاده شیرویه از قصه‌های دوره صفوی و پیش از عصر قاجاری (شش - هفت) ؛ انعکاس خاطرات خصومت آمیز مسلمانان با فرنگان و روایت برخورد نیاث الدین کیخسرو فرزند قاچ ارسلان با پهلوانی فرنگی در کتاب الأوامر العلاییه فی الامور العلاییه تألیف ابن بی بی<sup>۱۹</sup> در و برو شدن الماس خان فرنگی ایلیچی پطرس شاه با امیرارسلان در دربار خدیو مصر ، یا جنگ غیاث الدین کیخسرو در میدان با مرد فرنگی و نبرد امیرارسلان با سام خان فرنگی (هشت - یازده) ؛ تأثیر حکایت پادشاه دمشق از کتاب چهل طوطی در موضوع طلسم قلعه سنگباران در داستان امیرارسلان و ساحری الهالک دیو یا قرابت قسمتی از حکایت پادشاه حلب از همان کتاب با سرگذشت پیرپاره دوز و دیگ جوشانی که بر اجاقی بی آتش داشت (پنجاو شش - پنجاه و نه) ؛ تأثیر فراوان کتاب امیرارسلان از «رموز حمزه» (پنجاه و نه - شصت و یک) ؛ جادوگری ریحانه جادو خواهر شیرگویا در داستان امیرارسلان و کدوهای سحرآمیز زودرس

را به نام اشخاص گردن زدن که در کتاب اسرار قاسمی منسوب به ملاحسین واعظ کاشفی سابقه دارد<sup>۲۰</sup> (پنجاه و سه - پنجاه و چهار) و نیز در قضیه «آوردن سر اشپختر» سردار روس در روزگار فتحعلی شاه و روایت مربوط به میرزا محمد اخباری مذکور در قصص العلماء<sup>۲۱</sup> (پنجاه و پنج - پنجاه و شش)؛ وجود تکیه کلامها و شیوه نقلان در داستان امیرارسلان (بیست و یک - بیست و دو)؛ تماشاخانه و گاهی قهوه خانه صحنه برخی از وقایع قرار گرفتن و وضع آنجا (بیست و چهار - بیست و پنج)؛ روی دادن بسیاری از حوادث در سرزمین فرنگ و ظهور برخی دیگر از مناسبات عصر قاجاری در داستان (بیست و پنج - بیست و شش) . حتی نقیب الممالک نام قلعه سنگباران را ظاهراً از نام «چمن سنگباران» از نواحی بین جنوب قم و سرچشمه آب زاینده رود گرفته و برای قلعه‌ای سحرآمیز مناسب یافته است (پنجاه و هفت - پنجاه و هشت)<sup>۲۲</sup> .

غرض آن که خمیرمایه بسیاری از مواد داستان امیرارسلان در اذهان مردم سابقه و احیاناً در میان آنها رواج داشته منتهی نقیب الممالک از این مقدمات، ترکیبی جدید پدید آورده و آنها را در یکدیگر بافته و هم به قدرت تریحه خویش در آنها دست برده چندان که مخلوق ذهن او قصه‌ای می‌نماید که هم از داستانهای عامیانه مایه گرفته و هم نوپدیدست . مصحح کتاب در مقدمه تحقیقی خود همه این مقایسه‌ها و نکته‌سنجی‌ها را کرده و در اختیار خوانندگان علاقه‌مند و باریک بین قرار داده است .



با همه این سوابق ذهنی و عناصر مشترک میان سرگذشت امیرارسلان و داستانهای پیشین و نیز موارد ضعفی که در آن می‌توان جست ، این کتاب با دیگر آثار نظیر خود متفاوت است و گیرایی و کشندگی انکارناپذیری دارد

که زاییده قدرت تخیل و ذهن افسانه پرداز نقیب الممالک تواند بود . تنوع حوادث و صحنه ها ، وقایع نامنتظر و سیر در سرزمینهای افسانه ای آن ، چنان است که خواننده را - اگرچه بسیاری از قسمتهای داستان را باور ندارد - به دنبال خود می کشد بخصوص اگر لطف بیان و شیرینی گفتار قصه گو را خوب بچشد .

داستانی که برای سرگرمی پرداخته شده و مستمع خود اهل شعر و ادب و کتاب و نکته سنج بوده <sup>۲۳</sup> و داستانهای گذشته را لابد شنیده بوده ، بایست بدیع و بکر باشد تا مورد پسند واقع شود . همین که سالی یک بار این داستان را برای پادشاه قاجار تکرار می کرده اند و رواج و رونقی که در مدتی کوتاه ، در میان عموم مردم ، نصیب این افسانه شد ، همه حکایت می کند از کامیابی آفریننده داستان در کار خویش . اگر داستان امیرارسلان امروز کمتر خوانده می شود هم سرگرمیهای دیگری از نوع رادیو و تلویزیون و مطبوعات پدید آمده و هم خوانندگان امروز انبوهی از ترجمه داستانهای خوب ادبیات جهان را در دسترس دارند . اما « برای دریافتن امتیاز امیرارسلان و نوآوریها و مطالب تازه آن باید این کتاب را با دیگر داستانهایی که - قریب یک قرن پیش - زبانزد نقالان بوده است سنجید » <sup>۲۴</sup> . پس می توان در این کتاب تأمل کرد و دریافت این کیفیت و گیرایی ناشی از چیست ؟

بی گمان نخستین موجب آن ، تازگی و رنگارنگی وقایع و صحنه ها در داستان امیرارسلان است . خواننده نکته بین زود درمی یابد که این داستان مزه ای دیگر دارد و از نوع دیگر داستانهای عامیانه نیست . این حالت یکی مربوط است به حسن تشخیص نقیب الممالک که چون نقال باشی بوده و داستانهایی از این گونه را خوب می شناخته ، خواسته است سخنی نو آورد که حلاوتی دیگر داشته باشد ، بغیر از حدیثهای کهن . دوم مربوط است به استعداد و لطف قریحه و تخیل آفریننده او ؛ و اگر این یکی نبود تشخیص

درست کفایت نمی‌کرد و به هدف نخستین نایل نمی‌شد. دکتر محبوب‌خوب دریافته‌است که چگونه نقیب‌الممالک حوادث محدود و مکرر داستانهای عامیانه و از جمله شیرین‌کاریهای عیاران را - که کم‌کم یک نواخت می‌نموده و در دوره قاجاری نیز رسوم این گروه فراموش شده بوده - به یک سو نهاده است<sup>۲۵</sup> و آب‌ورنگی دیگر به داستان خود بخشیده<sup>۲۶</sup>. چندان که اگر در دیگر داستانهای عامیانه فارسی «می‌توان یکی از صحنه‌های آن را برداشت و به داستانی دیگر افزود بی‌آن که در این نقصی پدید آید و در آن دیگر ناسازی و عدم تناسبی بنظر رسد، صحنه‌های امیرارسلان طوری آراسته شده‌است که نمی‌توان با آن چنین کاری کرد» (بیست و دو - بیست و سه).

یکی از رموز داستان‌پردازی ایجاد حس کنجکاوی و علاقه در خواننده است و طرح سؤالی در ذهن او، که همین حالت موجب می‌شود داستان را پایان برد تا عطش رازجوییش فرو نشیند. پدید آوردن گره در داستان\* و تمهیدات هیجان‌انگیز، همه بدین منظور است که در خواننده شور و رغبتی برانگیزد و او را به دنبال خود بکشد تا وقتی که این حال به اوج ○ خود رسد و کم‌کم عقده داستان گشوده شود ⊙. بسیاری از حوادث و صحنه‌های داستان امیرارسلان این پرسش و انتظار و کشش را در خواننده بوجود می‌آورد که ببیند چه پیش خواهد آمد؟ مثل داستان شهر لعل و پیرپاره دوزش (۲۵۷ بعد) یا روبروشدن امیرارسلان با فولادزره در میدان جنگ (۳۱۲ بعد) و حال آن که در بسیاری از داستانهای عامیانه فارسی این کیفیت چندان محسوس نیست

---

Complication ※

Intrigue ⊗

Climax ○

Denouement ⊙

(بیست و هشت). نقیب الممالک بی آن که از دقایق فن داستان پردازی آن چنان که امروز مطرح است با خبر باشد فقط به مدد ذوق افسانه سرای خویش چنین حالتی به داستانش داده است.

ماجراهای امیرارسلان نخست در دنیای واقعی است، اما بعد به سرزمینهای افسانه‌ای و سحرآمیز می‌کشد. این جاست که استعداد خیال پردازی نقیب الممالک بیشتر بروز می‌کند و صحنه‌ها و اشخاص و حوادثی می‌آفریند، شگفت‌انگیز.

قهرمانان کتاب نیز متعدد و با طبایع گوناگونند. بدیهی است امیرارسلان بارزترین شخص داستان است اما قمر وزیر، شمس وزیر، پطرس شاه فرنگی، فرخ لقا، خواجه نعمان، الماس خان داروغه، ملک اقبال شاه، ماه‌منیر، خواجه طاووس، خواجه کاووس، پیرزاهد نیز هریک از نظری درخور توجهند. در داستان امیرارسلان در برخورد با اشخاص داستان دو نکته قابل تأمل است: یکی تجسم ظاهر و قیافه آنها که با مهارت صورت می‌گیرد و لطف و نمکی خاص به داستان می‌دهد، و دیگری نمایش دقیق روحیات و اندیشه‌ها و خیالات قهرمانان اصلی است در برخورد با مسائل و حوادث گوناگون. نکته آخر در داستانهای عامیانه فارسی چندان دیده نمی‌شود و از قضا نقیب الممالک به شرح و بسط آن پرداخته است (بیست و شش - بیست و هشت).

همین که قهرمان داستان، امیرارسلان، گاه خطا می‌کند و گرفتار می‌شود (۳۷۷، ۴۱۰-۴۱۱) یعنی رویین تن<sup>۲۷</sup> و همیشه کامروا نیست از یک طرف داستان را زنده‌تر و گیراتر دارد و از طرف دیگر سبب می‌گردد وقایع دیگر پیش‌آید و داستان ادامه یابد، از این گونه است نیایش او در تنگناهای بی‌علاج و یاری خواستن از پروردگار (۱۸۱، ۲۰۲، ۲۵۷، ۲۸۷).

درس‌گذشت امیرارسلان، خواننده باحوادثی گوناگون حتی باعشقهای متعدد روبرو می‌شود، درس‌زمینهای متفاوت، مربوط به اشخاص مختلف، اما ذهن داستان‌پرداز توانسته است همه اینها را هنرمندانه بهم پیوندد. درست است که موجب این ارتباط، حضور امیرارسلان در همه این حوادث است اما ایجاد این پیوستگی و هم‌آهنگی در حد خود درخور توجه تواند بود. در جاهایی که قصه‌گو قسمتی از داستان را باختصار بر گزار کرده، مناسب مقام است مثل آن که گفته است: «القصه» امیرارسلان سه روز در باغ قمر وزیر بسربرد» (۲۱۷)؛ یا وقایع مکرر از قبیل رفتن امیرارسلان به کمک قمر وزیر به نزد فرخ‌لقا تا پنج شب (۲۶۶) - که تفصیل آنها لزومی نداشته است - یا وقتی که پطرس شاه فرخ‌لقارا در مورد ازدواج با امیر هوشنگ اندکی نصیحت کرد «قدری نشست و برخاست و رفت» (۱۱۳)، در این موارد همین کوتاه - سخنی بجاست.

از نظر داستان‌پردازی نقیب‌الممالک به برخی نکته‌های ظریف توجه کرده که از جنبه‌های مثبت کار اوست، مثل رعایت بعضی از مراسم از قبیل موضوع خواستگاری امیر هوشنگ از فرخ‌لقا در دربار پطرس شاه (۹۴-۹۸)، عقد عروسی امیر هوشنگ و فرخ‌لقا در کلیسا (۱۳۶)، پیشنهاد قمر وزیر و گذاشتن تصویر امیرارسلان بر دروازه‌ها برای شناسایی و دستگیری او (۵۹) - که یادآور تدبیرهای پلیسی است -، پرسش قمر وزیر به زبان رومی از امیرارسلان در تماشاخانه فرنگ و پاسخ ندادن او (۷۹-۸۰)، تظاهر فرخ‌لقا به اندوه‌گینی در مرگ امیر هوشنگ (۱۵۰-۱۵۲). بعضی وقایع و صحنه‌ها نیز بسیار خوب پرداخته شده، گاه در فرصتی کوتاه نظیر کشته شدن الماس‌خان ایلچی فرنگ در دربار خدیو مصر به دست امیرارسلان (۲۱-۲۲)، و گاه با شرح و تفصیل مانند جنگ امیرارسلان و فولادزره که برخلاف دیگر

جنگهای کتاب - شاید بسبب اهمیت حادثه - همراه است با رجز خوانی دو طرف (۳۱۸-۳۱۹). از این گونه است برخورد و مخالفت شمس وزیر و قمر وزیر با یکدیگر در دربار پطرس شاه (۹۶-۹۸) و بازپرسی پطرس فرنگی از امیر ارسلان (۱۷۳-۱۷۵) یا نکشتن الماس خان، خواجه طاووس و خواجه کاووس را با توجه به سوابق خدمت آنها (۱۷۰، ۱۷۱)، تازنده بمانند و روزگار کامیابی امیرارسلان را بینند.

همین که داستان پرداز امیرارسلان و فرخ لقا و نیز دیگر عاشقان را به بوس و کنار از یکدیگر خرسند نگه داشته تار و زنگاری که میان آنها پیوندی شرعی صورت پذیرد و از وصال بهره ور گردند (۵۲۹)، تمهیدی است دیگر برای پایان خوش این داستان که خرمی و کامیابی است (۵۳۶).



گفته شد که یکی از مظاهر قریحه نقیب الممالک در داستان پردازی، قدرت تزییف و تجسم اوست. به این ترتیب وی خواننده را در فضای داستان می برد و او را تحت تأثیر قرار می دهد. گاه که می خواهد به چیزی اهمیت دهد آن را بشرح تر وصف می کند مانند جمال و اندام امیرارسلان و فرخ لقا، یا کوبه و زیبایی امیر هوشنگ (۸۸) و بارگاه پطرس شاه فرنگی (۹۱) و چراغانی شهر بمناسبت عروسی فرخ لقا (۱۱۶) یا قیافه امیرارسلان پس از شش ماه بیابان گردی (۲۵۸) و منظره زیبای جنگل (۶۷). اوصاف او از اژدها (۲۴۵)، غریت (۲۶۳) - اگرچه خیالی است - قوی و اعجاب انگیز است. ملاحظه کنید حمله فولادزره بر امیرارسلان چه سهمگین نموده شده: «فولادزره از آن سرمیدان های های گویان، عربده جویان رسید؛ چنان نعره برآورد که زمین لرزید، که روح ابلیس از تومدد!» (۳۱۹). صفات و قیافه الماس خان داروغه نیز چنین است: «جوانی به سن بیست و هفت سالگی که آثار شجاعت



و حرام‌زادگی و مردی از صورتش پیدا است؛ چشمهای کبود، و موهای زرد و دوسبیل از بناگوش بدررفته، سروزنخ تراشیده، قد بلند و گردن کشیده، سینه فراخ، کمر باریک، بازوقوی، چون اسفندیار روین تن غرق لباس رزم و اسلحه سوار مرکب رسید» (۱۵۷-۱۵۸). جای دیگر مردی زشت و بی‌ارزش را چنین خوب با تحقیر تصویر کرده: «مردکۀ کوتاه‌قد و زشت و پیروز و سُم‌گرد و گوش‌دراز بی‌عار که سر تا پایش دو پول ارزش ندارد» (۲۹۴) و احوال سپاهیان فرنگ را از سر طنز به این صورت بقلم آورده: «الشکریان فرنگی که مدت هیجده سال در روم خورده و خوابیده، خودشان تنبل و اسلحه از کار افتاده، یکی شمشیرش درد کان حلوائی گرو حوا و اجوزی! یکی خنجرش شکسته، یکی اسبش مرده، یکی زین و برگ اسبش را فروخته؛ امیران فرنگی در کمال دستپاچگی و تعجیل چنین سپاهی را جمع کردند!» (۲۸). از صحنه‌های تماشایی کتاب دست‌بسته آوردن امیر ارسلان و خواجه طاووس و خواجه کاووس است به درگاه پطرس‌شاه (۱۷۱، ۱۷۲) و نیز بردار کردن امیر ارسلان (۲۸۷). گاه توصیف‌های نویسنده موج‌زست و گویا چنان که می‌گوید وزیر و امیران رومی از آمدن امیر ارسلان «مرده بودند زنده شدند و چون گل رخسارشان شکفته شد» (۲۷).

اصولا وصف یکی از موارد هنر نمایی نقیب‌الممالک در قصه‌گویی است، چه وصف دمیدن روز و رسیدن شب باشد - که هر بار بنوعی آن را در نثر و شعر نموده - و چه شرح زیبایی افسونگر فرخ‌لقا. اما گرایش طبع او بیشتر به اوصاف غنائی است، چندان که گاه این گونه توصیفات را به تفصیلی بیش از حد می‌کشد (۳۸)؛ حتی وصف امیر ارسلان نیز که مردست و پهلوان، لطافتی از این گونه دارد و نامناسب می‌نماید (۱۷). در همه موارد بسیاری که از زیبایی فرخ‌لقا یا ماه‌منیر و دیگران سخن می‌راند فقط یک بار توصیف او کمی شهوت‌انگیز می‌شود و آن تصویری است از سینه و پستان فرخ‌لقا در

بیهوشیش (۳۲۱). از این که بگذریم با آن که وصف حسن و دلربایی در کتاب بسیارست، چنین حالتی ندارد.

یکی از جاهای دیدنی در کتاب امیرارسلان تماشاخانه یا قهوه‌خانه فرنگ است که تقیب الممالك کم و بیش به توصیف آن می‌پردازد. چای و قهوه و غلیان و شراب دادن در آن جا (۷۸)، یادرجشن عروسی امیر هوشنگ و فرخ‌لقا چراغانی و زینت دادن آن و تا ساعت هفت شب به حکم پادشاه بساط را برای عیش مردم دایر داشتن (۱۱۴) و نیز بازی در آوردن در تماشاخانه و میز و صندلی برای تماشاگران چیدن و آمدن پطرس شاه و رجال، ظاهراً بر روی هم تصویری است که تقیب الممالك بر اثر خوانده‌ها و شنیده‌های خود از چنین جایی در فرنگستان داشته و این تصور را با اوضاع قهوه‌خانه‌های ایران ترکیب کرده و صحنه جدیدی در داستانهای فارسی پدید آورده است (بیست و چهار - بیست و پنج). شاید هم چنان که یکی از منتقدان روزگار ما اشاره کرده است نموداری بوده از نوعی شیفتگی به فرنگ و هرچه فرنگی است که در جامعه ایران بروز کرده بوده است.<sup>۲۸</sup>

در هر حال یکی از جاهایی که حسن بیان و انشای شیرین در داستان امیرارسلان به نثر و شعر مجال بروز می‌یابد توصیف و نگارگریها و صحنه پردازیهاست که این افسانه را جاندار و باطراوت نیز کرده است.



بر داستان امیرارسلان بخصوص از دو جهت می‌توان انگشت نهاد: یکی از لحاظ روح و منش اثر، و دیگر از نظر فن داستان نویسی و ساختمان داستان. داستان امیرارسلان هدف اخلاقی و اجتماعی خاصی را عرضه نمی‌کند. این نکته‌ای است که در وهله اول توجه منتقدان را به خود جلب کرده (شصت و شش). سلسله جنبان همه ماجراهای سرگذشت امیرارسلان نیز عشق

اوست به فرخ‌لقا که بنا بر سنت داستانهای قدیم ایرانی بادی‌دن تصویر دختر عاشق اوشده و برای رسیدن به معشوق از تاج و تخت چشم می‌پوشد و گرفتار حوادث دشواری می‌شود.<sup>۲۹</sup> اندیشه‌ها و رفتار امیر ارسلان، قهرمان داستان، همه متوجه وصال معشوق است و در فکر خویش . گویی جز این به چیزی نمی‌اندیشد و مقصود دیگری در زندگی ندارد . اگر «تمام روم - وطنش - آتش گرفته زیر و زبر شود» او از این راه بر نمی‌گردد (۳۰۶) . وی شجاع و با دل و جرات و نیرومند است . مشکلات بزرگ به دست او از میان می‌رود اما موارد ضعفی نیز دارد : گاه بی‌سبب اشخاص را می‌کشد (۳۷، ۱۴۲) ، ساده‌دل و زودباور است.<sup>۳۰</sup> اهل گریه و زاری و بی‌تابی است<sup>۳۱</sup> و گاه بی‌صبریهایی بچگانه که باید همان شب فرخ‌لقا را ببیند (۲۱۹-۲۲۰) . نسبت به مهربانیهایی شمس‌وزیر فراموشکار است (سی‌وسه - سی‌وپنج)؛ تا آخر داستان نیز به یاد مادرش نیست تا او را بخواب می‌بیند (۵۲۹-۵۳۰) . وی بخصوص از دروغ گفتن ، حتی به فرخ‌لقا، و سوگند خوردن نیز ابائی ندارد (۲۲۲-۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۷۹) و گاه بسیار لجوج و خودرأی است (سی‌ونه، ۳۴۲، ۴۰۳) به این سبب به نادانی و غرور و جوانی متصف می‌شود (۲۹۷، ۴۴۴، ۵۳۲) . وقتی نیز کارده استخوانش می‌رسد و گرفتار می‌شود در انتظار مدد غیبی به خداوند متوسل می‌گردد (۱۸۱، ۲۰۲، ۲۵۷، ۲۸۷، ۴۷۹) که بیش از آن که نمودار روح نوکل و ایمان بحساب آید نوعی تکیه بر تقدیر تلقی شده و تسلیم به سرنوشت<sup>۳۲</sup> .

فرخ‌لقا دختری است زیبا و در عشق وفادار اما جز این ، جنبه مثبتی از شخصیت او بظهور نمی‌رسد و هیچ‌نمود و حرکتی در داستان ندارد جز خود را آراستن و در برابر هر نامالایمی از هوش رفتن . از این رو او را به سوگلیهای حرم سرای قاجاری تشبیه کرده‌اند که فقط به درد عشق‌بازی می‌خوردند (سی‌ونه - چهل) .

این گونه ضعفها که در قهرمانان داستان دیده می‌شود موجب آمده که برخی

از منتقدان در خلال این کتاب جلوه‌هایی از روزگار عقب‌افتادگی و جهل و بی‌خبری و انحطاط جامعه ایران و پسندهای زمانه را در دوره قاجاریه بینند که در رفتار و منش اشخاص داستان و حتی قهرمانان آن مجال ظهور یافته است و از این لحاظ به تجزیه و تحلیل کتاب پردازند و نیز آن را مقایسه کنند با آثار کسانی چون داستایوسکی و ویکتور هوگو در اروپای آن عصر<sup>۳۳</sup>. از قضا از همین نظر نیز این کتاب بسیار خواندنی است و باز به آن خواهیم پرداخت.

اما منش شریف‌نیز در امیرارسلان متجلی است. درست است که منشأ حادثه جویبها و دلاوریهای امیرارسلان عشق اوست به فرخ‌لقا اما بعد، از این مرز فراتر می‌رود و به مبارزه بازشتیها می‌پردازد. به این سبب هر قدر از موجوداتی مانند قمر وزیر و مادر فولادزره و شیرگویا و الهالدیو و کردارشان دل می‌رمد به او که بر آنها چیره می‌شود گرایش می‌یابد. امیرارسلان کم‌کم به مرحله‌ای می‌رسد که فقط رسیدن به فرخ‌لقا او را خرسند نمی‌کند بلکه در اندیشه یاران است و رهاندن جان آنان و کامیابیشان. در این احوال حتی پروا ندارد فرخ‌لقا را - که پس از رنجهای فراوان یافته - به شمس‌وزیر بسپارد و خود را به خطر افکند، برای خلاصی ماه‌منیر و ملک‌شاپور. در این حالات است که با همه سیاهیها می‌جنگد که بصورت سحر و بدمنشی و خونخواری، گاه در قمر وزیر، گاه در قلعه سنگباران یا شیرگویا و الهالدیو تجسم یافته است و به این سبب ملک‌اقبال شاه می‌گوید: «اگر يك نفر از ما گرفتار می‌شد امیرارسلان تا او را نجات نمی‌داد آرام نمی‌گرفت» (۴۴۴). این جنبه‌های مثبت از شخصیت امیرارسلان نیز از نظر نکته‌بینان پوشیده نمانده است<sup>۳۴</sup>. بعلاوه در داستان امیرارسلان هم مانند دیگر داستانهای عامیانه سیاهکاری و فریب مردودست و مقهور می‌شود. نیرو و بازوی امیرارسلان هرگز در راه نامردمی و ستم بکار نمی‌رود. همین که او در راه عشق از همه چیز حتی سلطنت و سروجان می‌گذرد بلند همتی است. پایداری و وفاداریش

در عشق و بی‌اعتنائیش به زرومال و همه در آمدش را در فرنگ به یاران بخشیدن  
 تحسین انگیزست، همچنان که جواب مردانه‌اش به شیرگویا در حال اسارت و  
 او را به خدایی سجده نکردن (۴۴۷) و شفقتش نسبت به ناتوانان و مظلومان  
 - که گاه نیز فریب می‌خورد - (۴۷۶، ۴۷۸)، رفتار جوانمردانه‌اش در مورد  
 ماه‌منیر و نیز عفو و همتش (۵۰۲). وی شجاعانه معتقدست که «اگر آدم  
 در بستر حریر بمیرد مرگ تلخ است» (۳۶۰). «باید خود انسان بقدر امکان  
 تلاش بکند تا خدا وسیله بسازد» (۳۴۲). از این رو برای «کسی که کاری در  
 پیش دارد نشستن و راحت کردن غلط است» (۴۷۴) زیرا «بی‌زحمت و مرارت  
 کسی به جایی نمی‌رسد» (۴۹۲-۴۹۳). اگر مردم دوستش می‌دارند بسبب  
 آن است که اهل تجاوز و تعدی نیست (۲۶) و نیز «سه‌ساله خراج مملکت روم  
 را می‌بخشد که رعیت در آبادی مملکت بکوشند» (۳۶)، و بار دیگر خراج هفت  
 ساله را (۵۳۶) و با آنها خوشرفتاری می‌کند (۵۳۲).

خوبیهای شریف‌را در دیگر اشخاص داستان نیز می‌توان یافت. مثلاً  
 - حمایت خواجه طاووس و خواجه کاووس و شمس‌وزیر از امیر ارسلان،  
 با همه مخاطرات. این کار، شخصیت و صداقت شمس‌وزیر در برابر پطرس  
 (۱۰۳) و وفاداریش نسبت به وی (۲۳۶)، حق‌گزاری ملک اقبال‌شاه که  
 امیر ارسلان را تنها و بی‌یاور نمی‌گذارد (۳۹۲-۳۹۳، ۴۳۶، ۴۴۴)، فداکاری  
 ماه‌منیر در راه امیر ارسلان (۴۶۲)، یا این که پطرس فرنگی کشتن امیر  
 ارسلان را بی‌اثبات جرمش روانمی‌داند (۲۱۵) همه پسندیده است. البته  
 آن‌چنان که نیک‌منشی و جوانمردی در سراسر داستانی مثل سمک عیار  
 می‌درخشد و دل‌نوازیست، در داستان امیر ارسلان چنین پر فروغ نیست.

اما از نظر فنی نیز این داستان در خور ایرادست. تردیدی نیست که قصه  
 امیر ارسلان از لحاظ شیوه داستان‌پردازی نقائص متعدد دارد. آن اصول و

دقائقی که در داستانهای غربی ویا داستان نویسی امروز مطرح است این جا رعایت نشده زیرا نه داستان پرداز از آنها اطلاعی داشته و نه در دوره او حتی در میان اهل فضل از آنها سخن می رفته است . بی گمان محدودیت معرفت خوانندگان و کم بهرگی ادبیات فارسی در زمینه داستان نویسی به قصه امیر ارسلان جلوه و امتیازی بیشتر بخشیده و کم کم عامه مردم را به شنیدن و خواندن آن کشانده و جلب کرده است . بحث کامل در مورد ساختمان این داستان در این جا مورد نظر نیست اما اشاره به برخی از موارد ضعف آن لازم است . مثلاً از وقتی که گردن بند فرخ لقارا امیر ارسلان بر می دارد و حوادث سحر آمیز شروع می شود ، داستان از حال طبیعی خود خارج می گردد . گاه سخن از قلعه سنگ و فولاد زره است (۲۶۰) و گاه از جوشیدن دیگ بی آتش (۲۸۰) . دستی از میان ابرامیر ارسلان را از سر دار می رباید (۲۸۸) ، به خاک پریزاد و شهر صفا گذارش می افتد (۲۸۹) ، فولاد زره و مادرش و سحرهای آنان ، طاسم قلعه سنگباران (۳۶۹) ، سگ و عنتر و طاووس سخنگو (۲۸۱) ، ۴۰۱ ، ۴۰۵) ، پرواز فیل (۴۱۱) و مرغی باندازه یک ژنده پیل (۳۷۷) و بسیاری از حوادث و صحنه های عجیب و غریب دیگر در این کتاب آمده که باب طبع دماغهای خیال پرور است . بدیهی است در چنین داستانی ، اغراقهای نامطبوع تحت الشعاع قرار می گیرد و نا منتظر نیست ، از قبیل آن که امیر ارسلان از هفت تا ده سالگی «در جمیع علوم به مرتبه اجتهاد رسید ... و چنان بود که با جمیع علمای مصر مباحثه می نمود» و تا سیزده سالگی هفت زبان را بخوبی آموخته بود (۱۱) ؛ یا ادعای الماس خان فرنگی که با صد تن فرنگی مصر را ویران می کند (۲۱) ؛ کشته شدن سی هزار نفر فرنگی در چهار پنج ساعت (۵۶) و ضرب شمشیر امیر ارسلان که کوه البرز را به دو نیم می کرد (۲۵۴) و «چشمهایش که از شدت گریه هر کدام یک ذرع گود افتاده» بود (۴۵) .

باز شدن گره همه مشکلات به دست امیر ارسلان و تکیه بسیار بر او در

داستان، وجود دیگر اشخاص و افعه‌ها بکلی بی‌رنگ و بی‌اثر کرده است.

صحنه‌های مکرر در داستان چشم‌گیرست مانند بی‌تابی امیر ارسلان و فرخ‌لقا در فراق یکدیگر (۴۲، ۶۲)، تازیانه‌زدن به‌سگ (۲۶۴، ۲۸۱). در همه سرزمین‌ها همه‌کس از جمله عفریت‌ها و سگ‌ها و دیگران در انتظار امیر ارسلانند و از دست او گله‌ها دارند و این موضوع گاه چندان تکرار می‌شود که مزه‌خود را از دست می‌دهد و خود امیر ارسلان نیز در شگفتی فرو می‌رود. هر وقت امیر ارسلان در می‌ماند و از خداوند یاری می‌جوید بی‌درنگ نجات می‌یابد و پیروزمی‌شود چندان‌که این موضوع برای خواننده قابل پیش‌بینی است؛ وقتی نیز رمل حکایت می‌کند که پس از چهل روز امیر ارسلان از بند شیرگویا خلاص می‌یابد (۴۵۲) همین حالت پدید می‌آید. بعلاوه امیر ارسلان همیشه خود به همراهان می‌گوید و معین می‌کند که تا چند روز منتظر او بمانند که از مه‌لکه برگردد و تعیین موعدا و همیشه درست از آب در می‌آید! در داستان، بر همانان و پاپه‌ها در کلیسای فرنگیان می‌بینیم! (۳۷، ۳۸، ۱۳۷) و نیز کشیشان و بر همانان را در دستگاه شیرگویا (۴۴۶)؛ همه دیوها و پری‌ها به یک زبان سخن می‌گویند و امیر ارسلان زبان آنها را می‌فهمد. وی سه‌روزه عدل و داد را در شهری برقرار می‌کند و مورد محبت عموم واقع می‌شود! (۳۷۴). ماه‌نیر از مرگ پدر و برادر خود، ملک جان‌شاه و ملک شعبان، اصلاً ابراز اندوه نمی‌کند! ملک اقبال‌شاه نیز نخست به‌بزم می‌نشیند بعد به‌معالجه پسرش ملک فیروز می‌پردازد! و حال آن‌که مدتها در انتظار بدست آوردن مرهم برای زخم سر او بوده است (۳۴۴). جسارت الیاس شاگرد قهوه‌چی در سخن‌گفتن با شمس‌وزیر و قمر وزیر نامنتظرست (۸۱، ۸۶، ۱۰۹). شاهان و وزیران در داستان مطابق شأن و منش خود رفتار نمی‌کنند. جنگ فولادزره با سیزده تن پهلوانان ملک اقبال‌شاه باختصار و بی‌هیچ توصیفی برگزار می‌شود (۳۱۴). داستان پرداز گاه پطرس‌شاه فرنگی و احوال‌دیار او را به‌مدتی

دراز تا و آخر قصه از یاد می برد و فقط به سرگذشت امیرارسلان در خاک پرزاد می پردازد ، و گزارش احوال سرزمین فرنگ را در اشاره ای مختصر به جنگ چهارساله بی نتیجه میان پطرس شاه و پاپاس شاه می گنجاند (۵۰۹) .

در داستان امیرارسلان از این گونه نقصها بسیار می توان جست . با این همه این کتاب برای خوانندگان و شنوندگان دوره خود افسانه ای بوده است شیرین و پرکشش .



در داستان امیرارسلان برخی چیزها نظرها جلب می کند که انعکاسی از ایران عصر قاجاری است . این تأثیرات را در زمینه های مختلف می توان دید. بارزترین آنها ذکر فرنگ است و زبان فرنگی و تماشای خانه فرنگ و آینه بدن نمای فرنگی (۴۲۳) ، پاپ و کشیش و کایسا و نیز دوربین کشیدن سام خان فرنگی (۳۰) ، ذکر حکومت جمهوری (۶۴) ، عنوان کمپانی باشی (۱۸۱) ، بکاربردن فندک (۱۲۳) ، تشبیه گردش چشم به ثانیه ساعت (۱۶۰، ۱۶۴) ، خنده شیرگویا به توپ لب شکسته (۴۴۸، ۴۶۷) و سپاه آراسته به دسته گوگرد (۳۰، ۸۸) ، ذکر جارولامپا و میز و صندلی (۱۲۲) ، و نیز بکاربردن اصطلاحات نامه نگاری آن دوره (۱۲۱، ۱۲۶، ۵۱۱) ، بکاررفتن جواهرات در آرایش زنان و لباس مردان ، پسندیدن فربهی زنان (۱۴۵، ۵۲۴) ، طرز آرایش موی زنان (۳۵۱) ، تعلیمی در دست گرفتن بانوان (۳۵۱، ۴۲۳، ۴۹۸) ، غلیان کشیدن امیرارسلان (۳۰۸، ۳۳۱) و بسیاری قرائن دیگر (رک: بیست و شش) .

اما نکته ظریف تر احتمال سایه افکندن برخی از احوال اجتماعی عهد قاجارست در این داستان. شاید در قسمتهایی از این افسانه بتوان گوشه هایی از جامعه ای را دید که داستان پرداز در آن می زیسته است، از این قبیل: اشاره به تعارف گرفتن الماس خان داروغه از پیشه وران (۱۷۱، ۱۷۶) ، نادرستی



اخبار شبگردان و داروغه (۱۷۷)، دهن‌بینی و بی‌ارادگی و تردید برای پطرس فرنگی<sup>۳۵</sup>، خلعت‌دادنهای ناموجه (۱۰۴، ۱۵۹، ۱۸۲-۱۸۳)، پشیمانی و عذرخواهی وی در برابر شمس‌وزیر (۲۳۵-۲۳۸)، برخاش و اعتراض پاپ اعظم دربارگاه به پطرس (۱۵۳)، مخالفت شمس‌وزیر و قمر وزیر بایکدیگر، و این یکی با الماس‌خان داروغه، در حضور پطرس شاه (۱۷۷)، عزل و گرفتاری شمس‌وزیر بر اثر نیکخواهی (۹۵-۱۰۳)، بزرگان خوش آمدگوی، رنگ اشرافی‌داستان، بی‌توجهی به احوال عامه مردم، شوهر دادن دختر بی‌رضایت او (۱۳۱)، بی‌اهمیتی وجود زن در سراسر قصه، شراب‌نوشی امیر ارسلان و شراب‌فروشی خواجه کاووس با وجود مسامانی، مسلمان بودن شمس‌وزیر و خواجه کاووس و زن‌آربستن از ترس پطرس فرنگی (۷۲-۷۳) و قسم بدروغ خوردن در انکار مسلمان‌ی خویش (۹۸)، پیر زاهد روشن ضمیر و حيله‌گریهایش (۳۶۹، ۴۴۹، ۴۵۲-۴۵۴)، نظربازی با پسران زیباروی<sup>۳۶</sup>، ساقی‌گری پسران<sup>۳۷</sup>، حرم‌خانه امیر ارسلان در روم (۳۶، ۴۱)، اعتقاد به خرافات و رمل و اسطرلاب، رواج دروغ و ضعف مبانی اخلاق، رسم چراغانی و تقارن زدن در جشن و شادی<sup>۳۸</sup>، لجن بر روی مالیدن در سوگواری و بال و دم اسبان را بریدن (۱۵۲، ۱۵۳)، رنگ اسلامی برخی از قسمتهای سرگذشت و بسیاری چیزهای دیگر<sup>۳۹</sup>.

گمان نمی‌رود که نقیب الممالک این نکته‌ها را بعمد در داستان خود گنجانده باشد اما بعید نیست در قصه پردازی، مواد نخستین صورتهای ذهنی او از محیطی که با آن سروکار داشته تأثیر پذیرفته باشد بخصوص که تبعات تاریخی و اجتماعی مربوط به آن روزگار نیز مؤید این حدس تواند بود. اتفاقاً داستان امیر ارسلان از این نظرگاه یعنی تأمل و تجزیه و تحلیل اجتماعی و اخلاقی، اثری است در خور توجه. بخصوص اگر در نظربیاوریم که نزدیک به همان روزگاران، آگاهانی نیز بودند که آثاری مانند رساله مجدیّه<sup>۴۰</sup>،

رساله يك كلمه<sup>۴۱</sup>، كتاب احمد<sup>۴۲</sup>، سياحت نامه ابراهيم بيك<sup>۴۳</sup> بنويسند و نیز نوشته های ملكم، آخوندزاده، سيد جمال الدين اسدآبادی، ميرزا آقاخان کرمانی نشر می یافت اما بدبختانه گویی دستگاه قاجار بیشتر به افسانه های شیرینی مانند سرگذشت امیرارسلان و فرخ لقا گوش سپرده و بخواب رفته بود.



يك جنبه ممتاز كتاب امیرارسلان نشر شیرین و ساده آن است. بی گمان خوانندگان این اثر تحت تأثیر نشر شیوای آن واقع می شوند چنان که یکی از جهات عمده رواج و شهرت این کتاب انشای آن بوده است که تاحدی نقص داستان را نیز از یاد می برد. گرچه می توان بر آن ایراد کرد که همه اشخاص داستان به يك شیوه سخن می گویند یعنی در حقیقت بر همه داستان لحن بیان داستان پرداز سایه افکن است و نبایست چنین می بود. در هر حال سادگی و روانی و لطف بیان این کتاب وقتی بهتر معلوم می شود که آن را با انشای منشیان و دیگر ارباب قلم در آن دوره برابر نهیم آنگاه متوجه می شویم که معامات و سوابق ذهنی و احیاناً اظهار فضل چگونه بر آنان چیره شده اما نقیب الممالك به اقتضای مقام، نثری اختیار کرده که در عین سادگی و نزدیکی به زبان گفتار، دلکش و فصیح و استوار است.

درست است که نقالی و قصه گویی مستلزم سادگی بیان است اما ترکیب این سادگی و نرمی با آرایشی دلپذیر و در عین حال رعایت موازین زبان فارسی بصورتی که در این کتاب می بینیم کار آسانی نیست. از این رو می توان کتاب امیرارسلان را از نمونه های خوب نثر فارسی دوره قاجاری بحساب آورد.

گفته شد که نقیب الممالك داستان خود را به لحن محاوره بیان کرده

است . این کیفیت در جنبه‌های مختلف نثر او دیده می‌شود . یکی اختیار برخی تکیه کلامها و شیوه‌های نقالی است از قبیل آن که «چند کلامی از پطرس شاه فرنگی بشنوید» (۵۴) ، «این را در این جا داشته باش تا عرض کنیم از ملك ارسلان نامدار» (۶۳)؛<sup>۴۴</sup> دیگر بیان مقصودست با جمله‌های کوتاه و دقیق . زبان گفتار - که خود بلاغتی طبیعی دارد - جمله‌های طولانی را بر نمی‌تابد . جای شگفتی است که وقتی قلم بدست می‌گیریم از این منطق فطری غافل می‌شویم و جمله‌هایی بقلم می‌آوریم دراز آهنگ و نفیس گیر . اما نقیب الممالك این نکته بدیهی ولی باریک را خوب دریافته و نثری در بیان داستان بکار برده است مبنی بر جمله‌های کوتاه و رسا . شاید این خصیصه زائیده نقل شفاهی داستان است و اگر قلم بر می‌گرفت و می‌نوشت جز این بود . اما همین صورت شفاهی نیز حکایت می‌کند از ذوقی در انشای مطلب . بعلاوه اثر دیگر او ، داستان ملك جمشید ، که خود نوشته نیز همین حال را دارد و نزدیک است به شیوه نثر کتاب امیر ارسلان .

جمله‌های ساده و کوتاه در همه جای کتاب فراوان است ، از همان آغاز مطلب ، از این گونه :

✽ «ناخدا عرض کرد که این جزیره‌ای است در وسط دریا ، چهار طرفش آب است و بسیار جای باصفائی است و چشمه‌های آب شیرین خوشگوار دارد و خیالی خوب جایی است» (۱) .

✽ «پطرس شاه ملکه را در آغوش گرفت ، صورتش را بوسید . گفت : فرزندان عزیزم چرا گریه می‌کنی ؟ مگر چه اتفاق افتاده است ؟ ملکه عرض کرد : پدر ! من شوهر نمی‌خواهم ! اگر می‌خواستی من گریه نکنم مرا شوهر نمی‌دادی !» (۱۱۳) .

✱ «دربر آمدن آفتاب جهانتاب امیر ارسلان نامدار سراز بستر راحت برداشت ، به حمام رفت ، سروکله را صفاداد ، بیرون آمد ، لباس پادشاهی پوشیده تاج بر سر نهاد ، به بارگاه آمد بر تخت نشست» (۴۴۱) .  
وقتی یکی از اشخاص داستان باخود سخن می گوید به اقتضای مقام این کوتاهی و فشرده گی جمله ها محسوس تر می شود :

✱ «امیر ارسلان قدری بحال آمد ، نشست بر زمین ، ساعتی خستگی گرفت ، باخود گفت : شب است ، هوا خنک است ، نشستن صورتی ندارد ، و از جابر خاست ، راه را گرفت گرسنه و خسته بنا کرد به آمدن» (۳۶۸) .

بعلاوه ملاحظه می شود که طرز جمله بندی نقیب الممالک نیز متأثر از زبان گفتارست یعنی مثلاً اصراری ندارد که جمله با فعل پایان پذیرد بلکه چه بسا يك جزء بعد از فعل می آید که احیاناً برجستگی نیز دارد ، نظیر همان شیوه ای که درنثر فارسی قدیم بخصوص در قرون چهارم و پنجم هجری معمول بود :

✱ «چهار عفريت چهار پایه تخت را بردوش گرفته ... روبه جانب مملکت جان شروع کردند به رفتن» (۳۴۸) .

✱ «بیا ای ارسلان ! بزن پشت پنا براین تاج و تخت پادشاهی روم ! بکه و تنها برو از پی کارت !» (۵۰) .

همین کسی که در این جا جمله هایی چنین ساده و کوتاه بکار می رود وقتی می خواهد چیزی را جلوه و نمایش دهد با آوردن صفات گوناگون و کمی دراز کشی مطلب ، آهنگ و تأکیدی خاص به بیان خود می بخشد که خواننده و شنونده را بی اختیار تحت تأثیر قرار می دهد ، همچنان که مانیز به اقتضای حال در محاوره چنین می کنیم منتهی لحن نقیب الممالک چشم گیر ترست و برخوردار از تجربه قصه گویی و مایه و ذوق ادبی . اینک نخستین دیدار

الماس‌خان ایلیچی فرنگ : «چشم امیرارسلان بریست و پنج‌ساله جوانی افتاد که قدمثل سرو آزاد و پهنای سینه و کره بازو و میل گردن بایکدیگر مقابل؛ دوسبیل چون دوخنجر نجدی عربی از بناگوش بدررفته ، باصولت رستم و صلابت اسفندیار روین تن ، دو حلقه چشم چون دونرگس شهلا ؛ ارسلان مات شد» (۱۶) .

مظهري ديگر از زبان گفتار در این کتاب ، وفور مفردات و ترکیبات رایج در محاورات مردم است . این گونه کلمات هم به سادگی و نرمی نشر کمک کرده، هم فراخور قصه گویی به آن احسنی طبیعی و خودمانی داده است و نیز مارا از نشر مخاطب آن عصر آگاه می کند. از این قبیل است : لنگه : شبیه (۳۸)، لچک : چارقد کوچک (۲۵۶) ، تَشَر (۳۷۱) ، جفنگ (۲۱۴) ، مردکه (۵۱، ۱۰۹) ، یواش (۳۶۳) ، تعلیمی : عصا (۳۵۱، ۴۲۳، ۴۹۸) ، لوطیانه (۱۰۹، ۱۶۸) ، پیوز (۲۲۳، ۲۹۴) ، قهوه چی گری (۸۳، ۱۶۶) ، بدپيله (۸۰، ۸۹، ۱۰۹) ، محل گذاشتن : اعتنا کردن (۴۱) ، فکری و پزمرده (۱۰۶) ، فکری شدن (۳۶۹) ، صدای برو برو بلند شدن (۸۱، ۱۲۶، ۱۳۸) ، دست پاچه شدن (۲۲۹) ، شیشکی انداختن (۲۰۰) ، ول کردن (۱۲۵، ۳۸۴) ، هی بر قدم زدن (۶۹، ۴۷۷) ، سر حساب بودن : مواظب بودن (۷۹) ، برق برق زدن : درخشیدن (۴۸۰) ، پاهای پینه بسته (۲۵۸) ، اشتلم کردن (۲۶۸، ۳۱۸، ۳۹۰، ۳۹۱) ، چاق کردن (شدن) زخم (۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶) ، يك وری (۳۴۴) ، بزم (عیش) تاجرانه (۳۶۳، ۴۸۹) ، جفنگ گفتن (۴۴۱) ، پرت شدن (۳۶۷) ، زور دادن در (۴۸۱) و امثال اینها .

در کتاب امیرارسلان ، اشخاص داستان از دشنام گویی پروایی ندارند و این گونه کلمات که کمتر در زبان قلم راه داشته و برخی از آنها خاص زبان عامه بوده است فراوان بکار رفته<sup>۴۵</sup> . بعلاوه بسیاری از مثلها و تعبیرات عامیانه در نشر کتاب آمده که معنی مقصود را بخوبی ادامی کند، نظیر : «آب که ریخت

جمع نخواهد شد» (۲۴)، «سگ تازی بدود آهوی لنگ مرا نمی تواند بگیرد» (۲۲)، «توسگ کدام گله حساب می شوی که این لافهای بی جارا می زنی!» (۲۱)، «سرت درگردنت زیادی کرده!» (۳۳)، «دماغش را می گرفتند جانش بیرون می رفت» (۵۴)، «خواجه نعمان چون موش به سوراخ رفت» (۲۰)، «سبیلهایش آویخته شد» (۴۹)، «مثل سگ سوزن خورده درکوچه و بازار می گردید» (۱۳۴، ۱۱۵)، «دسته گل به آب دادن» (۳۰۵)، «خود را به موش مردگی زدن» (۲۱۴)، «خود را به شغال مرگی زدن» (۱۶۹، ۱۸۵)، «آب از آب تکان نخوردن» (۱۸۰)، «آب پاکی را یک بارگی به دست کسی ریختن» (۳۴۱)، «دید من هرگز به خاک نیفتاده: خطانکرده است» (۱۷۳، ۱۷۶) و جز اینها.

به این ترتیب نقیب الممالک زبان داستانی خود را ازلهجه عامه مردم برخوردار ساخته و نیروبخشیده، درعین حال که مایه ادبی و نیز در پختگی و فصاحت نشرش مؤثر افتاده است. البته چنان نیست که مواد نشر کتاب امیرارسلان همه از زبان گفتار گرفته شده باشد بلکه استخوان بندی نشر، استوار و جوهر آن زدوده و پیراسته است منتهی وی ذوق و مهارتی بخرج داده است در ترکیب عناصر زبان قلم و زبان محاوره و در این کار دشوار توفیقی آشکار یافته است.

نقیب الممالک گهگاه بمنظور آرایشگری دستی درنثر خود برده، مثلاً سجعهایی ساده دارد: «بایست بینم کیستی؟ پرزادی، آدمیزادی، چیستی؟» (۳). گاه نیز شاید متأثر از شیوه بیان نقالان باشد مثلاً در این مورد: «ای فلك شعبده باز و ای سپهر نیرنگ ساز» (۲)، «صدای کوس بر فلك آبنوس بلند شد» (۳۱۵)؛ «چشم پطرس شاه ... بر آفتاب جمال و قد با اعتدال و بر زوبال و یال و کوپال و زلف و خال و جوانی و برومندی امیرارسلان افتاد» (۱۱۷). مواردی نیز هست که پیدا است در آرایش نشر تعمّدی بخرج

داده<sup>۴۶</sup> و گاه گرفتار تکلف نیز شده است<sup>۴۷</sup>.

استعاره‌ها و تشبیه‌ها و تصویرگریهای گوناگون در نثر نقیب‌الممالک جلوه‌ای دیگر از ذوق ادبی اوست که نثر داستانیش را نیز آراستگی بخشیده است. به همین سبب است که گاه می‌نویسد: «پطرس شاه - بر روی فرخ لقا - خانه آغوش گشود» (۱۰۶)؛ «امیر ارسلان از دیوار باغ» «چون مرغ سبک روح بالا برآمد از آن طرف سیلاب وار سرازیر شد» (۳۲۶-۳۲۷) یا «غاری دید چون دل عاشقان تنگ و چون گور منافقان تاریک» (۴۷۵)؛ نیز وصف دهلیز (۳۶۷)؛ «بیابان پرریگ و گرمی دید که روینده خار مغیلان است و جنبنده ریگ بیابان» (۳۴۹). یک جامی گوید: «دختری بود» «سرتاپای چون آب حیات در سیاهی نهان شده» (۳۲۷) و جایی دیگر «کشتی چون تیر شهاب بر روی آب دریا روان می‌شود» (۱). صبح که می‌دمد «یوسف خورشید از زندان افق سر بیرون می‌کند و بر تخت پادشاهی مصر فلك قرار می‌گیرد و عالم را به نور جمال خود مزین می‌سازد» (۸۳) و هنگام شب «جهان لباس عباسیان می‌پوشد» (۱۲۵). از این گونه نگارگریها در کتاب فراوان می‌توان یافت که گاه نیز به اطناب کشیده است<sup>۴۸</sup>.

اما شاید بارزترین زیور نثر کتاب، آرایش آن باشد به اشعار مناسب در هر مورد. اگر بیاد بیاوریم که نقیب‌الممالک در ضمن قصه‌گویی، آواز هم می‌خوانده و نوازنده‌ای نیز با او هم‌نوایی می‌کرده، آنگاه سبب و فور شعر در کتاب امیر ارسلان بهتر معلوم می‌شود. با این همه، در برابر این حافظه سرشار و حسن انتخاب اشعار و مناسب خوانی نمی‌توان از اعجاب و تحسین خودداری کرد. بی‌گمان این مایه از شعر و ادب نتیجه تربیت ادبی قدیم و آیین سخنوری و دیگر موجبات عصری بود و اکنون که بسیاری از درس‌خواندگان ما، با داشتن درجات عالی تحصیلی، شاید ده بیت بهم پیوسته بخاطر نداشته باشند و حتی گوششان موزونی و ناموزونی شعر لطیف و آهنگین فارسی را

تشخیص نمی‌دهد، باید به نقص شیوهٔ تعلیم و تربیت امروزانیدشید، آن‌هم با اهمیتی که شعر فارسی در ادب و فرهنگ ایران و آموختن زبان فارسی دارد.

در هر حال نقیب الممالك داستان امیرارسلان را به انواع اشعار - از یک تا چند بیت - در زمینه‌های مختلف آراسته است، از وصف جمال و عشق و دلبری و هجر و وصل و سپاه و جنگ و فرار سیدن شب و طواع بامداد و حالات و موضوعات دیگر گرفته تا وصف درختی کهن (۲)، چاه (۲۶۲)، اسب، جنگل (۲۶۹)، جامه بیرون آوردن و تن‌شوئی امیرارسلان (۲۹۱)، زشتی غلام (۳۵۰)، جزئیات آماده شدن لشکریان برای جنگ روز بعد (۳۱۶) و بسیاری موارد گوناگون. برخی از این ابیات خیلی مناسب افتاده است. مثلاً وقتی خواجه نعمان پس از آنکار بسیار سرانجام ناگزیر می‌شود هویت امیرارسلان را در نزد خدیو مصر فاش سازد، با این بیت آغاز سخن می‌کند:

طبل پنهان چه زخم طشت من از بام افتاد

کوس رسوایی من بر سر بازار زدند (۲۰)

بعضی جاها اشعار متعدد در کتاب آمده، شاید بواسطه آن که تقال آن‌ها را با وازی خوانده و موضوع سخن - مثلاً شب فراق و احوال عاشق - نیز با این کار تناسب داشته است (۴۲-۴۳، ۶۲-۶۳، ۱۹۰-۱۹۱) اما گاه نقل اشعار به افراط کشیده است و خواننده داستان را ملول می‌کند (۲۱۸-۲۱۹) یا آن که لطفی بیارنیاورده و معلوم است بسبب آن آمده که تقال ابیاتی بخاطر داشته و برای ذکر آنها تمهیدی بکار برده است (۷۰-۷۱).

شعرهایی که نقیب الممالك در این داستان آورده بیش از همه از قافیه است و از سعدی، و نیز از حافظ، هاتف اصفهانی، محتشم کاشانی، صباحی بیدگلی، مجمر اصفهانی، نظامی، ظهیر فاریابی، وحشی، یغمای جندقی، قصاب کاشانی و دیگران. تناسب مضمون آن ابیاتی که گوینده آن‌ها را نمی‌شناسیم



باموارد گوناگون، این تصور را پدید می‌آورد که آیاتقیب الممالک آنهارا هم از آثار شاعران مختلف بخاطر سپرده است یا خود او گاه شعر می‌سروده ؟ بخصوص که گاهی در اشعار دیگران نیز تصرف می‌کرده است . هر چه باشد این کتاب از حیث اشتغال بر اشعار مناسب در هر مقام، درخور توجه است .

نثر کتاب امیرارسلان برخلاف بسیاری از نوشته‌های آن عصر با حکم و امثال و عبارات عربی تزیین نشده است<sup>۴۹</sup>. بر روی هم انشای آن آسان است و روان . بعلاوه ذوق تقیب الممالک هم موقع و مقام قصه‌گویی را رعایت کرده و هم شاید تشخیص می‌داده که هر قدر نثر قصه بصورتی دشوار عرضه گردد کمتر مفهوم می‌شود و در نتیجه شنوندگان و خوانندگان کمتری خواهد یافت .

وسعت دامنه لغات و ترکیبات در انشای کتاب نمودار غنای واژگان نویسنده است و تسلط او بر زبان فارسی. کلماتی در نثر او بنظر می‌رسد که در کتابهای دیگر کمتر یافته می‌شود<sup>۵۰</sup>. بعلاوه در هر باب که سخن می‌گوید نامها و کلمات و اصطلاحات مربوط به موضوع را بمناسبت بکار می‌برد<sup>۵۱</sup>.

ترکیبات قابل ملاحظه فراوانی در کتاب امیرارسلان هست که زائیده مایه ادبی مؤلف است و گاه درخور زبان شعر . برخی از این ترکیبات ساده ترست مانند: زنجیربان، زنجیرخانه (۳، ۱۰۳، ۳۳۹، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷)، حرم خانه (۱۰۵، ۳۴۶، ۳۴۰، ۳۵۴)، منزلگاه (۳۴۶)، کمرگاه (۲۵۸)، نیزه‌وری (۵۰۹)، جنگ رستم‌مانه (۵۱۸)، سحرگشا (۳۵۷). ترکیبات دیگری نیز دارد آراسته و شعری، نظیر: صرصرتگ، فولادرگ، هامون‌نورد (۱۲، ۳۱۷، ۳۴۴)، جهان‌پیما (۱۵)، بادرفتار، بادیه‌پیمای، خالک مزاج، آتش طبع (در صفت اسب، ۳۱)، دیوچهر، بی‌مهر، زنگی‌کردار، ناپایدار، اهریمن طبیعت (در صفت شب، ۴۲)، جلاد ازرق چشم، زحل هیبت، مریخ صلابت (۱۰۰، ۱۵۴) و

از این قبیل . این نوع ترکیبات گاه نثر اورا متکاف می‌کند بخصوص وقتی برای يك موصوف، صفت‌های متعدد پشت سر هم می‌آورد که از دو جهت سبب سنگینی نثر می‌شود: یکی ابداع ترکیب از سرِ تَکَلُّف ، و دیگری طول جمله. شاید شیوه بیان پُرکشش و دهن پُرکن نقالان به نثر او گاه چنین حالتی داده است، نظیر این جمله: «يك تیر خدنگ زرنگ چابك لب سرخ یازده مشّت خارا شکاف دلدوز از ترکش نجات داده به چله کمان عاج قبضه طیار گوشه گذاشت» (۳۶۶ - ۳۶۷، نیز ۴۴۳).

در نثر کتاب قصه‌های دیگری نیز بندرت دیده می‌شود. بارزترین آنها تکرارست حتی در نحوه تعبیر . مثلاً هر جا کسی از اسب پیاده می‌شود داستان پرداز می‌گوید: «دست بریال مرکب پیاده شد» (۳۰، ۲۶، ۴۱، ۵۱، ۹۱، ۳۴۴)؛ در مقام اندوه و حیرت مکرر می‌گوید: «گویا کردند نه گنبد نیلگون سپهر مینافام را و بر کله اش کوبیدند» (۳۳، ۵۶، ۸۶، ۹۰، ۱۶۸، ۳۹۷، ۴۱۹، ۵۷)؛ هر کس اسب خود را بتاخت در می‌آورد نخست «تازیانه سیم خام را بر کفل مرکب آشنای می‌کند» (۴۷۰، ۴۷۵)؛ اسبها همه جا «صرصر تگ فولاد-رگ هامون نور دند»؛ هر کسی را امیر ارسلان به شمشیر می‌کشد «مثل خیارتر به دو نیم می‌شود» (۱۴۲، ۳۸۵، ۳۹۷، ۴۸۲) و دست و پنجه هر کس را می‌فشارد «پنج انگشتش مثل پنج خیارتر راست می‌ایستد» (۲۲، ۳۳، ۳۱۹، ۴۷۱) و صفوف سواران، مکرر به «دسته گوگرد» (کبریت) مانند شده (۳۰، ۸۸). این گونه تکیه کلامها و تعبیرات يك نواخت نیز باید متأثر از شیوه نقالی باشد و همین که خواننده متوجه تکرار آنها می‌شود از لطف بیان داستان می‌کاهد. برخی از اشعار نیز در دوسه مورد مکرر شده (نظیر ۱۷/۴، ۷۵/۴۸) منتهی چندان محسوس نیست و داستان پرداز نمی‌توانسته است بخاطر بسپارد که بیتی یا ابیاتی را در جای دیگر هم بکار برده است .

بعضی از استعمالات تقیب الممالك نیز جای ایراد دارد یا مطبوع نیست  
 مثل: بهبودی حاصل کردن (۳۴۶)، گزارشات (۱۷۹)، کاربرد «چمانه» (پیاله  
 شراب) بمعنی ساز موسیقی (۴۹۲)، بیابان غیرذی زرع (۲۵۹). اما این گونه  
 موارد در کتاب بسیار اندک است.

بر روی هم نثر کتاب امیرارسلان در عین سادگی و روانی، شیرین و دلکش  
 است و خواننده را جذب می‌کند و این خود امتیازی است برای این کتاب.  
 بعلاوه موجب شگفتی است که مردی قصه‌گو - اگر چه نقال باشی خاص بوده -  
 می‌توانسته این همه محفوظات و معلومات و بیان و انشائی چنین گیرا و شیوا  
 داشته باشد و حال آن که بسیاری از درس‌خواندگان ما اینک نمی‌توانند همین  
 نثر ساده‌ا‌ورا درست بخوانند، چه برسد به آن که در ردیف او چیزی بنویسند!  
 داستان امیرارسلان با همه فرازونشیبهایش اثری است خواندنی، و  
 پژوهنده باریک‌بین را متوجه نکاتی ظریف تواند کرد. اما از نظر سبک نگارش  
 در میان داستانهای عامیانه درخششی خاص دارد و اهل قلم از آن بهره  
 توانند گرفت.

# مُساَفری از شرق



## مسافری از شرق

در زمستان سال ۱۳۴۱ که توفیق مطالعه در کتابخانه ملی پاریس نصیب شده بود، در یکی از روزنامه‌های فرانسوی زبان سویس نوشته‌ای کوتاه خواندم مبنی بر این که میرزا ابوطالب خان پسر محمد بیگ اصفهانی به سال ۱۷۹۹ میلادی از کلکته به جانب اروپا آمده و سیر و سفری طولانی در فرنگستان کرده و سفرنامه‌ای به فارسی نوشته که ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۸۱۹ در پاریس بطبع رسیده است. آنگاه قسمتهایی از این سفرنامه نقل شده بود.

کنجکاوی مرا به شناختن این سیاح و نویسنده ایرانی برانگیخت بخصوص که سفر او به فرنك در ۱۲۱۳ ه. ق. آغاز شده و کتاب وی بظاهر نخستین سفرنامه فارسی يك ایرانی در عصر اخیر درباره اروپا بود و جالب توجه می نمود. در آن زمستان روزهای زیادی را به تفحص درباره

میرزا ابوطالب خان و آثارش بخصوص به مطالعه سفرنامه او - به نام «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» - گذراندم . اینک موجباتی پیش آمده که در کتاب حاضر از این اثر خواندنی یاد کنم .

یکی آن که در فصل پیش ، هنگام بحث از داستان امیر ارسلان ، گفته بودم چگونه برای نقیب الممالک بر اثر خوانده ها و شنیده هایش تصویری از فرنگستان پیدا شده بوده و در برخی از صحنه های داستان او تأثیر کرده است<sup>۱</sup> . مسیر طالبی کتابی است که مدتها پیش از قصه امیر ارسلان یعنی در ۱۲۱۹ ه.ق. در هندوستان نوشته شده و بعید نیست که ایرانیان کتاب خوان در سفرهای خود به هند آن را می دیده و می خوانده اند و چون اولین سفرنامه یک آسیایی راجع به اروپاست مورد توجه واقع می شده است . البته مقصود آن نیست که نقیب الممالک حتماً مسیر طالبی را دیده و چیزی از آن شنیده بوده است بلکه غرض بدست دادن یکی از قدیم ترین منابع شناسایی فرنگستان به زبان فارسی در اوایل قرن سیزدهم هجری است . بخصوص که از این پس کم کم در ایران توجهی خاص به اروپا و تمدن اروپایی پیدامی شود و گروهی از اصلاح طلبان راه پیشرفت را در اقتباس محاسن آن می پنداشته اند و این کتاب و نظایر آن دریچه ای بوده است از شرق به سوی غرب که از خلال آن فارسی زبانان به آن سرزمین با کنجکاوی و اعجاب می نگریسته اند .

دیگر آن که مسیر طالبی تصویر فرنگستان را در چشم یک شرقی ، یعنی ایرانی پرورش یافته در هند ، نشان می دهد و با سفرنامه ناصر خسرو و دیگر سفرنامه های قدیم بکلی متفاوت است . بعلاوه چون از حیث زمان بر دیگر کتابها از این نوع مقدم است<sup>۲</sup> ، نخستین معرف فرنگستان به فارسی زبانها تواند بود .

از اینها گذشته مسیر طالبی کتابی است از جهات بسیار ، شایسته

مطالعه و بی‌مناسبت نیست که اثری از قلم فارسی‌زبانان هندی نیز در این جا مورد بحث واقع شود.

\* \* \*

حالا بهتر است نخست میرزا ابوطالب را بشناسیم و بعد به سفرنامه‌اش بپردازیم. از قضاوی سرگذشت خود را در آغاز مسیر طالبی بقلم آورده که خلاصه آن از این قرار است:

ابوطالب پسر محمد بیگ خان تبریزی اصفهانی است. محمد بیگ در عباس‌آباد اصفهان تولد یافته، در جوانی «از سطوت و صولت نادری» به هند مهاجرت کرده و به خدمت ابوالمنصور خان صفدر جنگ صوبه دار (والی) اود\* درآمده است. بعد در نیابت حکومت محمد قلی خان نیز جزء نزدیکان او بوده سپس بر اثر پیش آمدهای ناگوار اموال و خانواده‌اش، از جمله ابوطالب، را در لکنهو\* گذاشته و خود به بنگاله رفته، چندی در آن جا با احترام زیسته و سرانجام در ۱۱۸۲ ه. ق. در مرشدآباد بنگاله درگذشته است.

ابوالحسن بیگ جد نادری ابوطالب نیز در اصفهان بدنیا آمده بوده و در هندوستان بسر می‌برده است. ابوطالب به سال ۱۱۶۶ ه. ق. در لکنهو متولد شد. پس از آن که پدر وی به بنگاله مهاجرت کرد، نواب شجاع‌الدوله سرپرستی و مخارج مدرسه او را برعهده گرفت. ابوطالب در سن چهارده سالگی برای دیدار پدر به مرشدآباد بنگاله رفت و نیم‌سالی با او بود که پدرش وفات یافت و در سنین نوجوانی تکفل مخارج خانواده برعهده وی قرار گرفت.

\* Oudh

\* Laknahū یا لکناهو، لکنو، لکنهو، در انگلیسی و فرانسه Lucknow (فرهنگ)

. فارسی)



اما چون در حیات پدرش دختر یکی از نزدیکان بهادر مظفر جنگ نایب‌الحکومه بنگاله را برای ابوطالب نامزد کرده بودند چندسال دیگر در این دیار بابرخورداری از حمایت مظفر جنگ بخوشی روزگار گذرانید و تا بیست‌سالگی در مرشدآباد بسربرد. بعد در اواخر سال ۱۱۸۹ و ابتدای جوس نواب آصف‌الدوله بهادر والی اوده لکنهورفت و از این پس مأموریتها و مشاغلی را عهده‌دار شد و پست و بلندیها دید و سفرها کرد. یکبار نیز یکی از راجه‌های هندی را که بر کارگزاران کمپانی تجارتی انگلیس\* شوریده بود پس از جنگهای متعدد مغلوب کرد و در خدمت کمپانی مزبور بود اما از این کار صدمه‌ها دید تا این که به سال ۱۲۰۲ ه. ق. به کلکته آمد و مدت چهار سال در این شهر بلا تکلیف ماند و مقروض شد. پسر چهار ساله‌ای نیز داشت که در این جا فوت کرد. در کلکته بود که دیوان حافظ شیرازی را با مقابله ده دوازده نسخه تصحیح کرد و به خرج جانسن از عاملان کمپانی هند شرقی به سال ۱۲۰۶ ه. ق. چاپ و منتشر نمود. ابوطالب بار دیگر در ۱۲۰۷ به لکنهو رفت اما کارش سامان نیافت و ناگزیر در ۱۲۱۰ به کلکته برگشت. سه سال دیگر نیز در پریشانی گذرانید. کسانش پراکنده شدند و سه تن از اولاد و چهارتن از کنیزان قدیمش نیز از او جدا گشتند و به کربلا و نجف رفتند. سرانجام وی به دعوت کاپیتان ریچاردسن\* اسکاتلندی - که زبانهای فارسی و هندی را خوب می‌دانست و دوست قدیمی او بود - در ۱۲۱۳ ه. ق. / ۱۷۹۹ م. عازم انگلستان شد.

میرزا ابوطالب که از سختیهای زندگی بجان آمده بود می‌اندیشید که شاید در این سفر دراز مرگش فرارسد و از مصائب حیات برهد. در هر حال از راه دریا به ایرلند و از آن جا به انگلستان بعد به پاریس و برخی

از شهرهای فرانسه و ایتالیا رفت و پس از مدتی دراز از راه جزیرهٔ مالت و استانبول و بغداد و بصره، در ۱۲۱۸ هـ. ق. ۰ / ۱۸۰۳ م. به کلکته بازگشت. به این ترتیب سفر او چهار سال و نیم مدت گرفت و دو سال و پنج ماه و نیم از این ایام را در لندن بسربرد. وی در طول سفر مشاهدات و وقایع و خاطرات روزانه را «تاریخ وار به قید تحریر می کشید». وقتی برخلاف انتظار خود از این سفر طولانی سالم به کلکته رسید، در ۱۲۱۹ هـ. ق. یادداشت های خویش را تنظیم کرد و بصورت کتاب مورد نظر درآورد و آن را «مسیر طالبی فی بلاد افرنجی» نام نهاد. میرزا ابوطالب خان پس از آن، مدتی کوتاه زیست و به سال ۱۲۲۰ یا ۱۲۲۱ در لکنهو درگذشت.

این بود مجمعی از شرح احوال او<sup>۳</sup> اما وی بجز سفرنامه مذکور آثار قلمی دیگری نیز از خود بجای نهاده است از این قرار:

تصحیح و تهذیب دیوان حافظ شیرازی، ۱۲۰۶ هـ. ق. ۰ / ۱۷۹۱ م. که یکی از قدیم ترین چاپ های دیوان حافظ است.

تذکره خلاصه الافکار، تألیف ۱۲۰۷ هـ. ق.، در ذکر چهار صد و نود و دو شاعر قدیم و جدید و نمونه هایی از شعر و گاه نثر آنها، در بیست و هشت «حدیقه» و یک ذیل و یک خاتمه که می گوید حاصل مطالعات بیست و پنج ساله او در باب شعر و ادب فارسی است و از تذکره ریاض الشعرا علیقلی خان واله داغستانی و دیگر تذکرها نیز سودجسته است. از این کتاب نسخه های خطی متعددی در کتابخانه های دیوان هند، بادلیان، موزه بریتانیا، بانک پور، اود، دانشگاه لاهور و کتابخانه ملی ملک موجود است.<sup>۴</sup>

لب السیر و جهان نما، کتابی است در تاریخ عمومی جهان و بخصوص در تاریخ هند که به سال ۱۲۰۸ هـ. ق. ۰ / ۱۷۹۴ م. در چهار باب تألیف شده و هر باب حاوی فصاهایی است و در عین اختصار قابل ملاحظه است. نسخه هایی از آن نیز در کتابخانه موزه بریتانیا و در دیوان هند وجود دارد.<sup>۵</sup>

در خاتمه نسخه خلاصه الافکار محفوظ در دیوان هند - که حکم مجموعه‌ای را دارد - علاوه بر تاریخ اخیر رسالاتی کوتاه نیز در علم اخلاق، مصطلحات موسیقی، عروض و قافیه، مختصر در فنون خمسه طب دیده می‌شود. اثر دیگر میرزا ابوطالب خان کتاب تفضیح الفافلین است شامل تاریخ عصر نواب آصف الدوله (از ۱۷۷۵ تا ۱۷۹۷ م.) که آن را به سفارش کاپیتان ریچاردسن در ۱۲۱۱ ه. ق. تألیف کرده و به همت عابد رضا بیدار تصحیح شده و نیز به انگلیسی وارد و ترجمه و چاپ شده است.<sup>۶</sup>

معراج التوحید، کتابی است به شعر در فلک‌شناسی و شرح آن به نثر که میرزا ابوطالب خان در ۱۲۱۹ ه. ق. سروده و نوشته و به نام ابوالفتح سلطان محمد صفوی کرده است و نسخه خطی آن موجود است. مثنوی سرورافزا در شرح خصوصیات ایرلند و لندن که با ترجمه انگلیسی آن در ۱۸۰۷ م. در لندن بطبع رسیده است.

دیوان اشعار. میرزا ابوطالب خان مردی ادیب بوده و اشعار زیادی بصورت غزل و قصیده و مثنوی سروده که بسیاری از آنها در مسیر طالبی بمناسبت مندرج است. از این کتاب معلوم می‌شود وی طبعی مستعد داشته و به اصطلاح قدما «زودشعر» و بدیهه‌گو بوده و عواطف و اندیشه‌های خود را در هرباب به شعر بیان می‌کرده است. شعر او چندان دل‌انگیز نیست اما ابیات خوب نیز دارد. حاصل آن که میرزا ابوطالب خان دیوان شعری دارد که نسخه‌های آن در کتابخانه موزه بریتانیا و کتابخانه بادلیان موجود است. مجموعه اشعارش با ترجمه انگلیسی آنها بتوسط جرج سوینتن بطبع رسیده است.<sup>۷</sup> جرج سوینتن در یادداشتی به تاریخ ۲۱ اگوست ۱۸۵۱ درباره نسخه خطی خلاصه الافکار محفوظ در دیوان هند - که وی به این کتابخانه اهدا کرده - می‌نویسد که در لندن در نزد میرزا ابوطالب خان فارسی آموخته و از او بعنوان یکی از روشنفکرترین مردم

هند نام می‌برد<sup>۸</sup>.



اما در این فصل سخن بر سر «مسیر طالبی» است یعنی گزارش سفر و اقامت میرزا ابوطالب خان در ایرلند، انگلستان، فرانسه، ایتالیا، امپراطوری عثمانی و دیگر نقاط. چنان‌که از مقدمه ترجمه انگلیسی کتاب برمی‌آید نویسنده پس از مراجعت از سفر چندماه شغلی نداشته، در این مدت به یادداشت‌های خود مرور و سفرنامه‌اش را تنظیم کرده بعد کاتبانی را بکار گرفته‌است که نسخه‌هایی از کتاب را زیر نظر او فراهم آورند و این نسخه‌ها را به نزدیک‌ترین دوستانش اهدا کرده‌است که اکنون اصل و یا رونوشت برخی از آن نسخه‌ها در کتابخانه‌ها موجود است<sup>۹</sup> و بواسطه این سفر و سفرنامه‌است که مؤلف به «ابوطالب لندنی» معروف شده‌است. عجب آن‌که ترجمه انگلیسی سفرنامه میرزا ابوطالب، بتوسط چارلز استوارت، زودتر از متن فارسی آن، یعنی به سال ۱۸۱۰ م. بچاپ رسیده و منتشر شده‌است<sup>۱۰</sup> و شاید نخست این ترجمه به شهرت مردی ایرانی که در سالهای ۱۸۰۰ - ۱۸۰۱ م. در لندن به نام «شاهزاده ایرانی»<sup>\*</sup> معروف بوده افزوده‌است. مترجم چنان‌که در مقدمه توضیح داده از ترجمه برخی قسمت‌ها از جمله اشعار میرزا ابوطالب صرف نظر کرده‌است. در همین زمان چاپ دیگری از همین ترجمه در کلکته صورت گرفته که عیناً دارای سی‌وشش فصل و دو تعایقه و با حروفی ریزتر در یک جلد است. چاپ دیگری از ترجمه استوارت نیز در سه جلد در لندن به سال ۱۸۱۴ منتشر شده‌است.

در سال ۱۲۲۸ هـ./ ۱۸۱۲ م. متن فارسی سفرنامه به نام «نسخه

مسیر طالبی» به تصحیح میرزا حسن علی پسر میرزا ابوطالب در کلکته چاپ شده که در ۸۶۵ صفحه وبی هیچ شرح و مقدمه‌ای است. سپس دوبار چاپ ملخص آن بتوسط دکتر مکفرلین\* در ۱۸۲۷ و ۱۸۳۶ در همان شهر انتشار یافت.

ترجمه فرانسوی کتاب یک‌بار از روی ترجمه انگلیسی، بتوسط J. C. J. (پاریس ۱۸۱۱) و بار دیگر به سال ۱۸۱۹ بتوسط شارل مالو انجام و نشر شد.<sup>۱۱</sup>

ترجمه دیگری از سفرنامه میرزا ابوطالب در دو جلد به زبان هلندی در ۱۸۱۳ منتشر شده<sup>۱۲</sup> و ترجمه آلمانی مسیر طالبی از روی ترجمه فرانسوی در وین به سال ۱۸۱۳ فراهم آمده است. میرزا علی مخزون مراد آبادی نیز آن را به زبان اردو ترجمه کرده و در ۱۹۰۴ در مراد آباد بطبع رسانده است.

اشاره به همین ترجمه‌های متعدد - که شاید بیش از اینها باشد و نویسندۀ این سطور ندیده است - نمودار شهرتی است که این کتاب در اروپا پیدا کرده است اما جای چاپ خوبی از متن فارسی آن خالی می‌نمود بخصوص که چاپ کلکته بسیار کمیاب و مفلوط و بصورتی نامرغوب بود. خوشبختانه این کار به همت آقای حسین خدیو جم انجام شد و چاپ بسیار خوب و دقیقی از آن براساس نسخه موزه بریتانیا به تصحیح ایشان در سال ۱۳۵۲ در تهران انتشار یافت.



میرزا ابوطالب خان «مردی تربیت یافته و ادیب و مورخ بوده»<sup>۱۳</sup> و اهل کتاب و مطالعه، و نیز به زبان فارسی عشق می‌ورزیده. به همین سبب

است که در راه مسافرت در کشتی رساله‌ای در نحو فارسی می‌نویسد و در لندن به فکر ترویج زبان فارسی است (۱۰۸) <sup>۱۴</sup>. مطالب تاریخی که در هرباب بقلم آورده از جمله راجع به یونان (۳۴۸-۳۴۹) ، مسجد ایاصوفیه (۳۶۴) ، دوره جنگ انگلیس و فرانسه و روی کار آمدن بناپارت (۲۸۷) - (۲۸۹) و پرس وجو درباره خصوصیات ممالک اروپایی و درج آنها در مسیر طالبی نمودار روح کنجکاو و علاقه او در این ابواب است. شگفت نیست که می‌نویسد در استانبول «مرتبه دویم که به دیوان عالی حاضر آمدم، دو جلد ترجمه «قاموس» به زبان فارسی که کتاب کمیاب و من به خرج و محنت بسیار است کتاب آن کرده بودم و برای مردم آن دیار در تعلیم زبان فارسی بسیار مفید بودند ، نذر پادشاه اسلام پناه، حضرت سلطان سلیم ... نمودم ، مشروط به این که حبس کتابخانه نکند و طبع ... ازان بگیرد و آن نسخه‌ها را در آن بلاد منتشر سازد و نام مرا در دیباچه طبع مذکور سازد» (۳۶۹) . یا اگر می‌تواند در کلکته به کسی خلاصه الحساب درس بدهد (۴۲۸) بر اثر مطالعات قبلی اوست .

شهرت میرزا ابوطالب در لندن و به محافل اشراف و بزرگان راه یافتن تاحدی بواسطه سابقه آشنایی و دوستی وی با برخی از رجال انگلیسی و کارگزاران کمپانی هند شرقی در هندوستان یا بر اثر سفارش نامه‌ها و معرفی آنهاست <sup>۱۵</sup> ؛ و یا کنجکاوی مردم از برای تماشای مردی از دیاری دیگر با قیافه‌ای تازه، بوده است <sup>۱۶</sup> . اما این که مکرر با پادشاه و ملکه انگلستان ملاقات کرده و با آنها گفتگوی يك ساعته داشته (۱۰۶) ، (۱۴۴، ۱۶۴، ۲۴۰) حکایت می‌کند از آداب دانی و متانت و سابقه تربیتش. بی‌جهت نبوده که وزیر امورات هند ، ایلچی‌گری انگلستان را به حضور پادشاه ایران و زمان شاه افغان به میرزا ابوطالب پیشنهاد می‌کرده منتهی وی طول مدت سفر و لزوم بازگشت به نزد خانواده خود را عذر

می‌آورد و وعده می‌دهد پس از بازگشت به هند عازم این سفر خواهد شد (۲۴۶).  
بطوری که میرزا ابوطالب خان نوشته مجلس آرای و حسن معاشرت و  
بدیهه‌گویی او - که گاه مضمون اشعارش را به انگلیسی نیز ترجمه  
می‌کرده‌اند - در قبول عام یافتن وی در لندن تأثیر داشته است (۱۰۷).



از خلال مسیر طالبی به برخی از خلقیات و طرز فکر میرزا ابوطالب  
می‌توان پی برد. مثلاً با آن که مسیر طالبی بیشتر مربوط به سیروسفر  
او در فرنگستان است و از مظاهر مختلف زندگی و تمدن غرب یاد می‌کند،  
در وسط اروپا او را مردی می‌بینیم شرقی و پابند به فرهنگ و آداب و  
رسوم شرق. اعتقاد به دین مبین اسلام و مباحثه‌ای که با اسقف لندن در  
بارهٔ بشارت ظهور حضرت محمد (ص) در انجیل کرده (۲۴۹)، شوق او  
به زیارت کربلا و نجف (۴۰۷) و سرودن قصیده‌ای در مدح سیدالشهداء  
امام حسین (ع) از اخلاص و ایمان وی حکایت می‌کند. مطلع قصیده  
چنین است:

صبح چو سرزند ز چرخ آینهٔ جهان نما  
جاوه‌کند در او به من چهرهٔ خوب کربلا (۴۱۳)

قصیدهٔ دیگری در راه استانبول درستایش عالی (ع) سروده که با  
این بیت شروع می‌شود:

صبحدم شاهان نثار نقد جان آورده‌ام

شرمسارم که نه نذرشایگان آورده‌ام (۴۱۹)

به همین سبب است که وقتی عربی بدوی را در زیارت روضهٔ نجف  
دیده «باریش سفید دراز . . . که از گرد راه رسیده . . . بجای زیارت  
خواندن می‌گفت: یا اباالحسن، سلام علیک» و «از غایت اخلاص و اعتقاد،  
اشک از چهره‌اش روان بود»، میرزا ابوطالب عارف‌وار از خود بی‌خود

شده بر مرتبه او حسد برده است (۴۱۷ - ۴۱۸). گاه از وضع نامطلوب برخی از مشاهد متبرکه در عراق متأثر شده گریسته است (۴۰۲). يك جا نیز که از محکمه عدالت در انگلستان و کثرت تشریفات و طول مدت و مخارج مراعات و پیروی نادرست از این شیوه در کاکته سخن می‌رود، پیشنهاد او ساده کردن این مراحل و تأمین هزینه آن از محل مالیات عمومی است «تا قضایای خلق مثل قضات قدیم اسلام بی‌خرج فیصله یافته باشد» (۲۸۱).

انس با آداب و رسوم شرق و اخلاص در معتقدات است که سبب می‌شود میرزا ابوطالب خان با لباس شرقی در اروپا گردش کند (۳۱۹)، (۳۳۳) و به شیوه معهود خویش غذا بخورد (۹۲) و فواید حج و طواف کعبه و نیز رسوم شرقی را برای مردم انگلستان شرح دهد (۲۷۳)؛ یاشان و زیبایی و خوش طرحی مسجد ایاصوفیه را در دنیا بی‌مانند بیابد و بر عظمت سنت پل و کلیساهای رم ترجیح دهد (۳۶۳) و همه جا به سنت محمدی (ص) مقید باشد (۳۷۲). باز همین روحیه اتکاء بنفس است که در استانبول اگرچه می‌بیند بزرگان دولت را «معادات ملک و مات به ایرانیان بعدی است که دیدن رویشان مکروه و خون آنها را حلال می‌دانند»، رخت عجمی خود را تبدیل نمی‌کند و ترك آن را نمی‌پسندد (۳۷۲). خصیصه دیگری که نویسنده مسیرطلبی می‌خواهد از خود بخرج دهد نوعی حق‌گزاری و انصاف و صداقت است. به این دلیل گاه می‌گوید «سایر امور جهازات... زیاده از فهم من و حد بیان است» (۲۰۳)؛ یا هم از معایب استانبول و مردم آن سخن می‌گوید و هم از محاسن اهل این شهر (۳۵۶) بگوید. با این که قسمت عمده کتاب مربوط به فرنگستان است میرزا ابوطالب فریفته تمدن فرنگی نمی‌نماید. بدین جهت مثلاً، به نظر خود، از «فضائل» انگلیسها سخن می‌گوید مانند آبروطلبی، قدر-



شناسی، ترس از قانون شکنی، رغبت عقلای قوم بر فواید عام، جستن راههای تازه و اختراع بمنظور تقلیل مخارج و آسان کردن کارها، سادگی در زیور و پوشاک، متانت مزاج و مغزداري، عدم کاهلی و امثال اینها (۲۶۳-۲۶۵). «رذائلشان» را نیز برمی شمارد از قبیل: ضعف دیانت، غرور و عدم توجه حکام به رفع علل نارضائی عامه، کثرت محبت به پول و امور دنیوی، آرام و فراغ دوستی، ضعف روابط انسانی، ژود رنجی و نازك طبعی، کثرت حاجات و علایق زندگانی، خود غرضی و سودجویی، گریختن برخی دختران بامعشوق خود، عدم توجه به محاسن رسوم و شرع دیگران و هرچیز خود را بی عیب و صواب دانستن، کثرت مخارج و مفاسد آن و دیگر چیزها (۲۶۵ - ۲۸۴).

صداقت او در این که در عمر خود برف ندیده بوده (۸۴) یا در مجاسی باده نوشیده و از جمال زیبارویان بهره می برده (۸۱، ۱۵۲) و به برخی دل باخته است (۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۳۹)، سخنان بی پیرایه و صراحت لهجه عنصر المعالی نویسنده قابوس نامه را بیاد می آورد. همان گونه که از حسن برخورد اشخاص با خود و ضیافتهای مهرآمیز آنان بتفصیل سخن می گوید، اگر يك جا بانوی صاحبخانه پرغرور بوده می نویسد با او «صحبت درنگرفت» (۱۷۱)؛ یا در مورد دوك نورثمبرلند\* می گوید: «به خانه و باغ دوك... رفتیم. از راه خست و دناءت، تواضع لایق ننمود و غرض او ازان دعوت، صرف، نمودن زیب و زینت خانه خود... که در نظر من وزن کاهی نداشت - بود» (۲۵۲)<sup>۱۷</sup>.

درست است که میرزا ابوطالب از هر کسی محبت دیده او را ستوده و بی مهری را مذمت کرده است<sup>۱۸</sup> اما همین اظهار نظرها گویی همراه با صداقت است. حتی خود می گوید چون بر اثر تحمل ناراحتی در راه

استانبول ، بمجرد ورود به بغداد بتصور حصول آسایش به خانه جونز انگلیسی رفتم، بزرگان این شهر «این حرکت را از من نپسندیدند و بعضی آمدن به خانه جونس را مکروه می داشتند ، ملاقات من نمودند» (۴۲۱) .

نویسنده مسیر طالبی مردی است اهل شوخی و بذله گویی (۵۸) و گاه طعن و طنز<sup>۱۹</sup> و ذوق و گردش (۵۹ - ۶۰) . به تعبیر خود او «قدر- شناس حسن و صوت» بوده (۱۴۰) .<sup>۲۰</sup> وی مانند ابن بطوطه این عادت را دارد که در هر دیاری زنان آن جا را از حیث قد و اندام و صورت و زیبایی به وجه گویایی توصیف کند و همین توجه و نظر خاص ، اوصاف بدیعی را در کتاب او پدید آورده که گاه با ابیات مناسبی همراه است .

ذهن کنجکاو و پرسنده او سبب شده در طول سفر هر چیز را بپرسد و یادداشت کند و بعد در کتاب خود آورده است نظیر پرسش از رأی استادان آکسفورد در باب افعال اعضای آدمی (۱۱۷) ، توجه خاص به عادات و آداب مردم و ساختمانها و عمارات هر شهر (مانند ۳۶۲ - ۳۶۳) ، کسب اطلاع دربارهٔ وهابیه (۴۰۹-۴۱۲) ، فارسیان بمبئی (۴۴۳) و امثال اینها . برخی قسمتهای مسیر طالبی به نوعی خودستایی شبیه است - که ناگزیر زائیدهٔ طبع آدمی است - مثل این عبارات : در ایرلند «بعد از یک دوهفته که زبان من به لغت انگلش و اشده قادر به تکلم چند حرف شدم، ترجمهٔ مضامین اشعار در مجلس ایشان (ایرلندیها) می کردم !» (۸۰) ؛ یا شیفتگی نویسنده به اشعار خود و حسن تأثیر ترجمهٔ آنها در مردم فرنگ (۳۱۸ ، ۳۷۳) . در پاریس می گوید بناپارت و تالیران به دیدار او اظهار تمایل کرده اند اما وی بسبب بی آرامیها و کوتاهی ایام توقف «از آن بزرگان عذر عدم اقامت خواسته» است (۳۱۸) .

برخی قسمتهای کتاب در عین حال که خالق و خوی میرزا ابوطالب را تا حدی نشان می دهد، نمودار احوالی است که بروی گذشته و عکس العمل

او در برابر خوشیها و ناخوشیها در سفر، که رفتار طبیعی هر مسافری تواند بود.



میرزا ابوطالب قصد خود را از نگارش مسیر طالبی در آغاز کتاب چنین شرح داده است: «به خاطر فاطر رسیده که وقایع سفر فرنگ را ضبط کنم و هر چیز مفید آن ملك را تحقیق و تدقیق نموده داخل آن نمایم تا عجایب بحار و غرایب آن دیار و دستورات امم مختلفه آن ممالك - که به گوش اهل مشرق نرسیده - برایشان منکشف شود و به فحوای لکل جدید لئذ موجب ذوق سامعین و سبب حرکت طالبین گردد و عامه خلائق تربیت اولاد و طریق زیستن ایشان در منزل و آداب تمدن و ریاست آن ملك و صنایع و بدایع آنها که . . . اثر نیک آن در آن جماعت ظاهر و هویدا است، مطلع شده تتبع نمایند و فواید آن به روزگار خود بردارند» (۴). اما بعد، نویسنده از تأثیر کتاب خود اظهار نومیدی می کند که «اگرچه به ملاحظه قصور همت ابنای روزگار و اخلاق رذیله، . . . بزرگان و اغنیاء از باده غفلت و غرور سرشار و به آنچه دارند مشغوف بلکه علم کل را منحصر در معلومات قاصره و مختار خود می دانند و عامه و فقرا بسبب عدم امنیت و دشواری تحصیل معیشت، زیر بار کسب قوت روزمره درمانده فرصت سرخاریدن ندارند تا به شوق استخبار و حصول تجربات امورتازه . . . چه رسد». سپس می گوید «متیقن این که محنت من در این باب ثمری نخواهد داد . . . بلکه . . . از خواندن و نوشتن آن اجتناب خواهند نمود» (۵).

بنابراین، مقصود میرزا ابوطالب در مسیر طالبی، شناساندن تمدن و «علم و صنعت» بلاد فرنگ است به خوانندگان (۶). بدین جهت به هرجا

رسیده با دقت نظر و هوش قوی و ذوق سلیم و ادراک مستقیم خودهر - چیز قابل ملاحظه‌ای را دیده به رشته تحریر کشیده است : از توصیف شهر و ده و بناها و گردشگاهها و مردم و آداب و رسوم و جامه و خانه و مدرسه‌ها و کتابخانه‌ها و کارخانه‌ها گرفته تا جزئیاتی که شاید کمتر کسی به آن توجه کند . در این میان وصف او از لندن - که دو سال و پنج ماه و پانزده روز در آن جا توقف کرده - از همه قسمت‌ها مفصل‌تر و در شرح سفر به کشور عثمانی و عراق اطلاعات تاریخی و ادبی او نمایان‌تر است . بنابراین اگر گفته شود یکی از بارزترین خصائص مسیر طالبی اطلاعات گوناگونی است که در آن مندرج است سخنی نادرست نیست زیرا به همین قصد نوشته شده . مثلاً گاه از کاریکاتور در ایرلند سخن می‌گوید که « برای نمودن عیوب خلایق » رایج است و نمونه‌ای از آن را بدست می‌دهد نمودار اخلاق و روحیات مردم اسکاتلند و ایرلند و انگلیسیها (۸۲) . گاه از دارالعلم آکسفورد و مدرسه‌ها و کتابخانه‌اش که ده هزار کتاب فارسی و عربی داشته و عمارت رصدخانه و عمارت تشریح و غیره یاد می‌کند (۱۱۵ بعد) . از این قبیل است : گمرک و بورس در دابلن (۷۱ - ۷۲) ، وصف موزه بریتانیا (۱۵۹) ، جزئیات اوضاع انگلستان : از جمله ساختمانها، راهها، کلوبها، تماشاخانه‌ها (۱۸۱ - ۱۸۹) ، نرخ ارزاق در لندن (۱۹۹) ، جهازهای جنگی انگلیسی ، مراکز کشتی‌سازی (۲۰۴ - ۲۰۶) ، سان‌سپاه (۲۰۶ - ۲۰۷) ، کارخانه‌ها (۲۰۹ - ۲۱۲) ، چاپخانه‌ها (۲۱۲ - ۲۱۳) ، حمامهای عمومی لندن و پاریس (۱۰۵ ، ۳۰۷) ، اوضاع فرانسه و پایتخت آن پاریس و رسوم و عادات اهل آن جا (۳۰۵ بعد) ، انواع گل و سبزی و میوه و فراوانی گوشت در شهر کیپ \*

(۳۶ - ۳۸) ، هزار ارايه يك اسبيله خاكروبه كمش در دابلن (۶۵) ، طرح چارسوها (۶۷) ، پارکها (۶۷ - ۶۸) ، نقشه تئاترها ، نمونه نمایشنامه ها و صحنه گردانی ، سیرکها (۷۴ - ۷۹) و نمایشگاه\* (۷۹ - ۸۰) .

دقت میرزا ابوطالب در هر چیز و بیان جزئیات آن چشم گیرست ، مثل توصیف شهر دابلن (۶۲ - ۶۴) ، شهرکاك (۵۶) ، بلنهایم پارک\* در آکسفورد (۱۲۱) ، آشپزخانه ایرلندی (۵۷) ، نرخ هر چیز (۳۸) ، توجه به لباس اطفال انگلیسی (۲۳۴) ، غذاهای فرانسوی (۳۰۵ - ۳۰۶) ، لباس و کلاه عثمانیها (۳۵۶ ، ۳۵۸ - ۳۵۹) ، خانه های سه طبقه بزرگان جزایر ملاکه که «در طبقه زیرین خانه مرغ و غاز و گوسفند سازند و طبقه وسط مردانه و طبقه سیوم زنانه است» (۱۶) ؛ نیز (۶۲) ، شکار در انگلستان (۱۲۲) ، وضع چراغان در آنجا (۲۱۷ - ۲۱۹) ، موزه لوور در پاریس (۳۱۱) ، زبانهای مختلف مردم در راه استانبول تا بغداد (۳۸۵ - ۳۸۶) ، پارسیان هند (۴۴۳) و امثال این چیزها<sup>۲۱</sup> .

میرزا ابوطالب در ضمن بیان اطلاعات گوناگون ، گاه به تجزیه و تحلیل موضوع مورد نظر می پردازد که جالب توجه است . مثلاً وقتی از هوای سرد ایرلند یاد می کند ، می نویسد :

«به قیاس من این هوا اصل اضیل کلیات نعم و خوبیهای این هردو جزیره است ، به چند جهت : یکی این که موجب حسن زنان و قوت دادن جسم و روح مردان ایشان است . دوم مقتضی حرکات است که موجب صحت جسم و نشاط قوت ، که جرات امور شاقه که موجب بانندنامی و

کامیابی است ، دهد ؛ طاقت تحمل شداید و متاعب بخشد . . . سیوم باعث سادگی مزاج ایشان است که موجب يك رنگی و قلت خیال و استواری رأی و استعداد پذیرایی علمها و هنرها و دیگر صفات بسیارست . زیرا که بلوغ مردان و زنان ایشان بعد بیست سال می شود ، تا آن زمان خیالی که مانع اکتساب علم و هنر بوده باشد مطلقاً ندارند و بعد بلوغ چون در هوای سرد بی کار نتوانند نشست به مشغله ها بسر برده گرد و پیرامون خیالات باطل نگردند . . . چهارم موجب اوضاع این خانه هاست و صحبت های به فراغ ، و ترکیب این البسه چست و چابك که در میدان های جنگ و اوقات اشتغال به کسب و کار بسیار مفید و مقتضی نشستن بر کرسی و مستعد کار بودن است . پنجم توسعه در اوقات ایشان داده و کار گزار و پرهیزگار نموده .» بعد ، موضوع آخر را شرح می دهد که چون بسبب برودت هوا آن قدر رخت در بر دارند که برای پوشیدن و کندن آنها لا اقل يك ساعت وقت صرف می شود از این روبه هر موجبی به رخت خواب نمی روند ، برعکس هندیان که چون رختهاشان گشاده بند و بی قیدست هر وقت می توانند به خواب و آرام میل کنند (۸۵ - ۸۶) .

از این قبیل است اظهار نظر نویسنده راجع به تأثیر آب و هوای انگلستان در پرورش گل های گوناگون و تنوع طبایع و سلیقه مردم آن دیار (۱۸۲) ، یا بیان فایده چاپ در نشر علم و تصحیف نشدن مطلب « بسبب عدم شعور کاتبان » (۲۱۲) .

حاصل آن که نویسنده مسیر طالبی به مقصود خود نایل شده و به خواننده اطلاعاتی بدیع درباره دیده ها و شنیده های خود می دهد و آراء خویش را در هرباب نیز بیان می کند . بنابراین اگر در شرق و هم در اروپا کتاب پر خواننده ای شده باشد شگفت نیست ، چنان که هنوز هم در خور توجه تواند بود .



مهمترین موضوعی که در مسیر طالبی نظر خواننده کنجکاو را جلب می‌کند، درج نکات اجتماعی است. گویی میرزا ابوطالب خان خودنیز به این گونه مباحث بیشتر توجه داشته که در هر جا به آنها پرداخته و گاه به شرح و تفصیل دست زده است. می‌توان گفت این نوع اطلاعات مندرج در مسیر طالبی برای خوانندگان شرقی تازگی بیشتر داشته و آنها را با تمدن اروپایی آشنا می‌کرده است. اروپاییان نیز در این کتاب شیوه زندگانی خود را در چشم يك مسافر هوشیار شرقی می‌توانستند دید بخصوص که مشاهدات وی در هر جا با اظهار نظرهای انتقادی هم توأم است.

موضوع اخیر در مسیر طالبی قابل توجه خاص است. میرزا ابوطالب اهل امعان نظر و نکته بینی است. در برابر آنچه می‌بیند خود را نمی‌بازد بلکه خوب و بدش را می‌سنجد و با خواننده در میان می‌گذارد. اعتدال او در برخی موارد درخور ملاحظه است. بنابراین خواننده کتاب با نویسنده‌ای سروکار دارد اهل رأی و اندیشه نه مسافری با نظری سطحی و فکری خام که زود فریفته شود. مقصود این نیست که آنچه میرزا ابوطالب خان نوشته سنجیده و پخته و درست است بلکه غرض، توجه به گزینش او از جنبه‌های مختلف زندگانی اجتماعی، تأمل و اظهار نظر درباره آنهاست. مثالهای زیر این منظور را روشن تر می‌کند.

موضوعی که بخصوص نظر میرزا ابوطالب خان را جلب کرده آزادی فردی و اجتماعی در اروپا بوده است و امکان اظهار عقیده و انتقاد از کارها و کارگزاران. مثلاً يك جابا کتاب فروشی روبرو می‌شود که مخالف کارهای وزیری است و براو انتقادهای دارد. به این سبب خانه و دکانش مرکز تجمع مخالفان وزیر است (۱۴۷). جای دیگر از فواید «کاغذ اخبار»<sup>۲۲</sup> سخن می‌رود که «وزرا از کارهایی که پسندیده عوام نیست هم بدین

کاغذ تحذیر می‌شوند زیرا که جمع مجهول الاسم آن ، مردم را برمقابح افعال ایشان تنبیه و از بلوای عام تخویف می‌نمایند . وایضاً برای تنبیه ... غافلین دو راه دیگر هم هست . یکی در تصویرات مضحک که «کرکتیور» نامند . بنای آن تمام بر رموز و ایماهای مصوری است ... به لطایف عبارات مضحکه ... دوم در «پای‌هوس» ها (تماشاخانه‌ها) درائتای نقل و بازی» (۱۹۵ - ۱۹۶) .

درمورد قوانین آزادی که «متضمن فراغ روحانی و مشتمل بر حکمت‌های معنوی است» می‌نویسد: «جماعت انگلش رابی وقوع تقصیری، از غضب حکام و اکابر خود، خوف آبرو یا مال نیست ، چه جای جان ؛ و حکام را برایشان هیچ‌گونه دسترسی نه» . معایب آنان «به‌زبان و تصویر و کتاب عالی رؤوس الاشهاد بیان توانند نمود ... هر کاری که موجب اضرار کسی یا شکستن قانونی نشود مبادرت بر آن توانند کرد، نه این‌که هر کس هر کار که خواسته باشد تواند کرد ... و مضران خلق و شکنندگان قوانین را خود بعد وقوع تقصیر، لحظه و لمحهای نجات نیست» (۲۳۱) .

بعد از اهمیت «قانون» در آن جا سخن می‌گوید که عموم مردم بخصوص اکابر ایشان «رونق کار خود را ... نتیجه قوانین مرعیه خود می‌دانند» و وزرا نیز در تبدیل قوانین، هر چند ترجیح این کار در پارلمان ثابت شده باشد، با ملاحظه اطراف و جوانب و با احتیاط عمل می‌کنند (۲۳۲) . در «اوضاع ریاست انگلش» می‌نویسد که چگونه در هر کار مشورت و کسب نظر پارلمان و رعایت صلاحدید ایشان شرط بوده است و نیز به استقلال قوه قضائیه اشاره می‌کند (۲۳۹ - ۲۴۰) و قدرت رای اکثریت پارلمان در امور مملکت ، زیرا مسؤولان «بدون فتوای پرلمنت بر کاری اقدام نمی‌نمایند» (۲۴۱ - ۲۴۲) . بحث از وزرای نهگانه و حدود کار و استقلال و اختیارات آنها از مباحث دیگرست (۲۴۱ - ۲۵۰) .



پیداست این گونه بحثها برای خوانندگان مسيرطالبی - که اکثر در شرق با خودکامگی روبرو بوده‌اند - در بیداری افکارشان چه تأثیری داشته‌است .

گاه از نظام مالیاتی در انگلستان (۲۷۶) سخن بمیان می‌آورد یا می‌نویسد «توجه حکام به منفعت عام خود آن قدرست که اگر کسی را نقشه‌ای برای نفع عام به خاطر رسد و اثبات آن نماید ، همان دم بی‌تأمل و وسواس پرلمنت‌لك‌ها (صدهزار) برای مخارج آن به ذمه می‌گیرد» (۱۹۱) . درباره عادت دادن خردسالان به تحمل دشواری و خطر و پرهیز از «زدن و سقط گفتن اطفال» بمنظور پرورش شخصیت آنان و سختگیریهای مفید در مدارس انگلیس (۲۳۴ - ۲۳۶) نیز بتفصیل بحث می‌کند .

در ایرلند از «عمارات پبلیک\*» یعنی عام به هرکس یا متعلق به جمهور ، مثل دارالشفای خانه بجهت وضع حمل زنان باردار و حبس و تداوی دیوانگان و پرورش یتیمان و بسنده شدن عمر سپاهیان که در جنگ زخمی یا بسبب پیری بی‌کار شده‌اند» و محل تأمین مخارج آنها سخن می‌گوید (۷۳ ؛ نیز : ۱۸۹) .

حوصله و حسن سلوک دکانداران انگلیسی با خریداران نظر میرزا ابوطالب را جاب می‌کند (۲۲۷) همچنان که شیرین زبانی و همواری و تواضع فرانسویان در قیاس با نازک مزاجی و زود رنجی انگلیسها (۳۱۳) و نیز نظم اصناف در بازار استانبول (۳۵۸) یا درست‌کرداری مردم بصره در معاملات که «تقلب و خلاف‌نمایی و دوزبانی در معاملات رسم نیست بحدی که تمسک و اقرارنامه از یکدیگر نگیرند» (۴۳۴) .

ملاحظه می‌فرمایید نکات اجتماعی که در مسير طالبی مورد

توجه شده فراوان است چندان که اشاره فهرست وار به آنها نیز بدرازا می‌کشد ، از این قبیل : کالج دابلن و حجره‌ها و کتابخانه و موزه آن (۷۰)، کمی ثروت در ایرلند و موجبات آن (۸۱) ، زندگی ایرلندیها در خانه (۹۰ - ۹۱) ، نظم منازل بین راه‌کاک تا دابلن و حرکت بموقع کالسکه‌ها (۵۹) ، قیمت ثابت اجناس و نرخ کالسکه‌ها در دابلن و روشنی شب در این شهر (۶۳ - ۶۵) ، منشأ ثروت انگلیسها از مستعمرات نظیر هند (۹۳) ، رفتن زنان به خانه مردان مجرد در انگلستان (۱۰۶) ، بی‌وفائی اسکاتلندیها و در رفاه از بینوایی غم خوردن آنان (۱۵۴) ، راههای سنگ - فرش و هموار و مسطح در انگلستان (۱۸۳) ، وقت‌شناسی و راحتی جهاز انگلیسی (۴۴) ، گناه شمردن صله دادن به مداحان و شاعران ، تأمین غذا برای بینوایان در لندن (۱۹۱) ، آزادی‌ظاهری زنان انگلیسی و مقید بودن آنان . در حقیقت (۲۲۶) ، تأسیس کمپانی هند شرقی بوسیله منافع حاصل از این خطه و نظارت وزیر امورات هند بر اعمال کارگزاران کمپانی (۲۴۶) - (۲۴۷) ، محاسن مردم استانبول (۳۶۶) ، وضع قضات در این شهر (۳۶۷) ، آسودگی شیعیان در عتبات عالیات در کنار عثمانیها ، و موجبات آن (۴۰۱) .

نکته قابل ملاحظه برخورد میرزا ابوطالب با اشخاص فارسی‌دان و عربی‌شناس در اروپاست . این افراد یا مأموران دولتهای اروپایی و کارگزاران آنها در آسیا بوده‌اند که در هند فارسی آموخته بوده‌اند و یا کسانی که بجهات گوناگون به ایران و هند و عثمانی توجهی پیدا کرده فارسی و عربی و ترکی یاد می‌گرفته‌اند . نویسنده مسیر طالبی از این اشخاص مکرر نام می‌برد مثل سرویلیام اوزلی از سرداران سپاه انگلیس که شوق مفرط به زبان فارسی داشته ، تاریخها و کتب معتبر فارسی را به انگلیسی ترجمه می‌کرده حتی پسر خود را «حافظ» نام نهاده بوده است

ویاکسانی دیگر که درهند بسیارمانده با فارسی آشنا شده‌اند (۱۶۴) ، ۱۶۸ ، ۱۷۰) ، گاه سنسکریت هم آموخته‌اند (۱۴۷) . جوانی درلندن شوق بسیاربه تحصیل زبان فارسی داشته ازمضامین اشعارفارسی لذت می‌برده (۱۷۵) ؛ پادشاه انگلیس نیز به میرزا ابوطالب پیشنهادمی‌کند درلندن بماندوبا حقوق سالانه سه‌هزارروپیه به‌تدریس فارسی پردازد (۱۹۰)<sup>۲۳</sup> . پس شگفت نیست که درکالج دابلن نسخه‌های خطی خمسۀ نظامی و شاهنامه فردوسی و کتابهای فارسی دیگر (۷۰) و درخانه‌های بزرگان واعیان لندن نسخه‌های خوش‌خط ومصور این دوکتاب دیده می‌شده (۱۷۱) و درکتابخانۀ آکسفورد هزارها کتاب فارسی و عربی در علوم اسلامی وجود داشته<sup>۲۴</sup> ؛ یا درکتابخانۀ پادشاه کتابهای مصوّر ایرانی وهندی مثل «شاه جهان‌نامه» را به میرزا ابوطالب نشان داده‌اند (۱۷۱ - ۱۷۲) . بسیاری ازاین نسخه‌ها را مأموران انگلیسی از هند بچنگ آورده به انگلستان برده بودند .

نکته‌هایی که میرزا ابوطالب‌خان در زمینه موضوعات اجتماعی بقام آورده همه از نوع جنبه‌های مثبت تمدن اروپا ومحاسن نظام جامعه در آن دیارنیست بلکه وی بواسطۀ هوش تند و نظر نکته‌یاب و انتقادی که داشته بسیاری ازموارد ضعف جوامع غربی وشرقی رانیز دریافته و در مسیرطالبی فرانموده‌است . ارزش انتقادی وارشادی این‌گونه مباحث کتاب، از نوع اول کمترنیست وجای آن دارد که خواننده باتنبّه ودقت درآنها بنگرد .



میرزا ابوطالب‌خان اصولاً نظری نکته‌گیر و انتقادی دارد . به هر- چیزمی‌نگرد جنبه‌های خوب وبدآن‌را می‌بیند ، چه کتاب «گرامر» فارسی سرویلیام جونزباشد (۲۷۱) وچه رفتار وسلوک مردم شهرها و ممالک

مختلف و نظام جامعه و طرز زندگانی آنان . بعبارت دیگر درعین حال که وی قسمت عمده‌ای از کتاب خود را به توصیف محاسن جاهایی که دیده اختصاص داده ، در این زمینه چندان شیفتگی از خود نشان نمی‌دهد ، با چشم بصیرت معایب و بدیها را نیز می‌بیند و بقلم می‌آورد . این گونه هشیاری در برخورد با تمدن غرب لازم می‌نموده بخصوص در نخستین برخوردها . شاید موجب آن ، انس و تربیت یافتن میرزا ابوطالب یا فرهنگ شرقی بوده که استقلال فکر به اومی بخشیده است . نمونه نکته‌گیریها و انتقادات وی علاوه بر آن که اندیشه‌های او را نشان می‌دهد خواننده را با احوال برخی از جوامع غربی در قرن هجدهم و آغاز قرن نوزدهم میلادی آشنا می‌کند .

عادت «ظلم و تجبر» عموم انگلیسها برهندهها (۲۱) ، سوء رفتار و تحمیل فراوان هلندیها بر غلامان خود (۳۴) ، ناتمیزی مستراحها در شهرکیپ (۳۴) ، کیفی شهرهای هند (۹۹) ، عدم امنیت شهرلگان در ایتالیا (۳۳۳) همه مورد انتقاد می‌شود . میرزا ابوطالب خان در هر شهر و دیار ، حقایق تاخرامی‌بیند از جمله درباره زنان «ولندیز» در شهرکیپ با تأسف می‌نویسد : «زنان ولندیز ، آنچه ولایتی بنظر آمدند ، اکثر فربه ، بی‌نمک ، ظاهر آرای ، پلشت طبیعت ، بی سلیقه‌اند . اما در دختران زاییده کیپ حسن و نمک و تناسب اعضا وجود دارد . اکثرشان بجهت زر ، قحجگی کنند و پارسایان ایشان را هم حیائی نیست . هریک از زنان عمده این شهر منسوب به یکی از سرداران انگریز بود . همین که او بدان خانه می‌آمد صاحبخانه بیرون رفته زن را به اوباز می‌گذاشت و آنچه سرداران انگریز بهم می‌رسانیدند ، زنان ولندیز از ایشان می‌ستاندند» (۳۳ - ۳۴) . درلندن از زنی صاحبخانه یاد می‌کند که دلالگی پیشه داشت ، یا از محله زنان اوباش (۱۰۵) . می‌شنود که در همین شهر

شصت هزار از این زنان سکونت دارند (۲۷۲) ، یا در «پلی رویال»\* پاریس به هزاران زن عشق پیشه و بالاخانه هاشان اشاره می کند (۳۱۰) و رفتار زشت مردان را با این گونه زنان درمعا بر نکوهش می کند (۳۲۲)، دلالگی و قوادی رومیان (اهل رم)، معشوق گرفتن زنان اشراف بلاد روم و برخی جاهای فرانسه - یا به قول میرزا ابوطالب خان «شوهر مشغاله نفس» داشتن - نیز از نظر وی پنهان نمی ماند (۳۳۱) .

درباره رعایا و اهل قرای ایرلند می خوانیم «آن قدر فقیرند که اهل قرای هند را مقابل ایشان اغنیا توان شمرد . . . بیچاره ها بجهت کثرت ترددی کفش زندگی نمایند ، لهذا دست و پاهای ایشان تمام روز تا ساق ترمی ماند . . . شنیده شد که بعضی در عمر خود قدرت خوردن گوشت و نان نیابند و مدار بر «پتیته» (سیب زمینی) گذرانند . . . در اثنای راه طفلان و پیران به امید یک پارچه نان ، یک گروه همراه «کوچ» (کالسکه) می دویدند» (۶۰ - ۶۱) . بعد می بینیم «اما اوضاع رستاق و دهاقین فرانس بغایت ناپسندیده . . . لباس و مقال زنان آن قدر ناملایم است که دیدن آن دهشت و نفرت می آورد و لباس دیهاتیان هند ، مقابل آن لباس اهل بهشت می نماید» (۳۰۵) . . . «کثرت گداهو شوخی ایشان خصوصاً در قرا و رستاق بحدی است که دست مردم را می گیرند و ایستاده کرده سؤال می نمایند» (۳۰۶) . در لندن نیز گدا بسیار بوده است (۱۹۱) .

در نظر میرزا ابوطالب خان نقائص پاریس نیز متعدد است . ازان جمله است وضع عمارات که «اگر چه از طرف بیرون بسیار عالی است

اما از جانب اندرون همه عامیانه ... است ... دريك خانه كه مشتمل بر يك درويك صحن سراسر است ، دور آن برای پنجاه شصت كس زن و مرد، شريف و كمينه ، توي هم در هفت هشت طبقه منزل مقررست . بنابراین كثافت و شور و غوغا لازم آن است» . كاهلی خدمتكاران ، خرابی و ناتمیزی بخاریها ، کمی روشنائی شهر در شب ، تنگی و ناهمواری، كف كوچه های پاریس نیز نویسنده مسیر طالبی را می آزارد (۳۰۸) .

معایب جامعه انگلستان نیز در نظر میرزا ابوطالب گوناگون است كه نویسنده در هرباب با دقت تأمل و بحث و اظهار نظر می كند<sup>۲۵</sup> . میرزا ابوطالب بقدری باریك بین است كه از مقایسه كثرت بالاپوشها و پتوها در رخت خواب انگلیسها با ملایمت و چسبانی احافهای آستر ململ هندی و ترجیح اینها نیز غافل نمی ماند (۲۸۳ - ۲۸۴) .

اگر درسفر از كلكته تا لندن هر چه میرزا ابوطالب می دید از شهرهای سابق بهتر می نمود ، اما دربازگشت به كاكته می نویسد : «وقت مراجعت، حال عكس این بود و همه جا تا بمبئی لاحق از سابق بتر» بود به این ترتیب: لندن ، پاریس ، ایتالیا ، استانبول ، بغداد ، موصل ، بصره و غیره (۳۳) . به این سبب سخنان انتقاد آمیز او در گزارش قسمت اخیر سفر بیشتر و تندتر می شود . از این قبیل است : تاجران «بازاری صفت و كمینه اخلاق» شهر لگان (۳۳۳) ، كثافت كوچه های مالت (۳۴۱) و «متلین\*» دریونان (۳۴۸) ، ناتمیزی و مرض در درون استانبول علی رغم زیبایی بیرونی شهر (۳۵۶) ، قهوه خانه های پرسرو صدا و تیره و حمامهای كشیف و تاریك (۳۵۷) ، كثرت تعیش و تجمل و رواج رشوه در این شهر (۳۵۹) ، نقائص سفره و آداب پذیرایی (۳۶۱ - ۳۶۲) ، دشمنی عثمانیها با ایرانیان و خست

ارامنه استانبول (۳۷۲) .

موضوعی که بارها بتفصیل مورد انتقاد میرزا ابوطالب خان شده است کثافت ، وفور شپش و کیک و بی نظمی چاپارخانه ها ، بی ادبی و طمع ورزی چاپارخانه داران در عثمانی ، آماده نبودن اسب یا وسائل استراحت ، غذاهای نامأكول ، سفر با اسبهای لنگ و کور و زخمی و گرسنه ، سرگردانی مسافران و بسیاری مطالب دیگرست و این وضع از استانبول ببعد نیز ادامه دارد و برای مسافری ظریف طبع و حساس چون او ، قابل تحمل نیست<sup>۲۶</sup> .

میرزا ابوطالب بر هرچه ناسزاوار می بیند انگشت می نهد ، چه در اوضاع عمومی شهرها و چه در احوال جوامع و مردم و آداب و عادات آنها . از این رو اگر از کسانی نیز رفتار ناشایست دیده بquam آورده است ، نظیر : بدحسابی مردی هلندی باوی در کیپ (۳۵) ، بدرفتاری جکسن انگلیسی در هالی هد (۹۹) ، زنی صاحبخانه و پرطمع در لندن (۱۰۵) ، مهمانداری طماع و بدسلوك در عثمانی (۳۷۰ - ۳۷۱) ، سوء استفاده نماینده کمپانی هند شرقی در بصره و رفتار غرورآمیز وی با مردم و شورش اهالی (۴۳۰ - ۴۳۳) ، حيله يك انگلیسی دیگر (۴۲۵) و امثال اینها .

اما نکته ای در این جا به ذهن می رسد و آن این که میرزا ابوطالب با وجود روح انتقادی و نظر نکته بین که دارد ، از سیاست دول استعمارگر اروپایی در شرق و مظالم آنها بندرت یاد می کند و حال آن که خود در هند می زیسته و با ساطه روزافزون آنها رو برو بوده است . حتی از محبت و نواخت و پذیراییهای مهرآمیز اشراف انگلیسی و وابستگان کمپانی هند شرقی و زیبایی و تجمل زندگانی آنان در لندن بسیار سخن می گوید اما به تجزیه و تحلیل مسائل و منبع ثروت و نعمت ممالك استعماری غرب و علل فقر و گرفتاری مردم مشرق زمین نمی پردازد . آیا این حالت بواسطه آن است که

وی خود مردی متعین<sup>۳</sup> بوده و برخلاف فرودستان با این مصائب چندان سروکار نداشته ، یا در حدود یکصد و هشتاد سال پیش این گونه اندیشه‌ها در هند مطرح نبوده و به ذهن او و امثال او نمی‌رسیده‌است ، و یا وی تحت تأثیر عوالم و روابط شخصی خود بیشتر بوده‌است تا در فکر مسائل پیچیده اجتماعی و بین‌المللی ؟

## \*

گیرایی مسیر طالبی تا حدی بواسطه نشر ساده و شیرین آن‌است که نموداری‌است از گسترش زبان فارسی در شبه قاره هندوستان . انشای کتاب درعین استواری ، اصطلاحات فارسی رایج در آن منطقه و آثاری از لهجه فارسی‌زبانان دیار هند را نیز دربردارد . میرزا ابوطالب توانسته‌است در این کتاب هر موضوع را بخوبی و روشنی تصویر کند و این صفت ناشی از توانایی او در تعبیر و انشاست . توصیف او از مناظر ، بناها ، جمال زنان ، قیافه و سرولباس اشخاص و بسیاری چیزهای دیگر از این نظر جالب توجه‌است . گاه در وصف دریای طوفانی می‌نویسد : « موج ، کوه کوه برمی‌خاست و هر دم بر جهاز می‌ریخت ، چنانچه از صدمه افتادن آب ، ایستاده از پا می‌افتاد و نشست سرش به تخته‌های دیوار می‌خورد » ( ۲۱ ) . دابان در زیر برف چنین جاوه می‌کند : « تمام سقفها و سر جدارها و هر جایی که گیرایی داشت سفید شد و کوچه‌ها چون رودخانه سیم و خیابانهای باغ چون جدولهای آب که هر دو طرف آن سبزه‌زار بوده باشد بغایت خوش‌نما و دلپذیر درآمد » ( ۸۴ ) . آواز خوش خواننده‌ای هنرمند نیز چنین‌است : « قدرت او در آن فن بحدی‌است که در یک مصراع تبدیل ده مقام می‌کند و درعین خوانندگی خنده قهقهه و گریه ناله و ندا و عتاب بر همان لحن و وزن در مقامی که در آن‌است می‌نماید بنوعی که مطلقاً فتوری و قصوری در مقام رو نمی‌دهد و خارج نمی‌شود و حیرت بر



مستمعان طاری می‌گردد» (۱۷۶). همین قلم می‌تواند زیبایی ایرلند (۵۹ - ۶۰)، و یا لفزیدن مردم بر روی یخ (۸۶) و هر منظره دیگر را بخوبی نقاشی کند.

بی‌مناسبت نیست که در این جا قطعاتی از کتاب نقل کنم تا هم نمونه‌های بیشتری از نثر مسیرطالبی و هم گوشه‌هایی از مشاهدات و اندیشه‌های میرزا ابوطالب را بدست داده باشم.

\* لفزیدن مردم بر روی یخ: «غربا (فقیران) از این قریه بدان قریه و از قری به شهرها آمد و رفت کرده معاملات نمایند. شنیده شد که در ملك «ولندیز» مردم منازل بدین روش قطع کرده صدها میل راه روند و پیر زنان سبد تخم مرغ بر سر و بچه در بغل گرفته، در یک ساعت از بیست میل راه به بازار شهر آیند و بعد فروش، شام نشده، به همان وتیره به خانه خود برگردند.» (۸۶).

\* از جمله خانواده کاپیتان بیکر «دو دختر همشیره اویند که یکی در حاضر جوابی و بذله سنجی، و دیگر در حسن قامت و صورت نظیر نداشت. بسیاری از جوانان شهر کاک طالب او هستند، از نهایت مشکل-پسندی و خودبینی حسن سرشار، الی‌الآن تن به کسی در نداده... بالجمله این پری رخسار با چند نفر از زنان همسایه بر سفره طعام، همگی همت صرف مهمانداری من داشتند و من چنان حسنی پیش از این... ندیده بودم، همه تن چشم گشته به تماشای آن حورسرخشت مشغول و متذکر این بیت میرزا بیدل بودم:

چه حسن نیم‌رنگ است این، چه مژگان خدنگ است این

مگر کار فرنگ است این؟ که آتش در فرنگ افتد» (۵۸)

\* «بباید دانست که دانایان انگلش سوای این اشتغال (خانه‌داری و محافظت دکانها و فروش اشیاء) که نفوس زنان را به کارها داده‌اند...

قواعد دیگری وضع کرده‌اند که با وجود اختلاط زنان ایشان به مردان ... عنان‌گیر ایشان از بدکاری است و آن این که آمدن مردان غیر محرم به صحبت زنان، به وقت طعام و شب نشینی که محفل پرست، معهودست و رفتن زن به خانه مرد غیر متأهل ممنوع؛ و بیرون رفتن زن از خانه مشروط به رفاقت شوهر یا یکی از اقربای پدر یا شوهر، یا خدمتکار اعتباری شوهرست؛ و بیرون رفتن زن بعدشام، خصوص خواب بیرون رخت خواب شوهر، اگرچه خانه پدر و مادر بوده باشد، مطلقاً مرسوم نیست. بنابراین مجال و وقت فرصت برای اندیشه باطل ندارند ... و در شرع ایشان رواست که اگر زن بر مخالفت مزاج شوهر کار کند او را در حجره کرده مدتی حبس تواند نمود، و به چوبی که خوف شکستن اعضا به ضرب نباشد تواند زد ... و اگر عیب بدکاری زنی ظاهر شود ... شوهر «بحکم شرع جمیع اطفال و زر و زیور باز گرفته، از خانه بدر می‌کند...» (۲۲۵-۲۲۶) ۲۷.

علاوه بر موضوعات جالب توجه و نشر استوار و مطبوع کتاب، وقایع و حکایات و تمثیلهایی که میرزا ابوطالب خان برای اثبات نظر خویش در خلال مطالب آورده، لطف و ملاحظاتی خاص به مسیر طالبی داده است ۲۸.

### \*

طبع شعر و ذوق ادبی و محفوظات شعری میرزا ابوطالب موجب شده که گاه اشعاری مناسب مقام از سروده‌های خویش و دیگر شاعران بیاورد. این اشعار بر شیرینی و گیرایی سفرنامه افزوده است. اشعاری که نقل کرده از حافظ، سعدی، مولوی، فردوسی، انوری، خاقانی، سلمان ساوجی، کمال اسماعیل، هاتفی، صائب، فغانی، بیدل و سجابی است و گاه از برخی گویندگان عرب (۱۳۱). بعضی از این تضمینها بسیار مناسب و بجاست، نظیر این مورد:

\* «اسبهای آن چهارچیز خانه کم اصل و بد حال ، زخمی ، آن قدر گرسنه اند که با وجود دهنه بر برگ کاهی می دوند و خود را بی اختیار بر آن می اندازند . این قطعه خلاق المعانی گویای وصف الحال آنهاست :

اسبی دارم که دور از آسیب      همواره در آرزوی کاه است  
می خسبد روزهم چو شب ژانک      آفاق به چشم اوسپاه است  
تیغ یمنی بخورد زیرالک      پنداشت که شاخی از گیاه است

(۳۹۴) ۲۹

برخی از ابیات خوداونیز خوش و بجا افتاده است منتهی مؤلف در نقل اشعار خویش عادت دارد تمام ابیات قصیده یا غزلی را نقل کند که همه یکدست و هموار و دلپذیر نیست .

جمله ها در مسیر طالبی متوسط و گاه درازست . جمله های کوتاه نیز فراوان دارد . در نشر کتاب آرایشهای نامحسوس از نوع سجعهای ساده نیز گاهی دیده می شود که معلوم است خود بخود به قلم نویسنده آمده است ، نظیر : «از هر کس دلپذیرتر و به معشوقی من در خاص و عام مشهر بود» (۱۳۹) . در سراسر کتاب فقط چهار بار اجزائی از آیات قرآن کریم نیز مندرج است ، از این قبیل : «گوشت آنها خورده شد ، بسیار لذینو مصداق لهماً طریاً<sup>۳۰</sup> بود» (۱۹) ؛ «درلندن به حضور من پیکری ... به چهل هزار روپیه فروخته شد . ان هذالشىء عجاب»<sup>۳۱</sup> (۶۶) . يك دوبار هم نویسنده برخی امثاله مشهور عربی را بمناسبت آورده است (۴۵۲، ۴۵۵) .

### \*

یکی از خصائص جالب توجه انشای میرزا ابوطالب غنای واژگان اوست . مفردات و ترکیبات درخور توجهی در نشر وی دیده می شود که برخی از آنها از اصطلاحات فارسی رایج در هند یا از گفتار فارسی زبانان آن دیار بوده است و بعضی نیز شاید ریخته قلم میرزا ابوطالب باشد . در

هر حال از این نظر نشر او بحدی غنی است که می‌توان واژه‌نامه‌ای برای مسیر طالبی ترتیب داد و اهل قلم از آن بهره‌رسانند گرفت. نمونه‌هایی از این گونه کلمات قابل ملاحظه در این جا نقل می‌شود:

هوای مراد: بادمساعد، پرتوانداز (۱۵)، گشت و واگشت (۲۳)، نرم‌گو و سازگار (۲۹)، کوچک دلی و خوش اخلاقی (۳۰)، کوچک دل (۹۱، ۱۶۸)، خوشی و ورود (۳۰)، فرش خواب (۳۰، ۵۶)، خبرگیران (۳۱، ۴۵۹)، هفته‌وار: هفتگی (۶۱)، دیوارگیر: پوشش دیوار (۶۳)، کیسه‌گر حمام (۷۴)، آزاده رویی و گشادگی دل (۸۰)، شهرپناه (۹۹)، باژی‌گاه (۱۳۷)، یارانه: ضمیمانه (۱۳۸)، یگانه وار (۱۶۰)، گرم-جوشی (۱۳۹، ۱۴۰)، طبع‌گر: چاپخانه‌دار (۱۵۳)، دوردَم: پرنفس (۱۸۳)، پیوستنگاه (۱۸۵)، حاجت‌روا: رفع حاجت‌کننده (۱۸۶)، حاجت‌روایی (۴۶)، ماهوار: وجه اشتراك ماهانه (۱۹۵).

اما از نوع اصطلاحات خاص فارسی زبانان هند در کتابت یا گفتار شاید بتوان موارد زیر را مثال آورد: خانه جنگی (۸۱)، يك رُخه (۲۰۰)، مکان ضرور: مستراح (۲۲، ۲۳)، رضایی: پوششی که در زمستان در هند بر سر گیرند (۲۰، ۴۹)، باورچی‌خانه: آشپزخانه (۲۴، ۲۹)، آشخانه: غذاخوری (۳۱، ۴۵)، کوه‌مالی: کوه‌نوردی (۳۲)، شیر دهان: شیرآب (۵۷، ۶۳)، نقل: نمایش، نمایشنامه (۷۷)، خودغرضی: سود-جویی (۳۱)، قضیه‌گری: مرافعه (۲۷۹)، تماشابینی: نظربازی (۱۰۷)، (۱۶۳)، تواضع - کردن: پیشکش کردن (۱۰۷، ۳۸۴)، جرمانه (۲۳۲)، (۲۷۸)، دستانه: دستکش (۳۳)، نالش: شکایت (۴۳، ۲۸۷)، گذاشتن: ترك کردن (۳۱، ۳۵)، غربا: در مقابل اغنیا (۶۰، ۶۳)، حاضری صبح: صبحانه (۳۲)، رومال: دستمال (۳۴، ۳۵)، پیشکی (۱۲، ۳۸۱)، يك-راست (۱۲)، شب‌شب (۱۳)، زینه: پله (۳۰، ۶۳)، زینه‌پایه (۳۰۷)، راه-

زینه (۱۱۶) ، گرده برداشتن : طرح برداشتن (۳۳) ، سوخت شدن پول (۴۳) ، لاش : لاشه (۷۹ ، ۲۹۴) ، لیم (۸۰) ، پارچه نان (۵۹) ، دوست دلی : صمیمی (۸۹ ، ۱۷۰) ، دالانهای پیش و ا : جلو باز (۱۰۰) ، عیالدار (۱۰۶) ، ناکاره (۱۸۹) ، قلم بند کردن : بقلم آوردن (۱۹۰) ، یخ ، یخ بچه : بستنی (۱۰۹ ، ۱۴۶ ، ۳۱۰) .

برخی استعمالهای دستوری خاص نیز در مسیر طالبی هست که بعید نیست متأثر از لهجه فارسی ساکنان هندوستان باشد ، مثل : خودها : خودشان (۱۹۱ ، ۱۸۷) ، کنانیدن : واداشتن (۱۶۲ ، ۴۲۴) و امثال اینها.

درانشای میرزا ابوطالب آثاری از مختصات قدیم زبان فارسی دیده می شود مثل آوردن یاء شرط و یاء استمرار در آخر افعال ، بندرت<sup>۳۲</sup> . برخی مفردات و ترکیبات فارسی یا عربی نیز از نوع استعملات قدما دارد و یا بر آن گونه است ، نظیر : نظارگیان (۱۴) ، کثیرالنشاط (۱۶ ، ۱۶۰) ، اخراجات : مخارج (۲۹) ، قلاوژی : راهنمایی (۴۹) ، راجل (۶۵ ، ۱۰۰) ، فروسیست ، فارس (۷۶) ، یام خانه : چاپارخانه (۹۴) ، کثیرالاحباب (۱۲۹) ، اقصی الغایه ، صغیر السن ، صف نعال (۱۳۷) ، مانا : شبیه (۱۷۰) ، ۴۴۴) ، تیرپرتاب (۲۱۸) ، جامه خواب (۲۲۳) ، کشتنیان (۲۴۸) ، گران - جانی (۲۶۵) ، فراز کردن در (۳۱۴) ، برداشت : تحمل (۲۶۷) ، ناکتخدای : ازدواج نکرده ، شوهر نکرده (۴۶) ، سنگین بها (۱۰۹) ، کثیرالحرمت ، وسیع الخلق (۲۴۸) ، دل مشغولی (۳۳۳) ، همگین : همگان (۳۲۵) ، ریاضت : ورزش (۲۳۶) ، زله برداشتن (۴۶) ، کشش (۷۹) .



با آن که مسیر طالبی از جهات متعدد درخور توجه است ، خالی از نقص نیست . یکی آن که میرزا ابوطالب خان از اعیان و اشراف هر دیار

بیشتر سخن گفته تا عامه مردم . بدیهی است وی از همان کسانی یاد کرده که با آنها حشر و نشر داشته ولی اگر احوال دیگر طبقات را نیز پرس و جو می‌کرد و در این زمینه هم بشرح می‌نوشت کتابش پرفایده تر بود. بعلاوه یادکرد نیک او از کسانی که از محبت و پذیرایشان برخوردار شده و تفصیل در باب مجالس انس و بزرها و مهمانیها ، بر دیگر قسمتهای کتاب سایه افکنده است و گاه اغراق آمیزست نظیر وصف «لرد پلم» به نثر و شعر (۲۴۳ - ۲۴۴) . درست است که وی مطالب بسیاری را در هر مورد توانسته جسته و پرسیده و بقلم آورده است ولی شاید همین گونه معاشران او و یا دیگران می‌توانستند منبع اطلاعات دیگری نیز باشند. در هر حال چون نویسنده خود در آغاز کتاب می‌گوید در صددست اهل مشرق را از مشاهدات و خاطرات سفر خود آگاه و برخوردار کند ، بر توقع خواننده علاقه مندمی افزاید که کاش در دیگر مسائل نیز قلم فرسایی می‌کرد .

بعلاوه میرزا ابوطالب در این کتاب خود را اهل رأی و نظر نشان می‌دهد . هر چه را می‌بیند به محك خرد می‌سنجد و آن را قبول یا رد می‌کند . از این رو - چنان که قبلاً نیز گفته شد<sup>۳۳</sup> - خواننده امروزی انتظار دارد که از روش سودجویانه دول اروپایی در آسیا و علل عقب ماندگیهای مردم شرق نیز هوشمندانه سخن بگوید . آیا میرزا ابوطالب از این گونه مسائل آگاهی نداشت یا چندان به آنها نمی‌پرداخت؟ از طرف دیگر برخی اظهار نظرهای او محل تأمل است .

در نثر وی نیز ناهمواریهایی هست که نمی‌توان ندیده گرفت . مهمتر از همه کثرت الفاظ فرنگی است بخصوص در آن قسمت که به سفر اروپا مربوط می‌شود . بسیاری از این کلمات از نوع واژه‌های انگلیسی است که هنوز در هند و پاکستان و افغانستان و عراق و مصر و برخی کشورهای دیگر رایج است و یادگار روزگار سلطه فرهنگ و زبان انگلیسی در این مناطق

است . در طبع جدید مسیر طالبی همه اینها بصورت مشخصی چاپ و معنی شده است . اما بکار بردن کلمات « بوتل » \* : بطری (۱۸) ، « سلجریان » ⚙ : سربازان (۱۴) ، « کوچ » ○ : کالسکه (۳۱) ، « کوچ بان » : کالسکه ران (۵۹) ، « پتیته » ⊙ : سیب زمینی (۶۱) ، « کنتری هوس » □ : خانه ییلاقی (۵۶) و امثال اینها قابل اجتناب بوده است .

علاوه بر اینها برخی کلمات که میرزا ابوطالب خان بکار برده نادرست یا نامطبوع می نماید گرچه شاید در دیار هند رایج بوده است ، نظیر : حجامت ریش : اصلاح (۲۶۸) ، اهل دول : دولتمندان (۲۷۶) ، شهاد : جمع ساختگی شاهد (۲۷۸ ، ۲۸۰) ، اشریّات : نوشابه ها (۱۴۷) ، باغیّت (۳۳) ، شهریت (۵۶ ، ۳۴۹) ، نویّت : نوی (۱۸۹) ، سگیّت : سگی (۳۰۱) ، عدم بلدیت ، ناشناسایی (۴۳۳) ، آواز کریهه (۳۱۵) و مانند اینها .

با این همه باید گفت مسیر طالبی هم مطالب خواندنی بسیار دارد و هم نثری گرم و شیرین و استوار ، و کتابی است از چندین نظر قابل اعتنا . خلاصه آن که بهتر است این کتاب را خواند و پاپای این مرد ظریف طبع و نکته بین به همه جارفت تابا و آشنایی کامل و از مطالعه سفر نامه اش بهره ای بیشتر حاصل کرد .

Bottle \*

Soldier جمع ⚙

Coach ○

Potato ⊙

Country house □

سلامی بیداری





## صلای بیداری

«وطن معشوق من است»

طالبوف<sup>۱</sup>

در تاریخ هر ملت کسانی که در راه آگاهانیدن و شکفانیدن اندیشه مردم و هدایت آنان به سوی سعادت و کمال کوشیده اند خدماتشان ارجمندست و ستودنی. اینان توانسته اند بصورگوناگون فکرهارا بیدار و دلهارا امیدوار سازند و دستها و قدمهارا بکاراندازند و به پیشرفت جامعه مدد رسانند. تاریخ و فرهنگ ایران را نیز بی شناخت این گونه اندیشه گران نمی توان درک کرد.

چندی پیش از آغاز دوره مشروطیت، برخی از روشن بینان وطن خواه ایرانی-که در ایران و خارج از کشور می زیستند- در سیر اندیشه و تحول بینش جامعه ما تأثیری خاص داشته اند و جای آن دارد که آنان را بشناسیم و خدماتشان را بجای آوریم.<sup>۲</sup>

طالبوف تبریزی یکی از این اندیشه‌وران وطن‌خواه است که اگرچه بیشتر عمر خود را در بیرون از مرزهای ایران گذراند همیشه فکر و خیالش متوجه ایران بود و در غم مردم ایران وی چنین می‌اندیشید ، در این راه قلم می‌زد و در همه حال روی و دل به جانب وطن داشت.<sup>۳</sup> از این رومی نوشت: «بنده محب عالم و بعد از آن محب ایران و بعد از آن محب خاک پاک تبریز هستم ، «چه کنم حرف دگر یادنداد استادم»<sup>۴</sup> .

طالبوف در زمینه‌های گوناگون به نوشتن پرداخت اما همه بمنظور ارشاد و تربیت مردم و آموختن تفکر درست به آنان . «احمد» ، قهرمان کتاب او و فرزند خیالش ، در حقیقت مظهري بود از همه ملمات ایران که او با وی حرفها داشت و درد دلها و راهنماییها . بزودی نوشته‌های وی جای خود را در جامعه باز کرد و نویسنده‌اش را مردم ستودند ؛ برخی نیز آنها را نپسندیدند و این هر دو نمودار نفوذ کلامش بود در خلق . به همین سبب نیز وقتی حکومت مشروطه در ایران پدید آمد ، مردم تبریز به احترام تلاشهای فکری و قلمی طالبوف ، در غیاب او ، وی را به نمایندگی خود در مجلس اول برگزیدند<sup>۵</sup> و این نیز حق گزاری بود پاک و صمیمانه . وقتی هم در گذشت ، نویسنده‌ای ارجمند درباره او نوشت : « کیست که طالبوف را شناسد یا از نوشتجات او استفاده نکرده باشد ؟ »<sup>۶</sup>

طالبوف یکی از دعوتگران وطن‌خواهی است در ایران<sup>۷</sup> ، نویسنده‌ای اجتماعی که آثارش در ادبیات انتقادی عصر مشروطه مقامی خاص دارد<sup>۸</sup> . وی «صاحب تعقل علمی و فکر فلسفی تحلیلی است» و «از پیش آهنگان ساده کردن علوم و فنون جدید»<sup>۹</sup> . «همین که افکار بزرگان فکر را به گوش مردم آن زمان رسانیده خدمتش ارجمندست» . بعلاوه «همه ملل مشرق زمین را به نهضت حقوق طلبی می‌خواند» و ندا دهنده «شرق علیه تعرض

غرب بود» و نیز خواهان «صاح و انسان دوستی» و خلع سلاح عمومی<sup>۱۰</sup>. اندیشه‌های طالبوف و افقی فکری که وی بر روی هموطنان خود گشوده موضوعی است شایان توجه که خوشبختانه مورد بحث واقع شده است اما مردی که توانست به مدد قلم خود در شمار پیشگامان ترقی و اصلاح طایی ایران در قرن اخیر درآید، چنان منزلتی دارد که در این کتاب از او یاد شود بخصوص که از بنیان‌گذاران ساده‌نویسی و نشر جدید فارسی نیز هست و تأثیرش در این زمینه آشکارست و مسام. طالبوف قصد خلق اثر ادبی نداشت بلکه بیشتر می‌خواست هموطنانش را هدایت کند<sup>۱۱</sup>. منتهی جاذبه نوشته‌های او در آن روزگار، علاوه بر جاوه تازگی افکار، بی‌گمان تاحدی نیز ناشی از مایه او در نویسندگی است. در این فصل یکی از کتابهای وی، مورد نظرست یعنی مسالك المحسنين که از نظر ادبی آن را مهمترین اثرش شمرده‌اند<sup>۱۲</sup> و یکی از موفقیت‌های ممتاز ادبی عصر<sup>۱۳</sup>. اما بهترست نخست باین نچارزاده سخت‌کوش که خامه‌اش فکرهارا تکان داد، بیشتر آشناشویم.



عبدالرحیم تبریزی معروف به طالبوف، فرزند نجاری بود متوسط الحال به نام ابوطالب پسر علی مراد که او نیز پیشه‌اش درودگری بود. عبدالرحیم به سال ۱۲۵۰ هـ. ق. در محله سرخاب تبریز زاده شد. تا شانزده هفده سالگی در این شهر بسربرد و از آن پس به تغلیس رفت و در آن جا سکونت گزید. انگیزه این سفر معاوم نیست اما در هر حال در این دیار زبان و ادبیات روسی را فراگرفت. سفر ایرانیان به قفقاز در آن روزگار شیوه‌ای معمول بود: برای جستن کار یا تجارت و یا تحصیل. بعلاوه عده‌ای از آزاداندیشان و اصلاح‌طلبان ایرانی نیز در آن جا می‌زیستند.

از جمله ایرانیان مقیم قفقاز محمد علی خان شیبانی کاشانی، به مقاطعه

کاری راههای قفقاز اشتغال داشت . وی مردی کوشا و ثروتمند بود و دو پسر و یک دختر داشت به نام اسدخان ، فرخ خان و ماهرخ<sup>۱۴</sup> . عبدالرحیم مدتی در دستگاه محمدعلی خان شیبانی کار کرد . بعد خود سرمایه‌ای بهم زد و بطور جداگانه به مقاطعه کاری پرداخت . در قفقاز بازنی شیعی مذهب از اهل دربند ازدواج کرد . سپس در «تمرخان شوره» حکومت نشین داغستان اقامت جست و ژندگانی مرفهی داشت . درستکاری و راست گفتاری ، و خلق و معرفتش او را مورد توجه و احترام علما و اعیان و حکام کرده بود<sup>۱۵</sup> . بعلاوه به هموطنان نیازمند و دیگر مستمندان کمک می کرد . بدین سبب از شهرت و احترام و محبوبیت برخوردار بود . با بسیاری از رجال سیاست ایران آشنایی و مکاتبه داشت از جمله بامیرزا علی اصغر خان امین الساطان<sup>۱۶</sup> . به حاج امین - الدوله بزرگ نیز ارادت می ورزید<sup>۱۷</sup> .

فراغ ببال و شوق به دانستن ، طالبوف را بیشتر به مطالعه و اندیشیدن و نوشتن بر می انگيخت . دانستن زبان روسی بر خورداری از آثار و اندیشه های جدید را برای او ممکن می ساخت و از این راه اصول آزادی طلبی در افکار و عقایدش نفوذ یافت<sup>۱۸</sup> و نیز درباره جنبشهای آزادیخواهی و آرای نویسندگان اجتماعی آگاهی داشت و تأثیرش را در نوشته های او می توان دید<sup>۱۹</sup> . بخصوص که وی «تمام آثارش را از شصت سالگی ببعده منتشر کرد»<sup>۲۰</sup> یعنی در دوره پختگی و باروری فکرش .

در اواسط روزگار ناصرالدین شاه قاجار ، اصلاح طلبان ایرانی در ایران و خارج از کشور برای استقرار قانون و بدست آوردن آزادی تلاشی را آغاز کرده بودند . کوششهای قلمی ایرانیان در خارجه بیشتر مجال بروز می یافت ؛ از این رو گسترشی بیشتر داشت . میرزا فتحعلی آخوندزاده ، حاجی زین العابدین مراغه ای ، میرزا ملکم خان ، میرزا

حبیب اصفهانی و نیز گروهی از جریده نگاران ایرانی در استانبول و مصر و هند در این شمارند. شور وطن خواهی ازیک سو، و آگاهی و مایه فکری، و استعداد نویسنده گی از سوی دیگر، طالبوف را نیز برانگیخت تا بوسیله قلم مردم را هشیار کند و آنان را از عیوب خود کامگی و بی قانونی باخبر سازد و به طرفداری از مشروطه دعوت کند. اما نوشته های او فقط شورانگیز نبود بلکه شامل راهنماییهای اصولی و نکته های دقیق نیز می شد در باب فلسفه حکومت و قانون و مشروطیت و آزادی و مطالبی از این قبیل. مسائل الحیات، ایضاحات در خصوص آزادی، سیاست طالبی از این نظر بخصوص درخور توجه است.

در ایران که این گونه مفاهیم به فارسی کمتر نوشته و نشر شده بود. آثار قلمی طالبوف در بخشی خاص و در میان مشروطه خواهان ارجی بسزا داشت. بی سبب نیست که آنها را «الفبای آزادی» خوانده اند<sup>۲۱</sup> و او را «پیشوای گرانمایه ای می شمردند». به پاس همین گونه خدماتها و حیثیت ملی و آزادی خواهی طالبوف بود که پس از استقرار مشروطیت، مردم آذربایجان او را «بی آن که خود آگاه باشد» به نمایندگی در مجلس شورای ملی انتخاب کردند<sup>۲۲</sup>. اما طالبوف به ایران نیامد و در مجلس شرکت نجست. شاید برای پرهیز از مخالفت با میرزا علی اصفرخان اتابک که با وی دوستی داشت و مشروطه خواهان در طرف مقابل او بودند، یا سبب پیری و رنجوری و تار شدن چشم، یا ملاحظه از رفتار برخی مخالفان بود، یا آن که از اوضاع نابسامان و بی بندوبار آغاز مشروطیت دل خوشی نداشت<sup>۲۳</sup>. در هر حال در باب نیامدن طالبوف به مجلس حدسها زده اند<sup>۲۴</sup>. اما به شهادت نوشته های فراوان و پرتأثیرش، وی همیشه مشروطه خواهی صمیمی و معتقد بوده و در راه تربیت فکر هموطنان خویش بجد کوشیده و هیچگاه از این اندیشه دست نکشیده

است<sup>۲۵</sup>. به همین سبب است که در باب زنده داشت<sup>۲۵</sup> نام میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و تجدید انتشار روزنامه اش در استانبول، از سر اخلاص به دهخدا نوشته است: «احیای نام شهید وطن میرزا جهانگیر خان مرحوم واجب است. اگر چه اوزنده جاویدست، ولی بر همه ایرانیان تمجید و تقدیس آن چند نفر فرض واقعی است و البته قصور نمی کنند»<sup>۲۶</sup>.

در هر حال سهم طالبوف در تهذیب اندیشه مردم و نشر فکر آزادی در ایران در آن عصر محل تردید نیست. در عین حال که وی خود بر عیوب اجتماعی ایران انگشت می نهاد و راه اصلاح را نشان می داد، آن قدر به وطنش عشق می ورزید که انتقاد از وضع ایران را از زبان بیگانگان تحمل نمی توانست کرد و می نوشت: «ایرانی غیر تمند نباید راضی شود که یک مجهول نخجوانی هر روز به ... ما هجو بگوید و بنویسد. جز ایرانی عیب ایرانی را نباید بگوید مگر این که دهنش مشت بخورد»<sup>۲۷</sup>.

طالبوف مسلمان روشن بین و معتقدی بوده و در سال ۱۳۱۷ ه. ق. نیز به مکه رفت و فریضه حج بجا آورد. در پایان عمر چشمانش تار شد و بزحمت می خواند. ناگزیر برای مداوا به برلین رفت. این موقعی بود که احتشام السلطنه علامیر سفارت ایران را در آلمان بر عهده داشت یعنی ۱۹۰۲ یا ۱۹۰۳ میلادی<sup>۲۸</sup>. درگذشت طالبوف در اواخر سال ۱۳۲۸ ه. ق.<sup>۲۹</sup> یا در اوایل ماه ربیع الآخر ۱۳۲۹ در همان تمرخان شوره اتفاق افتاد در حدود هفتاد و نه سالگی<sup>۳۰</sup>. تنها فرزندی که از او ماند دختری بود به نام صونا، همسر مهندس عمراوف<sup>۳۱</sup>.



طالبوف یکی از ایرانیان ارجمند و از چهره های روشن روزگار خویش است. وطن دوستی، درست اندیشی، دینداری، آزادگی و بی طمعی

از خصائل خوب او بود. بعلاوه مردی بود کتاب خوانده، با معرفت و آگاه و هوشیار. «تاریخ و ادبیات و فلسفه ایران و تاحدی، فرهنگ اسلامی رامی دانست، با افکار حکمای یونان و روم آشنا و از اندیشه های سیاسی و اجتماعی مغرب بهره کافی داشت. علاوه بر زبان فارسی و ترکی زبان و ادبیات روسی را خوب تحصیل کرده بود، آن قدر زبان عربی را می دانست که احادیث را بجا نقل کند، و این اندازه بازبان فرانسوی آشنا بود که لغت های فرانسوی را درست بکاربرد. دانش و فنون و عقاید اجتماعی و سیاسی مغرب را بیشتر از راه آثار مؤلفان روسی و یا ترجمه نوشته های دانشمندان اروپای غربی به روسی آموخته بود»<sup>۳۲</sup>. و چون آموخته ها و دریافته های خود را به زبان فارسی ساده در دسترس هموطنان خود می گذاشت و به روشن شدن فکر آنان می کوشید، با این فضائل در روزگار خویش وجودش مفتنم بود و منشأ اثرهای مفید. اما خود با صداقت و فروتنی خاصی می نوشت: «بنده به زبان روسی آشنا هستم. فرانسه نمی دانم و خط روسی را بسیار بد می نویسم. خط ایرانی بنده نیز تعریفی ندارد. عربی هیچ بلد نیستم. فارسی را معلوم است چنان می دانم که عرب فرانسه را. با وجود این از برکت کثرت مطالعه و زور مداومت، بعضی آثار محقر بیادگار گذاشتم که اخلاف بنده تکمیل نموده بنده را مهندس انشای جدید بدانند»<sup>۳۳</sup>.

آثار قلمی طالبوف کم نیست و هر يك از آنها از جهتی سودمندست و خواندنی. نظری به فهرست آنها نشان می دهد که این ایرانی با فهم و وطن خواه عمری بارور و پرمثمر داشته است و جادارد که ارج و مقامش محفوظ و نامش پایدار بماند. وی این کتابها را در خارج از ایران در استانبول و مصر و قفقاز به خرج خود بچاپ رسانده و اکثر آنها در دوره پیش از مشروطیت نشر یافته بجز «ایضاحات در خصوص آزادی» و «سیاست طالبی» که در آغاز مشروطیت



(اولی در حیات خود او و دومی بعد از درگذشتش) در تهران منتشر شده است. توجه به تازگی موضوع و افکار در آثار او، و جنبه اجتماعی و انتقادی آنها و راهنمایی جامعه به سوی اصلاح و ترقی و رفاه و سعادت، می‌تواند دلیل شهرت فراوان آثار او را در میان کتاب‌خوانان و اصلاح‌طلبان آن روزگار روشن کند.

نوشته‌های طالبوف از ترجمه و تألیف گوناگون است و همه شامل موضوعاتی است که برای آن روز ایران لازم می‌نموده و فایده‌ها داشته است. فهرست آثارش از این قرار است: *نخبه سپهری یا تاریخ نبوی*، *درس‌گذشت پیغمبر اسلام (ص)* (استانبول ۱۳۱۰ ه.ق.)؛ *ترجمه پندنامه مارکوس قیصر روم* (استانبول ۱۳۱۲ ه.ق.) طالبوف این کتاب را از روسی به فارسی در آورده و آن را به مظفرالدین میرزای ولیعهد هدیه کرده است. *قیصر روم* مردی بوده است آگاه و دادپیشه و مترجم می‌خواسته است بانشر برگزیده‌ای از سخنان او و تأثیری که افکار و رفتار وی در جامعه داشته، بزرگان عصر را به عدالت و نیکوکاری رهنمون شود<sup>۳۴</sup>. *رساله فیزیک*، رساله‌ای است مختصر درباره این علم (استانبول ۱۳۱۱)؛ *سفینه طالبی* یا کتاب احمد (در دو جلد، استانبول ۱۳۱۱، ۱۳۱۲ ه.ق.) در این کتاب که نویسنده از امیل اثر ژان ژاک روسو متأثر است بافرژند خیالی خود، احمد، بصورت سؤال و جواب گفتگوها دارد، از مباحث مقدماتی علوم جدید گرفته تا آخرین پیشرفته‌ها و اکتشافات علمی و طبی در آن عصر. عنوان هر فصل کتاب «صحبت» است. بعلاوه نویسنده می‌خواهد شیوه مباحثه و گفت‌وگو در آن زمان میان شاگرد و معلم سفارش کند تا «ذهن ابنای وطن در ابتدای تعلیم فی‌الجمله باز و روشن شده در آتی از برای تعلیم فنون عالیّه مستعد شوند»<sup>۳۵</sup>. *رساله هیأت جدید* ترجمه اثر کامیل فلاماریون فرانسوی که طالبوف آن را از روی ترجمه

روسی ب. چارکسوف به فارسی تحریر کرده (استانبول ۱۳۱۲ ه.ق.) و قدمی است دیگر در راه نشر علوم جدید به فارسی. مسالك المحسنين که در میان کتابهای او «از لحاظ اندیشه‌های فلسفی و انتقاد اجتماعی مقام اول را داراست»<sup>۳۶</sup> (قاهره ۱۳۲۳ ه.ق.) و بصورت سفرنامه‌ای داستانی نوشته شده. اینک طالبوف بیشتر در مباحث اجتماعی می‌نوشت. مسائل الحیات (تفلیس ۱۳۲۴ ه.ق.)، در این جا نیز نویسنده بایسر فرضی خود سخن می‌گوید اما این بار درباره قوانین طبیعی زندگی و حقوق فرد و موضوعات اجتماعی و سیاسی. ایضاحات در خصوص آزادی (تهران ۱۳۲۴ ه.ق.) رساله‌ای است دیگر در باب مفهوم آزادی و مجلس و قانون‌گذاری و حقوق افراد و وظیفه وکلای مات. «از لحاظ اندیشه‌های مدنی و سیاسی مسائل الحیات و ایضاحات در خصوص آزادی مهمترین آثار اوست»<sup>۳۷</sup>. آخرین اثر وی سیاست طالبی است (تهران ۱۳۲۹ ه.ق.) که پس از مرگش در تهران چاپ شده و شامل دو مقاله است: اولی در سیاست روس و انگلیس در ایران و دومی انتقادهایی است از اوضاع مملکت<sup>۳۸</sup>.

به روایت محمد علی تربیت، طالبوف با همکاری سید محمد شبستری، يك شماره از روزنامه‌ای را به نام «شاهسون» در ۱۳۰۶ ه.ق. در استانبول منتشر کرده است<sup>۳۹</sup>. مقالات پراکنده و معدودی نیز از طالبوف در جراید آن عصر از قبیل انجمن، حبل المتین نشر یافته که مجموعه‌ای از آنها در کتابخانه تربیت تبریز موجود است<sup>۴۰</sup> و گاه مکتوبهایی از وی چاپ شده که نمودار افکار و عوالم نویسنده است<sup>۴۱</sup>. بندرت شعر نیز می‌گفته؛ آنچه از سروده‌های او باقی است رنگ اجتماعی دارد و شور وطنی. برخی از این اشعار در مسالك المحسنين مندرج است و قصیده‌ای در شماره ۹ روزنامه تبریز (۱۶ محرم ۱۳۲۹)<sup>۴۲</sup>. اما طالبوف را بیشتر باید نویسنده کتب و رسالات

بشمار آورد نه مقاله نویس یا شاعر .

### \*

با این مقدمات، روشن است طالبوف چرامی نوشت و برای که می نوشت. روزگارا و مرحله اوج وحدت ملی بود و در تفکرات طالبزاده این عنصر بسیار قوی است. صدمات مردم شرق، از جمله ایرانیان، از استعمار و سلطه جویی غرب از یکسو، و نیز آشنایی آنان با تمدن جدید و حقوق اجتماعی و فردی از سوی دیگر، ملل شرق را به حرکت و تلاش در برابر بیگانگان بر می انگیزخت و وحدت ملی می توانست پایه قوی این نهضت باشد. طالبزاده و کسانی مانند او - که از اوضاع جهان آگاه و هشیار بودند - به کوششهایی قلمی در این راه دست زدند<sup>۴۳</sup>. وجهه نظری بیشتر ارشاد و تربیت مردم بود. بدین سبب در تأسیس مدارس برای ایرانیان قدم برداشت<sup>۴۴</sup>؛ یا مفاهیم علمی را به زبان ساده می نوشت تا پندارهای نادرست را از میان ببرد و افکار خوانندگان آثارش را بر پایه ای صحیح استوار سازد<sup>۴۵</sup>. گفتگو از مفاهیم اجتماعی و سیاسی و تمدن و قانون، یا انتقاد از نقائص و معایب اجتماعی نیز به همین منظور بود. اعتقاد و تکریم او به دین مبین اسلام، بحث از علیّت و تکیه بر عقل، و سیر تحولات تاریخی در جوامع بشری<sup>۴۶</sup> زمینه ای دیگر بود برای روشن کردن اذهان و مردم را به تفکر رهبری کردن. مخاطب وی در این نوشته ها همه مردم بودند: خواص یا عامه. و او تا پایان عمر به جانب داری از ملت و مشروطیت و اصول عقاید خود وفادار ماند<sup>۴۷</sup>.

طرز تفکر طالبوف، پیشرفته و همگام با جریانهای فکری و اجتماعی عصر بود. دریافت او از مسائل جامعه، ارتباط مردم و دولت، حقوق ملت و حکومت مشروطه، قانون، اقتصاد، تمدن و تربیت، بنیانی استوار داشت.

آگاهی از علوم جدید تجربی و کشفها و آراء تازه و اختراعات عامی، اندیشه‌های او را مبنی بر خرد و استدلال و تجربه ساخته بود. پیشگامی او در نشر علوم به زبان ساده، یا رسالات اجتماعی کوششی بود در نشر همین شیوه اندیشه، و نظام فکری و هدف اجتماعی برای مردم ساختن. به این جهت طالبوف در تاریخ فکر در ایران مقامی خاص دارد<sup>۴۸</sup>، همچنان که در نویسندگی.

بدیهی است انتشار این گونه افکار و آثار و نیز انتقادهای او، در ایران آن روز اثرهای گوناگون داشت. ترقی خواهان و اصلاح طلبان وی را می ستودند. حتی مظفرالدین میرزا ولیعهد می گفت: «طالبوف وطن پرست است، خوب می نویسد» و او را تشویق می کرد<sup>۴۹</sup>. اما گاه مخالفتی نیز در برابر نوشته‌های وی پدید آمد. ناصرالدین شاه قاجار اثر بابت نگارش کتاب احمد ناراضی بود و بر آن انتقاد داشت<sup>۵۰</sup>. بعضی از معاصران هم آثارش را نپسندیدند<sup>۵۱</sup>. برخی نیز در این زمینه مطالبی نوشتند<sup>۵۲</sup>. آیا این احوال در روحیه نویسندۀ پیرتأثیر داشته است؟ بعضی از محققان گمان کرده‌اند ملاحظه از پاره‌ای مخالفتها در نیامدن طالبوف به تهران و مجلس او شاید بی اثر نبوده است<sup>۵۳</sup>.

چه تحسینها و چه ایرادها همه حکایت می کند از نفوذ آثار طالبوف در جامعه آن عصر<sup>۵۴</sup>. از این رو رپیک می نویسد: آثار وی به مقاصد اجتماعی و ادبی خود نایل شده است<sup>۵۵</sup>. علاوه بر افکار تازه و اصلاح طلبانه‌ای که طالبوف در جامعه آن روز ایران طرح کرده و تلاشهایی قلمی که بعنوان ناصح مالی بخرج داده، پیشگامی او در نویسندگی بخصوص در ساده نویسی در خور توجه است. نوشته‌های او هم حاوی مطالب نو است و روشنگر حقایق، و هم به اقتضای موضوع و با توجه به انبوه مخاطبان، به نثری است روشن و روان و ژنده. از این رو جادارد در این کتاب یکی از

برجسته‌ترین آثار او مورد بحث شود: مسالك المحسنين .



مسالك المحسنين از ديگر آثار طالبوف گيراترست شايد بسبب آن كه بيشتر حالت داستان دارد . موضوع آن ، سفر عالمی هيأتی است مركب از چند تن جوانان درس خوانده (دو مهندس و يك طبيب و يك معلم شیمی) به رياست محسن بن عبدالله كه از طرف اداره جغرافيايی مظفری مأموريت دارند به قلعه دماوند بروند و پس از مطالعه و تحقيق درباره معدن يخ شمال آن و تعيين ارتفاع قلعه و تنظيم نقشه معابر ، گزارش كار خود را به آن اداره تسليم كنند . راوی مطالب محسن است كه همه مشاهدات و گفتگوها و وقايع سفر را بيان می كند . بدیهی است چنین اداره ای و نیز سفر هیأت مزبور فرضی است ، همچنان كه برخی از صحنه ها و حوادث . سرانجام كه پس از مشكلات بسیار سفر پایان می یابد و رئیس هیأت برای تقدیم گزارش به نزد وزیر می رود و می خواهد علاوه بر «رپرت» كتبی ، توضیحاتی حضوری بدهد ، وزیر مجال سخن به او نمی دهد و می گوید : «می دانم ، می دانم ... این را سفیر انگلیس خواسته بود كه شمارا مأمور كردم ، و گرنه برای ما دانستن عرض و طول معدن يخ و ارتفاع قلعه دماوند لزومی ندارد ... سفیر انگلیس با مخارج ما و زحمتهای شما می خواست خدمتی به هیأت جمعیت جغرافیای ملکه انگلیس بکند» (۲۳۵) <sup>۵۶</sup> . آنگاه وزیر ، محسن را دعوت می كند تا برای خنثی كردن فرمان مظفرالدین شاه در تنظيم قانون برای مملكت ، با او و ديگر رجال همكاری كند . اما محسن با دلائل منطقی با این پیشنهاد مخالفت می كند و لزوم استقرار قانون و اصلاحات را در مملكت یادآور می شود . در مجلسی ديگر با سایر وزیران و رجال نیز چنین مباحثه ای دارد . اما آخر كتاب خوش است و پیر

نوید یعنی مظفرالدین شاه در مجلسی در باغ ضیا ، با حضور اتابك اعظم و وزیران و بزرگان ، تنظیم «یاسای مظفری» و برقراری قانون و عدالت و حریت را فرمان می دهد . حاضران بشادی بانگ برمی دارند . فریاد آنان ، نویسندگان را از خواب برمی انگیزد . می بیند آنچه دیده در خواب بوده و اینک نیز «خانه تاریك» چراغ مفقود ، کبریت نیست» . نمی داند در این تاریکی چه کند . نمی تواند از خانه بیرون رود . آن جانیز بیم عسس است و گرفتاری . ناگزیر می گوید : «سر خود را به بالین گذاشتم و باز خوابیدم ، تاکی بیدار شوم ...» . آیا در این خواب و بیداری ، احوال مردم ایران را در آن عهد تجسم بخشیده است ؟ بعید نیست .

اصولاً همه وقایع سفر و صحنه ها و گفتگوها برای این طرح شده که نویسنده حرفهای خود را در زمینه مسائل اجتماعی و تربیتی با خوانندگان در میان نهد و در خلال آنها فرصتی جوید برای هدف اصلی و نشر پیام خویش . منتهی سفر و مقاصد آن ، بمنزله رشته ارتباط همه اینها و موجب پیوستگی و تداوم داستان است . اما ببینیم آن نکته ها که وی در این سفرنامه گنجانده کدام است و در این سفر خیالی افکار خواننده را به کجا می کشد ؟

گفتیم که طالبوف بر اثر آگاهی و واقع بینی به این نتیجه رسیده بود که برای رها کردن هموطنان خود از عقب ماندگی و مصائب گوناگون ، بایست اندیشه آنها اصلاح و تربیت شود . راه این کار را نیز در آن می دانست که مردم بتدریج با اصول علمی آشنا شوند و تفکر و منطقی درست پیدا کنند . این اصل کلی که در دیگر آثار او نیز ماحوظ است ، در مسالك المحسنين هم رعایت شده است . از این رو چه بسیار نکته های سودمند علمی که بصورتی غیر مستقیم به خوانندگان این کتاب نیز می آموزد تا خرد آنان را مایه ور و بیدارشان کند . گاه از راه آهن و سرعت و آسایش سفر در دیگر کشورها سخن می گوید (۹۱) و

تلگراف بی‌سیم (۵۴-۵۵) ، و پیش‌بینی طیران و هواپیمایی انسان (۸۷، ۱۷۶)، و گاه از کیفیت تبخیر آب و نزول باران (۸۷)، ساختمان برج ایفل در پاریس و پل فورث در اسکاتلند بر اساس محاسبات ریاضی (۲۶) و نیز از مرض قند (۲۹) یا تأثیر مناطق مختلف زمین در طبیعت ساکنان هرجا (۹۷) . شرح وسائل کوه‌نوردی هیأت علمی (۱۹۱ نیز ۱۷۲) و ساختمان پراشوت و صعود با آن (۲۰۱) یا اشاره به مأموریت نماینده جمعیت باکتریولوژی پاستورپاریس برای یافتن مارزهردار در آسیای روس و ایران بمنظور ساختن پادزهر (۱۰۶) و مخابره از طریق علامت‌دادن با چراغ (۲۱۱) همه تعلیماتی است از ناحیه نویسنده . اما این اشارات در زمینه‌های گوناگون است . یک جامی گوید انجیل به چندین زبان زنده دنیا ترجمه شده و از عدم انتشار معانی عالی قرآن کریم به دیگر زبانها متأسف است (۱۳۰، ۱۳۲) . جای دیگر جریانات سیاسی اروپا و جهان در گذشته یا زمان تحریر کتاب طرح می‌گردد (۱۸۵-۱۸۹، ۲۲۰-۲۲۲) یا معنی دیپلمات و پولیتیک (۲۲۵-۲۲۶) و نیز مذاکرات پارلمان انگلیس . بدیهی است غالباً در مسائل مختلف علمی و نکات اجتماعی از کشورهای پیشرفته یاد می‌شود حتی در موضوعاتی نظیر رفتار خردمندانه شارل دوازدهم پادشاه سوئد بازن زیبایی لهستانی (۱۶۸) و جز آن .

نویسنده همه این مطالب را بتفصیل یا اختصار برای آن می‌آورد که چشم و گوش خوانندگان را باز کند یا به تعبیر خود او در «تقویت و توسیع خیال مطالعه‌کنندگان» بکوشد (۲۲۲) . از این رو هر جا فرصت می‌یابد چیزی به آنها می‌آموزد ، چه در باب پیشرفته‌ها یا اختراعات علمی یا رسوم تمدنی و چه درباره اصول فرهنگی و تربیتی یا شیوه پسنده اخلاقی ، از قبیل نخواندن نامه دیگران و رعایت آداب لازم در این باب و نیز در نامه‌نگاری

(۲۱۴ - ۲۱۵) .



اما بارزترین خصیصه این کتاب ، انتقادات اجتماعی است . این انتقادات متوجه موارد ضعف جامعه آن روزگارست، درزمینه های مختلف: درضمن آن که داستان پیش می رود یعنی سفر هیأت ادامه پیدامی کند موجبانی بدید می آید که نویسنده ملاحظات عبرت آموز خود را بقلم می آورد . زیرا یکی از هدفهای او نیز عرضه داشتن عقب افتادگیها و راه رفع آنها بوده است.

در ابتدای حرکت هیأت، نزاع وز دو خوردی که در بازار می بیند نموداری است از رفتار خشونت آمیز گروهی مردم تربیت نیافته که روای داستان آن حرکات ناهنجار را زشت شمرده است (۱۰) . تصورات نادرست و پندارهای ناصواب ، و آنها را منشأ تصمیم و اقدام قرار دادن (۹-۱۱ ، ۱۹) نیز مورد ایراد واقع می شود همچنان که خرابی و ناتمیزی شهرها (۱۲۰) ، حمامها (۱۲۳) ، نبودن طبیب و آماری از تولد و مرگ مردم (۶۲) ، کتابهای ژبون پرور و اشعار خفت آمیز (۲۴) .

نویسنده مردی است آشنا با مسائل اجتماعی و این عیوب را ناشی از نابسامانی ارکان جامعه و سوء تدبیر و بی خبری و سودجویی گردانندگان امور در آن عصر می داند و بی اعتنائی آنان به تربیت و رفاه و سعادت عموم . وی اجتماعی را تصویر می کند که در آن فرمانروا خود درست نمی اندیشید. رجال در کتمان حقایق می کوشیدند و زیر دستانشان نیز آنان را می ستودند و بمیل ایشان کار می کردند (۲۴ - ۲۵) . اوضاع اداری آشفته بود . گاه سوء استفاده حاکم ، مردم را آواره می کرد (۱۰۳ - ۱۰۴) . هر حاکمی منصوب می شد ، خلق را می دوشید و تغییر حکام مصیبتی عمومی



بحساب می‌آمد (۱۰۶). راهها نا امن بود. مال مردم را می‌بردند و امید پس گرفتن نمی‌رفت (۱۰۱). مالیات‌گیری باستم و رشوه‌خواهی توأم بود (۱۱۵). مردم بر اموال خود مسلط نبودند و به اوضاع اعتمادی نداشتند. از این رو برای ازدیاد درآمد کوششی بخرج نمی‌دادند (۱۱۸). هر جا کسی ساط باج‌گیری داشت (۵۸-۵۹). حاکمی گوش بیچاره‌ای را می‌برید و شاکی را بجای مقصر به‌چوب می‌بست (۱۲۱-۱۲۲) یا فراشی توطئه‌ها و ظلمها می‌نمود (۱۳۰، ۲۱۶-۲۱۷). حاکم دماوند کاروان‌سرای وقف را اجاره می‌داد و این‌گونه درآمدها جزء «مداخل» او بود (۱۹۲).

نویسنده از سر صدق احکام اسلام را می‌ستاید و از زبان ارنست رنان فیلسوف فرانسوی، قرآن کریم را راهنمایی معتبر می‌شمارد و می‌گوید: «دین حق آن است که عقل او را قبول نماید و علم او را تصدیق بکند، چنین دین پاک فقط حقیقت اسلام و اساس متین او کلمه توحید است» (۱۳۲).

وی صالح نمایان را که خود به آنچه می‌گفتند عمل نمی‌کردند نمی‌پسندید و برخی از نقائص مردم را تا حدودی از اثر رفتار آنها می‌دانست (۱۳۳-۱۳۵).

همداستان نبودن بعضی از معاصران او با تمدن جدید و تحقیقات جغرافیا و فرستادن محصلان به خارجه (۳۴-۳۷، ۴۱) و تردید در ساختن کارخانه (۴۹-۵۰)، تعدیات برخی مردم دنیا دوست (۱۱۶-۱۱۷، ۲۱۸)<sup>۵۷</sup> و مواردی از این نوع نیز مورد گله او بود.

راوی داستان از این فراتر می‌رود. سازمانهای اداری و وزارت‌خانه‌های آن روز را - که اسمی بی‌مسمی ولی پرخرج بود - به باد انتقاد می‌گیرد (۱۴۳-).

(۱۴۵). برجهل و غفلت رجال وقت انگشت می‌نهد که نمی‌دانستند دایرهٔ اداری یابانک چیست؛ یا وزیر لشکر در امور نظامی و دفاعی تجربه و اطلاع کافی نداشت و موفق نمی‌شد و دیگری در جنگ هرات برای جاوگیری از حملهٔ کشتیهای انگلیسی پیشنهادهایی غیر عملی می‌کرد و کار پیش نمی‌رفت. پس عجب نبود که مملکت دیپلماتی شایسته نداشت (۲۲۵) یا مضمون نامه‌های محرمانهٔ دولت، زود به اطلاع بیگانگان می‌رسید و عموم نیز ازان مطلع می‌شدند (۲۲۴). مأموران قنسولی در استانبول به ایرانیان ثروتمند ظلمها می‌کردند (۲۱۷) و در دستگاه دولت، «میرزا علی» و «میرزا نصیر گنده» و کارچاق‌کنها و حاشیه‌نشینان بیکاری مانند ایشان، به زد و بند و باج‌گیری ازان و آن می‌پرداختند (۲۲۷-۲۳۱). فرمان پادشاه قاجار مبنی بر تشکیل شورای دولتی و وضع و اجرای قانون و اصلاحات، باتوطئه رجال نادان و منفعت‌پرست بی‌اثر می‌شد (۲۱۹، ۲۳۶-۲۳۷).

در چنین اوضاعی بود که نمایندگان سیاسی دولتهای استعمارگر روس و انگلیس طمع می‌داشتند سیری ناپذیر و وزیر در دستگاه قاجاری می‌گفت: «وزرای ایران باید دوستان پرشیر داشته باشند: یکی را به دهن طفل مطالبات یکی، و یکی را به دیگری بدهند ... از صبح تا شام وقت خود را در تدبیر مدارای، این دو مدعی مقتدر صرف بکنند ... و در خانه خود محکوم مترجم ... آنها باشند ... و هر روز در حضور «برو مدارا بکن ... اسباب دل-آزردگی نچین ... هر چه می‌خواهند بده ... هر چه می‌خواهند بکن ...» بشنود» (۲۳۶).

تأثر نویسندهٔ سفرنامه از اوضاع جامعهٔ زمان خویش از خلال گزارش

او آشکارست. يك جا «جهل مات به فواید تسطیح معابر و تسهیل مسالك» (۹۰) و بی توجهی دولت به راه سازی و ساختن پل، او را به تأمل وامی دارد و جای دیگر سرگردانی تحصیل کردگان خارجه در ایران، یامستفرنگی و بی مایگی و پرتوقعی برخی از آنها که از راه نرسیده می خواستند وزیر شوند (۱۱۰-۱۱۳، ۱۳۷-۱۳۸) و عیوب دوره قدیم و «مفرنگی» جدید (۱۲۴).

مسالك المحسنين از نظر انتقاد اجتماعی پرمایه ترین اثر طالبوف است. در آن از ضعف دولت مرکزی، پریشانی و فساد دستگاه حکومت قاجاری سخن می رود و تعدی زبردستان، نادانی و خرافات و ضعف اخلاق مردم، تنگ مشربی و کوته بینی حتی در میان درس خواندگان (۲۳-۲۴)، ظاهرپرستی (۴۲)، «جهل و نفاق و طمع و نبودن قانون» و بسیاری دیگر از مظاهر نقص جامعه یاد می شود، هر دم بنوعی و از جمله در خلال اشعار وطنی و انتقادی شیرعلی (۲۰۴). به قول داستان پرداز در این سرزمین همه به جان یکدیگر افتاده هم را می دریدند. اما در نظروی «در ایران ذات حیات و نفس حرکت مرده» بود «چهل کروور نفوس ... خودشان را زنده می پنداشتند» و حال آن که «قطر جسد مایت ایشان ... در جنب وجود تمدن کمتر از نقطه ذره بینی شده بود» (۲۳۲). با این همه سخن نویسنده این بود که «دوستان وطن باید به وطن خود خدمت کنند. اگر موانع در پیش است رفع نمایند، صعوبات را متحمل شوند، در هدایت گمراهان به پیغمبر (ص) ماتاسی نمایند، از افعال حسنه و اقوال صحیحه محبت علم را در انظار جهال بیفزایند» (۱۳۹). به همین سبب بود که طالبوف می نوشت تا جامعه خواب آلود را بیدار کند و به راه راست کشاند.



طالبوف فقط به نشان دادن نقائص جامعه اکتفا نمی کند بلکه غرض عمده او تهذیب و تربیت افکار برای تشخیص خوب و بد و هدایت مردم به راه تمدن و ترقی است و برای این مقصود هیچ فرصت کوتاهی را نیز از دست نمی دهد و از هیچ مطلبی صرف نظر نمی کند حتی اگر در باب موضوعات ساده زندگی روزانه مثلاً فواید ملافه در تمیز نگهداشتن لحاف باشد (۴۰) یا ترک پنداری نادرست (۱۰) و فایده پیروی از نظر و رای اکثریت (۱۲) و شناخت ارزش وقت (۱۶۷) . بنابراین از خلال مسالك المحسنين می توان پاره ای از عقاید و افکار اجتماعی او را دریافت . تأمل در این کتاب و دیگر نوشته های وی ، مبانی و اصول فکری طالبوف و نظر او را در بسیاری از مسائل بدست می دهد .

از نظر نمایش طرز تفکر طالبوف مسالك المحسنين بسیار خواندنی است . با مطالعه آن می شود فهمید ، اندیشه و روان آن عصر - که طالبوف یکی از چهره های مشخص آنهاست - مشکلات مملکت را در چه چیزهایی می دانسته و چه راه حل هایی را پیشنهاد می کرده اند . در این جا نمی توان همه مطالبی را که در مسالك المحسنين یاد شده طرح کرد ، اما اشاره به اصول آنها اندکی از ارزش این اثر پرمایه را نشان می دهد .

طالبوف نیز مانند دیگر نویسندگان آن عصر ، خوانندگان مسالك المحسنين را جای جای به سوی تمدن جدید فرامی خواند . بدیهی است نمونه آن پیشرفت ها را در مغرب زمین نشان می دهد . از این رو در خلال سفرنامه ، بسیاری نکته ها در این زمینه مطرح می شود . مثلاً گاه یکی از همسفران از پیشرفت انگلستان و وسعت قلمرو و کثرت نفوس آن کشور ، اتحاد کلمه مردم ، پارلمان و وزراء و شیوه حکومتش سخن می گوید (۲۰-۲۱) و دیگری

که در روسیه درس خوانده از آبادانی این مملکت یاد می‌کند (۲۱) ، سومی از تربیت و نشر معارف و توسعه صنعت در فرانسه ، و دوستی دیگر از سابقه مدنیّت ایتالیا و تجدید شوون تاریخی آن (۲۲-۲۳) .

این گونه اشارات در کتاب بمناسبت دیده می‌شود. مع هذا وی در ضمن تأیید اصول تمدن جدید، به تقلید از غرب شیفتگی بخرج نمی‌دهد. از جمله می‌گوید هر چیز که صورت ظاهر آن را در دوره قاجاری تقلید کردیم، از قبیل وزارت خانه‌های بی‌مسمی کاری بی‌حاصل و «تقلیدی مضحک» بود. از این رو فرنگی مآبی کسانی را که آداب و سنن شریف دیرین را از یاد برده و از تمدن فرنگستان فقط ظواهر را آموخته و با اصطلاح غرب زده بودند انتقاد می‌کند (۱۱۰، ۱۲۴) . می‌گوید برای پیشرفت باید «همرنگ سایر ملل بشویم» اما فراهم آوردن مقدمات هر کار بر طبق اصول ، ضروری است. «از هیچ ملت جز علم و صنعت و معلومات مفیده چیزی قبول نکنی ، تقلید ننمایی ، یعنی در همه جا و همیشه ایرانی باشی ، و از برکت علم و معاشرت ملل خارجی بفهمی ، حالی شوی که مشرق زمین غیر از مغرب زمین است ، در یکی آفتاب طلوع می‌کند در دیگری غروب می‌نماید ، این دلیل ساده کافی است که ما خودمان را با آنها فرق دهیم ، تفاوت استعداد خودمان را بدانیم و از آنها جز نظم ملک چیزی استعاره نکنیم . مبدا شعشعه ظاهری آنها تو را بفریبد ، مبدا تمدن مصنوعی یا وحشت واقعی آنها تو را پسند افتد» (۱۴۲) .

اما به نظر طالبوف «سبب و علت اصلی ترقی ملل مغرب زمین یکی این است که آفتاب عام و صنعت از مغرب طالع شده ، و دیگر قانون ایشان است که خود ملت برای مصالح امور خود وضع می‌کند و حکومت اجرامی نماید» . از این رو معنی قانون ، لزوم وفایده آن را توضیح می‌دهد (۴۴-۴۶ ، ۲۴۳-۲۴۴) .

(۲۴۴). در کشوری که قانون اساسی و مدو نی نداشت و خواست هر زورمند و صاحب نفوذی بمرحله اجرا درمی آمد ، فکر تنظیم و استقرار قانون از آمال ترقی خواهان آن روزگار بود و در این باب کوششها کرده اند<sup>۵۸</sup>. مشروطه خواهی نیز تلاشی بود در این راه که به نتیجه رسید .

بدین سبب طالبوف برای اصلاح هر کار ، پیشنهادها و راه‌های قانونی ارائه می‌کند. یکی از مهمترین آنها موضوع تقسیم عادلانه اراضی است . منتهی معتقدست این کاری است که اجرای آن به گذشت زمان حاجت دارد. پیشنهاد او این بود که اراضی ملاکان ایران و خالصه‌های دیوانی «بواسطه يك هیأت موثوقه... قیمت شود، آنها را به تبعه تقسیم نمایند که در عرض سی سال هر کس سهم خرید قسمت خود را به ضمانت دولت ایران به صاحب ملک ادا کند، اگر کسی بخواهد نقد بگیرد ، با تنزیل صدی سه هر وقت مختارست از بانک ... پول خود را اخذ نماید. بعد از این نباید در ایران ملک باشد، همه اراضی شخصی یا خالصه دیوانی باید به تبعه فروخته شود که خود تبعه مختار و مالک باشد. آن وقت سرحد اراضی بانقشه و خریطه معین گردد و دست اجحاف متنفذین بسته شود...» (۱۱۹)<sup>۵۹</sup>. طالبوف با مسائل اجتماعی تاحدی آشنا بود و می‌گفت اندك اندك کارهای عالم صورت دیگر گرفته (۶)، از این روست تقسیم عادلانه اراضی را نیز با مرور زمان، ممکن می‌پنداشت.

نویسنده مسالك المحسنين مردی پاك اعتقاد بود و به اسلام ایمانی استوار داشت . به همین جهت از اشتمال احکام شرع بر مسائل زندگی سخن می‌راند (۴۴-۴۵) . در مسالك المحسنين گفتگویی دوستانه پیش می‌آید میان راوی داستان و یکی از دانشمندان . آنگاه نویسنده بمناسبت از این مقوله سخن می‌گوید . مثلاً بمنظور حفظ بلاد اسلام در برابر تجاوز بیگانگان و نامسلمانان می‌نویسد : «تکلیف این است که به حکم قانون،

جهاد را بر همه جوانان بیست ساله ما واجب بکنیم که هر ساله چندین هزار به قرعه دعوت شوند. به نام هر کدام که قرعه درآمد، دو سال در رکاب عالم جنگ را بیاموزد و مرخص شود» (۴۵). یا با توجه به مقتضیات و مظاهر زندگی از جمله دارایی مردم، اشاره می کند که آیا ادای زکات را به اسم مالیات نمی توان به نظم و ترتیب در آورد؟ یا از سر نو عدوستی می اندیشد مخارج ذبح قربانی که هر سال به شش کروگر و گوسفند و بیست و چهار کروگر تومان بالغ می شده به صندوقی پرداخته شود که صرف تأمین زندگانی فقرای مسلمان در تمام جهان گردد<sup>۶۰</sup> و یا از محل هزینه های مربوط به قربانی و نطره شاید بتوان صندوقی برای وام دادن بی ربح به کاسبان و کشاورزان بوجود آورد تا «امور و صنایع خود را وسعت دهند، دخل خود را بیفزایند، حاصل خود را به متمولین بی انصاف به قیمت نازل سلم بفروشند، املاک مایه معیشت خودشان را به رهن بیع لازم نگذارند، در همه دهات مکاتب و مدارس بسازند، اطفال را مجاناً تعلیم بدهند...» (۴۷). به نظر او توجه شرایع آسمانی و قوانین زمینی به خوشبختی و کمال بشرست و دین مبین اسلام این سعادت را به انسان ارزانی داشته است.

طالبوف برادری و برابری و آزادی را از حقوق طبیعی بشری می دانست و از قول ارنست رنان نیز آن را تأکید می کرد (۱۳۳). بسیاری از پیشنهادها و هشدارهای او نیز در راه استقرار این حقوق بود. می نوشت: «رومیان قدیم را مثلی است، می گویند: بی نظمی داخله غلبه خارجه را تسهیل می کند. حکما می گویند: کثرت ظلم و فساد داعی غضب خدا، یعنی نفرت عمومی و تولید نفاق می کند» (۲۲۳). سخن معروف اردشیر بابکان را نیز طرح می کرد که «ملك بی مال، مال بی رجال، رجال بی امن، لامن بی عدل نمی شود» (۲۴۵)<sup>۶۱</sup>. از اینها نتیجه می گرفت که باید در بسط عدالت کوشید تا مردم بسعادت

سربرند و ملک پایدار بماند . این مسأله مهم جامعه ایرانی در آن عصر بود .  
طالبوف از قول باکل \* مورخ فیلسوف انگلیسی می نوشت : «اول  
وسیله تحریک غیرت و کفایت نوع بشری احتیاج و صعوبت زندگی و معیشت  
اوست ، و اول نتیجه غیرت و کفایت وضع قوانین و استقرار آزادی و اطمینان  
مال و جان است ، بعد از آن بالطبع رفع احتیاج و دفع موانع صعوبت ، خود-  
بخود بعمل آید» (۲۲۰، ۲۲۲) . بنابراین احساس احتیاج خودنوعی بیداری و  
انگیزه تلاش و اصلاح و پیشرفت تواند بود ، همچنان که بیان کاستیها و  
شناخت مسائل و راه حل آنها (۲۳-۲۴) <sup>۶۲</sup> .

اطلاعات سیاسی نویسنده نیز در این کتاب مجال بروزمی یابد (۱۸۴-  
۱۸۹) . در برابر مطامع روس و انگلیس ، فرانسویان را ترجیح می دهد که  
بایران جز روابط تجاری نداشته و به نظر او خیر خواه نوع بشر بودند  
(۱۸۱) و اصولاً صلح و تجارت را بر جنگ و استیلاجویی دول زورمند رجحان  
می نهد (۱۸۴) .

سخنان انتقادی راوی داستان در جاهای مختلف <sup>۶۳</sup> ، آراء و راهنماییها  
در مسائل گوناگون اجتماعی همه برای ساختن فردایی بود بهتر . از این رو  
در نظر او همه کسانی که در این راه کوشیده اند محترمند و ستودنی نظیر  
اسیر کبیر که «برای ایرانی دری به سوی علم و ترقی باز کرد» (۱۱۰) یا آقا  
میرزا حسن خان مشیرالملک که در تدوین مکتب سیاسی جدید زحمت کشید  
(۱۲۷) . در هر حال مسالك المحسنين تا حد و دزیادی نمودار عقاید طالبوف  
در امور جامعه است ، خاصه با توجه به مسائل و مقتضیات آن روزگار .





پیش از این گفته شد که طالبوف به تربیت و تهذیب افکار مردم بیشتر از هر چیز توجه داشت و نخستین اثر اجتماعی او کتاب احمد یاسفینه طالبی نیز متوجه چنین هدفی بود. خود وی در مقدمه کتاب احمد این مقصود را باختصار پرورانده است. مظاهر این اندیشه در مسالك المحسنين - که موضوع بحث ماست - نیز جلوه گریست.

طالب زاده مقصود از مدرسه را «توسعه خیال، کسب شرف و تهذیب اخلاق» می داند. معتقدست اختیار لباس متحدالشکل برای دانش آموزان، موجب مساوات اطفال فقرا و اغنیا و کاری درست تواند بود. حتی پیشنهاد می کند که مدرسه می تواند خود «خیاط خانه مخصوصی داشته باشد و پارچه را کلی و ارزان بخرد و بدوزاند و به اطفال، بی منفعت به قیمت خود بفروشد» (۶-۷). هدف از تحصیلات را علم آموختن می داند و با اداره ملی آشناسدن، حب وطن را فهمیدن، علم و صنعت و معلومات مفید ملل دیگر را آموختن و در هر حال ایرانی ماندن (۱۴۲).

کسی که چنین خواهان بیداری و بهروزی ملت خویش است، طبیعی است که دارالفنون تهران و بانی آن را می ستاید (۲۲، ۱۱۰) و از زبان عارفی از هندوستان، مدارس عالی و دانشگاه را چنین وصف می کند: «جایی که هر کس به آن جا قدم گذارد در آن لمحّه همه اراضی افق نظری او معدوم شوند، حجب طبیعی از پیش چشم او برافتند ... متعصبین و جهال از مدارس عالی به مسافت بعیده می گریزند. هر کس به آن جا قدم نهد یعنی داخل مدرسه شود در سال هفتم پرده از چشم او برافتد، مقام شرف و علویت خود را که عبارت از معرفت نفس است می بیند» (۱۷۴، ۱۷۶).

طالبوف گاه افکار عارفانه ای رانیز طرح می کند که دریافت او را از مغز و جوهر عرفان نشان می دهد (۱۷۹-۱۸۰). رسوخ این مشرب در تفکرو

فرهنگ ایرانی، توجه وی را به این موضوع جلب کرده است.

نویسنده در ضمن گفتگوهای کتاب به موضوعات دقیق دیگری نیز می‌پردازد از آن جمله اشاره به نقص خط فارسی و پیشنهاد اصلاح آن از طریق حذف نقطه، داخل کردن اعراب در کلمه، قائمه ساختن زوایای حروف و کلمات است تا اطفال ایرانی «آنچه در ده سال یاد می‌گیرند در چهار ماه بدانند» (۵۲) و با اتحاد خط نفاق میان مسلمانان (شیعه و سنی) از میان برخیزد. اما نمی‌گوید این مقصود چگونه بحصول می‌پیوندد. به پاک کردن زبان فارسی از لغات دخیل خارجی از جمله عربی و وضع کلمات جدید یعنی به تصفیه زبان عقیده ندارد و آن را کاری ناممکن و زیان‌خیز می‌داند. می‌گوید ناگزیر باید لغات خارجی مثل دیپلمات و پولیتیک را پذیرفت و بکاربرد اما برای آنها فرهنگی نیز ترتیب داد و مردم را بامعنی و استعمال آنها آشنا کرد (۲۳۳-۲۳۵). آراء وی در باب خط و زبان پیش از او نیز سابقه دارد. گرچه نظری معتدل ابراز می‌کند اما برپاره‌ای از سلیقه‌هایش می‌توان انگشت نهاد از جمله این که جلال الدین میرزا طرف صحبت راوی داستان نیز درست می‌گوید که می‌توان برای مفاهیم جدید علمی، پیش از رواج الفاظ بیگانه آنها معادلی فارسی جست و پیشنهاد کرد تا زبان از الفاظ دخیل گرانبار نگردد.

این اشارات نشان می‌دهد که در خلال سفرنامه‌ای مثل مسالك المحسنين، طالب زاده به چه گوشه‌هایی از جامعه پرداخته و چه نکته‌هایی را با خواننده در میان نهاده و چگونه می‌اندیشیده است.



مسالك المحسنين از نظر عمق اندیشه نیز قابل تأمل است. در این کتاب

بمناسبت موضوعاتی باریک طرح می‌شود ، از این قبیل : يك جا خدامی گوید: «در خلقت چیزی بد نیا فریدم که به من بدنماید . خوب وبد در میان انسان و نسبت به وجود ایشان است نه نسبت به غنی سبحان» یا آن که مقصود همه ادیان یکی است و همه حق را می‌جویند (۸۵) . «تعبد و تقلید کورانۀ انسان را در تاریکی جهل و ظلمت عصبیت گمراه می‌کند» زیرا «آنچه قابل سؤال نیست حکمت نباشد» (۸۶) . آرزوی نویسنده آن است که در میان افراد بشر «اختلاف صوری به اتحاد معنوی تبدیل گردد» (۸۸) .

افکار او گاه به پرسشهایی بی‌جواب می‌رسد از نوع اندیشه‌های خیامی: «مگر ما می‌دانیم که هستیم ، چه هستیم ، «به کجا بودم ، از این پیش و در این دیر که بود \* یا کجا آمدم و آمدم بهره‌چۀ بود ؟» ، سبب خلقت ما چیست؟ این آمدن و رفتن چند روزه چه معنی دارد؟» (۹۹) . طالبوف می‌نویسد: «اسرار وجود از احصاء بشری مخفی است» اما «انکشاف اکثر آنها را در اعصار آینده وعده» می‌دهد (۸۴) . در عین آن که به نظر او «گرداننده جهان و مدیر کارخانه امکان ، عزم بشری نیست ، سابقۀ نامعلوم یا تقدیر الهی است» ، اما از اختیار و قدرت عزم انسان نیز سخن می‌راند (۱۲-۱۳) . اشاره او به استعداد استحالۀ درکائات (۸۴) و این که «عالم حادث است و کل حادث متغیر» (۴۵) و تحرك منشأ قانون تغییر و تحول است (۸۶) ، همه نمودار تعقلی است علمی . پس شگفت نیست که به شیوۀ داروین ، تنازع بقا را برای صیانت وجود ، در عالم امری مسلم می‌بیند (۹۴-۹۹) .

غور در مسالك المحسنين بسیاری از نظرگاههای طالبزاده و مشرب فکری او را برای خواننده روشن می‌سازد . بعلاوه معلوم می‌شود وی ضعف تفکر جامعۀ ایرانی را در چه مواردی می‌دانسته است و از چه راه می‌خواسته آن را جبران کند .



از جنبه داستانی ، مسالك المحسنين لطف و کشش چندانی ندارد . موضوع کتاب سفرنامه ای است مربوط به مأموریت علمی چندتن به قلعه دماوند . منتهی راوی داستان برای بیان اندیشه های خود ، صحنه ها و گفتگوهای در طول سفر تعبیه کرده تا بدین وسیله به مقصود برسد . جنگ و جدال مردم در بازار ، دیدار با یکی از مجتهدان معروف و مذاکره با وی ، حوادث جوی و ملاقات با اشخاص مختلف همه گوشه هایی از این صحنه پردازیهاست . همسفران وی هریک از فرهنگ و تمدن کشوری بهره ورند و از آن سخن می گویند (۲۰-۲۳) . افرادی از طبقات گوناگون در کتاب ظاهر می شوند : رهگذر ، درویش ، کدخدا ، فراش ، حاکم ، فرصت جوین مفت خور ، دزد ، عارف ، دیپلمات فرانسوی ، اشخاص فاضل ، نادان و عامی ، وزیر ، حاشیه نشینان سودجوی ، باربر و امثال اینها . برخی از اینان چهره هایی محبوب دارند مانند شیرعلی که جوانی است باهوش و شاعر و وطن پرست در کسوت حمالی (۲۰۴-۲۰۵) و بعضی دیگر سیاهکارند و تیره دل مثل فراشی که بعد درویش شده به گدایی و مفت خوری روزگار می گذرانید (۲۷-۳۱) . مسافران با دانشمندی مشهور نیز آشنایی می شوند که نخست با تمدن فرنگ مخالف است (۳۵) اما کنجکاوست و در پی شناختن چیزهای تازه (۵۴) و می گوید : « همه اینهارا باید بشنویم ، بسنجیم ، بدانیم ... هر قدر اینهارا بیشتر بشنویم به اقتضای عصر و خطرات تمدن زیاد مستحضر می شویم » (۵۰) .

نویسنده گاه در خلال سفر جاهایی آبادان و برخوردار از تمدن را توصیف می کند که معلوم می شود تصویری است . گویی آرزوی ایجاد چنین چیزهایی و یا نکته آموزی به خوانندگان او را به خلق این صحنه ها واداشته است . مانند

وصف باغ (۱۵-۱۶) و چشمه و تونلی خیالی (۲۵) ، همکاری اقتصادی و اجتماعی مردم دهکده‌ای که بیت‌المال و صندوق استقراضی دارند و در کشاورزی و عمران ده کامیاب شده‌اند و در صد دزد با دریافت مالیات مخصوص و صرف آن با اطلاع امنای منتخبین، مکتبی خوب نیز تأسیس کنند (۱۱۴-۱۱۶) . وصف قصبه میرزا محمود و آسیای طرح جدید و برق و تلفن کشی و باغ میوه و پرورش مرغ اویز همین حال را دارد (۱۲۸، ۱۳۵) .

طرح برخی مطالب نیز بصورت نامه‌است یعنی در خلال نامه‌هایی که به‌راوی داستان می‌رسد پاره‌ای از نکات مورد نظر گنجانده شده‌است (۱۲۹)، (۲۱۵، ۲۱۷) یا در پندنامه پدر میرزا محمود برای پسرش (۱۴۲-۱۴۸) . پیداست نویسنده برای ایجاد تنوعی در سفرنامه ، به این شیوه دست زده است .

برخی قسمتهای کتاب بصورتی مصنوعی در خلال گزارش سفر قرار گرفته و آنرا از تداوم موضوع و گیرایی کم نصیب کرده‌است مثل داستان نزول ملك شموئیل به کمبیز دوم که خود سرگذشتی طولانی‌است (۶۳-۸۸) . اگر بعضی موضوعات یا گفتگوها در کتاب بشرح بیان شده و مفصل می‌نماید گویا به آن سبب است که نویسنده طرح آنها را برای مردم آن روز ایران لازم می‌دانسته ، عبارت دیگر با توجه خاص این کار صورت گرفته‌است .

شگفت آن که اکثر اشخاصی که در هر جا با مسافران روبرو می‌شوند، رئیس هیأت را می‌شناسند و از سابقه تحصیلات و معلومات او آگاهند (۳۶، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۵۶، ۱۸۱) . آمدن سفیر فرانسه به نزد سردار از خوانین متمول مازندران نیز کمی نامنتظرست (۱۸۱) .

پایان خوش سفرنامه نطق پر معنی مظفرالدین شاه است بصورت رؤیایی نوید بخش که بعد در عالم واقع به استقرار مشروطیت منجر شده است .

در هر حال مطالعه این سفرنامه نشان می‌دهد که طالب‌زاده از استعداد داستان‌نویسی و آفرینش ادبی بهره‌فراوانی ندارد بلکه فکر او بیشتر متوجه راهنمایی خوانندگان است تا به ظرائف هنری، وارج کارش نیز از همین نظرست.



با این همه مسالك المحسنين از ظرائفی خالی نیست. از آن جمله است طنزی که گاه از قلم نویسنده سر می‌زند و پیداست که وی اهل این گونه ظرافت هست. يك جا می‌نویسد: «آقادر ویش سه مرغ پخته غذای دوروزه مارادر يك لمحہ شکست و نمک پاشید و نجویده بلع نمود» (۲۹). هم آوازی خردرویش با او، ویا لاغری حیوان بر اثر کم‌خوارگی که «گوشت خود را به صاحبش داده» بود (۲۹-۳۰) از دیگر اشارات لطیف نویسنده است. ادیب‌نمایان و مدعیان فضل را هم گاهی دست می‌اندازد (۱۶۵-۱۶۶) و نیز رفتار امیر-زادگان قاجاری را که «جز از دماغ خود گلو ساختن، تند حرف زدن که هیچ‌کس نفهمد و گنده شکمی دیگر چیزی نمی‌دانستند» (۲۰۰). وصف بساط مجلل یکی از معاریف (۳۴-۳۵) و بیانات وی در سرسفره (۳۸) هم از کنایه‌ای خالی نیست.

نام‌گذاری نویسنده بر برخی از اشخاص داستان از سر شوخی و طعن است به القاب دهان‌پرکن آن روزگار، یا نمودار اخلاق و رفتار آن شخص است، از این گونه‌اند: ملك ذئب الوزاره پسر حذر الممالك (۱۱۴)، رأس الکذابین (۱۱۶)، یسار خاقان، یمین خاقان (۱۹۲) و میرزا بند علی (۲۲۷). گویا طالب‌زاده از بابت طنزگویی تحت تأثیر حاجی بابای اصفهانی جیمز موریه است یا ترجمه آن، بخصوص که خود نیز در مسالك المحسنين به آن کتاب

اشاره کرده (۱۰۹، ۲۳۱) اما سفرنامه وی در شیرینی و ملاحظت و شوخ طبعی هرگز به پای سرگذشت حاجی بابای اصفهانی نمی‌رسد و نمی‌توان این دورا در کنار هم نهاد و مقایسه کرد.



در نشر فارسی معاصر نام طالبوف یادکردنی است زیرا وی از پیشروان ساده‌نویسی است و هر کس در باب نشر جدید فارسی سخن گفته از او نام برده است.<sup>۶۴</sup> تأثیر وی در ادبیات فارسی معاصر به او مقامی خاص بخشیده چه از نظر اندیشه و هدف‌نویسندگی و چه از نظر سبک‌نوشتن. در میان آثار طالب زاده، مسالك المحسنين از لحاظ شیوه انشاء جلوه‌بخش و صبی دارد. رنگ داستانی آن نیز خواننده را بیشتر به خود جلب می‌کند. نویسنده همه‌خاطرات سفر را بانثری ساده و شیرین بپلم آورده است و توانسته مناظر و مشاهدات و حالات اشخاص و حوادث را بصورتی زنده و محسوس مجسم کند. برخی صحنه‌ها، از جمله اوصاف او از طبیعت (۱۹۹، ۲۰۶) زنده و گیر است. مثلاً می‌نویسد: «سراین چشمه جای بسیار بانزهت و صفاست. تا چشم کار می‌کند همه جا سبزه و گل‌های الوان و بوته‌های زرشک خودروست که خوشه‌هایش چون سنبله یا قوت از پرتو آفتاب برق می‌زند و برگ‌های زمردی خود را شفق نیم‌رنگ خوش‌آیند می‌اندازد. واقعاً فضای باروح و وجد افزایی است، عالمی دارد» (۲۶). وصف احتراق دینامیت و خرابی کوه و تلفات ناشی از آن (۹۱-۹۲)، رعد و برق و باران و سیل (۱۷۱-۱۷۲)، صحنه پریاهوی آمدن اعیان با فوجی از سربازان به دیدن سردار (۱۶۰-۱۶۱) از دیگر منظره‌نگاریهای بدیع اوست. اما وقتی راوی در سفر با مردمی گونه‌گون روبرو می‌شود و از آداب و رسوم و خلیقات و رفتار آنها سخن می‌گوید،

داستان جاذبه‌ای دیگر پیدامی‌کند و قدرت قلم نویسنده بهتر آشکار می‌شود. یا برخی جاها که از عوالم عاطفی سخن می‌گوید مثل یاد روزهای خردسالی و هم مدرسه‌بودن (۱۲۸) .

ساده‌نویسی طالبوف اختصاری آشکار در نشروی پدیدآورده و جمله‌های کوتاه و دقیق و روشنی بخصوص در محاورات و یا گزارش احوال و وقایع از قلم او تراویده‌است، از این قبیل: «پل بیست‌چشمه باید ساخته شود ، صد هزار تومان خرج لازم است . دولت از این عوالم بی‌طرف است، از تجار هم کسی نیست که خیراتی بسازد!» (۱۰۱) . «من چه تقصیر می‌توانم بکنم ؟ دزد نیستم ، مال مردم خور نیستم ، فقیر هستم ، مشغول کسب و کار خود» (۱۰۴) . «بر خاستیم نماز خواندیم ، چایی خوردیم . می‌خواستیم روانه بشویم از طرف جنوب راه گردی برخاست ، از کوه سواره زیاد سرازیر می‌آیند» (۱۰۹) . اگر این جمله‌ها را بانثر منشیانه دوره قاجاری مقایسه کنیم آن وقت تفاوت سبك و نیز ارج کوشش طالبوف و کسانی مانند او را در ترویج ساده‌نویسی بهتر درمی‌یابیم . البته مسالك المحسنين جمله‌های طولانی نیز دارد منتهی بنابر سادگی است نه آرایش‌نثر .

گاه نیز نویسنده به اقتضای مقام رنگی خاص به عبارات خود داده، مانند گفتگو با شریعتمدار که تا حدی چنین حالتی دارد: «عرض کردم ... امیدوارم از ین توجهات قدسی سمات حضرت آقا ، مأموریت صعبه بندگان که صعود قلعه دماوند و تحصیل اطلاعات علمیه و ترسیم نقشه معدن یخ طرف شمالی اوست، به نیکویی و سهولت تمام شود» (۳۵) .

در نشر مسالك المحسنين استشهاد به شعر یا مصراع (۹۹، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۷۱) و نیز آیه‌ای (۵۵، ۶۱، ۹۴) و ذکر مثلی رایج (۱۱۳) بندرت دیده می‌شود که در برابر نوشته‌های ادیبانه آن روزگار بسیار اندک است . اما با آن که



نشر طالب زاده ساده است ، هنوز از زبان عامه تأثر فراوان نپذیرفته است<sup>۶۵</sup> .

لغات و ترکیبات خاص در نشر طالبوف کم نیست . برخی از آنها شاید در میان فارسی زبانان قفقاز یا استانبول رایج بوده یا ترجمه از طرز تعبیر ترکی است . پاره ای از استعمالات وی روان و بلیغ است مانند : پیش بندی : جاوگیری (۵۳ ، ۱۷۳) ، در اویش خرمن گرد (۲۷) ، خدمتانه : خرج سفر (۱۱۵) ، پاپوش : کفش ، چکمه (۱۴۸) ، ساعت بند : بند ساعت (۱۴۹) ، بد قمار (۱۵۱) ، سماور نقره نما (۱۵۹) ، گنده شکمی (۲۰۱) . بعضی دیگر متأثر از عربی است یا الفاظ فرنگی است که هنوز معادل فارسی آنها رواج نیافته بوده است ، از قبیل : ضاحك بلا تعجب (۲۱) ، ذرات میاه ، ابخره مائی (۸۷) ، سرباز معلّم : تعلیم یافته (۴۵) ، قبرستان منتظری ما (۱۷) ، گدایان مسبوقی (۳۰) ، دل - جمادی : سنگدلی (۱۲۵) ، کولتور (۲۵) ، گروپ : گروه (۱۸۱) ، کونفیدنسیال : محرمانه (۲۲۴) .

در نشر و شیوه بیان و جمله بندی او نقائصی نیز دیده می شود ، نظیر این جمله ها : « قدش به کوفتن چماق بزرگ بر سر حریف بلند بالای خود نارسا بود » (۷) ؛ « مارا از این چه که فلان ملت چنین است » (۲۳) ؛ « دختر کلانتر را به سربیکار بگی عروسی کرده اند » (۹) ؛ « ماطوری با هم گرم صحبت هستیم که اینها ظن فهمیدن ما زبان روس را ... نمی کردند » (۱۵۰) . سجعهای بی نمک نیز گاه دارد : « هوا چنان تاریک شد که گویی ذرات حامل ضیا از عمل معزول گشت ، و خدام جاعل النور در پیشگاه عامل ظلمت مسؤول گردید » (۱۷۱) ؛ « ای کاش دهقان جهان تخم عشق را در مزرعه وجود بشر نکشتی ، یا مکنون حقیقی ماده محبت را در هیولای انسانی نسرشتی ، آن وقت گردون ورق عداوت را در نوشتی و آدم بهشتی مقیم خاك نگشتی » (۷۶-۷۷)<sup>۶۶</sup> . تشبیه ها و استعاره های بی مزه نیز بنسبت در کتاب هست<sup>۶۷</sup> ؛ یا تعبیرهای علمی

نامناسب در تصویر جمال زنی در نظر شوهر (۷۶) .

مسامحه نویسنده در بکار بردن اجزای کلام گاه چشم گیر است : « اهل این جا به او پرستش می کردند » (۱۲۰) ؛ « دوز این جا به یکی از رفقای مدرسه من ... مهمانیم » (۱۲۸) ؛ « به میرزا محمود ... تشکر نمودم » (۱۴۸) ؛ « اگر به من باور نمی کنی ... به قسم من باور ننمود » (۲۰۰) .

برخی از این نقصها را می توان ناشی از این شمرد که لهجه مادری طالبوف ترکی آذربایجانی بوده و او دوز ایران بسر می برده و فارسی را به درس نیاموخته بوده <sup>۶۸</sup> چنان که خود نیز به این موارد ضعف معترف بوده است <sup>۶۹</sup> . اما با وجود این، جای او در میان پیشگامان نشر فارسی معاصر محفوظ است، همچنان که در شمار هادیان افکار عمومی به سوی فرهنگ و تمدن جدید ، آزادی و بهزیستی . بی سبب نبود که همشهریش لعل تبریزی (شمس الاطباء) او را « حکیم پند آموز » خوانده و « مربی آدم » ، و وطن پرستیش را ستوده است <sup>۷۰</sup> .

وجود کسانی آگاه چون طالبوف را دلیل آن شمرده اند که مشروطیت ایران به خواست بیگانگان نبوده بلکه تلاش و کوشش عامه مردم به هدایت راهنمایانی مانند او و دیگر مردان ترقی خواه آن عصر ، چنین میوه ای ببار آورده است <sup>۷۱</sup> .



حاشق وطن



## عاشق وطن

«اول کسی که عیوبات وطن مقدس را به نیت اصلاح و

خیرنوشته بطبع رسانیده این عاشق وطن بود.»

زین العابدین مراغه‌ای

در دهه‌های آخر دوره قاجاری که اوضاع اجتماعی و اداری ایران آشفته می‌نمود و دخالت بیگانگان در کارها افزونی می‌گرفت، برخی از آگاهانِ میهن پرست در صدد بودند به هر طریق ممکن می‌شد کاستیها را فرمایند، مردم را هشیار کنند و جامعه را برای اصلاح و دگرگونی و نجات وطن آماده سازند. بعلاوه می‌کوشیدند راه پیشرفت و بهزیستی را به عموم نشان دهند. بدیهی است محیط بسته ایران در آن زمان، این گونه انتقادات و کوششها را بر نمی‌تافت. اما گروهی از ایرانیان ترقی خواه بیرون از کشور توانستند اندیشه و قلم خود را بکار اندازند و در بیان عیوب و عقب ماندگیها و ترویج

فکر آزادی داد سخن بدهند. اینان روزنامه‌ها و رساله‌ها و کتابهایی پرداختند که تأثیر آنها در بیداری مردم و فراهم آوردن زمینه برای بوجود آمدن مشروطیت انکارناپذیر است. بنابراین اگر این دسته از نویسندگان را «پیش‌آهنگان آزادی و مشروطیت» ایران خوانده‌اند ناجانیست<sup>۱</sup>. یکی از آنان حاج‌زین‌العابدین مراغه‌ای است، نویسنده «سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ».

همه کسانی که در باب بروز انقلاب مشروطیت و نشر اندیشه آزادی در ایران سخن گفته‌اند، تصریح کرده‌اند که این کتاب در تسریع نهضت مشروطه و آگاهانیدن مردم و احیای ادبی مؤثر بوده و نویسنده‌اش در شمار نخستین کوشندگان نسل انقلاب است که نه تنها نویسندگان بعد را تحت تأثیر قرار داده بلکه بواسطه تشویق و ترویج انتقاد از اوضاع نامطلوب آن روزگار، درخور تحسین است<sup>۲</sup>. از این رو وی را از منادیان وحدت ملی در ایران و جزء بنیان‌گذاران مشروطیت دانسته‌اند<sup>۳</sup>.

«غرض از نگارش سیاحت‌نامه هم همین بود که افکار بیدار شود» (۴/۲)<sup>۴</sup> و نویسنده این کار را «نوعی از آیین وطن پرستی و ملت دوستی و دولت خواهی» می‌داند (۲۳۶/۱) و بانگ برمی‌داشت: «ای هموطنان ز خواب بیدار شوید» (۲۷۹/۱). به همین سبب وقتی جلد اول کتاب، بی‌ذکر نام مؤلف، انتشار یافت موجب هیجان فراوانی در ایران گردید و با همه جلوگیری از نشر و مطالعه آن<sup>۵</sup>، دیری نگذشت که در انجمنهای عدالت خواهان و اصلاح طلبان این کتاب مکرر خوانده می‌شد و در دلها شور برمی‌انگیخت<sup>۶</sup>. شادروان آیه الله سید محمد طباطبائی از رهبران جنبش مشروطیت نیز «برای آگاهی عموم وطن دوستان از خرابی و نواقض» اوضاع آن عصر و «بجوش آوردن خون غیرت و حمیت ملی» و دعوت مردم به اتفاق و اتحاد، خواندن کتاب را به همگان سفارش می‌فرمود<sup>۷</sup>.

«ارج سیاحت‌نامه را کسانی می‌دانند که آن‌روزها خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید می‌آورد بیاد می‌دارند ... انبوه ایرانیان که در آن‌روز، خو به آلودگی‌ها و بدیها گرفته بودند، و جز از زندگی بد خود به زندگی دیگری گمان نمی‌بردند، از خواندن این کتاب، توگفتی از خواب بیدار می‌شدند و تکان سخت می‌خوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند.»<sup>۸</sup>

سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ کتابی بوده است چنین پرتأثیر که ده‌ها سال پیش از این، دمساز همه کسانی بوده که درد وطن داشته و آرزوی بهروزی ایران و ایرانیان را درد می‌پرورده‌اند. بعلاوه در گرایش مردم به استقرار حق و عدالت و تقویت روح ملیت و عشق وطن و اعتقاد به قانون و مشروطیت در آنان، سهمی وافر داشته است. از این رو اثری است شناختنی و درخور آن که در این کتاب ازان یاد شود.



حاج زین‌العابدین مراغه‌ای، نویسنده سیاحت‌نامه، خود سرگذشتی خواندنی دارد. شگفت آن که شهرت کتابش در ایران بیشتر از نام خود اوست زیرا تا وقتی که در مقدمه جلد سوم خویشتن را بعنوان صاحب‌اثر معرفی نکرد او را چندان نمی‌شناختند و حال آن که سیاحت‌نامه از بدو انتشار معروف شده بود.

این زین‌العابدین تاجر زاده‌ای آذربایجانی بود، متولد ۱۲۵۵ ه.ق. در مراغه. پدرانش از کُردهای ساوجبلاغ (مهاباد) و از جمله خوانین و شافعی مذهب بودند. در زمان نادرشاه افشار جزء لشکریان وی از آنان خدماتی



بظهور رسیده بود. این خانواده بعد مذهب تشیع را اختیار کردند و در مراغه به تجارت پرداختند و ثروت و اعتباری بهم رساندند. زین العابدین از هشت سالگی به مکتب رفت و از شانزده سالگی در حجره پدر به کسب و کار پرداخت. بیست ساله بود که او را برای تجارت به اردبیل فرستادند. از آن پس در اردبیل و مراغه به بازرگانی اشتغال داشت.

وی در شرح احوال خود که در مقدمه جلد سوم نگاشته با صداقت و صمیمیتی خاص همه مراحل فرازونشیب حیاتش را یاد کرده است. از جمله می نویسد در این ایام «دستگاهی بهم بسته ، اسپ و شکار و نوکر و تفنگدار فراهم آورده ... ادعای اعیانیت و قولچوماقی دامگیرم شد». در نتیجه از ادای مالیات هم سرپیچی کرد و زور و دشنام دادن را موجب افتخار می پنداشت. چندی نگذشت که دستگاه تجارتش پریشان شد و ناگزیر باندك سرمایه ای باتفاق برادرش به قفقاز رفت و در شهر کناس - که در آن زمان از ایرانیان خالی بود - اقامت گزید. پس از سه چهار سال ، از راه بقالی چند هزار منات بدست آورد. در این ایام ، اندك اندك قریب هزار تن از کارگران ایرانی در جستجوی کار به پایتخت گرجستان آمدند تا در ساختن راه آهن شرکت جویند. میرزا اسدالله خان ناظم الدوله ، ژنرال کنسول ایران در تفلیس ، وی را بعنوان نایب کنسول به مراقبت احوال ایشان برگماشت و هزار تذکره به او سپرد که به ایرانیان بدهد و از هر يك چهار منات بگیرد. زین العابدین با هموطنان فقیر خویش مدارامی کرد و تذکره و ارزاق مورد نیاز را به ایشان بنسیه می داد. سه سالی نگذشت که مطالباتش وصول نشد. کنسول وجه تذکره ها را از او می خواست. ناگزیر آن را پرداخت و بی چیز شد و باز باتفاق برادر در طلب معاش به کریمه رفت ، جایی که ایرانی نبود و کسی آنان را نمی شناخت.

دوبرادر، در این جا از استانبول اجناسی وارد می کردند و بابهای بیشتر می فروختند و در اندک زمان سرمایه و مغازه‌ای بر اه انداختند . وقتی در ۱۲۹۴ ه.ق. جنگ روس و عثمانی روی داد ، آنان نیز به شهر یالتا مقر ییلاقی امپراطور روسیه رفتند و در آن جا سکونت اختیار کردند. در این دیار بتدریج کارشان رونق گرفت . کم کم بادر باریان و بزرگان ارتباط پیدا کردند . حتی زین العابدین بتوسط شاهزاده خانم همسر پرنس و رانسوف ، سردار معروف روس ، به ملکه معرفی شد و بر اثر درستی و امانت به «تاجر راستگوی ایرانی» شهرت یافت. سرانجام از او خواستند به تابعیت روسیه درآید تا از امتیازاتی برخوردار شود . اصرار در باریان و بزرگان از یک سو ، و اذیت و حقارتی که دوسه دفعه در استانبول از کنسولگری ایران دیده بود از سوی دیگر ، سبب شد این پیشنهاد را بپذیرد . در مراسمی رسمی ، پس از سوگند خوردن تبعه روس شد . چند سال بعد نیز در استانبول ازدواج کرد و همسرش را با خود به یالتا برد و سه فرزند از او پیدا کرد و سالها در این شهر با آسودگی بسر برد .

در این میان عشق به ایران و اعتقاد به اسلام - که در جان زین العابدین جنگ انداخته و با وجودش سرشته بود - لحظه‌ای از او دور نمی شد. با آن که در وسط روسیه با لباس و آداب و رسوم ایرانی می زیست ، خود را از بابات ترك تابعیت ایرانی سرزنش می کرد و نگران آینده فرزندان خود نیز بود که در محیطی غیر ایرانی و نامسلمان بزرگ می شدند .

سرانجام با همه برخورداری از ثروت و رفاه و شهرت و احترام دریالتا، اجناس خود را نیمه بها فروخت و با خانواده اش به استانبول رفت . زن و فرزندان را در این شهر بجانها دو به مکه رفت و حج بجا آورد. سپس بازگشت و در استانبول مقیم شد. حاج زین العابدین در میان ایرانیان استانبول مورد احترام و محبت بود اما وقتی از نابسامانی اوضاع ایران سخن می رفت و هر کس از

وطن پرستی دم می‌زد وی باخود می‌گفت: «ای بی‌غیرت از این سخنان به تو چه؟ اگر تو حقیقت، وطن پرستی چرا ترك وطن کرده‌ای؟ به چه سبب ترك تبعیت گفته‌ای؟» خلاصه «دائماً در اندیشه و در تب و تاب بود و ساعتی آسوده نبود». پس از سالها زندگی در استانبول عاقبت بتوسط میرزا محمودخان علاء‌الملک سفیر کبیر ایران در عثمانی و به مدد ارفع‌الدوله توانست تقاضای ترك تبعیت خود را به دولت روسیه و امپراطور عرضه دارد. حتی برای تهیه عریضه‌ای مؤثر، سفری از استانبول به یالتا رفت تا این نامه به قلم دبیری ماهر و آشنا با قوانین روسیه نوشته شود. کار دشوار ترك تبعیت بیش از چهار سال مدت گرفت. در این سالها حاج‌زین‌العابدین بواسطه نداشتن تذکره ازداد و ستد و تجارت محروم بود و زندگانش پریشان شد تا این که در هشتم ماه فوریه ۱۹۰۴ (ذیقعه ۱۳۲۱) از کنسولگری روس به او ابلاغ شد که از تبعیت این دولت آزادست. خود وی در این باب می‌نویسد:

«چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

که در آن نیمه شب تازه براتم دادند  
از کثرت فرح و سرور اشک مسرت باریدن گرفت ... و خود را تازه از مادر متولد شده پنداشتم» (۱۸-۱۴/۳).

در هر حال مسأله تبعیت بیگانه سالها چندان روح و فکر او را بخود مشغول داشته بود که هنگام انتشار جلد اول سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ خود را معرفی نکرد زیرا در حالی که در کتاب «تماماً دم از حب وطن زده بود، ... در پیش وجدان خود شرمنده بود» که «طوق لعنت تبعیت اجنبی را به گردن انداخته است ... و وقتی سخن از محبت وطن و پادشاه پرستی به زبان قلم می‌آمد، از سرتاپا می‌گداخت و دائماً معذب بود»<sup>۹</sup>.

نویسنده سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ - با آن که مکرر با فروتنی تمام می‌گوید

به مدرسه نرفته و چیزی نیاموخته است و نمی‌داند (۲/۲۸۹، ۱/۳) - به گواهی نوشته‌هایش مردی بوده است پر مطالعه و مایه‌ور از ادبیات فارسی و معارف ایران و اسلام و بخصوص آگاه از اوضاع زمان و مسائل جهان . وقتی از احوال مردم دیگر کشورها و اوضاع اقتصادی و اجتماعی آنها سخن می‌گوید و آمار مربوط به هر موضوع را یاد می‌کند خواننده از وسعت اطلاعات او در شگفتی فرو می‌رود . وی از تمدن غرب و چگونگی پیشرفت مللی مانند ژاپن و نوسانهای سیاست جهانی در آن دوره بخوبی آگاه بوده است<sup>۱۰</sup> . هنگامی که ایرانیان را از سیاست روس و انگلیس در آن وقت باخبر و بر حذر می‌سازد و از هدفهای آنها پرده برمی‌دارد<sup>۱۱</sup> ، آگاهی و هوشیاری نویسنده جلب نظر می‌کند و نیز وطن پرستی و دل بستگی به سرنوشت ایران .

وی علاوه بر نگارش سیاحت‌نامه ، در روزنامه شمس چاپ استانبول و حبل‌المتین چاپ کلکته نیز مقالاتی می‌نوشته است<sup>۱۲</sup> . اگر نویسنده سیاحت‌نامه در آن زمان در خارج از ایران نمی‌زیست شاید نه این اطلاعات فراوان را از تمدن غرب بدست می‌آورد و نه می‌توانست از اوضاع عصر چنین سخن - گوید و با انتقاد از معایب ، راه اصلاح و پیشرفت را نشان دهد .

در همه سطور این کتاب، روح صمیمیت و صفای باطن و عشق به ایران و ایرانیان منعکس است. حاج‌زین‌العابدین از خطاها و اجحاف خود در تجارت، ترك تابعیت ایران و پشیمانیها ورنجهای درونیش بر اثر این کار ، با کمال انصاف و صداقت یاد می‌کند (۳/۹، ۱۱/۱۹۶) و با اعتراف به همه چیز، خویشتن را در معرض داوری عموم افراد ملت قرار می‌دهد . این شیوه بیان - که در همه اجزای کتاب مشهودست - میان او و خوانندگان تفاهم و همدلی خاصی پدید می‌آورد و همه سخنانش بردل می‌نشیند . شادروان علی‌اکبر دهخدا - که این مرد «نیکوسیرت و خیرخواه و وطن‌دوست» را در سال خوردگی او در

استانبول دیده - می نویسد : «از عجایب حال این مرد این بود که هر بار نام ابران بر زبان می برد اشکهای او بر محاسن سپیدش جاری می گشت»<sup>۱۳</sup> . وی به سال ۱۳۲۸ ه. ق. در استانبول دیده از جهان فرو بست .



انتشار سیاحت نامه ابراهیم بیگ نیز خالی از ماجراهایی نبوده است . هر قسمت آن در خارج از ایران در کشوری دیگر و در طی سالها چاپ و منتشر شده است . جلد اول کتاب ، بی نام نویسنده ، در قاهره انتشار یافت<sup>۱۴</sup> . معلوم نبودن نام صاحب اثر و انتقادهای آن بر اوضاع اداری و اجتماعی او آخر دوره ناصری سبب گردید که به دستور میرزا علی اصغر خان صدراعظم «در اتهام تألیف این کتاب به اخذ و گرفتاری چند نفر حکم صادر شد . در دست هر کس کتاب ابراهیم بیگ را می دیدند به اخذ جریمه زحمت و خسارت می دادند» . با وجود این «سواى چند نفر همه ملت تمام مندرجات سیاحت نامه را به نظر انصاف قبول و تصدیق کرد» (۶/۳ ، ۵/۲) . وطن پرستان انتشار بقیه داستان را بجد می خواستند . حتی يك نفر حاضر شد تا هزار تومان برای طبع و نشر جلد دوم کتاب خرج کند . بعلاوه دامنه نفوذ سیاحت نامه تا اندرون خانه بزرگان نیز رسیده بود (۱/۲ - ۴) . جمعی نیز بودند که نویسنده را لعنت می کردند و سخنانش را «از جمله مزخرفات و لاطائلات جلوه می دادند» (۲/۲۶۱) .

جلد دوم کتاب نیز نامی از نویسنده نداشت اما «همواره دل نگارنده در پیچ و تاب و عذاب بود که چرا بندگان خدا بسبب من آزار بینند و خسارت کشند و در کاری که مرا جز عقیدت صافی و نیت خیرخواهی نبوده ، ابناء وطن ، بی گناه آزرده شوند» . تا این که پس از سالها ، هنگام نشر جلد سوم

...که دوره برقراری مشروطیت و آزادی بود و حاج‌زین‌العابدین نیز تابعیت ایرانی خود را بازیافته دیگر از این بابت احساس شرمندگی نمی‌کرد. در مقدمه کتاب، خویشان را به خوانندگان معرفی نمود و شرح احوالش را نیز بقلم آورد تا کسانی که در خوف و رجا بودند برهند و آنان که کتاب را به خود نسبت می‌دادند از گناه دروغ خلاص شوند (۶/۷-۷).

حدس دیگری نیز پدید آمد که جلد اول کتاب اثر قلم میرزا مهدی خان تبریزی (متوفی ۱۳۲۵ ه.ق.) از نویسندگان روزنامه اختر چاپ استانبول است و حاج‌زین‌العابدین که جلد دوم و سوم را نوشته همه کتاب را به نام خود درآورده است. برخی نیز پنداشته‌اند که میرزا مهدی کتاب را از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده و حاج‌زین‌العابدین مخارج طبع آن را پرداخته است. به قول احمد کسروی، موجب این تصور آن بود که «کسانی باور نکردند که چنان کتاب پرمغزی از خامه یک بازرگان ساده بیرون آمده باشد». از سوی دیگر تفاوت سبک میان جلد اول و دو جلد دیگر نیز این گمان را تقویت می‌کرد. اما کسروی این نظر را بکلی رد می‌کند و فقط احتمال می‌دهد که شاید میرزا مهدی خان یا نویسنده آگاه دیگری به حاج‌زین‌العابدین یاوری کرده باشد. بعلاوه مؤلف خود با ارائه مسودات کتاب - که شاید نزدیک پنجاه برابر اصل بوده - به شادروان علی‌اکبر دهخدا در استانبول و اشاره به تفاوت انشای کتاب با اسلوب اختر و دلایل دیگر، این شایعه را بی‌اساس خوانده است.<sup>۱۵</sup>

در هر حال زین‌العابدین مراغه‌ای کتابی از خود بیادگار نهاده که در روزگار حیات او خوانندگان فراوان داشته و دست‌بدست می‌گشته است و نموداری است از اوضاع اجتماعی ایران در اواخر قرن سیزدهم هجری. درخشش کتاب موجب آمد که جلد اول آن زود به آلمانی ترجمه شد.<sup>۱۶</sup> و به سال ۱۹۶۳ ترجمه روسی آن نیز انتشار یافت.<sup>۱۷</sup>



اهمیت سیاحت نامه ابراهیم بیگ بیشتر از نظر اجتماعی است و تأثیری که در عصر خود در جامعه داشته است. در آن روزگار در ایران بر اثر دشواریها و زور و بیداد داخلی و خارجی هر روز نارضائی اوج می گرفت و غم وطن بیشتر در دلها می جوشید. اندیشه وران وطن خواه در فکر چاره بودند و با توجه به پیشرفت مغرب زمین و برخی از ممالک شرق مانند ژاپن، راه‌هایی را در کسب تمدن جدید می دانستند. از اهل قلم انتظار می رفت عقب افتادگی‌ها را بنمایند و طریق سعادت و رفاه را گوشزد کنند. از این رو اصلاح طلبی و تجدید و وطن دوستی فضای ادبی را اندک اندک تسخیر می کرد. دردهای مهم اجتماعی جای مضمونهای رایج را می گرفت. حاج زین العابدین مراغه‌ای را نیز همین امواج به دریا کشاند. از این رو می نوشت: «امروز بازار مار زلف و سنبل کاکل کسادست ... بجای خال لب از زغال معدنی باید سخن گفت. از قامت چون سرو و شمشاد سخن کوتاه کن. از درختان گردو و کاج جنگل مازندران حدیث ران. از دامن سیمین بران دست بکش و برسینه معادن نقره و آهن بیاویز». از این نیز فراتر می رفت و برای شاعر و نویسنده در آن عصر، وظیفه‌ای بیشتر قائل بود؛ از جمله می گفت: «هرگاه تو شاعری و از حکمت شعر خبرداری سرگذشت امروزی ما را نظم کرده در شهر سمرکن ... و هموطنانت را از حقوق بشریه خودشان بی‌گازان» (۱/۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶). این گونه اندیشه‌ها روز بروز گسترش می یافت. طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی، علی اکبر دهخدا همه در آن سالها در همین زمینه‌ها می اندیشیده‌اند. عشق وطن از عشق مجنون و لیلی و فرهاد و شیرین واجب‌تر می نمود (۳/۲۹، ۳۱) و ادبیات وطنی و اجتماعی خواهان فراوان داشت و راهنمای مردم از

«گرداب مهلك جهالت به ساحل نجات» تلقی می‌شد (۱۸۵/۲) .

زین‌العابدین مراغه‌ای از پیشروان این طریق بود و به کار خود در آگاهانیدن ملت اعتقاد و ایمان داشت (۲/ ۲۸۸-۲۸۹). اگرچه می‌پنداشت در وطن عزیز او «این‌گونه مطالب نگاشته نیامده و کسی ... مطالب مفیده را بطرزی که عموم بتوانند از او حصه بردارند به حسب اقتضای وقت بقلم نیاورده» باز صادقانه می‌گفت در این شیوه «تقلید محررین فرنگستان نموده از ... ویرانی وطن و غفلت و پریشانی ابناء وطن سخن رانده مانند مؤذن اذان کشیده، به صلوة بیداری خبر دادم» (۳/ ۲۴۵، ۲۷-۲۴۶). بدیهی است در عین راهنمایی قوم به خیر و صلاح، از تباهیها و نیکان و بدان نیز یاد می‌کرد زیرا به لزوم وفایده این کار معتقد بود و می‌گفت: «عموم بانیان خیر و مرتکبان شر بدانند که هنگام آن رسیده که نیکان را به نام نیک و بدان را به نام زشت بانفرین یاد کنند» (۳/ ۲۷). به این سبب به هر مناسبت از نقص‌ها سخن می‌گفت و راه درست را می‌نمود و با اشاره به

تاریخ و زندگی دیگر ملل ، به خوانندگان درس عبرت می‌داد.

مؤلف سیاحت‌نامه برای خود و دیگر ارباب قلم و وظیفه‌ای اجتماعی قائل بود . انجام پذیرفتن این کار را در آن می‌دانست که بان نشان دادن دشواریها مردم را هشیار کند و نیز راه‌چاره را فراماید - که به نظر او ایجاد قانون و مساوات از راه اشاعه فرهنگ و کسب دانش و تمدن و صنعت جدید بود . از این رو ناگزیر کتاب او جنبه انتقادی داشته است و تصویر بسیاری از نابسامانیهای جامعه ایران را در عصر قاجاری در آن می‌توان مشاهده کرد.



سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ بصورت رمان نوشته شده . ابراهیم‌بیگ ،



قهرمان داستان ، جوانی ایرانی است که در مصر در خانواده‌ای باتقوی و وطن پرست پرورش یافته، خوب درس خوانده، چند زبان آموخته و در عشق وطن چنان بی اختیارست که شب و روز به ایران می اندیشد . هر خبر خوش از اوضاع ایران او را چنان شادمان می کند که سرازپا نمی شناسد و هر موضوع ناگوار وی را از پا درمی آورد . تعصب وطنی او بحدی است که بواسطه لشکر کشی اسکندر مقدونی به ایران و خراب کردن بسیاری از آبادیها و آتش زدن به استخر، نام اسکندریه را هرگز بر زبان نمی آورد .

چنین جوان ایران پرست و مهذب و دانشوری پس از مرگ پدر وطن خواهش ، بنا به وصیت وی به سیاحت می پردازد . بدیهی است شوق دیدار وطن ، او را به ایران می کشاند . آنگاه نویسنده این مسافر رؤیا پرست و شیفته میهن را در شهرها می گرداند و در برابر صحنه های سخت و غم افزا قرار می دهد و مردم گوشه ای از پریشانیها را به چشم او می کشد . حاصل این دیدنها و تأثرات جانکاه در یادداشت های روزانه ابراهیم بیگ درج شده که جلد اول سیاحت نامه را بوجود آورده است . بر اثر همین تألمات و حادثه های دراستانبول ، ابراهیم بیگ بیمار و به سکوت محض مبتلی می شود . جلد دوم شرح بازگشت ابراهیم بیگ به مصرست و عشق محبوبه به او و شفایافتن و محبوبه را نامزد کردن و بعد از چندی مرگ هر دو بنا کامی . جلد سوم حاوی خاطرات و خواب یوسف عمو مربی و همسفر ابراهیم بیگ است و شرح خوابی که دیده و ضمائم دیگر . همه این داستان و سیاحت نامه در اصل برای این طرح شده که نویسنده از خلال آنها اندیشه ها و سخنان خود را با ایرانیان در میان نهد و این مقصود در جلد اول بیشتر و بهتر انجام یافته است .

زمان نگارش کتاب مصادف است با اواخر دوره ناصرالدین شاه قاجار و

برروی کارآمدن مظفرالدین شاه و آغاز عصر مشروطیت . به این سبب در قسمت آخر کتاب یعنی جلد سوم گرمی‌امید و شوق به روزهای آینده و اصلاح وطن جلوه گریست .



بارزترین موضوعی که در سیاحت‌نامه مطرح است و بیشتر ازان سخن رفته ، مظاهر عیب و نقص اجتماعی در آن زمان است . چون نویسنده کتاب را به این نیست نوشته که با ارائه معایب جامعه توجه مردم را به آنها جلب کند تا در صدد اصلاح برآیند ، بدیهی است به این گونه مطالب میدان داده و قلم را در بیان آنها هر چه بیشتر بگردش در آورده است . نظر خرد بین او از هیچ چیزی صرف نظر نکرده و هر چه را در اجتماع ، رفتار مردم ، متصدیان امور ، دستگاه اداری ، مناظر و معابر ، مکانهای عمومی ، اوضاع اقتصادی ، راهها و شهرها و غیره نامطلوب یافته انتقاد کرده است . از این گونه است پریشانی و آوارگی ایرانیان در قفقاز و مهاجرت آنان بواسطه نبودن امنیت و کار و نان در وطن (۱/۲۱-۲۶) ، آلودگی حمامهای مشهد و خزینهای آنها (۱/۳۲) ، خرابی اوضاع بیمارخانه حضرتی در مشهد ، سوء استفاده مباشران وقت از موقوفات و عایدات سرشار آستان قدس رضوی ، قسم بدروغ خوردن کاسبان ، قراولان شبانه حکومت و کاسبی روز آنها (۱/۳۴) و گفتار بی‌مغز برخی از ناصحان (۱/۳۷) . در نیشابور میر غضبان خبازان کم فروش را مهار می‌کرده و گوش قصابان را می‌بریده اند (۱/۳۸) ؛ در شاهرود به شکار رفتن حاکم و مراسم آن و در قزوین عبور یکی از بانوان متشخص از صحنه‌های دیدنی بوده است (۱/۴۵ ، ۱۲۲) ؛ بی‌سوادی معلم مدرسه شاهرود نیز نکته‌ای است دیگر (۱/۴۶) .

امادر تهران است که ابراهیم‌بیگ با معایب دوره ناصری روبرو می‌شود: گاه

می‌دید مردی دلقک‌مآب مانند ملا محمد علی (حاجی خان) در شهر همه‌کاره و کارچاق‌کن بود و حتی می‌توانست لقب و عنوان برای خود دست‌وپا کند (۱/۵۵-۶۲). گاه خود با وزیرای داخله و خارجه و جنگ به گفتگو می‌نشست و از اجازه دادن مناصب، اداره گمرگ به دست خارجیان، فروختن تذکره ایرانی، ستم دیدن ایرانیان در خارجه و دیگر نابسامانیها گله می‌کرد (۱/۶۶-۷۷). سخنان او با وزیران بسیار جالب توجه است. بدیهی است کسی به سخنان وی گوش نمی‌داد و در یک جا کتک‌سختی نیز خورد.

کم‌کم ابراهیم بیگ با اوضاع آشناتر می‌شود. می‌شنید که اطرافیان ناصرالدین‌شاه نمی‌گذاشتند اصلاحی صورت گیرد (۱/۸۸) یا در مملکت قانون مستقر شود زیرا منافعیشان به خطر می‌افتاد (۱/۱۰۰). رجال بی‌خبر و نادان، جاهل و بی‌قانونی، نبودن عدالت و تربیت (۱/۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷)، روزنامه‌های گزافه‌گو، آشفته‌گی اقتصادی و وفور پول سیاه، سودجویی بزرگان، ضعف تجارت و اعتماد نداشتن مردم به یکدیگر (۱/۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۷) تهران آن زمان را در چشم ابراهیم بیگ و خواننده سیاحت‌نامه شهری نشان می‌دهد که در آن رشوه و تزویر و ستم رایج بوده است و حق و قانون و عدالت نایاب. تنها تهران گرفتار تباهی نبود. خرابی و کشیفی قزوین (۱/۱۲۰)، خربزه‌فروشی در مسجد مراغه و رواج تریاک در این شهر (۱/۱۴۵-۱۴۷)، امردبازی در ارومیه (۱/۱۶۲-۱۶۵)، تلف شدن ششصد طفل در مرند بواسطه آبله (۱/۱۸۵-۱۸۶) و امثال این نقائص کم نبوده است. رشوه و پیشکش دادن در همه جا و همه کارها حلال مشکلات بود (۱/۷۷، ۱۲۲، ۱۴۱) و انتساب و ثروت وسیله رسیدن به مراتب بلند (۱/۱۹۸) برخی صالح‌نمایان که از نفوذی برخوردار بودند بیشتر به اندوختن مال می‌اندیشیدند و برای این مقصود با هر طبقه‌ای لازم بود توافق

می‌کردند (۱/۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۵۷-۱۵۸، ۲۲۷، ۲۲۸/۲). یکی از ایشان هفتاد هشتاد قریه داشت (۱/۱۷۶)<sup>۱۸</sup>.

«در شهرهای معتبر هر درویش بنگی و هر عطار در افروش طبیب بود» (۱/۱۸۸). شاعران و نویسندگان، خوش‌آمدگوی بودند و مقلد (۱/۸۸-۸۹، ۱۲۴-۱۲۶). مأموران گمرک بی‌سواد بودند و گمرکات و داروغگی ولایات به اجاره داده می‌شد (۱/۱۴۰-۱۴۱). تعصب و جهل رواج داشت (۱/۱۸۲-۱۸۳)، کنسولهای ایران در خارجه مواجبی از دولت نمی‌گرفتند و ناگزیر از راه اخاذی از مردم معاش خود را تأمین می‌کردند (۱/۲۱۳). بدین سبب یوسف‌عمو در شرح اوضاع آن عصر می‌گفت: «همه چیز هست. چیزی که نیست قانون است. نظم ندارد، از این رو وظیفه احدی از حاکم و محکوم ورعیت و صاحب‌منصب معلوم نیست و بدین سبب مکتب ندارد، مالیات ندارد، رشوت دارد... اجحاف دارد، شهرها خراب مانده، صحراها لم یزرع مانده... از تعفن آبها از کوچه گذر کردن مشکل است... کار در دست غیراهلش افتاده» است. هزالان و مطربان و رقاصان کارشان برونق بود و در ثروت و کامرانی بسر می‌بردند چنان‌که شیخ‌شیپور از آن جمله بود (۲/۳۴، ۵۴-۵۷).

در چنین محیطی شگفت نبود که وقتی سرجان‌ملکم برای از میان بردن اتحاد ناپلئون و فتح‌علی‌شاه قاجار از طرف انگلستان به ایران آمد «اولیای دولت ایران... همین‌که صدای پول انگلیس را شنیدند مأمورین ناپلئون را سراسیمه از ایران بیرون کردند» (۱/۲۵۷).

در هر حال سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ همه مظاهر عقب‌افتادگی جامعه عصر قاجاری را با پررنگی تمام تصویر می‌کند و در حقیقت نمودار طرز دید و

دریافت اطلاع طلبان عصرست در باب کمبودها و عیبه‌ها ، از اوضاع داخلی گرفته تارفتار هیأت ایرانی در نمایشگاه پاریس (۱۹۶/۲) ببعد) و دیگر ایرانیان در برلین (۲۱۶/۲) . اشخاص معینی نیز مورد ایراد و انتقاد واقع شده‌اند که از آن جمله‌اند : اتابک امین‌السلطان (۱۴۶/۲) ، ۱۷۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۸ ، ۳۱۲ - ۳۱۵ ، حاج میرزا آقاسی و میرزا آقاخان نوری (۱۲۴/۲ ، ۲۹۶) ، حاج محمدحسن امین‌الضرب (۱۱۴/۱) ، ۳۲۱/۲ ، میرزا نجف‌علی‌خان ژنرال کنسول ایران در استانبول (۱۱۳/۱) و دیگران .



در این کتاب عموم طبقات جامعه مورد داوری واقع می‌شوند و عیوب هر يك بیان می‌گردد . پیداست نویسنده چنین قصدی داشته که در شیوه زندگی و رفتار و کردار همگان از محتشمان و بزرگان تابنکدار و انباردار و مرثیه‌خوان و درویش و رمّال تأمل کند و موارد ضعف آنها را بیان سازد (۳۰۴/۲) . از این رو مطالب کتاب به نقص دستگاه اداری و پریشانی اقتصادی یانبودن تألیف و تصنیف جدید (۹۱/۲) و امثال آن محدود نمی‌ماند بلکه از اخلاق مردم نیز جای جای انتقاد می‌شود . مثلاً يك جا از تنبلی و بیکارگی عامه سخن می‌رود (۱۲۰/۱) و جای دیگر از خودخواهی تبریزیان که «همه تمام يك من هستند» و از این رو یکدیگر را قبول ندارند و اتحاد و اتفاق در میانشان نیست (۱۷۰/۱) . دیر آمدن به مجلس مهمانی به نشانه تشخیص و بزرگی ، و فزونی جستن بر یکدیگر و نیش و کنایه بهم زدن و نیز خودپسندی و تجمل پرستی و نفاق مردم تبریز در آن زمان نویسنده را می‌آزرده است (۱/۱۷۵ ، ۱۷۹) . بعلاوه بزور پول خواستن برخی از سادات از مسافران در سر راه

تبریز از رسوم ناشایست آن عهد بوده است (۱۷۹/۱-۱۸۱) .

در مرند مردم به آبله‌کوبی اعتقاد نداشتند و بیش از ششصد کودک بیمار جان داده بودند (۱۸۵-۱۸۶/۱) . درخوی ملاحسین مرثیه‌خوان عامه را معتقد کرده بود که «طایفه جن از زیر بغل با او سخن می‌گویند و مرثیه‌های تازه و نو یادش می‌دهند» (۱۹۲/۱) . اعتقاد به ساعت خوب و بد (۲۱۴/۱-۲۱۵) ، تجمل‌دوستی (۱۹۳/۱) ، عنوانهای تعارف‌آمیز وزاند بر سرنامه‌ها نوشتن و به این موضوع پابند بودن (۱۰۰-۱۰۱/۲) ، نزاع بر سر پس و پیش آوردن وسائل محتشمان به مجلس بر حسب اهمیت مقام آنان (۲۳۱/۱) و خود-ستایی مردم شرق و خویشتن را «افلاطون دهر و ارسطوی زمان پنداشتند (۲۱۱/۲) برخی از خلیقات مردم جامعه بوده که جای‌جای نویسنده آنها را نشان داده و ایراد کرده است . کسی که بخواهد اوضاع ایران را در آن عهد دریابد از رجوع به سیاحت‌نامه بی‌نیاز نمی‌تواند بود ، هر چند واقعیات در آن رنگ داستانی و مبالغه بخود گرفته است .



سیاحت‌نامه چاشنی از طنز و ظرافت دارد منتهی نه باندازه سرگذشت حاجی بابا . بدیهی است کسی که قصد انتقاد داشته گاه در برابر زشتیها حالت استهزا و ریشخند بخود گرفته و از آنها بالحنی تمسخرآمیز یاد کرده است . در این موارد گاه خود موضوع خنده‌انگیز است و گاه طرز تعبیر نویسنده چنین کیفیتی پیدا کرده است . مباحثه دعوا مانند طالب‌علمان در قزوین (۱۲۱/۱-۱۲۲) ، معنی ایهام در مورد کلمه «مبارک» (۱۲۶/۱) ، طرز حرف زدن حکام بارعیت (۱۳۶/۱) و انعام خواستن فراشان از طبیب (۱۳۷/۱) ، مرده‌انگاشتن مردی که زنده بود و تصرف اموالش (۲۱۹/۱) و وسیله ترقی و کامیابی شیخ

شیپور (۵۶/۲) از این قبیل است. گاه ابراهیم بیگ می‌دیده که در نظر عامه هر کسی ظاهری آراسته داشت مقبول بود و «هر کس در دروغ بافی بی‌پروا بود افصح الشعرا» (۲۳۰/۱). شمشیر الناطقین نیز نام طعن‌آمیزی است که به دیگری داده شده و کارهایش در مجلس امرا شگفت‌انگیزتر از نام او بوده است (۵۷/۲). از فرنگی‌مآبان چنین یاد شده که «بمحض این که یک ماه در فرنگستان ماند و همین قدر تحصیل زبان و اخلاق کرد که ایستاده بتواند شاشید، پس از مراجعت منکر آیین مذهب آباء و اجداد خود می‌شوند» (۱۱۲/۲). سخنان یوسف عمو نیز گاه خالی از طنز و شوخی نیست مثل آنچه درباره ناتمیزی قزوین و اعتقاد اطباء فرنگی به میکرب گفته (۱۲۰/۱) یا وقتی در راه مراغه، درباره آشفتگی امور راهداری و گمراهی سخن می‌رود، ابراهیم بیگ را آگاه می‌کند که «آخر این مملکت ناظم الملکها ... ناظم الایاله‌ها دارد. انتظام امور ولایتها به عهده ایشان است. به ما چه؟ از اعتراض شما و منازعه شما چه حاصل تواند شد؟» (۱۴۱/۱).

اما بر روی هم سیاحت‌نامه بیشتر حاوی ایراد صریح است تا طنز و شوخی. گویا طبع نویسنده به سخن جد گرایشی بیشتر داشته یا این طرز بیان را مؤثرتر می‌پنداشته است.



سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ همه شرح تیرگیها و نارواییها نیست بلکه اگر در آن، بدیها و بدکرداران طرد و لعن می‌شوند، نیکی و خدمت به مردم و مملکت نیز مورد ستایش است. بدین سبب از هر کس بنوعی در آبادانی و پیشرفت ایران کوشیده یاد می‌شود، همراه با بزرگداشت و تحسین. به علاوه نویسنده می‌خواهد نشان دهد در محکمه تاریخ پاداش و کیفر در کار است. از این رو

بدخواهان مردم و مملکت را سرزنشها کرده و مردان بزرگ و وطن‌خواه را ستوده است. وی که وطن خود را عاشقانه دوست می‌داشته از دیدن مظاهر خوبی - گرچه فراوان نبوده - غرق مسرت می‌شده، همان‌گونه که از تباهیها رنج می‌برده است.

کاروان‌سراهای شاه‌عباسی و راههای شوسه بین مشهد و تهران - که از یادگارهای شاه‌عباس‌کبیر بوده - مؤلف را مجذوب کرده و آثار خیر او را بر شمرده است (۱/۳۹-۴۳). ابراهیم بیگ دارالفنون تهران را که دیده، از شوق تخته‌سیاه را بوسیده است (۱/۱۱۴). ساختمان مسجد سپهسالار، یاد کردنیک میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) را موجب شده (۱/۱۱۲، ۲/۳۲۲). در برابر برخی رجال بی‌خبر دوره قاجاری، از یکی از بزرگان وطن‌پرست و آگاه در تهران یاد می‌کند که از او همیشه بعنوان «وجود محترم» نام می‌برد<sup>۱۹</sup> (۱/۸۰ بعد). راه خوب تهران تا قزوین و نظم و ترتیبی که در هر منزل در تعویض اسبهای کالسکه‌ها وجود داشته و مهمانخانه تمیز و آسوده قزوین را ابراهیم بیگ ستوده (۱/۱۱۹) و نیز مهمان‌نوازی و راستگویی دهاتیان راه قزوین تا اردبیل و پاکدامنی زنانشان را (۱/۱۲۷-۱۲۸). باغهای پرمیوه اطراف مراغه - که استعداد بهره‌برداری بیشتر هم داشته (۱/۱۴۷) - درستکاری و مهمان‌نوازی مردم بناب، تقوی و حق‌گزاری آقاعلی قاضی (۱/۱۵۱-۱۵۲)، و وجود یک ایرانی فهمیده و باانصاف در میان مسافران مرند (۱/۱۸۹) از دیگر مشاهدات دلپذیر ابراهیم بیگ بوده است. اما در ایران چهارچیز خوب را بیشتر از همه پسندیده: حرم حضرت رضا (ع)، کاروان‌سراها و راههای شاه‌عباسی، وجود محترم و دارالفنون ناصری (۱/۲۲۳).

نویسنده سیاحت‌نامه می‌خواسته اهل انصاف باشد و حق هر چیز را



ادا کند . اگر شاعران تنبل و یا وه گورا ملامت می کند در مقابل فردوسی را می ستاید که «زبان مرده ملت را احیا کرد و به تاریخ ملت نیز خدمتی بسزا نمود» (۲۰۲/۱) . عیب مطبوعات بد را می گوید و خدمات جبل المتین را در ارشاد مردم نیز یادآور می شود (۲/۲۳۱، ۱۵۲، ۱۵۳) . خانه های مجلل و اثاث و اسباب اعیانی منزل تاجران تبریز را وصف می کند اما این گونه و لخرجیه های رقابت آمیز را زیان بخش می داند (۱/۱۷۳) . ناموران تاریخ : نادرشاه افشار، شاه اسماعیل صفوی، عباس میرزا نایب السلطنه، امیرکبیر، مظفرالدین شاه، حاج میرزا علی خان امین الدوله، سید جمال الدین واعظ اصفهانی، میرزا نصرالله ملك المتكلمین را با احترام یاد می کند و سیمای تابناکی از آنان نقش کرده است<sup>۲۰</sup> .

غرض آن که سیاحت نامه ابراهیم بیگ، کتابی یکسر انتقادی و يك جانبه نیست . بلکه قهرمان داستان، ابراهیم بیگ، شیفته وار می کوشیده هر چیز پسندیده را در ایران بیابد و بشناسد و بقلم آورد حالا اگر مشاهدات و تجربه های او بیشتر ناخوش آیند بوده نکته ای است دیگر و مربوط به اوضاع و احوال ایران در آن سالهای تاریک . با این همه نویسنده می کوشید با یادایام بزرگی و دانش و فرزاتگی ایرانیان (۱/۱۰۷) آنان را به روزهای روشن و سعادت بار رهنمون شود .



کتابی مانند سیاحت نامه ابراهیم بیگ فقط ناهمواریها و مسائل جامعه عصر خود را دربر ندارد بلکه آثاری از این گونه نمودار آراء اجتماعی نویسنده نیز تواند بود که چه چیزهایی را رد، یا تأیید می کرده و عبارت دیگر اصول فکری وی چه بوده که به مردم عرضه داشته است .

بدیهی است هدف اصلی مؤلف، دعوت عموم برای اصلاح مملکت و

بهریزی بوده است. اماوی این آگاهی را داشته که «اصلاحات مملکت بزرگی البته محتاج به زمانهاست. این امر مشکل حلوانیست که در یک ساعت بپزند و بخورند» (۲۰۹/۱). در عین حال معتقدست اگر همه هموطنان ملاحظات شخصی را کنار گذاشته معایب را مشفقانه گفته بودند «بسیاری از کارهای ناشایست اصلاح شده بود» (۲۲۹/۱، ۲۴۱). یعنی انتقاد را مقدمه اصلاح می‌شمرد و به همین مقصود، خود دست‌بقلم برده است. وی بسیاری از پریشانیها را ناشی از وجود نداشتن قانون در جامعه آن روزگار می‌دانسته و معتقد بوده است، وقتی قانون مستقر نبوده تعدی و تجاوز زبردستان به زبردستان موجب بروز مسائل بسیار شده است (۱۴۸/۱، ۱۹۴، ۱۹۶). از این رو در هر فرصت تأکید می‌کرده که بایست در روابط حکام با مردم و مردم با یکدیگر و در همه امور جامعه قانون حاکم باشد و اجرای قانون درباره عموم یکسان صورت گیرد. در نتیجه تکیه‌گاه فکری دیگران مساوات است و عدالت<sup>۲۱</sup>. همین بذرها بود که زمینه را برای مشروطیت فراهم آورد و خواستهای مردم از «عدالت‌خانه» به قانون و مشروطه کشید تا قانون اساسی بوجود آمد.

موضوع بسیار مهم دیگر که از بنیانهای اندیشه نویسنده و همفکران او بوده، گسترش معرفت و فرهنگ بویژه علوم جدید از راه ایجاد مدارس مترقی و به تعبیر او کارخانه‌های «آدم‌سازی» است. در نظر او روزنامه و مکتب «مادة السعادة» بوده و وسیله ارشاد مردم به نیکبختی (۶۳/۲، ۳۲۳). مطبوعات بنوعی می‌توانسته‌اند مردم را هدایت کنند و مدارس بنوعی دیگر. بدین سبب از پوشکین و ولتر و جان استوارت میل یاد می‌کند و فایده احترام به قلم (۷/۲) و تأثیر نویسندگان در پیشرفت ژاپن (۹۰-۹۲). هر جا نقصی می‌بیند و می‌خواهد راه رفع آن را نشان دهد بی‌درنگ به ضرورت تعلیم و تربیت صحیح متوجه می‌شود و از کامیابی دیگر ممالک در این کار سخن

می‌گوید که نمونه‌ای مسلم نشان داده باشد . بدیهی است مدرسه‌ای را می‌پسندیده که فکر شاگردان را باز کرده علم و صنعت و دانشهای ضروری و مفید را به آنان بیاموزد (۲/۹۲) . حتی اعتقاد داشته تحصیلات و استحقاق بایست شرط احراز مناصب شود نه پیشکشی و غیره که رسم بوده است (۲/۱۲۶) .

در باب برنامه‌های آموزشی نیز مؤلف اظهار نظر کرده است . می‌نویسد تا حالا عربی‌دانان اختیار ما را در دست داشتند اینک فرنگی‌دانان هم افزوده شده‌اند . وی با فرستادن کودکان خردسال به فرنگستان مخالفت کرده زیرا به نظر او آنان مردمی باری آمده‌اند بیگانه از فرهنگ خویش و به تعبیر امروزی «غرب زده» (۲/۲۶۸-۲۶۹) . بعلاوه ثمره کار اکثر محصلینی را که به فرنگ رفته بوده‌اند ناچیز می‌دانسته از این رو پیشنهاد می‌کرده مخارج تحصیل شاگردانی که در فرنگستان مشغول درس خواندن بوده‌اند صرف ایجاد چند مدرسه عالی معتبر در تهران شود و استاد عالم از خارجه بیاورند تا عده زیادی تری تربیت شوند و بی آن که تعصب ملیشان ضایع گردد علم فرنگی را فرا گیرند . البته با فرستادن جوانان با استعداد به فرنگستان نیز موافق بوده منتهی برای کسانی امکان موفقیت می‌دیده که قبلاً سرمایه کافی از فرهنگ قومی اندوخته باشند .

در کار تعلیم و تربیت نه سلطه عربی‌دانان را می‌پسندیده و نه سلیقه‌های فرنگی‌دانان بی‌مایه را . از این رو می‌گفته : «شرف دردانستن زبان اروپایی نیست ورنه جاشوهای بوشهر که به غالب زبانهای خارجه متکلمند بر فرنگی- مآبان شرف دارند ؛ افتخار دردانستن علوم و فنون ایشان (اروپاییان) است» (۲/۲۷۰-۲۷۳) . بخصوص که در آن ایام ، فرنگی‌مآبانی دیده می‌شدند نا آشنا با ایران و مسائل ایران - که خود را در برابر ظواهر آداب و رسوم فرنگی باخته -

بودند، بی‌آن‌که ازدانش و معرفت مردم فرنگ بهره‌ای گرفته باشند (۲/۱۱۲) —  
 ۱۱۳، ۱۲۰.

بنابراین نویسنده سیاحت‌نامه از یک سو، راه حل بسیاری از مسائل ایران آن روز را تأسیس مدرسه می‌داند و اشاعه معارف، و از سوی دیگر آموختن دانش و صنعت فرنگی را سفارش می‌کند بابر خورداری تمام از فرهنگ ملی. در روزگاری که همه اصلاح‌طلبان راه ترقی را در پیروی از تمدن اروپایی می‌دانستند وی حفظ آداب و رسوم حتی لباس ملی را نیز هوشیارانه سفارش می‌کرد (۲/۲۷۴-۲۷۵، ۲۷۹).

یکی دیگر از آراء نویسنده لزوم اهتمام به امور اقتصادی مملکت است، بخصوص ایجاد شرکتها و بانک، راه و راه آهن و سازمانهایی از این گونه که می‌توانسته به بازرگانی کشور سامان دهد و در نتیجه وضع مالی و معیشت عمومی بهتر شود. توجه وی به این امر شاید دو سبب داشته: یکی آن‌که این نکته از مسائل مهم آن روز ایران بوده و بنیانهای اقتصادی هر جامعه همیشه واجد کمال اهمیت است؛ موجب دیگر شاید سابقه شغلی و تجربه و بصیرت مؤلف در امور بازرگانی باشد که چون سالها در روسیه و استانبول به این کارها پرداخته و با تشکیلات و نظام اقتصادی و بازرگانی جدید سروکار داشته و از وسعت آنها در دیگر ممالک با خبر بوده، به مقایسه می‌پرداخته و ضعف کشور را در این زمینه یادآور می‌شده است. یک جا از کثرت اجناس خارجی در تبریز انتقاد می‌کند و متوجه می‌شود این شهر بازار کالاهای فرنگی شده بوده است. در نظر او واردکنندگان این اجناس بمنزله «مزدوران فرنگان» بوده‌اند. فریفتگی به مصنوعات فرنگی رانمی‌پسندیده و نگران بوده که اگر روزی فرنگان از فروش کالا خودداری کنند در سرزمینی که حتی متقال و چلوار را از خارجه می‌آورده‌اند چه بر سر مردم خواهد آمد؟ (۱/۱۷۱، ۱۷۳،

۱۷۷). به گمان او آنچه جامعه ایرانی را به امتعه خارجی نیازمند می داشته جهالت عموم بوده است ، مردمی که نتوانسته بودند کالاهای وطنی را بهتر کنند و خود صنعتگر شوند و از دیگران بی نیاز گردند (۱۹۶/۱-۱۹۷).

نویسنده سیاحت نامه از مداخله بیگانگان در امور وطن خویش سخت دررنج بوده است . کدام وطن پرستی است که نفوذ و سلطه خارجی را بتواند تحمل کند ؟ از این رو چه در گفتگو از مسائل اقتصادی و چه در بحثهایی که بطور مستقل در باب «پولیتیک» در کتاب طرح کرده ، از مقاصد سیاسی انگلیس و روس و عثمانی و دیگران سخن گفته تا خوانندگان در برابر سیاستگران خارجی آگاه و هشیار شوند و در این میان وطن خویش و منافع ملیشان را از هر حیث حفظ کنند . بدین سبب در چارموج بلا ، راه رسیدن به ساحل نجات را در اصول هشتگانه زیر می دانسته است : اتفاق و اتحاد ملت ، واجب دانستن اطاعت احکام پادشاه ، دست کشیدن عموم ملت بخصوص اولیای دولت از منافع شخصی ، ترجیح نیکنامی بر لذت نفسانی ، جمع شدن برادرانه در مجلس شوری ، تحت قانون درآوردن هر عمل ، اجرای احکام و قوانین بمساوات ، باز کردن کارخانه آدم سازی یعنی مکاتب و مدارس جدید (۱/۲۴۹ ، ۲۷۶-۲۷۹) .

سیاحت نامه دعوتی بوده است عام برای اصلاحات اداری ، اقتصادی ، اجتماعی و اخلاقی در هر زمینه . بنابراین نویسنده را بحق باید از پیشقدمان اصلاح طلبی در ایران در آن روزگار شمرد . گاه ایجاد انجمنی از عالمان پرهیزگار را در هر شهر برای احقاق حقوق مردم پیشنهاد می کرده (۱/۲۸۸) . گاه با توجه به بی نظمی دستگاه و وضع ناقص دیوان ، نظام اداری عصر را محتاج دگرگونی می دیده و پیشرفت اقتصادی و ایجاد سپاه منظم و حصول امنیت و وصول مالیات و همه اصلاحات را وابسته به این کار می دانسته (۲/۱۲۵) .

زمانی نیز بی‌عدالتی شوهران در حق زنان متعدد خویش، وی را به حمایت از حقوق زن برانگیخته است (۵۲/۳). بر روی هم کمتر موضوعی است که مورد توجه او نشده و دربارهٔ بهبود آن، اظهار نظر نکرده باشد.

در برابر راه‌های نوی که نویسنده برای زندگی و اندیشیدن عرضه داشته خود را باموانعی روبرو می‌دیده که از آن جمله برخی معتقدات و پندارهای ناصواب بوده است. از این رو آراء اجتماعی او متوجه بوده است به ترک آنها. مثلاً اعتقاد به جبر و سرنوشت را رد می‌کند و انسان را فرا-می‌خواند به پرهیز از کاهلی و ایمان به کار و کوشش و عدالت (۲۸۵/۲). قانون و تجدد و اصلاح را نه فقط مغایر با اسلام نمی‌دانسته بلکه معتقد بوده که ملل دیگر بسیاری از راه‌های ترقی را از اسلام اقتباس و کسب کرده‌اند (۱۱۳/۲)، (۱۱۶، ۱۱۸، ۱۹۵/۱). تکیه او همه جا بر حقیقت دین است نه پندار عوام. بدین سبب در عین کمال اعتقاد به آیین اسلام و بزرگداشت شهادت امام حسین (ع)، برخی مراسم معمول زمان از نوع شبیه گردانی و قمه زنی را ناروا می‌شمرد (۱۵۶/۱-۱۵۹، ۶۲/۲، ۱۹۹/۳-۲۰۱). وی علمای حقیقی را حامیان اصلاح و قانون و مساوات می‌دانسته و از آنان با احترام یاد کرده است (۲۸۰/۲).

بر روی هم افکار اجتماعی مؤلف مبنی بر حمایت حقوق عموم مردم بوده است، بخصوص فرودستان. بیان معایب نیز برای چاره‌گری و راه‌گشایی بوده یعنی انتقادی سازنده - که همه شئون جامعه را در بر می‌گرفته از «تأویلات پیچاپیچ متصوفه» (۱۵۰/۱) و «جنگ حیدری و نعمتی» در شهرها (۱۵۶/۱) و ارتباط دولت و ملت و روابط بادول بیگانه تا نقد بر نشرهای متکلف ادیبانه (۱۰۱/۲-۱۰۳)، بحث از مشکلات الفبای فارسی (۱۰۷/۲) و بسیاری موضوعات دیگر. امید به آینده و تحول اوضاع و استقرار عدالت اجتماعی (۸۹/۲-۹۰) مایه اصلی همه این

سخنان بوده است. از این رو برقراری مشروطیت برای نویسنده و همفکرانش حصول آرزویی بوده است شریف که در پایان جلد سوم آن را «عیدی بزرگ و ملی» شمرده و سپاس داشته و به مظفرالدین شاه و همه بانیان و فدائیان مشروطه درود فرستاده است (۲۳۲/۳-۲۳۵).



اکثر نوشته‌های اجتماعی و انتقادی مقارن مشروطیت هدف آموزشی و هدایت داشته است و نویسندگان علاوه بر بازکردن چشم و گوش مردم، راه پیشرفت و ترقی و نیکبختی را نیز به خوانندگان می‌نموده‌اند. کتاب احمد اثر طالبوف نمونه بارزی از این گونه است که پدری در ضمن گفتگو با فرزند فرضی خویش به هر بهانه‌ای از علوم و اختراعات اروپایی سخن می‌گوید تا در حقیقت مردم عصر خود را با معارف جدید آشنا کند و به کسب آن برانگیزد. حاج زین العابدین مراغه‌ای نیز که وظیفه آگاهاندن و ارشاد مردم را وجهه همت خود قرار داده بود به این کار دست زده است منتهی راهنمایی‌های او ناظر به عموم جنبه‌های زندگانی اجتماعی بوده است بخصوص مسائل اداری، موضوعات اقتصادی، فرهنگی، سازمانهای گوناگون جامعه و تربیت اخلاق عمومی. بدین سبب حتی ذکر رؤوس مطالب آنها مجال زیادی می‌طلبد. اما اشاره به برخی بعنوان نمونه نمودار طرز تفکر نویسنده تواند بود. از این قبیل است: دعوت مردم به حق‌خواهی و عدالت (۱۰۷/۱) و همکاری، ترك بی‌اعتنائی و «به من چه» گفتن در امور عمومی مملکت (۲۰۸/۱، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۸۸/۲)، ایجاد مجلس مبعوثان، بانک و انتشار اسکناس (۱۰۱/۱، ۱۱۵)، تأسیس مدارس و نشر علوم جدید و اصلاح امور به همت مردم با فضل و دانش (۱۰۳/۱)، تقویت سپاه و تربیت لشکریان آزموده و تأمین مهمات و سازو برگ آنها و ساختن سربازخانه‌ها و استحکامات در سراسر کشور و بیمارخانه‌های

لشکری و غیره (۷۶/۱)، حفظ آبروی ایران در خارجه و حیثیت دادن به کنسولگریها (۷۲/۱)، تشکیل شرکتها و بوجود آوردن راه آهن و راه و کارخانه‌های صنعتی و بیمارستانها و مسکن ایتام به مدد توانگران و باصرفه‌جویی مخارج زائد (۶۶-۶۷/۱، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۷۷)، استفاده از ماشین در امور کشاورزی (۱۹۳-۱۹۴/۱)، لزوم آبه‌کوبی و تعمیم بهداشت در سراسر کشور (۱۸۵-۱۸۶، ۶۸)، ایجاد کارخانه کاغذسازی در مازندران و برقراری تلفن و برق در ایران (۲۰۷/۱).

هر موضوعی می‌تواند در ذهن نویسنده اندیشه‌ها برانگیزد تا حاصل تجربه و دریافت خود را با مردم در میان نهد. گاه شیوه روزنامه‌نویسی یا رسالت اجتماعی شعر را گوشزد می‌کرده (۱۰۹/۱، ۱۹۰/۲-۱۹۳)، گاه فایده سرشماری و آمار و ثبت و ضبط وقایع را (۲۰۳/۱). تنگدستی به حج رفتگان تهدیدست در غربت، سبب می‌گشته که حج نامستطیعان را حرام انگارد (۲۰۴/۱) یا واگذاری امتیاز کشف آثار عتیقه شوشتر و همدان به فرانسویان، موجب می‌شده از اهمیت این گونه ثروتهای ملی سخن بگوید (۱۳۳/۲). حتی از بیان آداب معاشرت به هموطنان نیز غفلت نمی‌کند.

در برابر پریشانی امور و فقر و عقب ماندگی مردم در آن عصر، نویسنده سرمشق زندگانی اجتماعی را در تمدن اروپایی نشان می‌دهد. از این رو از ترقیات فرنگستان و نیز پیشرفت مردم ژاپن بتفصیل و از برخی جنبه‌های زندگی در مصر و استانبول گاه‌گاه یاد می‌کند. بعبارت دیگر غالباً در هر مورد که می‌خواهد نمونه‌ای خوب از مظاهر زندگی اجتماعی و نظام اداری و اقتصادی و فرهنگی را عرضه نماید از این کشورها نام می‌برد. از آن جمله است روح و فعالیتی که در شهرهای اروپا دیده می‌شده (۱۲۰/۱)، تمدن مغرب زمین و اهمیت مطبوعات در آنجا (۲۳۹-۲۴۰)، کثرت کارگران چاپخانه‌ها در



انگلستان (۲۰۶/۱)، نظافت و بهداشت در اروپا (۱۸۶/۱-۱۸۷) و پاکیزگی مساجد مصر و استانبول (۱۲۰/۱-۱۲۱). اما از آنجا که ژاپن دوره ترقی خود را آغاز کرده و به کامیابیهای رسیده بود، بهروزی این ملت آسیایی نظر اصلاح طلبان، مشرق زمین را به خود جلب می کرد. بدین سبب نویسنده هم در خلال کتاب مردم ژاپن را بعنوان مثل مساوات و تلاش و کوشش و وطن دوستی یاد کرده و هم فصلی جداگانه به این موضوع اختصاص داده است (۱۰۷/۲-۱۱۲، ۱۱۸، ۲۴۴-۲۵۲، ۳/۱۸۸-۱۹۷).

بر روی هم هر چه در سیاحت نامه ابراهیم بیگ مطرح است بقصد راهنمایی و هشیار گرداندن مردم بوده است. نویسنده برای این کار از هر فرصتی سود می جوید و هر موضوعی را بنوعی به این مقصود مربوط می سازد. از وطن پرستی و تعصب ملی ابراهیم بیگ - که نمایش افکار خود نویسنده است - جز این انتظاری نمی رفته است. بعلاوه این نوع احساسات ثمره طبیعی دوره دردها و دشواریهای ایران بوده و نمایشی از احوال میهن دوستان اصلاح طلب در آن عهد. سلسله جنبان همه وقایع داستان و تمام مطالب کتاب، همان فکر اصلی است که بصورت های گوناگون جلوه کرده است. غالباً ابراهیم بیگ وقتی با اوضاع نامطلوب و غم انگیز وطن خویش روبرو می شده درباره مردم از سر دل سوزی می گفته: «مرده اند ولی زنده، زنده اند ولی مرده» (۱/۱۲۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۷۹، ۳/۱). گفتگو با وزیرای مملکت، پیشنهاد نظم و قانون، حفظ خوی و فکر و منش ایرانی، بیان راز پیشرفت غرب و عقب ماندگی مشرق، همه در حقیقت مسائل و نیازمندیهای جامعه را در آن ایام نشان می دهد. حتی احترام به سپاهیگری و پیروزی نظامی (۱/۱۳۲) عکس العمل شکستهای ایران از روسیه بوده و خواست صمیمانه ملتیی که احیای شخصیت خود را آرزو می کرده است. خاتمه هایی که بر هر یک از مجلدات کتاب افزوده

نیز با هدف و مندرجات آن نوعی هم‌آهنگی دارد و همه به یک منظور نگارش یافته است. حتی يك جا مطالبی در همین زمینه‌ها از قول کسی می‌آید که در مطبوعه نمونه‌های چاپی سیاحت‌نامه را خوانده و متأثر شده و عقاید و احساسات خود را بیان کرده است (۱/۲۴۴-۲۴۵). بنابراین سیاحت‌نامه را از همه لحاظ می‌توان داستانی اجتماعی و انتقادی بشمار آورد که نویسنده آن با آگاهی و اعتقاد به وظیفه خویش قلم برگرفته و چندان در این گونه افکار خود غرق بوده که هنر داستان‌نویسی فدای مقاصد اصلاح-طلسمانه‌اش شده است.



يك جنبه مهم دیگر سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، اطلاعات فراوانی است که در کتاب آمده. گذشته از بیان تفصیلات مربوط به همه شئون و طبقات مختلف جامعه - که در نوع خود درخور توجه است<sup>۲۲</sup> - نکته‌های زیادی در کتاب بویژه در جلد اول می‌یابیم که از احاطه مطالعه در اوضاع ایران در قرن سیزدهم هجری سودمند تواند بود. بخصوص که گاه نویسنده به ذکر جزئیات هر موضوع می‌پردازد. از آن جمله است: عادت گردش بیرون شهر مردم مراغه در روزهای جمعه (۱/۱۴۳-۱۴۴)، طریقه بابی در مراغه و اطلاعاتی درباره پیروان آن و کتابها و مراسمشان (۱/۱۴۸-۱۴۹، ۲/۱۵۴-۱۶۰)، خانه‌ها و راههای معیشت مردم بناب، معركة مارگیران (۱/۱۵۱-۱۵۳)، حمامهای ارومیه و آدابش (۱/۱۶۰-۱۶۱)، مبلغان مسیحی در ارومیه و چاپخانه و کتابهای آنان (۱/۱۶۴)، اجناس داخله در تبریز (۱/۱۶۹)، تزیین خانه‌ها در این شهر (۱/۱۷۴-۱۷۵)، لوطیها و پسر بچه‌های رقص و بوزینه و عتر گرداندن آنها (۱/۱۹۰)، طرز کار اطفاییه در استان بول (۲/۱۳). افزون

براینها اطلاعاتی تاریخی نیز در سیاحت نامه به نظر می‌رسد مثلاً در نامه‌های مشهدی حسن کرمانی جریان وقایع تهران، از جمله مسأله قرض کردن از روسیه آمده (۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۸، ۲/۲۲۱-۲۳۲). سوء قصد به مظفرالدین شاه در پاریس (۲/۱۹۴)، مخالفت امیر بهادر جنگ و شیخ فضل الله نوری با مشروطه (۲/۲۲۴، ۲۲۵) نیز از این گونه مطالب است.

بطور کلی از غور در سیاحت نامه ابراهیم بیگ، علاوه بر مقاصدی که نویسنده در نظر داشته، نکات و اطلاعات بسیاری بدست می‌آید که برای پژوهندگان از نظر گاههای مختلف سزاوار تأمل خواهد بود.



سیاحت نامه ابراهیم بیگ آن قدر از لحاظ اجتماعی مشخص است که جنبه ادبی آن تحت الشعاع واقع می‌شود ولی به این کتاب باید از نظر ادبی نیز توجه کرد. سیاحت نامه را نخستین کوشش برای نوشتن رمانی فارسی به سبک اروپایی شمرده‌اند<sup>۲۳</sup> که بهرمان «نفوس مرده» اثر نیکلا گوگول نویسنده روس شباهت دارد<sup>۲۴</sup>. ریکا معتقد است که سیاحت نامه ممکن است تحت تأثیر «سرگذشت حاجی بابا» نوشته شده باشد، چه از نظر «فرم» و چه از لحاظ درک انتقادی<sup>۲۵</sup>. بهترین قسمت کتاب، جلد اول آن است. جلد دوم از طراوت و گیرایی جلد اول کمتر برخوردار است و جنبه عاشقانه و غم انگیز بخود می‌گیرد و جلد سوم مانند ذیلی است بر اصل کتاب، بخصوص که مطالب پراکنده‌ای نیز دارد. اما بر روی هم سرگذشت ابراهیم بیگ و طرز فکر و مراتب وطن دوستی و تأثرات او از احوال ایران در آن ایام پیوند اصلی مطالب هر سه قسمت است. بیماری دراز مدت ابراهیم و عشق محبوبه به وی و جوانمرگ شدن هر دو - که جلد دوم را فرا گرفته - یاروای بیداری -

افزای یوسف‌عمو در جلد سوم نیز بنوعی باز به قهرمان اصلی مربوط می‌شود. نویسنده برای آن که نکات عبرت‌آموز خود را بقلم آورد از هر مجالسی استفاده کرده اما در ضمن خواسته است کتاب یک‌نواخت از آب در نیاید از این رو برای بیان مطالب به شیوه‌های متنوعی دست زده است. مثلاً گاه حرف‌های خود را در خلال مکتوب‌های مشهدی حسن کرمانی آورده یا بوسیله نامه رضاخان از پاریس (۱۹۶/۲ بعد) و گاه از قول دیگران بیان مقصود کرده. خواب دیدن یوسف‌عمو در جلد سوم و تصویر جهنم و بدکارانی که در عذاب بودند و کیفر یافتن زشت‌کرداران بخصوص کسانی که به وطن صدمه زده بودند (۴۳/۳ بعد)، یا مقام ابراهیم‌بیگ و محبوبه و خدمتگزاران ایران در بهشت ابتکاری دیگر بوده است برای آن که به کتاب لطف و تنوعی ببخشد. شگفت آن که در بهشت هم ابراهیم‌بیگ اخبار ایران را می‌پرسد (۸۱/۳) یعنی روح این جوان وطن‌پرست در هیچ حال از احوال ایران فارغ نیست.

برخی از توصیفات کتاب کامل و زیباست مثل قیافه حاجی ملا محمد علی (۵۵-۵۶)، تصویر کارها و رفتار شیخ شیپور (۵۵/۲) یا وصف «روی مصنوعی»، نگاه مصنوعی و تکلم مصنوعی و لباس و ریخت فرنگی مآبان (۲۷۲/۲).

بحث‌های سخن‌سنجانه نویسنده از جمله درباره شعر سعدی و تفسیر آن (۹۱-۹۲، ۱۱۷-۱۱۸) و نقد شعر قاتانی یعنی طبع شعرش را ستودن و انتظار صله داشتنش را نپسندیدن (۱۳۹/۳) - گرچه با جریان داستان پیوستگی ندارد - نمودار آراء ادبی و سخن‌شناسی مؤلف است.

بر روی هم سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ تصویرهایی زنده و گویا از اوضاع اجتماعی و برخی خلقیات ناپسندیده ایرانیان را در آن عصر دربردارد و این که توانسته است در افکار مردم و پی‌ریزی تحولات بعدی تأثیر داشته باشد

نمودار توفیق زین العابدین مراغه‌ای در کار نویسندگی است .



اما بر این کتاب ، از نظر ادبی نکته‌های بسیار می‌توان گرفت . تفاوت اسلوب میان جلد اول و جلد های دوم و سوم سبب این توهّم شده که جلد اول نوشته میرزا مهدی خان تبریزی بوده و جلد دوم و سوم اثر زین العابدین مراغه‌ای<sup>۲۶</sup> . در هر حال جلد دوم و سوم در برابر جلد اول سیاحت نامه درخششی ندارد. در سراسر کتاب - با آن که اشخاص مختلف در جریان داستان پدید می‌آیند - «سرگذشت قهرمانان در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرد و غرض اصلی نویسنده طرح و تصویر مناظری از زندگانی کشور و اعتراض بر تمام جهاتی است که واقعاً در خور اعتراض» بوده است . بعلاوه «سیر حوادث بخصوص در جلد های دوم و سوم بسیار کند و ناهموارست و گاهی صورت گزارش و وقایع نگاری بخود می‌گیرد»<sup>۲۷</sup> .

نقص عمده کتاب از جهت فن داستان پردازی است که بی گمان بواسطه کم تجربگی نویسنده بوده و آغاز این شیوه در ادب فارسی . همین ضعف اسلوب سبب شده که مؤلف ، در قیافه ابراهیم بیگ ، گاه خود آشکارا وارد داستان می‌شود : مثلاً يك جا در برابر صحنه های تنبّه انگیز می‌نویسد : «نویسنده در این جا گریه می‌کند . خوانندگان محترم مختارند خواه بگریند و بخندند» (۱/۱۳۲) .

اختیار لحن نصیحت آمیز و هر موضوع و نکته ای را بهانه خطاب و عتاب قرار دادن و بتفصیل سخن گفتن ، گاه روح تعلیمی خشکی به کتاب داده است که با طبیعت داستان نویسی سازگار نیست. اطناب و درازگویی یکی از عیبهای عمده نویسنده است . همین قدر که مطلبی پیدا کرده در آن داد سخن داده

اگرچه مکرر و نابجا بوده است. طرفه تر آن که این کار در داستان روی می‌دهد و بیش از همه، ابراهیم بیگ است که می‌خواهد وظیفه دستور به نیکی و نهی از بدی را در همه جا هرچه تمام‌تر و مشروح‌تر به انجام رساند. در نتیجه سیر داستان دچار گسستگی و گاه رکود می‌شود و محاوره‌ها بحالت خطابه‌ای دراز درمی‌آید که فقط یک تن سخن می‌گوید. این گونه تطویلها در سخن ابراهیم بیگ با وزیرای سه گانه (۱/۶۶-۷۴، ۷۶)، اظهار نظر در باب پول-خواستن سادات در تبریز (۱/۱۸۳-۱۸۴)، بیانات وجود محترم در حکمت و آیین مملکت داری (۱/۹۳-۹۹) دیده می‌شود. بعضی حوادث و گفتگوها نامنتظر و بی‌جاست یا غیر طبیعی می‌نماید و معلوم است نویسنده فرصتی بسته که نصیحتی کند مثل پند دادن ابراهیم بیگ در حمام به حاضران، بی‌مناسبت و بی‌مقدمه، آن‌هم درباره تحریکات خارجی‌ان (۱/۱۶۱)، حمله بی‌سبب او به ملایی در استانبول (۱/۲۲۶)، عصبی شدن بی‌جهت وی در همین مجلس و آتش گرفتن پرده اطاق (۱/۲۳۴)، مرگ عجیب ابراهیم بیگ و محبوبه (۲/۲۳۵-۲۳۷)، مخاطب قرار دادن شاه عباس و عباس میرزا (۱/۱۳۰) و شاه اسماعیل صفوی (۱/۱۲۸-۱۲۹) و سخن گفتن مفصل با وطن (۱/۱۹۱).

قهرمانان کتاب نیز درست رفتار نمی‌کنند. مثلاً ابراهیم بیگ در تعصب وطنی غیر عادی است بحدی که معاشران، او را دست می‌اندازند (۱/۹-۱۰). وی سخت نازک دل است و بمجرد اندک تأثیری می‌گریزد (۱/۱۲۸، ۱۹۰). طفل وجود محترم نیز از دوازده سالگی سخنان خردمندان و بزرگی می‌گوید (۱/۸۵-۸۶) یا محبوبه در مصر با آن که حجاب دارد پیانو می‌نوازد! (۲/۱۱، ۲۳). اما بزرگترین ضعف نویسنده از لحاظ داستان پردازی آن است که کتاب را از بحثهای زیادی و حشوهای فراوان آکنده و گاه آنرا از حالت داستانی خارج ساخته است چندان که شاید ممکن بود نصف مطالب را حذف کرد،

بی آن که به داستان لطمه ای وارد آید. آوردن شعرهای مفصل در خلال کتاب و در ضمن گفتگوی اشخاص بخصوص از زبان محبوبه، ذکر موضوعات جنبی، نقل مطالب روزنامه حبل المتین، افزودن خاتمه ولاحقه و مقدمه بر مجلدات کتاب، درباره عشق یا تعبیر خواب به اظهار نظر پرداختن (۲/۵۰) - (۳/۳۷ بعد) جز گسستن رشته داستان حاصلی نداشته بخصوص که اغلب توأم با تفصیل است. جلد سوم از این جهت بیشتر درخور انتقاد است. در حقیقت نویسنده، همان طور که خود در مقدمه نوشته (۳/۱)، در این جلد، دیگر چیزی برای گفتن نداشته بدین سبب این بخش از کتاب از همه آشفته - ترست و باد و جلد دیگر نامتجانس می نماید. حتی برای جبران انتقاد از شعرا، مجموعه ای از اشعار گزیده بر کتاب افزوده با مختصری از شرح حال گویندگان آنها، بترتیب الفبایی نام شاعر، و بعد منتخبی از نصایح حکمای پیشین و سخنان امیراله و منین علی (ع)، پنجاه قاعده فرمانروایی، موجبات ترقی ژاپن و کلمات پیغمبر اسلام (ص) می آید که مجموع آنها صفحات زیادی را دربر گرفته است؛ و حال آن که جلد سوم - که پس از مشروطیت نشر می یافت - می توانست بیشتر درمایه اصلی باشد.<sup>۲۸</sup>

بر روی هم اگر سیاحت نامه ابراهیم بیگ را فقط از نظر هنری بسنجیم بر آن ایرادهای بسیار واردست اما از نظر هدف و تأثیر اجتماعی در روزگار خود، کتابی است ارجمند که باید حق آن را ادا کرد و ارزشش را شناخت.



سیاحت نامه ابراهیم بیگ از لحاظ نویسندگی و نشر نیز درخور توجه تواند بود. نویسنده این کتاب از نخستین کسانی است که جرات بخرج دادند و از انشای سنتی و مصنوع قدیم دست کشیدند و به زبان ساده محاوره روی -

آوردند و این خود امتیازی برای این کتاب است. نثر وی زنده و تواناست، اگرچه خالی از عیب نیست. با آن که انشای زین‌العابدین مراغه‌ای بواسطه اقامت طولانی در استانبول تحت نفوذ ترکی است، در قیاس با اکثر نوشته‌های آن دوره، از نظر نرمی و روانی بی‌نظیر است<sup>۲۹</sup> و همین خصیصه نظر منتقدان را جلب کرده است<sup>۳۰</sup>.

بکاربردن لغات و ترکیبات و تعبیرات و مثالهای عوامانه در نثر بخصوص در گفتگوهای اشخاص واقعه، به رنگ داستان کتاب افزوده و نیز طراوت و زندگی خاصی به آن بخشیده است<sup>۳۱</sup>. در این باب نویسنده حتی اصوات و کلمات مهمل و دشنامهای رایج در زبان گفتار توده مردم را مکرر بقلم آورده است<sup>۳۲</sup>.

نثر محاوره کتاب بسیار خوب و زنده است، با جمله‌هایی کوتاه و مناسب با گفتگوی اشخاص داستان، نظیر سخنان کدخدا و ملا محمد علی (۵۵/۱) و ابراهیم بیگ و امین‌الضرب که اولی از پاسخ گفتن طفره می‌رود و به جوابهایی مختصر اکتفا می‌کند و دومی بر عکس در صدد جلب نظر مخاطب است (۱۱۵-۱۱۶). برخی از این گفتگوها چنان خوب تنظیم شده که به زمانهای اروپایی شباهت فراوان دارد<sup>۳۳</sup>.

وصف نویسنده از مسجد قزوین تابلویی تمام است (۱۲۰/۱-۱۲۱). برخی تشبیهات و تصویرهای او رنگی ادبی و لطیف دارد، نظیر: «امروز دیدم [محبوبه] تکیه به بالین کرده، گیسوهای مانند بخت خود را پریشان نموده ... می‌گفت» (۳۷/۲)؛ یا «جوان بسیار خوشگلی تقریباً در هفده و هجده سالگی در دکان نشسته مشتری مانند مگس به دور او جمع بودند ... معلوم شد که اینان دردمندانند» (۱۶۲/۱)<sup>۳۴</sup>.

با آن که نویسنده بر نثرهای مسجع و مقفی خرده می‌گیرد و سبک ساده



را توصیه می‌کند و امیدوارست دیگران شیوهٔ او را بکمال رسانند (۲۹/۳) - (۳۰). خودگاه به آرایش نثر می‌پردازد. برخی از این موارد معتدل و مطبوع است مانند وصف ارومیه (۲۲۴/۱)؛ یا برخی جمله‌های مسجع و کوتاه. اما سجع و استعاره‌های ادبی در برخی جاها از جمله در سخنان پیرمرد جوراب فروش (۱۶۳/۱) نامتناسب می‌نماید. گاه نیز نثر متکلف و بی‌مزه از آب درآمده است<sup>۳۵</sup> و طولانی و مکرر مانند سخنان محبوبه در بیان نیکبختی خویش (۸۵/۳).

گاهی ترکیبات فارسی و دلیپذیری در کتاب دیده می‌شود مانند: بیمار - خانه (۳۳/۱) و مزارستان (۴۱/۳). اما ترکیباتی از قبیل: راسمه مهر و وفا (۹۴/۲) - که شاید از استعمالات فارسی‌زبانان استانبول بوده - یا بکاربردن یاء تمنی در آخر افعال (۹۷/۲) - که از اختصاصات دستوری زبان فارسی قدیم است - و امثال آن، نثر را ناهموار ساخته است. برخی شیوه‌های تعبیر، طبیعت فارسی ندارد و معلوم می‌شود میان فارسی‌زبانان ترک لهجه رواج داشته یا شاید عیناً از ترکی ترجمه شده باشد<sup>۳۶</sup>. الفاظ و عبارات ترکی و بندرت روسی نیز در کتاب دیده می‌شود<sup>۳۷</sup>. اینها موجباتی است که گاه انشای نویسنده را از یکدستی خارج کرده است.

صفت دیگر انشای وی بکاربردن آیات یا عبارات عربی است که بنسبت دیگر نثرهای آن دوره کم است. این گونه استشادات گاه بجای مناسب افتاده و دنباله نثر است<sup>۳۸</sup>. تضمین شعر در کتاب فراوان است، حتی گاه شعر ترکی (۲۰۶/۱، ۳۷/۲-۳۸). وقتی که مصرعی یا بیتی خوب در یافت مطلب گنجیده بر لطف نثر افزوده است<sup>۳۹</sup>. اما گاهی تعداد آیات زیادست و زائد می‌نماید بخصوص وقتی که گفتگوهای یوسف‌عمو و محبوبه در جلد دوم حالت مشاعره مانند بخود می‌گیرد یا قصیده‌های طولانی از حبل‌المتین و

جز آن نقل می‌شود - گرچه ممکن است برخی از اشعار مطبوع باشد. در این گونه موارد داستان گرفتار وقفه ورکود می‌گردد و معلوم است بیان محفوظات نویسنده و نقل اشعار مناسب بخصوص منظومه‌های وطنی، جریان داستان را از یاداو برده است. بدیهی است این گونه تضمین‌ها هم به انشای وی خلل وارد کرده و هم به داستان نویسیش صدمه زده است. اما باز هم نشر کتاب در آن عصر از جمله نشرهای نسبتاً خوب و پیشرو بوده است.

در هر حال سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ - که در دوره‌ای از تاریخ فکر و هیجانات اجتماعی کشور ما تأثیری عمده حتی در عامه مردم داشته - سزاوار یادآوری و بازنگری است، هر چند حالا بواسطه بُعد زمان کیفیت عصری خود را از دست داده است و از جهات گوناگون بر آن نکته‌ها می‌توان گرفت. اما هر اثری را باروزگار خودش می‌توان سنجید و حسن ختام این فصل، بزرگداشت مردی تواند بود که فکر و قلمش با عشق ایران و ایرانی در تکاپو بوده است.



79



## دِخَوْ

«جای افسوس خواهد بود که ذوالفقار علی (ع)

در نیام و زبان آقای دهخدا در کام باشد.»

محمد قزوینی

تصادف شگفت انگیزی است که دو نویسنده منتقد و ظریف زبان فارسی هردو در اصل از شهر قزوین برخاسته‌اند: عبیدزاکانی، و علی اکبر دهخدا. هردو تن بانهایت ژرف بینی، اوضاع روزگار خود را به باد انتقاد گرفته‌اند. فکر هردو نکته‌یاب و دقیق، و قلمشان شیرین و طنزآمیزست و بسیار پرتأثیر. هردو نویسنده اجتماعی خوش درخشیده‌اند و آثاری ماندنی از خود بجای نهاده‌اند. اما اینک سخن در باب دهخداست. در تاریخ مشروطیت ایران، نام روزنامه مهم «صوراسرافیل» و دهخدا و مقالات انتقادی و سیاسی او - که بصورت فکاهی در این روزنامه می‌نوشت -

نه فراموش شدن است و نه جدایی پذیر. بخصوص که میرزا جهانگیر خان صور اسرافیل، یکی از دو تن مدیران این روزنامه، در راه آزادی و مشروطیت شهید شد<sup>۱</sup> و پرآوازه تر گشت و دهخدا نیز در ایام تبعید خود از ایران شعر معروف «یاد آر ز شمع مرده یاد آر!» را در رثای او سرود<sup>۲</sup> که در تاریخ شعر معاصر فارسی مکرر از این قطعه یاد می‌شود.

علی اکبر دهخدا علاوه بر استعدادی درخشان، از دانش سرمایه‌ای وافر داشت. از محضر استادان عصر بهره‌ها برد و در کشاکش وقایع حیات تجربه‌ها اندوخت. اوضاع عصر مشروطیت - که ایران را تکانی سخت داد - بدونیز فرصت بخشید قریحه خود را بکار اندازد و قلم بدست گیرد و بلندنام گردد. اما توفیق بزرگش او در این بود که نویسنده مردم‌شدو در جنگ میان خود کامگی و آزادی جانب ملت را گرفت.

دهخدا عمری دراز یافت: هفتاد و هشت سال<sup>۳</sup>. در خانواده‌ای از ملاکان متوسط قزوین دنیا آمد. مولدش تهران بود. در ده سالگی پدرش را از دست داد ولی شیخ غلامحسین بروجردی، معلم و مربی او - که از فضیلتی عصر بود - در تعلیم و پرورش وی تأثیری فراوان و نیکو از خود بجای نهاد. دهخدا از آن پس در مدرسه سیاسی تهران به تحصیل پرداخت. در همین ایام در ادبیات فارسی چندان پیشرفت کرده بود که محمدحسین فروغی، معلم ادبیات این مدرسه، گاه دهخدا را مأمور تدریس می‌فرمود. در همین مدرسه بود که برخی از علوم جدید و نیز زبان فرانسوی آموخت و از حسن اتفاق بواسطه همسایگی با آیه الله حاج شیخ هادی نجم‌آبادی از محضروی سودها برد.

سپس دهخدا همراه معاون الدوله غفاری، سفیر ایران در بالکان، به اروپا رفت و دو سال در آن دیار بخصوص در وین زیست و زبان فرانسوی را

کاملتر فراگرفت و با معارف جدید آشناتر شد. تا این تاریخ دهخدا توانسته بود از درس جمعی از دانشمندان معروف عصر بهره گیرد و نیز سفر به اروپا و دانستن زبان فرانسوی دری بزرگ بر روی او گشود که با دنیای پیشرفته عصر خود آشنا شود و عقب ماندگیهای مردم وطن خود را دریابد.

وقتی دهخدا از اروپا بازگشت تجربه بزرگ زندگی او آغاز شد. اینک شروع دوره مشروطیت بود. دهخدای جوان نیز با سری پر شور به آزادیخواهان پیوست. با جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی نامه هفتگی صور اسرافیل را منتشر می کرد.<sup>۴</sup> صور اسرافیل نامه ای سیاسی و فکاهی و از نظر انتقادی قوی و مؤثر بود و هدف خود را «تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستایان و ضعفا و فقرا و مظلومین» می دانست. «گویا این اولین روزنامه ای بود که رسماً در کوچه و بازار به دست روزنامه فروشها و غالباً بوسیله اطفال بفروش می رفت».<sup>۵</sup> از این رو در بیدار کردن مردم تأثیری بسزا داشت.

درخشان ترین و پر خواننده ترین قسمتهای صور اسرافیل مقالات طنز آمیز دهخدا بود که زیر عنوان «چرند پرنده» به امضای «دخو»<sup>۶</sup> می نوشت و همه مظاهر فساد آن روزگار را بشدت مورد انتقاد قرار می داد. بعلاوه تا آن زمان در ادبیات فارسی از جمله در روزنامه نویسی سبک نویسنده گی قدیم یعنی آوردن جمله های مسجع و مطمئن بیشتر مرسوم بود ولی گرایش صور اسرافیل به زبان زنده و مانوس مردم و ترك تكلف و بقلم آوردن لغات و ترکیبات عامیانه نه تنها این روزنامه را به میان توده مردم برد و بر شهرت و محبوبیتش افزود بلکه از عواملی بود که سبک نشر فارسی را دگرگون کرد. در این کار تأثیر عمده از فکر و قلم دهخدا بود که دردهای مردم را خوب حس می کرد و به زبان مردم و برای مردم می نوشت، صریح و بی تردید. اشعار



اجتماعی دهخدا نیز در صور اسرافیل منتشر می‌شد. بدیهی است روزنامه‌ای چنین پرطرفدار و انتقادی نمی‌توانست راه خود را با آسانی دنبال کند چنان‌که چهارمین شماره آن توقیف شد. صور اسرافیل یک‌ماه و نیم تعطیل بود سپس با تمهیدی، دوباره منتشر گشت و تا ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ه. ق. جمعاً سی و دو شماره بطبع رسید و در تمام این مدت رواج و رونقی کم‌نظیر داشت ولی با شهید شدن میرزا جهانگیرخان عمر صور اسرافیل هم در ایران پایان گرفت.

محمدعلی‌شاه قاجار پس از نابودی میرزا جهانگیرخان و تنی‌چند از آزادیخواهان و مبارزان و تعطیل مجلس، گروهی از مشروطه‌طلبان را به اروپا تبعید کرد از آن جمله علی‌اکبر دهخدا بود.<sup>۷</sup> در پاریس دهخدا با محمد قزوینی معاشرت داشت. آنگاه به سویس رفت. در آنجا دنبال کار دوست هم‌قلم خود را گرفت و در شهر کوچک «ای‌وردن» سه شماره از صور اسرافیل را منتشر کرد. در شماره اول دوره دوم صور اسرافیل با همان شیوه طنز خود به محمدعلی‌میرزا حمله برد. در دو شماره بعدی نیز چنین کرد و در انتقاد از دستگاه قاجاری و فساد اوضاع ایران هر چه صریح‌تر داد سخن داد.<sup>۸</sup> باز هم دهخدا از تلاش باز نایستاد و عازم استانبول شد. در این دیار با پایمردی گروهی از ایرانیان مقیم آنجا روزنامه «سروش» را منتشر کرد که تا بانزده شماره ادامه یافت. پس از آن که مجاهدان پیروز شدند و تهران را گرفتند و محمدعلی‌شاه قاجار خلع شد، دهخدا از تهران و کرمان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید و به ایران آمد و به مجلس رفت.

در آشفتگیهای جنگ بین‌الملل اول - که اوضاع ایران نیز در هم ریخته بود - دهخدا در یکی از قرای چهارمحال بختیاری در آنروا می‌زیست. جنگ

که تمام شد به تهران آمد ولی دیگر فعالیتهای سیاسی و نیز روزنامه‌نگاری و نویسندگی در مسائل اجتماعی و شاعری را به یکسونهاد و یکسر به کارهای ادبی و فرهنگی پرداخت<sup>۹</sup>. در سالهای بعد چندی ریاست دفتر وزارت معارف و ریاست مدرسه علوم سیاسی سپس ریاست مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی بدو واگذار شد و در قسمت عمده آخر عمر منحصرأ به مطالعه و تحقیق اشتغال داشت تا در ۱۳۳۴ ه. ش. (= ۱۳۷۵ ه. ق.) در تهران درگذشت.

دهخدا در زندگی ادبی نیز مردی پرتلاش و با پشتکاری شگفت‌انگیز بود. در سراسر عمر خود از کار و کوشش بازنايستاد چنان‌که حتی در ایام عزلت در چهارمحال بختیاری به تألیف فرهنگی فرانسه به فارسی دست‌زد و روح‌القوانین مونتسکیو را ترجمه کرد. آثار معروف و گران‌قدر او از جمله امثال و حکم، و لغت‌نامه، و متون متعددی از شعر و نثر فارسی که تصحیح کرده، و مقالات تحقیقی که نوشته حاصل مطالعه و تتبع چهل و پنج‌ساله او در ادب فارسی است و نمودار عشقی سرشار به زبان و فرهنگ ایران‌زمین<sup>۱۰</sup>. غرض آن که دهخدا همچنان که در کار سیاست پهلوان میدان و در نویسندگی شهره دوران بود چون به مطالعات ادبی روی آورد پایه دانشش به جایی رسید که او را در فضل و ادب با صاحب‌بن‌عباد مقایسه کرده و در ادبیات فارسی دارای تسلط زیاد دانسته‌اند<sup>۱۱</sup> و لویی ماسینیون\* لغت‌نامه‌اش را اثری «هرکول‌آسا»<sup>۱۲</sup> خوانده است.

این مقدمه عرض شد تا یادی شده باشد از فراز و نشیب زندگی دهخدا و

---

Louis Massignon \*

Herculeux ☼

تجاری که برای او حاصل شد . اما غرض عمده از این بحث بررسی مجموعه مقالات اجتماعی و انتقادی اوست به نام «چرند پرند»<sup>۱۳</sup> .



دهخدا ذوقی لطیف داشت بخصوص در طنزنویسی و یافتن جنبه‌های مضحک هر چیز . این نکته‌یابی استعدادی خاص می‌خواهد و از هر کسی ساخته نیست . کسانی هستند که سعی می‌کنند در سخنان و نوشته‌های خود لطائفی از این قبیل عرضه کنند ولی چه بسا آنچه می‌گویند می‌نویسند سرد و بی‌مزه است . اما آن که در این زمینه قریحه‌ای روشن دارد بانگاهی باریک‌بین ، تناقضها و جلوه‌های خنده‌انگیز زندگی را کشف می‌کند و بالطفی تمام بیان می‌نماید . در میان معاصران شادروانان علی‌اکبر دهخدا و صادق هدایت را از این خصیصه بسیار بهره‌ور می‌بینیم .

در آثار شعر و نثر دهخدا این ذوق لطیف توأم شده است با نظرگاهی انتقادی و اجتماعی . بعبارت دیگر علاقه او به مسائل جامعه و همدردی با مردم موجب آمده است که طنزی اجتماعی از قلم او بترآود و در ادبیات فارسی یادگار بماند . دکتر رعدی آدرخشی نوشته است : «اصولاً ذوق و قریحه دهخدا در شعر و نثر جدی و عامیانه و حتی در محاورات عادی بیشتر به طنز و کنایه و انتقاد از اوضاع اجتماعی رغبت داشت و چون موجبات و مقتضیات این امر در محیط صدر مشروطیت با وجود موانع و مخاطرات سیاسی مختلف آماده‌تر بود طبع و استعداد پرمایه او خود بخود یا با اقتضای اوضاع و احوال و یا به هر دو جهت گرایش به سرودن و نوشتن شعر و نثر اجتماعی و انتقادی ، جدی و فکاهی ، پیدا کرد و نمونه‌هایی انگشت‌شمار ولی بدیع ، در نهایت پختگی و سلاست و سادگی و اثربخشی و مقبولیت

پدید آورد ... با سپری شدن آن دوره و مقتضیات .... آن هم ناچار دم درکشید»<sup>۱۴</sup>.

وصف بسیار زیبایی که دهخدا در مثنوی «ان شاء الله گربه است» از ریاکاری در دهکده شفت کرده است نموداری است از استعداد شگرف او در خلق اشعار طنزآمیز انتقادی. در این ابیات اندام آن شخص، قیافه، لباس، آستینها، یقه، رفتار و حرکات و پندارهایش بدقت تمام تصویر شده است. در ضمن توصیف محیط اطراف وی، اشاره می‌کند به ترشدن جامه آن مرد - که مرده ریگ پنج پدرست - و تفکرات و تردیدهای وی<sup>۱۵</sup> است که تحسین محمد قزوینی را سخت برانگیخته و آن را «بی هیچ گفتگو شاهکاری از شاهکارهای ادبی امروزه» شمرده است<sup>۱۶</sup>.

این طبع شوخ و نکته‌سنج را در منظومه‌های «دانم دانم»<sup>۱۷</sup>، و مسمط فکاهی و انتقادی «آکبلای»<sup>۱۸</sup>، و شعر فکاهی «خاک به سرم بچه بهوش آمده!»<sup>۱۹</sup> نیز می‌بینیم. مثلاً از زبان زن دهقانی می‌شنویم که در طرز پختن فسنجان خلاقی نیست و همه یک‌رسم دارند و نظیر علم الاجتماع نیست «که به هر دکان دگر باشد متاع»<sup>۲۰</sup> و سبب اختلاف آراء شود؛ و یا در مثنوی «آب دندان‌بک»، حاکم اتک «سلف‌الصدق حاج آقاسی» است و در مجلسش بحثهایی شگفت‌انگیز و شنیدنی صورت می‌گیرد که به آنها اشاره شده است<sup>۲۱</sup>.

در همه این اشعار - چه آنها که به لباس طنز و شوخی آمده و چه اشعار جدی دهخدا - توجه دقیق گوینده به مسائل اجتماعی و همدلی او با مردم رنج‌دیده بارزست. در رثای میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، گناه آن مرد آزاده را حق‌ستایی می‌شمرد که گرفتار جور شده است و از رفتار قوم نادان شکوه می‌کند. آرزویش آن است که سیاهکاری شب‌تار

بسرآید . با مرغ سحر و کودك دوره‌طلایی در گفتگوست ؛ دوره‌ای که رسمِ ستم برافتد و خدا ، خدایی ازسرگیرد ، و آزادگان و آیندگان از شمع فرومرده و آن کو «درحسرتِ روی ارض موعود» ، بربادیه جان سپرده است ، یادآرند . در منظومه شکوه پیرزال<sup>۲۲</sup> ، و شعر «درچنگِ دزدان»<sup>۲۳</sup> ، و نمایش مجلس حکمران اتک انتقاد از نابسامانیِ دستگاه قاجاری<sup>۲۴</sup> بروشنی جاوه‌گرسست . گاه از مردمِ آزاده استمداد کرده‌است که «آزادگی افسرد، بیایید بیایید»<sup>۲۵</sup> ، وزمانی از هستی دردآلود بجان آمده به‌نیستی پناه برده‌است :

یقین‌کردمی مرگ اگر نیستی‌است از این ورطه خود را رهانیدمی  
مرا این معدن خار و خس را بجای بدین خوش علف‌گلّه مانیدمی<sup>۲۶</sup>

غرض آن که تأمل در شعر دهخدا نیز گوشه‌هایی از طبع ظریف و لحن پرطنز او را به‌ما نشان می‌دهد و هم درمی‌یابیم که مردی‌است صاحب‌درد و شاعری اجتماعی . اما اینک سخن بر سر نوشته‌های پر مغز اوست به‌نام «چرند پرند» که در انتخاب عنوان این مقالات نیز حسن ذوقی بخرج داده و نکته‌ای لطیف نهفته‌است .



چرند پرند دهخدا را باید خواند و مکرر بدقت خواند تا نکته‌های باریکی که نمودارِ فکر روشن و هنرِ نویسنده آن‌است دریافته شود . از این رو نویسنده این‌سطور سعی خواهد کرد نمونه‌هایی کوتاه از این مقالات را در خلال بحث بگنجاند .

موضوع مهمی که در مقالات دهخدا پیش از هر چیز بنظر می‌رسد ، توجهِ نویسنده‌است به کلیه مسائل اجتماعی روزگارِ خود . عبارت دیگر

هر موضوعی که بنوعی با احوال و سرنوشت و منافع مردم بستگی داشته است از وضع حکومت و مجلس و متصدیان امور و روابط دولت با ملت و دول خارجی گرفته تا آداب و رسوم و معتقدات و گوشه‌های مختلف زندگی نامه در این نوشته‌ها موضوع بحث واقع شده است .

«چرند پرند» را کسی بقلم آورده که نه تنها از آنچه در مملکت می‌گذشته است اطلاع نسبتاً دقیق داشته و در مسیر وقایع بوده بلکه با هوشیاری و بیداری خاص نتیجه کارها را از لحاظ سود و زیان جامعه بررسی می‌کرده بعلاوه خود را در قبال حوادث عصر نویسنده‌ای مسؤول می‌شناخته و قلمش را در ادای این وظیفه خطیر بر کاغذ می‌رانده است . تفاوت عمده دهخدا با بسیاری از نویسندگان متقدم از همین جا آغاز می‌شود . اکثر این گروه ، قلمشان در خدمت زبردستان و در ستایش و بزرگداشت آنان در جولان بود و ! در تفنناتی ادبی ؛ و حال آن که «دخو» در دفاع از طبقات محروم و مظلوم مردم قلم می‌زد یعنی آنان که پیش از این کمتر کسی به فکرشان می‌افتاد ، حمایت از ایشان سودی مادی که در بر نداشت ، خالی از دشواری هم نبود . پیش از او هدف و مقصد شعر و نثر جلب توجه طبقه برخوردار و محافل اشراف و ثروتمندان بود و شاعر و نویسنده نیز در شمار خدمتگزاران ، ساقیان ، خنیاگران ، خوان سالار و مسخرگان ، جزء وسائل تجمل مخدومان بودند و دوام نعمت ایشان و در حقیقت بقای نام و نان خود را بدعا می‌خواستند . ولی دهخدا در مقالات خود هدف و مطلوبی دیگر جست یعنی درماندگان و ستمدیدگان را برگزید . در کنار ایشان ایستاد و کمر خدمت بر میان بست و دشمنی مخالفان را بجان خرید . راست است که جنبش بزرگ مشروطیت در آن عصر بسیاری از ارباب قلم و اهل استعداد را به این افق روشن رهبری کرد اما همین که او در مبارزه میان حق و باطل

طرف حقیقت را گرفت و مجذوب نعمت و مرعوب سطوت طرف مقابل نشد، مهم و ستودنی است.<sup>۲۷</sup>

دهخدا مانند هر متفکر روشن بینی دریافته بود که اصلاح يك جامعه وقتی میسرست که در همه ارکان آن تحولی بوجود آید و نمی توان قسمتی از اجتماع را منتزع از دیگر شئون آن بررسی و دگرگون کرد. از این رو در نوشته های خود جامعه ایران آن روز را از زاویه های مختلف می نگریست. همه مظاهر زندگانی اجتماعی را در مدنظر داشت و با انتقادهای دقیق و بمورد خویش، مفاسد را عرضه می کرد و رفع آنها را خواستار بود.

در مقالات «چرند پرند» از همه چیز سخن رفته و انتقاد شده است از حکومت و دولت، رجال ناشایسته دستگاه قاجاری، مداخله اجانب در مصالح کشور، خیانت برخی از مسؤولان امور مملکت، ستمهایی که بصورت های گوناگون به مردم می شد، حکومت قاجار که بظاهر هواخواه مشروطه بود و در باطن در محو آن می کوشید، بی همستی و کلای ملت، مردمی که بر اثر بی خبری فریب می خوردند، سوء اعمال ریاکاران، رشوه گرفتن روزنامه ها، خرابی راه های کشور، اختلافات طبقاتی و مظاهر غم انگیز آن، فساد اخلاق، افکار خرافه آمیز مردم، مضار به مدرسه رفتن و تربیت نیافتن نسوان، سوء تربیت نوباوگان، ضعف سواد برخی عربی دانان و آثار قلمی نامفهوم آنان، اعتیاد اشخاص به تریاک، خرابی نان تهران، و دهها موضوع دیگر. اینها همه یا دردهای توده مردم آن عصرست و یا بدبختی هایی که روشنفکران زمانه در می یافته و حس می کرده اند و خود را موظف می دیده اند در رفع آنها بکوشند.



در مقالات دهخدا يك نکته مهم ديگر آشنایی و نزدیکی و تفاهم او با روحیه عموم مردم است: هم از احوال و آرزوهای آنان آگاه است، هم از واپس ماندگیها و بی خبریهایشان؛ همچنان که از شیوه زندگی، خواص و طرز تفکر ایشان بی اطلاع نیست. این خصیصه - که شرط لازم کارست - از او نویسنده ای اجتماعی می سازد همدل و هم آهنگ با مردم. بی گمان یکی از موجبات مهم توفیق نوشته های او و محبوبیت و رونق چشم گیرش در آن عهد همین موضوع بوده است. چنان که اشعار فکاهی و اجتماعی سید اشرف الدین حسینی مدیر روزنامه «نسیم شمال»<sup>۲۸</sup> نیز به همین سبب از توجه عمومی برخوردار بود. «هنگامی که روزنامه فروشان دوره گرد فریاد راسر می دادند و روزنامه او را اعلان می کردند راستی مردم هجوم می آوردند. زن و مرد، پیر و جوان، کودک و برنا، با سواد و بی سواد این روزنامه را دست بدست می گرداندند. در قهوه خانه ها، در سر گذرها، در جاهایی که مردم گرد می آمدند با سوادها برای بی سوادها می خواندند و مردم حلقه می زدند و روی خاک می نشستند و گوش می دادند»<sup>۲۹</sup>. سید اشرف الدین نیز شاعری نکته پرداز و ظریف و منتقد بود و دهخدا گاه در نسیم شمال هم اشعار خود را منتشر می کرد مثل قصیده «مکتوب از قزوین» با این مطلع:

به عرش می رسد امروز الأمان دخی

بسوخت از غم مشروطه استخوان دخی<sup>۳۰</sup>

اکثر کسانی که در نوشته های دهخدا از آنان یاد می شود افرادی از توده مردمند با همان احوال و افکار و واقعیتهایشان. از اعیان و اشراف نیز سخن می رود اما بیشتر بقصد انتقاد از آنان و بی اعتنائیشان به حقوق مردم گمنام کوچه و بازار، یعنی اکثریت ملت ایران. بدین سبب از تاریخ مشروطیت ایران بدون مطالعه نوشته های دهخدا و اشعار سید اشرف و



امثال آنها نمی‌توان آگاه‌شد زیرا در خلال آثار و کلمات آنان نه تنها از اوضاع عصر و عامه مردم می‌توان خبر یافت بلکه چه بسا ممکن است تپش دل و احوال درون افراد مات را نیز حس کرد، یعنی همان طبقاتی که بسیاری از تاریخها و کتابها به آنان کمتر توجه کرده‌اند زیرا قلمها متوجه دیگران بوده است.



بدیهی است کسی که برای مردم می‌نویسد باید به‌زبانی بنویسد که مردم آن را دریابند. این نکته که امروز امری مسلم است در روزگار دهخدا بدعتی محسوب می‌شد زیرا اهل قلم اغلب گرفتار فضل‌فروشی و تفتش‌های ادبی بودند، همان‌صفتی که در اکثر آثار هنری وابسته به طبقات ممتاز به نظر می‌رسد و بیشتر جنبه تجمیلی دارد. دهخدا برای آن که با مردم سخن گوید، زبان مردم را برگزید. تکلفات ادیبان و عربی‌بافی متفاضلان را به یکسو نهاد و با استمداد از زبان و تعبیرات رسای عامیانه، انشائی ساده و زنده و پرتوان پدید آورد. راه او، راهی درست و سبکش استوار و اصیل بود. وقتی جوهر و روح ادب و هدف و غایت آن تغییرپذیرد ناگزیر صورت و وسیله بیان آن نیز در قالبهای معهود نخواهد گنجید و دگرگون می‌شود. بی‌شک دهخدا را باید از پیشقدمان نشر فارسی معاصر و بخصوص از بنیان‌گذاران مکتب ساده‌نویسی شمرد. زبان‌اشرافی و متصنع آثار ادبی آن عصر به دست او از سرچشمه زنده و فزاینده زبان مردم بهره‌ور شد و نیرو گرفت. تسلط دهخدا بر ادب فارسی و زبان و فرهنگ عامه به او این توانایی را بخشید که از این هردو منبع سرشار خوب برخوردار گردد و قوت تعبیری شگفت‌انگیز را در نوشته‌های خود عرضه کند. سالها بعد که مجلدات کتاب ارجمند «امثال و حکم» او منتشر شد قسمتی از گنجینه

معلومات وی از زبان و فرهنگ ایران به نظر همگان رسید .

دهخدا با همین زبان ساده و بی‌پیرایه، انواع معانی را به روشنی و زیبایی بیان کرده است: وصف بزم اعظم الدوله حکمران کرمانشاه، باغهای اعیان درشمیران، منظره جوانی که جلو دارالحکومه کرمانشاه سرش را بریده بودند و ندبه مادرش بر سر او، وضع قریه‌ها و قصبات آتش گرفته در بیل‌سوار و فریاد مردم بیچاره و آواره و وحشت‌زده (۱۰۲، ۱۰۳) <sup>۳۱</sup>، و بسیاری تصاویر دیگر در کمال تمامی و حسن تأثیر به قلم دهخدا نقش شده است .

در روزگار دهخدا دانش بیشتر مبنی بر عربی‌دانی بود و بسیاری از نویسندگان نیز اهل تفاضل بودند . دهخدا در شماره شانزدهم صور اسرافیل، شیوه انشای این گونه منشیان و مترجمان را بطرزی بدیع‌نشان داده است ؛ بخصوص می‌خواهد بگوید زبان دشوار آنان را مردم کمتر می‌فهمند . اما خود او در نوشته‌هایش با عموم چنین ساده سخن می‌گوید :

«اگرچه درد سر می‌دهم . اما چه می‌توان کرد  
نشخوار آدمی زاد حرف است . آدم حرف هم که نزنند دلش  
می‌پوسد . ما يك رفيق داریم اسمش دمدمی است . این  
دمدمی حالا بیشتر از يك سال بود موی دماغ ماشده بود  
که ... تو که هم از این روزنامه نویسه‌ها پیرتری هم دنیا  
دیده‌تری هم تجربه‌ات زیادترست ، الحمدلله به هندوستان  
هم که رفته‌ای پس چرا يك روزنامه نمی‌نویسی ؟ می‌گفتم  
عزیزم دمدمی ، اولاً همین تو که الان با من ادعای دوستی  
می‌کنی آن وقت دشمن من خواهی شد . ثانیاً از اینها گذشته»

حالا آمديم روزنامه بنويسيم بگوبينيم چه بنويسيم ؟ يك قدری سرش را پايين می انداخت بعد از مدتی فکر سرش را بلند کرده می گفت : چه می دانم از همين حرفها که ديگران می نويسند . . . به ملت دوست و دشمنش را بشناسان . . . باری چه دردسر بدهم آن قدر گفت گفت گفت تا مارا به اين کار واداشت . حالا که می بيند آن روی کار بالاست دست و پایش را گم کرده تمام آن حرفها يادش رفته . . . هي می گوید امان از همنشين بد . آخر من هم به آتش تو خواهم سوخت .

می گویم عزيزم من که يك دخويشتر نبودم . چهار تا باغستان داشتم . باغبانها آبياری می کردند . انگورش را به شهر می بردند . کشمش را می خشکاندند . فی الحقیقه من در کنج باغستان افتاده بودم توی ناز و نعمت همان طور که شاعر عليه الرحمه گفته :

نه بيل می زدم نه پايه انگور می خوردم در سايه

در واقع تو اين کار را روی دست من گذاشتی . به قول تهرانيها تو مرا روبند کردی . تو دست مرا توی حنا گذاشتی . حالا ديگر تو چرا شماتت می کنی ؟ می گوید : نه، نه، رشد زیادی مایه جوانمرگی است . می بينم راستی راستی که دمد می است . خوب عزيزم دمد می بگو بينم تا حالا من چه گفته ام ؟ . . . می گوید . . . تا تو بگویی ف من می فهمم فرح - زادست . اين پيكره که تو گرفته ای معاون است آخرش چه ها خواهی نوشت . تو بلکه فردا دلت خواست بنويسی . . . آن

وقت ... چه‌طور خودم را پیش مردم به دوستی تو معرفی  
بکنم ؟ خیر خیر ممکن نیست.» (پنجم ، ۲۶ - ۲۷) .

شیوهٔ نثر دهخدا ساده و روان و همه‌کس فهم و خودمانی است ؛ در  
این حال از بلاغتی خاص برخوردار و از هر نوع ابتدالی بدورست. مفردات و  
ترکیبات او مأنوس و شیرین و برگزیده است و جمله‌ها کوتاه و از حیث نظم و  
ترکیب اجزاء تابع زبان گفتار. ایجاز او بسیار هنرمندانه است و طبیعی ؛  
و بر روی هم این صفات، به نوشتهٔ او صمیمیت و اصالتی ارجمند بخشیده  
است که بردل می‌نشیند .



زیباترین خصیصهٔ مقالات «چرند پرند» انتخاب موضوع و  
نکته‌یابی نویسنده و نیز ابداع او در طرز طرح مطلب است . مثلاً يك جا  
می‌نویسد :

«بعد از چندین سال مسافرت هندوستان ... و مهارت  
در کیمیا و لیمیا و سیمیا الحمدلله به تجربهٔ بزرگی نایل  
شدم . و آن دواي ترك ترياك است ... عادت طبیعت ثانوی  
است . همین که کسی به کاری عادت کرد دیگر به این  
آسانها نمی‌تواند ترك کند . علاج منحصر به این است که  
بترتیب مخصوصی بمروور زمان کم کند تا وقتی که بکلی  
از سرش بیفتد . حالا من به تمام برادران ... ترياکي خود  
اعلان می‌کنم که ترك ترياك ممکن است به این که اولاً در امر  
ترك جازم و مصمم باشند ، ثانیاً مثلاً يك نفر که روزی دو  
مثقال ترياك می‌خورد روزی يك گندم از ترياك کم کرده دو  
گندم مرفین بجای آن زیاد کند و کسی که ده مثقال ترياك

می‌کشد روزی يك نخود کم کرده دو نخود حشیش اضافه نماید و همین‌طور مداومت کند تا وقتی که دو مثقال ترياك خوردنی به چهار مثقال مرفین و ده مثقال ترياك کشیدنی به بیست مثقال حشیش برسد . . . ترك عادت در صورتی که به این قسم بشود موجب مرض نیست . . . و همیشه بزرگان . . . هم که می‌خواهند عادت ژشتی را از سر مردم بیندازند همین‌طور می‌کنند . . . مثلاً وقتی که بزرگان فکر می‌کنند که مردم فقیرند و استطاعت نان گندم خوردن ندارند . . . روز اول سال نان را با گندم خالص می‌پزند . روز دوم در هر خروار يك من تلخه، جو، سیاهدانه، خاك اره، یونجه، شن، مثلاً مختصر عرض کنم ، گلوخ، چارکه . . . می‌زنند. معلوم است دريك خروار گندم که صدمن است يك من از این چیزها هیچ معلوم نمی‌شود . روز دوم دومن می‌زنند . روز سوم سه من و بعد از صد روز که سه‌ماه و ده روز بشود صدمن گندم، صدمن تلخه، جو، سیاهدانه، خاك اره، کاه، یونجه، شن شده است در صورتی که هیچ کس ماتفت نشده و عادت نان گندم خوردن از سر مردم افتاده است.» (اول ، ۲۰ - ۲۱) .

از این قبیل ابداعات اوست وقتی در مکتوبی دیگر در مقام انتقاد از القاب اشراف می‌نویسد: «در قدیم الايام در دنیا يك دولت ایران بود، در همسایگی ایران هم دولت یونان بود . . . بلی آن وقت . . . محبوب - الدوله ، عزیز الاياله . . . نبود.» میان دولت ایران و یونان جنگی روی داد. ایرانیان ، شهری را محاصره کردند ولی راه به

درون شهر نمی یافتند . تامردی بنام «افیالتس» راه را به ایشان نشان داد . «ازان روز ببعد یونانیها به افیالتس خائن گفتند و خونس را هدر کردند» . آژتاه می نویسد : «خدا لعنت کند شیطان را ، نمی دانم چرا هر وقت من این اسم را می شنوم بعضی . . . یادم می افتد» . سپس اشاره می کند ما فکر کردیم حیف است فلان کس لقب نداشته باشد و چون خوش سلیقه است و لقبی بکر می خواهد ، افیالتس را برای او دو نظر گرفتیم اما نمی دانیم چه کسی این لقب را به اطلاع دیگران رسانیده است که آنان نیز خواستار همین لقب شده اند ! (دوم ، ۲۳-۲۴) .

جای دیگر تحت عنوان «اختراع جدید» نوشته است :

«یک نفر دکتر اطریشی موسوم به آف شنیدر وقتی که حکایت نانهای تهران را شنیده برای این که مینای روی دندان نرود و دندانها ضایع نشود غلافی از فولاد برای دندان اختراع کرده . با استعمال این غلاف دندان حکم آسیابی را پیدا می کند که قوه چهاراسب دارد و سنگ و چارکه و کلوخ را بخوبی خرد می کند . آدرس : لازارت گاسه فنگو هیلاشتال نمرة ۲۱» (سوم ، ۲۵) .

گاهی می نویسد : «ما دهاتیها تاشهر نرویم آدم نمی شویم» و برخی از وقایع شهر را از زبان او یارقلی و نیز از مسموعات خود بقلم می آورد که در آنها بسیار نکته هاست ؛ ازان جمله می خوانیم :

«... بله مطلب این جاست که مادهاتیها فقط تاشهر نیاییم هیچ چیز نمی فهمیم . مثلاً مادهاتیها تصور می کردیم» که برخی از اشخاص وقتی اسم فرنگی بشنوند به انواع گوناگون اظهار نفرت می کنند . حالا که به شهر آمده ایم می بینیم ، یک نفر که خود ادعاها دارد «درروز سه شنبه پنجم همین ماه ساعت

نه فرنگی با يك نفر در زرگنده با مینورسکی شارژدافر روس خلوت می کنند. بعد از آن يك ساعت ونیم دیگر با همان مینورسکی صاحب و آن شخص دیگر خدمت سفیر مشرف می شوند و يك ساعت ونیم هم با او خلوت می کنند و آخر هم ... به هر دو آنها دست می دهد و سوار درشکه اش می شود ... و هیچ گونه انزجاری هم از این کار ندارد . «بله آدم دهاتی تاشهر نیاید این چیزها را نمی فهمد» (هفتم و هشتم، ۳۳-۳۸) .

در شماره ۱۸ صوراسرافیل از معنی «عمله خلوت» ابتکاری لطیف اندیشیده و نوشته است : «ای عالم سر والخفیات ببینی عمله خلوت به چه می گویند ؟» آنگاه اشاره می کند که همه اجناس مخلوقات عالم بهم مانده اند جز عمله خلوت که مردم به شکلی است . سپس زیبا صورتی ده پانزده ساله را وصف می کند که «این يك جور عمله خلوت» . بعد سبیل از بنا گوش - در رفته ای را ، سی و پنج تا چهل ساله ، تصویر می نماید که نوعی دیگر از عمله خلوت است ...

«... اما يك وقت آدم يك جور عمله خلوت می بیند که عقل از سرش می پرد ، آب به دهنش می خشکد ... مثلاً آدم دارد می رود عسرت آباد ، يك دفعه چشمش می افتد به هزار نفر غلام کشیک - خانه ، پانصد نفر فراشر چماق نقره ای ، بیست نفر شاطر ، پنجاه شخصت تن از ... ارکان سواره ، که در جلو و عقب يك کالسکه ... حرکت می کنند ... چه خبرست ؟ چیست ؟ کیست ؟ - بیری خان - بیری خان ؟ - بله بیری خان ، های جانمی بیری خان ! عمر می بیری خان !! حکماً بیری خان یکی از نوه های نادرشاه افشارست ؟ ... بلکه بیری خان يك سردار

بزرگی است که تازه ازفتح هرات برگشته ؟ ... آن وقت آدم با کمال شوق می رود بالای یک درخت ، یامی دود بالای یک بلندی ، چشمش را می دوزد توی کالسکه ... یک دفعه آدم چشمش می افتد به یک گربه براق با زنجیر و قلاده مرصع ، لباسش فاخر ، غرق جواهر ، جواهرها ... از سر و دمش آویزان ، هو ... حق ... جانش بی بلا ... دشمنش فنا ... هو هو هو حق ... قضا بلادور»

بعد از اهمیت مقام ببری خان، گربه محبوب ناصرالدین شاه قاجار، و جلب محبت او بتوسط حکام ولایات و عریضه آویزان کردن مردم به گردن وی<sup>۳۲</sup> سخن می راند و می نویسد :

«... این هم یک جور عملۀ خاوت بود که به عرض رسید. راستی تا یادم نرفته عرض کنم : خبرنگار ما ... می نویسد جناب ... عازم ... شدند بمحض ورود چهار هزار نفر ... را مسلح کرده ... هر روز صبح ... چهار هزار نفر قشون مزبور حاضر شده ... یک دفعه فریاد می کنند : «... فناء باد قانون جدید». من که سراد درستی ندارم اما به عقل ناقص خودم همچو می فهمم که از حرفهای «ایشان» همچو برمی آید که این مجلس مطابق قانون جدید است و کارهای دوره ببری خان» برطبق عدالت و انصاف . «اگر این طورست چرا ساکت نشسته اید ؟ چرا غیرت نمی کنید ؟ ...» (۵۸-۶۱) .

دهخدا گاه از مثلها و اصطلاحات رایج مضامین بکری آفریده و انتقادات خود را در خلال آنها گنجانده است . مثلاً در شماره ۲۴ صور اسرافیل تحت عنوان «معانی بیان» نخست در معنی ارسال المثل سخن -



رانده که «استعمال نظم یا نثری است که بواسطه کمال فصاحت و بلاغت گوینده حکم مثل پیدا کرده و در السنه خواص و عوام افتاده است» . آنگاه افزوده است :

«مثلاً بگیریم همین مثل معروف را که هر روز هزار دفعه می شنویم که می گویند :

امان از دوغ لیلی ماستش کم و آبش خیلی

وقتی آدم به این شعر نگاه می کند می بیند گذشته از این که نه وزن دارد و نه قافیه يك معنای تمامی هم ازش در نمی آید. و از طرف دیگر می بینیم که در توی هر صحبت می گنجد... مثلاً همچو فرض کنیم جناب امیر بهادر جنگ چهار ماه پیش می آید مجلس؛ بعد از يك ساعت نطق غرا قرآن را هم از جیبش در می آورد و در حضور دوهزار نفر در تقویت مجالس شوری به قرآن قسم می خورد و سه دفعه هم محض تأکید به زبان عربی فصیح می گوید: عاهدات الله خاطر جمع... و بعد يك ماه بعد از این معاهده و قسم آدم همین امیر بهادر جنگ را می بیند در میدان توپخانه که برای انهدام اساس شوری با غلامهای کشيك خانه ترکی بلغور می کند و با ورامینی ها فارسی آرد. آن وقت وقتی آدم آن نطقهای غرای امیر در تقویت مجالس و آن قسمهای مفاظه ایشان در انجمن خدمت به یادش می افتد ، بی اختیار می خواند :

امان از دوغ لیلی ماستش کم و آبش خیلی»

سپس مصادیق دیگری از این قبیل موارد را با همین لحن طنزآمیز ذکر می کند (۸۳-۸۶) .

در شماره ۲۵ صوراسرافیل نیز عنوان «دروس الأشياء» حسن مطالعی است ابتکاری برای آن که بگوید: «عسل و خربزه باهم نمی سازند». یکی «نشیند و خورد». رفیقش «یک ساعت دیگر یارورا دید مثل مار به خودش می پیچید، گفت: نگفتم نخور این دوتا باهم نمی سازند. گفت: حالا که این دوتا خوب باهم ساخته اند که من یکی را از میان بردارند!». .

آنگاه ضمن برشمردن طبقات و مناصب گوناگون آن عصر نتیجه می گیرد که «همه این طبقاتی که عرض شد دو قسم بیشتر نیستند: یک دسته رؤسای قوم، و یک دسته اولیای دولت؛ ولی هر دو دسته یک مقصود بیشتر ندارند. می گویند: شما کار کنید، زحمت بکشید، آفتاب و سرما بخورید، لخت و عور بگردید .... بدهید ما بخوریم و شما را حفظ و حراست کنیم». .

بعد، انتظارات مردم را از این دو طبقه بیان می کند و می نویسد: حالا که این کارها را نمی کنید «من هم حق دارم بگویم شما دو دسته مثل عسل و خربزه باهم ساخته اند که ما ملت بیچاره را از میان بردارید. وزیر... هم ابداً نمی تواند به من اعتراضی بکند. من دو دست و پنجه» دلیل «در فضیلت خربزه و یکصد و چهل و نه» دلیل «در فضیلت عسل در خاطر دارم؛ در هر وزارت خانه ای شاهد می گذرانم. می گوید نه، این گوی و این میدان، بگرد تا بگردیم» (۸۶-۸۹) .

هریک از این مقالات را باید سرتاسر خواند تا لطف ذوق مبتکر ده خدا معلوم شود. یک جا در مقام انتقاد از وکلا بصورت مکتوبی به اداره روزنامه می نویسد: پس از مدتها معلوم شد علت چیست که مادرم با پدرم سخت مخالف و دائم با او در نزاع است .

به مادرم «گفتم: آخر مردم دیگر هم زن و شوهرند، چرا هیچکدام مثل تو و بابام شب و روز مثل سگ و گربه به جان هم

نمی‌افتند؟ ... گفت: محض این‌که بابات مرا بزور بُرد ... وقتی‌که پدرم مردمن نامزد پسرعموم بودم . پدرم دارایش بدنبود. الامن هم وارث نداشت. شريك الماكش می‌خواست مرا بی‌حق‌کند. من فرستادم پی همین نامرد از زن کمتر-که ... وکیل مرا فعه‌بود-که بیاد باشريك الملك بابام بردمرا فعه. نمی‌دانم دلیل‌شده چه‌طور از من وکالت‌نامه‌گرفت که بعداز يك هفته چسبید که من ترا برای خود عقد کرده‌ام . هرچه من خود را زدم، گریه کردم، به آسمان رفتم ، ژمین آمدم ، گفت: الا وللاکه تو زن منی ... بعداز يك سال عرض و عرض‌کشی مرا به این آتش انداخت ... الهی که آن چشمهای مثل ازرق شامیش را میرغضب درآرد ! ... من هم راستی راستی ازان شب دلم به حال ننه‌ام سوخت ... ازان شب دیگر هر وقت چشمم به چشم بابام افتاد ترسیدم برای این‌که دیدم راستی راستی به قول ننه‌ام گفتنی چشمش مثل ازرق شامی است. نه تنها آن وقت از چشمهای بابام ترسیدم، بعدها هم از چشمهای هرچه وکیل بود ترسیدم، بعدها از اسم هرچه وکیل هم بود ترسیدم، بله ترسیدم اما حالا مقصودم این‌جانبود. ... مقصودم این‌جانبود که اگر هیچ‌کس نداند تویك نفر می‌دانی که من از قدیم از همه مشروطه‌تر بودم ... اما از همان روزی که دستخط از شاه مرحوم گرفتند و دیدم که مردم می‌گویند که حالا دیگر باید وکیل تعیین کرد، يك دفعه انگار می‌کنی يك کاسه آب داغ ریختند به سر من ... گفتم: بابانکنید، جانم نکنید، به دست خودتان برای خودتان مدعی‌نتراشید ... گفتند: برو پی کارت.

سوادنداری حرف‌زن. مشروطه هم بی‌وکیل می‌شد ؟ دیدم راست می‌گویند. گفتم بابا پس حالا که تعیین می‌کنید محض رضای خدا ... وکیل خوب انتخاب کنید . گفتند خیلی خوب... باری حالا بعد از دو سال تازه سر حرف من افتاده‌اند ... حالا تازه می‌فهمند که روی صندلیهای هیأت رئیسه را پهنای شکم مفاخرالدوله، رحیم خان چاپیانلو ... پر می‌کند و چهارتا وکیل حسابی هم که داریم بیچاره‌ها از ناچاری چارچنگول روی قالی «رمانیسم» می‌گیرند ... اینهارا مردم حالا تازه می‌فهمند. اما من از قدیم می‌فهمیدم ؛ برای این که من گریه‌های مادرم را دیده بودم، برای این که من می‌دانستم اسم وکیل حالا حالا خاصیت خودش را در ایران خواهد بخشید. برای این که من چشمهای مثل ازرق شامی بابام هنوز یادم بود» (بیست و دوم، ۷۶-۷۸).

کمر مقاله‌ای از نوشته‌های «چرند پرند» است که در تمهید و مقدمه آن ابداعی بکار نرفته باشد. گاه می‌پرسد: چرا با وجود سفارش و تأکید انبیا و حکما به تربیت زنان، وزرا و وکلا با این کار مخالفت می‌کنند ؟ آنگاه به این نتیجه می‌رسد که «همه اینها برای این است که زنهای ایران یعنی مادرهای ما اعتقاد کاملی به دیزی از کار درآمده دارند». بعد، از تأثیر عقیده و اخلاق مادرها در پسران سخن می‌راند و می‌گوید:

«وکلا و وزرای ما خوب می‌دانند که اگر خانمهای ایرانی دور هم جمع شوند، مدرسه باز کنند ، انجمن داشته باشند، تعلیم و تربیت بشوند کم کم خواهند فهمید که دیزیهای پاک و پاکیزه بهتر از دیزیهای است که دوانگشت دوده در پشت و یک وجب

چربی سی و پنج ساله در درودیوارش باشد . وبی شبهه وقتی که این عقیده از مادرها سلب شد پسرها هم بعدها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده ... پاشان را توی يك كفش می کنند و می گویند : تاکی باید وزرا و رجال و اولیای ما از میان يك عده معین محدود انتخاب شده و اگر هزار دفعه کابینه تغییر کند باز یاشکم مشیرالسلطنه ، یا آواز حزین نظام السلطنه ، و یا جبه آصف الدوله زینت افزای هیأت باشد؟» (سی و یکم ، ۱۰۴-۱۰۵) .

در مقاله ای دیگر می نویسد : همسایگان ما با کشیدن راه آهن در ایران از آن جهت مخالفت می کنند که نه تنها حمایت از انسان و ملل ضعیف را بر عهده گرفته اند بلکه انجمن حمایت از حیوانات هم دارند ! وقتی راه آهن کشیده شود ...

«چل صد هزار هزار رأس الاغ ، یابو ، شتر و قاطر» بی کار می شوند . «اینها تربان ندارند که ... بردارند روزنامه چاپ کنند و بگویند : بی انصافها، چرا کار ما را از دست ما می گیرید ؟ چرا ما را خانه نشین می کنید؟ اما انصاف و مروت اروپاییها که جایی نرفته ... این بود که آنها هم برداشتند تلگراف کردند به سفارت خانه های خودشان که به این ایرانیهای وحشی بگویند که اگر شما راه آهن کشیدید و حیوانات بارکش را بی کار و سلب در گذاشتید ما هم از روی قوانین حقوق بین الملل حقاً می آییم و شمارا ... دانه دانه قورت می دهیم» (بیست و نهم ، ۹۷-۱۰۰) .

ذهن خلاق دهخدا در مقالات «چرند پرند» هر دم طرحی می ریزد . وی در نوشته های خود اشخاصی را خلق کرده که بمناسبت آنان را به سخن

درمی آورد و از زبان آنان یا با آنان بسیاری گفتنیها را طرح می کند . کسانی از قبیل «دمدمی (پنجم ، ۲۶-۲۸) ، خرمگس ، سگ حسن دله ، اویارقلی ، آزادخان کرد کردند ، جناب ملا اینکعی ، جناب رئیس زنگ زده ، نخود همه آتش» همه آفریده های ذوق نویسند ه هستند که هر يك بتناسب نام و سرشت خود سخن می گویند و رفتار می کنند . حتی گاه از اجتماع اینان انجمنی در اداره صوراسرافیل پدید می آورد که گویی بمنزله هیأت تحریریه روزنامه اند (پانزدهم ، ۵۱-۵۴ ؛ بیست و یکم ، ۷۶) .

ملاحظه می فرمایید متجاوز از شصت سال پیش ، دهخدا در آفرینش قهرمانان و اشخاص شیوه ای را بکار می برد که ایرج پزشك زاد «ا. پ. آشنا» نویسند ه ظریف طبع و شیرین قلم روزگار ما در سلسله مقالات مشهور خود به نام «آسمون ریسمن» بنوعی دیگر عرضه کرده است و دیگران از پزشك زاد تقلید کردند ولی نه با آن لطف و زیبایی .

در حال حاضر گاه می بینیم ، بخصوص در شماره های پایان سال مجلات ، نویسندگان از جمله فکاهی نویسان گزارشی طعن آمیز از آنچه در سال گذشته روی داده است بقام می آورند . دهخدا دهها سال قبل در شماره ۲۶ و ۲۷ صوراسرافیل تحت عنوان «سالنامه» می نوشت : «در همه دنیا رسم است سال که به آخر رسید وقایع عمده آن سال را بعضیها در يك کتاب نوشته انتشار می دهند» . آنگاه با ظرافتی خاص پاره ای از پیش آمده های سال یا آنچه را خود اندیشیده ذکر می کند از این قبیل :

«در این سال زنهای انگلیس در باب تحصیل حقوق سیاسی خود اقدامات مجدانه بعمل آورده اجتماعات بزرگ تشکیل داده ... برای حقانیت خود مقالات و کتابهای متعدد نوشتند . و زن ملا محمد .... يك شب در قزوین دید که ساعت دو

شد بچه‌ها زیاد گریه می‌کنند شام می‌خواهند ؛ خودش هم خوابش می‌آید مردکه مهمان شوهرش هم مثل قیر به زمین چسبیده نمی‌رود که نمی‌رود . از این جهت سریکی از بچه‌اش را روی زانوش گذاشته يك شپش بقدر يك لپه پیدا کرده و پاورچین پاورچین آمد دم اطاق مردانه و انداخت توی کفش مهمان . مهمان مثل اسپندی که روی آتش بریزند همان وقت از جاجسته و هرچه ملا محمد اصرار کرد: صبر کنید يك غلیان بکشید نشد . مهمان رفت و ضعیفه بفاصله دودقیقه دیزی را خالی کرد ...

..... و هم در این سال بالونهای جنگی در اروپا تقریباً به حد کمال رسیده در سن لویی جایزه‌ای خطر برای مسابقه قرار داده بالون «بوماری» آلمانی ۸۸۰ میل در ۴ ساعت پیموده جایزه را برد. و يك شب در انجمن فقرا «درویش» خرو سعالی شاد يك دفعه بیخود بیخودی سرش گیج خورده جلو چشمش را دود سیاهی گرفته و کم کم همان دود تمام عرصه وجودش را فرا گرفت . ثقل هوا و خفت دود رفته رفته از زمین بلندش کرده مانند مرغی سبک روح به طرف آسمان صعود نمود . همین که از کره هوا و آب بالا رفته به کره ناز رسید ، گفت : چه ضرر دارد که ما تا این جا که آمده ایم يك سری هم به آسمانها زده باشیم . این را گفت و از پیر همت طلبیده در طرفه العین از آسمانها گذشت . بعد باطن به خلسه های صوفیان می‌گوید درویش در رؤیای خویش غرق بود . در همان احوال که از خویشتن بی‌خبر بود و سیر می‌کرد» يك دفعه رفیقش طاووسعلی فریاد زد که بی‌ادب ،

... بیچاره چشمش را باز کرده ... گفت : فقیر ، عجب سیری پیش آمده بود ! ...» کنایه دهخدا به برخی صوفیان و ادعاهای آنهاست .

«وهم در این سال - اگر هم وطنان باور کنند- دکتر ژرژ پو در اتازونی ماشینی اختراع کرد که بتوسط آن حیات اشخاص غریق و سرمازده و مسمومین را برمی گرداند یعنی کسانی را که بوسایط مزبوره گویی مرده اند زنده می کند ... و بیوک آقای نایب الحکومه آستارا شب سوم پسر دایش به زنش گفته بود دگمه پیراهن من افتاده بدوز ... جواب داده بود که خوب نیست ... مرگ و میر توی ما می افتد . مرد که گفته بود که این حرفها چه چیزست بد از خدا نرسد به تومی گویم بدوز . چه در دسر ... آخرش دوخته بود . ازان روز بعد حالا هی آدم است که از شان می میرد !»

گفتیم دهخدا چندی در سوئیس به حال تبعید بسر می برد و در ای ووردن، صور اسرافیل را چاپ و منتشر کرد. در شماره سوم دوره جدید برای نشان دادن غفات و بی خبری محمدعلی شاه قاجار طرحی نو اندیشیده و مقاله ای نوشته است در باب سواد نامه محمدعلی میرزا به پارلمان سوئیس . در این نامه محمدعلی میرزا گمان می دارد که پارلمان سوئیس آدمی است . او را «عالیجاه عزت همراه» خطاب می کند و وی را مأمور می نماید جمعی از بدخواهان مملکت و دشمنان دولت را که «در قلمرو حکمرانی آن عالیجاه عزت همراه اجتماع نموده اند ... گرفته و در جاو دارالحکومه دولتی به چوب بسته ... بزنند». و در پایان می نویسد : «محض مزید دعاگویی و دولتخواهی يك ثوب سرداری تن پوش ... ترمه لاکی شمشه مرصع از



صندوق خانه مبارکه به آن عالیجاه عزت همراه» داده شد «که زیب پیکر افتخار کرده بین الاقران مباحی و سرفراز باشد» (۱۱۳-۱۱۵).



در مقالات «چرند پرند» بسیاری نکته‌های انتقادی به شیوه‌ای لطیف گوشزد شده است. این خود يك نکته مهم در طنزنویسی است. نویسندگان در عین حال که بظاهر بیان مطلبی را دنبال می‌کند ذهن خواننده را به نکته‌هایی باریک متوجه می‌سازد. همین شیوه در سخن گفتن ظریفان و بذله‌گویان نیز هست که در خلال اشارات لطیفشان منظور ادا می‌شود. ذوق و طبع دهخدا از این نکته سنجیها و کنایه‌پردازیها سرشار است. بصورتی که در ضمن مقالات او چندین موضوع گوناگون بهم سرشته است. ملاحظه کنید در شماره ۶ صوراسرافیل ذیل عنوان «بشارت» چگونه بطرز غیرمستقیم به طبقات مختلف پرداخته است:

«چندروز قبل وزارت داخله ما محض کمال عطف و مهربانی به هفت وزیر مسئول دیگر در حضور خودشان اجازه جلوس روی صندوقی مرحمت فرمودند. واقعاً این مکرمت . . . در خور هزار گونه تمجید است. امیدواریم که جناب معظم همیشه در ذره پروری و بنده نوازی نسبت به ما رعایای با وفا يك دل و تاشاعران ما مدح می‌گویند و رمالها و چله‌نشینها طلسم و نیرنج نویسند . . . بر اریکه مجد و سروری پاینده و برقرار باشند» (۳۳).

جای دیگر در ضمن جواب به مقاله تقریظ و اعتراض حبل‌المتین

می‌نویسد: «... مگر تو خبرنگاری که مردم ایران شرف دارند و با آن گمرکِ صدی نود و پنج که مسیونوز مرحوم به شرف بست که از سرحد داخل نشود باز صدای شرف شرف بر ضدما هر روز در وزارت عدلیه بلندست» (ششم، ۳۲).

در شماره ۱۲ صوراسرافیل از قول «سگ حسن دله» می‌نویسد:

«چند روز قبل... پسر... در نزدیک زرگنده... اسب کالسکه‌اش در رفتن کندی می‌کرد... حرصش درآمد رولور را از جیبش درآورده اسب کالسکه‌اش را کشت». آنگاه خود این موضوع را پروبال می‌دهد که «شما الحمدلله می‌دانید که آدم وقتی حرصش دربیاید دیگر دنیا پیش چشمش تیره و تار می‌شود خاصه وقتی که از رجال... باشد که دیگر آن وقت قلم مرفوع است برای این که رجال... وقتی حرصشان درآمد حق دارند همه کار بکنند... همان طور که پسر رحیم خان چلبیانلو حرصش درآمد و دویت و پنجاه و دو نفر زن و بچه و پیرمرد را... شقه کرد؛ همان طور که میرغضبها حرصشان درآمد و درختهای فندق پارك تبریز را با خون میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسن خان خبیرالملک آبیاری کردند؛... همان طور که... حرصش درآمد و مغز سر میرزا محمدعلی خان نوری را با ضرب شش پر از هم پاچید... بله آدم... حرصش که دربیاید این کارها را می‌کند...» (۴۵-۴۶).

در شماره ۱۴ صوراسرافیل می‌نویسد: «بعد از آن که يك دسته پنجاه

نفری ... به اداره صوراسرافیل حمله کردند من ... از ترس جان رفتم  
توی خانه ، و مثل وقتی که مثلاً بلاتشبییه بلاتشبییه بعضی ... حشمت -  
الملک را برای گرفتن بیست و پنج هزار تومان و کارچاقی روسها ... به خانه  
می پذیرند و می سپارند که هر کس آمد بگوید ... خلوت دارند ، من هم  
سپردم که بگویید دخو خلوت رفته ...» . در دنباله همین مقال می گوید :

«بله من می ترسیدم ... همان طور که اولیای دولت از مجلس -  
شوری می ترسند ... همان طور که بلاتشبییه بلاتشبییه بعضی  
... از تصرف در اموال « دیگران » می ترسند . بله من  
می ترسیدم برای این که حق داشتم بترسم » . برای این که من  
این کتک زدن ها را « دیده بودم ؛ برای این که من دیده بودم  
وقتی « کسی را می زدند همه « سر آن یک نفر می ریختند و غالباً  
بعد از آن که در زیر چماق بیچاره می مرد تازه از یکدیگر  
می پرسیدند : ... چه کرده بود ؟ ...» ( ۴۹ - ۵۰ )<sup>۳۳</sup> .

آن قدر چننه ده خدا از نکته های باریک سرشار است که هر دم به شیوه ای  
کنایات نیشدار خود را بقلم می آورد . گاه می گوید : خوانندگان « از دخو  
بی شعورتر از کجا پیدا می کنند ... من چه خرم به گل خوابیده که بردارم  
بنویسم ...» و بعد در حین تکرار این مطلع - که اینها را من چرا بنویسم ؟ -  
نقصهای متعدد جامعه را بر می شمرد که « بله من دیگر محال است یک دفعه  
دیگر از این حرفها بنویسم یا خودم را داخل در این کارها بکنم » . یا می گوید :  
« من در این نمره می خواهم قدری ... درد دل بکنم . درد دل که عیب و عار  
نیست ... همه بزرگان هم وقتی غصه دار می شوند درد دل می کنند . همان  
طور که مثلاً حضرت . . . الدوله هر وقت از آسودگی سرحد ایران  
رعثماني غصه دار می شود با بعضی از رجال باب عالی درد دل می کند » . سپس

انواع گوناگون از این نوع درد دل کردنهارا شرح می‌دهد که هریک بکنایه قسمتی از زدوبندها و توطئه‌های خاموش را برملا می‌کند (نوزدهم ، ۶۲- ۶۴). آن قدر مقالات دهخدا از ذکر نظایر و اشباه هر موضوع لبریزست که گاه به اطنابی نامطبوع نیز می‌کشد.

اسم گذاریهای طعن‌آمیز دهخدا از قبیل «غلام‌گدا آزادخان» (ششم ، ۳۱) ، «نخود همه‌آش» (بیست و یکم ، ۷۶) ، و «فرمانروایی کل مملکت آذربایجان . . . . . میرهاشم‌آقا» (بیست و ششم ، ۹۰) نوعی دیگر از نیشخندهای ظریف اوست . یکی از همین‌گونه اشخاص برای درمان فرزند «یکی یکدانه» خود- که معتقدست چشمش زده‌اند و گل‌مژه دارد- به روزنامه می‌نویسد که «الآن چهارروز از گارست که نه‌شب دارد نه‌روز. همه همبازیهایش صبح و شام سنگ به درشکه‌ها می‌پراند ؛ تیغ -بی ادبی می‌شود گلاب به روتان- زیر دم خرها می‌گذارند ؛ سنگ روی خط واگون می‌چینند ؛ خاک به سر راه‌گدر می‌پاچند ؛ حسن من توی خانه وردلم افتاده» و از دخو کمک می‌خواهد . دخو پیش از هر کار دود عنبرنصارا سپس انواع دواهای زنانه را تجویز می‌کند. و در آخر می‌افزاید : «اگر خدای نکرده باز خوب نشد دیگر از من کاری ساخته نیست ، برو محاله حسن آباد بده آقا فرج‌الله جن‌گیر نزله‌بندی کند» (یازدهم ، ۳۹-۴۰) .

در این مکتوب و جواب آن ، بطور غیرمستقیم انتقادی از خرافات برخی اشخاص نهفته است مکتوبی دیگر از یزد داستانی است نمودار بی‌خبری نامه مردم آن روزگار و طعنی به بعضی انجمنها و این که چگونه اشخاص را به نام مشروطه و مستبد به جان هم انداخته بودند و هرکسی از مشروطه بر حسب فکر گمانی داشته است :

«این جا جمعی از» تاجران «انجمن کرده گفتند : حالا که الحمدلله

مشیر الممالک هم مشروطه شده ، خوب است ماهم بعد از این محض دل او باشد هفته ای یک روز جمع شده در اصلاحات مملکتی صحبت کنیم ؛ از جمله در همان مجلس قرار گذاشته اند که بعد از این شبی که فرداش حمام می روند کمرشان را زفت و زرده تخم مرغ بیندازند که توی آب خزینه سست نشود . همه باهم متعهد شده ریش داده ریش گرفتند الا یک نفر از این « تاجران » که گفته : این خرج زیادی با صرفه تجارتی نمی سازد . بعدهم گفته است : آب حمام پاک است ، با این جور چیزها نجس نمی شود . در هر صورت چه در دسر ، با مقصود انجمن همراهی نکرده است . حالا همه « تاجران » پاشان را توی یک کفش کرده اند که او مستبد است ! او هم سخت ایستاده که همه اهل انجمن کافرند برای این که از حرفشان همچو بر می آید که آب پاک پیش از تغییر لون و طعم و رایحه نجس خواهد شد . باری حالا که هر دو طرف محکم ایستاده اند : اینها به او و اتباعش می گویند : مستبد ، او هم به اینها « دشنام می دهد ( بیست و سوم ، ۸۰ ) .

از این قبیل است دعوای میر هاشم و یاران آقا سلیم بر سر کله شتر قربانی در تبریز ( بیست و سوم ، ۸۲ ) . این نکته را نیز باید افزود که بعضی انتقادهای دهخدا در این مقالات از این نوع گوشه زدن ها نیست بلکه بروشنی تمام بیان شده است بخصوص آنچه در سه شماره دوره جدید صور اسرافیل نوشته است . شاید دوری از ایران و انتشار روزنامه در سویس بدو صراحت بیان بیشتری بخشیده و نیز تبعید شدن و آوارگی و دل آزرده گی و بدفرجامی میرزا جهانگیر خان هم مزید بر علت شده است .

در شماره دوم مقدمه‌ای شیرین طرح کرده و تحت عنوان «اکنونومی پلیتیک\*»، ادام اسمیت  عالم اقتصادی معروف را مخاطب قرار داده که چرا لوازم تولید ثروت را منحصر به طبیعت، کار، و سرمایه کرده است؟ و حال آن که محمدعلی میرزا بطرق گوناگون از قبیل پیشکش گرفتن، فروختن تفنگهای دولتی در بازار مال فروشها و روز بعد خریداران را جریمه کردن و تفنگها را بازستاندن، تحصیل پول و ثروت می کند. در این مقاله به شیوه‌ای استهزاء آمیز وضع آشفته اقتصاد و خزانه تهی مملکت را در عصر قاجاری یادآور می شود و دنباله این انتقادات تند را در سواد نامه محمدعلی میرزا به پارلمان سویس نیز آورده است (دوم، سوم، ۱۱۳-۱۱۵).

بر روی هم مقالات صوراسرافیل چاپ ای و ردن سویس شدت و صراحت بیان بیشتری دارد و کوبنده ترست.



بعدها دهخدا، نویسنده چرند پرند، از نویسندگی در مسائل اجتماعی یکسر به تبّع و تحقیق ادبی پرداخت. در جواب استفسار دوستان که چرا شعر و نثری به سبک آنچه در صوراسرافیل منتشر می کردند می سراید و نمی نویسد، می گفت: «در این زمان بسیارند کسانی که حاضرند وقت و نیروی فکری خود را صرف شعر گفتن و مقاله نوشتن و طبع و نشر آنها در روزنامه‌ها و مجلات کنند ولی شاید کمتر کسی باشد که بخواهد و بتواند - با تألیف آثاری مانند امثال و حکم، و لغت نامه - وظیفه‌ای دشوار و

\* Économie politique

\* (۱۷۹۰-۱۷۲۳) Adam Smith اقتصاددان اسکاتلندی

خسته کننده و طاقت سوز ولی واجب را باسانی تحمل نماید»<sup>۳۴</sup>.

هر قدر به کوششها و پژوهشهای ادبی دهخدا و کارهای ارجمنید او بتعظیم می نگرییم ، این دریغ و حسرت در دل باقی است که کاش دهخدا زبان در کام نمی کشید و ملت ایران را از نوشته های عبرت آموز خود بیشتر برخوردار می کرد ! این حسرت بیشتر وقتی دست می دهد که به نوشته برخی از طنزنویسان پس از او می نگرییم که چه بسا اسیر مباحث جنسی و هزل گونه است و در مقام انتقاد نیز از پاره ای مسائل سطحی و مکرر و مبتذل تجاوز نمی کنند و بیش از آن که نقصی را گفته باشند ذات ناقص را مشهور می گردانند .

بهرام صادقی ، داستان نویس روزگار ما ، وقتی زمان مقاله نویسی دهخدا در صور اسرافیل و دوران انزوا و تحقیق وی را تشبیه کرده بود به دو عکس از او : اولی مربوط به سال ۱۹۱۰ میلادی در استانبول که دهخدا در حال جوانی ، محکم ایستاده است و نگاهی نافذ و مصمم دارد و مرد کوشش است ، دومی مردی سالخورده را نشان می دهد با چهره ای شکسته و نگاهی خسته ، نشسته است و مشتی «فیش» در دست دارد و هزاران برگه دیگر در قفسه های پشت سر اوست .

# داستان پردار تاریخ





## داستان پرداز تاریخ

«شمس و طغرا ... در ادبیات نثر قرون اخیر ما  
بکلی بی نظری و بی مانندست و بدون شك تنها کتابی  
است که بعنوان نمونه ادبیات جدید فارسی  
شایسته است که به زبانهای خارجی ترجمه  
گردد.»

محمد علی جمالزاده (بهمن ۱۳۱۰)

ذوق و علاقه به تاریخ و آنچه تاریخی است در میان ما سستی گرفته  
است . گویی فریفتگی به هر چه نو و «مدرن» است چنان نگاهها و دلها را  
به سوی خود جذب کرده که به آنچه کهن و فرسوده است - هر چند زیبا و  
دوست داشتنی باشد - بی اعتنا شده ایم . کمتر از هر چیز تاریخ می خوانیم و  
آگاهیمان از سرگذشت ملت و مملکت خویش اندک است . مردان بزرگ فکر و  
دانش و هنر و کشورداری ، پاسداران این مرز و بوم و فراز و نشیب تاریخ  
خود را درست نمی شناسیم و با روح فرهنگ ایران چندانانس -

نگرفته ایم .

بناهای تاریخی، معماری و کاشیکاری آنها، مسجدها، محرابها، نسخه‌های نفیس خطی، تذهیب و تجلید هنرمندانه کتابها، ظرفها و ابزار قدیمی کمتر مارا به اندیشه فرومی‌برد که چه‌مایه استعداد و هنر و شور و عشق و ایمان در آنها بکاررفته است و هر يك بنوعی نمودار تمدن و فرهنگ و روح و ذوق ملت‌ما تواند بود . احساس نمی‌کنیم که حتی از در و دیوار شکسته ابنیه کهن و ویرانه شهرهای مدفون در دل خاک رازها به گوش جان توان شنید . پس عجب نیست که گاه در شهرها خیابانی جدید جانشین مدرسه‌ای قدیمی و بنائی باشکوه می‌شود !

کم توجهی به تاریخ و فرهنگ قومی - اگر ادامه یابد - کم کم همگان بویژه جوانان را پوك و سست و بی‌ریشه می‌سازد بحدی که شیوه زندگانی، تفکر، هنر و موسیقی، خورش و پوشش، حتی رفتار و طرز سخن گفتن‌ما، بخصوص در میان برخی از درس‌خواندگان، اندك‌اندك روح اصیل و ایرانی خود را از دست می‌دهد. این چیزی است که هیچ ایرانی وطن‌خواه با فرهنگی آن‌را نمی‌پسندد .

تاریخ و هر چه تاریخی است نکته‌ها در بر دارد : اندیشیدنی و دانستنی و آموختنی . بی‌سبب نیست که گروهی تاریخ را آینه عبرت دانسته‌اند<sup>۲</sup> و می‌توان گفت هیچ‌مانتی از توجه به تاریخ بی‌نیاز نمی‌تواند بود .

اینك که غور در تاریخ و توجه به آثار تاریخی در بین ما کاهش یافته است، یادکرد نویسنده‌ای که به تاریخ ایران بسیار دلبسته بود - یعنی محمد باقر میرزای خسروی - معنی و جلوه‌ای دیگر تواند داشت . وی در گذشته‌ای نه چندان دور در جامعه‌ما می‌زیست . جاذبه تاریخ و مردان و زنان و حوادث تاریخی و سرگذشت شهرها او را به خود می‌کشید و آثار باستانی در گوشه و

کنار این مرز و بوم در نظروی زنده و باروح می نمود چندان که هر جا بود اوقات فراغت خود را به تأمل در این گونه بناها صرف می کرد . گویی با آنها راز و نیازها داشت . وقتی نیز قلم بر گرفت و به داستان نویسی پرداخت تاریخ را فضای داستان قرارداد و نخستین رمان تاریخی فارسی را در ادبیات جدید ایران در سه جلد بقلم آورد که در نوع خود اثری است درخور توجه و خواندنی و نمی توان در این کتاب ازان یاد نکرد . بخصوص که شاید انس - نگر فتن ما با تاریخ موجب آمده که این اثر کمتر شهرت یابد و قدرش شناخته نشود . درست است که پس از او شیخ موسی نثری، میرزا حسن بدیع نصرت - الوزاره و صنعتی زاده کرمانی در زمینه داستانهای تاریخی طبع آزمایی کردند و رمانهای عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر، داستان باستان یا سرگذشت کورش، دام گستران یا انتقام خواهان مزدک و نیز داستان مانی بوجود آمد. بعدها هم صادق هدایت با نوشتن سایه مغول و آخرین لبخند، زین العابدین مؤتمن با آشیانه عقاب، سعید نفیسی با تحریر ماه نخبشب، حسین مسرور با ده نفر قزلباش و نیز دیگران به نگارش داستانهای کوتاه و رمان تاریخی دست زدند، اما پیشگامی خسروی در نوشتن رمان تاریخی به شیوه جدید فراموش شدنی نیست . از این رو او را بحق «از پیشوایان نثر نوین ادبی» فارسی دانسته اند.<sup>۳</sup>



محمد باقر میرزا خسروی از خانواده قاجاری بود، پسر محمد رحیم میرزا - که وی نیز پسر محمدعلی میرزای دولت شاه فرزند فتحعلی شاه است. تاریخ تولد او ۲۴ ربیع الثانی ۱۲۶۶ و زادگاهش کرمانشاه است . پدرش مردی محترم و به روایت پسر به فضائل اخلاقی آراسته بود . بعلاوه به

تربیت فرزندان توجه بسیار داشت. محمدباقر میرزا در حیات او در کرمانشاه به تحصیل فارسی و عربی و علوم ادبی و منطق و ریاضیات و معارف اسلامی پرداخت. گاه به شعر سرودن نیز میل می کرد اما پدرش او را منع می نمود. کسی که وی را به شاعری تشویق کرد حسینقلی خان سلطانی کلهر<sup>۴</sup> ادیب و دانشور زمان بود که تخلص «خسروی» را هم او برایش در نظر گرفت. شهرت محمدباقر میرزا به خسروی از این بابت است و گرنه نام خانوادگی که بعدها برای خود اختیار کرد، «دولت داد» است با توجه به نام جدش محمدعلی میرزای دولت شاه.

وی در شرح احوال خویش نوشته که يك چندنیز به صحبت اهل طریقت روی آورده منتهی با فروتنی خاصی می گوید: «مدتی پی مردان گرفتم اما افسوس که مردم نشدم». بخصوص که پس از مرگ پدر، کفالت مخارج خانواده و پای بندی به عیال و اولاد خاطر او را می آشفته و استعداد طی این راه را در خویش نمی دیده است. در هر حال تأثیر ادب و افکار عرفانی را در زمان وی نیز می توان دید که حاصل دوره سیر و سلوک یا نتیجه مطالعات اندیشه های او بوده است.

درگذشت پدر، محمدباقر میرزا را برای برقراری مرسوم به تهران کشاند. يك سالی در تهران بود و باز به کرمانشاه رفت و پنج سال هم در تلگراف خانه این شهر برایگان کار کرد و بعد انزوا و قناعت اختیار نمود.

دانش و حسن خلق وی موجب شد علاءالدوله حکمران کرمانشاه او را به ریاست دارالانشای ایالتی دعوت کند و چون خود به ایالت فارس انتقال یافت خسروی راهم بدان دیار برد. در فارس، بی طمع و نوع پرستی محمد باقر میرزا احترام اطرافیان را به او جلب کرد. بعلاوه خسروی از این سفر دوباره عمده برد: یکی دیدار بناهای قدیمی و آثار باستانی فارس، دیگری

درک صحبت و فاعلی شاه شیرازی ذوالریاستین سرسلسله درویشان شاه -  
 نعمة اللهی<sup>۵</sup> - که همه روز پس از فراغ از خدمت به یکی از این دو کار می پرداخت.  
 از یک سو در تاریخ و هنر معماری ابنیه کهن و شگفتیهای آنها تأمل می کرد و  
 از سویی به تهذیب نفس سرگرم بود. اثر این هردو تجربه را در زمان شمس و  
 طغرا می توان آشکار دید. حتی شاید بشود گفت رمان او حاصل گردشها و  
 خلوتها و تأملهای همین سفر فارس بوده که بعدها در دهی درماهیدشت  
 کرمانشاه بقلم آمده است .

چندی گذشت و موجبات خانوادگی خسروی را به کرمانشاه باز آورد.  
 اینک مشروطه طلبی آغاز شده بود و محمدباقر میرزا بزودی در شمار مشروطه -  
 خواهان درآمد. انجمن ولایتی کرمانشاه را ایجاد کرد و از آن پس در همه  
 فراز و نشیبها و حوادثی که روی داد در اعتقاد و وفاداری خود به مشروطه  
 استوار ماند و از آن دریافتی درست داشت. شخصیت و حسن شهرت او و  
 حمایتش از نهضت جدید در جلب نظر مردم کرمانشاه به مشروطیت مؤثر  
 بود. با این همه در نتیجه انقلابات محلی چند بار ناگزیر شد شهر و دیار خویش  
 را ترک کند و به صحرا و ایلات پناهنده شود. وقتی هم که سالارالدوله پسر  
 مظفرالدین شاه و مدعی تاج و تخت، غرب ایران را گرفتار آشوب داشت ،  
 خسروی به عتبات سفر کرد .

جنگ جهانی اول پیش آمد و سپاهیان ترک و انگلیسی و روسی بر شهرهای  
 غربی ایران چیرگی یافته تاخت و تاز داشتند. بیم از سرنیزه دشمن و تبعید و  
 تیرباران بتوسط لشکریان بیگانه یا امید به کسب منفعتی از آن، هر کس را به  
 سوی یکی از دو طرف متخاصم می کشید. اما این همه، خسروی را «از یاد  
 ایران غافل نکرد و... راست و تزلزل ناپذیر بود». از این رو ناچار «مدتی  
 از دست روسها به کوه و صحرا پناه برد و با عشایر گریزان در غارها و جنگاها

مسکن گزید». سرانجام او را باقول و قرارها مطمئن کردند و به شهر آوردند اما تارسید دستگیر و زندانی شد و چندی محبوس بود. روسها مصمم شدند او را به سیستان بفرستند بعد در همدان نظرشان تغییر کرد و در زندانی بسیار بد گرفتارش داشتند (۱۳۳۵ ه. ق.). برخی از اشعار وی نمودار فرار او از سپاه روس به کوهها و نیز یادگار ایام محبوسی است.<sup>۶</sup> بعد از دوماه، مساعدت امیرافخم قزه گزلو او را از حبس رها کرد و بدین سبب خسروی وی را در قصیده‌ای ستوده است.<sup>۷</sup> اما محمدباقر میرزا از این پس ملزم بود فقط در تهران بماند و از این شهر بیرون نرود.

روزگار اقامت وی در تهران به مطالعه و مصاحبت دانشمندان می‌گذشت. اشعار دوستانه‌ای که برای ادیب‌الممالک فراهانی سروده<sup>۸</sup> و ستایش مصوم علی نایب‌الصدر مؤلف کتاب طرائق الحقائق<sup>۹</sup> گوشه‌ای از این گونه روابطش را نشان می‌دهد. زندگی او روز چهارشنبه ۱۶ ربیع‌الاول ۱۳۳۸ در تهران بسر رسید و دیده از جهان فرو بست. او را در ابن بابویه در کنار پیر طریقتش آقامحمد حسن نقاش زرگر بخاک سپردند. بزرگداشتی که هنگام مرگش صورت گرفت و مرثیه نامورائی چون ملک‌الشعرای بهار و حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی درباره وی<sup>۱۰</sup> نمودار مقام ادبی خسروی تواند بود، با همه خودداریش از تظاهر و نامجویی.

محمدباقر میرزای خسروی را به داشتن فضائل اخلاقی و دانش و آزادگی ستوده‌اند. رشیدیاسمی از نوادگانش که شرح حال او را نوشته از وطن‌خواهی، علاقه‌وی به تربیت هموطنان، حق‌گویی، عزت نفس و ثبات قدم، پرهیز از خودنمایی و آراء درستش در پیش آمده‌ای اجتماعی سخن گفته است و نیز از وسعت دامنه مطالعات او در فنون ادبی و ادب و شعر عرب و حکمت قدیم و کسب معرفت درباره فلسفه و علوم جدید بوسیله

کتب جدید عربی . عشق به آموختن در طی عمر در از هفتاد و دو ساله، سبب شده بود خسروی به این درجه از وفور معلومات دست یابد. بعلاوه دانش-اندوزی و علاقه به ادبیات و هنر در میان برخی از خاندان قاجار و اشراف و رجال آن دوره معمول بود .

محمد باقر میرزا آثار قلمی متعددی دارد ، از این قرار: دیبای خسروی درد و جلد در تاریخ ادبیات و معرفی دو بیست و بیست تن از شاعران نامور عرب، رمان شمس و طغرا و ماری ونیسی و طفول و هما در سه جلد، رمانی از سرگذشت حسینقلی خان جهان سوز شاه و حوادث ظهور سلسله قاجاری، رساله تشریح العلل در بیان زحافات و بحور و ارکان علم عروض به زبانی ساده ، تذکره اقبال نامه در شرح حال بیست تن از شاعران کرمانشاه در عهد حکومت اقبال الدوله غفاری ، دیوان اشعار شامل ۳۵۲ بیت که به سعی شاهزاده محمد صادق میرزا دولت داد در شهریور ۱۳۰۴ در تهران بطبع رسیده ، ترجمه کتاب الهیة والإسلام سید محمد علی شهرستانی به فارسی ، ترجمه داستان عنذراء قریش اثر جرجی زیدان و ترجمه ها و رسالات دیگر<sup>۱۱</sup> .

اکثر آثار خسروی بطبع نرسیده است اما معروف ترین و مهمترین اثر ادبی روی همین رمان شمس و طغراست در سه جلد که نمودار قریحه و ابتکارش در نویسندگی است و موضوع این فصل از کتاب است . محمد باقر میرزا در اوائل سال ۱۳۲۵ هـ. ق. در گیر و دار حوادث مشروطه ، بر اثر فتنه و آشوب در موطن او کرمانشاه، به مزرعه جوگره در ماهیدشت پناه برد و «در نهایت ملالت و افسوس به حال وطن عزیز و ابناء وطن خود بسر- می برد» . در آن ایام نوشتن این کتاب را «مایه اشتغال خاطر» از «هجوم هموم جانکاه دلازار ساخت» . پس این رمان - که گوشه ای از تاریخ ایران را



در بردارد. حاصل روزهای تنهایی و دل‌افسردگی نویسنده در خلوت دشت و صحراست، به یاد وطن. بعد که خسروی از انزوای خویش به شهر آمد کتاب را تکمیل کرد. نام این سه جلد شمس و طغرا، ماری ونیسی، و طغرل و هماغست که به ترتیب در ۲۳ شوال ۱۳۲۷، ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ و ۲۳ رجب همین سال پایان یافته است.<sup>۱۲</sup>



شمس و طغرا رمانی تاریخی است اما در هر سه جلد آن عشق سلسله. جنبان حوادث است. از این رو حق باریپکاست که می‌گوید وقایع تاریخی در این داستان در درجه دوم اهمیت قرار گرفته است.<sup>۱۳</sup> در هر حال رنگ تاریخی کتاب و حوادث آن بارزست و گیرایی خاصی به این اثر می‌بخشد.

وقایع داستان مربوط است به دوره‌ای بیست و چهار ساله از قرن هفتم هجری و عهد حکومت آتش‌خاتون - آخرین اتابک از سلسله سلفریان و دختر اتابک سعد بن ابوبکر - در فارس. این سالها مصادف بود با روزگار فرمانروایی آبا قازان و احمد تکودار و ارغون از ایلخانان مغول. اتابک ابوبکر سلفری و جانشینانش از راه مسالمت و باج‌گزاری مغولان، تاحدی فارس را از صدمه آنان محفوظ می‌داشتند. آتش‌خاتون - که در اصال و جاهت بی‌نظیر بود - بمیل هولاگو خان به همسری منگوتیمور پسر هولاگو درآمده و نیز پس از قتل سلجوق شاه سلفری، به خواهش مردم فارس، از طرف ایلخان مغول به اتابکی این ایالت معین شده بود. رسم چنان بود که همیشه امیری از اردوی ایلخان با گروهی سواران مغول و یک تن حسابدار به نام بیتکچی برای حفظ نظم و وصول عواید دیوانی به شیراز فرستاده می‌شدند. تا هولاگو زنده بود به احترام پسر و عروسش بندرت مأموری

خاص به شیراز می‌فرستاد اما پس از مرگ هولاکو و درگذشت منگوتیمور، آباقاخان همیشه یکی از امرای بزرگ مغول را به مأموریت فارس تعیین می‌کرد و به این ترتیب آتش‌خاتون از فرمانروایی فارس فقط نامی داشت و احترام و حشمتی ظاهری و دستگاهی محدود.

داستان از اردیبهشت ۶۶۷ هـ. شروع می‌شود، یعنی سال سوم حکومت آتش‌خاتون و موقع ورود امیرانکیانو، فرستاده آباخان به فارس.

از وقتی مغولان به فارس راه یافتند این سرزمین آباد و دانش‌پرور نیز دستخوش آشفته‌گی شد. فرصت‌جویان برای جلب حمایت مغولان با تقدیم هدایا در نزدیکی شدن به آنان بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند تا در هر چه می‌خواستند کرد آزاد باشند. مال دوستی مغولان نیز به آنان میدان می‌داد. دیری نگذشت که امن و آرام از میان رفت و اهل تقوی و دانش آزرده و پایمال و اشرار کامروا شدند.

نجیب‌زادگان غیرتمند ایرانی نیز اگر بندرت با مغولان درمی‌افتادند برای نمودن چشم‌زخمی بود. اما حفظ منافع و املاک و دارایی خویش و درانتظار فرصت مناسب نشستن، آنان را به سکوت و سازگاری با مغولها وادار می‌کرد، از آن جمله بود خواجه فخرالدین ابوالحسن رئیس دیلمیان فارس و پسرش خواجه شمس‌الدین حسن، قهرمان کتاب.

شمس و طغرا رمانی است عاشقانه و به نام دو قهرمان اصلی کتاب - که عاشق یکدیگر می‌شوند - نامیده شده، مجلدات دوم و سوم نیز چنین است. داستان چنین آغاز می‌شود که وقتی شمس و پسرش برای استقبال از انکیانو - امیر مغول که بتازگی مأمور فارس شده - به شیراز می‌آیند، حریق در خانه التاجو بهادر سرکرده مغولان در شیراز - که نو مسلمان است - روی می‌دهد. شمس که اتفاقاً این حادثه را به چشم می‌بیند مردانه

جان خود را بخطر می اندازد و طغرا دختر التاجو و دایه اش را نجات می دهد و به محل امنی می رساند. همین دیدار سبب می شود شمس و طغرا دلباخته یکدیگر شوند و بقیه داستان ادامه پیدا کند .

مشکل عشق و کشمکش داستان\*<sup>۱۴</sup> از این جا شروع می شود که طغرا دختری است مغول و «یاساق ایلخانی است که جماعت مغول دختر به تاجیک ندهند و... تخلف از یاساق در نزد آنها بمنزله کفرست» (۱/۹۵)<sup>۱۵</sup>. بنابراین ، تلاش عاشق برای رسیدن به معشوق در برابر این مانع بزرگ - که نظیر عشق زال و رودابه در شاهنامه فردوسی مسأله ی مهم و سیاسی است<sup>۱۶</sup> - موجب گیرایی داستان می شود و بسیاری حوادث را پدید می آورد. نکته دیگر آن که عاشق و معشوق پس از پی بردن به راز یکدیگر و دیدارهای پنهانی عهد می کنند که در عشق وفادار بمانند و تا وقتی نتوانند مطابق آیین و کیش زن و شوهر شوند ، با پاکدامنی بسر برند . از این رو با آن که بارها فرصت وصال یا فرار دست می دهد اندیشه حفظ آبرو و حیثیت آنان را از چنین کاری باز می دارد و شکیبایی می ورزند تا روزی راه چاره گشوده شود. حتی عقد پنهانی آنان توسط شیخ سعدی صورت می گیرد تا روابطشان دور از عفاف نباشد .

اماد استان پُرس است از ماجراهای دلکش و خواندنی که خواننده را به دنبال خود می کشد . شمس - که جوانی است دلیر و باهوش و دارای کمالات و فضائل بسیار - در جشنی بزرگ در حضور ملکه و بزرگان فارس با هنرنمایی خود در اسب دوانی و چوگان بازی موفق می شود نظر آتش خاتون را به خود

جاب کند و جایزه بگیرد. دل بستگیش به معشوق اورا به شیراز پابند می سازد و با پدر به دیار خویش بر نمی گردد. اما هر قدر در شیراز نامور و معروف می شود دشمنانی پیدامی کند که حتی قصد جان او می کنند و اینها مقدمه ای می شود برای حوادثی بسیار.

از قضا دست یافتن شمس به گنجی بزرگ از عضدالدوله دیلمی - که جدا و بوده - وی را توانگر می کند و می تواند به مدد بخشش و پیشکشی فراوان و هوشمندی و موقع شناسی و حسن رفتار خود محبت دیگران را به خویش جلب کند. سرانجام به پیشنهاد طغرا برای کسب موافقت ایلخان با از دو اجدانش، خانواده التاجو بهادر را - که خود به جنگ رفته - به اردوی سلطان مغول می برد.

این سفر نیز همراه با پیش آمدها و مشکلات بسیارست. حتی حاکم نیرومند اصفهان خواجه بهاء الدین محمد - پسر شمس الدین صاحب دیوان وزیر - به طغرا نظر پیدا می کند که رقیبی است بزرگ و شایسته اما وی کنار می رود و شمس بعد از رسیدن به اردو و کامیابیها و جاب نظر صاحب دیوان و امیرالامرا و آباقاخان، و پس از کشته شدن پدر طغرا در جنگ، با بزرگترین مسائل روبرو می گردد و آن دل سپردن آباقاخان است به طغرا که در راه وصال معشوق از هیچ کاری پرهیز ندارد.

شمس ناگزیر به چاره ای دیگر دست می زند. در جنگی با مسلمانان - که از طرف ایلخان سالار سپاه فارس و عراق بوده - با تدبیرهای بسیار به سپاه مصر می پیوندد. بعد از مدتی موفق می شود طغرا و مادرش را نیز از قلمرو ایلخان فرار دهد و به نزد خود آورد. در راه سفر به مصر، شمس اسیر فرنگیان می شود. پس از مشکلات فراوان که به مصر می رسد، این بار محمد پسر جوان سلطان مصر را عاشق طغرا می بیند که رقیبی است دیگر. در

این جا ارائه عقدنامه پنهانی شمس و طفرا، عاشق و معشوق را ازدشواری می‌رهند. شمس و طفرا وقتی به فارس برمی‌گردند، هدیه ملکه مصر را نیز با خود دارند یعنی ماری ونیسی، دختری بسیار زیبا از نجیب‌زادگان و نیز که حوادث او را به مصر افکنده و اسیر شده و ملکه‌وی را برای ندیمی بعنوان هدیه‌ای گران قدر به طفرا بخشیده است.

در جلد دوم کتاب بابازگشت شمس و طفرا به شیراز عروسی آنان برپا می‌شود. این عاقبت خوش همراه باشادکامیهای دیگر نیز هست یعنی چهار عروسی در یک شب: پدر شمس و طفای مادر طفرا، ماری باملك مبارز-الدین فضاویه امیر شبانکاره از پیوستگان شمس، امیدوار برادر خوانده شمس بامریم رومی، و باباخرم مربی شمس باظریفه.

اما جلد دوم را در حقیقت سرگذشت ماری دربر گرفته است. وی که در نخستین دیدار شیفته شمس می‌شود ولی بسیار خویشان دارست، راز خود را به همسرش فضلوویه می‌گوید. شوهر ماری از سر مردانگی عشق او را محترم می‌شمارد تا این که ماری بیمار می‌شود و تن به مرگ می‌دهد. طفرا که بر سر بالین او حضور می‌یابد به عشق ماری پی می‌برد و باگذشت و انسانیت عجیبی حاضر می‌شود که ماری را پس از بهبود به همسری شمس، شوهر خود، درآورد و چنین نیز می‌کند. شمس نیز با همه دلدادگی و پیمانها که با طفرا داشته سرانجام تسلیم می‌شود و ماری هم بزرگواری طفرا را قدر می‌داند و با او در نهایت محبت بسر می‌برد. اما دیری نمی‌گذرد که رقیب دیگری برای طفرا و ماری پیدا می‌شود و او آبش‌خاتون اتابك فارس است که از نخستین دیدار، دل‌باخته شمس شده است و در خوشگذرانی و کامجویی آیتی است. وی به تدبیر به وصال شمس می‌رسد اما سرانجام برای آن که پیوند آنان حلال باشد طفرا و ماری هم - که از ماجرای آگاه شده‌اند - رضایت

می دهند که شمس او را نیز به عقد خود درآورد . منتهی اشتغال دائم به کار ریاست و حکومت مانع وصال پایدار آتش و شمس است .

چندی نمی گذرد که بر اثر زلزله ای شدید ، طفرا و مادرش و پدرش شمس جان می سپارند و سوگواری و غم دیرپای مرگ آنان ، شمس و خانواده اش را گرفتار می سازد تا آن که ماری از شمس پسری بدنیا می آورد که نامش را طفرل می گذارند . فرزند دیگر این دو دختری است که فردوس نامیده می شود . این دو تن قهرمان عمده بقیه کتابند .

طفرل جوانی برومند می شود و هم در نوجوانی به عشق هما ، دختر پیشکار اتابك آتش خاتون - که از کودکی با وی همسال و همبازی بوده - دل می سپرد . از این رو عنوان جلد سوم طفرل و هماست . سرگذشت طفرل و هما و عشقشان بی شباهت به عشق شمس و طفرانیست . منتهی در این میان محمد برادر همایم اسیر مهر فردوس است . این هر چهار نیز به عهد و پیمان و پاکدامنی خویش پابندند . در کار آنها هم موانع و دشواری در میان است که حادثه ها می آفریند تا سرانجام به وصال یکدیگر می رسند .

اما محمد را هم در شب زفاف افعی می گزد و می میرد و فردوس که نجات یافته بعد از مدتها دل مردگی ، در مدینه شیفته شاهزاده ای مصری می شود و سرانجام از وصل همدیگر برخوردار می گردند . عشق عیسی پسر امیدوار به دمشق نیز از حوادث فرعی داستان است که آن هم به کامیابی می انجامد .

این استخوان بندی عمده داستان بود اما در خلال آن ، وقایع گوناگون چنان بهم بافته و هریک نتیجه دیگری است که خواننده سه جلد داستان را با علاقه و شوق می خواند .



شمس و طغرا رمانی است عاشقانه مربوط به دوره‌ای از تاریخ ایران که بابرخی از اشخاص و مسائل تاریخی نیز سروکار پیدامی‌کند اما موجب عمده حوادث عشق است: عشقهایی که در داستان مطرح است، توأم است با کمال وفاداری و رعایت پیمان و عفت و خویش‌ن‌داری. این خصیصه - که شاید پسندزمان یا نویسنده بوده - در همه عشاق کتاب دیده می‌شود. در میان آنها وصال به برخورداری از بوس و کنار محدود می‌گردد تا وقتی که پیوندی رسمی صورت گیرد. شراره عشق، مانند بسیاری دیگر از داستانهای کهن فارسی، به نگاه اول درد لها افروخته می‌شود. عشق شمس و طغرا (۱/۳۴)، شاهزاده مصری به طغرا (۱/۲۶۴)، ماری و شمس (۲/۵-۶، ۵۳)، محمود فردوس (۳/۸۹)، فردوس و ملک زاده مصری (۳/۱۵۷) جرقه‌ای است از يك نگاه در دیدار نخستین. به تعبیر نویسنده «گویا ارواح در عالم ذر با هم علاقه‌ای پیدا کرده‌اند که در این دنیا بمحض ملاقات با هم مهربان می‌شوند» (۳/۱۲۱).

در سراسر کتاب، قدرت نویسنده بخصوص در پروراندن داستان عشق و نمایش حالات و عواطف آدمی در هجران و وصال و تپش دل و اضطراب و شوق و امید عشاق جلوه‌گرست. وی این داستانهای عاشقانه را با بسیاری صحنه‌های هیجان‌انگیز، وقایع اجتماعی، سیاسی، جنگ و تدبیر و مطالب تاریخی و جغرافیایی بلطف درآمیخته است و اگر این همه موضوعات گوناگون، اجزای يك کلی را تشکیل می‌دهند و با هم سازگارند ناشی از حسن ذوق و قریحه اوست در داستان پردازی.



درست است که نوشته‌اند محمد باقر میرزا در نگارش شمس و طغرا تحت

تأثیر رمانهای اروپایی، بخصوص کنت مونت کریستو\* و سه تفنگدار الکساندر دوما© بوده است<sup>۱۷</sup> و شاید روح ماجراجویی قهرمانان دوما در قهرمان اصلی او، شمس، نیز تاحدی منعکس است، مع هذا توانایی طبع داستان آفرین وی که توانسته رمانی به این تفصیل و گیرایی با آب و رنگی ایرانی پیرورد محل تردید نمی تواند بود.

تعداد اشخاص داستان، آن هم از طبقات مختلف، و کردار و گفتارشان بر حسب موقع و مقام و بعمل و داشتن یکایک آنها در داستان در وقت ضرورت نشانه ای است از استعداد نویسنده در کار خود. هر یک از اشخاص مناسب اصل و تبارشان نامی به خود گرفته اند. طفرا که نژاد مغولی دارد فارسی را با لهجه ترکی حرف می زند (۳۶/۱)، مارگیزدایی ماری چون اهل ونیزست با کلاه برداشتن سلام می دهد (۱۴۲/۲)، بی بی فردوس در پی بردن به راز شمس و طفرامانند دیگر زنان مجرب داستانها روان شناسی آگاه است (۵۳/۱، ۵۵). افراد دوست داشتنی و با فضیلت در داستان فراوانند و برتر از همه طفرا و ماری و شمس ... اما با بدمنشانی نیز روبرو می شویم نظیر امیر کلیجه و وزیر اتابک و برادرزاده او میر قوام یا سعدالدین پسر مجدالدین رومی که از هیچ فریب و حيله ای روگردان نیستند. رفتار طفرا و ماری و ایثار و گذشت آنان نسبت به یکدیگر در وصال معشوق، ابان دخت را در داستان سمک عیار بیاد می آورد<sup>۱۸</sup>، همچنان که فرار پدر شمس از زندان، یابرخ کی کارهای عیسی پسر امیدوار و دمشق معشوق او و لولم شبرگرد نیز رنگی از شیرین کاریهای عیاران را دارد.

*Le Comte de Monte Christo* \*

*Les Trois mousquetaires* \*

© (۱۷۶۲-۱۸۰۶) Alexandre Dumas رمان نویس فرانسوی.



نویسنده هرچیز را در داستان خوب تعبیه کرده مثلاً مواعی که در راه وصال شمس و طغرا، یاطفرل و هما و محمد و فردوس پدید آورده، مشکل ماری در عشق به شمس و دوستی او با همسروی طغرا، تردیدها و دشواری موقع شمس در این باب، مسائلی که نظام الدین پدرهما در مورد دختر و پسرش داشته (۱۰۷/۳) همه در حد خود لازم و موجب لطف و گیرایی داستان است. بعلاوه داستان پرداز برخی مقدمات را بموقع پیش بینی کرده و پرورانده بنوعی که نتیجه آنها برای خواننده طبیعی می نماید و جریان داستان را نرم و هموار می دارد. مثلاً گنج عضدالدوله - که در اوائل کار به دست شمس می افتد (۱۳۴/۱) - گره گشای بسیاری از مشکلات او در سراسر داستان است؛ یا تدبیر جمیله همسر سلطان مصر در هدیه دادن ماری و نیز برای تلافی با طغرا (۵/۲) مقدمه پدید آمدن عشق ماری و شمس است. در مصیبت زلزله طغرا از میان می رود اما شمس و ماری و جنین او زنده می مانند که داستان طفرل و هما پدید آید. برای آن که فرار نظام الدین پدرهما ممکن شود، پنجاه سوارزبده از پسران ملك جلال الدین شبانکاره که اتفاقاً به اطراف شیراز آمده اند، با این نقشه همکاری می کنند (۶۴/۳). فردوس که می تواند باملك زاده مصری سخن بگوید قبلاً عربی و ترکی آموخته بوده (۱۶۸/۳). شیخ ابو محمد محیی الدین و عیسی پسر امیدوار - که گاه با داروهای شگفت انگیزشان مجروحان را از مرگ می رهانند - یکی در سفر خود به هند و دیگری از سیاحی هندی این چیزها را آموخته بوده است (۳۸/۳، ۱۲۶، ۲۰۷). مهارت طغرا در سواری و شکار (۲۴۹/۱) و دمشق خاتون در شمشیرزنی (۲۰۷/۳) بسبب آن است که هر دو از نژاد مغولند و به این کارها عادت داشته اند.

بعلاوه مرگ محمد همسر فردوس بر اثر نیش افعی، یا از پادرامدن

سعدالدین رومی - که خواهان هم‌بود - و درگذشت مریم همسر امیدوار - که هر یک بصورتی خاص اتفاق افتاده - مقدمه‌هایی بوده برای رسیدن ملك زاده مصری و فردوس، طغرل و هما و امیدوار و مادر دمشق به یکدیگر.

در این رمان خواننده با وقایع و مطالب بسیار گونه‌گون روبرو می‌شود، از این قبیل: عشق، حوادث تاریخی در فارس و اردوی ایخان، توطئه‌ها در مراکز قدرت، ارباب نفوذ، احوال توده مردم، شبگردان، دزدان، روسپیان، سرگذشت شهرها و بناهای باستانی، جشن و سواری و چوگان - بازی، جنگ، زلزله، برف و سرما، بزم وصال، زندان قلعه و شگفتیهایی مانند مرغان سخنگو (۹/۲ - ۱۰) و جنگ باشیر در کوهستان (۳/۲۱۳، ۲۱۹). اما این همه را داستان پرداز استادانه بهم پیوند داده و داستان را خوب پرورانده است. بر روی هم رمان او گرچه به سبک روایت تحریر شده نه بصورت محاوره اشخاص داستان، لطف و شیرینی خاصی دارد که موجب سرگرمی است.

بسیاری از قسمتهای داستان خواننده را چنان بهیجان می‌آورد که می‌خواهد موضوع را پایان رساند تا بداند بر سر اشخاص واقعه چه خواهد آمد و دلش آرام گیرد و این خود نشان می‌دهد که داستان نویس در کار خود موفق شده است. شاید این حال تا حدی نتیجه آن باشد که قهرمانان داستان مردمی هستند طبیعی و حقیقی و ما با کسانی روبرو می‌شویم که - اگرچه در قرنهای پیش می‌زیسته‌اند - در صفات و غمها و شادیها و آرزوها و ناکامیهایشان، حتی در خلال چاره‌گری و فراز و نشیب حیات آنها، جلوه‌هایی از زندگی واقعی را می‌بینیم. همین خصیصه نظر ما خالسکی\* را جلب کرده که نوشته

است : خسروی «نخستین کسی است که دررمان جدید ایرانی اشخاص را باسجایای طبیعی وخصائل روحی که بسیار هنرمندانه نموده شده، آفریده است»<sup>۱۹</sup>.

اگر درنظر بگیریم اشخاص داستان دررمان خسروی تاچه حد متنوع و ازطبقات گوناگونند ، آن وقت به توانایی نویسنده درنمایش حقیقی احوال و طبایع آنها بهتر پی می بریم . مثلاً کسانی که در داستان بنوعی شرکت دارند عبارتند از : ایلخان مغول ، وزیر، سرکردگان سپاه و دیگر رجال ، آبش خاتون، امیران و نجیب زادگان دیلمی و امرای شبانکاره ، فقها و قضات و بزرگان فارس، شاعر، عارف، مسلمان، مسیحی، نوکران و خدمتگزاران، رؤسای محله ها یا گاوها و پهلوانان و عیاران که به فرمان اینان بودند<sup>۲۰</sup> ، تاجر، پیشه ور، برده فروش، بنّا، نجار، نقاش، آوازه خوان، روسپی و بسیاری دیگر .

نویسنده شمس و طغرا خواسته است با توجه به رمانهای فرنگی داستانی اصیل و ایرانی بقلم آورد . گرچه اثر او دردلکشی و خیال انگیزی و رعایت ریزه کاریهای فنرمان به پای داستانهای غربی نمی رسد، تجربه او با کامیابی توأم بوده زیرا هنوز هم خوانندگان را به خود جاب می کند و لذت می بخشد و تا کسی طبع و ذوق داستان پردازی نداشته باشد اثر قلمش به این درجه از گیرندگی نمی تواند رسید .



اشخاص داستان دررمان خسروی فراوانند و هر يك از نظری درخور توجه . اما برجسته ترین آنها شمس است ، عاشق طغرا و قهرمان اصلی کتاب. نویسنده بسیاری از خصائل خوب را در وی آفریده. شمس علاوه بر جوانی و

زیبایی و دانش فراوان و تحصیلات خوب (۸۲/۱) ، درسواری و تیراندازی و دلیری «درترك و تاجيك و كرد و ديام و عرب و عجم نظير ندارد» (۷۶/۱) . بزرگدھمت و بلندنظرست و بخشنده (۷۸/۱) ، به شرف و حیثیت و نام نیک پابندست (۱۵۸/۱) و به صداقت و مردانگی (۲۰۸/۱) . نیازمندان را دستگیری و ستمدیدگان را حمایت می کند . بابدکاران درستیست و از چیرگی مغلان برکشورش سخت دررنج است (۲۳/۱) . گاه در بیان عقیده خود ، از جمله در سوءتدبیر آبش خاتون ، صراحت بخرج می دهد (۲۳/۳) . باین همه اهل چاره گیری است و خبررساندن به انکیانو امیر مغل فارس (۱۱۷/۱ ، ۱۷۹) و به وقت ضرورت دست مغلان را می بوسد (۱۸۲/۱) . آن جا هم که مصاحبتش اقتضای کند سپاه مغل را - که فرمانده آن بوده - به سلطان مصر تسلیم می سازد ، به نام حمایت همکیشان و در حقیقت برای رسیدن به وصال طفرا (۱۲۴-۲۴۷/۱) .

بارزترین جلوه شخصیت او در عاشقی است و پایداری در عشق . گرچه سرانجام راضی می شود با وجود همسری چون طفرا ، ماری و نیزی را نیز بزنی بگیرد و با آبش خاتون هم کامجویی کند و زناشویی . از این رو سرگذشت او را از این جهات مقایسه کرده اند با روابط خسرو با مریم و شیرین و شکریه اصفهانی در منظومه معروف نظامی گنجوی<sup>۲۱</sup> .

حالت رمانتیک شمس در این داستان عاشقانه موجب می شود که با همه شجاعت و رشادت ، گاه از رنج عشق مثل باران می گرید (۲۷۸/۱ ، ۱۷۱) و یا در واقعه ای دیگر دست بر ران می کوبد و اشکش جاری می شود (۲۹/۲) .

فضائل شمس چشم گیرست و تحسین انگیز . اما او را مردی می بینیم که بیش از هر چیز به وصل معشوق و رفاه و سعادت خانواده خویش می اندیشد و در گیر و دار حوادثی که در وطنش می گذرد در فکر آن است که

گایم خود را از موج بدربرد . بعبارت دیگر با وجود جوهر و استعداد ذاتی و شرف نفس ، در چارموج بلا که مملکت را دربر گرفته بوده ، وی ناگزیر سلامت را برکنار می‌جسته و در چاره رسیدن به معشوق و حفظ موقع و تأمین آسایش خویش بوده است نه رهاندن همشهریان از بیداد مغولان . یعنی یک نوع روح محافظه کاری و صیانت نفس در رفتار شمس دیده می‌شود . طفل نیز که از بسیاری جهات از جمله پاکبازی در عشق به پدر شبیه است ، همین حالت را دارد . وی نه فقط در موقع حاجت به حسام الدین قزوینی حاکم متجاوز فارس خوش آمد می‌گوید و او را «مردی با انصاف و ...» می‌خواند (۵۸/۳) بلکه پیشنهاد خداداد را نیز با کراه می‌پذیرد که شبی با حسام الدین قزوینی - که غلامبار ه است - مختصر مماشاتی کند و برای وی آواز هم بخواند تا سندی را که در دست او دارد بچنگ آورد (۷۶/۳-۸۱) .

زنان برجسته داستان مانند طغرا ، ماری ، هما ، فردوس و دمشق در عشق و وفاداری نمونه‌اند . بعلاوه از حسن خط و شعر و ادب و هنرهای ظریف برخوردار و فراوان دارند و گاه اهل شجاعت و سواری و تیراندازی نیز هستند . اما بر روی هم جلب رضای معشوق و مرد ، در نظرشان بر هر چیز مقدم است . در این میان آبش خاتون زنی است بلند مرتبه و محتشم و عشرت - دوست و تسایم تن خویش که نهادی دیگر دارد . اما دیگر زنان داستان به این درجه از اهمیت نیستند .

اشخاص تاریخی نیز در داستان شرکت دارند . از این طبقه ، کسی که بیش از همه در سراسر داستان از او سخن می‌رود آبش خاتون است . دیگران که یاد و معرفی می‌شوند از این قبیلند : انکیانو امیر مغول در فارس و مقام و منزلت او (۳۱/۱-۳۲) و نیز پول دوستیش (۱۶۰/۱) ، شمس الدین صاحب - دیوان جویینی وزیر دوره هولاکو و آباقا و خصائل و بزرگ منشی و سیاست -

پیشگی وی (۱/۲۱۸، ۲۲۵)، برادرش عظامالك جوینی حاکم بغداد و پسر وزیر، بهاءالدین محمد حاکم اصفهان، مجدالملک یزدی از رجال قرن هفتم هجری و دشمن سرسخت صاحب دیوان جوینی که برضداو توطئه می کرد، آباقاخان ایلخان مغول، ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی پیشوای صوفیان شاذلیه در مصر و سعدی شیرازی شاعر مشهور. خودشمس، قهرمان اصلی داستان، نیز از دیلمیان آل بویه و از فرزندان گان عضدالدوله دیلمی است.

سعدی در داستان مقامی برجسته و دربرخی از وقایع تأثیری خاص دارد. بخصوص بواسطه نفوذ کلامش در شمس و پدرش و طغرا و دیگران. در این داستان، سعدی در قیافه عارفی ژرف بین و عزلت گزین و بی نیاز از دنیا دیده می شود که در یک فرسنگی شیراز در خانقاهی به زهد و عبادت سرگرم است (۱/۳۰، ۸۱، ۸۷). اما در عین حال اهل مصاحبت بینی است چنان که به دیدن امیر مغول انکیانومی رود ولی به رعایت سفارش صاحب دیوان جوینی، قصیده ای در مدح انکیانومی سراید (۱/۸۴). بارجال بزرگی چون صاحب دیوان مکاتبه و دوستی دارد و از او احسانهایی بیند (۱/۸۵-۸۶). بر روی هم شخصیت معنوی سعدی بیشتر جلب نظر می کند. التاجو بهادر و همسرش طغای به دست او مسلمان شده اند (۱/۵۳) و عقد پنهانی شمس و طغرا نیز بتوسط وی صورت می گیرد. شمس و پدرش فخرالدین دیلمی و طغرا و دیگران از مریدان شیخ هستند. از دوران سیروساوک و همگامی ابوالحسن شاذلی بنا و سخن می رود (۱/۲۸۹). سوغونجاق امیر مغول نیز به سعدی ارادت پیدا می کند و قصد دیدارش را دارد (۲/۲۸). از جمله سفارشهای شیخ به شمس آن است که خمس اموال گنجی را که یافته به سادات بدهد «که حق واجب آنهاست» (۱/۱۴۲). انگشتری هم که به شمس می دهد نوعی حرزو طلسم است (۱/۸۴-۸۵). بعلاوه سعدی لغت رومی هم می داند و در طرابلس آموخته است. خطر رمز نیز به شمس می آموزد (۲/۱۸) و در نقشه فرار دادن

پدر شمس از زندان همکاری می‌کند (۲/۱۸-۱۹، ۲۳). اما تجربه شیخ در عشق نیز فراموش نشده است و از زبان او می‌شنویم که «هیچ امری شخص را بی‌اختیار نمی‌تواند کرد جز سلطان عشق» (۱/۸۹). بطور کلی سایه شخصیت و افکار سعدی و نیز اشعار او در بسیاری از قسمتهای داستان به نظر می‌رسد. حتی بهترین هدیه‌ای که شمس به بهاء الدین محمد حاکم اصفهان تقدیم می‌کند نسخه‌ای از گلستان شیخ است (۱/۱۹۹).

سرانجام، رمان مفصل شمس و طغرا با درگذشت سعدی به سال ۶۹۱ ه. ق. پایان می‌پذیرد. شمس که یک روز پیش از مرگ، شیخ را دیده در سوگواری زاری و بی‌تابی می‌کند و پسرش طفول تاریخ وفات سعدی را به شعر درمی‌آورد (۳/۲۴۷).

پیدا است خسروی خود از شیفتگان و دل‌سپردگان به سعدی بوده است. احوال و اندیشه‌های سعدی در این زمان بحدی منعکس شده که قهرمان داستان و کردار و رفتار و افکار او را «مجموعه‌ای از تعالیم سعدی و طرز تفکر مردمان آن عهد و داعیه‌های مشروطه‌طلبان آرام و معتدل طبقات متوسط ایران» شمرده‌اند.<sup>۲۲</sup>

نویسنده با بکار گرفتن اشخاص تاریخی در داستان و طرح برخی از حوادث دوره ایلخانان مغول، و در نتیجه آگاهی از تاریخ ایران توانسته است در داستان عاشقانه خود تصویری روشن از جامعه‌ای در قرن هفتم هجری بدست‌دهد که در آن زور و ستم‌بیگانه بر همه چیز چیرگی داشته و کسی بر جان و مال خویش ایمن نبوده است. بعلاوه رقابتها و توطئه‌ها و مفاسد گوناگون بر تیرگی محیط می‌افزوده است. از این رو داستان او در عین گیرایی، م‌ارا بطور مستقیم با صحنه‌هایی از تاریخ ایران در عصر مغول روبرو می‌سازد. برخی از اشخاص داستان در رمان خسروی از یک نظر خاص درخور

توجهند و آن ذوق شعر و شاعری است. بی‌گمان طبع شعر و شخصیت و قریحه ادبی نویسنده و عبارت دیگر پسند او یا سلیقه زمان موجب آمده که قهرمانان محبوب خود را در داستان به هنر شعر و شعرشناسی و نکته‌گویی ادبی و نیز به خوش‌نویسی و دیگر هنرهای ظریف آراسته گردانند. مثلاً شمس برای طغرا شعر می‌سراید و آن را به خط خوش می‌نویسد (۱/۶۵)، طغرانیز غزل او را بی‌جواب نمی‌گذارد (۱/۶۷، ۷۰). طغرل و هما هم شاعرند. عشق طبع آنهارانیز شکفته است و پیامهای عاشقانه‌شان را به شعر درمی‌آورند (۳/۲۶-۲۷، ۳۱-۳۲، ۱۴۱-۱۴۲). برخی از این اشعار زیباست و دلپذیر مثل غزلی از طغرل که استقبالی است از شعر سعدی (۳/۲۶-۲۷) و گاهی نیز غزل نامطبوع از کار در آمده است مانند غزلی دیگر هم از طغرل (۳/۵۵-۵۶). بعلاوه اشخاص داستان در گفتگوها، بخصوص وقتی از عشق سخن می‌رود، به شعرهای لطیف تمثیل می‌جویند (۱/۶۷، ۲۱۳، ۲/۱۵۱، ۱۵۲). گاه نیز در نقد شعر نکته‌هایی می‌گویند سخن‌سنان و ظریف (۱/۳۰، ۲/۷۷-۷۸، ۳/۳۲، ۱۴۲). اطلاعات ادبی و خط خوش و موسیقی دانی بهاء‌الدین محمد حاکم اصفهان (۱/۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۹) و آواز خوش شمس (۱/۲۰۰) و طغرل نیز جلوه‌ای دیگر از ذوق نویسنده و هنرهای پسندیده عصری است که در اشخاص داستان مجال بروز یافته است.



از جاهایی که مایه خسروی در نویسندگی و داستان‌پردازی پدیدار می‌شود، اوصاف اوست از قیافه و ظاهراشخاص داستان. بدیهی است وقتی می‌خواهد قهرمانان اصلی و جلوه‌زیبایی و سرولباس آنان را نمایش دهد بیشتر داد سخن می‌دهد نظیر وصف شمس (۱/۲۰، ۲۱) و طغرا (۱/۳۳، ۲۶۴)، ماری و نیزی (۱/۲۹۶) و طغرل و هما. اینک وصف جمال ماری که



از «لطافت بشره تمام رگهای بدنش از زیر آن نمایان بود . گردن و سینه‌اش که از میان لباسش ظاهر بود هرچشمی را خیره می‌کرد . از چشمان آسمانی رنگش يك فروغی چون شعاع ستاره صبح می‌تافت که جگر بیننده را می‌شکافت. گیسوان خرمایی او چین چین حلقه حلقه اطراف چهره و گردنش را احاطه کرده و تاجی از پرهای الوان بر سر داشت که بر روی پیشانی‌اش سایه افکنده و سایه و روشنی دلاویز در چهره چون قرص قمرش ظاهر ساخته بود. لباسش تمام فرنگی بود . سینه‌اش تاپستان باز و کمرش را بامیان بندی مرصع از چند رنگ جواهر تنگ بسته بود . ورنه معلوم نگشتی که میانی دارد . دست و ساعدش شبیه بود به شاخی از عاج یا استونی از زیبق و زجاج» (۲/۱۲۰-۱۲۱). شرح لباس و تجمل و مرکب وزین و برگه اشخاص داستان خود جلوه‌ای دیگر دارد (۱/۷۴، ۲/۳۱، ۳/۱۸۳). توصیف داستان نویس به قهرمانان اصلی کتاب محدود نمی‌ماند. تصویر قیافه ملک مبارزالدین شبانکاره (۲/۱۳)، خواجه فخرالدین دیلمی پدر شمس (۲/۳۱)، بهاءالدین محمد حاکم اصفهان (۱/۱۹۵) و پدرش صاحب دیوان وزیر (۱/۲۱۶) و طرز راه رفتن و دلبری آتش‌خاتون و صورت و اندامش (۲/۹۲) نمونه‌هایی دیگر از اوصاف اوست. وی نه تنها چهره‌های زیبا و دلپذیر را خوب بقلم آورده بلکه در نمایش مغولان و زشت‌رویان و بدن‌هادران نیز همان هنر را بکار برده و توفیق یافته است مانند سوغونجاق‌نوبین امیرالامرای مغول (۱/۲۱۹)، آباقاخان (۱/۲۲۱) و سعدالدین رومی که «گردنی داشت بسیار کوتاه و سری کوچک و چشمانی زرد و دریده و ابروها سربالا کشیده و رنگی بسیار سرخ و بینی بلند و کج شده به طرف دهان و لبهایی باریک بی‌رنگ» (۳/۱۰۲). «گردن کلفت و سینه پهن و سبیل‌های سیاه از بنا گوش بدر رفته» لولی محلل در نظر ربابه (۳/۱۱۲) و تغییر قیافه او در روزگار عزت و ثروت و خواجه لؤلؤ میر-

شب شدن (۱۷۶/۳-۱۷۷)، و نیز تصویر مردك شبگرد از جمله اوصاف زنده و گویای نویسنده است: وی «مردی بود میانه بالا و سیاه چهر و مجدر با چشمهایی درشت و بینی پهن و بزرگ و بازوانی ستبر و سینه پهن و پستی برآمده» (۱۲۶/۳).

نمایش ریخت و لباس و قیافه اشخاص گوناگون داستان در احوال مختلف هم دقت نظر و قدرت بیان و مایه محمد باقر میرزا را در نویسندگی نشان می‌دهد و هم ما را در خلال داستان با چهره‌هایی حقیقی و زنده روبرو می‌سازد که رمان شمس و طغرا با وجود آنها گرم و سرشار از حیات است.



از این ظریف‌تر تجزیه و تحلیل نویسنده است از روایات اشخاص داستان. بخصوص وقتی از احوال درونی عاشقان سخن می‌آورد با چیره‌دستی تمام از اعماق ضمیر آنان پرده برمی‌دارد. از این گونه است اثر سخنان شمس و طغرا در یکدیگر در نخستین دیدار (۳۶/۱-۳۷)، یابی قراری طغرا در عشق شمس (۶۰/۱) و بسیاری موارد دیگر. آن‌جایی که اندیشه‌ها و خیالات خوب یا بد قهرمانان را به اقتضای حال نمایش می‌دهد خوب از عهده برمی‌آید نظیر تصورات امیر کلیجه درباره ارتباط شمس و آتش خاتون (۱۲۷/۱)، نگرانی‌های شمس در کشتن بوقا که دوستش بود (۲۳۶/۱)، خیالات فریب‌آمیز آبا قادر درباره شمس (۲۴۲/۱)، گمان شمس نسبت به عشق ماری (۴۹/۲) و حدس و پندار امیدوار در مورد احساسات طغرا به ماری (۶۴/۲). از جاهایی که خسروی عوالم اشخاص داستان را بشرح‌تر و بهتر بوصف می‌آورد وقتی است که طغرا و ماری را در عشق شمس در برابر هم قرار می‌دهد. گاه به رشك زنانه آنان نسبت بهم هنرمندانه اشاره می‌کند (۲۹۶/۱، ۷۳/۲).

۱۰۵) وگاه از فداکاریشان در حق یکدیگر سخن می‌راند .

شك و تردیدماری در باب پیشنهاد ازدواج مجدد از طرف طغرا (۸۱/۲) از این قبیل است و از اینها استادانه‌تر نمایش احوال و عواطف طغرا و شمس و ماری است هنگام زناشویی دو تن اخیر که صحنه‌ای عجیب از این داستان است : و «هر سه را دست می‌لرزید . ماری را از هول آن واقعه غیر مترقبه، شمس را از خجالت جانان ، طغرا را از رشک‌نهمان غیرت زنان» (۸۵/۲) ؛ یا تحلیل احساسات متفاوت شمس نسبت به طغرا و آتش‌خاتون که خود می‌گوید: «به طغرا عشقی سرشار دارم و بی‌او زندگانی نمی‌توانم اما به این جا قسمی دیگر گرفتارم و پای‌بند هوای نفس» (۱۰۸/۲). وقتی نیز نویسنده از بدگمانی طغرا نسبت به آتش‌خاتون سخن می‌راند (۱۱۳/۲) ، یا از زبان ماری عوالم شمس را با طغرا و آتش‌خاتون و خودش بررسی و تبیین می‌کند (۱۲۲/۲) - (۱۲۳) ، اشراف او را بر خلیات مردم بخصوص زنان می‌توان دریافت؛ بویژه وقتی می‌نویسد طغرای مادر طغرا در عین حال که شمس را دوست داشت بدش نمی‌آمد دامادی محتشم مانند آباقا ایلیخان مفلول داشته باشد ، با آن‌که خود و دخترش مسلمان شده بودند و ایلیخان کافر بود ! (۲۳۷/۱، ۲۴۳) .

خسروی اندیشه‌ها و دنیای درون افراد مختلف را خوب نمایش می‌دهد منتهی این مهارت او در مورد قهرمانان اصلی کتاب - که بیشتر از آنان سخن رانده است - بهتر مشهود می‌گردد .



توصیف نویسنده از صحنه‌ها و فضای داستان نموداری دیگر از قریحه قصه‌پردازی او تواند بود . این گونه نگارگریها بسیار گوناگون و در عین حال جاندار و گیراست ، مثل حریق خانه طغرا (۳۲/۱) ، موکب ملاکه یا انکیانو

در روز جشن (۷۳/۱، ۷۴)، هنر نمایی شمس در این مراسم (۷۵/۱)، جنگ شمس با دزدان (۲۱۱/۱) و شمس و ملک زاده مصری با بیغوبهادر مغول (۱۸۹/۳)، (۱۹۳). در نمایش بزمهای عاشقانه قدرت نویسنده آشکارتر می‌شود (۱۵۳/۱، ۹۲/۲، ۹۶). در این گونه موارد غالباً رنگی اشرافی در داستان بچشم می‌خورد حتی در ساختمانها و لباس و آرایش اشخاص و خورد و خوراکها.

شگفت آن که خسروی گویی گرایشی دارد به توصیف دقیق موضوعات جنسی و صحنه‌هایی از این گونه! در این زمینه به شرح جزئیات می‌پردازد. وصال شمس و طغرا (۱۳۰/۱، ۱۳۲)، زفاف شمس و ماری (۸۷/۲)، لولی و ربابه (۱۱۲-۱۱۳) و عشق بازی خاتون کرمان با دمشق (۲۰۲/۳) همه نمونه‌هایی است از این گونه صحنه‌ها، اما از همه بی‌پرده‌تر و زننده‌تر سروکار داشتن شمس و آبش خاتون و تجربه کردن صورالفیه و شلفیه است (۹۶/۲-۹۹) و رفتار این زن با شمس (۱۰۷/۲، ۱۱۷-۱۱۸، ۱۵۳).

نمی‌توان گفت که این صحنه‌ها بر حسب اتفاق در کتاب آمده بلکه تعداد آنها در مورد اشخاص مختلف شاید لااقل نمودار آن است که نویسنده خواسته چنین آب و رنگی هم به‌رمان خود داده باشد که از این چاشنی نیز خالی نماند. غافل از آن که میان این گونه صحنه‌ها و جنبه‌های تاریخی و اخلاقی کتاب و عفت‌پیشگی قهرمانان داستان، نوعی ناسازگاری بوجود آمده که هر منتقد نکته‌بینی متوجه آن می‌شود<sup>۲۳</sup>.



علاوه بر آن که اشخاص تاریخی و آداب و مراسم قدیم و جامه‌ها و مجالس و دیگر مشخصات مربوط به قرون گذشته آب و رنگی تاریخی به داستان داده،

سرگذشت شهرها و بناهای کهن و جغرافیای آنها نیز عامل مؤثری است در ایجاد فضای تاریخی برای داستان و قرارداد خواننده در روزگاران گذشته . وقتی که خسروی در بیان تاریخ هر شهر و توصیف جزئیات ابنیه و کیفیت ساختمان آنها بحث می کند یادآور توجه ناصر خسروست به معماری و شهرسازی هردیار ، در سفرنامه مشهورش<sup>۲۴</sup> . در هر حال ، شوق نویسنده به موضوعات تاریخی و آثار باستانی مسلم است . آیانی می توان گفت در آن دوره دشوار از تاریخ ایران که وی در آن می زیست و یاهنگام نمایش عصر پر وحشت استیلای مغول که درباره آن می نوشت، توجه به این گونه آثار تمدن و فرهنگ گذشته ، ستایشی است از روزگار عظمت کشورش یا مایه تسلانی در عهد ضعیف و انحطاط ؟

این مایه اطلاع درباره هریک از شهرها و ابنیه دیرینه - که حاصل مشاهدات و مطالعات فراوان خسروی در این زمینه است - نمی تواند تصادفی باشد و حکایت می کند از علاقه و اقروی به این گونه آثار و موضوعات . اگر سعدی در داستان ، آموختن مسالك و ممالك را به شمس سفارش می کند (۸۲/۱) در حقیقت سلیقه نویسنده است که بقلم آمده . چنان که وقتی شمس به طغرا و مادرش می گوید : «مردم از راههای دور و بلاد بعیده برای سیاحت تخت جمشید می آیند» (۱۸۷/۱) بنوعی دیگر بیان همین اندیشه است . در هر حال دل بستگی نویسنده به سرگذشت بلاد و ساختمانهای دیرنیده در هر جا لطفی خاص بهرمان بخشیده که مهمتر از همه تکمیل روح و فضای تاریخی داستان است هر چند ، گاه این شیفتگی عنان قلم را از کف آورده و سخن را در این مورد به اطناب کشانده است . یاد گذشته فیروزآباد (۸۲/۱) - ۸۳ ، ۱۵۵/۲ ، قلعه دختر در آن دیار (۱۷/۲) ، بقعه شاه چراغ (۱۰۴/۱) ، باغ تخت (۱۳۷/۱) ، قصر ابونصر (۱۳۸/۱) ، پهن دز (۱۷۳/۱) ، تخت جمشید

(۱۸۴/۱، ۱۸۷-۱۸۸)، شهر استخر و قلعه‌های نزدیک آن (۱۸۳/۱، ۱۸۸-۱۸۹)، مشهد ام‌النبی و مسجدی از بناهای اتابکان (۱۸۹/۱-۱۹۰) و بندامیر در حوالی شیراز (۱۸۶/۳-۱۸۷) نمونه‌هایی است از صحنه‌نگاریهای خسروی از آثار تاریخی.

توجه‌نویسنده به جغرافیای تاریخی به سرزمین ایران محدود نمی‌ماند بلکه اگر حوادث داستان قهرمانان را به دیگر کشورهایی کشاند، وی از شرح تاریخ و جاهای دیدنی این نقاط نیز غافل نمی‌شود مانند آنچه درباره دمشق (۲۵۷/۱-۲۵۹)، بیت المقدس (۲۶۱/۱)، قاهره و اسکندریه (۲۹۲/۱-۲۹۳، ۶/۲)، اهرام مصر، ابوالهول، جزرومد نیل (۷/۲-۸)، نجف، کوفه و بصره (۱۷۲/۳-۱۷۵) حتی و نیز و تاریخ حکومت آن (۲/۲-۳) نوشته است. این خصیصه در رمان خسروی چشم‌گیرست و در داستان او تأثیری آشکار داشته است.



یکی از جنبه‌های بارز رمان شمس و طغرا، تصویر اوضاع اجتماعی فارس به روزگار استیلای مغول در قرن هفتم هجری است. بدیهی است آنچه در این کتاب آمده حالت داستانی دارد اما در عین حال از واقعیت اوضاع آن عصر بی‌بهره نیست. پیداست که خسروی به شیوه نویسندگان غربی پیش از آن که به نگارش رمان خود بپردازد درباره جوانب موضوع بخصوص زمان داستان و ویژگیها و حوادث مربوط به آن خوب مطالعه کرده است.<sup>۲۵</sup>

نویسنده جامعه‌ای را نمایش داده ناامن و گرفتار ستم‌یگانه. ایلخان مغول و برکشیدگانش در سراسر قلمرو حکومت او از جمله در ایران هرکاری می‌توانستند کرد. حکمرانان در اندیشه حفظ مقام خویش و گردآوردن ثروت و

جانب نظر خان مغول از راه تقدیم پیشکشی و خدماتی از این گونه بودند . در پیرامون هر صاحب قدرتی گروهی گردآمده در پرتو نام و نفوذ او به کامجویی خویش و دوشیدن مردم اشتغال داشتند . بازار رقابت و توطئه های پنهانی گرم بود . کسی بر مال و جان خویش ایمنی نداشت و هر چندگاه نوبت به دست نودولتان دیگر می افتاد تا کیسه خود را پر کنند . در این میان اگر کسی می توانست خود را از شر سودجویان و بدخواهان در امان بدارد مستلزم زیرکی و موقع شناسی بسیار بود . گلستان سعدی نیز تاحدی چنین احوالی را نشان می دهد<sup>۲۶</sup> .

نویسنده شمس و طغرا در خلال رمان خود بمناسبت از این اوضاع سخن رانده و توانسته است خواننده را در آن روزگار سیر دهد و با مصائب و دشواریهای زمان داستان روبرو گرداند . هرج و مرج اوضاع فارس (۱/۱۹)، (۳/۵۳، ۲۳۵) ، رواج رشوه و رقابت در دستگاه اتابک در شیراز (۱/۹۸) ، (۱۲۴) و در حکومت ایلخان (۱/۱۷۶) ، توطئه امرا و برخورد منافع مأموران دیوانی فارس - که برای بدست آوردن تسبیحی گران بها از خون ریختن پروا نداشتند (۱/۱۲۰) - با حکام مغول (۱/۱۱۳) ، تهمتها و گزارشهای غرض آلود (۱/۱۲۵) ، تسلط آباقا بر ناموس مردم و حرص او در این کار (۱/۲۳۲) و مکرو حیاله اش (۱/۲۴۲) گوشه هایی از احوال آن دوره است . خان مغول «نه خدا می شناخت و نه شرم از کسی داشت . برای تحصیل دیناری حکم به تخریب دیواری می کرد و به تصور وصول دانه ای به ویرانی خانه ای فرمان می داد» (۱/۱۷۲) .

گاه می خوانیم چرا مغولان حکومت فارس را به آبش خاتون واگذار کرده او را «آلت کار خود قرار داده بودند» ؛ یا به چه سبب مردم ناگزیر به امیران مغول نزدیک می شده اند (۱/۱۲۶، ۱۵۶) بخصوص که در فارس کسی نمانده -

بود تاب تواند با این قوم غالب در افتد (۱۰۷/۱). گاه از دسته بندی هایی سخن- می رود که در فارس بر ضد انکیانو صورت می گیرد و به عزل او منتهی می شود (۲۳، ۱۶/۲) و یا از زد و بندها و تحریکات مخالفان برای برانداختن شمس- الدین صاحب دیوان وزیر (۱/۲۱۱-۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲/۱۵۳). بنابراین عجب نیست که کار دیوان در آن عصر خطر ها داشته است (۱/۲۱۹، ۲۲۷)، یا مردم مسلمان بی پناه ناگزیر هر روز به فرمان قومی غالب گردن می نهادند (۱/۳۹-۲۴۰) و در اکثر ممالک اسلامی برای مقابله با مغولان چشم امیدشان به سلطان مصر بوده است (۱/۲۴۱)<sup>۲۷</sup>. در این میان دادگری سوغونجاق نویین والی فارس (۲/۵-۶) و نیز نظم و ترتیب امور اصفهان در روزگار حکمرانی بهاء الدین محمد پسر صاحب دیوان و امنیت شهر و بازگذاشتن دکانها و انعام پذیرفتن فراشان و میر شیب شگفت انگیز ست. در آن جا نیز تفتیش دقیق و ترس از سیاست شدید حاکم موجب این احوال بوده است (۱/۱۹۳-۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۰).

علاوه بر اینها نکات دیگری از اوضاع زمان، وصف نویسنده را از جامعه آن عهد کامل می کند مانند: ناتمیزی کوچه های شیراز و آلودگی آبها در قیاس با هوا و صفا و گل و سبزه دشت فیروز آباد (۱/۹۷)، زیادی گدایان و بی کاران و راهزنان (۲/۱۴۳)، دشواری لباس فرنگی پوشیدن در ایران آن عصر (۲/۱۴۲)، پوشیدگی زنان (۱/۴۰)، گرایش جوانان آن عهد به ورزش و قمار و زنبارگی (۱/۱۲۸)، بغض غلامان و خواجه سرایان نسبت به مخدومان خود (۱/۱۸۷)، امتناع مغولان از ازدواج با تاجیکان (ایرانیان) (۱/۴۸، ۹۵)، ارتکاب حرام در میان برخی از مسلمانان (۱/۲۷۱)، ریا و فحشا و سقط جنین در کلیسای عیسویان (۱/۲۷۲-۲۷۳)، مخالفت شدید مسیحیان با مسلمانان (۱/۲۷۲).



رمان شمس و طغرا فقط مایه سرگرمی و سیر در عوالم لطیف عشق نیست بلکه پرده‌هایی است از تاریخ ایران، آن‌هم مربوط به روزهایی سخت و توان-فرسا. از خلال سطور آن، گاه می‌توان ناله نفرت آلود ملت‌ی را از ستم بیگانگان بی‌فرهنگ به گوش جان شنید.



چیرگی تام‌مغول و بی‌پروایی آنان در بیداد و خونریزی، همه مقاومتها را درهم شکسته بود. ناگزیر همه برای حفظ جان خویش به مماشات با قوم غالب گرایشی آشکار داشتند. نمایش این روحیه و سازگاری و فرمانبرداری مردم از سر اضطرار، جو اجتماعی زمان را در زمان خسروی بهتر مجسم می‌سازد، عصری که به قول عبیدزاکانی، دانشمندی چون قاضی عضدالدین ایجی را نیز به «رقص به یرلیغ» وامی‌داشت<sup>۲۸</sup>. روح تسلیم و طرز سلوک مردم بامغولان از صحنه‌های عبرت‌انگیز کتاب است. عامه مردم که دست و پایی نداشتند. خواص نیز از بیم آن که دارایی و مقام و منافعشان به خطر نیفتد به هر کار تن درمی‌دادند. با این همه اگر صدایی برمی‌خاست از همان مردم کوچه و بازار بود. ازان جمله پهلوان محمدنجر که «تمام او باش و الواط شیراز نوچه و تابع او بودند ... و مکرر بامغولها طرف شده و آنها را صدمه زده بود و بسیار از او ملاحظه می‌کردند» (۱۰۵/۱). هم‌بود که انکیانورا «مغولک» می‌نامید و در باب مدارای ثروتمندان بامغولان صادقانه می‌گفت: «اینها که می‌خواهند دارای همه چیز باشند ناچارند از همه کس تملق بگویند. فرقی ندارد هر کس می‌خواهد باشد، کافر یا مسلمان، شیعه یا سنی» (۱۰۵/۱) و ناکی‌نداشت که امیر کلیجه، پیشکار آتش‌خاتون، را چنین ملامت کند: «این خود شما یید که از ترس خانه و علاقه و شوق و منصب از مغولهای ترسید و تمکین دارید نه ما که هیچ نداریم مگر جانی» (۱۰۷/۱).

اما باباخرم نمودار روح محافظه کار و مصلحت اندیش زمان است و علی رغم نفرت شمس از مغولان ، وی را به سازگاری با آنان پند می دهد. گاه نیز از تمایل ایلخانان به مسلمانی مشعوف می شود که همچو دستگاه «قادر غالبی پیدا شده است» (۱/۲۳-۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۲) . خوش آمدگویی و فرمانبرداری خواجه فخرالدین دیلمی پدرشمس به انکیانو امیرمغول (۱/۵۸، ۱۱۵) نیز مدارایی است که وی برای نگهداشتن ملك و علاقه خود می کند (۱/۱۲۶) . از همین بابت است که شمس رکاب امیر سوغونجاق مغول را می بوسد و معتقدست : «تاما به اینها تعظیم نکنیم زبردستان به ما احترام نمی کنند» (۱/۲۳۱) . وی حتی وقتی دوست خود بوقا را ندانسته می کشد ، به رعایت خاطر آباقا می گوید : «به سزای خود رسید !» (۱/۲۳۵) . مظالم مغول ، شکست روحی مردم ، فساد اخلاق ، جامعه راه جایی کشانده بود که تغییر دین و مذهب جزء عاقلی محسوب می شد! (۲/۲۸) و هنگامی که کسی به منصبی می رسید، همان «اشخاص که در سال پیش خود را از او برتر می شمردند به سلام اورفته حلقه نوکریش را در گوش می کشیدند» (۳/۲۲) .

برخی از دیگر مظاهر سقوط اخلاق را نیز در آن ایام می توان دید. مثل رواج امردبازی که در بعضی از صحنه های کتاب با آن روبرو می شویم، مانند نظربازی رنود و اوباش شیراز نسبت به شمس (۱/۲۱) . کلوها و پهلوانان پسران خوشگل را شکار خود می دانستند (۱/۱۲۸) و از این جهت خواجه فخرالدین دیلمی و باباخرم نگران احوال شمس بودند زیرا «پسری ساده بی حارس و بزرگتری در شیراز یالقمه فواحش بود یاطعمه اوباش و اجامر. وقتی هم ترقی می کرد و بختش یار می شد هم خواب اکابر می گردید» (۱/۹۷) نیز (۹۱) . این سیره زشت چندان رایج بود که محیی الدین فرتوت نیز به طغرل

دل باخته بود و طفل هم این نظر بازی پیرمرد را تحمل می کرد (۳/۲۰-۲۱، ۲۶، ۴۵-۴۶، ۲۳۹) .

اگر خسروی خواسته است پریشانی اوضاع و ضعف شخصیت و تلّون طبع مردم را در آن عصر نشان دهد به این کار توفیق یافته است .



تجسّی برخی از آداب و رسوم زمان در خلال داستان ، هم به کتاب رنگی طبیعی بخشیده و هم خواننده را به اعماق قرون فرومی برد . مثل اسب سپهدار دیلمان و عراق را در درگاه خواستن بعنوان اعلام منصب شخص (۱/۵۹، ۲۴۲)، شکار باباز (۳/۲۲۱-۲۲۲)، رفتار مفلان با مردگان شان (۳/۹۶)، استفاده از کبوتر نامه بر (۲/۳۳)، اعتقاد به کیمیا و فتونی از این قبیل (۳/۲۱۲)، مراسم عروسی در روزگاران قدیم (۲/۳۵-۳۷، ۳/۱۵۱) و زفاف در شب هفتم (۳/۲۴۲)، مراقبت در پشت در حجله (۲/۳۸، ۸۷)، پیشکش دادن به امیر و اتابک بواسطه حضورشان در عروسی (۲/۳۶، ۳۸)، اعتقاد به انگشتی حرز و دعا برای دفع آفات (۱/۸۴، ۲۱۳، ۲۹۷)، طلاق و ازدواج (۳/۱۰۷، ۱۰۹) و سنت فرنگان در نکستن اسیران (۱/۲۷۰) . در خلال کتاب حتی از برخی سنایقه های پیشینیان نیز می توان آگاه شد . مثلاً يك جا اندام آبش خاتون به «کوهی از بلور» تشبیه می شود (۲/۱۱۷) . این گونه اشارات مختصر و زودگذر ، نشانه هایی است که تا حدودی بهرمان کیفیتی قدیمی می دهد هر چند برخی از آنها تاروکار نویسنده و حتی پس از آن نیز کم و بیش وجود داشته است .



علاوه بر حضور اشخاص تاریخی در کتاب - که بهرمان خسروی جنبه تاریخی می‌بخشد - ذکر پاره‌ای از حوادث تاریخ بمناسبت ، این حالت را تکمیل می‌کند . در عین حال که سلسله وقایع را سرگذشت شمس و طغرا و دیگر قهرمانان کتاب بهم می‌پیوندد، حوادث زندگی آنان بارجال تاریخ و برخی از وقایع عصر نیز ارتباط پیدا می‌کند . نویسنده این پیوستگی را بصورتی مطبوع ایجاد کرده بنوعی که خواننده در همان حال که با داستانی عاشقانه سروکار دارد در تاریخ هم سیر می‌کند . شاید این یکی از مواردی باشد که قریحه داستان نویسی خسروی بروز می‌نماید، گرچه گاه اختیار قلم را از دست می‌دهد و شرح و بسط تاریخ به درازا می‌کشد و تداوم داستان دچار وقفه می‌شود .

مطالب تاریخی کتاب به وقایع بیست و چهار ساله فارس - که نویسنده در مقدمه یاد آور شده - محدود نمی‌ماند بلکه گاه به اقتضای موضوع از گذشته‌های دور نیز سخن می‌رود مثل آنچه در باب ساغریان ، سرگذشت ابنیه تاریخی یا اسکندر و طائیس و سوزاندن تخت جمشید بقلم آمده است. از این قبیل است حوادثی که حالت تاریخی دارد و در خلال داستان پرورده شده مانند : سیاست مسالمت آمیز ابوبکر بن سعد بن زنگی با مغولان (۱۹/۱) ، ۲۵) ، اختیارات امیر مغول در فارس (۱۹/۱) ، ملوک شبانکاره و سرگذشت آنها (۴۷/۱) ، افزون طایی مغولان از بابت باج و خراج ، پس از سقوط بغداد (۲۶/۱) ، رفتار سلجوق شاه بن سلغر با ترکان خاتون (۲۷/۱) ، شکست مغولان از سلطان مصر (۲۸۳/۱) ، حوادث فارس از ۶۷۰ تا ۶۸۲ ه. ق. (۲/۳) ، مرگ آباقا و انتخاب احمد تکودار به ایلخانی، برخی از وقایع عصر او (۱۱-۱۲/۳) ، حکومت مستقل آتش خاتون در فارس (۱۳/۳) ، روی کار آمدن ارغون (۲۲/۳) ، قدرت یافتن یهودیان در عصر

او وزارت سعدالدوله یهودی (۳/۱۴۱، ۱۷۵)، مرگدارغون و کشته شدن سعدالدوله و ذلت قوم یهود (۳/۲۴۶) .

همه این عوامل دست بدست هم داده و شمس و طغارا بصورت رمانی درآورده است تاریخی و عاشقانه و خواندنی .



رمان شمس و طغرا در دوره پرجوش و خروش مشروطیت بقام آمده است . بعلاوه محمدباقر میرزا خود از مشروطه خواهان بوده و در جزر و مد حوادث زادگاه خود شرکت داشته و صدماتی دیده است . از این رو این نکته درخور توجه است که افکار اجتماعی او تا چه حد در کتاب مجال بروز یافته است .

بطور کلی می توان گفت در این رمان مشرب و اندیشه اجتماعی و پیامی خاص مطرح نیست که در خلال مطالب اثبات یا مفهوم شود . اگر احیاناً چیزی از عقاید و پسندهای نویسنده نگارش یافته سیرداستان موجب آن شده و اشاره ای است زودگذر . اما بر روی هم این نکته روشن است که خسروی در رمان مفصل خود بانمایش دوره سیاه استیلای مغولان و فساد اداری و اجتماعی و اخلاقی آن عصر خواننده رانیز در بیزاری از جو و رستم بیگانگان با خویش همداستان می کند<sup>۷۹</sup> . بخصوص وقتی از عدالت و نظام در کارهای و نیز و هوشیاری و اتحاد و شرکت مردم آن جا در کارهای عمومی و دفاع و آبادی وطن سخن می گوید ، بانوعی شیفتگی همراه است (۲/۱۰۶-۱۰۷، ۱۴۲-۱۴۳) ، نظیر موقعی که از اجرای قانون اسلام در مصر سخن می رود، در مقام مقایسه با ایران آن روزگار (۱/۲۷۹) .

باهمه این احوال ، تأمل در داستان گاه گوشه هایی از اندیشه های

نویسنده را نشان می‌دهد. مثلاً يك جا از زبان شمس می‌گوید: «برای مردم مسلمان مردن بهتر که در تحت اطاعت کافری (مغول) درآید» و باباخرم معتقدست که علت شکست مسلمانان از مغول درد مسلمانانی نداشتن و به شرایط اسلام رفتار نکردن و ظهور فساد در خود آنان بوده است. مگر نه آن که در قرآن می‌خوانیم: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم<sup>۳۰</sup> (۲۴/۱). داستان پرداز اختلاف کلمه در میان مسلمانان را نمی‌پسندد و از قول سعدی می‌نویسد: «شخص باید تا تواند در رفع خلاف و اتحاد مسلمانان بکوشد و تفوق کلمه را از میان ملت اسلام بردارد» (۱۲۴/۱). جای دیگر در پیام خواجه فخرالدین دیلمی به پسرش شمس می‌خوانیم که «تمام جنگ و جدال و خونریزی و خصومتی که در میان بنی نوع بشر واقع شده و می‌شود در سر مال دنیا است» (۱۷۲/۱).

در کار فرمانروایی، سختگیری بهاءالدین محمد حاکم اصفهان را تأیید می‌کند زیرا «نظم کامل در امور و امنیت شامل به نزدیک و دور و آسایش ضعیفان از تعدی اقویا حاصل نتواند شد جز به دقت در امور مملکت و سختگیری در اعمال مباشرین و مالش اشرار و قهر اقویا و بریدن دست سراق و راندن اهل شقاق و اینها استعمال قوه قاهره را لازم دارند» (۲۱۶/۱ نیز ۲۰۴). وی در عین حال که معتقدست «دنیا نیرزد آن که پریشان کنی دلی»، به این نکته نیز توجه دارد که «یا باید گردد دنیا نگشت یا باید حق آن را - نظیر حاکم اصفهان - این چنین بجای آورد» (۲۰۲/۱). گاه نیز درباره عامه مردم ناآگاه از قول شمس می‌نویسد: «عوام چندان معرفت و دانشی ندارند که به معایب و ضرر هر کار فکر کنند. همین قدر که بهانه بدست آورده بهیجان آمدند دیگر نه ملاحظه از بازخواست سلطان و نه از قتل و غارت دارند. در آن موقع نه دیگر فریاد عقلا و اعیان و نه نصایح و

مواعظ علما و دانشمندان ثمری به حال آنها نمی‌بخشد و تسکین آنها جز به دم شمشیر و قتل هزاران نفر مشکل است» (۲۱۹/۱-۲۲۰) .

از خلال این داستان گاه شاید بتوان به طرز تفکر و برخی از نظرهای نویسنده تاحدودی پی برد . مثلاً يك جا طغرا به شمس می‌گوید : همین که «من با خدا عهد کرده‌ام که جز شما با احدی همسر نشوم» کافی است و اختلاف مغول و تاجیک «عصبیت جاهلیت است که ما را از هم جدا کرده» (۱۱۹/۱) ؛ یا جایی دیگر می‌آید : «زن برای دل شوهرست نه پدر و مادر او» (۲۱۱/۳) .

اگر بتوان مکتبی فکری و اجتماعی را در کتاب جلوه گردید، اسلام است و اتفاق و مشورت و سپردن کارها به دست خردمندان که نویسنده مکرراً آن را ستوده ، حتی از زبان ماری ونیزی (۱۰۷/۲) .



بی‌گمان داستان شمس و طغرا از نظر اخلاقی درخور تأمل است زیرا جای جای نکته‌هایی در آن مندرج است که پیداست نویسنده خواسته در ضمن آنها مطالبی را با خواننده در میان نهد یا فضیلتی را به او یادآور شود. مهمترین آنها پاکدامنی است و رعایت اصول شرافت که در رفتار همه عاشقان و قهرمانان کتاب دیده می‌شود . بعلاوه این موضوع را سعدی نیز تأکید می‌کند (۸۹/۱) . راستی نیز از صفات چهره‌های محبوب داستان است. ازان جمله است صداقت ماری باشوهر نخستین خود و آگاه گردنش از عشق خویش (۶۹، ۵۵/۲) و شمس با طغرا و ماری. در سراسر داستان از مکرهای زنانه اثری نیست حتی آتش خاتون در دلباختگی خود نسبت به شمس راستگو و صمیمی است نه توطئه‌گر . سرانجام نیز پس از آگاهی از رفتار و

گذشت طغرا در حق ماری، متنبه می‌گردد و حاضر می‌شود از شمس دست بکشد تا این که - با همه حرفها - عاقبت به همسری شمس در می‌آید (۱۱۰/۲) -  
 ۱۱۲، ۱۱۵). پسر سلطان مصر نیز وقتی می‌شنود که طغرا شوهر دارد با همه شیفتگی خود مردانه دندان به جگر می‌نهد تا عشق‌وی را از یاد ببرد (۲۹۲/۱).

جنبه اخلاقی کتاب جلوه‌های گوناگون دارد. يك جا نجات درماندگان «تکایف هر مسلمان» شمرده می‌شود (۳۶/۱)؛ یا سخن از این است که «هر کس به جایی رسید از همت بلند رسید» (۲۵/۲). جای دیگر «نجابت و حسن خلق و همت و بعد از اینها حسن ظاهر» جزء صفات لازم شوهر بقلم می‌آید (۴۶/۲)؛ یا شمس می‌گوید: «کاغذ هر کس باشد بی‌اجازه او خواندن بالاترین خیانتهاست» (۱۰۹/۱). جوانمردی فضلوپیه همسر نخستین ماری ستایش انگیزست، نظیر توبه کردن و پرهیزگارشدن لیای و بنه همسری خداداد در آمدن (۱۷۸/۳). عیسی نیز مردانه به پیشواز خطر می‌رود (۲۲۰/۳، ۲۳۲) و هم‌اثر جیح می‌دهد پدرش را دشمنان کشته باشند تا این که خود کشی کند (۲۴۶/۳). شمس وقتی می‌بیند ممکن است پدر معشوق تقاضای پدری را در مورد زناشویی شمس و طغرا نپذیرد، حفظ آبروی پدر را بر عشق خود ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «من هرگز راضی نیستم که محض برآمدن هوای دل من همچو مرد غیور بزرگی بی‌اعتبار شود. می‌میرم و تن به این کار در نمی‌دهم» (۶۴/۱). وقتی نیز خواجه مجدالدین، لولی شبگرد را - با وجود تفاوت شأن - به دامادی می‌پذیرد تکیه او بر این اصل است که «ما همه بنده يك خدا و اولاد يك پدر هستیم. این اعتبارات مجازی مناط ترجیح یکی بر دیگری نخواهد بود. شرف انسان به اخلاق و احوال و صفات اوست. ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (۱۷۹/۳). اما همه این فضائل ناشی از اعتقاد نویسنده است به مبانی اخلاقی اسلام.





باتوجه به آنچه گذشت، نابجانیست اگر گفته شود رمان شمس و طغرا در عین حال که داستانی عاشقانه است از روح دینی متأثرست. مقید بودن شمس به آداب مسلمانی در زناشوئی (۱/۱۱۹) که «لذت عشق را بارعایت شرع بهم یافته» (۱/۱۲۳)، مسلمان شدن التاجربهادر، طفای، مریه، ماری و نیزی، مارگیز، دمشق و مادرش، و شیعه شدن هما و محمد همه نموداری از همین فکر کلی است. به همین سبب گاه شمس را در زیارت بقعه شاه چراغ می بینیم (۱/۱۰۴)؛ یاطفای زندگی در یک خانه بامرد نامحرم را نمی پسندد (۳/۴۲) و طغرا در مورد شوهر خود ایشار بخرج می دهد (۲/۱۱۳). ماری نیز می گوید: «اگر پاره ای مسلمانها برخلاف اسلام رفتار کنند... از بدی فطرت و عدم تربیت آنهاست» و دین اسلام را می ستاید (۲/۱۴۴). همین روح دینی گاه برخی روایات را در داستان آورده نظیر واقعه آتشکده اردشیر خوره در شب تولد پیغمبر اسلام (ص) (۱/۸۳، ۲/۱۵۵).



باتجربه ای که محمد باقر میرزا خسروی در سیر و سلوک طریقت داشته، ظهور برخی افکار عرفانی در رمان او موجب شگفتی نیست، از قضا این چاشنی، داستان عاشقانه او را لطیف تر کرده خاصه وقتی خواننده را به خانقاه سعدی یا ابوالحسن شاذلی می برد و از زبان آنان می شنود «وفاکن تا صفایینی» - شعاری که شمس و طغرا به آن وفادار ماندند - یا ماری در عشق به درجه ای می رسد که لذت عشق را در آن می داند که عاشق به وصال محبوب نایل نگردد حتی معشوق از حال عاشق بی خبر باشد (۲/۱۱، ۵۶،

۶۱). این که «عشق مربی خوبی است برای جوانها و تمام هوا و هوس آنها را می‌سوزاند» (۵۱/۳) بی‌گمان از شور و عمقی عرفانی حکایت می‌کند. این عوالم عرفانی را در روحيات طغرا، ماری و گاه شمس می‌توان دید. اما از همه بارزتر در مورد سعدی است و ابوالحسن شاذلی و نفوذ کلام و احترام این دو در نظر همگان و کراماتشان بواسطه صفای ضمیر.

به همین سبب است که فخرالدین دیلمی، پسرش شمس و طغرا از سالکان طریقت و مریدان شیخ سعدی‌اند و در دیگر شهره‌انیز بابرادران طریق نظیر بهاءالدین محمد روبرو می‌شوند. پند دادن شمس به خواجه نظام‌الدین ابوبکر، پدرهما، در ترنم حب ریاست نیز ناشی از استغنا و روح درویشانه اوست (۲۳۶/۳) اما بی‌اثر می‌ماند. زیباترین تجلی ذوق عرفانی نویسنده در عوالم عاشقانه قهرمانان داستان است، عشقی لطیف و زدوده و معنوی که همه کس آن را نمی‌تواند چشید، آن گونه که طغرا معنی این بیت را دریافته است (۷۸-۷۷/۲):

چنانست دوست می‌دارم که گروزی فراق افتد  
تو صبر از من توانی کرد و من صبر از تو نتوانم



رمان شمس و طغرا گاه طنزی نیز دارد. منتهی این موارد نسبت به طول داستان اندک است. بعلاوه داستان، طنز آمیز نیست و پیداست نویسنده هم در این کار دستی ندارد. از میان اشخاص رمان، امیدوار اهل شوخی و نکته‌گویی است ولی اغلب کنایه‌های او همراه است با لفظی رکیک، و بی‌لطف می‌شود مثل آنچه در مورد زن گرفتن و اسب تاختن خودش می‌گوید (۴۷/۲)، یا در وصف چشمهای کوچک التاجو (۴۸/۲). خنده‌شدید و بی‌حال شدن

شمس و طغرا و ماری در برابر این گونه بذله گوییها نیز بی موردست (۴۷/۲)، ۷۹، ۱۴۳/۳). پیداست ذوق نویسنده در لطیفه گویی، ظریف تر از این نبوده چنان که وقتی هم در باب زمین خوردن دایه طغرا خواسته شوخی بکند از همین دست است (۳۴/۱). یا جواب لولی در مورد ضربه ای که خورده است (۱۲۹/۳-۱۳۰). گاه نیز در گفته های امیدوارمی توان نکته ای لطیف جست. طعنه های لیلی به حسام الدین قزوینی نیز شوخی آمیزست ولی درخور زنی مانند او (۷۹/۳، ۸۱) اما بوسه دادن حسام الدین در حال مستی بر روی لولی (۸۳/۳) و رفتار لولی در شب دامادی (۱۱۲/۳) از صحنه های خنده انگیز کتاب است

بر روی هم خسروی در طنز و شوخی و ظرافت قدرتی از خود نشان نمی دهد. آن جانیز که می خواهد چنین چاشنی برای اثر خود بیفزاید - همان گونه که دیگران نیز دریافته اند<sup>۳۱</sup> - کارش به بی مزگی می کشد. نمی توان گفت این ازان بابت است که وی شوخیهای پسندعصر را بقام آورده زیر الطیفه - پردازان دیگری پیش و بعد از او بوده اند هنرمند که نکته های شیرین دارند بلکه باید این حالت را ناشی از آن دانست که خسروی آن مرز میان بذله گویی و ابتذال را نشناخته است<sup>۳۲</sup>.



نثر خسروی در زمان شمس و طغرا نیز درخور توجه تواند بود. انشای او نسبت به بسیاری از معاصران خود ساده و روان است و با طبیعت رمان سازگاری یافته اما این سادگی به درجه ای نرسیده است که به نثر داستان و محاوره نزدیک شود یا از زبان گفتار مایه ور گردد، گو آن که تاحدی ازان متأثر شده است. بعلاوه برخی آرایشها در نثر او دیده می شود که اسلوب

گلستان سعدی را بیاد می آورد و از این نظر ، نشر کتاب بازمان وقوع حوادث پیوستگی می یابد .

بدیهی است شیوه داستان پردازی نویسنده - که بصورت روایت است - و نیز سلیقه فاضلانه وی را از زبان عامیانه دور نگهداشته است . نشر او بیشتر برای اهل ادب لذت بخش تواند بود اما آن چنان نیست که دیگران از آن بهره نبرند . نفوذ نسبی زبان محاوره را در کتاب می توان دید : هم در بکاربردن مشاها مانند «دود از کشته برمی خیزد» (۲۳/۱) ، «کوه به کوه نمی رسد اما انسان به انسان خواهد رسید» (۱۶۵/۳) ، «یک دم نشد که بی سرخر زندگی کنم» (۷۹/۳) ؛ و هم در آوردن کلمات و تعبیرات زبان عامه نظیر : سگ خور شدن (۲۷۳/۱) ، هوو (۶۴/۲) ، آب چشم مردم را گرفتن : مردم را ترساندن (۲۴/۲) ، فکری شدن (۲۸/۲) ، به غلاف رفتن : بور شدن (۱۰۳/۳) ، کله به کله کسی زدن : اصرار کردن (۱۰۹/۳) ، دست دست کردن : درنگ کردن (۲۴۵/۳) و گوش گرفتن : گوش دادن و مراقبت (۱۴۹/۳) . از این قبیل است آوردن برخی کلمات از لهجه های شیرازی یا ترکی ، بمناسبت (۲۲۳/۱ ، ۱۵/۲) ، یادشنامهایی از زبان اشخاص داستان (۱۰۷/۳ ، ۱۱۷ ، ۱۲۷ ، ۱۸۰) . در برخی از قسمت ها نیز گفتگوها حالت محاوره ای بسیار ساده و خودمانی پیدامی کند (۳۵/۱ ، ۴۲ ، ۷۳/۲ ، ۷۴) .

بعضی واژه های قابل توجه نیز در نشر کتاب دیده می شود مانند : اصنامند (۳۶/۱ ، ۲۶/۳) ، عصمت پرست (۵۳/۱) ، اسب دونده و سرنرم (۲۲۳/۱) ، اسب بز : دونده (۱۹۶/۳) ، سرانداز و رویمال : چارقده ، روسری (۳۸/۲) ، برانداز گرفتن : برانداز کردن (۹۰/۲) ، جوان زن ، صاحبی نمودن : تصاحب (۱۳۰/۲) ، مویه ساری : گریه وزاری (۱۳۲/۲) ، پشت گردن فراخ : احمق ؟ (۶۳/۳) و غیره .

از آرایشهایی که در نثر خسروی می‌توان دید بیشتر تضمین شعر و گاه آیات و عبارات عربی است. اینها نیز در حد افراط نیست و غالباً نمکی به بیان او می‌دهد. گاه شعر و آیه را در نسج عبارت آورده<sup>۳۳</sup> یا اشخاص داستان به شعر بیان مقصود می‌کنند (۱۳۰/۱، ۱۵۳، ۲۳۳)؛ یا طفرل غزلی از سعدی را به آواز می‌خواند (۱۵/۳) و رباعی صاحب دیوان در رثای پسرش بمناسبت نقل می‌شود (۲۹/۲). اما آوردن آیه و شعر و عبارت عربی در کتاب بندرت دیده می‌شود (۲۴/۱، ۱۳۶/۳، ۲۰۹/۱، ۱۵۷).

سجع در نثر کتاب هست، گاه لطیف نظیر: «عشق پشه را پیل می‌کند و روباه را شیر» (۱۷۸/۱)، «حسن کار در همین است که او نه از عشق من با خبرست و نه از این آتش که در جان من است در اواثر» (۶۱/۲)؛ گاه نیز بی‌جا و نامناسب می‌نماید، آن‌هم در گفتگو مانند: «هرگاه مرضی و غرضی ندارند چرا نمی‌گویند از آن خَلْق چون بهشت و بهار و دست و دلی چون ابرو دریا بار» (۲۱۶/۱).

یک‌جا که نویسنده خواسته در نامه‌های بهاء‌الدین محمد و شمس به یکدیگر اسلوب مترسلان را بکاربرد نثری متکلف اختیار کرده و مهارت خود را در این باب عرضه داشته است (۱۹۷/۱-۱۹۸). گاه نیز یک ترکیب یا عبارت را مکرراً آورده، نظیر: «با فر فریدون و حشمت جمشید وارد ... شد» (۲۶/۲، ۵/۳).

بعضی واژه‌ها و ترکیبات ثقیل بندرت در کتاب یافته می‌شود مانند: «عصبیت و شمشخ‌انف» (۹۱/۱)، «شبستان مُفسق» (۸۵/۲)، «بریدن دست سراق و راندن اهل شقاق» (۲۱۶/۱).

آوردن صفت مؤنث به شیوه عربی - که در قدیم مرسوم بوده - در نثر خسروی زیادست و گاهی عبارت را از سکه انداخته، نظیر: امور مباحه

شرعیه (۱۲۲/۱)، امورات مباحه ممدوحه (۴۱/۲)، پریش نجیبه (۶۰/۲) و امثال آن. برخی استعمالات درانشای خسروی دیده می شود که با نشر فصیح سازگاری ندارد. معلوم نیست تحت تأثیر لهجه نویسنده بوده یا لغزش قلم، مانند: از نظر گذاشتن: توجه نکردن (۴۳/۱)، خدا حافظ کردن (۵۱/۱، ۵۶/۲)، از کسی کمک کردن (۷۴/۲)، از کسی فراموش کردن (۱۶/۳، ۲۸)، به کسی قاصد فرستادن (۲۳۵/۳)، استقبالچی (۲۳۴/۳). در طرز جمله بندی او نیز بندرت مسامحاتی به نظر می رسد.

بر روی هم مواردی که بتوان بر آن انگشت نهاد درانشای خسروی اندک است و می شود نثر او را در شمار نوشته های خوب آن عصر شمرد.



بررمان شمس و طغرا ایرادهایی واردست که به برخی می توان اشاره کرد. از بارزترین آنها موارد ضعفی است از لحاظ داستان پردازی مثل کامیابی عموم قهرمانان داستان و ناکامی مخالفان که کم می توان حوادث را پیش بینی کرد و از قضا عنوان بعضی فصلهائیز به این حدس کمک می کند. شباهت سرگذشت شمس و طغرا و طغرل و هماباهم از جهات مختلف، نقصی است دیگر، بطوری که جلد سوم کتاب یادآور جلد اول است. حتی ازدواج امیدوار و مادر دمشق نظیر پیوند خواجه فخرالدین دیلمی و طفای است. ناهم آهنگی و بی تناسبی برخی از وقایع و نیز کردار و گفتار اشخاص داستان ضعفی آشکار در کتاب است مانند: سخنان پرمعنای طغرا در باب عشق پاک، با وجود کمی سن او (۷۲/۱)، سرعت راه یافتن شمس به دربار ایلخان، کشته شدن دلیری چون تیمورتاش و پلنگ به دست شمس، با همه نوجوانی وی (۲۲۱/۱، ۲۲۳)، عربی آموختن او در مدتی کوتاه (۲۶۰/۱)،

(۲۸۹)، غزل سرایی طفرل مانند سعدی! (۳۰/۳) و پول خرج کردن بی حساب وی در عین خردسالی (۳۳/۳، ۴۱) و به یک ضرب شمشیر مردی دلیر را از پا در آوردن (۴۳/۳) .

بهبود یافتن جراحت شیخ ابو محمد محیی الدین (۱۱۶/۲) ، سرتا پا غرق جواهر داشتن کودکان (۱۴۹/۲)، شیر اهالی و دست آموز! (۱۵۱/۲)، دیدار عجیب و نامنتظر فردوس و محمد در نیمشب (۹۴/۳) و از همه شگفت انگیزتر دل سپردن فردوس و ملک زاده به یکدیگر در عالم خواب (۱۵۹/۳) ، (۱۶۱) ، شباهت رفتار دمشق که دختری بیابانی است به هما و فردوس (۲۳۸، ۲۰۳/۳) از دیگر موارد نامنتظر داستان است . به همین ترتیب انتساب مصراع حافظ به سعدی (۱۲۱/۲) نه فقط اشتباه است بلکه بازمان وقوع داستان سازگار نیست .

بسیاری از اشخاص داستان عاشق پیشه اند و زود عاشق می شوند و نیز زود می گریند . در یک خانه چند عشق روی می دهد . همه چیز همان وقت که انتظار آن می رود انجام می شود و کم کم از گیرایی و کشش داستان می کاهد. بدیهی است ذکر این نکته نیز که فلان مطلب را در جلد پیشین نوشته یا در جلد بعد خواهیم نوشت باشیوه داستان نویسی تناسبی ندارد . برخی صحنه ها و کارها نیز در داستان نادرست مثل ضعف و بی هوشی ماری و مگس بر چهره و دورد هانش نشستن (۶۲/۲) ، بلعیدن طفرل کف اطراف دهان همارا در مدهوشی وی (۶۹/۳) ، جستجوی طفرا در پی دستمال بکارت ماری (۸۸-۸۷/۲) ، و روده ها به بزم زفاف محمد و فردوس (۱۵۰/۳) .

اطناب و درازسخنی عیب مشهود دیگری در این داستان است. مواردی در کتاب یافته می شود که ممکن بوده است کوتاه تر باشد . شاید اگر این گونه شرح و بسطها باختصار بیان می شد کتاب به این تفصیل از آب در نمی آمد.

بعید نیست توجه به رمانهای دراز دامن کنت موئت کریستو و سه تفنگار الکساندر دوما نیز در این تطویل مؤثر واقع شده باشد. نکته این است که گاه تفصیل مطالب نابجاست و پیشرفت طبیعی داستان را دچار رکود کرده است، نظیر بحث طولانی باباخرم با شمس در باب ضرورت مماشات با مفلان و استدلال تاریخی در این زمینه (۱/۲۳-۲۹)، یا شرح ساختمان بناها در جایی که زائد می نماید، آن هم در هنگام فرار پدر شمس (۲/۲۱). گاه نیز اطناب در طول جمله است<sup>۳۴</sup>. کوتاه نویسی نابجاهم هست مثل خلاصه شدن ناگهانی یک سلسله وقایع (۲/۳۰).



با همه این ایرادها و با آن که شمس و طغرا یک رمان کاملاً تاریخی نیست<sup>۳۵</sup>، اهتمام خسروی در این که روحی تازه به داستان نویسی فارسی بدمد و رمان جدید فارسی را با الهام از ادبیات غربی بنیان نهد، مشهودست و مشكور. بدیهی است این نخستین تجربه نمی توانسته کاملاً به نتیجه مطلوب برسد اما کوششی بوده است ثمربخش و مثل هر گام نخستین، ارجمند. به همین جهت نیز نه تنها نظر پژوهندگان ایرانی بلکه توجه غربیان را هم به خود جاب کرده است<sup>۳۶</sup>.

مجموع این عوامل و نیز ابتکاری که خسروی در داستان پردازی فارسی بخرج داده سبب شده برای او در ادبیات معاصر ایران ارزش خاص قائل شوند<sup>۳۷</sup> و در رمان نویسی جدید بعنوان نویسنده ای پیشرو بحساب آید<sup>۳۸</sup> و رمانش «یک محصول برگزیده نوین از قریحه و استعداد ایرانی»<sup>۳۹</sup>.





بانگِ غروبِ بحری



## بانگِ خروسِ سحری

«تنها با» یکی بود و یکی نبود» است که مکتب و سبک رئالیستی  
در ایران آغاز یافت و همین سبک و مکتب است که در واقع  
شالوده‌ جدید ادبیات داستان‌ سرایی در ایران گردید و  
فقط از آن روز به بعد می‌توان از پیدایش نوول و قصه‌ورمان  
در ادبیات هزار ساله ایران سخن راند ...»

ل. ای. چایکین\*

تاریخ آزادی و ادب و فرهنگ ایران در قرن اخیر دو نام پرآوازه را در بر  
دارد: یکی سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی، سخنران محبوب و شهیر و از  
«مؤسسين آزادی...ما»<sup>۲</sup> در انقلاب مشروطیت، دیگری فرزند ارجمندش  
سید محمدعلی جمال‌زاده نویسنده نامدار ایران. پدر، جان خود را در راه  
آزادی از دست داد، و پسر فکر و قلم خویش را در خدمت به ادب و

پیشرفت فرهنگ ملت گماشت و اگر چه سالهاست دور از وطن در ژنو سکونت جسته ، روح و اندیشه اش نه فقط ایرانی مانده بلکه لحظه ای از یاد ایران فارغ نیست و به قولی «از بسیاری از ایرانیانی که در ایران بسر می برند ، ایرانی تر است»<sup>۳</sup> .

سید جمال الدین «مروج حریت بود و مجاهد راه عدالت»<sup>۴</sup> و از پیشقدمان مشروطیت و در آن عصر «شاید بتوان گفت اول آدمی بود که علناً در بالای منبر از آزادی و عدالت و این قبیل مسائل سخن رانده است»<sup>۵</sup> . در آن روزهای تاریک و توان فرسا «سخنان این سید اصفهانی به سبکی روح و به روانی آب در اعماق عروق و اعصاب مردم نفوذ می کرد و به آنان جانی تازه و فکری نو می بخشید. سخنان او چنان دلنشین و چنان مطلوب خاص و عام قرار گرفته بود که بعدها روزنامه ای به نام «الجمال» بوجود آمد که اختصاص به نشر مواعظ او داشت ... در میان سخنوران عهد انقلاب هیچیک این مقام را کسب نکرده است که مخصوص مواعظ او و روزنامه ای منتشر گردد»<sup>۶</sup> .

جمال زاده را نیز پایه گذار داستان نویسی جدید فارسی و ندادنده تجدید حیات نثر فارسی شمرده اند<sup>۷</sup> و پیشرو و راهگشای این طریق<sup>۸</sup> و نیز پیش-کسوت کسانی که در تجزیه و تحلیل مسائل اجتماعی قلم زده اند<sup>۹</sup> . اگر روزنامه «ماتن» \* پاریس ، پدر را «ولتر ایران» خوانده بود<sup>۱۰</sup> پسروا نیز با ا. هنری \* ، داستان نویس امریکایی (۱۸۶۲-۱۹۱۰) مقایسه کرده اند<sup>۱۱</sup> و با لودویگ هولبرگ \* ، بنیان گذار ادبیات دانمارکی<sup>۱۲</sup> .

Matin \*

O. Henry \*

Ludvig Holberg \*

عموم کسانی که دربارهٔ نشر فارسی معاصر و داستان نویسی جدید فارسی بحث کرده‌اند جمال‌زاده را پیشرو این طریق شمرده و از سهم بزرگ او در این کار یاد نموده‌اند. اما در این جا سخن بر سر نخستین مجموعهٔ داستانهای کوتاه اوست یعنی «یکی بود و یکی نبود» که نام جمال‌زاده را بر سر زبانها افکند و «همیشه جزء شاهکارهای ادبیات معاصر ایران باقی خواهد ماند»<sup>۱۳</sup>. همان کتابی که به قول یان ریپکا\* حادثه‌ای ادبی و از لحاظ تکامل نشر جدید فارسی در نیمهٔ اول قرن بیستم دارای اهمیتی تاریخی بود<sup>۱۴</sup> و با عکس‌العملهای مختلف روبرو شد: جمعی آن را نپسندیدند و گروهی دیگر این نخستین اثر نویسنده را ستودند<sup>۱۵</sup> و اینها خود دلیل آن بود که داستانهای جمال‌زاده در نوع خود تحولی ادبی بوده‌است. پیشرفت بعدی نشر و نقش داستان کوتاه در آن، این نظر را تأیید می‌کند<sup>۱۶</sup>. بعلاوه نشر کتاب محمد قزوینی را چندان به اعجاب افکند که شیرینی و حلاوتش را ستایشها کرد و آن را «نمونهٔ کامل-العیار زبان فارسی» شمرد<sup>۱۷</sup>.

تأثیری که «یکی بود و یکی نبود» در نشر و داستان‌پردازی فارسی بجا نهاد، نام جمال‌زاده را همیشه زنده و پایدار خواهد داشت و اگر در دیباچهٔ کتاب ابراز امیدواری کرده بود که صدای وی «مانند بانگ خروس سحری کاروان خواب‌آلود [ادبیات] را بیدار سازد» این آرزو تا حد زیادی در نویسندگی فارسی به حصول پیوست.



شرح زندگی جمالزاده خودداستان پرماجرایی است با فراز و نشیب بسیار<sup>۱۸</sup>. وی از کودکی ونوجوانی بابسیاری از جزر و مدهای زندگانی اجتماعی سروکار داشته وبامواج این دریای سهمگین چندی دست وپنجه نرم کرده ودر آن غوطه‌ها خورده‌است وپس از تحمل دشواریها در زندگی شخصی وکسب تجربه‌های بسیار وبرخورداری از فرهنگ شرق وغرب، مردی از آب درآمده‌است پخته وپرورده ونیک وبدآزموده وباذوق وقریحه‌ای روشن وخداداد.

جمالزاده به‌سال ۱۳۰۹ ه.ق. در خانواده‌ای متوسط در اصفهان بدنیا آمد. پدرش سید جمال‌الدین صدرالمحققین از واعظان هوشمند وروشن بین آن عصر بود وبسبب آگاهی‌هایی که پیدا کرده بود اوضاع آن زمان رانمی‌پسندید از این رو «از آزادی وعدالت دم می‌زد» وبا ملك المتكلمين (حاج میرزا نصرالله بهشتی) رساله‌ای در انتقاد از اوضاع نوشت به نام «رؤیای صادق» که در پترزبورگ در پنجاه شصت نسخه، محرمانه بچاپ رسید. وقتی نیز به حمایت خدمات یکی از دوستانش (عاینقی‌خان) در اصفهان، در روزنامه جلال‌المتین مقاله‌ای انتقادی به امضای مستعار «۷۴ اصفهانی» نگاشت. با این کیفیت شگفت نیست که ظل السلطان، حاکم اصفهان، قصد جان سید جمال را داشت واوناکزیر شد از اصفهان فرار کند و به تهران برود. در تهران نیز سید جمال‌الدین در مسجدشاه به وعظ می‌پرداخت وکم کم سخنور معروف مشروطیت شد وسخنش دلها را بر می‌افروخت که این خود داستانی جداست<sup>۱۹</sup>.

غرض آن که جمالزاده بواسطه موقع خاص پدرش از خردسالی در مسیر وقایع اجتماعی وسیاسی عصر قرار گرفت. در اصفهان می‌دید که در روز روشن به مردم ستم می‌شد و بسیار کسان صدمه‌ها می‌دیدند و کسی به دادشان نمی‌رسید<sup>۲۰</sup>؛ در تهران نیز با نایمینی پدرش روبرو بود

که هر دم احتمال دستگیریش می‌رفت<sup>۲۱</sup>. هنگام دیدار سید جمال‌الدین با محمدعلی‌شاه برای جلب موافقت او با مشروطیت، نیز باید همراه بود. در وعظ معروف پدرش - که به غوغایی بزرگ منجر شد - حضور داشت<sup>۲۲</sup>. حتی شور و هیجان اوائل دوران مشروطیت چنان در او اثر کرده بود که با همه نوجوانی روزی در انجمن محله سید ناصرالدین - که خانه‌شان در آن‌جا قرار داشت - در صحن امام‌زاده خطابه‌ای را که خود در محاسن مشروطیت نوشته بود، برای عامه مردم خواند و مورد تحسین شد<sup>۲۳</sup>. در برخی از جلسات مهم مجلس اول نیز حاضر و ناظر بود «خلاصه آن‌که در گیرودارهای اول مشروطیت با صفرسن داخل بود و خیلی چیزها در خاطر دارد»<sup>۲۴</sup>. بی‌سبب نیست که جمال‌زاده را «بچه انقلاب» خوانده‌اند<sup>۲۵</sup>.

بعلاوه نوجوانی که می‌دید پدر مهربان و نامورش در راه مشروطیت به شهادت رسیده چگونه می‌توانست از این موضوع فارغ بماند بخصوص که پدر در آخرین نامه خود از زندان برو جرد به او نوشته بود: «سعی کن در همان راهی که پدر تو در آن‌جا داد قدم بزنی»<sup>۲۶</sup>. بعدها جمال‌زاده به هر جا می‌رسید می‌دید نام و آواز پدر، پس از مرگ نیز، سایه‌ای است بر سر او، چه در مصر در برخورد با شیخ ابوالقاسم شیرازی، و چه در تلگراف‌خانه پاریس که «بووا»<sup>\*</sup> شرق‌شناس فرانسوی به احترام پدرش دست او را گرفت<sup>۲۷</sup> و نیز در بسیاری از جاهای دیگر.

سید جمال‌الدین که خود شیفته آزادی و بیداری و دانش بود فرزندش محمدعلی را در ده دوازده سالگی برای تحصیل به بیروت فرستاد. بی چندسالی از دوره متوسطه را در مدرسه دهکده «آنطورا» تحصیل کرد که



در جبل لبنان وزیر نظر کشیشهای لازاریست بود. در همین جا بود که نخستین تجربه‌های نویسندگی خود را آغاز کرد.<sup>۲۸</sup> اما پس از شهادت پدر، دوران دشوار آوارگی جمال زاده آغاز شد. به مصر و فرانسه و سوئیس رفت. در لوزان \* به تحصیل حقوق پرداخت و سختیها و گرسنگیهای کشید که بر راستی توان فرسا بود.<sup>۲۹</sup> در این شهر مدتها خوراکش منحصر به این بود که يك قطعه نان می‌خريد؛ قدری شکر نیز در آب می‌ریخت و نان را در آن ترید می‌کرد و می‌خورد. و بواسطه بی‌غذائی کارش به جایی کشید که قوت راه رفتن و تاب و توانی نداشت.<sup>۳۰</sup> «به زور درس دادن لقمه نانی بدست می‌آورد و گاهی هم نه درس پیدا می‌شد و نه نان و خدا تنها بزرگ بود».<sup>۳۱</sup> سرانجام جمال زاده، با همه این سختیها، با همت و کوشش خستگی‌ناپذیر خود موفق شد در دیژون از شهرهای فرانسه در رشته حقوق درجه لیسانس بگیرد.

پیش آمد نخستین جنگ جهانی، جمال زاده را نیز مانند بسیاری جوانان ایرانی به بینوایی و سرگردانی دچار کرد. کار کردن در مزرعه با دستهای مجروح و خونین از خار و غذائی بخور و نمیر - که نوشابه‌ای گرم مخلوط با اندکی قند یا شکر و نان ترید در آن بود - از روزهای خوب آن دوره تاریک بود. در این ایام جمال زاده چندان سختی کشید و با مناظر فجیع زندگی روبرو شد که می‌گوید: «آن وقایع بقدری مهیب و عذاب دهنده بود که هنوز هر ذره از خاطره اش ناراحت می‌کند و درست حالت رؤیای دهشتناکی را پیدا کرده است».<sup>۳۲</sup>

در جنگ جهانی اول، گروهی از ایرانیان در برلین جمع شده بودند و

برضه مداخلات روس و انگلیس در ایران کوششهایی داشتند. دولت آلمان از این جمع حمایت می کرد. جمال زاده نیز به ایشان پیوست و با آن که از همه جوان تر بود، در ماه مارس ۱۹۱۵ به حکم قرعه مأمور شد برای تبلیغات و تأسیس یک روزنامه به زبان فارسی به بغداد و کرمانشاه و تهران برود و زمینه شورش مخالف روس و انگلیس را فراهم آورد. وی در استانبول زندانی شد و پس از چندی نجات یافت. اما با کمک دیگر همقدمان مانند ابراهیم پورداود، اسماعیل امیرخیزی، اشرف زاده و عده ای دیگر، روزنامه ای به نام «رستاخیز» بهمدیری پورداود در بغداد ایجاد شد و با ارتباط با ایلات و عشایر لر و کرد، بخصوص کاکاوند و کلهر و گوران و سنجابی، لشکری به نام «قشون نادری» در کرمانشاه بوجود آمد. در این کارها جمال زاده تأثیر عمده داشت. بالباس مبدل به تهران رفت و آمد می کرد و با ایلات در مذاکره بود. «خلاصه آن که شانزده ماه تمام چکمه به پا و پارابلوم به کمر در میان لرها و کردها در رفت و آمد مشغول عقد قرارداد و عهدنامه و قسم نامه بود» اما فایده ای حاصل نشد و باز نزدیک شدن سپاهیان روس و انگلیس همه نقشه ها بر باد رفت و جمال زاده و یارانش ناگزیر به استانبول سپس به برلین برگشتند.<sup>۳۳</sup>

بازگشت به برلین نیز با مشکلاتی توأم بود از جمله روبروشدن با فاجعه کشتار و غارت آرامنه در ترکیه، و دیدن مادری که حاضر بود دودختر جوان و زیبای خود را در برابر لقمه ای نان بفروشد، و پدری که معلم ریاضیات دانشگاه استانبول بود و پسر ده ساله اش را از گرسنگی در حال مرگ می دید و ترجیح می داد نیمه ای از لقمه نانی را که به او داده بودند بخورد و نیمه را برای خود بیند و زود می گفت: «خوب می دانم که بچه ام مردنی است و همین یکی دو ساعت دیگر و بلکه زودتر خواهد مرد و در این صورت فایده ای ندارد که این نان را به او بدهم»<sup>۳۴</sup>.

این بار که جمالزاده در ۱۹۱۶ به برلین برگشت بیشتر به کوششهای قلمی پرداخت. سید حسن تقی‌زاده و دوستانش<sup>۳۵</sup> مجله کاوه را به زبان فارسی برای انداخته بودند. جمالزاده نیز با ایشان همکاری داشت. در ۱۹۱۷ جمالزاده از طرف ماسیون ایرانی به کنگره سوسیالیستها که در استکهلم برپا بود فرستاده شد و در آنجا بایامی مفصل و نوشتن مقالات و اعتراض به اقدامات ناحق روس و انگلیس در ایران، توانست توجه عموم را به تقاضاهای ماسیون ایران جلب کند<sup>۳۶</sup>. پس از پایان جنگ و پراکنده شدن یاران در ۱۹۱۸، کارسنگین کاوه بردوش تقی‌زاده و جمالزاده ماند. مجله باضعف مالی روبرو شد و تعطیل گردید. جمالزاده نیز ناگزیر با حقوقی اندک در سفارت ایران به مترجمی پرداخت. چندی نیز سرپرست محصلین ایرانی در آلمان بود. در ایام اقامت در آلمان به کمک ابوالقاسم وثوق مجله فارسی «عام و هنر» را نشر داد و خود مدیر و سردبیرش بود. اما پس از چندی این مجله هم تعطیل شد. در مجله «فرنگستان» نیز - که محصلین ایرانی در برلین منتشر می‌کردند - جمالزاده مقالاتی با امضای مستعار می‌نوشت<sup>۳۷</sup>.

جمالزاده تا ۱۹۳۰ یعنی مدت پانزده سال در آلمان بسربرد. در آنجا بخصوص در ایام سرپرستی محصلین بایش آمدهای گوناگون روبرو شد. در ۱۹۳۱ به مدد برخی از دوستان در دفتر بین‌المللی کار درژنو کاری پیدا کرد و چون مأمور مطالعه قوانین و مقررات کار بود پنج بار نیز مأموریت یافت که به ایران و خاورمیانه بیاید و در این باب مطالعه کند. در این سفرها از وضع کارگران ایرانی بویژه در دستگاه شرکت نفت سابق انتقادات کرد و گزارشهایی رسمی به دفتر بین‌المللی کار داد. در تأسیس وزارت کار و قانون کار و امور مربوط به آن در ایران و چند کشور دیگر شرقی، اقدامات جمالزاده در دفتر بین‌المللی کار در حد خود تأثیر داشته است. وی با تواضع خاص

خویش می‌نویسد: «شاید وجود من هم بقدر سرسوزنی در تحقق این امور بی‌اثر نبوده است و همین قدر مرا بس»<sup>۳۸</sup>. در آخرین سفر جمال‌زاده به ایران، حسین‌علاء نخست وزیر وقت به او پیشنهاد کرد بعنوان وزیر کار در هیأت دولت شرکت جوید ولی جمال‌زاده نتوانست این دعوت را بپذیرد و ترجیح داد دنباله کارهای خود را بگیرد و به ژنوب برگشت.

جمال‌زاده مدت بیست و پنج سال در مؤسسه بین‌المللی کار مشغول بود تا سرانجام بازنشسته شد. چندی نیز در دانشگاه ژنو به تدریس زبان و ادبیات فارسی اشتغال داشت<sup>۳۹</sup>. اینک سالهاست که وی در شهر ژنو سکونت دارد و با همه سالخوردگی، کوششهای قلمی او کاستی نگرفته بلکه افزون‌تر نیز شده است.

همین شرح حال بسیار کوتاه جمال‌زاده نشان می‌دهد که چه قدر زندگی او پر حادثه بوده و پیش‌آمدهای گوناگون تا چه حد وی را از تجربه‌های اجتماعی و شخصی بسیار برخوردار ساخته است و از او پولادی آبدیده ساخته، آشنا با فرازونشیب کار جهان و مردم جهان.

نخستین آثار قلمی جمال‌زاده در مجله کاوه درخشیدن گرفت، گرچه قبلاً در روزنامه «خاور» استانبول مقالاتی بطبع رسانده بود. وقتی از کوششهای سیاسی خود ناکام به برلین بازگشت، عنوان اولین مقاله او در مجله کاوه چنین بود: «وقتی ملتی اسیر می‌شود». ترجمه آلمانی این مقاله همان اوقات در روزنامه‌های آلمانی نیز نشر یافت<sup>۴۰</sup>. سپس اولین کتابش به نام «گنج‌شایگان یا اوضاع اقتصادی ایران» در سلسله انتشارات کاوه بطبع رسید (۱۹۱۶-۱۹۱۷). تاریخ روابط روس و ایران، دومین اثر تحقیقی جمال‌زاده بود که در مجله کاوه انتشار یافت و بواسطه تعطیل مجله ناتمام ماند و محمد قزوینی درباره مؤلف آن نوشت: «هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که

این جوان کم سن با این کوچکی جثّه این قدر مملو و سرشار و لبریز از هوش و دقت و روح نقّادی بطرز اروپایی باشد! <sup>۴۱</sup>.

جمال زاده با آن که در خردسالی از ایران دور شده بود، از آموختن زبان فارسی و خواندن آثار برجسته این زبان غافل نماند. ذوق و علاقه اش به نویسندگی نیز مدد کار شد و سبب گردید بهتر از بسیاری از درس خواندگان، زبان فارسی را بیاموزد و آثاری ماندنی نیز به این زبان بوجد آورد. این گونه آموختن و دانشجوئی با استقلال - که هنوز نیز در سالخوردگی آن را رها نکرده است - نه تنها فرهنگ و دانش وی را غنی ساخت، بلکه زبان او را چندان توانگر کرد که کمتر نویسنده ای از معاصران مانند او پرواژه ها و ترکیبات ادبی و عوامانه، یا کهنه و نو زبان فارسی تسلط دارد. معاشرت و مصاحبت با دانشمندان نیز فرصتی دیگر بود که جمال زاده از آن هوشمندانه سود جست بی آن که ابتکار و سلیقه خود را از دست دهد و به تقلید گراید. از آنان که چیزی آموخته است همیشه با حق گزاری نام می برد. قزوینی و تقی زاده و غنی زاده و دیگر ایرانیان دانشور و اهل کتاب در برلین شبهای جمعه جلساتی داشتند و هر کس مقاله ای را که آماده کرده بود برای جمع می خواند <sup>۴۲</sup>. جمال زاده نیز از اعضای دائمی این مجمع بود. شبی داستان «فارسی شکرست» را برای حاضران خواند و چندان تشویق شد که به نشاط آمد و دیگر قلم را از دست نهاد. محمد قزوینی - که نثرش با سبک نویسندگی جمال زاده بکلی متفاوت بود - بیش از همه اثر جمال زاده را ستود. دیری نگذشت که این داستان در کاوه منتشر گردید و مورد پسند عموم شد و نخستین داستان کوتاه جدید فارسی بدین ترتیب پایه عرصه وجود نهاد. چندی بعد، این داستان با پنج داستان دیگر در مجموعه «یکی بود یکی نبود» در برلین انتشار یافت (۱۳۴۰ ه. ق. / ۱۹۲۲) و شهرت و توفیقی کم نظیر یافت و همین

کتاب است که موضوع این فصل است .

جمالزاده نویسنده‌ای است بسیار پرکار و پراثر. وی علاوه بر داستان-نویسی، در زمینه‌های مختلف از تحقیق و ترجمه و تاریخ و نقد کتاب و غیره قلم زده است . پس از نشر «یکی بود و یکی نبود» چندسالی سکوت پیشه کرد اما بعد از سالها، بخصوص از ۱۹۴۲ به بعد آثار قلمی او یکی پس از دیگری انتشار یافت . از آن جمله است . دارالمجانبین (۱۳۲۰) ، سرگذشت عمو حسینعلی (۱۳۲۱) ، قلتشن دیوان (۱۳۲۵) ، صحرای محشر (۱۳۲۶) ، راه آب-نامه (۱۳۲۶) ، معصومه شیرازی (۱۳۳۳) ، تاخ و شیرین (۱۳۳۴) ، سروته يك كرباس (۱۳۳۵) ، شاهکار<sup>۴۳</sup> (۱۳۳۷) ، کهنه ونو (۱۳۳۸) ، غیراز خدا هیچ کس نبود (۱۳۴۰) و آسمان وریسمان (۱۳۴۳) . علاوه در زمینه تألیف و ترجمه نیز کتابهای زیر را از او می توان نام برد: قهوه خانه سورات<sup>۴۴</sup> (ترجمه، ۱۳۴۰ ق.) ، گلستان نیکبختی یا پندنامه سعدی (۱۳۱۷) ، قصه قصه ها (۱۳۲۰) ، هزارپیشه (۱۳۲۶) ، سرگذشت بشر<sup>۴۵</sup> (ترجمه، ۱۳۳۴) ، ویلهلم تل<sup>۴۶</sup> (ترجمه، ۱۳۳۵) ، دون کارلوس<sup>۴۷</sup> (ترجمه، ۱۳۳۵) ، خسیس<sup>۴۸</sup> (ترجمه، ۱۳۳۶) ، بانگ نای (۱۳۳۷) ، آزادی و حیثیت انسانی (ترجمه و تألیف، ۱۳۳۸) ، کشکول جمالی (۱۳۳۹) ، هفت کشور (ترجمه، ۱۳۴۰) ، دشمن ملت<sup>۴۹</sup> (ترجمه، ۱۳۴۰) ، خاک و آدم (ترجمه و تألیف، ۱۳۴۰) ، فرهنگ لغات عامیانه (۱۳۴۱) ، زمین و ارباب و دهقان (۱۳۴۱) ، صندوقچه اسرار (۱۳۴۲) ، طریقه نویسنده گی و داستان سرایی (۱۳۴۵) ، خلیات ما ایرانیان (۱۳۴۵) ، تصحیح سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (۱۳۴۸) ، قنبرعلی، جوانمرد شیراز (گوینو، ترجمه، ۱۳۵۲) ، قصه های کوتاه برای بچه های ریشدار (۱۳۵۲) ، هزارستان (دو جلد ، ؟) ، جنگ ترکمن (گوینو، ترجمه، ؟) ، اصفهان (۱۳۵۲) .

اما مقالات جمالزاده بی شمارست : از قدیمترین آنها در مجله کاوه و

دیگر جراید چاپ اروپا تا آنچه در مجلات و نشریات کنونی غالباً از او نشر می‌یابد، در زمینه‌های گوناگون.

بسیاری از نوشته‌های جمال‌زاده به زبانهای مختلف، از جمله به آلمانی، انگلیسی، روسی، فرانسوی، دانمارکی، اردو، هندی و چکی ترجمه شده است از نخستین مقالاتش<sup>۵۰</sup> تا داستانهای او. وی مقالات و آثاری نیز به زبانهای فرانسوی و آلمانی نگاشته و نشر کرده است<sup>۵۱</sup>. در این میان مجموعه یا برخی از داستانهای «یکی بود و یکی نبود» - که موضوع این فصل است - به زبانهای روسی، فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، دانمارکی، اردو و چکی ترجمه شده است؛ این همه حکایت می‌کند از شهرت و مقام ادبی جمال‌زاده در ادبیات فارسی معاصر.

با آن که جمال‌زاده نخستین نویسنده‌ای است که در آثار او تأثیر اسلوب ادبیات اروپایی مشهودست، بواسطه برخورداری وافر از فرهنگ و ادب فارسی، در نویسندگی روح ایرانی خویش را حفظ کرده و این خود توفیقی بزرگ است. از این رو می‌گوید: ما باید ایرانی‌بمانیم، ایرانی بیندیشیم و برای ایرانیان بنویسیم<sup>۵۲</sup>. در کسب تمدن جدید نیز تقلید خام را رد می‌کند و معتقدست «آنچه را مقبول است باید پذیرفت» و «چیزی را که خودمان خوبش را داریم نباید در گرفتن بدش از دیگران این همه حرص و عجله داشته باشیم»<sup>۵۳</sup>.

خاطرات تلخ جمال‌زاده از روزگار کودکی و جور و ستمی که در مکتب‌خانه و اجتماع دیده بود<sup>۵۴</sup>، در افکار و نوشته‌هایش تأثیر فراوان بجای نهاده چندان که «یکی از خصائص عمده فطرت او، آزاده‌فکری ... روح او و انزجار طبیعی نفس و طبع اوست از ... افکار قشری و ظلم و جور و این صفت در نهاد او فوق العاده متمکن و باخون او سرشته است بطوری که آثار آن

همیشه نمایان است»<sup>۵۵</sup>. از این رو علاقه وی به فقرا و مظلومان و ضعیفا و زیردستان در عموم نوشته‌هایش آشکارست و نظر خواننده را به خود جلب می‌کند<sup>۵۶</sup>.



اهمیت جمال‌زاده در تاریخ ادبیات ایران بیشتر از نظریه‌پردازی و رهبری ادبی در داستان‌نویسی جدیدست و این خود کار بزرگی است. مقدمه معروف او بر کتاب «یکی بود و یکی نبود» بمنزله «مانیفست» یعنی بیانیه‌ای ادبی است که به مکتب جدید نویسندگی در ایران رسمیت بخشیده است<sup>۵۷</sup>. تأمل در آنچه جمال‌زاده در این «دیباچه» آورده و راههایی که نشان داده، بخصوص در مقایسه با سلیقه‌ها و عرف ادبی در ایران آن عصر، ارزش راه‌گشایی و نوآوری وی را نشان می‌دهد و معاوم می‌سازد که ادبیات و نشر جدید فارسی تاجه حد مرهون اوست، بخصوص که اینک پس از گذشت بیش از نیم قرن - با توجه به آنچه در این مدت در داستان‌نویسی جدید فارسی پدید آمده - بخوبی می‌توان تشخیص داد که راه جمال‌زاده، راهی درست بود و وی توانست با ابراز شهامتی خاص هم زبان فارسی را با بهره‌وری از زبان ساده و زنده مردم بارور و غنی سازد و هم راه تکامل داستانهای جدید فارسی را هموار کند. بدین سبب جنبشی را که او پدید آورد بانهضت ادبی در مجارستان و چکوسلواکی قیاس کرده‌اند<sup>۵۸</sup>.

دیباچه جمال‌زاده از همان نخستین سطر انقلابی بود: «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر - سخن نوآر که نور احلاوتی است دگر». وی به عقب‌افتادگی ادبیات در ایران آن روزگار بی‌پروا حمله آورده و «استبداد ادبی» یعنی پیروی محض از شیوه پیشینیان را بشدت محکوم ساخته و از بی‌توجهی اهل قلم - که بیشتر برای فضلا و ادبا می‌نوشتند و اعتنائی به دیگر



افراد یعنی اکثریت مردم نداشتند. سخن رانده است (۳) ۵۹. دل او بر احوال عامه مردم می سوخت که گرفتار جهل و چشم بستگی بودند و اگر نویسندگان بایبانی ساده به راهنماییشان نمی نوشیدند «تاقیام قیامت در جهل و ذلت و تاریکی سرگردان» می ماندند. آنگاه لزوم تعلیم عمومی اجباری را برای بیداری و راهنمایی مردم، و تجربه ممالك متمدن را در این زمینه یادآور شده است و بخصوص به این موضوع تکیه کرده که «در کلیه مملکتهای متمدن که سر رشته ترقی را بدست آورده اند انشای ساده و بی تکلف عوام فهم روی سایر انشاهارا گرفته و با آن که اهالی آن ممالك عموماً مدرسه دیده و با سوادند و در فهم انشای مشکل نیز چندان عاجز و درمانده نیستند باز انشای ساده مدوح است و نویسندگان همواره کوشش می کنند که هر چه بیشتر همان زبان رایج و معمولی مردم کوچه و بازار را با تعبیرات و اصطلاحات متداوله به لباس ادبی در آورده و بانکات صنعتی آراسته به روی کاغذ آورند و حتی علمای بزرگ هم سعی دارند که کتابها و نوشته های خود را تا اندازه مقدور به زبان ساده بنویسند» (۴-۵).

آنگاه جمال زاده می پردازد به اهمیت رمان که «رکن اعظم ادبیات فرنگستان را تشکیل می دهد» و از فواید رمان در ارشاد خلق و تکمیل معرفت و آگاهانیدن مردم سخن می گوید و تأثیر آن در ایجاد تفاهم و همفکری و همدلی در میان افراد يك ملت و نیز با سایر ملل، زیرا «رمان بهترین آینه ای است برای نمایاندن احوالات اخلاقی و سجایای مخصوصه ملل و اقوام» (۶-۸). اما جان کلام او باز زبان فارسی است و تأکید به این که داستان نویسی - به هر شکل که باشد - بازبان ساده و زنده مردم هم آهنگ است و می تواند «موقع استعمال برای تمام کلمات و تعبیرات و ضرب المثلها و اصطلاحات و ساختمانهای مختلف کلام و لهجه های گوناگون يك زبانی پیدا کند و حتی در واقع جعبه حبس صوت گفتار طبقات و دسته های مختلفه يك ملت باشد».

در صورتی که انشاهای قدیمی (کلاسیک) و علمی و غیره این خدمت را از عهده نمی‌تواند برآید» (۹) .

تأسف او از این بود که فضیلت ایران «عموماً کسر شأن خود می‌دانستند که اصلاً قلم خود را برای نوشتن نشر روی کاغذ بگذارند و وقتی هم که می‌خواستند نثر بنویسند محال بود پای خود را از گالستان سعدی پایین‌تر بنهند» (۱۰) . جمال‌زاده همه این نکات را با آوردن مثالهایی از ادب فارسی و فرنگی توأم ساخته و سرانجام «انشای حکایتی را بهترین انشاها» شمرده است (۱۲) . اما موضوع تهور آمیز آن که علی‌رغم سلیقه اکثر ادبای آن عصر، مجموعه‌ای از «کلمات عوامانه که بیشتر بین طبقات پست و مشه‌دیه‌ها (مش‌دیه‌ها) معمول بوده است» گرد آورده و در آخر کتاب افزوده<sup>۶۰</sup> و نه تنها خود آنها را در نشرش بکار برده بلکه به دیگران نیز سفارش کرده که این‌گونه کلمات و ترکیبات را در نوشته‌های خویش بکار برند تا ترویج شود بخصوص که «خیلی از این کلمات اصلاً بی‌مترا‌د ف هستند یعنی کلمه دیگری که همان معنی آنها را بعین برساند وجود ندارد» (۱۳) . بعلاوه «هر روز باید داشتن خیالات و حقایق و احساسات و چیزهای تازه لابد کلمات و تعبیرات تازه هم میان می‌آید . . . و در واقع روگردان بودن از الفاظ نو و قناعت به الفاظ قدیمی با خیالات و معانی تازه‌ای که همواره میان می‌آید حکم آن را دارد که کسی خواسته باشد جامه طفل شیرخواری را به تن جوان فربه و برومندی بپوشاند» (۱۴) . به قول ویکتور هوگو «زبان مثل دریاست که مدام در سیر و حرکت است» (۱۵) .

آنگاه آرزو می‌کند که کاش با توجه به ترقی و تکامل ادبیات در سایر ممالک، ادب و فضیلت ایران بجای استقبال از قصیده و غزل مشهوری از متقدمان «میدان جولان قلم خود را وسیع‌تر ساخته و در تمام شعبه‌های

ادبیات از نشر و نظم مخصوصاً نشر حکایتی ... کار کرده ... در کالبد سرد -  
شده ادبیات ما جان تازه ای بدمند» وبا بکار بردن کلمات و اصطلاحات تازه  
«در عروق ادبیات خون تازه دوان و کم کم ... مانند ادبیات قدیم مان مایه  
افتخار و مباهات هرایرانی» شود (۱۷-۱۸) .

جمال زاده در پایان می نویسد که با توجه به این مقدمات و برای آن که  
«ادبا و دانشمندان را ملتفت ضروریات وقت نماید ... و راه نوی در جلو  
جولان قلم توانای نویسندگان حقیقی بگذارد» مجموعه ای از حکایات خود را  
فراهم آورده و بطبع رسانده است (۱۹) .

حمایت صمیمانه جمال زاده از زبان زنده توده مردم و داستانهای که  
برای اثبات عقایدش ، خود بعنوان نمونه عرضه داشت دفاع مردانه دانسته  
ایتالیائی را از زبان بومی ایتالیائی در برابر زبان یونانی و لاتینی<sup>۶۱</sup> بیاد می آورد و  
نشان دادن توانایی زبانش با بنظم آوردن «کمدی الهی» .

امروز که آن آرزوهای ادبی تا حدودی به ثمر رسیده باید به مردم  
سالخورد و خسته ای که هنوز فکر و خامه اش در جولان است و در آن روزهای  
تاریک ، دعوتگری پیشرو و روشن بین و راهنما بود ، درود فرستاد .



جمال زاده در نوشته هایش روحی انتقادی دارد و این موضوع یکی از  
صفات بارز عموم آثار اوست . بدیهی است از نویسنده ای حساس و باهوش و  
نکته بین - که پریشانیها و نابسامانیها را در موطن خود به چشم دیده و طعم  
تلخیها و در بدریها و سرگردانیها را چشیده است و آنها را با پیشرفت تمدن و  
آرامش و آسایش فرنگستان قیاس می کرده - جز این انتظاری نمی توان  
داشت. بخصوص که پدرش از شهیدان مشروطیت ایران و خود از گرم روان

این طریق و برای خویش رسالتی قائل بود. از قضا نخستین مجموعه داستانهای او - که مورد بحث ماست - از این خصیصه بسیار برخوردارست و به همین سبب نیز ایران آن روز را تکانی داده و موجی از مخالفت یا تحسین برانگیخته است.

این روح انتقادی در *تک تک* جملات و کلمات «یکی بود و یکی نبود» دمیده شده است. مثلاً نخستین جمله حکایت «فارسی شکرست» نمودار عقده ای است در دل نویسنده از آن ایام که ناگهان سرباز کرده می ترکد و به این صورت برقام او جاری می شود که «هیچ جای دنیا ترو خشک را مثل ایران باهم نمی سوزانند» (۲۰). در آغاز داستان رفتار کرجی بانها و حمالهای انزلی و مأموران تذکره و فرّاشان حکومت وقت بامسافران از راه رسیده، بقدری دلازار بوده است که هر مسافری را از پا نهادن به این دیار پشیمان می کرده، از این رو می نویسد: «خداوند هیچ کافری را گیر قوم فرّاش نیندازد! دیگر پیرت می داند که این پدر آمرزیده ها در یک آب خوردن چه بر سر ما آوردند» بخصوص که بعد معلوم می شود بگیر و ببند در انزلی ناشی از بهم خوردن روابط دولت و مجاس در تهران بوده و آمدن مأمور فوق العاده ای از مرکز برای توجه مخصوص به تردد مسافران که وی «محض اظهار حسن خدمت و لیاقت و کاردانی ترو خشک را باهم می سوزاند و ... به جان مردم بی پناه افتاده» بود (۲۲-۲۳). در این میان اتهام رمضان «جوانک کلاه نمدی بدبخت» که گرفتار شده بوده از همه شگفت انگیز ترست و جرّمش آن بوده که «چند سال پیش در اوایل شلوغی مشروطه و استبداد پیش یک نفر نوکر شده بود!» (۲۴).

اما انتقاد عمده جمال زاده در این داستان متوجه طرز سخن گفتن عربی - مآب مردم متفاضل (۲۵-۲۸) و جوانک فرنگی مآب (۲۹-۳۱) است که هر دو نامفهوم

است. جمال زاده با کمال استادی توانسته است شیوه بیان این دوتن را - که نماینده دو طبقه کاملاً متفاوتند - بقم آورد و سرانجام باید به رمضان حق داد که می گوید: این «هر دو جنی اند... و زبان جنی حرف می زنند...». اگر اینها ایرانی بودند چرا از این زبانها حرف می زنند که يك کلمه اش شبیه به زبان آدم نیست؟» (۳۲-۳۳). موجب آزاد شدن دستگیرشدگان و تصور رمضان از خبر آزاد شدن نیز خود انتقادی دیگرست چه مأمور تذکره باز عوض شده و «برای آن که هر چه مأمور صبح ریسیده بود مأمور عصر چله کرده باشد، اول کارش رهایی ایشان بوده» است (۳۴).

فرنگی مآبان نا آشنا با محیط ایران در بسیاری از داستانهای جمال زاده، از جمله در «فارسی شکرست»، مورد انتقاد و ضعف آنان در شناخت محیط و بیگانه بودنشان در وطن مشهودست. گاه نیز پاکدلی و حسن نیت و ناکامیایشان تأثر آورست نظیر سر نوشت جوان قهرمان داستان «راه آب نامه» و امثال او<sup>۶۲</sup>.

در «فارسی شکرست» با همه انتقادات لطیف اجتماعی، جان کلام دفاع از زبان شیرین و ساده و روان فارسی است و پیراستن آن از هر گونه ناهمرواری، به این سبب در آخر داستان زبان فارسی - سوغات استانبول نیز در گفتار جوانی از اهل خوی و سلماس مورد انتقاد می شود (۳۴).

داستان «رجل سیاسی» نوعی دیگرست و انتقاد آن بیشتر متوجه است به هوجبی بازی سیاسی و سودجویی فرصت طلبان و از آب گل آلود ماهی گرفتن. بازاریان بی آن که بدانند چه خبرست به پیروی از معرکه آرایان آن زمان دکانها را می بندند و همراه مردم بی کار و نا آگاه در مجلس شوری جمع می شوند (۳۷-۳۹). برخورد «آقا جعفر پنبه زن» بعنوان نماینده مردم بارئیس و وکلای مجلس (۴۰)، رواج بازار شایعات و اخبار عجیب روزنامه ها (۴۲-۴۳)،

زدوبند سیاسی پنبه زن و همسایه اش برای وکالت (۴۴)، تملق و بددهنی پادوهای سیاسی (۴۸-۴۹)، پیشنهاد همکاری خاقان السلطنه به جعفر حلاج برای از کار انداختن فغفورالدوله و صدراعظم شدن (۵۰-۵۱) از قسمتهای خواندنی و انتقادآمیز داستان است خاصه که این وقایع از پدیده های آن دوران در جزرومدهای سیاسی بود. گاه از زبان مردهمسایه می خوانیم که مرد سیاسی سواد و سر رشته لازم ندارد بلکه بایست رشوه بگیرد و نیز از او می شنویم که پیش از مشروطه به چه کسانی رشوه می دادند و پس از مشروطه چه طور شده بود. اما در این میان حفظ و جاهت یعنی این که «آدم طوری رشوه بگیرد که کسی نفهمد کار حضرت فیل» بوده است (۵۳-۵۵). سراسر داستان، انتقادی است بر راه و روش سیاست پیشگان قلابی و نطقهای مصنوعی و ذهن ساده و زودباور مردم در آن زمان و شایعه پراکنیهایی از نوع يك كلاغ را چهل كلاغ کردن (۵۵-۵۹). سرانجام در این بازار آشفته جعفر حلاج در مدت چهار سال سری میان سرها در می آورد و از مشاهیر شهر می شود و در انتخابات از طرف هر دو فرقه دموکرات و اعتدالی با آراء زیاد به وکالت مجلس انتخاب می شود. اما بعد از چند ماهی می بیند در مجلس «اگر چه نان آدم توی روغن است ولی انسان باید دایم خروس جنگی باشد و هی به این و آن بپرد» از این رو در شهرنایین که از سروصدای مرکز دورست برای خود، حکومتی درست می کند و به زندگی راحتی می رسد. پسرش نیز رئیس معارف فارس می شود و همه خوشند و آقا جعفر خواهشمندست دیگر او را «رجل سیاسی ندانند و نخوانند» (۵۹).

داستان رجل سیاسی، نقدی است ظریف ولی جانانه بر اوضاع ایران در آن روزگار و راه و روش مردمی ناشایست و ماجراجوی که با سیاست بافی از سادگی مردم به زیان ایشان و به سود خود بهره می جستند و آنچه به آن

نمی‌اندیشیدند مات خواهی بود .

در «دوستی خاله خرسه» هر قدر جوانمردی و مردانگی حبیب‌الله تحسین‌انگیزست و دوست‌داشتنی ، ناسپاسی و نامردی قزاق بیگانه دلازارست و نفرت‌آور. در عین حال یادی است از عظمت گذشته ایران و ضعف دوره قاجاری و جرقه‌ای ناپایدار از غرور بر باد رفته قومی (۷۳). آیا رفتار

تلخ مردم ایران از روسهای تزاری در آن روزگار ؟

قزاق روسی و عنوانی که نویسنده به داستان داده، طعنی بوده است به خاطرات «در دلد ملا قربانعلی» باطنزی لطیف، ایرادی است غیر مستقیم بر لغزش و خطای او . با این تفاوت که ملا قربانعلی با اعتراف خود در این داستان ، نوعی صداقت و صمیمیت بخرج می‌دهد . گویی به این طریق از بار گناه او کاسته می‌شود .

«بیله دیگ بیله چغندر» داستانی است ابتکاری در انتقاد بر شیوه اداری و حکومت در آن ایام ، بویژه آشفتگی و نابسامانی کارها، احوال عامه مردم ، مسائل گوناگون ، موارد نقص و عیب و اوضاع جامعه . پریشانی و نیازمندی فرودستان از جمله دهقانان و دهاتیان یا اشاره به دروغ‌گویی و قسمهای دروغ اشخاص از دیگر نکته‌های انتقادی است که در داستان پراکنده است و مجموع آنها قصه‌ای را پدید آورده است<sup>۶۳</sup> .

«ویلان الدوله» ، چنان که از عنوانش برمی‌آید ، سرگذشت شخصی است خانه بدوش و طفیلی و فرصت طلب که فرجامش مرگ در خواری و در بدری است. این قسمت از کتاب جنبه داستانیش کمترست .

در داستانهای جمال زاده شیوه انتقاد رئالیست روشن و بارزست و در این زمینه او را باید از پیشگامان شمرد<sup>۶۴</sup> . به قول ریپکا وی «نثر طنزآمیز

فارسی را بنیان نهاد<sup>۶۵</sup> .

در «یکی بود و یکی نبود» نیز مانند برخی دیگر از داستانهای جمال زاده، از ریاکاران جای جای انتقاد می شود. تنگ مشربی و تعصب جاهلانه و بد-آموزیها و سودجوییها که در آن عصر دیده می شد، موجب این خرده گیریها شده است .

نکته دیگر آن که با توجه به تأثیری که روحانیان بیدار و روشن بین، از جمله پدر جمال زاده، در نهضت مشروطیت داشتند و آیین مبین اسلام و علمای پرهیزگار و آگاه را صمیمانه می ستایند .

در زمینه اجتماعی، جمال زاده به طبقه متوسط بیشتر توجه دارد که خود از آن طبقه بوده است . از نادانی و عقب افتادگی شان سخن می گوید ولی بصورت ناصحی خیرخواه و دل سوز که همه چیز را می بیند. در نظر جمال زاده علت اصلی فساد اخلاق، فقر و عدم امنیت و ظلم رایج در آن روزگار بود که در هر جای این کتاب، بنوعی به این نکته ها پرداخته است<sup>۶۶</sup>. مطالعات تاریخی و اجتماعی جمال زاده سبب شده هر موضوع را بایوندها و علل آن مورد توجه قرار دهد یعنی آن اوضاع و احوال اجتماعی که امکان وجود و ظهور به تباهیها داده بود<sup>۶۷</sup> .



موضوع دیگر طنز لطیف و نکته آمیزی است که در «یکی بود و یکی نبود» جلوه گریست، گرچه باید گفت اکثر داستانهای جمال زاده باطنزی جد آمیز همراه است که در عین برخورداری از لطف شوخی، هدفش راهنمایی مردم است<sup>۶۸</sup>. طنز پردازی - همچنان که جای دیگر نوشته ام<sup>۶۹</sup> - ناشی از لطف طبع و حسن قریحه است و جمال زاده از این ذوق و استعداد بهره ای وافر



دارد. در داستانهای او در ورای هر شوخی و لطیفه‌ای، نکته‌ای و طعنی نهفته است. از يك سو لبراً به تبسم می‌گشاید و از سوی دیگر فکر را به هشیاری برمی‌انگیزد و سرانجام اگر خواننده تأمل کند، غمی دلش را می‌فشرد: اندوه مردم و دل‌سوزی بر احوال ایشان. اما نویسنده به مدد همین گونه شوخیها همه کسانی را که نمی‌پسند دست می‌اندازد و روسیاهشان می‌کند.

«نوشته‌های جمال زاده از تألیفات اسلاف خود کمتر نیشدار نیست، جز آن که نیش قلم او از نوع دیگری است. بدین معنی که وی با مهارت خاص توانسته است تاخی عیب‌جویی را در زیر پرده‌ای از طنز ملایم مستور دارد»<sup>۷۰</sup>.

مگر نه این که جمال زاده پرورده دوره‌ای بود که مردم در پی رفع نابسامانیها در جنبش و تلاش بودند و فکرها و قلمها و قدمها در حرکت بود. بعلاوه تباهیها و موضوعات در خور انتقاد فراوان یافته می‌شد. از طرف دیگر شکست کوششهای نافرجام و ناکامی وطن‌خواهان در ایجاد آزادی و برابری نیز دل‌های اندیشه‌وران را از حسرت و اندوه انباشته داشت و ناگزیر کسی چون جمال زاده که فکری بیدار و قلمی توانا داشت و دل سوخته نیز بود نمی‌توانست خاموش بماند. پس با طعن و طنز به جنگ زشتی‌ها رفت. می‌خندید و می‌خنداند اما اگر کسی خوب به او گوش فرامی‌داد، از خلال لحن طیب‌آمیز وی عبرت‌ها می‌آموخت.

در «یکی بود و یکی نبود» نه فقط برخی از اشخاص داستان و احوال و رفتارشان خنده‌انگیز است و ناگزیر از برخورد آنان با یکدیگر نیز صحنه‌های مضحکی - مانند دیدار رمضان با سه تن زندانی دیگر (۲۵-۳۳) - ایجاد می‌شود، بلکه سرو وضع و لباس اشخاص و فضای داستان و وصف مناظر و از همه مهمتر گفتار هريك از قهرمانان واقعه به تناسب خود، چنان از طعن و طنز

سرشارست که حدی بر آن متصور نیست. بی گمان محاورات شیرین اشخاص قصه و تعبیرات و اوصافی که نویسنده در گفتار آنان یاد روایت و صحنه - آرای و دیگر موارد داستان گنجانده تاحدزیادی مرهون تسلط اوست بر زبان فارسی و قدرت و وسعت تعبیرش، بخصوص بهره جستن استادانه از لفظ قلم و زبان عامه .

«یکی بود و یکی نبود» لطف خاصی دارد که از نخستین سطور آن مشهودست: نوش است و نیش، همراه یکدیگر . در داستان «فارسی شکرست» در انزلی «کاسب کارهای لباده دراز و کلاه کوتاه با کوورشت» را جزء مسافران می بینیم که «به زور چماق و واحدیموت هم بند کیسه شان باز نمی شود و جان به عزرائیل می دهند و رنگ پولشان را کسی نمی بیند» (۲۰). رمان خواندن جوانک فرنگی مآب در تاریکی زندان صحنه ای خنده آورست (۲۳) و لباس و حرکات و گفتارش مضحك تر (۲۸-۳۰). طرز بحرف آمدن محبوس دیگر و کلمات و عبارات و مصطلحات خاصش - که با کمال استادی بقلم آمده - از شیرین ترین و پُر - طعن ترین قسمتهای کتاب است (۲۵-۲۷) .

نیش زبان نویسنده گاه در لفافه عبارات پوشیده است و متوجه فرایشان و مأموران تذکره که می گوید: «تنها چیزی که توانستیم از دستشان سالم بیرون بیاوریم یکی کلاه فرنگیمان بود و دیگری ایمانمان که معلوم شد به هیچ کدام احتیاجی نداشتند» (۲۲) . گاه از مأمور فوق العاده مرکز یاد می کند که «شرح خدمات وی دیگر از صبح آن روز يك دقیقه راحت به سیم تلگراف انزلی به تهران نگذاشته بود» (۲۳) . در برخی موارد حتی يك کلمه نویسنده بسیار پر معنی و طنز آمیزست چنان که رد متفاضل «بدون آن که نگاه تند را تشین خود را از ان يك گله دیوار بی گناه بردارد» دشنامها بر زبان می آورد. دشنامهای وی به مأموران تذکره ، در غیاب آنان ، از این قبیل است : «فاسد العقیده ،

شارب الخمر ، ... ولد الزنا وغيره وغيره که هر کدامش برای مباح نمودن جان و مال و حرام نمودن زن به خانه هر مسامانی کافی» بود (۲۷). قراول پشت در محبس «صدای نثر اشیده نخر اشیده ای داشت که صدای ... حسن شمر پیش آن لحن نکيسا بود» (۳۱) .

در داستان «رجل سیاسی» بمناسبت موضوع ، طنزهای اجتماعی فراوان ترست و آشکارتر . حادثه اصلی - که مشهور و وجیه المله شدن و به وکالت و حکومت رسیدن جعفر پنبه زن باشد - خود شوخی بزرگ و پر - معنائی است . بعلاوه داستان صحنه های پر طعن و طنزی دارد که تماشایی است مانند جلسه وکلا و گفتگویشان بانمایندة مردم (۴۰)، شهرت و وجاهت مای یافتن پنبه زن در بازار و شیوة مردم فریبی او (۴۵-۴۷) و رفتار و سخنان پرتماق پادوی سیاسی باوی (۴۸-۴۹) . شیرین تر آن که هواداران و مستمعان نطق جعفر پنبه زن یعنی «همانهایی که صدای زنده بادشان هنوز در گوشش بود بعنوان تبرک چپق و کیسه توتون و بعضی خرت و پرت دیگری را که در جیب داشت زده بودند» (۵۷) . در این میان جعفر حلاج بواسطه سروصدایی که نخواست و ندانسته راه انداخته معروف می شود و خود می گوید : «فردا صبح روزنامه ها ... حداث و حرارت مرا حمل به بیداری حسیات ملت کردند و مخصوصاً روزنامه حقیقت شمعشعانی ... می گفت : اگر چه پنبه رستنی است و آهن معدنی ولی جعفر پنبه زن و کاوه آهنگر هردو گوهر یک کان و گل یک گلستانند ، هردو فرزندان رشید ایران و مدافع استقلال و آزادی آنند ! حتی یک نفر آمده بود می گفت اسمش مخبرست و می گفت می خواهد مرا «عن ترویو» بکند ... ازان خوش مزه تر یک فرنگی آمده بود که عکس مرا بیندازد ... از همان فردا هی روزنامه بود که پشت سر روزنامه مثل ملخی که به خرمن بیفتد به خانه ما باریدن گرفت و دیگر لقبی نبود که به ما ندهند :

... پدر وطن و وطن پرستان ، افلاطون زمان ، ارسطوی دوران ... افسوس که زنم درست معنی این حرفهارا نمی فهمید و خودم باهم فهمان از زمان زیادتر نبود!» (۴۲-۴۳) .

داستان «بیلهدیگ بیله چغندر» از عنوانش طنز و شوخی می بارد . قهرمانش نیز دلاکی است فرنگی که دست تصادف او را در آن عصر به مستشاری کارهای مهم و مختلفی در ایران می رساند که این نیز خود طعنی دیگرست . پیشرفت کار این مستشاران و شهرت و عنوان و امتیازات و اختیارات فراوان پیدا کردن ، پرست از طنز و ایراد بخصوص که با همه این مقامات هنوز می بایست هر بامداد به دلاکی و مشت مال دادن مخدوم خود ، رئیس مستشاران ، نیز پرداخت (۹۸-۹۹) . شگفت تر آن که همین مرد نادان ، چنان به خدمتگزاری شهرت می یابد که روز حرکتش از تهران «تمام اهل شهر با قبیل منقل و بار و بنه و خیمه و خرگاه و دستگاه چندین منزل او را بدرقه» می کنند . اما سرانجام به شهر دیگر نرسیده یک دسته راهزن همه ثروتی را که در این مدت به نیرنگ انداخته بود از او بزور می گیرند (۱۰۰) .

مشاهدات و خاطرات این مستشار عجیب از ایام سکونتش در تهران مشتمل است بر نکته هایی که جای جای در خلال دفتر او گنجیده است . مثلاً درباره زنهای می نویسد: «چیز دیگری که در ایران خیای غریب است این است که ... این اشخاص تا وقتی تك تك هستند هیچ صدا و ندائی از آنها بلند نمی شود ولی همین که باهم جمع می شوند غلغلۀ غریبی راه می افتد» (۱۰۳-۱۰۴) .

تقسیم اشخاص بر حسب رنگ کلاهشان موضوعات گوناگونی را در بر دارد . درباره زرد کلاهها - دهقانان و دهاتیان آن دوره - می نویسد: «این طایفه ... کاملاً از نعمت آزادی و برادری و برابری که در فرنگستان حرفش

همه جا در میان است و خودش هیچ جانیست متمتع هستند! مثلاً آزادی آنها بحدی است که می توانند دار و ندار و عرض و ناموس و حتی جان خود و کسان خود را فدای «دیگران» بکنند و احدی مانعشان نیست . و همچنین است در خصوص برابری که راستی اگر میان هزارتای آنها برگردی یکی پیدانی شود که چیزی داشته باشد که دیگری نداشته باشد و در تهیدستی و نداری از نعمت برابری کامل برخوردار هستند و حتی وقتی می میرند برای آن که همه باهم برابر باشند هیچ سنگ و آجر و نشانه ای روی قبر خود نمی گذارند» (۱۰۵) . وصفی که از سیاه کلاها ، یعنی اهل دیوان و کارگران دستگاه دولت در آن عهد، و مقدمات احراز مشاغل و نفع پرستی و القاب و نیرنگهاشان می کند خواندنی است. از جمله در این زمینه می نویسد: «يك دسته از این سیاه کلاها را که ریششان را می تراشند و سپیاشان را می تابند و کلاهشان را چند انگشت کوتاه نموده و يك ور می گذارند فکالی می نامند . این دسته طرفدار بعضی تغییرات و رفورم در نظامنامه انجمن دیوان هستند ... خود را فرنگی مآب نامیده و عالم به علوم فرنگی قلم می دهند، حس مساوات را دریافته و می خواهند این تخم بارآور در مملکت خود نیز بپاشند! نکته نفیس این است که این زبان اسپرانتو که می گویند مرکب از کلمات زبانهای مختلفه است و باید زبان بین المللی بشود و برای ترویج و انتشار آن در پیش ما این همه زحمت می کشند در ایران رایج است و تمام دسته فکلیها جز آن زبانی حرف نمی زنند و فهمیدن زبان آنها که مرکب از کلمات السنه مختلفه اروپایی و گاهی هم چند کلمه فارسی و عربی و ترکی است برای ماها هیچ اشکالی ندارد.»

«در دلد ملا قربانعلی» و شرح حال او موضوعی است لطیف از سرگذشت مردی که میان کشش دل عاشق خود و قیودی اجتماعی و اخلاقی

گیر کرده است. کشمکش درونی او خوب توصیف شده است که چگونه با داشتن زن و خانواده پایش می‌لغزد و بتسدریج اسیر وسوسه نفس می‌شود. سرانجام داستان تلخکامی است و رنج و بدبختی که نصیب وی می‌گردد.

داستانهای «فارسی شکرست»، «رجل سیاسی»، «بیله دیگ» «بیله چغندر» طوری است که بافت اصلی داستان مطبوع است یعنی خمیرمایه آنها و وقایعی که در آنها روی می‌دهد همه پرشوخی است. عبارت دیگر ظرافت از سرشت و روح اصلی قصه می‌جوشد نه آن که داستان را به این صورت آورده و نمکی بر آن افزوده باشند.

در «دوستی خاله خرسه» رفتار و گفتار جعفرخان غلام‌پست و اعیان توپسرکائی و حمزه سورچی‌گاری مورد ریشخند نویسنده است و در «ویلان الدوله»، کسانی از این قبیل را دست‌انداخته و انتقاد کرده است. جمال‌زاده در برخی از داستانهای خود هم مهارت خویش را در انشا و تعبیر مطالب نشان می‌دهد، هم ظرافت طبع خاصی که دارد. بعلاوه گاه گوشه‌هایی از کاستیها و نقصها را بنوعی خاص عرضه می‌نماید. از مجموع اینها استعداد بارزوی در نویسندگی، از نخستین اثرش پیداست.

جمال‌زاده در این نخستین داستانهایش نشان داد که در طنز قریحه‌ای لطیف و ذهنی تیز و نکته‌یاب و زبانی شیرین دارد. این خصیصه شیخ طبعی را در دیگر آثار خود نیز - با همه تفاوتها که دارد - حفظ کرده منتهی با کیفیتی دیگر.



برجسته‌ترین تأثیر جمال‌زاده را در ادب معاصر فارسی می‌توان در نثر او جست . ماهمه مدیون جمال‌زاده‌ایم که توانست با استفاده از زبان زندهٔ عامهٔ مردم و ترکیب هنرمندانهٔ آن بازبان ادبی - که کاری ظریف و دشوار بود - نثری پرتوان و گرم و حسّاس پدید آورد . نثری که داستان جدید فارسی سخت به آن نیازمند بود. بعلاوه وی با بکار بردن این نثر در «یکی نبود» راه داستان‌نویسی جدید را نیز گشود .

اگر قهرمانان داستانهای جمال‌زاده چنین طبیعی و اصیل جلوه می‌کنند - علاوه بر هنر او در داستان‌پردازی - تا حد زیادی بواسطهٔ زبان رنگارنگ و پرتصویر و فواکوری نویسنده است که نه فقط به گفتار اشخاص بلکه به فضای داستان نیز آب و رنگی خاص بخشیده است<sup>۷۱</sup> . بعلاوه به مدد همین زبان و شیوهٔ تعبیر است که نویسنده توانسته است آشنایی عمیق خویش را با روحیات طبقات متوسط در پیش از نیم قرن پیش ، نشان دهد و فضائی حقیقی و قابل لمس در داستان خلق کند . این نکته را نیز باید گفت که بسبب غنای نثر جمال‌زاده از لغات و ضرب‌المثل‌های زبان محاوره، ترجمهٔ داستانهای او به زبانهای دیگر کاری مهم و دشوار و مستلزم مهارت و دقت بسیار است<sup>۷۲</sup> .

درست است که پیش از جمال‌زاده ، حاجی زین‌العابدین مراغه‌ای در سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیگ و دهخدا در «چرند پرند» به این سبک نویسنده‌گی پرداخته بودند اما «در نوشته‌های جمال‌زاده انشاء فوق‌العاده تکامل یافته و از اغلاط لفظی و منعوی و لغات ترکی و عبارات ترکی مآب خاص نویسندگان آذربایجانی و بخصوص کسانی که مدتی در قفقاز و ترکیه زیسته‌اند بکلی عاری است»<sup>۷۳</sup> .

نثر فارسی ، پیش از آن ، نثری بود فاضلانه و اشرافی و گرفتار قیود بسیار. از این رو توان پرواز و راه جستن به افقهای تازه نداشت. چنان که مقالات نخستین روزنامه های فارسی نیز - که برای عموم نوشته و منتشر می شد - به نثری ادیبانه نگارش می یافت و کاملاً مفهوم عامه مردم نبود. پس جمال زاده - که در گشودن این راه و غنای نثر فارسی جدید پیشرو و دعوتگر و راهنما بود - در این کار حقی مسام دارد بخصوص که پس از قرنهای تسلط وافر شعر بر محیط ادبی و فرهنگی ایران ، توانست موقع و اهمیت بیشتری به نثر و داستان نویسی ببخشد.<sup>۷۴</sup>

نثر جمال زاده در «یکی بود و یکی نبود» خودمانی و صمیمی و در عین حال دلربا و جذاب است . وی نه فقط گنجینه ای پهن و آراسته ها و ترکیبات و مثلای ادبی و عوامانه را در ذهن دارد بلکه آنها را با نهایت استادی و بجا بکار - می برد و این نکته ای بسیار مهم در نویسندگی است ، یعنی حسن انتخاب و بکار بردن هنرمندانه کلمات . جمال زاده آن قدر به ترویج زبان و مصطلحات عامیانه در نثر اهتمام می ورزد که این نکته بیشتر از دیگر ریزه کاریهای داستان پردازی توجه او را به خود جلب می کند.<sup>۷۵</sup> اما در «یکی بود و یکی نبود» لغات و ترکیبات عامیانه چنان زیبا بکار رفته که لطف و نمک و قدرت خاصی به داستان بخشیده است و هیچ تعبیر دیگری نمی تواند جای آنها را بگیرد .

در داستان «فارسی شکرست» بواقع جمال زاده توانایی فراوانی از خود نشان داده است و نثر او در عین سادگی و طراوت، پراز تعبیر و ضرب - المثل ، و از لحاظ قدرت و وسعت بیان چشم گیر است . از این قبیل است



وقتی از آواز گیلکی کرجی بانهای انزلی یاد می‌کند که «بالام جان بالام جان- خوانان مثل مورچه‌هایی که دورباخ مرده‌ای را بگیرند دور کشتی را گرفته و بلای جان مسافرین شده بودند» یا راوی قصه را با کلاه لگنی «پسرجاجی و لقمه چربی فرض کرده و صاحب ، صاحب گویان دورش کرده بودند» (۲۰). گاه نیز توجه نویسنده در بکاربردن واژه‌ها و تعبیرات عوامانه مشهودست: «سرگردان مانده بودیم که به چه بامبولی یخه‌مان را از چنگ این ایلاغاریان خلاص کنیم و به چه حقه ولیمی از گیرشان بجهیم» (۲۱) ؛ «اول خواستیم هارت و هورت و باد و بروتی بخرج دهیم ولی دیدیم هوا پست است» (۲۲). چنته جمال زاده از این گونه تعبیرها و ضرب‌المثلها پرست. مثلاً «بیاله دیگ بیاله چفندر» - که عنوانش نیز مثلی عامیانه است - چنین شروع می‌شود: «عادت هم حقیقه مثل گدای سامره و گربه خانگی و یهودی طابکار و کوت کش (یا به قول تهرانیها «کناس») اصفهانی است که هزار بار از این در بیرونش کنی از در دیگر تومی آید» (۹۲) .

در «فارسی شکرست» تسلط نویسنده بر طرز سخن گفتن مردم متفاضل و نیز جوان فرنگی مآب نیمه زبان چشم گیرست . زیرا محیط جوانی جمال زاده ، بعلاوه تحصیل و اقامت در فرنگستان و معرفت به احوال جوانان فرنگی مآب ، وی را از رفتار و گفتار این هر دو دسته آگاه کرده است . بخصوص مهارتی که در نمایش سخنان و تکیه کلامهای اولی نشان می‌دهد در خور توجه است و همچنان که کامشاد نوشته اکثر نویسندگان اخیر از عهده آن بر نمی‌آیند و لطف و مهارت مولیر را فرایاد می‌آورد <sup>۷۶</sup> . يك جا وی در جواب رمضان دهاتی راجع به محبوس شدنش بسخن درمی‌آید که «منظور شما مفهوم این داعی

گردید . . . . . ارچوکه عما قریب وجه حبس بوضوح پیوندد و البته الف البته بای نحوکان چه عاجلاً و چه آجلاً به مسماع ما خواهد رسید ...» (۲۶) ؛ و کمی بعد فرنگی مآب به رمضان می گوید : «چرا مارا این جا گذاشته اند؟ من هم ساعت های طولانی هرچه کله خود را حفر می کنم آبسولومان چیزی نمی یابم، نه چیز پوزیتیف نه چیز نگاتیف . آبسولومان! آیا خیای کومیک نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای یک ... یک کریمینل بگیرند و بامن رفتار بکنند مثل با آخرین آمده؟ ولی ازدسپوتیسم هزار ساله و بی قانونی و آربیتزر که میوه جات آن است هیچ تعجب آورنده نیست . یک مملکت که خود را افتخار می کند که خودش را کنستیتوسیونل اسم بدهد باید تریبونال های قانونی داشته باشد که هیچ کس رعیت به ظلم نشود. برادر من در بدبختی! آیا شما این جور پیدا نمی کنید ؟» (۲۹-۳۰).

نثر جمال زاده درسخن گفتن رمضان کلاه نمدی نیز از همین لطف و زیبایی برخوردار است، وقتی می گوید : «آخر ای مسلمانان، گناه من چیست؟ اگر دزدم بدهید دستم را ببرند، اگر مقصرم چوبم بزنند ، ناخنم را بگیرند ... ولی آخر برای رضای خدا و پیغمبر مرا از این هولدونی و از گیر این ... ها خلاص کنید ! به پیر، به پیغمبر عقل دارد از سرم می پرد . مرا با سه نفر شریک کور کرده اید که یکیشان اصلاً سرش را بخورد فرنگی است و آدم به صورتش نگاه کند باید کفاره بدهد و مثل جغد بُغ (بغض؟) کرده آن کنار ایستاده با چشمهایش می خواهد آدم را بخورد. دوتا دیگرشان هم که یک کلمه زبان . . . سرشان نمی شود ... نمی دانم اگر بسرشان بزند و بگیرند من مادر مرده را خفه کنند کی جواب خدا را خواهد داد ...؟» (۳۲) .

آن جا که نویسنده سخنان فراشان حکومتی و یا جوانی از اهل خوی و ساماس را بقلم می آورد نیز از همین مایه تسلط برخوردار است (۳۱-۳۲ ،

. (۳۴)

نثر «رجل سیاسی» در عین حال که بخصوص مشتمل است بر واژه‌های سیاسی و اجتماعی و روزنامه‌ای آن عصر (۴۵، ۳۷)، گوشه‌هایی دیگر از زبان عوامانه را نشان می‌دهد حتی حاوی اصطلاحات پنبه‌زنی است، وقتی از سوابق زندگی جعفر حلاج، قهرمان داستان، یاد می‌شود (۳۶-۳۷). قدرت جمال‌زاده بخصوص در بجا بکاربردن تعبیرات خاص در مورد اشخاص و محیط و واقعه، در قسمتی از این داستان نیز محسوس است و حاکی است از ذوق و مهارت او در انشا و نویسندگی. بعلاوه همین نثر شیواست که وقتی حبیب‌الله شاگرد قهوه‌چی ملایر را معرفی می‌کند بی‌اختیار شیفته می‌شیم (۶۲-۶۴، ۶۷-۷۰) و در شرح احوال «ویلان الدوله» همه زوایای زندگی او را در کمال هنرمندی تصویر کرده است.

موجب شگفتی است که جمال‌زاده با همه دوری دراز مدت از ایران، بواسطه استعداد و قریحه خاص خویش و مطالعه دائمی، چنان بر زبان فارسی تسلط یافته و ذهنش از لحاظ لغات و ترکیبات و تعبیرات ادبی و عوامانه غنی است که از این نظر کمتر نویسندگای از معاصران را می‌توان با او برابر نهاد. به این سبب است که در برابر توانایی بیان او ادای هر مطالبی آسان است. زبان و قلم در اختیار اوست و نویسندگی برای وی چون گردشی است دلپذیر با همقدمی موافق. به قول محمد قزوینی در «یکی بود یکی نبود» نویسنده «گویا همان طوری که حرف می‌زنند و می‌زند قلم و کاغذ را برداشته و فر فر و نو نوشته است. اگر چه اهل کار (و به قول جریده نگاران «واقفان رموز») می‌دانند که چه قدر زحمت کشیده که بعد از طبع خداداد این طور از سکه درآمده است»<sup>۷۷</sup>.

انصاف آن است که نثر جدید فارسی تا حد زیادی به همت جمال‌زاده

حق وجود پیدا کرد و با بهره‌جستن از مایه‌های عامیانه به راههایی تازه گام نهاد<sup>۷۸</sup>.



در داستانهای جمال‌زاده با اشخاص مختلف روبرو می‌شویم که قهرمانان قصه‌های اویند. اما اکثر آنان از طبقات متوسط مردم بشمار می‌آیند. شاید به آن سبب که خودوی از این طبقه برخاسته و با احوال و روحیات آنان آشناترست. از دیگر طبقات هم سخن می‌رود اما کمتر.

در «فارسی شکرست» - با آن که داستانی کوتاه است - مردمی گوناگون وجود دارند: فرّاشان حکومت، دو محبوس نخستین، رمضان کلاه‌نمدی، مأمور تذکره، جوانی از اهل خوی و سلماس. هر یک از سه تن قهرمانان اصلی نمودار طبقه‌ای خاص است و رمضان یکی از اکثریت مردم مظلوم ایران در آن عصر. وقتی رمضان از حبس بی‌سبب خود خشمگین می‌شود و پس از دشنام دادن، سرانجام تسلیم می‌گردد یا هنگامی که با دیگر محبوسان روبرو می‌شود، همه نشانه‌ای است از معرفت نویسنده بر احوال و روحیه کسانی چون او. اما این مهارت وی وقتی بیشتر مشهود می‌گردد که هر یک از اشخاص داستان وارد مرحله عمل و سخن گفتن می‌شوند و بر حسب طبیعت خود رفتار می‌کنند. هر قدر زبان رمضان چون روح اوساده و بی‌آلایش است، بیان دو تن دیگر نمودار عوالم درونی پیچیده و ناهموار آنهاست.

شگفت‌تر از اینها، نمایش افکار و آرزوهای زن جاه‌طلب جعفر پنبه‌زن است (۳۶) در داستان «رجل سیاسی»؛ یا حاج‌علی همسایه که دموکرات شده بود و مرد متملقی که برای سیاست‌پیشگان پادوی می‌کرد (۴۸-۴۹). در «دوستی خاله خرسه»، کاروان مسافران مجموعه‌ای است از اشخاص

مختلف: غلام پُست، مردی، از اعیان توپسرکان، حبیب الله شاگرد قهوه‌چی، حمزه سورچی و قزاق روسی. از رئیس اداره‌ای «درویش صفت... و بی قید و بی ادبیت» نیز سخن می‌رود (۶۰-۶۱). در این جا حبیب الله و قزاق تزاری، مظهر دومنش خوب و زشت‌اند، همچنان که در دیگر داستانهای جمال‌زاده این گونه طبایع متضاد را می‌توان یافت.

در داستان «درد دل ملا قربانعلی» نیز اشخاصی از قبیل زن قربانعلی، بزاز، دختر او، علاف نزول خور را می‌بینیم اما عمده داستان وقف نمایش خفایات و حوادث زندگی خود قربانعلی است؛ همین‌طور «ویلان الدوله» سرگذشت یکی از مردم مفت‌خور و ولگرد و کلاه‌بردار است. اما «بیله‌دیگ بیله‌چفندر» بیشتر افراد جامعه را بصورت طبقه و گروه تصویر می‌کند.

«یکی بود و یکی نبود» جامعه ایران را در بیش از نیم قرن پیش در بردارد و مردم آن روزگار را. آگاهی نویسنده از اوضاع و احوال آن عصر و شناخت روحیات و افکار طبقات مختلف و طرز رفتار و گفتار آنان بی‌گمان از اسباب توفیق او بوده و از این رو در هر مورد توانسته است با بصیرت و استادی تمام از بنده برآید. منتقدان برداستانهای وی انگشت می‌نهند که بیشتر مربوط به زمان گذشته است و افکار و عوالم آن ایام<sup>۷۹</sup>، اما جمال‌زاده می‌گوید: «اساساً ریشه آینده را در گذشته می‌دانم یعنی تاریخ را در سرنوشت مردم مؤثر و عامل اساسی می‌شمارم و معتقدم که آب را هنگامی می‌توانیم چنان که شاید و باید و بدون آن که زیاد هرز برود به مزرعه مقصود و کشتگاه آمل خود برسانیم که سرچشمه آن را بشناسیم و... از این اصول اجتماعی گذشته ذاتاً نیز روح حکم مرغی را دارد (یا پیدا کرده است) که گویی بال و پرش را برای طیران در گذشته آفریده باشند» از این رو «نسبت به گذشته در خود علاقه مخصوصی احساس می‌کنم»<sup>۸۰</sup>. اگر جمال‌زاده بواسطه دور زیستن

از ایران ، با اندیشه‌ها و آرمانهای نسل امروز و جوانان ما بطور مستقیم در تماس نیست ، شاید یکی از موجباتی که زمان داستانهای او غالباً به نخستین دهه‌های این قرن برمی گردد ، آن باشد که می‌خواهد از زمانی سخن بگوید که آن را شخصاً تجربه و لمس کرده است .

در هر حال سخن از «یکی بود و یکی نبود» ست و گمان می‌کنم در این موضوع همه باینده همدستان باشند که جمال زاده داستانهای این کتاب را در عصری قرار داده و روزگاری را تصویر کرده که آن را خوب می‌شناخته و بهتر از هر کس بر آن وقوف داشته است. به همین سبب پس از نیم قرن، هنوز این کتاب در میان آثار جمال زاده جای ممتاز خود را حفظ کرده است .



«یکی بود و یکی نبود» راهگشای داستان نویسی جدید در ادبیات فارسی معاصر بود<sup>۸۱</sup> . خوانندگان در این مجموعه كوچك، در برابر خود داستانهای کوتاه شیرین و پرمغزی را یافتند که تا آن روز به آن صورت در زبان فارسی سابقه نداشت . بی‌گمان توفیق و شهرت این کتاب، تا حدودی مولود انتقادات اجتماعی آن بود و تشنگی محیط برای این گونه سخنان و نیز معروفیت نویسنده ، یعنی پسر سید جمال الدین واعظ اصفهانی. اما سهم عمده را باید به هنر خلاق جمال زاده اختصاص داد در فتن داستان پردازی .

«فارسی شکرست» داستانی است زیرکانه با طنزی ظریف و بسیار پرمعنی که در هر عبارت آن نکته‌ای نهفته است. داستان ، بی هر گونه تمهید زائدی ، بسیار خوب شروع می‌شود . منظره بندرانزلی و هیاهوی ورود مسافران و هجوم حمالان بخوبی مجسم شده است . بعد از آن بهانه مناسبی برای سوءظن مأموران تذکره به مسافر راوی داستان، طرح شده یعنی ریخت و

لباس و کلاه فرنگی او سبب تردید در ایرانی بودنش می‌گردد و قرار می‌شود «خان صاحب را نگاه دارند تا تحقیقات لازمه بعمل آید» (۲۱) <sup>۸۲</sup>. دیدار مسافر بایکایک دیگر محبوسان و متوجه حضور آنان شدن (۲۳-۲۴) و نیز ورود ناگهانی رمضان در صحنه و رو آوردن وی به دو تن دیگر و عکس‌العملش در برابر هر یک و برخورد آن دو با او (۲۴-۳۲) و تعجبش از عادی سخن گفتن راوی داستان (۳۳-۳۴) همه در نهایت زیبایی است، حتی موجب آزاد شدن محبوسان نیز خوب طرح شده و در قصه آمده است. رمضان که دو تن مصاحبان خود را با آن طرز سخن گفتن موجوداتی عجیب می‌پنداشت و از آنان می‌گریخت، حق داشت که برای هم‌زبان خود، سرراهی یک دستمال آجیل بیاورد.

بر روی هم «فارسی شکرست» داستانی است کوتاه و زیبا و بی‌حشو و زواید که هر چه در آن بوقوع پیوسته ناشی از برخورد اشخاصی با طبایع گوناگون است و از درون داستان جوشیده. داستان خوب شروع شده و با تمام و گیرایی تمام جریان یافته و خوب پایان پذیرفته است. بعلاوه نویسنده آنچه را در دل داشته بصورتی هنرمندانه در خلال رفتار و گفتار فهرمانان و حوادث داستان گنجانده و در کار خود کامیاب شده است. بنابراین باید او را در داستان‌نویسی جدید فارسی پیشروی هنرمند شمرد.

داستان «رجل سیاسی» نیز خوب طرح ریزی شده. آغاز داستان جالب ترجمه است و از آن پس دیگر مراحل آن بنوعی جریان می‌یابد که در خواننده شور و علاقه‌ای برای دنبال کردن موضوع پدید می‌آورد. ملامت زن حلاج به شوهر خود که شغل وی را نمی‌پسندد از مسائل جاری خانوادگی است که از آن خوب استفاده شده. جعفر پنبه زن در بیان سرگذشت خود صمیمیتی دارد. نحوه روبرو شدن و رفتار او بازنش، توده مردم و بازاریان و مجلسیان و همسایه‌اش وزد و بند با او زنده و چشم گیر است. در سراسر داستان نکته‌ها و

انتقادهای اجتماعی پراکنده است منتهی بطرزی ظریف و پوشیده، از جمله در خلال شکایات و تظلم مردم پیش جعفر پنبه زن (۴۶) .

«دوستی خاله خرسه» نیز مانند دیگر داستانهای «یکی بود و یکی نبود» روحی کاملاً ایرانی دارد و بصورتی بارزتر . نمایش لباس و اجزاء پوشاک حبیب الله کنگاوری و اوصاف قهوه خانه ملایر و نیز یاد تصنیفهای رایج زمان و آجیل و خوردنیهای بومی و دیگر چیزها به فضای داستان رنگی محلی و اصل بخشیده است (۶۴، ۶۶) .

«در دلد ملا قربانعلی» در عین آن که نوعی حسب حال است و از این لحاظ به «رجل سیاسی» شباهت پیدا می کند ، بکلی آب و رنگی دیگر دارد . از مقدمات داستان که بگذریم و به عاشق شدن قربانعلی برسیم ، تصویر درخت گل سرخ و گیسوان پریشان و دهن خندان دختر بزاز در سراسر داستان موج زن است و بمنزله سلسله ارتباط خیالات ملا قربانعلی است و پیوند اجزاء داستان ، مانند ذکر خیر و رحمت فرستادن او به روح زنش . گویی در تصوّر نخستین ، نوعی صداقت و خواست صمیمانه دل دیده می شود و در یادکرد دوم جلوه ای از ریا . داستان از فرهنگ عوام و معتقدات مردم و آداب و رسوم آکنده است و این همه جوی مناسب پدید آورده ، همچنان که لحن خاص ملا قربانعلی در جریان قصه .

سراسر داستان بهم پیوسته است و وقایع درهم بافته و ناشی از یکدیگر علت زندانی شدن قربانعلی حادثه ای است شگفت و رسوایی انگیز که بسیار خوب در پایان سرگذشت او آمده . وقتی وی سرانجام از زندانی شدنش سخن می گوید - که آغاز داستان نیز با ذکر این گرفتاری است - عقده گشایی \* داستان چنان ظریف و بایجاز صورت می گیرد که بی درنگ داستان



پایان می‌پذیرد ، بی‌هیچ کلمه‌زائدی : «مارا ازان جا بیرون کشیده . . . و چوب بسیار زیادی زده و در زندانم انداخته‌اند که هنوز هم چنان که می‌بینید همان جا هستم ولی باوجود این روزی نیست که آن درخت گل و آن زلف پریشان و آن دهن خندان در نظرم مجسم نشود و آتش به‌عمرم نزنند . . . ! ولی خیلی سرشمارا درد آوردم . ببخشید هفت سال تمام بود که باکسی صحبت ننموده بودم» (۹۰-۹۱) .

جمال‌زاده در این داستان اندیشه‌های انتقادی خود را به‌بهترین شیوه‌ای طرح کرده و بی‌آن‌که خواننده احساس کند ، آنچه را خواسته گفته است . بی‌گمان این نیز جلوه‌ای دیگر از هنر داستان‌پردازی اوست .

«بیله‌دیگ بیله‌چفندر» تمهیدی خوب دارد که خود جزء داستان است تا می‌رسد به سرگذشت دلاک‌فرنگی و مقدمات مستشارشدن او و سیاحت-نامه‌اش و این همه خوب پرورده شده و باهم ارتباط یافته است .

در این شش داستان ، جمال‌زاده شیوه روایتگری را اختیار کرده یعنی معمولاً یکی از اشخاص واقعه مشاهدات خود یا خاطرات و شرح احوالش را بیان می‌کند اما این مانع آن نشده است که قهرمانان داستان حادثه‌ها را بیافرینند و ساختمان داستان بر اصول لازم استوار باشد . جمال‌زاده با ترجیح این شیوه - که بعضی گوشه‌های «قصه‌گویی» قدیم فارسی را بیاد می‌آورد - و یکسر به «تکنیک» داستان‌پردازی غربی تسلیم نشدن ، اصالتی خاص به کتاب خود بخشیده ، کتابی که عنوان آن نیز از سنت قصه‌پردازی دیرین فارسی گرفته شده : «یکی بود و یکی نبود» .

این سبک را وی با توجه و آگاهی برگزیده<sup>۸۳</sup> تا داستانهایش هرچه بیشتر ایرانی باشد و بردلها بنشیند ، چنان‌که در ترجمه از آثار ادبی دیگر زبانها به فارسی ، نیز معتقدست که باید به آنها آب و رنگی ایرانی داد تا فارسی‌زبانان

آنها را خوب بچشند و به کنه مفاهیمشان پی ببرند.<sup>۸۴</sup>

«یکی بود و یکی نبود» وقصه‌های قدیم جمال‌زاده را از لحاظ ایجاز ، تازگی «فرم» ، اصالت اندیشه ، قدرت‌طنز و بالاتر از همه رعایت اصول معهود داستان‌نویسی (پیشرفت\*) ، اوج و عقده‌گشایی داستان (از نوشته‌های اخیر جمال‌زاده برتر شمرده‌اند . بخصوص با توجه به این که در آثار اخیر وی گرایش به اطناب و بیان نکات حکیمانه و اندیشه‌های عرفانی و فلسفی و نقل اشعار قدیم بفرآوانی و گاهی فقدان شکل و نظم در داستان مشهودست<sup>۸۵</sup> .



یکی از مظاهر هنر جمال‌زاده در داستان‌پردازی - که در «یکی بود و یکی نبود» بخوبی بارزست - قدرت توصیف‌اوست . وی با نظر دقیق و نیروی تخیلی که دارد و به مدد نثر گویا و پرتوان خویش ، چنان مناظر و اشخاص و احوال آنان را نقش می‌کند که خواننده خود را در فضای داستان می‌یابد . در عین حال تصویرگریهای وی ساده و خودمانی است و آسان فهم . بعلاوه چون کامات و تعبیراتش بیشتر از زبان عامه مردم است اوصاف او برای همه کس محسوس و مشهودست . گویی نویسنده از زبان عموم مردم ، از جمله خواننده ، سخن می‌گوید و وصف می‌کند . بعلاوه چون نثر جمال‌زاده پر از اشارات و ظرائف گوناگون است اگر با سوابق آنها و گوشه کنایه‌های او آشنا باشیم از نثر وی و از اوصافش بیشتر لذت می‌بریم . این است قیافه مأموران تذکره‌بندرانزلی در عصر قاجاری: «صف شکافته شد و عنق منکسر و

Development \*

Climax \*

منحوس دونفر از مأمورین تذکره که انگاری خود ائکر و منکر بودند باچند نفر فشراش سرخ پوش ... باصورت‌هایی اخمو و عبوس و سیب‌های چخماقی از بناگوش در رفته‌ای که مانند بیرق جوع و گرسنگی نسیم دریا بحر کتشان در آورده بود در مقابل ما مانند آینه‌دق حاضر گردیدند» (۲۱). محبس مسافران در انزلی چنین جایی بود: «مارا ... نوک سولدونی تاریکی انداختند که نسب اول قبر پیشش روز روشن بود» (۲۲). شرح سرو وضع فرنگی‌مآب (۲۳، ۲۸) و زندانی دیگر در انزلی خواندنی است «صدایی ... که از گوشه‌ای از گوشه‌های محبس به گوشم رسید نگاهم را به آن طرف گرداند و در آن سه‌گوشی چیزی جلب نظر مرا کرد ...» (۲۳-۲۴). آغاز گفتار این محبوس (۲۵) و وصف دست و بازوی او و دشنام‌دادنش نیز در عین تمامی، شیرین و پرتنرست (۲۷).

در توصیف مناظر و اشخاص هیچ چیزی از چشم نکته‌بین نویسنده پنهان نمی‌ماند و آنچه را دیدنی است با قلم نگارگر خود پیش چشم خواننده قرار می‌دهد. اینک برخورد فرنگی‌مآب و رمضان دهاتی در زندان: «به شنیدن این کلمات، آقای فرنگی‌مآب از طاقچه پایین پریده و کتاب را دولا کرده و در حیب گشاد پالتو چپانده و بال‌ب‌خندان به طرف رمضان رفته و برادر، برادر-گویان دست دراز کرد که به رمضان دست بدهد. رمضان ملتفت مسأله نشد و خود را کمی عقب کشید و جناب خان هم مجبور شدند دست خود را بی خود به سبیل خود ببرند و محض خالی نبودن عریضه دست دیگر را هم به میدان آورده و سپس هر دو را به روی سینه گذاشته و دوا انگشت ابهام را در دوسو راخ آستین جایقه جاداده و با هشت راس انگشت دیگر روی پیش سینه آهاردار بنای تنبک زدن را گذاشت» (۲۹).

جعفر پنبه زن را زنش چنین وصف می‌کند: «هی برو زه زه زه سرپا

بنشین ... بلرزان ، پنبه بزن و شب باریش و پشم تار عنکبوتی به خانه برگرد» (۳۶) . جعفر حلاج نیز از شغل خود بیزار است و می گوید : «از این شغل و کار لعنتی و ادبار که بدترین شغلهاست سیر شده بودم و صدای زه کمان از صدای انکر و منکر به گوشم بدتر می آمد و هر وقت چک حلاجیم را به دست می گرفتم ، بی ادبی می شود ، مثل این بود که دست خر...ی در دست گرفته باشم» (۳۷) . اما جلسه و کلاهی مجلس به نظر او به این صورت جلوه کرده است : «دفعه اولی بود که چشمم به چنین مجلسی می افتاد . فکایها خدا بدهد برکت ! کیپ تا کیپ روی صندلیها نشسته و مثل صف اقامه نماز رَج به رَج از این سر تا آن سر مثل دانه های تسبیح بهم پکیده» بودند . «در آن جلو ... آن کلبه گنده ها نشسته و دوسه نفر هم زیر دست آنها قلم و دوات بدست مثل موکلین که ثواب و عقاب هر کسی را در نامه اعمالش می نویسند جلد جلد هی کاغذ بود که سیاه می کردند» (۴۰) .

منظره برف دریا بانهای اطراف کنگاور بسیار گویا و سرشار از تصاویر تازه است (۶۴ نیز ۶۶-۶۷ ، ۷۰) . شبی که یادمعشوق، خواب را از چشم ملا قربانعلی ربوده و او را به بام خانه کشانده است ، خلوت او چنین حالی دارد : «مهتاب سرتاسر عالم را گرفته بود و دیوارها و پشت بامها مثل این که نقره گرفته باشند مثل شیر سفید بودند و گنبد مسجد شاه از دور حالت يك تخم مرغ عظیمی را داشت و مناره ها هم مثل دوانگشتی بودند که آن تخم مرغ را در میان نگاه داشته باشند ... از آن دور دستها گاه گاهی موج نسیم صدای آواز شیرینی را به گوش می رساند ... خلاصه دنیا روحی داشت و ماهم حالتی و کیفی» (۸۳) . در داستانی دیگر وصف حمامهای قدیم و سربینه آنها و طرز کار دلاکهای کیسه کش ، نابلویی کامل از چنین صحنه ای است (۹۳) .

خلاصه آن که لطف داستانهای جمال زاده تاحدی مرهون توانایی او در

نگارگریهای هنرمندانه است از فضای داستان و اشخاص و اشیاء، بصورتی زنده و گیرا.



اوصاف جمال زاده را تصویرهای زیبا و بدیع آراسته است. يك جا پنبه زن بی پول می گوید: «جییم از آینه عروسان پاك تر بود» (۴۷). جایی دیگر مردی را می بیند که «گویا در هر عضوش يك فنر کار گذاشته بودند. انگار در قالب تعارف و تماشق ریخته شده بود. دهنش می گفت: خانه زادم. چشمش می گفت: کمترین شما هستم. گردنش خم می شد و راست می شد و می گفت: خادم آستان شمایم. خلاصه مثل دجال گویا هر موی تنش زبانی داشت... لبهایش مثل دندانهای آسیاب می جنبید و آرد دعا بیرون می ریخت» (۴۸).

. (۴۹)

تصویر سکه هایی که بر روی زمین می ریزد از این گونه است: «دو هزاری چرخی مثل جوجه هایی که سنگ عقبشان گذاشته باشد هر کدام به يك طرف بنای چرخیدن را گذاشتند...» (۵۱). کوهها و شاخه های پربرف این گونه بنظر می رسد: «برف و یخ قیامت می کرد. کوههای پیشکوه لرستان از دور مثل خرمنهای پنبه حلاجی شده بنظر می آمد... شاخه ها در زیر بار برف قوز نموده و از ریش یخیشان قطرات سرشك حسرت بهار روان بود...» (۶۴).

در برابر دلاک فرنگی که می گوید در ایران مدتی مستشار بودم، قصه پرداز می نویسد: «دهنم از تعجب مانند دهنه خزانه حمام باز ماند. چشمهایم مثل شیشه های گنبد های طاق حمام گرد شد. گفتم: مستشار بودی؟!» (۹۵).

نثر جمال زاده از تصویرهای گویا و زیبا غنی است و همه آنها هم آهنگ است با موضوع و موقع. تخیل نویسنده در تصویرگری چنان آفریننده

است که اورا می‌توان باشاعران قیاس‌کرد منتهی تصویرهای وی حالتی دیگر دارد مناسب بانثر و بسیاری از آنها رنگی از شوخی و طنز بخود می‌گیرد، غالباً در قالب واژه‌ها و تعبیرهای عامیانه .



بر «یکی بود و یکی نبود» می‌توان نکته‌هایی گرفت. اینها چندان نامحسوس است که از درخشش اثر چیزی کم نکرده است . از آن جمله است کثرت مصطلحات صرف و نحو عربی در «فارسی شکرست»، وقتی مسافر می‌خواهد عربی‌دانی خود را نشان دهد (۲۸) یا اشاره به این نکته که عبارات جوان فرنگی مآب ترجمه تعبیرات فرانسوی است (۳۰) . این هر دو مطلب، داستان را به بحثی در دستور و لغت می‌کشاند که به این تفصیل لازم نمی‌نماید .

در داستان «رجل سیاسی» انسان تعجب می‌کند چگونه مرد حلاجی ، آن‌هم در آن زمان ، می‌توانسته نطق کند و چنان حرف‌هایی بزند (۳۷، ۳۹) . در «دوستی خاله خرسه» صفات پشت سرهم برای رئیس اداره (۶۰) و یا از برای حبیب‌الله کنگاوری (۶۲، ۶۳) و نیز برخی اوصاف طولانی و نابجا (۷۳) پیشرفت داستان و نثر را کمی سنگین کرده است. بعلاوه در این مجموعه، داستان «ویلان‌الدوله» قدرت و کششی ندارد .

باتوجه به دیگر داستانهای جمال‌زاده بویژه آثار اخیرش ، برداستان-نوبسی او ایرادهایی گرفته‌اند<sup>۸۶</sup> . اما این فصل مربوط است به اثر پیر آوازه و ارجمندوی : «یکی بود و یکی نبود» که همه نویسندۀ آن را بسبب نگارش این کتاب بارها ستوده‌اند. از طرف دیگر حتی منتقدان جمال‌زاده در ستایش این اثر نوشته‌اند : نویسندۀ «یکی بود و یکی نبود» باید همیشه یکی از بزرگترین نویسندگان ایران بماند ، کسی که علی‌رغم سالهای دراز اقامت

در خارج از ایران هنوز از ایرانی‌ترین نویسندگان امروزیست . با وجود این جلوه‌ پلائی نخستین اثرش دوباره در دیگر نوشته‌هایش ظهور نکرده‌است ... وی پیش‌کسوت نویسندگان جدید ایران است<sup>۸۷</sup> و بدون شک یکی از نویسندگان انکارناپذیر ادبیات فارسی معاصر<sup>۸۸</sup> که بآبهره‌گیری از اسلوب داستان‌نویسی اروپایی و دمیدن روحی ایرانی در آن ، نوع جدیدی را در ادبیات ایران بنیان نهاده‌است .

جعفر خان





## جعفر خان

در ادبیات فارسی، تا قرن اخیر، تئاتر و آثار نمایشی جلوه و بروزی نداشته است، با آن که قرائنی حکایت می‌کند از وجود این هنر و امثال آن در ایران باستان<sup>۱</sup>. شاید موجب اشتباه کسانی مانند: فارابی، ابن سینا و ابن رشد در فهم موضوع «درام» و متعلقات آن در رساله فن شعر ارسطو نیز ناآشنایی این دانشمندان با چنین موضوعات بوده است<sup>۲</sup>.

برخی از محققان از شبیه خوانی در ایران سخن رانده‌اند و آن را از جنبه عرضه کردن مورد توجه قرار داده‌اند<sup>۳</sup> به همین سبب نیز مجموعه‌هایی از این مجالس به توسط اروپاییان گردآوری و به زبانهای فرنگی ترجمه شده است<sup>۴</sup>.

موضوع دیگر آن که يك نوع نمایشهای عامیانه بصور گوناگون - که در قدیم حالت تقلید داشته - تاحدی درخور ذکر است. این گونه بازیگریها فاقد جنبه ادبی و هنری بوده اما خالی از نکته‌هایی نبوده است.<sup>۵</sup>

تئاتر جدید در ایران یکی از ثمرات آشنایی با فرهنگ و تمدن اروپایی است و اول از راه ترجمه نمایشنامه‌های نویسندگانی مانند مولیر و دیگران آغاز شد. تأسیس دارالفنون و تالار نمایش آن در ترویج تئاتر تأثیر زیادی داشت. میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز - که نمایشنامه‌هایش را به زبان آذربایجانی نوشته و میرزا جعفر قزاقچه‌داغی آنها را به فارسی ترجمه کرده - به تقلید از اروپاییان نظر داشته است.<sup>۶</sup> در همان دوره، نوشته‌های فارسی میرزا آقابریری هم با همه توجه او به اسلوب آخوندزاده، اصول نمایشنامه - نویسی را فاقدست و بیشتر مکالمه‌ای است میان اشخاص مختلف. از این روی نمی‌توان آنها را به همین صورت بر روی صحنه آورد و مورد انتقاد میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز واقع شده است.<sup>۷</sup>

گروه‌های نمایشی که بتدریج در پایتخت و دیگر شهرهای ایران با حمایت درس‌خواندگان و تجددطلبان پدید آمد، در پیشرفت تئاتر مؤثر افتاد. کم‌کم نویسندگان ایرانی نیز در نمایشنامه‌نویسی طبع آزمایی کردند. منتهی باز هم بیشتر به ترجمه می‌پرداختند یا با اقتباس از نمایشنامه‌های اروپایی و ارمنی و ترکی، تقلیدگونه‌ای از آنها بوجود می‌آوردند مثل حاجی ریائی خان یا تارتوف شرقی نوشته میرزا احمد محمودی (کمال‌الوزاره) - که رنگ تقلید از عنوان آن پیدا است - برخلاف نمایشنامه دیگر او به نام اوستاد نوروز پینه‌دوز که روحی ایرانی دارد<sup>۸</sup> و یادآور تئاتر عروسی جناب میرزا است، تصنیف حاج محمد طاهر میرزا قاجار، مترجم کتابهای معروف کنت دومنت کریستو و سه تفنگدار از الکساندر دوما<sup>۹</sup>.

برخی از نخستین نمایشنامه‌های فارسی از اهمیت زیادتری برخوردار است و به همین سبب شهرتی بیشتر پیدا کرد. از نوع کمدهای اجتماعی و انتقادی آثار میرزا احمد محمودی و نمایشنامه معروف «جعفرخان ازفرنگ آمده» حسن مقدم (علی‌نوروز) را می‌توان نام برد<sup>۱۰</sup>. در این میان نمایشنامه جعفرخان اثر حسن مقدم بجهاتی که عرض خواهم کرد، درخششی خاص دارد. بعلاوه معروفیت و حسن قبولی که پیدا کرد سبب شده که هنوز پس از نیم قرن نامی که او بر روی یک تن از طبقه فرنگی‌مآب نهاده باقی‌ماند و در زبان فارسی بصورت مثلی مشهور مظهر و نمودار این گروه واقع شود.

ممکن است برای خوانندگان این سؤال پیش آید: در کتابی که از آثار معروف نشر فارسی سخن می‌رود و برخی از آنها مفصل و چندجلدی است، بحث از نمایشنامه‌ای کوتاه چه تناسبی تواند داشت؟ پاسخ آن است که در این کتاب، بخصوص وقتی به دوره معاصر نزدیک می‌شویم، نمی‌توان از نمایشنامه نویسی فارسی یاد نکرد. مگر نه آن که این گونه آثار از انواع مهم ادبی است؟ بعلاوه تأثر در قرن اخیر در ادبیات فارسی مجال ظهور یافته و نمونه‌هایی درخور توجه از آن بوجود آمده است.

بنابراین وقت از کتابهای گوناگون نشر فارسی بحث می‌شود، یادکرد از نویسندگانی که در نمایشنامه نویسی ایران خوش درخشید و دولتش مستعجل بود بجاست، بویژه با توجه به فضل تقدم او و هنر و چیره‌دستیش در این کار و برتریش نسبت به دیگر پیشگامان این فن. نویسندگانی هنرمند و ناکام که اگر بیشتر می‌زیست آوازه‌ها داشت و قدرتش مجهول مانده است.



حسن مقدم (علی‌نوروز) در تاریخ نمایشنامه نویسی در ایران نامی است

فراموش نشدنی ، اگرچه کمتر به او پرداخته اند . وی از درس خواندگان فرنگ بود اما در عین بهره‌وری از ادب غرب و آشنایی با محافل ادبی آن دیار ، ادبیات و فرهنگ ایران عشق می‌ورزید و دائم در این زمینه مطالعه می‌کرد . حتی از توجه به فرهنگ عامه نیز غافل نبود . در نویسندگی و تحقیق و ترجمه هم کوششها کرد بدبختانه رنج زندگی او را دچار بیماری و مرگی زودرس کرد و چراغی فروزان که تازه به پرتو افشانی آغاز کرده بود خاموش شد .

حسن پسر محمد تقی احتساب‌الملک به سال ۱۲۷۷ ش . ( ۱۳۱۶ ه . ق . ) در تهران متولد شد و کمتر از بیست و هشت سال زیست تا در آذرماه ۱۳۰۴ در آسایشگاه لیزن \* سویس بر اثر بیماری سل وفات یافت . قسمت عمده‌ای از زندگی کوتاه او به آموختن و مطالعه گذشت . چهار سال در تهران درس خواند و یازده سال درس و بس ، یعنی تحصیلات ابتدائی و متوسطه و دانشگاهی را در اروپا پایان رساند . بعد از نیل به درجه لیسانس ادبیات و علوم اجتماعی در اوزان \* سویس « بادسته هنرمندان باله روس دور اروپا گردید و در نمایشهای آنها شرکت کرد » <sup>۱۱</sup> . بقیه عمر را نیز خواند و نوشت . بعلاوه به نقاط مختلف اروپا ، آسیا و آفریقا سفر کرد زیرا معتقد بود : « در دنیا غیر از خوردن و خوابیدن ... چیزهای دیگر هست که باید دید . دریا هست ، خشکی هست ، گل هست ، پرنده هست ، شهر هست ، ملت هست ، ... آثار تاریخی هست . وای بحال مایه چاره‌ها که اسیر شکمیم و فقط به « نوندونی » مشغولیم » .

پیش از آن که حسن مقدم به خدمت وزارت خارجه ایران درآید ، در

Leysen \*

Lausanne ☉

استانبول در مدرسه «احمدیه» ایرانیان مدت دو سال تدریس کرد. این مدرسه را گروهی از ایرانیان مقیم استانبول ایجاد کرده بودند و در آن دوره ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی مدیر مدرسه بود و خان ملک ساسانی مستشار سفارت ایران در استانبول هم به پیشرفت آن توجه داشت<sup>۱۲</sup>. در استانبول بود که حسن مقدم کار دولتی خود را بعنوان وابسته افتخاری سفارت ایران در استانبول آغاز کرد<sup>۱۳</sup> و تا پایان عمر در خدمت وزارت خارجه ایران بود.

ابوالقاسم لاهوتی در استانبول مجله پارس را به سال ۱۳۳۹ ه.ق. تأسیس کرد. این مجله در دو قسمت به زبانهای فارسی و فرانسوی ماهی دوبار در ۳۲ صفحه منتشر می شد. سردبیر بخش فرانسه آن علی نوروز (حسن مقدم) بود. چند تن از نویسندگان معروف فرانسوی نیز با این مجله همکاری می کردند اما بیش از شش شماره منتشر نشد<sup>۱۴</sup>. در همین مجله بود که حسن مقدم ترجمه اشعاری از لاهوتی را به زبان فرانسوی منتشر کرد. علاوه بر نوشتن شرحی درباره او در شماره مخصوص مجله «پیام شرق» \* چاپ اروپا - که به ادبیات و تاریخ ایران اختصاص یافته بود و با همکاری علی نوروز منتشر می شد - و انتشار ترجمه غزلی از او، به شناخته شدنش در غرب کمک کرد. به همین سبب نیز لاهوتی علاقه ای فراوان به او ابراز می داشت. حسن مقدم با ترجمه مقالات «نبوغ ایرانی»<sup>۱۵</sup>، «نقش زنان در انقلاب ایران»<sup>۱۶</sup> از کاظم زاده ایران شهر و احوال و آثار حیدر علی کمالی اصفهانی شاعر و نویسنده معاصر (۱۲۸۸ ه.ق. تا ۱۳۲۵ ش.) به زبان فرانسوی، در شناساندن این دو تن به خوانندگان اروپایی نیز تأثیر داشت.

در اواخر جنگ جهانی اول که حسن مقدم به ایران آمد به انجمن «ایران

جوان» پیوست. اعضای این انجمن از جوانان اروپارفته و تجددخواه بودند. در این انجمن وی فعالیت‌هایی هنری و ادبی داشت. پس از چندی مأمور شد و به سفارت ایران در مصر رفت. در آن جا به بیماری سل دچار شد و ناگزیر برای معالجه به سویس سفر کرد اما شفایافت و در جوانی زندگی را بدرود گفت، در حالی که طبقه درس خوانده و روشنفکر عصر و کسانی نظیر دکتر علی اکبر سیاسی، سعید نفیسی، اسماعیل مرآت و دکتر محمود افشار در مرگ او با تأسف و افسوس سخن گفتند<sup>۱۷</sup> یا مقاله نوشتند<sup>۱۸</sup>.

زندگی حسن مقدم کوتاه مدت اما از لحاظ ادبی پربار بود. وی در کارژیمناز کلاسیک لوژان زبانهای یونانی و لاتینی را تحصیل کرده بود و چون علاوه برداشتن استعداد، از ده سالگی به سویس رفته و در آن جا درس خوانده بود فرانسه را در کمال خوبی می نوشت. موسیقی ایران و اروپا را نیز بسیار خوب می فهمید.

در سویس بود که او به عضویت انجمن «ادب» \* درآمد. وی در این محفل بابرخی از نویسندگان و هنرمندان مشهور اروپا آشنا شد، از قبیل: استراوینسکی \* آهنگ ساز معروف روسی، راموز © نویسنده فرانسوی - زبان سویسی، ری ویر ○ نویسنده فرانسوی، اوکتاوموس □ و آندره ژید ◇

Belles-lettres \*

L. F. Stravinsky (۱۸۸۲-۱۹۷۱) \*

Gh. F. Ramuz (۱۸۷۸-۱۹۴۷) ©

J. Rivière (۱۸۸۰-۱۹۲۵) ○

Octave Maus □

André Gide (۱۸۶۹-۱۹۵۱) ◇

نویسنده فرانسوی . وقتی ژرژ پیتویف \* و همسرش لیودمیللا ❁ هنرمندان مشهور روسی برای بازی در برخی از نمایشنامه‌های معروف مانند هملت از پاریس به سوویس رفته بودند ، هر شب پس از پایان نمایش به آپارتمان مقدم می‌رفتند و شام با او بودند و تا دیرگاه در زمینه ادبیات و هنر به بحث می‌پرداختند .

وی با کسانی مانند رومن رولان © ، دو هامل ○ نویندگان فرانسوی ، مازاریک □ سیاستمدار چک و نخستین رئیس جمهور چکوسلواکی و برخی از شرق شناسان چون هانری ماسه ◇ و لویی ماسینیون ◆ مکاتبه داشت .  
بعلاوه بر «ترجمه اشعار خیام» از فرانتس توسن<sup>۱۹</sup> مقدمه‌ای در احوال و آثار حکیم نیشابوری نوشت .

حشر و نشر با این بزرگان اندیشه و هنر ، در شکفتن قریحه حسن مقدم اثر داشت . بعلاوه او آن مایه از ذوق و معرفت برخورداری داشت که می‌توانست مصاحب و هم سخن چنین کسانی باشد . به همین سبب وقتی در کنگره‌ای بمناسبت جشن شصتمین سال تولد رومن رولان ، حسن مقدم گفت : «نویسنده و هنرمند به کشور یا قاره‌ای خاص تعلق ندارد و باید

Georges Pitoëff (۱۸۸۴-۱۹۳۹) \*

Ludmilla (۱۸۹۵-۱۹۵۱) ❁

Romain Rolland (۱۸۶۶-۱۹۴۴) ©

Georges Duhamel (۱۸۸۴-۱۹۶۶) ○

Masaryk (۱۸۵۰-۱۹۳۷) □

Henri Massé ◇

Louis Massignon ◆



گفت ... پس رومن رولان تبعه عالم \* است» ، این مضمون او در محافل ادبی جهان زبانزد شد و شهرت یافت .

عشق به تئاتر و هنر و ادبیات از همان ایام تحصیل در لوزان در وجود حسن مقدم ریشه دوانده بود و تا پایان عمر با او بود . در مدرسه بارها در نمایشنامه های «حضرت ابراهیم» و «تاریخ سربازی» شرکت جست . بعدها نیز در نمایشنامه معروف خود «جعفرخان از فرنگ آمده» در تهران بازی کرد . بعلاوه در زمینه های گوناگون : داستان کوتاه ، نقد ادبی ، ترجمه آثار ادبی فارسی به زبان فرانسوی ، امثال و حکم فارسی آثاری در خورتوجه بوجود آورد . وی به زبانهای فارسی و فرانسوی می نوشت و چون از تظاهر و فخر - فروشی پرهیز داشت امضاهای مستعار گوناگون اختیار می کرد ، از آن جمله است : هوشنگ ، حسن ، میرزا حسن ، میرزا غلامعلی ، میرزا حسینقلی ، ابوالحسن ، میرزا چغندر ، م . ح . ، *Pierrot malade* (دلک بیمار) و بیشتر به امضای علی نوروز .

آثار قلمی حسن مقدم تا حدودی که اطلاعی از آنها در دست است از این قرار است : داستان کوتاه «هندوانه» (استانبول ۱۳۳۵ ه . ق .) ، داستانهای «نرگس» ، «شاهزاده خانم تاجی» ، «زن حاجی آقا» ، مجموعه ای از امثال فارسی ، ترجمه ها و مقالات وطنزهایی در بخش فرانسوی مجله پارس چاپ استانبول ، نمایشنامه های «جعفرخان از فرنگ آمده» (تهران ۱۳۰۱) ، «ایرانی بازی» (برلین ۱۹۲۴ = ۱۳۰۴ ش .) ، *Perotes et Perasiennne* ، سلسله مقالاتی با عنوان «مکتوب - از تهران تا قاهره» (روزنامه ایران ، سالهای ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۳ ش .) در بیان اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی کشورهای

اروپایی، ترجمه‌ها و مقالاتی در شماره مخصوص «پیام شرق»، که پس از مرگ وی منتشر شد، مقالاتی در مجلات سودمند (چاپ قاهره)، رستاخیز (چاپ قاهره)، ایران شهر (چاپ برلین)، فرنگستان (چاپ برلین) و روزنامه‌های ادبی لوزان به زبان فرانسوی، شوخیهایی زیر عنوان Impertinences «فضولی» در روزنامه‌ها و مجلات فرانسوی زبان، چندغزل به فارسی و یک دوره خاطرات عمر به زبان فرانسوی.

در هر حال حسن مقدم مردی بود که بواسطه ذوق و قریحه درخشان خود در نویسندگی، در محافل ادبی جهان بیش از وطن خود شناخته شد و بسیاری از مطبوعات معتبر اروپا از قبیل *Mercure de France*، *Revue Littéraire Europe*، *Écho d'Orient*، *Message d'Orient* آثار و نام او را در شمار دیگر اهل قلم درج می‌کردند.<sup>۲۰</sup> بی‌سبب نبود که در مرگ او ژ. و. فیختر مدیر مجله «پیام شرق» مقاله‌ای در شش صفحه درباره مقام ادبی وی نوشت.<sup>۲۱</sup> حسن مقدم این همه نام و اعتبار را در مدتی کوتاه بدست آورده بود.

از مطالعه شرح احوال و آثار حسن مقدم چند نکته مهم مستفاد می‌شود: یکی عشق او به هنر و ادبیات و نویسندگی و کوشش شبانه‌روزی برای آموختن و آگاهی بیشتر. هرگز از نوشتن نمی‌آسود و در همه کوششهای قلمی و ادبی خود «آرزویی جز بیداری و هشیاری مات ایران نداشت»<sup>۲۲</sup>. تلاش خستگی‌ناپذیر او در خواندن و نوشتن و سفر کردن و سخنرانی در مجامع ادبی و هنری حکایت می‌کند از عشقی عمیق و پایدار به ادب و هنر که در وجود او ریشه دوانده بود و دلش را گرم می‌کرد. قریب شصت سال پیش، پس از بازگشت از اروپا، بالغ بر ده جلسه درباره «تئاتر چیست؟» و «تاریخ تئاتر» در تالار دارالفنون تهران و نیز راجع به «دخالت زبان فرانسه در فارسی» در جمعیت

ایران جوان سخنرانی کرد و اندیشه‌هایی تازه را در میان تجدیدطلبان طرح کرد .

نکته دیگر آن که وی در داستانهای کوتاه و نمایشنامه‌های خود به عامه مردم و گرفتاریها ورنجهای آنان توجهی خاص نشان می‌داد بخصوص که به فرهنگ عامه نیز علاقه‌ای فراوان داشت و در این باب مطالعاتی کرده و معلوماتی اندوخته بود .

روح طنز و شوخی نیز در نوشته‌های حسن مقدم محسوس و جلوه‌گرست. پیداست مردی است نکته‌بین و ظریف که باهوشی تیز و طبعی حسّاس ، جنبه‌های مضحك زندگی و عیبها و کاستیها را می‌بیند و می‌تواند با لطفی تمام و نیشخندی آگاهانه آنها را بقلم آورد .

همه کسانی که درباره حسن مقدم چیزی نوشته و از او یاد کرده‌اند وی را نویسنده‌ای زبردست و شیرین قلم دانسته‌اند که در ادبیات معاصر ایران مقامی والا دارد . بی‌جهت نبود که نخستین داستان کوتاه او (هندوانه) در استانبول منتشر شد، موج تحسین علاقه‌مندان را برانگیخت و از او خواستند به همین سبک داستانهایی دیگر نیز بنویسد و او هم چنین کرد .

موضوع این فصل، نمایشنامه معروف اوست به نام «جعفرخان از فرنگ آمده» که آن را یکی از بهترین نمایشنامه‌ها شمرده‌اند که در ایران نوشته شده است. چنان که اگر این کار حسن مقدم دنبال می‌شد پایه پیشرفت درام نویسی فارسی می‌توانست بود<sup>۲۳</sup> و همین نمایشنامه است که نویسنده اش را بلندآوازه کرد<sup>۲۴</sup> .



حسن مقدم کمدی «جعفرخان از فرنگ آمده» را به سال ۱۳۰۱ شمسی

نوشت و در شب هشتم فروردین ۱۳۰۱ از طرف جمعیت «ایران جوان» در تالار گراند هتل تهران به روی صحنه آمد و نویسنده نمایشنامه نیز خود در آن بازی کرد. این نمایشنامه انتقادی از همان نخستین شب نمایش مورد توجه و تحسین ترقی خواهان و مطبوعات و مردم واقع شد چندان که روز بعد، روزنامه «اقدام» در شماره ۲۲ نمایش مزبور را «باندازه ای نافع و سودمند» دید که آن را «بهترین شاهکارها و قابل ترین ارمغانهای محصلین» ایرانی شمرد و نوشت: «ما این نمایش و امثال آن را که معایب دیرینه و مفسد نوین را ظاهر و قبح و زشتی آن را عیان می کند در مقدمه اصلاحات محسوب می داریم»<sup>۲۵</sup>. بعلاوه نام قهرمان آن «جعفرخان» چنان زبانزد مردم شد که هنوز در عرف عموم باقی است، درست به همان معنی و نمودار کسانی از همان گونه که حسن مقدم در نمایشنامه خود آفریده بود.

آنچه در این نمایش کمدی يك پرده ای مطرح است، یکی از مسائل مهم جامعه ایران در آن روزگار است یعنی برخورد دو نوع تفکر و منش: فرنگی- مآبان متظاهر، و کهنه اندیشان که هر يك در عالم خود گرفتار افراط و تفریط بودند و برخورد آنها با هم حوادث بسیار می آفرید.

زمان وقایع سال ۱۳۴۰ ه.ق. است. جعفرخان ابجد، قهرمان داستان، از خانواده ای از اعیان متوسط تهران - که هشت نه سال پیش برای درس- خواندن به فرنگ رفته- اینك به نزد خانواده خود برگشته و با مادر و دایی خود روبرو می شود که در صددند بی درنگ دختر عموی اوزین را به همسری وی در آورند. جعفرخان مظهر کامل کسانی است که به ظواهر آداب و رسوم فرنگی فریفته می شوند و در تظاهر به این کار اصرار دارند و در محیط خود بصورت وصله ای ناجور در می آیند، حتی در خانواده خویش بیگانه می نمایند. این اشخاص حرف زد نشان مصنوعی و نامفهوم، ریخت و لباس و رفتارشان

مضحك و غریب است و آن چنان از جامعه خود گسسته اند که مثلاً جعفرخان بچه سنگلج ، پس از بازگشت از فرنگ ، می گوید : «آخه ، ما پارسیها صفیده مون اینه» ؛ و قبل از ورود به خانه برای مادر خود کارت ویزیت می فرستد و به نوکر می گوید : «تو این کارت ببر تو ، بین مادام آزاده یانه» . در مقابل ، مادر ودایی او مردمی هستند گرفتار خرافات و جادو و جنبل و با هر نوع دگرگونی و تجدید مخالف .

«جعفرخان از فرنگ آمده» بارها به روی صحنه آمد و تماشاگران را مجذوب کرد . بعدها در رادیو نیز عرضه شد و هنوز هم می تواند نظر گروه کثیری را به خود جاب کند . گمان می کنم آنچه موجب این کامیابی است مزایایی است که در این نمایشنامه بچشم می خورد . با در نظر گرفتن این نکته که این اثر از نخستین تجربه های نمایشنامه نویسی در زبان فارسی است ، لطف ذوق و قریحه نویسنده آن در خور توجه و تحسین است .



ساختمان \* نمایشنامه جعفرخان استوار و خوب است یعنی مجموع عناصر سازنده آن بایکدیگر هم آهنگند و اثری بی نقص پدید آورده اند . نمایش بی هر گونه تمهید و مقدمه زائدی شروع می شود . آغاز آن شیرین و مطبوع است . بتدریج خوب پیش می رود و پایان نمایش یعنی سر خوردگی و فرار جعفرخان از خانه و خانواده نیز نتیجه قهری صحنه های پیشین و دلپذیر است . معرفی و نمایش مادر جعفرخان ، زینت ، مشهدی اکبر (الله) ، دایی جعفرخان هنرمندانه صورت گرفته و هر يك از آنان از خلال گفتار و رفتارشان بتدریج شناخته می شود . گفتگوها نه تنها بر حسب منش اشخاص نمایش

است بلکه همه بجا و بموقع است ، بی هرگونه حشو و زوائد و روده درازی .  
 بعلاوه برخلاف بسیاری از نمایشهای کمدی فارسی - که نکته های خنده انگیز  
 بر اساس ردوبدل سخنان تکیه دارد - در این جا بسیاری از صحنه ها ،  
 برخوردها ، طبایع بایکدیگر تعارضی درونی دارند که ناچار تضادهای  
 مضحک را موجب می شوند . از این قبیل است قیافه و لباس جعفرخان  
 هنگام ورود با کاروت\* ، تباین و سمه کشیدن زینت باسلیقه جعفرخان ،  
 نخستین برخورد جعفرخان و مشهدی اکبر و کارت ویزیت دادنش و امتناع  
 تازه وارد از روبوسی با مشهدی اکبر ، روبروشدن جعفرخان و سگش با مادر و  
 دایی خود که « دست چلوندن (دست دادن) سرش نمیشه » ، عکس العمل  
 هر یک از اشخاص نمایش در برابر رفتار و کارهای جعفرخان ، پیشنهاد  
 مادر جعفرخان به پسرش در مورد ازدواج با زینت و واکنش وی ، یقین  
 مادر به این که پسر فرنگی مآبش « کم کم . . . آدم میشه » و نیز امید فرزند  
 به این که « این دوروزاول باید قدری به میل اینها رفتار کرد . بعد کم کم  
 آدمشون می کنیم » ، خوردن کاروت حلاوها را و بسیاری چیزهای  
 دیگر . همه اینها در خلال نمایشنامه طوری آمده که هر مجلسی لطفی دارد و  
 حاوی مسأله و موضوعی تازه است .

بعلاوه طرح نکته های انتقادی از خلال مطالب یکی از روزنامه های تهران  
 که جعفرخان با صدای بلند می خواند و تلقی دایی جعفرخان از اصلاحات  
 شهری و راهنمایی او به خواهرزاده اش برای ترقی و کامیابی در ادارات  
 دولتی و امثال این گونه تمهیدات و گنجاندن آنچه نویسنده در ذهن داشته  
 در خلال وقایع و گفتگوها ، نمودار توفیق اوست در خلق یک نمایشنامه خوب .



درمیان اشخاص نمایش ، جعفرخان و منش و رفتار او بسیار درخور توجه است . ریخت و لباس و حرفها و کارهای او همه بایکدیگر متناسب و درعین حال هم خنده انگیزست و هم رقت آور . جعفرخان یکی از گروه بی شمار غرب زدگان از خویشتن بیگانه است که در آن روزگار ، مردم بابر و زور آنها تازه و ربرو می شدند و در نظرشان بسیار شگفت می نمود . به همین جهت در نوشته های طالبوف ، زین العابدین مراغه ای ، جمال زاده و دیگران هم از این پدیده جدید بصور گوناگون انتقاد شده است . در نمایشنامه «ایرانی بازی» حسن مقدم نیز جعفرخان حضور دارد منتهی در آن جاوی در ۱۴۲۰ هجری (آغاز قرن بیست و یکم میلادی) از فرنگ برگشته اما با وجود همان خلیقات ، برای آن که در یکی از ادارات به کار گمارده شود ، به رنگ مردم زمان درمی آید و از هیچ کاری ابا ندارد .

غرض آن که جعفرخان ، در دورۀ حسن مقدم در ذهن او و بسیاری از معاصرانش ، چهره ای بوده است بسیار آشنا و دارای موارد ضعف بسیار . به همین سبب فکر نویسنده را چنان به خود مشغول داشته که وی توانسته است در نمایشنامه خود او را چنین زنده و برجسته نقش کند . جعفرخان همه صفات طبقه خود را دارد و همه وجود و حرکات و سکناتش با هم سازگار و نمودار روحیات او و امثال اوست . مثلاً هنگام دیدار بازینت از او می پرسد : «بیان بازی می کنید ؟ نقاشی می کنید ؟ تنیس می کنید ؟» . درعین آن که بازینت را داخل آدم نمی داند ، از چشم چرانی غافل نمی ماند و می گوید : «بد چیزی نشده» . وی با کار دو چنگال نخودچی کشمش می خورد ! به افسون دابی خود هوس جاه و مقام در دل می پزد اما کاردکه به استخوانش می رسد و

خود را با خانواده اش ناسازگار می یابد ، می گوید : «از وزارت هم گذشتیم ... از وکالت هم گذشتیم ، از درشکه و اتومبیل هم گذشتیم . بر می گردیم این مملکت بدردمای نمی خوره .»

اگر نمایش جعفرخان در ایران چندان جا باز کرده که هنوز نام او یادآور همه خصال این «تیپ» مردم است ، فقط بواسطه وجود این نوع اشخاص بیمار و غرب زده نبوده است بلکه تأثیر قلم هنرمند حسن مقدم را در نمایش خلیقات آنان در قالب جعفرخان، نیز نباید از نظر دور داشت.



دیگر اشخاص نمایش نیز بسیار خوب آفریده شده اند . هریک از آنها روحیات و رفتاری مناسب مقام خود دارد و برخورد و تضاد آنان بایکدیگر بطور طبیعی حوادث را می آفریند. یک طرف جعفرخان است در اوج فرنگی مآبی و طرف دیگر خانواده اش غرق در کهنه اندیشی . مثلاً مادرش از زن افتخار دفتر شنیده است که در فرنگ «یک عرقی هست ... که از از پوست کشیشهاشون می گیرند ، وقتی کشیشهاشون می میرند ، وی آرزو می کند ، خدایا ، من این پسر من زن بدم ، دورورشی بینم هفت هشت تا بچه جیرو ویر می کنند ، می دونند ، جیغ می زنند ، شلوغ می کنند ، و اونوقت بمیرم . دیگه آرزویی ندارم» . به نظر قربونی «خواص آن تکیه دارد وبه «صبر و جغد» و امثال اینها .

زینت نیز ، اگرچه کمتر سخن می گوید ، دست کمی از او ندارد . از مادر جعفر می پرسد : «خانباچی این راسته که می گند در فرنگ گوشت خرس و میمون و این چیزها می خورند ؟» و شنیده است که «کونیالرا از کفش کهنه و از جوراب چرک می گیرند» .



اما دایی جعفر مظهر ضعف اندیشه است و مخالف هرگونه تغییر در امور . از جمله معتقدست «تھرون الکتریک می‌خواد چه‌کنه؟ سنگ فرش می‌خواد چه‌کنه؟ رفته‌اند این گداها و دیوونه‌های بدبخت گرفته‌اند، بردند بیرون شهر ، که» «ما دارالمساکین ساخته‌ایم، دارالمجانین درست کرده‌ایم، ما دارالعجزه تشکیل داده‌ایم !...» آقا جون ، بهت بگم، این تقلید فرنگی ابداً بدردمانمی‌خوره» . به‌صندلی و چنگال و روی تخت خواب خوابیدن و سرمیز غذا خوردن و دندان را بامسواک شستن عقیده ندارد . در زن گرفتن ندیده و نشناخته نیز معتقدست که «بعد از عروسی ، آن قدر وقت هست ، که آدم زنش بشناسه» .

مشهدی اکبر ، لله جعفر خان ، نیز از همین قماش است . از این که بر اثر کم‌سوایی چشم ، می‌خواسته بسزای جهود را ببوسد متأسف است و گریه می‌کند . از جعفر خان چشم مصنوعی بعنوان سوغات انتظار دارد و همیشه در این فکرست . وی بی‌سوادست و حتی حساب عمر خود را نمی‌داند .

در محیط چنین خانواده‌ای ، سرفه را علامت سوغاتی می‌دانند و عطسه را نشان لزوم تأخیر و نظر قربانی و طاسم را چاره دفع ناخوشی می‌پندارند . از روی «شاید و نشاید» تقویمها ، هر کار را باید در ساعت مناسب انجام داد . جعفر خان - که از «پروگره» ، «سیویلیزاسیون» و «ایژین» سخن می‌گوید و دائم «پروتست» می‌کند ، در چنین خانواده‌ای طبیعی است که «نیرو» بشود . نویسنده ، این طبایع مختلف را در یک نمایشنامه کوتاه ، خوب در برابر هم قرار داده و شناسانده است .



جنبه انتقادی نمایشنامه «جعفر خان» نیز در خور توجه است . پیداست که مقدم این نمایشنامه را برای نمودن نقائص اجتماعی و اخلاقی مردم

روزگارخویش بقلم آورده منتهی این نکات انتقادی را باظرافت تمام بیان کرده بی آن که به شعاردادن و نصیحتگری پردازد<sup>۲۶</sup>. مثلاً طرز تفکر اشخاص نمایش در زمینه های مختلف، حاوی اشارات دقیقی است. جعفرخارتمدن را در «پوشیت و کراوات» و امثال آنها می داند اما داییش می گوید: «اگه می خوای این جا زندگی بکنی، باید ... مثل آدم یه سرداری بپوشی، شلوارت اطونکنی و هیچ وقت هم عقیده شخصی نداشته باشی». راه شغل پیدا کردن در نظر دایی - که مبنی بر تملق یا تهدید و احیاناً رشوه بوده - اشاره انتقادی است دیگر. وی در عین عوام بودن، حرفهای درستی از خلال سخنانش می تراود که در تأیید عقاید خود می گوید اما نموداری از افکار نویسنده تواند بود در برابر تسالیم به تمدن فرنگی. از جمله به جعفرخان می گوید: «يك فرنگ رفتن و گوشت خورده خوردن، آقا جون، دليل نمیشه كه ما هر چیز خوب داریم، بندازیم دور، بریم تقلید فرنگیهار بکنیم».

بعلاوه از خلال گفتگوها، خرابی راههای مملکت معلوم می شود و در مطالب روزنامه، طعنه های دیگر مندرج است مثل نام مفتخر العکاس و تحصیلات او در فلسفه و ژیمناستیک و چینی سازی! و انتصابش به ریاست کل قنات کنی کرمان! یا اجرای «رقصهای اخلاقی و ادبی با بهترین اسلوب اروپایی» در گراند هتل تهران؛ و انتشار روزنامه «کولاک» که نشریه ای است سیاسی، ادبی، علمی، هفتگی، اخلاقی، اجتماعی؛ کاریکاتوری؛ فلسفی، اقتصادی، عملی، ملی؛ و یا وقت ناشناسی مردم

همین گونه نابسامانیهاست که موجب می شود جعفرخان به این نتیجه برسد که «این مملکت بدر دما نمی خورد». انتقاد نویسنده، ممکن است برای تماشاگر این اندیشه را پدید آورد که بازگشت و در بدری جوان فرنگی - مآب نتیجه تقصیر خود اوست یا عیب محیط؟ و بلکه هر دو.

این روح انتقادی درنمایشنامه «جعفرخان» خیلی ظریف و نکته‌یاب است . تحت‌تأثیر چنین حالتی بود که روزنامه «ستاره‌ایران» روز بعد از نمایش در شماره ۱۴۲ خود نوشت : «دراین نمایشنامه دنیای کهنه و نو بایکدیگر مقابل‌گشته بودند و از مشاهده‌آن جوانان و پیران بالتساوی پی به معایب و نواقص خود می‌بردند»<sup>۲۷</sup> .



نمایشنامه جعفرخان کم‌دی‌است و سراسر طنزآمیز. پیش از این اشاره کردم که حسن‌مقدم نوشته‌های شوخی‌مانند دیگری هم داشته<sup>۲۸</sup> و معلوم می‌شود از ظرافت طبع بهره‌مند بوده‌است . آشنایی او با فرهنگ عامه و باورهای مردم و متلکها و گوشه‌کنایه‌هاشان نیز ذهن او را از این لحاظ مایه‌ور کرده‌است . طنز وی لطافت خاصی دارد . شیرین‌است و کنایه‌دار اما تلخی و طنز صادق‌هدایت را ندارد .

طعن و شوخی درنمایشنامه جعفرخان بصورگوناگون راه یافته‌است . علاوه بر آنچه در بطن و ساختمان نمایشنامه محسوس است<sup>۲۹</sup> ، طنز در نمایش جاوه‌های دیگری نیز دارد . از این گونه‌است نام‌گذاریها مانند : جعفرخان ابجد، کاروت (یعنی هویج)، مادام حلواپزوف. وقتی جعفرخان، کاروت را به‌مادر خود «پره‌زانت» می‌کند و خطاب به او می‌گوید : «دست‌بده به‌مادام» ، طعنی لطیف در رفتار اوست . همچنین هنگامی که جعفرخان در مورد زن گرفتن، از کاروت تصدیق حرفهای خود را می‌خواهد یا او را «سگی باشرف و تربیت» می‌داند که اصلاً انگلیسی‌است. رفتار و حرکات جعفرخان سراپا مسخره و خنده‌انگیزست . مثلاً وقتی از هشتاد و پنج سال سن مشهدی اکبر آگاه می‌شود ، می‌گوید : «اگر آدم بخواد از روی

قاعده و از روی سیستم رفتارکنه ، بعد از هفتاد سال باید بمیره . جعفرخان کوه البرز را بلندتر از سابق می یابد ؛ طنز در عبارات نمایشنامه نیز بسیارست . از جمله جعفر به دایش می گوید : کاروت (سگی که به همراه دارد) «سوونیر مادام حلواپزوفه» ؛ یاسیل الفاظ فرنگی او در گفتگو با دیگران ، مانند «اکنون می پولیتیک» در مورد بکاربردن تماق و تهدید ورشوه برای کارپیدا کردن . «دوش گرفتن» جعفرخان با آفتابه در حیاط خانه و حیرت مشهودی اکبر که می بیند آقا زاده «هیچ چی ردوش نگرفته» ، سرداری پوشیدن وی و بسیاری صحنه های مضحک دیگر هم از این گونه است . سرانجام نیز که جعفرخان از خانه و خانواده خود بتنگ می آید و راه می افتد که به فرنگ برگردد ، آخرین جمله او چنین است : Allons Carotte , Allons ! همین جمله نمایشنامه نیز طعنی در بردارد ، به او و امثال او .

از دیگر اشخاص نمایشنامه هم رفتار و گفتار خنده انگیز سر می زند . مادر جعفر در منمّت فرنگیها می گوید : «اینها که . . . نیستند ، مثل آدم عرق از انگور یا از کشمش بگیرند» ؛ یا نصیحت دایی به جعفرخان که «شما ، آقا جون ، حالا که سلامتی او میدید مملکت خودتون ، باید به رسوم ابرونی عادت کنید» و دستورهای خاص او در این زمینه .

طنز و شوخی با همه اجزای نمایشنامه جعفرخان سرشته شده ، چه در عناصر سازنده نمایش و چه در رفتار و گفتار و روحیات اشخاص نمایش و عکس العملهای آنان . هیچ چیزی در این نمایشنامه نیست که در خاق کمدی تأثیری نداشته و عبث بکاررفته باشد . از این لحاظ ، نمایشنامه ای است که همه چیز آن بجا و باهم سازگارست .

اگر گفته شود کمدی جعفرخان در تمامی و کمال ، در میان بسیاری از آثار همزمان و پس از خود کم نظیرست سخنی ناسزاوار نیست . بعلاوه

نویسنده توانسته در مجال کوتاه نمایشی در یک پرده ، بسیاری چیزها را مطرح کند و نقصها و ضعفها را هنرمندانه بریشخند بگیرد . بی گمان این توفیق زاییده استعداد و قریحه طنزپرداز اوست و از هنرنویسندehای نادر توان چنین انتظاری داشت .



در نمایشنامه نویسی، یک موضوع مهم اختیار نثری است مناسب. بطوری که اشخاص نمایش بتناسب مقام خود سخن گویند و گفتارشان نمودار احوال و منش و روحیاتشان باشد . بدیهی است این کاری آسان نیست بخصوص که اشخاص نمایش ممکن است متعدد باشند و با طبایع گوناگون . بسلاوه نمایش فقط به گفتگوی اشخاص محدود نمی شود . ممکن است صحنه ها ، روایتها ، دیگر مقتضیات ، نقل مطالبی را ایجاب کند که ناگزیر باید به شیوه ای متفاوت با گفتار بازیگران بیان شود . در این صورت فقط آشنایی با طرز گفتار بازیگران کفایت نمی کند و رعایت نکات دقیق دیگری ضرورت دارد .

غرض آن که چه در نمایشنامه نویسی فارسی و چه در به صحنه آوردن نمایش، انتخاب نثری متناسب و گرم و زنده — که مفهوم تماشاگران نیز باشد و در عین حال مبتذل ننماید — کاری سهل نیست بخصوص در موقعی که هنوز نمایش در ایران در مراحل نخستین بوده است <sup>۳۰</sup> .

حسن مقدم در نمایشنامه جعفرخان ، از این جهت به توفیقی آشکار نایل شده است . اول آن که در نمایش ، به نثر گفتار توجه کرده و ضرورت این کار را احساس کرده و این خود تشخیصی درست بوده است. دیگر آن که هریک از اشخاص نمایش او به همان شیوه که شایسته وی است، سخن می گوید .

قدرت نویسنده درسرخان جعفرخان بروزمی کند. مقدم زبان نیمه فارسی و شکسته بسته او را بامهارت بقلم آورده است. درست است که محمدعلی جمالزاده اندکی پیش از آن، داستان «فارسی شکرست» را در «کاوه» چاپ کرده<sup>۳۱</sup> و بامعرفی جوان فرنگی مآب، نمونه ای از این زبان درهم ریخته را بدست داده بود ولی ارزش کارمقدم نیز درجای خود محفوظ است.

بیگانگی و ناهموازی گفتار جعفرخان فقط در آن نیست که الفاظ فرانسوی را در خلال کلام می آورد بلکه ترجمه تعبیرات بیگانه در حرفهای او، نکته ای است ظریف تر، مثل: «تو چه طور میری؟» (حالت چه طور است؟)؛ «جمعه من خودم میرم، یک ویزیتی بهش می کنم، می بینمش»؛ «مادموازل، تابحال شوهر نگرفته اید؟»؛ «اگه متصل گلاه بیرم، شوو\* می شم»؛ «آ! می رم نیروو\* بشم!»؛ «صبح ساعت هفت و ربع از ینگى- امام حرکت کردیم، درست هشت ساعت و بیست و سه دقیقه تا این جا گذاشتیم»؛ «افسوسانه». مقدم، جعفرخان را هم از راه نمایش رفتار و حرکات و طرز اندیشه او و هم بازبانی دورگه، فرنگی مآبی تمام عیار معرفی کرده است.

وی همین قدرت نویسندگی را در دیگر زمینه ها نیز از خود نشان می دهد. مادر جعفرخان، دایی او، زینت، مهدی اکبر، اشخاصی هستند با افکار و عوالم دیگر. ناچار به شیوه ای متفاوت سخن می گویند. در نمایش جعفرخان نثر گفتار آنان نیز مناسب موقع و احوالشان است. معرفت مقدم به تکیه کلامها، تعبیرات و ضرب المثلهای عامیانه موجب

\* Chauve طاس، بی مو.

⚙ Nerveux عصبی.

آمده که بتواند آنان را نیز از خلال گفتارشان خوب بشناساند. حتی وقتی که دای پشگوییهای نجومی را از روی تقویم می خواند، نویسنده برای آن نثری چنین مناسب و باهمان اصطلاحات معهود اختیار کرده است:

«سه شنبه چهار ساعت وسی و دود دقیقه و هفده ثانیه از روز گذشته، قمر داخل عقرب می شود. کودک به گهواره نهان، نوبزیدن، دندان کشیدن، بیجاقت نیک است... بنای مسجد، ملاقات بزرگان، عقد نکاح، تخم افشاندن، شایسته نیست. ختنه کردن، فرزند از شیر گرفتن، مال التجاره فرستادن، ماهی گرفتن مناسب است. هدیه دادن، کتک خوردن، دخول کشتی، شرب سهل و استحمام نشاید.»

خلاصه آن که نمایشنامه جعفرخان نشان می دهد حسن مقدم با همه جوانی و دوری دراز مدت از ایران، به زبان فارسی نیز معرفتی تمام داشته و نمایشنامه نویسی زبردست بوده است. قدرت قلم او وقتی بهتر محسوس می شود که نمایشنامه مزبور را با بسیاری از آثار پس از وی مقایسه کنیم. آنگاه می بینیم نویسندگان بعدی، با وجود برخورداری از تجربه ها و راهنمایی پیشینیان، کمتر توانسته اند از این نظر مانند او موفق شوند.



با این همه، نمایشنامه جعفرخان خالی از نقص نیست. مثلاً در برخی موارد نادر از زبان یکی از اشخاص نمایش سخنی شنیده می شود که با زمینه ذهنی و وضع او تناسبی ندارد. از این قبیل است اشاره مادر جعفرخان به عرق «شاتهر روز»، هر چند از قول زن افتخار دفتر می گوید که شوهرش تازه از فرنگ آمده؛ و یا سخن زینت در باب آنچه راجع به طرز تهیه «کونیاک» شنیده است. این که مشهدی اکبر می داند که جعفر با کاروت به زبان فرانسوی

حرف می‌زند نیز تعجب آورست ، مانند اشاره دایی جعفرخان به «اونیور- سیه» و «انستیتو پاستور» که از کسی مانند او این گونه اطلاعات بعیدست.

پیشنهاد دامادی به جعفرخان ، در همان روز اول ورود وی از طرف دایش ، نیز ناگهانی و بی مقدمه می‌نماید گرچه این نوع بی احتیاطی در این موضوعات از کسی مثل او چندان دور از انتظار نیست . در هر حال این نوع ریزه کاریها موجب شده نکته بینان در این نمایشنامه با همه تناسبها، اندک ناهم آهنگی نیز ببینند<sup>۳۲</sup>.

بر روی هم نمایشنامه «جعفرخان ازفرنگ آمده» اثری است درخور توجه : هم ازان لحاظ که یکی از موضوعات مهم اجتماعی را طرح کرده است و هم ازان جهت که نکات دقیق مربوط به ساختمان و فن نمایشنامه نویسی در آن رعایت شده و نمایشی خوب از آب درآمده است . بعلاوه فضل تقدم نویسنده آن در این راه و قریب شصت سال پیش به چنین ابتکاری دست زدن<sup>۳۳</sup>، امتیازی خاص به او می‌بخشد .

جعفرخانها در میان ما هنوز بسیارند ، باحالات و کارهایی گوناگون، و برخوردشان بادیگران هنوز مسائل زیادی بوجود می‌آورد . از این رو نمایشنامه حسن مقدم باز هم ممکن است تماشاگران زیادی داشته باشد.

در هر حال نمایشنامه‌ای که چنین زیبا پرداخته شده ، اثری است شناختنی . یقین دارم خوانندگان کتاب حاضر اگر نمایش جعفرخان را ببینند یا حتی نمایشنامه‌اش را بخوانند ، مرا ملامت نخواهند کرد که چرا آنان را با این اثر آشنا کرده و به دیدار با حسن مقدم، نویسنده ناکامش، دعوت کرده‌ام .





زندگی اندیشه ور



## رندی اندیشه‌ور

«در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را

آهسته درانزوا می‌خورد و می‌تراشد.»

**صداقی هدایت**

در قرن اخیر نویسنده‌ای در میان ما مدتی کوتاه زیست که آثاری  
ارجمند و نامی بلند از خود بیادگار گذاشت. داستانهای صداقی هدایت را  
که می‌خوانیم زندگی در نظرمان دگرگون می‌شود. پوسته و ظاهر حیات و  
«دوندگی و جار و جنجال» تو خالی و «احتیاجات کثیف»<sup>۱</sup> آن به چشمان خوار و  
بی‌مقدار می‌نماید. از دنیای پرهیاهوی مادی - که «مطابق آرزوی... موجودات  
زیر پرست ... درست شده»<sup>۱</sup> و اکثر «دنبال پول و شهوت می‌دوند»<sup>۲</sup> و «اسیر  
شکم» و جسم خویشند<sup>۳</sup> - بیزار می‌گردیم و چه بسا از بسیاری خردنگریهای  
خود شرم‌منده می‌شویم. آنگاه در پرتو هدایت او، عشق به انسانیت،

وارستگی ، زیبایی و معرفت ، عشق به ایران و فرهنگ آن در دلمان می جوشد ؛ یعنی به عالمی پرواز می کنیم منزله از تیرگی و تباهی .

از روزگار نوجوانی ، برخی از ایام زندگی من نیز مانند بسیاری از افراد نسل ما با خواندن آثار صادق هدایت و تأمل در آنها بارور شده است . از این رو به او بسیار مدیونیم که به ساعات زیادی از حیات ما روح و معنی بخشیده است . اگر امروز برخی از جلوه های فریبنده زندگی برای کسانی از ما چندان جاذبه ای ندارد شاید این حالت تا حدودی نتیجه انس با هدایت است که از آن سالها ، چشم ما را به افق وسیع اندیشه ، آزادی ، انسان دوستی و همت بلند می گشود و بقدر استعداد خود از آثارش کسب فیض می کردیم .

چه اثری بر تران که نویسنده ای بتواند نه فقط از نظر هنری در ادبیات کشورش تأثیری بزرگ بجای نهد ، بلکه فکرها را تکان دهد و به ژرف نگری برانگیزد ؛ معیارهای ظاهری و پولک را درهم شکند و حکیمانه به زندگی بنگرد و اندیشه ها را دگرگون سازد .

علی رغم پرهیز صادق هدایت از هرگونه خودنمایی و شهرت طلبی ، شاید در باب هیچ نویسنده ای در ایران در مدتی چنین کوتاه این همه بحث های موافق و مخالف نشده باشد . این نیز حکایت می کند از وسعت تأثیری که هدایت در محیط خود ، افکار خوانندگان و شیوه داستان نویسی فارسی داشته است . بی سبب نیست که شهرتش از مرزهای زبان فارسی گذشته ، حتی وی را در شمار شخصیت های برجسته ادبیات جهان شمرده اند<sup>۴</sup> و دارای مقامی بزرگ در ادبیات معاصر دنیا<sup>۵</sup> . آندره روسو\* منتقد مشهور فرانسوی

در شماره ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۳ فیگارو ادبی\* برای «بوف کور» هدایت، امتیازی خاص در تاریخ ادبی قرن ما قائل شده است<sup>۶</sup>؛ یا آندره برتون<sup>۷</sup> نویسنده نامور سوررئالیست فرانسه آن را شاهکاری ادبی دانسته، درخور مقایسه با برخی از آثار ارجمند ادب غرب، گرچه ترجمه انگلیسی بوف کور- شاید تا حدودی بواسطه تحت‌اللفظی بودن ترجمه- در انگلستان از موفقیت کمتری برخوردار شده است<sup>۸</sup>. همان کتابی که تا امروز یکصد و پنجاه هزار نسخه آن در ایران منتشر شده و بفروش رفته است! کتابی که نویسنده ناگزیر نخست آن را به خط خویش بصورت «پلی‌کپی» در نسخه‌های معدود تکثیر کرده فقط به دوستانش اهدا کرده بود.

صادق هدایت آزاده وارانندیشید، بابی‌نیازی و وارستگی زیست و آزاد بای بر فرق جهان زد و از حیات چشم پوشید. تابود با حساسیت خاص خویش از «درد زندگی»<sup>۹</sup> در دنیای «آدمهای بی‌حیا، پررو، گدامنش و معلومات- فروش»<sup>۱۰</sup> رنجها برد. اندک‌اندک، با «دردهای بزرگ فلسفی و جهان‌آزاد- منشی» که داشت<sup>۱۱</sup>، خود را در میان ایشان- که افکارش را درک نمی‌کردند- مانند «نژادی مجهول و ناشناس»<sup>۱۲</sup> غریب می‌دید و چون «این دردها رانمی‌شد به کسی اظهار کرد» برای سایه خودش می‌نوشت<sup>۱۳</sup>. عجب نیست که آغاز مثنوی مولوی را هم بهترین و زیباترین و هنرمندانه‌ترین آغازها می‌دانست و گاه با خود زمزمه می‌کرد: بشنو این‌نی چون شکایت می‌کند...<sup>۱۴</sup>.

آنان که هدایت را تا حدودی بجا آورده‌اند او را در زندگی «دنیایی از نجابت و اصالت و خوبی و پاکی» دانسته‌اند<sup>۱۵</sup> و مظهر «تقوایی استثنائی»<sup>۱۶</sup>

و در آزادی و وارستگی «انسانی بی نظیر»<sup>۱۷</sup>. کسانی نیز هستند که هدایت را نشناخته در رد<sup>۱۸</sup> او قلم فرسایی کرده ضد اخلاقش نامیده اند و حتی منحرف و مبتلی به اختلال مشاعر. اما به قول جمال زاده «باید دید در این دنیا هر کس چه آورده است ... و او را بقدر آنچه آورده است دوست داشت و محترم شمرد و تکریم و تعظیم کرد و باقی همه حرف است. اشخاصی چون هدایت را مردم معمولی نمی توانند بجای آورند» بعلاوه «آثار و کتابهای هدایت بهترین معرف او هستند و جوهر و چکیده روح او در کتابهایش است»<sup>۱۸</sup>، همان آثاری که به تعبیر جمال زاده «جام جهان نمای گرانمایی» است<sup>۱۹</sup>.

صادق هدایت «یک نویسنده و هنرمند بمعنی و مفهوم معمول نبود. او پیش و بیش از هر چیز اندیشمند و متفکر صادقی بود»<sup>۲۰</sup> که پس از دبر زمان در تاریخ فکر این مملکت شکفت و زود خشکید<sup>۲۱</sup>. شاید آنچه هدایت در معرفی کافکا\* نوشته درباره خود او نیز صادق باشد: «نویسندگان کمیابی هستند که برای نخستین بار سبک و فکر و موضوع تازه ای را بمیان می کشند، بخصوص معنی جدیدی برای زندگی می آورند که پیش از آنها وجود نداشته است» [هدایت] یکی از هنرمندترین نویسندگان این دسته بشمار می آید»<sup>۲۲</sup>.

مردی چنین کم نظیر - که شخصیت ادیش همه نویسندگان بعد از او را تحت تأثیر خود قرار داده بعلاوه در بهنه اندیشه و تأمل در سرنوشت انسان مقامی والا دارد - گران قدرست و ستودنی، فرزند شایسته ملت است که فردوسی و ابوریحان و خیام و مولوی و سعدی و حافظ را در دامان خود پرورده است.

\* \* \*

Franz Kafka (۱۸۸۳-۱۹۲۴) \*

صادق هدایت در بیست و هشتم بهمن ۱۲۸۱ ه. ش. در تهران در خانواده‌ای از اشراف ایران بدنیا آمد. افراد بسیاری از این خاندان در درجه قاجاری و پس از آن، مناصب بزرگ وزارت و ریاست مجلس و نخست‌وزیری داشته‌اند.<sup>۲۳</sup> هدایت فلی هدایت اعتضادالملک، پدر صادق نیز مردی محترم و متعین و رئیس مدرسه نظام بود<sup>۲۴</sup> اما صادق تا آخر عمر از لحاظ شغل و کار، يك کارمند ساده و کم درآمد باقی ماند، «گنج در آستین و کیسه تهی»، منتهی آوازه هنرش نه فقط در ایران بلکه در دیگر کشورهای جهان طنین افکند حتی شهرتش اسلاف محترم او را تحت الشعاع قرار داد.

تحصیلات صادق ابتدا در تهران بود سپس در شمار دانشجویان با کمک خرج دولتی به اروپا رفت که دندان پزشکی تحصیل کند اما بزودی به مهندسی گرایش پیدا کرد. از این رشته نیز دست کشید و خواست در زبانها و فرهنگ ایران باستان مطالعه کند. از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۰ در باریک و بیشتر در فرانسه (پاریس، بزانشون\* و پاریس) بسربرد و به ادبیات و نویسندگی رو آورد. در این مدت محیط فرهنگی و ادبیات فرانسه او را مجذوب کرد و سخت به مطالعه و آموختن و اندیشیدن پرداخت لیکن در صدد تحصیل درجه‌ای دانشگاهی بر نیامد. عطش او برای دانستن و دریافت کنه هر چیز - که تا پایان عمر با آن زیست - برتر از این چیزها بود. هنرمند بود و فارغ و بی نیاز از درجات علمی.

یکی از خصوصیات هدایت کنجکاوی و شوق او به کتاب خواندن و تفکر بود. کتابهای خوب و عمیق را با علاقه می خواند و دیگران را هم به مطالعه یا ترجمه آنها بر می انگيخت. زبان فرانسوی را خوب می دانست. از زبان انگلیسی



هم می‌توانست در مطالعه استفاده کند. نوشته‌اند در اواخر عمر تحصیل زبان روسی را نیز آغاز کرده بود<sup>۲۵</sup>. هنر، زبان و ادبیات و معارف انسانی، فرهنگ عامه و شاخه‌های گوناگون دانش و معرفت او را به خود جلب می‌کرد. بدین سبب جمال‌زاده در توصیف داستانی او نوشته: «اصلاً مثل این بود که این جوان فقط برای خواندن کتاب بدنیاء آمده است»<sup>۲۶</sup>؛ بسیاری از نامه‌های دوستانه‌اش نیز حاوی پرسشها و نکته‌هایی است دقیق و آموزنده<sup>۲۷</sup>. این شوق و علاقه از او به دوستان و معاشرائش نیز سرایت می‌کرد. از این رو استاد مجتبی‌مینوی درباره معاشرت با هدایت نوشته است: «او موجب تشویق ما بود و در هر يك از ما لیاقتی می‌یافت آن را بکار می‌انداخت. مرکز دایره بود و همه را دور خود می‌گرداند»<sup>۲۸</sup>. کوششها و کارهایی ادبی و هنری و فرهنگی که به اشاره و ترغیب هدایت در ایران صورت گرفته کم نیست.

روح جستجو و پشتکار و همتی خستگی‌ناپذیر که وی داشت سبب شد از راه مطالعه و خودآموزی و ژرف‌نگری، بصیرتی شایان توجه در ادبیات جهان از قدیم و جدید حاصل کند<sup>۲۹</sup> و به درجه‌ای از معرفت و بینش نایل شود، و الاثر از آنچه با معیارهای معمول بتوان سنجد؛ نظیر عین‌القضاة همدانی که «بیشتر اطلاعات خود را از طریق مطالعات شخصی و خصوصی فراهم آورد و همین امر باعث شد که او در عین جوانی و عنفوان شباب آن همه تبحر حاصل کند و در کار تحریر و تألیف آن قدر کامیاب باشد»<sup>۳۰</sup>.

هدایت پیش از آن که به اروپا برود «رباعیات حکیم عمر خیام» را با مقدمه‌ای در شرح حال شاعر در ۱۳۰۲ ش. (۱۳۴۲ ه.ق.) نوشته و منتشر کرده بود. «انسان و حیوان» اثر دیگری از او بود مربوط به سال ۱۳۰۳ ش. (۱۳۴۳ ه.ق.) در حمایت از حیوانات و لزوم شفقت به آنها. اما این هردو اثر نسبت به نوشته‌های بعدی او چندان جلوه‌ای ندارد. شاید به همین سبب

است که بعدها فواید گیاه‌خواری (برلین ۱۳۰۶) و ترانه‌های خیام (تهران ۱۳۱۳) را نوشت ، بصورتی پخته‌تر و بهتر .

وقتی صادق از اروپا برگشت تاشش سال بعد ، دورهٔ پربارنویسندگی او بود . نخستین مجموعهٔ داستانهای کوتاه وی به نام «زنده‌بگور» در تهران (۱۳۰۹) نشر یافت. نمایشنامهٔ پروین دختر ساسان (تهران ۱۳۰۹)، حکایت بانسیجه (تهران ۱۳۱۰) ، سایهٔ مغول (تهران ۱۳۱۰) را نیز نوشت . دیری نکشید که وی مرکز دائرةٔ فعالیت ادبی و فکری گروهی از روشنفکران زمان شد که در نظر ادبای محافظه‌کار «تندرو» می‌نمودند. این جمع - که خود را «ربعه» می‌نامیدند - مرکب بود از : صادق هدایت، مجتبی مینوی ، بزرگ علوی و مسعود فرزاد. استاد مجتبی مینوی دربارهٔ گروه ربعه نوشته‌است: «این اسم يك نوع دهن كجی بود به آن جماعتی که ایشان را به اسم ادبای سبعه می‌شناختیم و هر مجله و کتاب و روزنامه‌ای که به فارسی منتشر می‌شد از آثار قلم آنها خالی نبود . هم آنها از هفت نفر بیشتر بودند و هم ما از چهار نفر ... اجتماع ما غالباً در قهوه‌خانه و رستوران اتفاق می‌افتاد ... و گفته‌های تند و انتقادهای سخت هم از ما شنیده می‌شد و بسیار اتفاق می‌افتاد که بدین جهات عرضهٔ ملامت و اظهار نفرت دیگران هم می‌شدیم»<sup>۳۱</sup> . کم‌کم بسیاری از نویسندگان جوان، هنرمندان و اندیشه‌وران به ایشان پیوستند. صادق هدایت تا پایان عمر چنین معاشرتهایی داشت منتهی هم‌نشینانش در طول سالها عوض شدند .

صادق در این سالها نه فقط خود به آفرینش ادبی سرگرم بود بلکه از طریق هم‌قلمی بایاران در تشویق آنان تأثیر داشت . وی در این دوره مجموعه‌ای از سخنان موزون عوامانه به نام اوسانه (تهران ۱۳۱۰)، درد دل میرزا یدالله (تهران ۱۳۱۰)<sup>۳۲</sup>، سفرنامهٔ اصفهان نصف جهان (تهران ۱۳۱۱)،

دو مجموعه داستان : سه قطره خون (تهران ۱۳۱۱) ، سایه روشن (تهران ۱۳۱۲) ، داستان علویه خانم (تهران ۱۳۱۲) ، مجموعه دیگری از فرهنگ عوام موسوم به نیرنگستان (تهران ۱۳۱۲) رانوشته و منتشر کرد . علاوه نمایشنامه تاریخی مازیار را همراه با مقدمه مجبته مینوی بقلم آورد (تهران ۱۳۱۲) . کتاب و غوغا ساهاب را نیز با همکاری مسعود فرزاد در طعن بر ادبیات معاصر و محافظه کاران ادبی نگاشت (تهران ۱۳۱۳) . ترانه های خیام حاوی مقدمه معروف او در معرفی شاعر و ترانه هایی که اصیل یادارای اندیشه های خیامی می نموده ، از دیگر آثار قلمی هدایت در این دوره است . نمایشنامه «افسانه آفرینش» نیز نوشته سال ۱۳۰۹ است اما چاپ آن در ۱۳۲۵/۱۹۴۶ در پاریس بتوسط آدرین مزینو\* در یکصد و پنج نسخه صورت گرفت ، امانه برای فروش . علاوه هدایت در همین دوره سفرنامه روی جاده نمناک (۱۳۱۴ ش) رانوشته که چاپ نشده است و گمان می رود نسخه دست نویس آن مفقود شده باشد<sup>۳۳</sup> .

بعد از چندی دایره ربه اژه می پاشیده شد و هدایت نیز پس از شش سال اقامت در وطن به هند رفت و مدتی در آن دیار بسربرد و نزد بهرام گور انکلساریان دانشمند پارسی به خواندن زبان یهلوی پرداخت . در بمبئی نسخه هایی معدود از اثر معروف خود بوف کور را بصورت «پلی کپی» به خط خودش فراهم آورد (۱۳۱۵) و برخی را به تنی چند از دوستان هدیه کرد . وقتی نیز خواست به ایران باز گردد ، نسخه هایی از این کتاب را نزد جمال زاده به ژنو فرستاد و او بعدها این نسخه ها را بتوسط شخصی به نام ژرژ

دوستور\* به تهران به هدایت بازگرداند<sup>۳۴</sup>.

عشق هدایت به فرهنگ ایران باستان - که آموختن زبان پهلوی هم ازان مایه می‌گرفت - موجب شد که به ترجمه برخی از متون پهلوی به فارسی نیز پردازد و قسمتی از کوشش ادبی خود را به این کار اختصاص دهد. ترجمه گجسته ابالیش (مقدمه ، بمبئی ۱۳۱۶ ، چاپ تهران ۱۳۱۸) ، کارنامه اردشیر بابکان (مجله موسیقی ، تهران ۱۳۱۸) ، شهرستانهای ایران (مجله مهر ، تهران ۱۳۲۱) ، یادگار جاماسپ (مجله سخن ، تهران ۱۳۲۲) ، گزارش گمان‌شکن (تهران ۱۳۲۲) ، زند و هومن یسن (تهران ۱۳۲۳) و آمدن شاه بهرام ورجاوند (مجله سخن ، تهران ۱۳۲۴) ثمره این گونه پژوهشهای اوست . ابراهیم پورداود استاد معروف فرهنگ ایران باستان درباره ترجمه‌های هدایت از پهلوی در مقاله‌ای هنگام درگذشت بهرام گورانکلساریا در مجله سخن نوشته است: «آقای صادق هدایت که از جوانان فاضل‌ماست در مدت دو سال در بمبئی نزد این استاد بزرگوار پهلوی آموخت و ارمغان خوبی ازان دیار به ایران آورد . چند ترجمه از نوشته‌های پهلوی ایشان به فارسی شیوا و روان که در تهران انتشار یافت بخوبی می‌رساند که بهرام‌گور نماینده برانده‌ای به مرزوبوم باستانی خود فرستاد»<sup>۳۵</sup>.

هدایت پس از بازگشت از هند بیشتر با مجله موسیقی همکاری داشت و مقاله‌ها و ترجمه‌ها و نوشته‌های او در آن جا نشر شده است .

پس از شهریور ۱۳۲۰ مجموعه داستان سگ ولگرد (تهران ۱۳۲۱) ، داستان آب‌زندگی (تهران ۱۳۲۳) ، مجموعه هجوآمیز و لنگاری (تهران ۱۳۲۳) ، حاجی آقا (تهران ۱۳۲۴) ، فردا (تهران ۱۳۲۵) بتدریج از هدایت

بطبع رسید. رمان توپ مرواری هم که در ۱۳۲۶ ش. نوشته و گویا دونسخه از آن باقی مانده و هنوز چاپ نشده، از آخرین داستانهای اوست. در این دوره هدایت از نخستین سال انتشار مجله سخن با این نشریه همکاری داشت و ترجمه‌ها و مقالات متعدد در این مجله بطبع رسانده. ترجمه «مسخ» کافکا از جمله نخستین آثار قلمی او در سال اول سخن است.

هدایت با ترجمه آثار ارجمند نویسندگان بزرگ جهان، در معرفی آنان به جامعه ادبی ایران می‌کوشید و یاد دیگران را به این کار برمی‌انگیخت و با آنان همکاری نیز می‌کرد. چنان‌که «پیام کافکا» را بعنوان مقدمه بر ترجمه «گروه محکومین» کافکا از حسن قائمیان (تهران ۱۳۲۷) نوشت. علاوه وقتی برخی موضوعات توجه او را جلب می‌کرد و درباره آنها به تتبع می‌پرداخت، حاصل مطالعات و دریافت خود را بصورت مقاله عرضه می‌نمود. این گونه ترجمه‌ها و مقالات او نیز تعداد قابل ملاحظه‌ای است چنان‌که حسن قائمیان کتاب بزرگی از آنها ترتیب داده به نام «نوشته‌های پراکنده صادق هدایت» (تهران ۱۳۳۴).

هدایت دو داستان نیز به زبان فرانسوی نوشته به نامهای سامپینگه Sampingué (تهران ۱۳۲۴) و Lunatique هوسباز (تهران ۱۳۲۴) که هر دو تحت تأثیر محیط و فرهنگ هندست. مقاله La Magie en Perse «جادوگری در ایران» نیز از او در مجله *Le Voile d'Isis*<sup>۳۶</sup> چاپ پاریس انتشار یافته است.<sup>۳۷</sup>

علاوه بر آنچه ذکر شد، هدایت داستانهای دیگری هم نوشته بود که پیش از مرگ از بین برده است مانند داستان کوتاه «عنکبوت لعنت شده» و یک رمان و داستانی دیگر<sup>۳۸</sup>. از قضا جمال زاده نیز در «دارالمجانین» نوشته بود که هدایت علی‌خان همه نوشته‌هایش را می‌سوزاند<sup>۳۹</sup>. شاید هدایت

بیشتر بواسطه افسردگی روحی یا آن که تحت تأثیر نویسندگانی چون کافکا آثار خود را از میان برده است<sup>۴۰</sup>. در هر حال در تاریخ فکر و ادب، کسانی که به دلائل گوناگون نوشته‌های خود را به آب‌شسته یاد خاک دفن کرده باپاره کرده و سوزانده‌اند کم نیستند، از آن جمله است ابو حیان توحیدی ادیب و فیلسوف قرن چهارم هجری که در اواخر عمر کتابهای خود را سوخت و نامه‌ای که وی به سال ۴۰۰ ه. ق. در جواب ملامت قاضی ابوسهل علی بن محمد در بیان عذر خویش در این زمینه نوشته خواندنی است و در آن دیگر کسانی را که آثار خود را منهدم کرده‌اند نام برده است<sup>۴۱</sup>.

نگاهی به تعداد آثار قلمی هدایت مارا از پشتکار و کوشش فراوان و همت بلند وی آگاه می‌کند و نیز از روح جوینده و پرتلاشش. در عمر کوتاهی که او داشته و چهل و هشت سال زیسته، سی اثر ارجمند از خود بجای نهاده که از آن میان چهل داستان است. بعلاوه اسناد موجود و مکاتبات و یادداشت‌های وی بر حواشی کتابها و دیگر قرائن همه حکایت می‌کند از اندیشه پرتکاپو و کنجکاو و عمیق او و تشنگیش برای آگاهی هر چه بیشتر از ادبیات و هنر ایران و جهان. جستجوی او در پی زیبایی و معرفت حد و مرزی نمی‌شناخت. از پهنه ادب گرفته تا متلها و دوبیتیها و زبان عوامانه، علوم و فلسفه، کاشی-سازی و نقاشی، تاریخ و ادیان و مذاهب همه برای وی جالوه و جاذبه‌ای خاص داشت و او را به سوی خود می‌کشید. از این رو با همان شوقی که درباره کافکا یا چایکووسکی می‌نوشت، در باب ارزش فرهنگ و دانش عوام و حکمت عامیانه تتبع می‌کرد و روش علمی کار را عرضه می‌داشت یا در پیرامون لغت فرس اسدی، ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی و خط پهلوی و الفبای صوتی. گاه زیباییهای هنری اصفهان را فرامی‌نمود و گاه در نقد کتاب و فیلم<sup>۴۲</sup> و ترجمه آثار و معرفی نویسندگان ارجمند جهان می‌کوشید،

از آن جمله اند: فرانتس کافکا نویسنده چک ، آرتور شینتسler\* اتریشی ،  
 آندلسندر لانژ کیلند\* نروژی ، آنتون چخوف ○ روسی ، گاستون شرود ◎  
 فرانسوی ، ژان پل سارتر □ وروژه لسکو ◇ فرانسوی. افسانه اوراشیمای  
 ژاپونی نیز می توانست توجه او را به خود جلب کند چندان که به ترجمه اش  
 پردازد .

یکی از درسهای بزرگی که از هدایت می توان آموخت همین جویندگی  
 و تلاش و آموختن و اندیشیدن است . همان روحی که عرفا آن را « طلب »  
 می نامیدند و مولوی به « تشنگی » تعبیر کرده است :

آب کم جو ، تشنگی آور بدست تابجو شد آبت از بالا و پست

وسعت دامنه کوششها و پژوهشهای ادبی هدایت و تنوع آنها نیز  
 چشم گیر است . وی در زمینه های گوناگون طبع آزمایی کرده و قلم زده است :  
 رمان ، داستان کوتاه ، نمایشنامه ، هجو و طنز ، سفرنامه ، تحقیق ادبی ،  
 فرهنگ عامه ، ترجمه ، نقد کتاب و جز آن و در برخی از این موضوعات بخصوص  
 در داستان نویسی نویسنده ای زبردست و در زمینه فرهنگ توده پیشرو و  
 صاحب نظر است . این نیز حکایت می کند از استعداد درخشان و مایه هنری و  
 ذوق لطیف و پرورده او که این قرن از ادب و فرهنگ ما را به نام و آثار خویش

Arthur Schnitzler (۱۸۶۲-۱۹۳۱) \*

Alexandre Lange Kielland (۱۸۴۹-۱۹۰۶) \*

Anton Chekhov (۱۸۶۰-۱۹۰۴) ○

Gaston Chéreau (۱۸۷۲-۱۹۳۷) ◎

Jean-Paul Sartre (۱۹۰۵-) □

Roger Lescot ◇

آراسته است .

مردی چنین هنرمند و اندیشه‌ور که «افکارتازه و طریقه احساس جدیدی را با قلم ساده و شیرین و بسیار دلچسب خود برای هموطنانش آورد»<sup>۴۳</sup> بدبختانه در میان ما ناکام‌زیست و زندگی تلخی داشت . با آن که می‌توانست با دانش کافیه و قلم و فکر آفریننده‌ای که داشت، با اندک تمایل به برخورداری از حمایت کسانی که به همه گونه ترقی و کامیابی نایل شود، روح و فطرت هنرمندش، بی‌اعتنا به نیازهای دنیای حقیرما، در عالم اثیری خویش با اندیشه‌های لطیف سیر می‌کرد و هر چه در احوال بشر غور می‌نمود از سر دل‌سوزی بود و انسان‌دوستی . بعلاوه مناعت‌طبع هنرمندانه‌اش موجب می‌شد به کمترین حد معیشت بسازد و خواهان نباشد .

صادق هدایت شاید در اکثر عمر خویش معاشی فراخ و آسوده نداشت، چه در زمان تحصیل در اروپا<sup>۴۴</sup> و چه پس از بازگشت به ایران . وقتی می‌خواست به هند سفر کند همه کتابهای خود را به چهارصد تومان فروخت تا خرج سفرش باشد!<sup>۴۵</sup> در آن‌جانب «باسیلی روی خود را سرخ نگه می‌داشت» و گاه مجبور می‌شد با قطار درجه سوم - که بد و کثیف بود - سفر کند<sup>۴۶</sup> . شغل او نیز هیچ وقت موافق میلش نبود، کاری بود از برای ارتزاق و بسیار فروتر از شأنش . مدتی در بانک ملی با اعداد و «ده‌بریک و بیست‌بر دو» سروکار داشت و می‌نوشت: «از همان کاری که بدم می‌آمد گرفتارش شدم»<sup>۴۷</sup>، نظیر اشتغال چایک‌ووسکی در محیط خشک و محدود وزارت دارایی روسیه در ابتدای جوانیش . بعد ، کار بانک دلش رازد و خیال داشت با شرکت یک دو تن کتابخانه‌ای باز کند . سرانجام از بانک استعفا کرد و در اداره تجارت به کار پرداخت . چندی در وزارت خارجه ، شرکت سهامی کل ساختمان و آژانس پارس کار کرد<sup>۴۸</sup> . بعد در دانش سرای عالی موسیقی مشغول شد.



گاه می‌دید دربان هم ترفیع رتبه یافته و او چون گواهینامه‌ای نداشته بی‌نصیب مانده‌است ، از این همه بطنز و مسخره یاد می‌کرد . در سالهای آخر عمر مترجم دانشکده هنرهای زیبای بود ، با حقوقی ناچیز . بی‌سبب نبود که در آخرین سفر خود به پاریس ناگزیر بود در مهمانخانه‌ای ارزان قیمت و حقیر اقامت‌گزیند<sup>۴۹</sup> .

بر روی هم هدایت تازنده بود ، جز در محیطی محدود ، قدرش مجهول ماند . جمال زاده که از او به نام هدایت علی‌خان در «دارالمجانین» بتفصیل سخن گفته ، می‌نویسد : «آنچه من در کتاب دارالمجانین آورده‌ام بقصد معرفی این جوان بسیار باهوش و باذوق و با آدمیت و با فهم بود... کم‌کم فکرم قوت گرفت که او را به هر ترتیبی شده به مردم ایران معرفی نمایم و بفهمانم که چه طور به مقام شناختن او نرسیده‌اند»<sup>۵۰</sup> .

فکر بلند هدایت به ظواهر حیات و جنبه مادی زندگی اعتنائی نداشت اما روح لطیف و حساس و نسبه بدین اوبی‌گمان از نابسامانیها رنج می‌برد<sup>۵۱</sup> . از این رو در سالهای آخر عمر به دوستان می‌نوشت : «حوصله همه چیز را از دست داده‌ام . نه می‌توانم دیگر تشویق بشوم و نه دل‌داری پیدا کنم و نه خودم را گول بزنم ... نکبت و خستگی و بی‌زاری سر تا پایم را گرفته» و میل داشت «اگر بتوسط ملك نقاله هم باشد» سفر کند<sup>۵۲</sup> .

سرانجام بعنوان مرخصی از کار اداری ، در آذرماه ۱۳۲۹ به فرانسه رفت . اما در پاریس نیز به جهات گوناگون روح آزردده اش تسلی نیافت و عاقبت روز نوزدهم یابستم فروردین ۱۳۳۰ در اطاق خود واقع در شماره ۳۷ مکرر کوچه شامپیونه\* پاریس با گاز خودکشی کرد ، بی‌آن که پیام و یادداشتی از او بجامانده باشد . صادق هدایت پس از عمری کوتاه ولی پربار

درگورستان پرلاشز\* پاریس بخاك سپرده‌شد و پروفیسور هانری ماسه\*  
فرانسوی برسر مزارش به یاد او و در بزرگداشتش سخن گفت.



خودکشی صادق هدایت بحثها برانگیخته است.<sup>۵۳</sup> چرا او خودکشی کرد؟ سؤالی است که پاسخ قطعی به آن دادن دشوار است. نویسنده این سطور نیز در صدد نیست که برای آن جوابی بیندیشد. از خلال نوشته‌های گوناگون هدایت می‌توان استنباط کرد که وی به تنهایی بشر و پوچی و بیهودگی زندگی می‌اندیشیده است. جمله‌های معروف او را همه خوانده‌ایم، از جمله: «من همیشه زندگی را بمسخره گرفتم، دنیا، مردم همه‌اش به چشم يك بازیچه، . . . . يك چیز پوچ و بی‌معنی است»<sup>۵۴</sup>. ازل و ابد و آینده پیشرفته بشر به مدد علوم و تکنولوژی، روح او را حیران می‌داشت.<sup>۵۵</sup> خیام رانیز از آن رو می‌پسندید که «درد او يك درد فلسفی و نفرینی بوده است» بردنیا و «فریادهای او انعکاس دردها، اضطرابها، ترسها، امیدها و یاسهای میلیونها نسل بشر است»<sup>۵۶</sup>؛ یا فلسفه کافکارا بر این اساس می‌یافت که «زندگی روی زمین يك جور نفرین . . . است و فقط مرگ می‌تواند موجودات را از این قید برهاند»<sup>۵۷</sup>.

بدیهی است درد دیگر فرهنگهای جهان نیز، بخصوص در قرن اخیر، این نوع تفکر دیده می‌شود. بی‌گمان فکر صادق هدایت و الاثر از آن بود که زندگی مادی و نیازمندیهای حقیر آن، او را به خودکشی واداشته باشد اما آیا

Père-Lachaise \*

Henri Massé \*

ناهمواریهایی گوناگون که دیده و روح بسیار حساسش را آزرده ممکن است در دل افسردگی او و سرخوردگی بی تأثیر بوده باشد ؟ گمان نمی‌کنم بتوان به این سؤال جواب مثبت داد .

در هر حال تلخکامی یا احیاناً بدبینی و فرجام تلخ او هیچ‌یک موجب آن نمی‌شود که به پیروی از برخی ظاهرینان<sup>۵۸</sup> ، از ارزش آثار نویسنده‌ای که باغور درزوایای روح انسان و زندگی بشر نکته‌ها دریافته غافل بمانیم . نویسنده‌ای که ستایشگر انسانیت ، آزاده‌خویی ، زیبایی و روشنی بود و عاشق راستین ایران و ایرانی ، گرچه احوال شخصی ، خصوصیات اخلاقی و آزادگی و منش انسانی‌هدایت نیز در خود درخور توجه است ، اما اینک آن نویسنده اندیشه‌ور از میان ما رفته و با آفریده‌های فکر و ذوق خویش فرهنگ و ادب ما را غنی‌تر ساخته است ، برخلاف میلیون‌ها مرد وزن که می‌آیند و می‌روند و نبودن و نبودشان یکی است . ارزیابی این آثار ، در حد امکان ، مهمترین وظیفه‌ماست .



آثار هدایت در زمینه‌های گوناگون است که در هر یک بنوعی درخشیده ؛ بعلاوه پژوهش و تأمل او در این ابواب ، به آفرینش هنری و نویسندگی وی مدد رسانده است . مثلاً در فرهنگ عامه پژوهنده‌ای است مبتکر و پیشرو که فضل تقدمش مورد قبول همگان است . همین دل‌بستگی به معتقدات و آداب و رسوم و عوالم توده مردم - که از عشق او به ایران و مردم ایران مایه می‌گیرد - سبب شده در خلق قهرمانان داستانها و منش و رفتار و روحیات و طرز بیان آنان بخوبی توفیق یابد . وی ترانه‌ها ، آوازه‌ها ، متلها و افسانه‌های عامیانه را « نماینده روح ملت » و « صدای درونی هرملتی » می‌داند و

«سرچشمه الهامات بشر و مادر ادبیات و هنرهای زیبا». معتقد بود «برای بدست آوردن اسرار عوام باید ملتجی به ملت شد» و اظهار وطن پرستی را بدون آگاهی از زندگی مادی و معنوی مردم و همدردی با آنان، ناروا می‌شمرد<sup>۵۹</sup>.

تبّع او در تاریخ و گذشته ایران و شناخت فرهنگ قومی موجب آمده که از رگ و ریشه به این سرزمین و این مردم پیوسته باشد و آثار ذوق و فکر او - با همه تأثر از ادب غرب - رنگی کاملاً ایرانی و اصیل بخود گرفته است. خیام و فلسفه اش هدایت را به سوی خویش می‌کشیده و برخی از افکار خود را با او هم‌آهنگ می‌دیده است. آزادمنشی، تأثر از سرگردانی بشر، ستایش زیبایی، اندیشه‌های او راجع به مرگ، بدبینی، عمق فکر، روشنی و سادگی بیان و لحن طنزآمیز خیام را خوب می‌شناخته<sup>۶۰</sup>. بعلاوه بیش از آن که این گونه اندیشه‌ها را از فرهنگ غربی گرفته باشد، از شاعر و حکیمی ایرانی شنیده و دور ساله نیز درباره او پرداخته است. شگفت نیست که در داستان «آفرینگان» در گفتگوی ارواح بایکدیگر می‌شنویم: «چرا ما این جا سرگردانیم؟ چرا روی زمین بودیم؟ نه تومی دانی و نه من»؛ خیام نیز می‌سرود: «اسرار ازل را نه تودانی و نه من».

توجه بارز هدایت به زندگی مردم ایران و هموطنانش در همه مظاهر آن از خوب و بد، یکی از خصائص عمده داستانهای اوست و حکایت می‌کند از همدلی و دل‌سوزی وی بر احوال مردم خاصه فرودستان. پس عجب نیست که بصورتی پوشیده یا آشکار، کنایه‌هایی لطیف و انتقادآمیز در داستانهایش دیده می‌شود، خاصه با استعداد درخشانی که وی در طنز و هجو دارد. اما تجزیه و تحلیل درونی و غور در زوایای روح و نفس آدمی و ژرف بینی در این باب، از ارمغانهایی است که صادق هدایت به داستان نویسی فارسی

معاصر ارزانی داشته است ، بیشتر و بهتر از هر کس<sup>۶۱</sup> .

در این فصل آنچه مورد نظر است ، بحث از صادق هدایت است بعنوان نویسنده ای داستان پرداز یعنی بارزترین جنبه شخصیت ادبی او . به همین سبب نیز آنچه از آثار او به دیگر زبانها ترجمه شده بیشتر داستانهای اوست<sup>۶۲</sup> .



گمان می کنم مهمترین نکته ای که در داستانهای هدایت نظر ما را جلب می کند و او را از دیگر داستان نویسان متمایز می سازد ، وسعت و عمق اندیشه اوست . اگر هدایت را از يك نویسنده برتر دانسته اند ، بی شك از این نظرگاه است<sup>۶۳</sup> . ساده ترین داستانهای هدایت نیز از این حیث مایه ورست . اصولاً وی این هنر را دارد که نکته های باریک را بصورتی آسان یاب و ساده و دلپذیر بیان کند و این خود یکی از وجوه مشترك اوست با خیام در ترانه هایش . مقدمه ای که هدایت بر ترانه های خیام نوشته - هر چند ممکن است بعضی آرائش محل تأمل باشد - اما چرا چنین گرم و پرتأثیر از آب درآمده ؟ سبب آن است که او پیش از دیگر معاصران به خیام بعنوان فیلسوف و شاعری ارجمند و متفکر نگریسته و در ترانه هایش نکته هایی عمیق جسته ، از این قبیل که در فرصت کوتاه عمر «و مابین دنیستی که سرحد دودنیاست دمی را که زنده ایم دریابیم ؛»<sup>۶۴</sup> . عبارت دیگر بواسطه طبع حساس و فکر تیز خویش «زخم روحی» شاعر را درك کرده و بقلم آورده است<sup>۶۵</sup> . مگر نه این است که هدایت خود نیز از سرنوشت محتوم آدمی مکرر سخن می گوید ، مثلاً در داستان «بن بست» .

همین فکر مرگ ، یا پوچی حیات حتی بدینی - که در بسیاری از

داستانهای هدایت پراکنده است- چیزی نیست که بتوان سرسری از آن گذشت. اندیشه دورپروازست که در راز هستی و سرنوشت انسان فرو- می‌رود و درمی‌یابد که «این هم يك موج بیش نیست، این هم يك موج... گذرنده است، مثل موج آب، مثل لبخند بودا»<sup>۶۶</sup> - نظیر حافظ که در آب جوی، گذر عمر را می‌دید. و گرنه کسانی که در همه سالهای زندگی احیاناً وقتی به عالم نیستی می‌اندیشند که یکی بمیرد یا مثلاً خود به بیماری سختی دچار شوند، تا چه حد اهل تفکرند؟ جوابش پیدا است یا می‌توان از عطار نیشابوری شنید:

یافت مرد گورکن عمری دراز      سائلی گفتش که چیزی گوی باز  
چون تو عمری گورکندی درمفاک      چه عجایب دیده‌ای در زیر خاک؟  
گفت این دیدم عجایب حسب حال      کاین سگ نفسم همی هفتاد سال  
گورکندن دید يك ساعت نمرد      يك دم فرمان يك طاعت نبرد!

حالا چرا سرانجام بسیاری از داستانهای هدایت غم‌انگیزست و قهرمانان می‌میرند؟ زیرا سرنوشت آنان چنین است<sup>۶۷</sup>.

فکرتهایی و بیگانگی\* انسان در میان میلیونها نفوس بشری - که امروز پهنه ادبیات جهان را چنین فرا گرفته و نتیجه عملی این غربت روح در جوامع مختلف بصور گوناگون بروز کرده - نکته‌ای است دقیق که هدایت نیز دریافته بود و می‌نوشت: «ما بین چندین ملیون آدم مثل این بود که در قایق شکسته‌ای نشسته‌ام و در میان دریا گم شده‌ام»<sup>۶۸</sup>. اندیشه تنهایی انسان را در گوشه‌های برخی از داستانهای هدایت می‌توان دید، از جمله در بوف کور، بن بست، تاریک‌خانه، زنده بگور، گجسته‌دژ، فردا، داود گوژپشت، گرداب؛

سگ ولگرد ، آینه شکسته ، لاله ، س. گ. ل. ل. و جز آن . مگر حافظ و مولوی  
نیز چنین نمی‌نالیدند ؟

محرم راز دل شیدای خود کس نمی‌بینم ز خاص و عام را

\*

هر کسی ازطن خود شد یارمن وز درون من نجست اسرارمن  
تمدن جدید و پیچیدگی فنون و صنایعش با همه وسایل رفاه خود روح حساس  
هدایت را سیراب نمی‌کند و می‌آزارد . حق نیز با اوست . زیرا از وقتی  
انسان «مدرن» مقهور صنعت و ماشین شده است اندك اندك به تعبیر اريك  
فرام آفریده‌های بی‌جان و مصنوع دست خود را می‌پرستد - بت پرستی  
بصورت جدید - و خود به شیئی بی‌جان تغییر شکل می‌یابد<sup>۶۹</sup> ؛ تسلط  
بر خویشان را از دست می‌دهد و تحت تملك ساخته‌های خود در می‌آید<sup>۷۰</sup> .  
از این رو هدایت در س. گ. ل. ل. می‌نوشت : «انسان هرچه از طبیعت دور  
بشود بدبخت‌تر می‌شود»<sup>۷۱</sup> ؛ یا خوانسار را بیشتر از همه شهرهای بزرگ  
می‌پسندید : «برای این که هنوز حالت و اتمسفر قدیمی خودشو نگهداشته .  
برای این که هنوز میون کوچه پس‌کوچه‌ها ، میون جرز این‌خونه‌های گلی و  
درخت‌های بلند ساکتش هوای سابق مونده و می‌شه اونو بوکرد و حالت  
مهمون نواز خودمونی خودشو از دست نداده» و از «روزنومه ، اتومبیل ،  
هواپیما و راه‌آهن که از بلاهای این قرن» دور هست<sup>۷۲</sup> . آنگاه در پیش‌بینی  
دو هزار سال بعد ، از این «دوره مادی و بی‌شرم» حیات انسان - که «عشق ،  
دوستی ، علاقه و همه اینها از بین رفته و لغات پوچ شده» ، در میان «صورت‌های  
بی‌حرکت و قیافه‌هایی که از چوب تراشیده شده» - بیزار می‌شود و می‌نالند و  
چون تمدن جدید نیز با همه سروصدایش نتوانسته و نخواهد توانست «درد  
بی‌دوای خستگی و زدگی از زندگی بی‌مقصد و معنی» را درمان کند ، انسان

فکور همان درد فلسفی خیام را در قرن‌های پیش احساس می‌کند که: ناآمدگان اگر بدانند که ما - از دهر چه می‌کشیم، ناینددگر<sup>۷۳</sup>. این روزهای سرد و پرمالال زندگی بشر را در جوامع صنعتی هدایت خوب احساس کرده و فرا - نموده، همان نکته باریکی که متفکران غرب رانیز به خود مشغول داشته‌اند.

برخی از ژرف‌ترین اندیشه‌های هدایت دروای کنایه‌ها، رمزها و تمثیلات بوف کور مندرج است - بخصوص سرگردانی انسان در تصورات و اندیشه‌های گوناگون خویشتن، تنهایی بشر اندیشه‌ور و زجرهای روحی او - که بحث ازان مجال بسیار می‌طلبد<sup>۷۴</sup>. بعلاوه کاوش هدایت در زوایای پنهان روان آدمی در برخی از نوشته‌هایش اعجاب‌انگیزست، از جمله در همین بوف کور.

از قضا، این گونه باریک اندیشیها - که در حوصله ذهنهای ساده‌طلب نمی‌گنجد و گاه هدایت را بدین سبب ملامت کرده‌اند - از عمیق‌ترین اندیشه‌های اوست. صادق هدایت با آزادمنشی خاص خود، از بی‌توجهی به برخی آداب اجتماعی و طعن دیگران بدو پروایی نداشت. حتی با بعضی طنزهای زیرکانه قیافه رندی ملامتی بخود می‌گرفت<sup>۷۵</sup>، بی‌نیاز از پسند و ناپسند اغیار اما پاکباز و هوشمند و نکته‌بین. وی به همین شیوه توانسته است عوالم فکری خود را بیان کند.

فکر هدایت جولانهای گوناگون داشته و شاید، بنابه دریافت کامشاد، در ادوار مختلف عمر بتناسب اوضاع و احوال تحولاتی پذیرفته است، همچنان که زندگی ادیش<sup>۷۶</sup>. «آیا این نومیدی - از همه چیز و همه جا - نتیجه وضع اجتماعی زمان اوست؟ شاید، و شاید در محیط دیگر و اوضاع اجتماعی دیگر خوشبین‌تر از این جلوه می‌کرد»<sup>۷۷</sup>.

عشق به ایران و تاریخ و فرهنگ ایران بخصوص همدلی با مردم زیر دست و



رنجدیده و محروم جلوه‌ای دیگر از روح داستانهای هدایت است. حتی وقتی از کثر فهمی عامه سخن می‌گوید از محبت است و نودوستی. اما در برخورد باریا، نادانی، تباهی و بیداد، دل‌آزردگی و بی‌زاری، او را رنج می‌دهد.<sup>۷۸</sup> هدایت بر اثر دل‌بستگی به این مرزوبوم و مردمش، هر کس را به ایران زمین تاخته دشمن می‌دارد و آنان را نکوهش می‌کند. در «سایه‌مغول» از زبان پدرشاه رخ به‌پسرش، می‌شنویم: «نیاکان ما با خون دل برای آزادی خودشان می‌کوشیدند تنها آرزویی که دارم این است که تازنده هستید، تاجان دارید، نگذارید زمین ایران به دست بیگانه بیفتد ... خاك ایران را بپرستید ...».

مردی را که چنین می‌اندیشیده و می‌نوشته - هم ایران و ایرانیان را دوست می‌داشته و هم از نادانیها و فرومایگیها و دشواریها رنج می‌برده - به تعبیر دکتر رحمت مصطفوی باید «عاشق ایران» نامید و «وجدان بیدار ایران».<sup>۷۹</sup> عاشقی که ایران را از دیرترین زمانها تا دورترین کوهها و دشتها و جلگه‌ها و بی‌کس‌ترین مردمانش دوست دارد.

شفقت انسانی هدایت نه تنها افراد بشر بلکه حیوانات و هر جاندار را دربر می‌گیرد. هدایت خود گیاهخوار بود و دور ساله در حمایت حیوانات و رد گوشت‌خواری نوشت و سخن معروف فردوسی را سرآغاز یکی از آنها قرار داده بود: «میازار موری که دانه کش است». در بسیاری از داستانهای او این اندیشه - که نمودار انسانیت و نرم‌دلی نویسنده نیز تواند بود - جلوه‌گرست، از جمله درسگ و لگرد، طلب‌آمزش، گرداب، بوف‌کور، سفرنامه اصفهان نصف جهان و غیره.<sup>۸۰</sup>

مسائل اجتماعی یکی دیگر از موضوعاتی است که ذهن هدایت را به خود مشغول می‌دارد و چه بسا نکته‌های ظریف یا صریح انتقادی از قلم او می‌تراود که به آن نیز اشاره خواهد شد.

اگر بخواهم از اندیشه‌ها و نکاتی که در داستانهای هدایت مطرح است حتی اشاره‌وار یاد کنم بحث طولانی خواهد شد، بخصوص با توجه به تنوع داستانها و مایه و موضوع هریک از آنها. مثلاً داستانهای آخرین لب‌خند و سایه‌مغول بیان‌غمی است تاریخی از ویرانگری آنان که بر سرزمین ایران چیره شدند؛ زنی که مردش را گم کرد، احوال درونی و روحیه‌زنی دهاتی و جفت‌جوی چون زرین‌کلاه را در بر دارد؛ زنده‌بگور حاوی نکته‌های باریک و عمیقی است از زبان یک دیوانه؛ طاب‌آمزش، مرده‌خورها، علویه‌خانم و مردی که نفسش را گشت، نمودار سقوط اخلاق است و سیاه‌دلی. اما داستانهایی که عشق بصورت‌های گوناگون سلسله‌جنبان آنهاست کم نیست مانند: کاتیا، تجلی، عروسک پشت پرده، آینه‌شکسته. آبجی‌خانم، مشکلات روحی کسانی را در بر دارد که قربانی سرنوشت‌اند و مثلاً زشت خلق شده‌اند. پدران آدم، تصویری است از غلبه تزویر بر حقیقت. فردا، داستان است از عوالم دوکارگر؛ و آب‌زندگی، قصه‌ای کودکانه می‌نماید اما بسیار عمیق و پرمفزست.

حق باشادروان سعید نفیسی است که درباره نویسنده‌گان و ادبیات فارسی معاصر گفته است: «بقطع و یقین وسعت فکر و بلندپروازی اندیشه هدایت بر همه مقدم است... زیرا نویسنده بزرگ آن کسی است که اندیشه بسیار بلند داشته باشد و فکرهای تازه‌ای بکند که دیگران هنوز نکرده‌اند»<sup>۸۱</sup>.



اینک جادارد که اندکی بپردازیم به هنر داستان‌پردازی صادق هدایت. چرا داستانهای هدایت دلپذیر و خواندنی است؟ کامیابی او در چیست؟ داستانهای هدایت از تنوع و رنگارنگی خاصی برخوردار است. مایه و

موضوع\*، اشخاص داستان، فضا، مکان، زمان، «تکنیک» آنها گونه‌گون است و هر یک لطف و حال مخصوصی دارد.

به اشخاص داستانهای هدایت توجه کنیم که چه هنرمندانه آفریده شده‌اند - در عین حال که از طبقات و باطبیاع مختلف‌اند. اما در این میان، قدرت آفرینش ادبی نویسنده بخصوص در نمایش اشخاصی است از توده مردم ایران که در دل جامعه زیست می‌کنند و همانها هستند که به داستانهای اورنگ و طعمی کاملاً ایرانی و اصیل می‌بخشند.

جای دیگر از اهمیت خلق قهرمانان داستان و تأثیر آنها در حادثه آفرینی سخن گفته‌ام<sup>۸۲</sup> و به تکرار آنها نیازی نیست. هنر هدایت در این است که با قهرمانان خود زندگی می‌کند یعنی چنان با آنها مانوس است که گویی سالها با هر یک بسر برده است. این هنر اعجاب‌انگیز به حدی می‌رسد که به قول هنری لاف<sup>۸۳</sup> «شمانیز کاملاً» به ذهن و افکار قهرمانان او - هر که باشند - وارد می‌شوید و آنها را همان‌گونه که هدایت می‌بیند، می‌بینید؛ حتی تاملتی پس از آن که کتاب را بسته‌اید، آنها زندگی می‌کنند و غالباً باشما هستند»<sup>۸۴</sup>. بواقع در اکثر داستانهای هدایت خواننده نمی‌تواند بی‌طرف و دور از واقعه بماند بلکه احوال روحی و وضع و موقع قهرمانان را احساس می‌کند، بجای آنها شاد یا غمگین می‌شود و این همه تأثیر زاییده جادوی قلم نویسنده است<sup>۸۴</sup>.

قهرمانان هدایت بیشتر از طبقات پایین و محرومند. در میانشان بعضی چهره‌ها دوست‌داشتنی است مانند داش‌آکل، برخی دل‌را می‌رماند نظیر علویه خانم. بسیاری نیز شرافت و همدلی‌ما را برمی‌انگیزند مثل داود

Theme \*

Henry D. G. Law ☉

گوژپشت و آبجی خانم. به قول دکتر پرویز خاناری: «هدایت فقط شیفته تاریخ و افسانه نیست. ایران را دوست دارد، ایران زنده و موجود را ... از این جاست مهربانی و علاقه‌ای که به طبقات پایین یعنی اکثریت ملت ایران نشان می‌دهد»<sup>۸۵</sup>.

يك طبقه دیگر از قهرمانان داستانهایش - به تعبیر درست کامشاد - کسانی هستند از طبقه متوسط که می‌خواهند شیوه زندگی اروپایی را تقلید کنند اما نه می‌توانند فرهنگ خود را حفظ کنند و نه فرهنگ غرب را اخذ نمایند. پریشانی و نومییدی و بدبینی این گروه مایه چند داستان هدایت را بوجود آورده مانند زنده بگور، سه قطره خون، گرداب، صورتکها، عروسک پشت پرده و شبهای ورامین. قهرمانان همه این داستانها غیر طبیعی می‌نمایند و پرورده اجتماعی نابسامانند؛ ناگزیر یا خودکشی می‌کنند یا در بیمارستان می‌میرند<sup>۸۶</sup>.

اما نکته باریک دیگری - که کامشاد نیز به آن اشاره کرده - این است که هدایت با روح انزواطلبی و حجبی که داشته و از خانواده‌ای اشرافی نیز برخاسته بوده چگونه توانسته است تا این حد بر افکار و احوال و عادات و حتی زبان و تعبیرات و مثل‌های طبقات مختلف جامعه خاصه توده مردم و قوف یابد و در داستانهایش آنها را بخوبی نمایش دهد. بی‌گمان این خصیصه اعجاب‌انگیز ثمره استعداد و قریحه درخشان و دقت نظر و قدرت دریافت اوست<sup>۸۷</sup>.

مردمی که در داستانهای هدایت زندگی می‌کنند بسیار گوناگونند. شناخت درست این همه اشخاص و طبایع موجب شگفتی است از کشاورزان و کارگران و هنرمندان و روشنفکران و ادبا گرفته تا کارمندان اداره و جوانان جلف و چشم‌چران، کاسب‌کار و تاجر، بازار و معرکه‌گیر و گاریچی و

بسیاری دیگر. به قول ریپکار، اینها هم نمودار قدرت ادبی هدایت است و هم این که ری توانسته است در محیط خود نه فقط قهرمانان درخور توجه بلکه «سردم زنده» را بجوید و بیابد و به غمها و شادیها و دشواریهای حیات و افکارشان پی برد و آنها را به زبان خودشان بیان کند.<sup>۸۸</sup>

بر روی هم در قصه های هدایت نام، سرو لباس و وضع ظاهر، روحیات و اندیشه ها و خیالات و معتقدات و نیز زبان و مثلها، تکیه کلامها، شوخیها حتی دشنامهای اشخاص داستان همه متناسب و بجاست و به اقتضای حال متفاوت و گوناگون. رفتار و عکس العمل هر یک چنان طبیعی و درخورست که تحسین و حیرت خواننده را برمی انگیزد.

بعلاوه ابتکار و هنر آفرینندگی هدایت را در داستانهایی نیز می توان دید که قهرمان قصه حیوان است نظیر سگ ولگرد، پدران آدم و امثال آن. در داستانهای هدایت مایه های جدید زیاد دیده می شود. مثلاً کافی است توجه کنیم که داستانهایی مانند کاتیا، تخت ابونصر، گجسته دژ، زنی که مردش را گم کرد، س. گ. ل. ل.، عروسک پشت پرده، آفرینگان، آخرین لبخند، زنده بگور، مرده خورها، آب زندگی، داش آکل تاچه حد باهم متفاوت و متنوعند و در هر یک نوعی ابتکار و نوآوری بکار رفته است.



در این جا باید یک نکته را یادآور شوم. بنده نیز مانند بسیاری از منتقدان تصور می کنم قدرت نویسندگی هدایت در داستان کوتاه بیشتر می درخشد.<sup>۸۹</sup> بدین سبب در این بحث به داستانهای کوتاه او بیشتر تکیه می کنم. از طرفی مجال آن نیست که بتوان به همه داستانهای کوتاه هدایت پرداخت بخصوص که بنای کتاب حاضر بر معرفی یک کتاب از هنر نویسنده است. از این رو بجای

آن‌که یکی از مجموعه داستانهای کوتاه هدایت را اختیار کنیم، شش داستان کوتاه او را برگزیده‌ام - که خود بمنزله کتابی تواند بود - و گفتگورا به آنها محدود می‌سازم. این شش داستان - که هر یک حالتی دارد - عبارت است از: سگ ولگرد، بن بست (از مجموعه سگ ولگرد)، آفرینگان (از مجموعه سایه روشن)، داش آکل (از مجموعه سه قطره خون)، عاویه خانم و داود گوز پشت (از مجموعه زنده بگور).

سگ ولگرد و بن بست از جمله بهترین داستانهای کوتاه صادق هدایت است.<sup>۹۰</sup> در اولی داستان مربوط به سرگذشت سگی است که در ورامین صاحب خود را گم کرده و در محیطی نا آشنا و نامتناسب تنها افتاده رنج می‌برد تا جان می‌سپارد. اما احوال درونی وی و نیازهای جسمی و روحی و ناکامیهایش همه نموداری است از رنجهای انسان. کشش جفت جویی از یک سو و تعهدات و وظایفی که پات نسبت به صاحبش دارد از سوی دیگر، تسلیم میل و غریزه شدن یادآور دوراهیهای زندگی است. اگر کسی به او لقمه نانی می‌دهد بطمع بردن قلاده‌ای است که برگردن دارد. پات نیز ناگزیرست دم بجنباند تا گرسنه نماند. در برابر نیاز خود به نوازش و مهربانی نمودن، از همه کینه و آزار می‌بیند. اندک اندک عادت می‌کند بجای خوراک مخصوص ولزید سابق، در زباله‌دانها با هر چه بیابد خود را سیر کند و سر انجام ناگزیر با دنیای جدید که همه زبونی و ناکامی است سازش پیدا می‌کند. پایان داستان پات نیز غم انگیز و زیباست: در پی مردی که به او مهربانی کرده بود، دنبال اتومبیل دویدن و از پادرامدن و به مقصود نرسیدن<sup>۹۱</sup>. هدایت در توصیف این سگ نوشته است: «دو چشم باهوش آدمی در پوزه پشم آلود او می‌درخشید. در ته چشمهای او یک روح انسانی دیده می‌شد ... نه تنها یک تشابه بین چشمهای او و انسان وجود داشت بلکه یک نوع تساوی دیده

می‌شد». . باتوجه به روح کلی این داستان است که ا. برتلس \* نوشته است :  
 «هدایت، زندگی يك فرد عادی ... و در حقیقت زندگی خودش را زیر نقاب سگی  
 تصویر کرده است»<sup>۹۲</sup>. بافت و ساختمان این داستان بسیار خوب و هنرمندانه  
 است .

اما بن بست ، درد زندگی است ، رنج تنهایی و استیلای سرنوشت  
 محترم . شریف کارمندی اداری است ، دل شکسته ، منزوی و خوش طینت  
 و دل رحم که با خاطره سالهای خوش زندگی گذشته بسر می برد، بخصوص  
 سالهایی که با دوست پاکدل خود محسن گذرانده است اما با غرق شدن او در  
 دریای مازندان در پیش چشم شریف ، زندگی وی نیز تهی و بی فروغ شده  
 است. تا این که از تصادف روزگار مجید پسر محسن درآباد کارمند زیر دست  
 شریف می شود . شریف به یاد دوست از دست رفته ، فرزند او را بسیار  
 گرمی می دارد. وی را در خانه خوزجامی دهد. با وجود مجید ، پس از سالها،  
 زندگی معنایی پیدا می کند و «برای اولین بار از سرنوشت خودش راضی  
 است». اما بدبختانه پس از دو هفته مجید هم در استخر خفه می شود و  
 بار دیگر سرنوشت کور خودنمایی می کند ، نظیر داش آکل ، آبجی خانم و  
 داود گوژ پشت . داستان که پایان می رسد خواننده بی اختیار نسبت به  
 شریف احساس همدردی دارد . این یکی از استعداد های درخشان هدایت  
 است که می تواند سرنوشت قهرمانانش را چاره ناپذیر نشان دهد<sup>۹۳</sup> .

داش آکل داستانی است بسیار دلکش و خواندنی . در خلال این قصه  
 آدمی پاکدل و جوانمرد ، بزرگمنش و دست و دل باز و رُک و راست چون  
 داش آکل را دوست داریم همچنان که همه اهل شیراز دوستش داشتند ،

هرچند «قیافه‌اش توی ذوق می‌زد»؛ اما از کارستم بیزار می‌شویم. هدایت در آفریدن قهرمانان این داستان کمال هنر را نشان داده: داش‌آکل، کاکا-رستم، ملاسحاق یهودی و دیگران هر يك منش و رفتاری درخوردارند؛ ولی برجسته‌ترین آنها داش‌آکل است. نویسنده کسی را مظهر مردانگی قرار داده که نه تنها بعنوان يك «داش» و بزن بهادر محله سردزك از توده مردم است بلکه کسانی چون او در تاریخ جامعه ایرانی قرنهای ششده دارند و یادآور عبارات و جوانمردان و پهلوانان گذشته‌اند. آیا این هنرنیست که نویسنده‌ای بتواند از عوالم سگی و لگرد یا کارمندی از واجوی و اهل ذوق چون شریف، و یا پهلوان محله‌ای چون داش‌آکل چنین استادانه سخن بگوید و همه مشخصات و روحیات هر يك را بشناسد و تصویر کند؟!

داستان داش‌آکل خیلی خوب پرورده شده. آغاز قصه، پیش‌آمد مرگ حاجی صمد و تعیین داش‌آکل بعنوان وصی، هفت سال سرپرستی او از خانواده حاجی، عشق مرجان دختر حاجی و کف نفس داش‌آکل، همه در کمال زیبایی بهم پیوسته است. اما شب عروسی مرجان و یاده‌نوشی داش‌آکل و سرتاسر زندگی را - بی‌عشق - «کوچک و پوچ و بی‌معنی» دیدن از پر شورترین قسمتهای داستان است. چه پایانی برای داستان متناسب‌تر از آنچه اتفاق افتاده ممکن است تصور کرد؟ قمه خوردن داش‌آکل از دست کاکارستم بنا جوانمردی و از پادرامدن. اما مرجان - که به همسری مردی پیر و بدگل درآمده - چگونه از عشق داش‌آکل باخبر می‌شود؟ این طوطی مونس تنهایی داش‌آکل است که عصر آن روز «بالحن داشی - بالحن خراشیده‌ای» جلو مرجان می‌گوید: «مرجان... مرجان... تو مرا کشتی... به که بگویم... مرجان... عشق تو... مرا کُشت».

علویه خانم نمونه‌ای است دیگر که نهایت قدرت صادق هدایت را در



خلق داستانی ایرانی آشکار می‌سازد . راست است که نوشته‌اند هدایت آثار کسانی چون کافکا ، داستایوسکی\* ، پو\* ، اشتفان تسوایگ ○ ، چخوف ⊙ و مویاسان □ را می‌پسندیده یا حیاناً از آنها تأثیری پیدا کرده است<sup>۹۴</sup>، اما با همه برخورداری وی از فرهنگ و ادب غرب ، کسی که توانسته علویه خانم را با چنین آب و رنگ صددرد صد اویل و ایرانی بنویسد از کمال استقلال طبع در نویسندگی بهره‌مند بوده است .

در این داستان گروهی اشخاص مختلف باگاری از تهران به مشهد سفر می‌کنند : علویه خانم و فرزندانش ، آقاموچول که برای تأمین مخارج علویه پرده‌داری می‌کند ، یوزباشی سورچی ، ننه حبیب ، جیران خانم ، مشهدی معصوم ، ننه گلابتون ، پنجه‌باشی ، فضا باجی ، صاحب سلطان ، مراد علی و دیگران . همان‌طور که قافله کم‌کم به راه خود ادامه می‌دهد داستان اندک‌اندک پیش می‌رود و به اوج خود می‌رسد . گفتگوها ، خیالات ، آرزوها و برخورد این اشخاص با یکدیگر و حادثه‌ای که روی می‌دهد بسیار زنده و گیرا و تماشایی است . واقعاً انسان تعجب می‌کند ، هدایت که خود شاید باگاری چنین سفری نکرده و احتمالاً با چنین افرادی محشور نبوده چگونه توانسته است چنین اشخاص و صحنه‌هایی را این‌طور طبیعی و زنده بیافریند ! تأمل در احوال و رفتار و گفتار علویه و قیافه‌های گوناگونی که بخود می‌گیرد و بحث و

Dostoevsky \*

Poe ⚙

Stefan Zweig ○

Chekhov ⊙

Maupassant □

جدالهایش بسیار جالب توجه است و هموست که همه داستان را تحت تأثیر خود دارد. در عین آن که قصه سرگرم کننده است، نادانی و ضعف اخلاقی قهرمانان داستان بصورتی دلآزار و عبرت آموز مجسم شده است.<sup>۹۵</sup>

در همین جامعه، چهره‌های دیگری نیز هست نظیر داود گوژپشت که بی‌اختیار شفقت و همدردی ما را به خود جلب می‌کند، جوانی زشت چهره و ناقص اندام که «از آغاز بچگی خودش تا کنون همیشه اسباب تمسخر یا ترحم دیگران بوده» است - نظیر آبجی خانم. هدایت از رنجهای روحی، طبع حساس کناره جوی، بویژه تنهایی و بی‌کسی داود پرده برداشته است؛ بحدی که هر سطر داستان دل‌مارا می‌فشرد و از بی‌رحمی نوع بشر شرمند می‌شویم.

داود برای همسر اختیار کردن «چند سال پیش دوبار خواستگاری کرده بود. هر دو دفعه زن‌ها او را مسخره کرده بودند». بخصوص زیبنده - که «چندین بار یکدیگر را دیده بودند و با او حرف هم زده بود... - گفته بود: مگر آدم قحط است که من زن قوزی بشوم؟ اما داود هنوز او را دوست می‌داشت». در کوچه و خیابان «هر کسی که می‌خندید یا بارفیکش آهسته گفتگویی نمود گمان می‌کرد راجع به او است؛ دارند او را دست می‌اندازند». سرنوشت، این جوان را - بی‌آگاهی خودش و بی‌آن که گناهی کرده باشد - بسبب ناخوشی کوفت پدرش، به رنجی پایدار محکوم کرده بود: تحقیر شدن و از همه کس رمیدن!

آخرین دیدار اتفاقی داود با زیبنده دردآور ترست: وقتی او را منتظر هوشنگ - نامزدش یا شوهرش - می‌بیند و بی‌اختیار کلمه «داود قوز...» از زبان زن بیرون می‌جهد. داود بار دیگر حس کرد در میان افراد انسان - از همه «باید بکلی چشم پوشید». ناچار «خودش را کشانید تا پهلوی همان که «همه از او گریزان بودند» - کسی را همدل و دمساز نمی‌تواند یافت و

سگی که در راه دیده بود - و ناخوش می نمود - نشست و سر او را روی سینه پیش آمده خودش فشار داد . اما آن سگ مرده بود ! » .

آفرینگان داستانی است که در عالمی دیگر می گذرد : جهان ابدیت . صادق هدایت با الهام از رسمی زردشتی - یعنی یادکرد مردگان در شب سوم یا سالروز درگذشتشان - داستانی بسیار بدیع آفریده است . در افسانه آفرینش از عالم ازل سخن رانده بود و این جاد را بدیت ژرف نگریسته است . تصویر استودان و نامها و اصطلاحات بهدینی و دیگر چیزها همه صبغه ای زردشتی به داستان بخشیده اما تصور نویسنده از عالم ابدی و آنچه در این باب اندیشیده بخصوص گفتگوی ارواح بایکدیگر درباره مرگ و زندگی از وسعت خیال و عمق فکر وی حکایت می کند . این جانیز ارواح بمنزله اشخاص مختلف داستاند ، هر يك دارای سرشت و منشی متفاوت که از شیوه زندگیشان مایه می گیرد : یکی چون هشدیو تمام عمرش « پول جمع کرده حالا هم روحش بالای پولش کشیک می دهد و روز و شب فکرش آن جا است » . دیگری ، میرانگل « هر روز می رود بازار کنار دکان فیروز شریک و همکارش می نشیند ، او چیز می فروشد و وی تماشا می کند تا مبادا کلاه سر ورته اش بگذارد » . اما شیرزاد « تمام زندگیش شراب خورده و مست بوده ، حالا هم کنار کپ شراب خودش می رود ... » .

از زبان این « سایه های سرگردان » در خلال گفتگوهاشان نکته هایی می شنویم : « روی زمین يك امید فرار هست آن هم مرگ است ، مرگ ! ولی این جا دیگر مرگ هم نیست ، ما محکومیم ، ... محکوم ... هستیم ... روی زمین ... پول هست ، ... خواب هست ، فراموشی هست ، عشق هست ، دوندگی ، گرسنگی ، گرما ، سرما ، تشنگی ، گردش و حتی امید خودکشی هست ، ولی ما هیچ دلخوشی نداریم . ما باز ندگی زنده ها خوشیم و با حرفش

خودمان را گول می‌زنیم». این سخنان روح زربانورا - که تازه درگذشته - در اندیشه فرومی‌برد که ابدیت «بدون ترس ، بدون امید ، . . . . . که تادنیا دنیا است آدمی باید به همین حال بماند» چه حالتی تواند داشت . «روی زمین نیز ... خودمان را گول می‌زنیم ... شکم و شهوت جلو چشمها پرده انداخته ، اما از این بالا که نگاه بکنیم زندگی روی زمین مثل افسانه‌ای بنظر می‌آید» .

آفرینگان نمونه ابتکار قدرت تخیل و اندیشه نکته‌یاب صادق هدایت است . می‌بینیم همه زندگی زربانو در يك لحظه خوشی خلاصه می‌شود که در کنار معشوقش فرهاد بسر برده ، و یادآور سخن آدم است به حوا ، در پایان افسانه آفرینش یا به قول خیام : «انگار که نیستی ، چوهستی خوشتر باش !» .

ملاحظه می‌فرمایید که هدایت در هر داستان به چه شیوه‌ای و چگونه با خلق قهرمانان گوناگون و از خلال گفتار و رفتار و برخورد آنان ، با هنرمندی تمام اندیشه‌های خود را مطرح ساخته است . اگر داستانهای او را با علاقه می‌خوانیم ، علاوه بر نازگی مایه و موضوع ، بواسطه قدرت وی در بافت و ساختمان داستان است . در داستانهای او طوری جریان وقایع و پیش‌آمدها پیش می‌رود و بهم پیوسته است که چیزی زائد بنظر نمی‌رسد . حوادث و گفتگوها از هم می‌جوشد و اندك اندك داستان به جایی که باید می‌رسد و پایان داستان ما را به اندیشه‌های دور و دراز فرو می‌برد . داش آکل ، علویه خانم ، بن بست ، سگ ولگرد ، داود گوژپشت ، آفرینگان ، مرده خورها ، آجی خانم ، گردآب ، عروسك پشت پرده ، زنی که مردش را گم کرد ، مردی که نفسش را گشت و بسیاری از دیگر داستانهای هدایت چنین است . مشاجره اشخاص داستان در داستان علویه خانم ، و گفتگوی ارواح در آفرینگان

- که اندکی گسترش یافته - بجا و مناسب است . زیرا دراولی مجالی فراهم آمده برای برواز افکار و منش هریک از قهرمانان، و در دومی سخنان زربانو و دیگران در طول داستان، همان نکته ها و اندیشه ها و پرسشهایی است که ذهن نویسنده را به خود مشغول می داشته و داستان را بوجود آورده است .



قدرت دید و دقت توصیف صادق هدایت - که در اصفهان نصف جهان مشهودست<sup>۹۶</sup> - در داستانهای او نیز جلب نظر می کند . به همین سبب کاظمی نقاش در ترکیبی از افکار و زندگی صادق هدایت که در تابلویی نشان داده دو چشم جادویی در جامی کشیده است - به تعبیر حسن قائمیان - به « نشانه نیروی فوق العاده نگرندگی Observation هدایت »<sup>۹۷</sup> .

این دقت نظر از لوازم نویسندگی است یعنی دیدن آنچه دیگران نمی بینند . به برکت همین استعدادست که فضای داستانهای هدایت چنین زنده و حقیقی است . بی گمان هنرا و در توصیف ، در پرورش داستانهایش اثر فراوان دارد . از این گونه است : وصف زندگی در اردوی سیبری در داستان کاتیا، دریا و بوهای آن در داستان میهن پرست ، مائژندران و زرین آباد در زنی که مردش را گم کرد ، شام خوردن خانواده آبجی خانم بر پشت بام ، بیابان و کاروان در آغاز داستان طلب آمرزش و ورود کاروان به مقصد ، لباس و آرایش زنان در عروسی ماهرخ خواهر آبجی خانم ، پاورچین پاورچین رفتن شب ورقص بسوگام داسی در بوف کور ، فضای تاریخی برخی از داستانها و بسیاری مناظر دیگر<sup>۹۸</sup> .

در همین داستانهای ششگانه و صفهای زیبا و جاندار فراوان است که در عین کوتاهی ، دقیق است و کامل . مثل منظره باغچه خانه زربانو در شب

مہتابی آفرینگان<sup>۹۹</sup>؛ یادرمیدان ورامین «گردوغبارنرمی جلو آسمان لا جوردی موج می‌زد ، که بواسطه آمدوشد اتموبیلها پیوسته به غلظت آن می‌افزود... آب‌گل آلود غلیظی ازمیان جوی جلو قهوه‌خانه، بزحمت خودرامی‌کشانید و رد می‌شد»<sup>۱۰۰</sup>. فضای استودان درداستان آفرینگان نیز بسیار خوب تصویر شده ، همان‌گونه که اطاق کاروان‌سرای عبدالله آباد درداستان علویه‌خانم ، یاپرده آقاموچول واسبهای گاری درهمین داستان<sup>۱۰۱</sup>.

يك جا داش اكل با «چشمهای میشی، ابروهای سیاه پرپشت، گونه‌های فراخ ، بینی باریك و ریش و سبیل سیاه» و صورت قمه‌خورده جلوچشممان مجسم می‌شود که «ارخلق راه‌راه ، شب‌بندقداره، شال جوزه‌گره، شلوار دبیت‌مشکی، ملکی کارآباد و کلاه طاسوله نونوار» دربردارد . در شرح سفر علویه‌خانم و همراهانش به مشهد نیز گویی نویسنده تمام این جاها را دیده و با آن اشخاص محشور بوده است : «مشدی معصوم با صورت پیسش ، مثل این که لب به سرکه زده تمام اسباب صورتش بهم کشیده شده و به همان حالت مانده بود». شب‌برفی درعبدالله آباد پرده اطاق کنار می‌رود و یوزباشی گاریچی وارد می‌شود «با چاروق و میچ پیچ پش می که غرق گل و برف بود ، کلاه بلند پوستی که دورش دستمال ابریشمی بسته بود ، پوستین بادکرده چرك ، ریش و سبیل حنا بسته ، دماغ بزرگی که رویش را سالک خورده بود و چشمهای ریزی که مثل میخ زیر ابروهای سرخ کم‌موی او می‌درخشید ... مف یخ‌بسته روی سبیلش پایین آمده بود - صورتش جلو چراغ سرخ و قاج‌قاج بنظر می‌آمد ، مثل این که باشلاق به سرور ویش زده بودند». از این قبیل است وصف قیافه و اندام و طرز راه‌رفتن داود گوژپشت ، یا چگونگی استراحت و فراغت شریف ، زیر درخت بید در کنار استخرخانه‌اش ، در داستان بن‌بست<sup>۱۰۲</sup>.

بدیهی است تأثیر و اهمیت نثر هدایت را در توصیف فضا و اشخاص داستان نمی‌توان از یاد برد. در حقیقت به مدد زبان پرتوان و رنگارنگ اوست که این اوصاف گیرا و هنرمندانه در داستانهای وی بظهور پیوسته است و هر يك به اقتضای مقام حالتی دارد .

اما وصف افکار و روحیات اشخاص داستان و تجزیه و تحلیل خیالات و عوالم درونی آنان مهمترین زمینه هنرمندی هدایت در داستان نویسی است بطوری که شاید کمتر داستانی از او را بتوان یافت که از این خصیصه بهره ور نباشد . بدیهی است بوف کور ، زنده بگور ، سه قطره خون ، زنی که مردش را گم کرد ، تاریک خانه و غیره این حالت را بیشتر دارد .

سراسر داستان داود گوژپشت نمایشی است از روح رنج دیده مردی چون او . بن بست نیز ازوای تلخ شربفرا در بردارد که فروغ انسی در آن می‌دمد و خاموش می‌شود . داش آکل و جدالهای درونی اونوعی دیگر است . در کاروان علویه خانم ، هر يك از مسافران عوالمی دارد که بتدریج از خلال داستان به آنها پی می‌بریم . سگ ولگرد ، نموداری است برای شناخت دردها و نیازهای آدمی از خلال سرگذشت حیوانی آواره و دردمند . امادر آفرینگان روح زربانو و دیگر ارواح برخی از مهمترین مسائل زندگی بشری را طرح می‌کنند که هر اندیشه و روی را ممکن است به خود مشغول دارد .

جاذبه و گیرایی داستانهای هدایت زائیده همه این عوامل است . وقتی قصه‌های اورامی خوانیم خود را در محیط داستان می‌یابیم . اشخاص واقعه را روبروی خود می‌بینیم ، با آنان آشنا می‌شویم ، نسبت به بعضی از آنان محبت و همدردی پیدا می‌کنیم و از برخی بدمان می‌آید . اندیشه‌ها و تصورات آنان هر دم ما را به دنیایی می‌برد پراز رازها و شگفتیها . حاصل آن که وقتی داستانی پایان می‌رسد - هر قدر هم مثل « داود گوژپشت »

کوتاه باشد - سیروسفری کرده ایم بی سابقه واحساس می کنیم درما حالتی دیگر پیدا شده یا حیانا چیزی فرق کرده است .



یکی از مظاهر درخشان هنر هدایت طنزپردازی است. وی از این قریحه نهایت برخوردار بود . در محاوره و مکاتبه نیز بذله گویی و لطیف طبعی او بظهور می رسید<sup>۱۰۳</sup>. شوخی ظریف هدایت - که از کارهای تشریفاتی خوددش نمی آمد - در تهیه سخنرانی برای مدیر مدرسه درباره موسیقی، جلوه ای دیگر از همین روح طنزپرداز و نکته گیر است<sup>۱۰۴</sup>. حتی برخی طرحهای ساده نقاشی از او مانده که موضوع و شیوه و نیز عنوان آنها به سبک عبیدزاکانی در رسانه تعریفات ، طعن آمیز است<sup>۱۰۵</sup>. پشت جلد حاجی آقا و سر لوحه نخستین صفحه آن هم همین حالت را دارد .

مقاله ای که هدایت تحت عنوان «شیوه های نوین در شعر فارسی» نوشته ، انتقادی است سرشار از شوخی بر شیوه شاعران معاصر و با این عبارت از تورات شروع می شود : «باطل باطل ، همه چیز باطل است»<sup>۱۰۶</sup>. مقاله «شیوه نوین در تحقیق ادبی» درباره جلد هفتم از خمسه نظامی ! بخصوص در مورد واژه نامه آن و نقدی بر داستان «ناز» نمونه هایی است دیگر از طنز - نویسی منتقدانه صادق هدایت<sup>۱۰۷</sup>. این هر سه مقاله را نویسنده به امضای مستعار منتشر ساخته است .

بدیهی است مرد حساس و هوشمندی چون هدایت ، ناخوشدلیهای خود را در برابر ناهمواریها بصورت طعن و طنز نیز ابراز می کرد ، نظیر دیگر کسانی مانند وی در تاریخ فکر و ادب ایران<sup>۱۰۸</sup> ، بخصوص در اعصار قدیم که گاه اظهار نظر صریح میسر نبوده است .



طنز هدایت حالت انتقادی ظریف دارد ، نمودار تلاش و عکس العمل فکری است که رنج می برد و مقاومت می کند و زشتی را طرد می سازد منتهی بادست انداختن و بریشخند گرفتن. به قول رحمت مصطفوی طنز و بذله گوایی «اساحه برایی بود که هدایت برای جنگ با زندگی پر رنج ، برای مقاومت در مقابل دنیای پراز زشتی دردست داشت»<sup>۱۰۹</sup> . بویژه که وی این استعداد را داشت که می توانست موارد ضعف و مضحك هر چیز را کشف کند و چنان زیرکانه نمایش دهد که هم دلیذر باشد و هم عبرت آموز. بعبارت دیگر همان چیزی که لب ما را به تبسم می گشاید ، مورد استهزای اوست .

از آثار معروف هجو آمیز هدایت و غوغ ساها ب است که با همکاری مسعود فرزاد نوشته است و عنوان و نام مستعار نویسندگانش نیز نمودار ابتکاری خنده انگیز است . این کتاب شامل سی و پنج «قضیه» است، هریک در موضوعی، و در سراسر آنها روحی شوخ و خرده گیر همه چیز را بمسخره می گیرد . حتی املائی کتاب هم خالی از مزاح نیست که کلمات بعمد بصورتی نامعمول نوشته شده ، مانند «غزیه شخص ... و آغبت اوی» . اما تحقیقات ادبی، نمایشنامه ها، تئاترها ، فیلمهای بی ارزش ، شاعران ، ادیبان کهنه پرست ، نویسندگان، محققان، مورخان، مترجمان، لغت سازان، مدعیان فضل و دانش و هنر و شهرت طلبان بیشتر مورد حمله واقع شده اند. قضیه کینگ کونگ، قضیه تیارت طوفان عشق خون آلود ، قضیه طبع شعر ، قضیه مرثیه شاعر ، قضیه آقای ماتم پور، قضیه جایزه نوبل، قضیه تقریظ - نومچه ، قضیه اختلاط نومچه ، قضیه داستان باستانی یارمان تاریخی ، قضیه چهل دختر و ن ، قضیه برنده لاتار و دیگر قسمتهای کتاب نیز همین حالت را دارد .

هدایت در مجموعه و لنگاری هم بر این شیوه قضیه هایی نوشته ، از آن

جمله است قضیه مرغ روح که ریشخندی است به ادبای کهنه اندیش و برخی از تحقیقات کم حاصل آنان؛ قضیه زیربته که طعنی است به مورخان اشراف تو، بر شاعران فریبکار و دیگر طبقات جامعه و بخصوص بر نازیبا و نژاد برتر و نظام نوین ادعائی آنان. وی مقاله‌ای را هم که در نقد و بررسی هفتمین مجموعه لغات فرهنگستان ایران به لحنی طیبت آمیز و انتقادی نوشته در همین مجموعه قرارداد و در شمار دیگر قضایا.

در داستانهایی که هدایت در سالهای جنگ جهانی دوم نوشته تنبیه‌های شوخیها فراوان تر و صریح ترست. از آن جمله است قضیه خردجال در مجموعه و انگاری<sup>۱۱۰</sup>، کتاب حاجی آقا و از هر دو ظریف تر داستان میهن پرست. در داستان اخیر خیالات و افکار قهرمان قصه و نگرانیهای او، صرفه جویی در خرید بلیط کشتی، اعتقادش به طب قدیم، معلوماتش در باب ریشه لغات و منشأ اقوام و نژادها، زبان فرانسوی و انگلیسی، پند و نصیحتهای قالبی او، ترسش از دریا و یادآوری آسایش خانه، و سرانجام بزرگداشت او و نام گذاری خیابانی به نام وی، همه پراز نیش و کنایه های خنده آورست.

اما به تصور بنده طنزهای پوشیده هدایت، لطیف تر و هنرمندانه تر می نماید و شاید هم پرتأثیرتر، مثل طنز تلخی که در داستان مرده خورها نهفته است؛ یاد داستان عاوییه خانم که در آن هدایت پندارها و ضعف تربیت و خویها و عادات اژشت اشخاص را بصورت مضحك و در عین حال دلازاری نشان می دهد و داستانی می آفریند مظهر طنز و انتقادی مؤثر. هر قدر داستان پیش می رود، خیالات و اندیشه ها و نقشه ها و امیدهای مسافران از خلال سخنان و درددلها و بگو مگوها و دعوها و دشنامهاشان بتدریج آشکار می گردد اما نویسنده بر همه اینها رنگی از هجو

وطن می زند، آن هم بصورتی هنرمندانه .

در سنگ و لگد وقتی نانوا با ملاطفت به پات نان می دهد تا قلاده را بطمع بهایش از گردن سنگ در آورد و بعد «بدقت دستش را لب جوی آب» می شوید بی اختیار خنده مان می گیرد . در بن بست «امضای گل و گشاد انداختن شریف به زیر نامه ها» ریشخندی است به بسیاری از کاغذپرانیهایی بی حاصل اداری . در داش آکل لکنت زبان کا کارستم ، وجود ملاسحاق عرق کش یهودی و پیشنهادش برای خرید ار خلق از مضافتاده داش آکل ، ریشخندی است دیگر ؛ چنان که آفرینگان شوخی است بزرگ .

بسیاری از طعن و طنزهای هدایت نقدی اجتماعی است که به این حالت بیان شده و گاه حاوی نکته هایی است بسیار عمیق تر ، نظیر اشارات ظریف او در بوف کور . اصولاً هدایت با هوش سرشار و فهم و آگاهی و حساسیت روحی نمی توانست در برابر بدی و زشتی فارغ و بی اعتنا بماند، آن هم وقتی که میان دنیای واقعی و جهان مطلوب خویش - که همه زیبایی و عشق به انسانیت بود - فاصله ای زیاد می دید . از این رو نوشته های او لبریز از اشارات انتقادی است منتهی با علاقه و دل سوژی به این مردم و این سرزمین . بعلاوه چون هنرمند بود می توانست خرده گیریهای خود را بصورتی چنان ظریف بیان کند که از محصور ماندن در وقایع روز و طبیعت «ژورنالیسم» برکنار بماند . بخصوص که نوشته اند وی در آثارش جهت گیری سیاسی و داعیه اصلاحات نداشت اما با دگرگونی در احوال جامعه به غلبه خوبی بر بدی معتقد بود<sup>۱۱۱</sup> . بدین جهت شیوه انتقادی او حالتی هنری بخود گرفته است ، گاه پراز امید مثل قصه آب زندگی و گاه با تلخکامی نظیر بوف کور . از قضا آن داستانهای او که جنبه انتقادی صریح پیدا کرده، مثل حاجی آقا و تاریک خانه و امثال آن ، گیرایی و جاذبه هنری دیگر داستانهایش را ندارد . در هر حال همه

انتقادهایی که از نوك قلم هدايت بيرون جسته ، از دل پرمهر نویسنده‌ای مایه گرفته که وطن پرست است و دوستدار مردم و سرنوشت آنان .



بحث از آثار صادق هدايت ، بدون توجه به سهم عمده او در نشر فارسی معاصر ناقص است . بی‌گمان هر نویسنده‌ای به نثری توانا و بارور محتاج است تا بتواند آنچه را در ضمیر دارد بیان کند . هر قدر فکر او عمیق تر و ظریف تر باشد ، نثری مایه ورتر و بلیغ تر می‌طلبد . هدايت - که در داستانهای خود علاوه بر شرح حوادث و وصفها و محاورات ، به تجزیه و تحلیل‌های روانی و شکافتن عقده‌های روحی و پرده بر گرفتن از درون مرموز آدمی دست زده است - ناگزیر نثری پرتوان و گویا بایست داشته باشد تا به بیان این نکات دقیق موفق شود . از طرف دیگر می‌دانیم که نثر فارسی بخصوص از دوره انقلاب مشروطیت ببعده به سادگی و روانی گرایش یافت . بنابراین ، هدايت با توجه به این جریان طبیعی نثر فارسی نمی‌توانست سبکی جز ساده نویسی برگزیند . پس بکار بردن سبك ساده و زبان توده مردم برای بیان اندیشه‌های دیرباب و تازه ، کاری باریک بود و دشوار که هدايت به استادی از عهده آن برآمده است . وی بابر خورداری از زبان قلم و بویژه مایه گرفتن از زبان عامه و ضرب المثلهای ، تعبیرات و اشارات آنها بر زبانی توانگر و زنده دست یافته است که در عین سادگی و آسان فهمی - که عموم مردم نیز آنرا درك می‌کنند - حاوی دقیق‌ترین اندیشه‌ها حتی پاره‌ای ژرف‌نگریهای فلسفی است . تردید نیست که این توفیقی است بزرگ . بخصوص که اکثر داستان نویسان پس از هدايت علاوه بر پیروی از طرز داستان پردازی او ، از اسلوب انشای وی نیز متأثر شده‌اند . بعبارت دیگر

هدایت نویسنده‌ای است صاحب‌سبک ، با تأثیری چشم‌گیر در نشر داستانی فارسی معاصر .

نخستین تجربه‌های هدایت در نویسندگی حالتی دیگر دارد . نشر او در مقدمه «رباعیات حکیم عمر خیام» نشری است به‌سیاق معمول زمان ، یعنی تابع عرف و سنن محافظه کارانه ادبی و خالی از هرگونه طراوت و ابتکار . «انسان و حیوان» نیز از نظر انشاء اهمیتی ندارد . «فواید گیاهخواری» در نحو و ساختمان جمله و تعبیرات تا حد زیادی از اسلوب زبان فرانسوی متأثر است و به همین سبب مورد انتقاد شده است<sup>۱۱۲</sup> . علت این موضوع ، نحوه آموزش زبان فارسی در آن زمان بود و نیز انس هدایت با زبان فرانسوی و مطالعه کردن و کم‌کم اندیشیدن به این زبان .

اما صادق هدایت - که نوشتن برای او نیازی درونی بود و از جان بی تابش سرچشمه می‌گرفت - نمی‌توانست به این مایه از زبان فارسی قناعت کند . از آن پس تا ممکن بود کتاب خواند و اندیشید و آموخت تا نثری زدوده و روشن پیدا کرد و قادر شد به مدد آن افکارش را با خوانندگان در میان نهد .

يك خصيصه بارز نشر هدایت ، بهره گرفتن از زبان توده مردم است . نشر او از این لحاظ بسیار غنی است ؛ حتی تسلط وی بر تعبیرات عوامانه در هر زمینه و مصطلحات هر موضوع ، اعجاب‌آور است و نمودار و فور اطلاعات وی از زبان و فرهنگ عامه . آثار او گنجینه‌ای پهناور از تعبیرات ، اصطلاحات ، مثالها و عباراتی است که از زبان مردم گرفته شده و در نشر فارسی جدید استادی است مسلم و مبتکر<sup>۱۱۳</sup> . پیش از این گفته شد اگر اشخاص داستانهای هدایت چنین زنده و حقیقی می‌نمایند ، تا حدودی بواسطه زبانی است که نویسنده با معرفت به احوال آنها ، بتناسب برای هريك اختیار کرده است . قبل از صادق هدایت ، دیگر نویسندگان بخصوص دهخدا و جمال‌زاده

درنثر خود از زبان عامیانه مدد گرفته بودند اما این سبک بیان درنثر صادق هدایت بسیار «طبیعی» می‌شود یعنی هیچ گونه تعمّد و تکلفی در کار نیست. کلمات به شیوه محاورات عادی، از زبان اشخاص داستان جاری می‌گردد، یعنی از نولک قلم هدایت. بعلاوه نثر یکدست است و هموار<sup>۱۱۴</sup>. اما در هر داستان او به اقتضای موضوع، برخی اشارات و اصطلاحات مربوط وارد نثر می‌شود که بجاست و لازم و حالت و رنگی خاص به داستان می‌بخشد مثل آوردن اخبار و نیز و اشعار صوفیانه در «مردی که نفسش را کشت» و ازان مطبوع تر شعر خوانی چاووش در «طلب آمرزش» یا سخن گفتن فاضلانه سید نصرالله در «میهن پرست»، حتی فحشها و نفرینهای مادر آبجی خانم. بدیهی است چنین نثری را ادبای محافظه کار نمی‌پسندیدند و بر آن انگشت می‌نهادند. غافل ازان که زبان عوام و واژه‌ها و تعبیرات و ضرب‌المثل‌های آن نیز دارای نیروی بلاغتی است که هیچ چیز نمی‌تواند جای آنها را بگیرد. مثلاً در «مرده خورها» منیژه زن بزرگ مشدی رجب، در طعن به ازدواج شوهرش بانرگس و بچه دار شدن آنان می‌گوید: «مگر نشنیدی که زن جوان و مرد پیر، سبب بیار جوجه بگیر». آیا هیچ جمله ادیبانه‌ای می‌توان جست که این کنایه وطن پر معنی را به این ظرافت بیان کند؟ برخی از کنایه‌های و غوغ ساهاپ مربوط به تعارض میان این دو نوع سلیقه ادبی میان هدایت و ادیبان زمان است.

هدایت با این سبک توانست برخی از دلپذیرترین داستانهای کوتاه فارسی را بوجود آورد مانند مرده خورها که نثرش بسیار بلیغ و زنده است، سرشار از ضرب‌المثل‌ها، کنایه‌ها، تعبیرات و عبارات عامیانه؛ یا آب زندگی که از سادگی و روانی بارزی برخوردار است. جمله‌های کوتاه و ایجاز او در زنده بگور و اصفهان نصف جهان زیبایی طبیعی خاصی دارد. وی در همین

زنده بگور ، یا در بوف کور و سه قطره خون ، تحلیل ضمائر و احوال درونی و پیچیده آدمی را بصورت با خود حرف زدن بوسیله همین نثر ساده بیان کرده است . توجه فرمایید در نمایش تأثیر آواز و موسیقی در انسان چه لطیف سخن گفته است: «از بس که خوشم آمده بود چشمهایم را بهم گذاشتم ، گوش می دادم ، آواز نیرومند و گیرنده او هنوز در گوشم صدایم دهد ... بنظرم می آمد که او هرگز نباید بمیرد ، نمی توانستم باور بکنم که این صدا ممکن است یک روزی خاموش بشود . از لحن سوزناک او غمگین شده بودم ، در همان حالی که کیف می کردم . ساز می زدند ، زیروبم ، غلطها و ناله ای که از روی سیم ویلن در می آمد ، مانند این بود که آرشه ویلن را روی رگ و پی من می لغزاندند و همه تار و پود تنم را آغشته به ساز می کرد ، می لرزاند و مرا در سیرهای خیالی می برد ... بیادم می آید یک حالت غمناک و گوارایی بود که نمی شود گفت»<sup>۱۱۵</sup> .

این نیز احوال خلصه افیون است ، از بوف کور: «در یک حالت نیمه خواب و نیمه اغما فرو رفتم . بعد مثل این بود که فشار و وزن روی سینه ام برداشته شد ، مثل این که قانون ثقل برای من وجود نداشت و آزادانه دنبال افکارم که بزرگ ، لطیف و موشکاف شده بود پرواز می کردم - یک جور کیف عمیق و ناگفتنی سرتاپایم را گرفت . از قید بار تنم آزاد شده بودم ، تمام وجودم به طرف عالم کند و کرخت نباتی متمایل شده بود . یک دنیای آرام ولی پراز اشکال رالوان افسونگر و گوارا - بعد دنباله افکارم از هم گسیخته و در این رنگها و اشکال حل می شد - درامواجی غوطه ور بودم که پراز نوازشهای اثیری بود . صدای قلبم را می شنیدم ، حرکت شریانم را حس می کردم . این حالت برای من پراز معنی و کیف بود . از ته دل می خواستم و آرزو می کردم که خودم را تسلیم خواب فراموشی بکنم . اگر این فراموشی ممکن می شد ، اگر

می‌توانست دوام داشته‌باشد، اگر چشم‌هایم که بهم می‌رفت درو را خواب آهسته در عدم صرف می‌رفت و هستی خودم را دیگر احساس نمی‌کردم، اگر ممکن بود در یک لکه مرکب، در یک آهنگ موسیقی یا شعاع رنگین تمام هستیم معزج می‌شد و بعد این امواج و اشکال آن قدر بزرگ می‌شد و می‌دوانید که بکلی محو و ناپدید می‌شد به آرزوی خودم رسیده بودم. کم‌کم حالت خمودت! و کرختی به من دست داد، مثل یک نوع خستگی گوارا و یا امواج لطیفی بود که از تنم به بیرون تراوش می‌کرد.»

در داستان‌هایی که قهرمان داستان یا عبارتی دیگر داستان پرداز با خودش حرف می‌زند و در ددل می‌کند، نثر هدایت همان حالت صمیمی و ساده‌ای را دارد که مناسب مقام است. ایجاز و نرمی و صراحت و روشنی از اختصاصات آن است، چه نویسنده با خود سخن بگوید نظیر بوف کور و زنده بگور و چه قهرمانان داستان چنین کنند مانند مهدی زاغی و غلام در داستان فردا و احمد در سه قطره خون.

با توجه به آنچه گذشت شگفت نیست که سبک نثر هدایت در میان نویسندگان جوان پیروان بسیار یافت.

در داش‌آکل نویسنده با کاربردن همه مصطلحات مربوط به ریخت و لباس و عادات و آداب و طرز حرف زدن و تکیه کلام‌های داش‌ها و نیز چاشنی‌هایی از لهجه محلی، قهوه‌خانه‌دومیل و محله سردزک و خانه ملا اسحاق یهودی و همه قهرمانان را در داستان بصورتی جاندار آفریده است. بهره‌گیری هنرمندانه او از لهجه محلی در داستان زنی که مردش را گم کرد نیز محسوس است. علویه خانم نمونه‌ای است بسیار درخشان از نثر داستانی هدایت. وقتی وی از اسب و گاری یا اصطلاحات معرکه‌گیران و باورهای عامه مردم از جمله در باب دختر به شوهر دادن سخن می‌گوید، یا گفتگوها و درددل‌ها و



نزاع و دشنامها و نفرینهای هریک از اشخاص داستان را متناسب بامنش و موقعشان در داستان بقلم می‌آورد - بخصوص در حسن استفاده از مثلها و تعبیرات عامیانه که لطفی خاص به داستان بخشیده - قدرت نویسندگی او خوب تجلی می‌کند .

صاحب همین قلم می‌تواند درسگ و لگرد، خاطرات پات را که با استشمام بوهای مختلف زنده می‌شود ، از جمله شیرنوشیدن از پستان مادرش و نیز نیاز او را به جفت‌جویی و یافتن صاحبش به مدد کلمات و تصویرهای مناسب بیان سازد . اما در آفرینگان همان کسی که ما را در کاروان سراها و قهوه‌خانه‌ها و دهکده‌ها و دیگر جاها گردش می‌داد ، از استودان زردشتیان به عالم پس از مرگ می‌برد که سروکارمان با ارواح به‌دینان است و پل‌چینود و سگ‌زرین - گوش و سروش را شنو و بوی گوگرد یا ازامشاسپندان، ایزدان ، همستگان و کروثمان سخن می‌رود و دیگر مفاهیم و آداب و معتقدات زردشتی .

به مدد همین زبان ساده و روان است که صادق هدایت اندیشه‌های باریک خود را بقلم آورده و مثلاً جمله‌های مشهور زیر را نوشته است : « ماهمه‌مان تنه‌اییم ، نباید گول خورد . زندگی یک زندان است ، زندانهای گوناگون . ولی بعضیها به دیوار زندان صورت می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند ، بعضیها می‌خواهند فرار بکنند، دستشان را بیهوده زخم می‌کنند، و بعضیها هم ماتم می‌گیرند . ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنیم ، همیشه باید خودمان را گول بزنیم، ولی وقتی می‌آید که آدم از گول - زدن خودش هم خسته می‌شود»<sup>۱۱۶</sup> .

برخی از نوشته‌های او در میان خوانندگان آثارش بصورت کلمات گزیده شهرت یافته است و می‌توان مجموعه‌ای از آنها ترتیب داد ، همان کاری که جمال‌زاده در دارالمجانین و دکتر شریعتمداری در کتاب خود کرده است<sup>۱۱۷</sup> .

گنجینه کلمات ، نرهدایت را از تنوع و طراوت و عمقی خاص برخوردار ساخته که روح فارسی زبان را تازه می‌کند<sup>۱۱۸</sup> و همین اصالت و رنگ محلی ترجمه‌اش را به دیگر زبانها دشوار می‌سازد . علویه خانم ، مرده خورها ، داش آکل ، آجی خانم ، طایب آمرزش ، آب زندگی ، محاسن اوج قدرت اوست بر زبان توده مردم . بدیهی است در داستانهایی مانند داود گورپشت ، میهن پرست ، گرداب ، زنده بگور و بوف کور به اقتضای مایه و موضوع داستان ، نثرش رنگی دیگر بخود می‌گیرد<sup>۱۱۹</sup> .

در هر حال با وجود نکته‌هایی که گاه بر انشای هدایت واردست<sup>۱۲۰</sup> وی «زبان شیرین فارسی را چنان که جمال زاده پیش‌بینی می‌کرد وسعت و غنا و تنوعی بخشیده است که هرگز نظیر نداشته است . آثار هدایت معدن اصطلاحات و کنایات و امثال و استعارات زنده و زیبایی است که از زبان اکثریت ملت گرفته شده و در ادبیات قدیم نبوده است»<sup>۱۲۱</sup> .

مع هذا هدایت زبان و تعبیرات را برای بیان آنچه در اندیشه و ضمیر دارد ناتوان می‌بیند و می‌نویسد : «چه خوب بود اگر همه چیز را می‌شد نوشت ، اگر می‌توانستم افکار خودم را به دیگری بفهمانم ، می‌توانستم بگویم ... زبان آدمیزاد مثل خود او ناقص و ناتوان است»<sup>۱۲۲</sup> .



بر آثار صادق هدایت ایرادهایی می‌توان گرفت و کدام نویسنده است که همه نوشته‌هایش یکدست و بی نقص باشد ؟ در نمایشنامه نویسی وی قدرتی از خود نشان نمی‌دهد و سه نمایشنامه پروین دختر ساسان ، مازیار و افسانه آفرینش چیزی بر او نیفزوده است<sup>۱۲۳</sup> . اوج نویسندگی وی ، همان طور که گفته شد ، در داستان کوتاه است . درباره «حاجی آقا» نوشته اند که

بسافت و ساختمان درستی ندارد . هیچ واقعه و عاملی سلسله جنبان داستان نیست . گویی نویسنده با روحی نکته بین خواسته به اقتضای اوضاع اجتماعی مظاهر نقص و عیب را هر چه بیشتر بیابد و همراه با نوعی در داستان بگنجاند ، بی آن که گاه مسیر داستان ایجاب کند . اشخاص وارد صحنه می شوند و سخنانی می گویند و می روند اما گاهی بودند و نبوده شان هیچ تفاوتی ندارد . پیوستگی و کشش حوادث ضعیف است و پایان قصه بی لطف می نماید . بر روی هم مثل این که نوع مطالب انتقادی روزنامه ها بصورت داستان بهم مربوط شده باشد . اما شوخیها و کنایه های نیشدار در آن فراوان است<sup>۱۲۴</sup> . بعبارت دیگر حاجی آقا نیز مانند برخی دیگر از آثار این دوره از زندگی ادبی هدایت ، سرشار از امید ، شوخ طبعی و روح و انتقادات صریح اجتماعی است گرچه عمق و زیبایی و گیرایی هنری آثار پیشینش را ندارد<sup>۱۲۵</sup> .

برخی از داستانهای کوتاه هدایت نیز خالی از نقص نیست . مثلاً «تاریک خانه از نظر شیوه داستان پردازی چنگی به دل نمی زند ؛ از این نظرگاه اسیر فرانسوی نیز داستان ضعیفی است و «صورتکها» بی شور و هیجان . اشاره به شیوه لغت سازی در «میهن پرست» چندان ضروری نمی نماید<sup>۱۲۶</sup> ، چنان که گفتگوهای فلسفی دختر و پیر مرد راجع به بقای روح ، در گجسته دژ تاحدی دور از انتظار است<sup>۱۲۷</sup> .

درباره انشای صادق هدایت پیش از این سخن رفت . اما از این نکته دقیق که استاد مینوی به آن اشاره کرده نمی توان یاد نکرد . ایشان در مورد حاجی آقا و نیز برخی دیگر از داستانهای هدایت نوشته اند : «تمام نوشتجات او به زبان محاوره است ؛ البته این عیب نیست ، ولی طبقات مختلف مردم در محاورات خود سبکهای مختلف و کلمات مخصوص دارند ؛ مثلاً معلم

مدرسه و سبزی فروش سرگذر و تاجر بازاری هریک سبک و لغات خاصی دارند ، و علاوه براین ، همان معلم مدرسه هم وقتی که با همکاران خود حرف می‌زند نوع کلمات و سبک محاوره‌ای بکار می‌برد که با سبزی فروش سرگذر آن نوع کلمات و سبک محاوره را بکار نمی‌برد ، و سبک حرف زدن آقای وکیل عدلیه با کلفت و خدمتکارش غیر از سبک تقریرهایی است که در محکمه می‌کند. در انشای صادق هدایت تمام این سبک‌هایی که در میان طبقات مختلف مردم و برای مواقع متفاوت متداول است بایکدیگر مخلوط شده است»<sup>۱۲۸</sup> .

برخی از نکته‌گیران بر طرز تفکر هدایت نیز انگشت نهاده‌اند . در نیافتن موجبات نابسامانیها ، و محکوم کردن زندگی در آثار او نیز مورد انتقاد شده است<sup>۱۲۹</sup> که محل تأمل تواند بود . اما ملیت پرستی افراطی هدایت - که به تعصب و دشمنی شدید با بعضی از اقوام دیگر منجر می‌شود - از انسان دوستی وی دور می‌نماید . به تعبیر رحمت مصطفوی « همه آدمیت و صفات عالی انسانی را در یک طرف گذاشتن و همه صفات رذیله و حیوانیت را در طرف دیگر ، شایسته هیچ آدم عادی نیست چه برسد به نویسنده متفکر و گران قدر و هنرمندی چون صادق هدایت »<sup>۱۳۰</sup> .

از همه اینها که بگذریم ، صادق هدایت اندیشه‌هایی تازه آورده ، به داستان کوتاه فارسی کمال بخشیده<sup>۱۳۱</sup> ، به نثر فارسی تاب و توانی دیگر داده و به ادبیات نیم قرن اخیر ایران نام و اعتباری جهانی ارزانی داشته است. از این رو او را برجسته‌ترین نویسنده ادبیات جدید فارسی شمرده‌اند و نمودار دوام نبوغ ادبی ایران<sup>۱۳۲</sup> ، وی گمان نامش جاوید خواهد ماند<sup>۱۳۳</sup> .



حسب حال



## حسب حال

از نوشته‌های خواندنی در هر زبان خاطرات و یادداشت‌هایی است که گاه اشخاص در گزارش احوال خود می‌نویسند. این گونه کتابها - اگر نویسنده هوشمند و نکته‌بین و خوش‌قام باشد - لطف و مزه‌ای خاص تواند داشت. بعلاوه گاه مطالبی در بر دارد که در جای دیگر نمی‌توان یافت. حالت صمیمی و بی‌تکلفی نیز که ممکن است در آنها احساس شود امتیاز و جاذبه‌ای است دیگر. بدیهی است این نوع خاطرات گاه با ادعاها و خودستاییها و اظهار نظرهای يك طرفه نویسنده همراه است؛ یا نویسندگان بیشتر به چیزهایی می‌پردازند که بجهتی مورد توجه یا علاقه و احیاناً مخالف سلیقه و نظرشان بوده است. اما چه بسا اطلاعات و نکته‌هایی هم در آنها مندرج است که از نظر مطالعات اجتماعی و نیز تاریخی فواید آشکار دارد.

بعضی از این کتابها چنان مطبوع نوشته شده که نظیر داستانی دلکش



توجه خواننده را به خود جلب می کند و چون از اشخاص و حوادث واقعی سخن می ورد گاهی از برخی داستانها زنده تر و گیرا تر از آب درمی آید. حتی به گمان من اگر نویسنده خاطرات از قریحه ای هنری و ادبی برخوردار باشد، بسا که اثر او بصورت یکی از انواع ادبی \* درآید و ارزشی خاص داشته باشد، نظیر «خاطرات»<sup>۱</sup> سن سیمون \* نویسنده فرانسوی، حسب حال<sup>۲</sup> بنیامین فرانکلین ○، شعر و حقیقت<sup>۳</sup> اثر گوته ⊙، شرح زندگانی<sup>۴</sup> چلی نی □ و «داستان من و شعر»<sup>۵</sup> نزار قبانی، شاعر معاصر عرب.

این گونه آثار در اصطلاح «حسب حال» خوانده می شود و خود انواعی دارد. مثلاً ممکن است نویسنده بیشتر به ذکر وقایع و مشاهدات خود بپردازد ◇ یا به شرح احوال و تجارب و عوالم خویش ■ و نیز بسته به این که وی از چه طبقه است و نظرگاه و علاقه اش چیست، کیفیت و اهمیت این یادداشتها متفاوت خواهد بود<sup>۶</sup>. گاه خاطره نویس در نمایش حوادث حیات و حتی افکار و احوال درونی خویش صداقتی خاص بخرج می دهد و بعبارتی دیگر تصویری از خود عرضه می دارد و اثر او اعتراف گونه ای است مانند

#### \* Genres littéraires

Saint-Simon, Louis de Rouvroy (۱۶۷۵-۱۷۵۵) \*

Benjamin Franklin (۱۷۰۶-۱۷۹۰) ○ سیاستمدار، دانشمند و نویسنده آمریکایی.

Goethe, Johann Wolfgang (۱۷۴۹-۱۸۳۲) ⊙ نویسنده و شاعر آلمانی.

Benvenuto Cellini (۱۵۰۰-۱۵۷۱) □ بیکر تراش ایتالیایی.

Memoir ◇

Autobiography ■

المنقذ من الضلال محمد غزالی ، اعترافات<sup>۷</sup> سنت اگوستن \* ، اعترافات<sup>۸</sup> روسو ، اعترافات يك كودك قرن<sup>۹</sup> از آلفرد دوموسه ○ و خاطرات پس از مرگ<sup>۱۰</sup> ، از شاتوبریان ⊙ .

نمونه‌های برجسته حسب حال در زبانهای مختلف فراوان است، از این قبیل : کتاب الاعتبار اسامه بن منقذ<sup>۱۱</sup> ، السيرة المؤيديه از المؤيد فی الدين هبة الله شیرازی<sup>۱۲</sup> ، باسرنامه ظهیرالدین محمد باب<sup>۱۳</sup> ، الايام دکر طه حسین<sup>۱۴</sup> ، «خاطرات»<sup>۱۵</sup> کاردینال رتس □ ، «خاطرات»<sup>۱۶</sup> لارو-شفوکولد ◇ ، حسب حال<sup>۱۷</sup> برتراند راسل ■ ، نوشته‌های فلسفی (خاطرات و حسب حال) کانت ◆ ، نامه‌ها و یادداشت‌های روزانه موتسار ● ، «گویا پاره‌ای از وجود من بود»<sup>۱۸</sup> از کارل زوگمایر ★ ، «سالهای کودکی»<sup>۱۹</sup> از آکساکف ⊗ ، «کودکی»<sup>۲۰</sup> ، «پسر بچگی»<sup>۲۱</sup> ، «جوانی»<sup>۲۲</sup> از لئو تولستوی □ ،

\* Augustinus, Aurelius (۳۵۴-۴۳۰) حکیم الهی و از آباء مشهور کلیسای لاتین .

⊗ Rousseau, Jean-Jacques (۱۷۱۲-۱۷۷۸) نویسنده و متفکر فرانسوی .

○ Alfred de Musset (۱۸۱۰-۱۸۵۷) شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی .

⊙ Chateaubriand, François René (۱۷۶۸-۱۸۴۸) نویسنده فرانسوی .

□ Cardinal de Retz (۱۶۱۳-۱۶۷۹) سیاستمدار و نویسنده فرانسوی .

◇ La Rochefoucauld, François de (۱۶۱۳-۱۶۸۰) اخلاق‌نویس فرانسوی .

■ Bertrand Russell (۱۸۷۲-۱۹۷۰) فیلسوف و ریاضی‌دان انگلیسی .

◆ Immanuel Kant (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فیلسوف آلمانی .

● Mozart, Wolfgang Amadeus (۱۷۵۶-۱۷۹۱) موسیقیدان و آهنگ‌ساز اتریشی .

★ Karl Zuckmayer (۱۸۹۶-۱۹۷۷) نویسنده آلمانی .

⊗ Aksakov, Sergey Timofejevich (۱۷۹۱-۱۸۵۹) نویسنده روس .

□ Leo Tolstoy (۱۸۲۸-۱۹۱۰) نویسنده روس .

«کودکی»<sup>۲۳</sup>، «درمیان مردم»<sup>۲۴</sup> و «دانشگاههای من»<sup>۲۵</sup> از ماکسیم گورکی\* . والدن اثر هنری دیوید ثورو<sup>۲۶</sup> نویسنده آمریکایی و کتاب شرح زندگانی دکتر ساموئل جانسون به قلم بازول<sup>۲۷</sup> نیز چنین حالتی دارد .

در زبان فارسی از این گونه کتابها کم نیست که ارزش و اهمیت آنها فرق می کند ، از این دسته است : واقعات تیموری و ذیل آن ، نزو کات تیمور ، به قلم ابوطالب حسینی تربتی - که اصلتش مورد تردید است - بدایع الرقايع محمود و اصفی ، تذکره شاه طهماسب صفوی به قلم خود او ، روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس ، یادداشتهای اعتماد السلطنه ، تاریخ عضدی از احمد میرزا عضدالدوله ، شرح حال عباس میرزا ملک آرا اثر همو ، تاریخ بی دروغ ، خاطرات و اسناد ظهیرالدوله ، خاطرات سیاسی امین الدوله و سفرنامه حج او ، یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ، رجال عصر ناصری از دوستعلی خان معیرالممالک و خاطرات حاج سیاح . تاریخ بیداری ایرانیان تألیف ناظم الاسلام کرمانی ، تاریخ احزاب سیاسی یا انقراض قاجاریه ملک الشعراء بهار و قیام آذربایجان و ستارخان نوشته اسماعیل امیرخیزی را نیز می توان در این زمره شمرد .

در نیم قرن اخیر نوشتن این نوع خاطرات در میان ایرانیان رواج بیشتری یافته است . کتابهای حیات یحیی از حاج میرزا یحیی دولت آبادی ، خاطرات و خطرات حاج مخبر السلطنه هدایت ، خاطرات سیاسی سید مهدی فرخ ، یادگار عمر دکتر عیسی صدیق ، خاطرات مشفق کاظمی و امثال آنها در این ردیف است .

غرض آن که برخی از این کتابها در نوع خود خواندنی و درخور توجه است و

\* Maxim Gorki (۱۸۶۸—۱۹۳۶) نویسنده روس .

هر يك بر حسب ژمینه ذهنی و طرز تفكر و نظرگاه و سلیقه نویسنده طبیعت و آب و رنگی متفاوت دارد. با و فور این نوع نوشته‌ها در زبان فارسی دریغ بود در کتاب حاضر از یکی از آنها یاد نشود. از این رو در این فصل یکی از کتابهای شیرین و پرمطلب از این دسته، موضوع بحث قرار می‌گیرد. کتابی که محمد قزوینی وقتی آن را خواند در نامه‌ای به نویسنده اش نوشت: «فی الواقع در این عصر ما بلکه در عصر متقدمه من نویسنده‌ای به این شیرینی و به این جذابی و به این گیرندگی هر چه فکر می‌کنم سراغ ندارم»<sup>۲۸</sup>. مجتبی مینوی نیز با همه دیرپسندی خویش آن را «کتابی درجه اول» خواند که «بسیار ممتع و دلچسب و شیرین و مفید» است<sup>۲۹</sup>. حتی آقای مهندس ناصح ناطق - که انتقادی بسیار تند و مفصل درباره این کتاب نوشته - باز آن را «اثری گران بها» شمرده است<sup>۳۰</sup>.

کتاب مورد نظر «شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» است نوشته شادروان عبدالله مستوفی که در میان خاطرات و حسب حالهای فارسی جای خاصی دارد. راست است که بیش از سی و چند سال از نگارش این اثر نمی‌گذرد و نویسنده آن تا چند سال پیش می‌زیست اما این تأخیر زمانی نباید لطف کتاب و فواید حاصل از آن را از نظر دور بدارد. حق با این قتیبه دینوری بود که قبول یا رد اثری را بسبب تقدم یا تأخر آن روا نمی‌داشت<sup>۳۱</sup>. حتی بنده پیشنهاد می‌کنم هر کس می‌خواهد «شرح زندگانی من» را بخواند بهتر است مقاله مشروح و انتقادی آقای ناصح ناطق و مقالات مجتبی مینوی را نیز درباره آن مطالعه کند تا بتواند این کتاب خواندنی را خوب بسنجد و ارزیابی کند. در هر حال اثری که مرد کتاب خوانده‌ای مانند مجتبی مینوی را چنان مجذوب کند که یک هزار و پنجاه صفحه جلد اول و دوم آن را بالتمام بخواند و بابی صبری منتظر جلد سومش باشد<sup>۳۲</sup>،

شناختنی است .



«شرح زندگانی من» خود متضمن گزارش احوال نویسنده آن ، عبدالله مستوفی است . وی از خانواده ای اصیل و قدیمی از اهل گرگان است که از زمان آغامحمدخان قاجار در شغل استیفا و امور مالی و دیوانی ایران دست اندر کار بوده اند . جّداً و ، میرزا اسماعیل مستوفی ، نخست پیشکار آغا محمدخان شد و بعد از رسیدن وی به سلطنت نیز در سفرها در رکاب او بود و در امور مالیاتی و فراهم آوردن اطلاعات مربوط به این کار و تنظیم صورت مواجب مأموران دیوان خدمت می کرد . در سلطنت فتحعلی شاه نیز استیفای خزانه دخل و خرج جاری مملکت و ضابطی اسناد خرج کل کشور به او محول شد . بعلاوه استیفای اصفهان و ساوه و کردستان و عراق و محلات و طارم و کرمانشاهان نیز سهم او بود (۱/۱۲، ۲۶) <sup>۳۳</sup> . میرزا اسماعیل «در دوره محمدشاه هم مثل زمان فتحعلی شاه مشغول کارهای استیفائی خویش و بعد از مستوفی الممالک شخص اول مالیه بود» و با این همه «خیلی ساده زندگی می کرد» (۱/۵۴) و پس از عمری دراز به سال ۱۲۶۹ ه.ق. در سلطنت ناصرالدین شاه درگذشت .

بعد از میرزا اسماعیل ، پسر ارشدش میرزا نصرالله ، پدر نویسنده کتاب ، به فرمان ناصرالدین شاه جانشین پدر شد . وی این کار را مدتی دراز بر عهده داشت و تا فوت میرزا یوسف صدر اعظم ، نیابت مستوفی الممالک در امور مالی با او و مهرهای مستوفی الممالک در اختیارش بود (۱/۳۶۹) . وقتی هم سمت اخیر به دیگری تفویض شد میرزا نصرالله رسیدگی به کارهای مالیاتی و استیفاء را همچنان تعهد می کرد تا این که به سال ۱۳۰۷ ه.ق. در

هشتاد و سه سالگی درگذشت . ناصرالدین شاه پس از مرگ حاج میرزا نصرالله مستوفی فرزندان او ، از جمله میرزا عبدالله را که اندکی بیش از سیزده سال داشت به حضور پذیرفت . میرزا نصرالله قبلاً وظایف خود را به چهارتن از پسران بزرگش تفویض کرده بود . شاه نیز همان را پسندید و از جمله کار خزانه و ضبط سند برعهده میرزا محمود وزیر باقی ماند . (۴۴۳/۱ ، ۴۵۹)

عبدالله مستوفی ، نویسنده کتاب ، پسر میرزا نصرالله مستوفی از آخرین همسرش ژبینده خانم بود . عبدالله در سال ۱۲۹۴ ه.ق. (۱۲۵۵ ه.ش.) در محله سرچشمه تهران بدنیا آمد و در خانواده ای متدین و متعین در دوره قاجاری تربیت یافت . تحصیلات او نخست در مکتب و در محضر معلمان سرخانه بود . در طی سالها شاگردی، فارسی و عربی و معانی و بیان و منطق و قدری اصول و فقه و تفسیر و حدیث آموخت و در نزد استادانی نظیر میرزا رضای کلهر مشق خط کرد . ذهن کنجکاو و شوق او به آموختن نیز موجب می شد هر فرصتی را برای کسب معلومات در زمینه های مختلف از جمله معارف جدید مفتنم بشمارد و بخصوص به مطالعه کتاب و مجالس ادبی خانوادگی شوق وافر داشت .

وقتی به ابتکار میرزا حسن خان مشیرالملک (پیرنیا، بعدهامشیرالدوله) مدرسه سیاسی در ایران تأسیس شد ، عبدالله مستوفی که در آن وقت جوانی بیست و دو ساله بود جزء نخستین داوطلبان این مدرسه در امتحان مقدماتی توفیق یافت و از نیمه شعبان ۱۳۱۷ که مدرسه افتتاح شد در آن جا به تحصیل پرداخت . علی اکبر دهخدا نیز در این مدرسه از رفقای او بود . در این جا بود که مستوفی زبان فرانسوی را آموخت و در این باب کوشش فراوان کرد بخصوص که بعضی از استادان او خارجی بودند و به این زبان تدریس می کردند .

تحصیل در این مدرسه چهار سال مدت گرفت . عبدالله مستوفی جزء فارغ التحصیلان دوره اول مدرسه سیاسی بود . میرزا احسن خان مشیرالملک - که قبلاً به سفارت ایران در پترزبورگ منصوب شده بود - موقع فراغ تحصیل این دانشجویان در تهران بود و قصد بازگشت به محل مأموریت خویش را داشت . وی شاگرد خود عبدالله مستوفی را به همکاری برگزید و به پدر خویش (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله ، وزیر خارجه) سفارش کرد که مستوفی را به مأموریت پترزبورگ بفرستد و او نیز چنین کرد .

بدین ترتیب عبدالله مستوفی عضو وزارت خارجه شد و مدت پنج سال ونیم در پترزبورگ گذراند . در این مأموریت بود که امکان دیدار مظفرالدین شاه ، امپراطور و ملکه روس برای او دست داد و نیز در سفارت فوق العاده مشیرالملک به اروپا ، برای اعلام سلطنت محمد علی شاه ، همراه سفیر به حضور پادشاه و ملکه انگلستان و رئیس جمهور فرانسه رسید (۱۹۳/۲ ، ۱۹۷ ، ۲۲۴) و هم در دوره استبداد صفیر محمد علی شاه و محاصره تبریز بتوسط قشون عین الدوله و مداخله روسها ، مستوفی به دستور سفارت ایران در پترزبورگ مأمور شد بارتیس اداره شرقی وزارت خارجه روسیه در مورد نفرستادن قشون روس به تبریز مذاکره کند (۲۷۷/۲ - ۲۷۸) .

عبدالله مستوفی در پترزبورگ از برقرار شدن مشروطیت در ایران خوشحال بود و ازان پس نیز در انتظار رسیدن روزنامه صوراسرافیل و خواندن مقالات آن ، بخصوص «چرند پرند» دهخدا روزشماری می کرد (۲۴۹/۲) . منتهی فکر محتاط او حکم می کرد که در اوضاع جدید باید از افراط و تفریط پرهیز نمود تا به تعبیر وی نظام تازه بصورت «مشروطه بی تقوی» در نیاید . به همین منظور بمجرد آگاهی از صدور فرمان مشروطیت تصمیم گرفت کتابی را که درباره انقلاب فرانسه خوانده و پسندیده بود از

زبان فرانسوی به فارسی ترجمه کند و بعنوان هدیه‌ای به مشروطه‌ایران منتشر سازد تا خواندن آن اذهان را روشن و مردم را راهنمایی کند (۱۶۵/۲) .

وقتی در دوره محمدعلی شاه بعنوان مرخصی به تهران برگشت ، يك ربع کتاب را ترجمه کرده بود اما مشیرالدوله اوضاع را برای انتشار آن مناسب ندید و او را از ورود در این مباحث بازداشت (۱۷۳/۲-۱۷۴) . مترجم باز هم این کار را دنبال کرد و این همان کتاب است که بعدها تکمیل کرده و بچاپ رسانده است .

بعد از پنج سال و نیم مأموریت در پترزبورگ ، در سلطنت احمد شاه ، عبدالله مستوفی به تهران فراخوانده شد و به معاونت اول اداره روس در وزارت خارجه منصوب گردید . در این زمان جوانان فارغ التحصیل مدرسه سیاسی در وزارت خارجه عهده دار کارهای مختلف شده بودند و مستوفی نوعی سرکردگی نسبت به آنان داشت (۲۹۸/۲) . علاء السلطنه وزیر خارجه و پسرش معین‌الوزاره (حسین علاء) رئیس کابینه وزیر نیز از آنان حمایت می کردند . به مدد همین گروه طرح اولین قانون تشکیلات و بودجه وزارت خارجه تهیه شد (۲۹۹/۲) . چندی بعد مستوفی نامزد ریاست اداره دول غیرهمجوار گشت (۳۰۰/۲) . در این ایام مدرسه سیاسی « از حیث معلم در مضیقه بود » . میرزا محمد حسین خان فروغی رئیس مدرسه بود و میرزا محمدعلی خان و میرزا ابوالحسن خان پسرانش در آن جا تدریس می کردند . عبدالله مستوفی در حقوق اساسی مطالعاتی کرده و کتابی در این باب نوشته بود که قسمتی از آن در پاورقی روزنامه سروش چاپ استانبول به مدیریت علی اکبر دهخدا منتشر شده بود . در این ایام از مستوفی برای تدریس حقوق اساسی در کلاس پنجم مدرسه سیاسی دعوت شد . در ضمن تدریس تاریخ ایران و عرب در کلاسهای دوم و سوم را نیز بر عهده وی نهادند . از شاگردان



او در این مدرسه سید باقر کاظمی ، محمود نجم (نجم الملك) ، علی سهیلی ، احمد و محمود صلاحی و دیگران را می توان نام برد که بعدها معروف شدند  
 . (۳۱۳/۲-۳۱۴)

فارغ التحصیلان مدرسه سیاسی و گروهی دیگر در تهران «شرکت فرهنگ» را تأسیس کرده بودند که به کارهای فرهنگی کمک می کرد. دوستان مستوفی اورانیز به عضویت این شرکت درآوردند و کمی بعد جزء هیأت مدیره شد . محمدعلی فروغی و سلیمان میرزا اسکندری نیز جزء این هیأت و فروغی رئیس شرکت بود . همین شرکت بود که مدرسه ای به سبک جدید ساخت . مستوفی علاوه بر دیگر همکاریها زکوة محصول ملک خود را هر ساله برای بنای این مدرسه می داد (۳۱۵/۲) .

از فعالیت های این شرکت ترتیب دادن نمایش هایی بود بمنظور ارشاد مردم و کسب عایدی . در همین ایام بود که عبدالله مستوفی تئاتری تنظیم کرد در نمایش «اوضاع نظام قدیم و طرزی که باید در نظام جدید اتخاذ شود». این نمایش در تالار بزرگ مسعودیه عرضه شد . مرحوم سید علی خان نصر برای نخستین بار وارد صحنه شد و در آن شرکت جست. نمایش مورد توجه بسیار قرار گرفت و به تقاضای وزارت جنگ بار دیگر به روی صحنه آمد  
 . (۳۱۶/۲)

مستوفی در مدرسه اقدسیه نیز شبها برای اکابر - که اعضای ادارات بودند- حقوق اداری را درس می گفت و برای گروهی دیگر حقوق بین الملل را . در مدرسه دارالفنون هم شبها برای عده ای از اکابر کلیاتی راجع به حقوق اساسی و بخصوص طرز انتخابات بصورت کنفرانس بیان می نمود . «جمعیت این کلاسهای اکابر ، بخصوص در دارالفنون ، گاهی به دویست سیصد نفر هم می رسید . مردم همه خالی الذهن و واقعاً آزادی را از دلو

جان دوست داشتند و برای فراگرفتن مبادی آن وقت صرف می کردند»  
(۳۱۷/۲) .

بعدها عبدالله مستوفی بایکی از وزرای خارجه اختلافی پیدا کرد . از این رو دعوت ممتازالدوله وزیرمالیه را پذیرفت و دراین وزارت خانه بعنوان رئیس کابینه و مدیرکل منصوب شد و به شغل خانوادگیش بازگشت . در این جائیز دراصلاح امور ونظارت درست منشأ اثر و خدماتی شد . پس از چندی وزیرمالیه وی را به همکاری باشوستر - مستشار امریکایی که عنوان خزانه دار کل را داشت - برگزید و بعد از رفتن شوستر و خزانه داری مرنار بلژیکی مستوفی در دستگاه خزانه داری باقی بود اما شیوه کار بلژیکیها را نمی پسندید . وقتی تأمین نان پایتخت دشوار شد مرنار مستوفی را به ریاست ارزاق شهر برگزید . وی توانست این کار را سامان دهد اگرچه با عین الدوله وزیر داخله کشمکشها پیدا کرد (۳/۴۰۱ بعد) . مستوفی نتوانست با مرنار و سیاست نادرست بلژیکیها سازگار باشد . ناچار از خزانه داری کل استعفا کرد و کار اختلافشان به مطبوعات نیز کشید .

مستوفی در ایام بی کاری لایحه ای قانونی برای تشکیلات جدید مالیه نوشت که پس از استعفای مرنار و در وزارت مالیه حاج محتشم السلطنه با تغییراتی به مدد دیگر همکاران در مجلس به تصویب رسید . در کابینه سپهسالار خلعت بری ، مستوفی به ممیزی ایالت تهران تعیین شد و در این کار کوششها نمود . پس از این شغل ، در کابینه علاء السلطنه ، در قحطی و تنگی ، بار دیگر به ریاست ارزاق تهران انتخاب شد و بادشواریهها کار را پیش برد . اما در کابینه بعد ، عین الدوله رئیس الوزراء - که از قدیم بواسطه سودجویی خود باوی میانه ای نداشت - با او خشونت و توهین نمود . مستوفی از کار استعفا و از رئیس الوزراء به دیوان تمیز شکایت کرد . کمی بعد دولت

عین الدوله سقوط کرد و رئیس الوزرای مستوفی ناگزیر از مستوفی علیرخواهی کرد و وی شکایتش را پس گرفت .

عبدالله مستوفی چندی کاری عمده نداشت و به ملک داری مشغول بود . در کابینه وثوق الدوله ، چون تفاهمی بین آنها نبود ، به کاری فراخوانده نشد . در این وقت رئیس الوزراء قرارداد معروف ۱۲۹۸ ه.ق. را با انگلیسها امضا و منتشر کرد . مستوفی به تشویق سید حسن مدرس و به انگیزه مخالفت باطنی ، در ایام فراغت رساله ابطال الباطل یا رد قرارداد رئیس الوزراء با دولت انگلیس را نوشت که بعد از سقوط کابینه وثوق الدوله بتدریج در روزنامه ای منتشر شد و سالها بعد در اصفهان بصورت کتابی درآمد .

بعدها در کابینه مشیرالدوله ، مهدیقلی هدایت وزیر مالیه شد و مستوفی را به ریاست تشخیص عایدات برگزید . چندی بعد کودتای ۱۲۹۹ پیش آمد و پس از مدتی کابینه سید ضیاء الدین طباطبائی نیز سقوط کرد و بتدریج سردار سپه صاحب اقتدار شد . در این سالها مستوفی با کمک دوستانش از جمله محمد مظاهر (استاد دانشگاه بعدی) مشغول ترتیب دادن طرحی برای استخدام کشوری شد . محمد مظاهر قانون یکی از دول اروپا را ترجمه کرد که این گروه با اصلاحاتی آنرا چاپ کردند و با همفکری و مدد خلیل فهیمی نماینده مجلس ، اساس قانون استخدام کشوری شد و در ۱۳۰۱ در مجلس به تصویب رسید و بتوسط دکتر میلسپو رئیس کل مالیه به مرحله اجرا درآمد .

در ۱۳۰۰ مستوفی به ریاست دیوان محاکمات مالیه انتخاب شد . بعد از استخدام دکتر میلسپو بعنوان رئیس کل مالیه ایران (۱۳۰۱) ، مستوفی مدتی با او در همین سمت همکاری داشت تا بعد بر اثر انتقادهایی که می کرد امریکاییها او را کنار گذاشتند (۳/ ۵۳۱، ۶۰۹) . در دوران ریاست وزرای

سردار سپه ، مستوفی نیز به دعوت سید محمد صادق طباطبائی به حزب سوسیالیست پیوست (۵۸۹/۳) و بارجال سیاست امثال سید حسن مدرس ارتباط داشت .

از ۱۳۰۲ تا آخر سال ۱۳۰۶ شمسی مستوفی در مدرسه سیاسی ، به ریاست علی اکبر دهخدا ، قراردادهای بین المللی و نیز تاریخ قرون وسطی و رم را تدریس می کرد . بعد در تأسیس جامعه فارغ التحصیلان مدرسه سیاسی با همکاری دیگر دوستان کوشید و به ریاست این جامعه انتخاب شد . در نوروز سال ۱۳۰۲ ش . در سلطنت احمد شاه لقب «مدیر السلطنه» به او داده شد .

در دوره رضاشاه وقتی به سال ۱۳۰۶ علی اکبر داور مشغول تشکیلات جدید عدلیه بود از عبدالله مستوفی دعوت کرد ریاست محکمه تجارت را بپذیرد . وی کمتر از یک سال بر سر این کار بود و باز به وزارت مالیه برگشت . بار دیگر در بهار سال ۱۳۰۷ داور او را به خدمت عدلیه طلبید و به ریاست استیناف فارس و خوزستان فرستاد . مستوفی بیش از یک سال در این کار بود و بعد استعفا کرد و رئیس عدلیه کرمان شد . در ۱۳۱۰ رئیس عدلیه اصفهان و بعد از دو سال خدمت در اصفهان به ریاست عدلیه آذربایجان شرقی و غربی تعیین گردید . در ۱۳۱۳ ریاست اداره ثبت کل کشور را به او دادند و تا آخر سال ۱۳۱۶ در این سمت بود . در این موقع وزارت کشور عبدالله مستوفی را به استانداری آذربایجان غربی برگزید و بعد به استانداری آذربایجان شرقی به تبریز رفت . از پاییز ۱۳۱۹ تا فروردین ۱۳۲۰ با زرس ویژه طرحهای آبادانی جنوب بود تا این که در آبان ۱۳۲۰ بواسطه آشفتگی کشور این برنامه متوقف و او بی کار شد و در ۱۳۲۴ بازنشسته گشت .

این مجملی بود از شرح احوال و سوابق و مشاغل نویسنده . عمری دراز و سروکار داشتن با رجال و فرازونشیب امور مملکت و تجربه در کارهای مختلف عبدالله مستوفی را مردی ساخته بود ، پخته و ورزیده . افزون بر اینها ، استفاده از مصاحبت دیگران ، باریک شدن در هر چیز و دقت در مشاهدات ، و تجربه های مستقیم و هر فرصت را برای آموختن غنیمت شمردن و نیز بذل توجه و تأمل در موضوعات گوناگون ذهن و فکر او را پرورده بود . بعلاوه نظر نکته یاب و حافظه قوی وی - که خواننده ها و دیده ها و شنیده هایش را فرایاد می آورد - به سخنان و نوشته های او جلوه های دیگری بخشید .

عبدالله مستوفی از روزگار جوانی به نویسندگی رغبت داشت . آثار قلمی او عبارت است از : ترجمه انقلاب کبیر فرانسه ، اثر مینیه ، دو جلد ، تهران (شرق) ۱۳۰۶ ؛ ابطال الباطل ، اصفهان ۱۳۱۱ ؛ محاکمه انسان و حیوان (ترجمه رساله بیست و دوم اخوان الصفا از عربی) ، تهران ۱۳۲۴ ؛ چهل ساعت محاکمه ، تهران ۱۳۲۴ . اما مهمترین اثر وی از حیث مطالبی که دارد و نیز از نظر لطف انشا و نویسندگی همین کتاب «شرح زندگانی من» است (۱۳۲۱-۱۳۲۶ ش) که موضوع این فصل است . عبدالله مستوفی در ۲۴ آذرماه ۱۳۲۹ هـ.ش. در سن هفتاد و چهار سالگی درگذشت و زندگانش پایان گرفت ولی بی گمان کتاب آخری او نام وی را محفوظ تواند داشت . زیرا کمتر کسی است که درباره تاریخ ایران در یکصد و هفتاد ساله اخیر چیزی نوشته و به «شرح زندگانی من» رجوع نکرده باشد . بعلاوه دیگر خوانندگان کتاب او نیز فراوان بوده اند .



عنوان کتاب مستوفی «شرح زندگانی من» یا تاریخ اجتماعی و اداری

دوره قاجاریه است. اما اثر او تاریخ نیست و خود نیز چنین داعیه ای ندارد. بعلاوه معترف است که حتی در نوشتن حسب حال «فراموشی و اشتباه و ضعفهای اخلاقی جبلی بشری گاهی شخص را از راه حقیقت دور می کند» (۱/مقدمه). غرض او آن است که آنچه بقلم می آورد «مطابق فکر و حافظه» او و معتقداتش در هنگام تحریر کتاب (۱۳۲۱ ش.) است. در مقدمه می نویسد شرح زندگانی او «چیزی ندارد که قابل خواندن نباشد. مقصود اصلی تشریح اوضاع اجتماعی و بالاخص روغن ساختن طرز جریان کارهای دولتی و اداری در شصت هفتاد ساله ایام زندگانی» اوست و «اگر گاهی از کرده های خود و پدر و جدش چیزهایی نوشته بمنظور روشن شدن همین موضوع بوده نه خودستایی و حب اسلاف» به همین سبب مثلاً تا صفحه ۱۵۲ از جلد اول کتاب از خود اسمی نمی برد و بیشتر به سرگذشت پدران و کسانی می پردازد و نیز برای این که مطالب خیلی خشک و خسته کننده نشود گاه گاه حکایات و مطایباتی هم از دیده ها و شنیده های خود آورده است (۱/مقدمه).

نویسنده مکرر می گوید حوصله مطالعه و تحقیق ندارد (۱/۲۸، ۲ ح). فلان کتاب را نخوانده و از دیگری نقل قول می کند (۱/۴۳)، به کتاب لغت رجوع نکرده (۱/۹۹) و در آنچه می نویسد متکی است بر حافظه اش (۲/۴۶۶). به همین سبب نیز بارها تصریح می کند که جاه طلبی تاریخ نویسی ندارد (۲/۱۶۳، ۳/چهار، ۲۰۸، ۶۷۳). این بیانات او از یک طرف نمودار انصاف است و بی ادعائی، چنان که بصراحت می نویسد: «چون من نوشته های ملکم را هیچ نخوانده ام، نمی توانم در این زمینه بطور قطع اظهار عقیده کنم» (۱/۱۲۳) و در مورد نهضت مشروطیت می گوید: «من تردید ندارم که شرحی که در این جا می نویسم بسیار ناقص و شاید درپاره ای از موارد مخالفتیهای

جزئی هم با واقع داشته باشد. زیرا من در این اوقات در تهران نبوده و آنچه فعلاً می‌نویسم چیزهایی است که مکاتبات برادرم در خاطرم گذاشته است» (۱۶۳/۲) یامی گوید چون در دوره بیست ساله پهلوی اکثر دروایات و از مرکز اخبار دور بوده و از نزدیک با مرکز ثقل مملکت تماسی نداشته نمی‌تواند در این زمینه چیزی بquam آورد (۳/۶۷۳-۶۷۴). از طرف دیگر خواننده در برابر حافظه عجیب مؤلف و وسعت دامنه محفوظات و خاطرات دقیق او دچار شگفتی می‌شود که چگونه این همه مطالب گوناگون در ذهن او چنین بوضوح نقش بسته و از نو قلمش بیرون جسته است! نگارش این کتاب در سال خوردگی مؤلف (بین ۶۶ و ۷۰ سالگی)، از توقع خواننده از او در رجوع به اسناد می‌کاهد، اما بر اعجاب وی در برابر این حافظه توانا و مددکار هم در این سنین می‌افزید.

این نکته نیز گفتنی است که به نظری تاریخ زنده و صحیح، همان است که «نویسنده بی‌غرض و بی‌طرفی اگر پیدا شود از دیده‌ها و شنیده‌های خود بنویسد بر فرض این که مثل هرودت زنگ و زنجیرهایی هم برای غرض-ورزی خود در آن بکار برده باشد. اهل تحقیق از مطالعه آن بانوشتجات سایرین، غرض‌ورزی او را دریافته و در تاریخ بمعنی عامی کلمه خود به اصلاح خواهند پرداخت». به همین سبب وی اعتقاد فراوان به کتیبه‌های قرون گذشته (۱/۳۱، ۲ ح) و شیوه سرسپردگان به اسناد تاریخی و نسخه‌های خطی و حاشیه‌نویسان بر کتب و مدعیان کتاب‌شناسی را چندان نمی‌پسندد (۳/۱۸۶-۱۸۹).

در هر حال کتاب «شرح زندگانی من» اثری است گرم و زنده از نوع خاطرات که در آن گوشه‌هایی از تاریخ کشورمانیز بروشنی و سرشار از

حیات تصویر شده است بنوعی که قسمتهایی از این حسب حال گاه خواننده را به یاد تاریخ ابوالفضل بیهقی می‌اندازد .



بارزترین خصیصه این کتاب اطلاعات گوناگونی است که در آن مندرج است آن هم در زمینه‌های مختلف . چندان که در کمتر کتابی می‌توان این همه معلومات متنوع و مفتنم راجع به دوره قاجاری یافت . از این رو این جنبه کتاب هر خواننده‌ای حتی منتقدانش را تحت تأثیر قرار می‌دهد<sup>۳۴</sup> . پیشینیان ما به ثبت امور متداول زندگانی خود کمتر می‌پرداختند و تاریخ‌نویسان قدیم نیز به عامه مردم توجهی مبذول نمی‌داشتند . از این رو اطلاعات ما درباره احوال اجتماعی پدرانمان محدودست . این نقائص از یک سو ، و در مقابل آن و فور مطالب سودمند در اثر مستوفی ، مجتبی‌مینوی را به تحسین وی برانگیخته و نوشته است : «عبدالله مستوفی در شرح زندگانی خود از تشریح و وصف هیچ چیزی مضایقه نکرده» است<sup>۳۵</sup> .

بواقع نیز چنین است . کتاب او نمایشی است از زندگانی روزانه و عادی مردم ایران در بیش از یک قرن پیش که خوشبختانه به طبقه اعیان محدود نمی‌شود . همان‌طور که زندگانی جنبه‌های گوناگون دارد این کتاب نیز رنگ و پرجاذبه است . نگاهی به فهرست عنوانهای آن ، وسعت دامنه مطالب را نشان می‌دهد . کافی است اشاره‌ای کنم که مثلاً در این کتاب از موضوعاتی سخن رفته است ، از این قبیل : حمامهای عمومی (۱/ ۱۶۸-۱۶۹) ، چال-حوض بازی (۱/ ۲۲۴) ، اسباب و رخت حمام (۱/ ۴۲۶) ، (ح) ، ریخت و لباس اشخاص بخصوص طبقات فرودست (۱/ ۱۵۷-۱۶۶) ، کیفیت شکسته‌بندی و جزئیات آن (۱/ ۴۵۱-۴۵۲) ، اصطلاحات بنائی (۱/ ۲۷۰-۲۷۱) ، آتشبازی (۱/ ۳۲۵) ، چادرزنی (۱/ ۲۷۴) ، لوازم مختلف زندگانی (۱/ ۴۹۳-۴۹۴) ،



انواع فرش واثاث خانه (۱۷۷/۱-۱۷۹)، ظروف و غذاها (۱۷۹/۱-۱۸۲)،  
 ۴۰۳) وساختمان خانه‌های اعیانی (۱۷۱/۱-۱۷۴، ۲۵۸، ۲۶۴-۲۶۵، ۲۸۱)،  
 سلاحها (۴۱۱/۱)، بازیها و سرگرمیهای عامه مردم (۳۶۵/۱)، رسم  
 ختنه‌سوران و مطربهای دوره‌گرد (۲۰۶-۲۰۷)، فروشندگان دوره‌گرد و  
 آوازه‌شان (۱۶۰/۱)، شیرینی‌خوران عروسی (۲۱۲-۲۱۴)، اسب‌دوانی  
 (۳۶۶-۳۶۷)، مجلس ختم (۴۵۶/۱)، مراسم تغزیه و مجالس آن  
 در تهران (۲۷۴-۲۸۲، ۲۸۸-۳۰۳، ۳۰۸-۳۱۵)، اطباء، کجاشلان و  
 دندان‌سازی در قدیم (۵۲۷-۵۳۱)، فکاهی‌گویان (۵۲۳-۵۲۵)،  
 مکتب‌خانه و کتابهای درسی و مشق‌خط و شیوه تدریس معلمان (۲۱۸/۱-  
 ۲۲۱، ۲۳۱-۲۳۲) از جمله میرزارضای کاهر خطاط معروف (۲۳۶-۲۴۵)،  
 تشکیلات اداری و امور خزانه و مالیات در هر دوره، نشانها و امتیازات و  
 لباس رسمی در دوره ناصری (۹۷-۹۹) و دوره‌های بعد، بیوتات سلطنتی و  
 طرز زندگانی و دربار ناصرالدین شاه (۳۸۰-۴۲۶)، راههای مملکت  
 (۸۲-۸۳)، وضع معابر و روش‌نایی آنها در پایتخت (۲۲۹-۲۳۷)، ایلات  
 ایران (۵۰۵-۵۱۱)، سهم مالک و زارع در ایران (۲۷۹-۲۹۰)، قدرت  
 خرید پول ایران در سنوات مختلف (۲۱۵/۱، ۱ ح، ۴۳۱)، نرخ اجناس و  
 مخارج زندگانی (۱۵۹/۱)، وقایع مهم سیاسی و اجتماعی، معرفی رجال  
 عصر و کارهایشان، سیاستهای خارجی و روابط ایران با خارجه، توطئه‌ها،  
 دسته‌بندیها، حزبها و بسیاری مطالب دیگر.

وسعت دامنه اطلاعات و دقت مشاهده و نکته‌یابی نویسنده در هر باب،  
 بخصوص تنوع موضوعات کتاب در خور توجه فراوان است. کافی است  
 بعنوان مثال به آنچه درباره دفتر داری سیاق و سابقه آن در ایران (۲-۳۳۵-  
 ۳۳۹) یا راجع به آفت‌سن (۲-۴۸۱-۴۸۸، ۴۹۱) نوشته، نظری بیفکنیم.

مستوفی در هر موضوع آنچه دیده و شنیده و خوانده و اندیشیده بقلم آورده است و در هر حال کتابش از نظر اشمال بر اطلاعات و مطالب بسیار، قابل استفاده است. بعلاوه خوانندگان را به نکته بینی و توجه به دقایق رهنمون می شود .



در میان موضوعات مختلف کتاب ، مطالب اجتماعی آن جلوه آشکاری دارد و نیز فراوان و گوناگون است . بی سبب نیست که مؤلف هم اثر خود را «تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه» نامیده است . از قضا این همان نکته ای است که گروهی از مؤلفان و خاطره نویسان پیشین به آن کمتر پرداخته اند و حال آن که یکی از امتیازات شرح زندگانی مستوفی این مطالب است . مثلاً از حلال سطور این کتاب می توان از زندگانی نوکرها در خانه های اعیان (۱/ ۲۲۷-۲۲۸) و مواجب آنها (۱/ ۲۳۱) ، نرخ ارزاق در دوره ناصری (۱/ ۲۲۸) ، طرز مشق خط دادن و حقوق معلم مشق (۱/ ۲۳۶) ، زندگی داش-مشدیه های تهران (۱/ ۳۰۳-۳۱۵ ، ۳۳۴) ، ماه رمضان و سنتهای آن (۱/ ۲۵۲) ، ۳۲۷-۳۳۴) و بسیاری نکته های دیگر آگاه شد . مراسم عروسی در دهات ایران (۱/ ۳۳۸-۳۴۱) و عقدکنان و جهازبران و عروسی و پاتختی در شهر (۱/ ۳۴۲-۳۵۱) ، مقدمات عید نوروز و سیزده بدر (۱/ ۳۵۴-۳۶۶) در میان طبقات مختلف جامعه و اطلاعات مفید دیگر ، تصویری از جامعه ایران در دوره قاجاری بدست می دهد .

گاه درباره فراشهای دوره قاجاریه می خوانیم : «در کارهای دولتی از چوب کاری و اشکک و کندوزنجیر در محبس گرفته تامهار و گوش و دماغ-کندن و دست بردن و به طناب انداختن و سر بریدن ، همه جور مجازات در کار بود که باید این عمایات را فراشها بجا بیاورند» (۱/ ۴۰۴-۴۰۵) . آنگاه

درمی یابیم که جمال زاده بی جهت نمی نوشت : «خداوند هیچ کافری را گیر قوم فراش نیندازد!»<sup>۳۶</sup> .

يك جا مؤلف نوشته است : «صدی پنجاه اهل گرکان خوانا و نویسا بودند» (۲۳۱/۱) یا آن که «شماره چاپ شده روزنامه صوراسرافیل به بیست و چهار هزار هم بالغ گردید!» (۲۴۹/۲) . جای دیگر از شور و علاقه مردم برای آموختن دردوره مشروطه و همت درس خواندگان برای راهنمایی ایشان (۳۱۷/۲) و نیز از اصلاح بودجه کشور بواسطه مشروطه سخن می رود (۲۵۰/۲-۲۵۲) . وضع وزارت خانه ها دردوره احمدشاه و احوال و شیوه کار وزرای عصر مشروطه (۳۷۴-۳۸۵/۲) . یانفرین مردم برروس و انگلیس در مجالس روضه خوانی (۴۶۲/۲) ، زدوبند عوامل سفارت خانه های خارجی در ایران، تحریکات عین الدوله بوسیله زن ها در ناواییها برای رسیدن به صدارت (۵۰۰/۲) و قصد سوءاستفاده او از نان شهر (۵۰۳/۲، ۵۰۵) ، تقسیم اراضی مزروعی و نظر مؤلف در این باب (۲۶۹/۲) ، آداب و رسوم طبقات مختلف جامعه در عزا و عروسی (۴۶۰-۴۶۴/۱) و تبدیل و تحول آنها بمرور زمان (۳۲۱/۲) و دیگر چیزها از جمله فواید اجتماعی بی شماری است که در شرح احوال مستوفی مندرج است .

پژوهنده تاریخ اجتماعی ایران در صفحات این کتاب بانکته های باریک و مهمی روبرو می شود که در خورتأمل بسیارست. مثلاً يك جا مؤلف درباره دوره ناصری می نویسد : «در آن دوره روزنامه یکی دو تا بیشتر نبود و آنچه هم که بود دردست دولت بود . پس هر چه نمی خواستند منتشر شود مسکوت می گذاشتند ولی افکار عامه، بوسیله شعرا که در آن زمان باید آنها را زبان ملت شمرد ، ساکت نمی نشست و باتعپیرات بامزه و گاهی باهجو... ، عاملین این قبیل وقایع (شکست مرو) را مجازات می کرد» (۹۶/۱) . «اشعار عامیانه

فکاهی کار روزنامه را می کرد» (۲۶۳/۱). از این رو اشعار عوامانه طنزآمیز متعددی در این کتاب آمده که بسیار خواندنی است و هریک نمودار روحیه و عکس العمل مردم در حوادث مختلف اجتماعی تواند بود مانند اشعار پرطعن و تصنیفهای عامیانه ای که درباره قوام الدوله و شکست مرو در ۱۲۷۷ ه. ق. (۹۶/۱)، ملیجک (۲۶۲/۱)، انفصال ظل السلطان از حکومت (۳۷۷/۱) بنظم درآمده و یا درباب پس فرستادن ناصرالدین شاه همسر خود، دختر حاجی ابوالحسن معمارباشی را به خانه پدر (۳۷۹/۱)، حبس و عزل عبدالعلی میرزا پسر فرهاد میرزا معتمد الدوله (۴۳۸/۱)، امتیاز تنباکو (۴۷۲/۱)، دربان میرزا علی اصفرخان امین السلطان صدر اعظم (۴۹۲/۱)، آغاز دوره مظفرالدین شاه (۱۰/۲)، کابینه سپهدار اعظم رشتی (فتح الله اکبر) (۱۸۲/۳) - ۱۸۳) سروده شده بوده و نویسنده نقل کرده است و یا اعلان منظوم درباره باغ فردوس (۲۵۰/۳). اشارات ظریف و پرمعنایی که در خلال این اشعار نهفته است و در عین حال سندی است زنده، درخور توجه بسیار تواند بود. نقل آنها هم واکنش مردم را در وقایع مختلف نشان می دهد و هم به این حسب حال، لطف و طراوت خاصی داده است.

اما نکته های اجتماعی در کتاب از این حدود فراتر می رود و دقیق تر می شود بخصوص که نویسنده جای جای به تجزیه و تحلیل مسائل و نیز اظهار نظر می پردازد و از این حیث کتاب خواندنی تر می گردد، از این قبیل است: حسن اثر مجالس و عظم قدیم در تربیت فکر و روح مردم (۳۱۵/۱) بیعد)، ضعف دستگاه فتحعلی شاه و وفور القاب در آن زمان (۳۰/۱)، رقابتها، مسکوت گذاشتن شکستها (۹۳/۱، ۹۴) و مقدمات امور (۱۰۹/۱) و حوصله رسیدگی نداشتن به کارها (۲۷۹/۱) در استبداد قاجاری، نابسامانیهای دوره صدارت امین السلطان، خستگی تدریجی و بی اعتنائی ناصرالدین شاه

به امور (۱/ ۴۹۰-۴۹۱)، ترقی ماده و تنزل معنی در آن عصر (۱/ ۴۹۶-۴۹۸)،  
تأثیر عنصر دین در پیشرفت کار مشروطیت (۱/ ۳۱۶-۳۱۷)، پدید آمدن  
مقدمات آزادی و مشروطه (۲/ ۱۸-بعد)، شاگردان مدارس  
جدید و هشیاریها، نارضا مندی مردم (۲/ ۶۲)، وطن دوستی و کلاهی  
مجلس اول (۲/ ۱۶۷)، تأثیر حسن مشیرالملک و برادرش مؤتمن الملک  
در پیشرفت مشروطیت (۲/ ۱۶۶، ۱۷۴)، عقیده اعتدالی مؤلف و نوشته و  
داوریهایش بر این اساس نسبت به دموکراتها و کابینه اعتدالی و غیره (۲/  
۳۱۷-۳۲۰، ۳۴۳-۳۴۴)، مخالفت نویسنده با اعدام شیخ فضل الله نوری  
(۲/ ۳۸۹) و امثال اینها.

بر روی هم خواننده با نویسنده ای روبرو می شود که نه تنها اوضاع  
اجتماعی روزگار خویش را خوب و صف می کند بلکه در مسائل صاحب نظرست،  
چه وقتی در باب تأثیر ایمان و بی ایمانی در کارها و معاملات (۱/ ۴۰۰-۴۰۲،  
۴۳۲-۴۳۴) سخن می گوید یا در اهمیت اخلاق در روزگار قدیم که جانشین  
دستگاههای اداری بود و ضعف تدریجی آن (۱/ ۴۳۸-۴۳۹) و چه هنگامی که  
از لزوم اجرای خوب قانون در دوره دموکراسی (۱/ ۱۱۴ ح) یاد می کند یا  
از نتیجه سوء رفتار حکام با مردم (۱/ ۴۳۵-۴۳۶) و لزوم استقلال شخصیت  
اداری رؤسای امور اجرایی (۲/ ۳۳۳).

غرض آن که عبدالله مستوفی با عرضه داشتن موضوعات و اطلاعات و  
نکات در خور توجه در کتاب خویش توانسته است خواننده را تا حدود زیادی  
از اوضاع اجتماعی عصر قاجاری آگاه کند و حتی او را به آن زمان برد چندان  
که وی خود را در وسط چنان جامعه ای بیابد.



نویسنده «شرح زندگانی من» بر روی هم لحنی انتقادی دارد. باهر چیز

که روبرو می‌شود، موارد نقص وضعف آن‌را می‌بیند و در آن تأمل می‌کند و دریافت خود را بقلم می‌آورد. این نظر انتقادی تنها مربوط به ایران و مسائل اجتماعی ایران نیست بلکه در باب مردم و اوضاع دیگر کشورها هم که سخن می‌گوید بر عیبها انگشت می‌نهد همچنان که خوبیها را نیز می‌بیند و توصیف می‌کند. وی را در زمره آن افرادی می‌بینیم که به آنچه معهود و متداول است راضی نمی‌شوند و از خود رأی و نظری دارند و هر چه را در ترازوی اندیشه و سلیقه‌شان وزنی نداشته باشد رد می‌کنند. انتقادات مؤلف حدو مرزی نمی‌شناسد. بر هر چیز و هر کس نمی‌پسندد ایراد می‌گیرد. از این رو در کتاب او از اوضاع اجتماعی و اداری و شیوه حکومت قاجاری و رفتار مأموران و اخلاق مردم گرفته تا نطق خنده‌انگیز وزیر مالیه روسیه تزاری (۱۸۶/۲) و سفرنامه مادام دیولا فوا\* و پیرلوتی\* (۳/۶۲۰-۶۲۱) مورد نقد واقع می‌شود. این نکته‌گیریها به کتاب مزیتی خاص بخشیده، برخلاف نوشته‌ کسانی که اندیشه‌شان از محیطی که در آن می‌زیسته‌اند بلندتر نپریده و هر چه را دیده و شنیده پسندیده است. بدیهی است پرورش این روح انتقادی تا حدی محصول نهضت مشروطیت است و تاریخ نگارش کتاب و نیز روحیه و زمینه ذهنی نویسنده. اشاره به گوشه‌هایی از مطالب انتقادی او خالی از فایده نیست، از آن جمله است: اخاذی مأموران دیوان دوره ناصرالدین شاه در دعاوی مردم (۱۰۰/۱)، اوضاع خراب دوره صدارت میرزا آقاخان نوری (۸۱/۱، ۱۰۳)، تعدی در وصول مالیات و سر بازگیری (۱۰۱/۱-۱۰۳)، بی‌خبری مصادر امور و وزیران (۱۰۶/۱) و بی‌کفایتی رجال عهد ناصری (۱۳۳/۱ - ۱۳۴)، مستوفی الممالک

---

J. Dieulafoy \*

Pierre Loti, *Vers Ispahan*, 1904 \*

هفت ساله (۱۵۰/۱) ، سرتیپهای پانزده ساله دوره ناصرالدین شاه (۴۹۰/۱) ، نقص تدریس الفبا و اعراب در مکتب خانه (۲۱۸/۱-۲۱۹) ، نظام پولی غلط امین السلطان (۳۹۹/۱) ، بازار آشفته القاب و دیگر عیوب صدارت او (۴۴۰/۱-۴۴۲) ، سفرهای بی حاصل مظفرالدین شاه قاجار به فرنگ (۴۹/۲) ، اوضاع خراب آستان قدس رضوی در دوره مظفری (۴۰/۲-۴۲) ، ضعف دین و اخلاق و رواج مفاسد پس از مشروطه (۳۱۷/۱-۳۲۰) ، مطامع روس و انگلیس در ایران و ناشایستگی مسئولان حکومت وقت در برابر آنان .

روح انتقادی نویسنده موجب می شود که در حین نگارش عیوب اجتماعی روزگار قدیم ، نابسامانیهای دهه های بعد یا تاریخ نگارش کتاب در ذهن او جان گیرد و عنان قلم را در این باره رها کند . از این رو قسمتهایی از کتاب مربوط می شود به تاریخ معاصر ایران . مثلاً وقتی از اقدام قوام السلطنه در سلطنت احمد شاه و واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت استاندارد اوایل امریکایی و مخالفت های روس و انگلیس می نویسد ، سخن به قضیه نفت شمال پس از شهریور ۱۳۲۰ و وقایع آذربایجان و دیگر مسائل آن روزگار می کشد و از سیاست روسیه در این باب بتفصیل یاد می کند (۴۰۲/۳-۴۵۹) . همچنین است اظهار نظر او درباره مستشاران خارجی (۲۹۲/۱) ، رفتار فراشان و مأموران و بناهای قدیم و دوره های اخیر (۴۰۶/۱) ، و کم شدن تعداد مردان درستکار (۴۳۴/۱) و خرابی نان تهران در ۱۳۲۳ ش. (۴۴/۲) و بروز معایب اخلاقی و اجتماعی . این نحوه نگارش و پیوستن دیروز و امروز به یکدیگر ، غالباً حالتی باروح و ملموس به کتاب داده امانا گفته نماند که در برخی موارد نیز اختیار قلم را از دست نویسنده ربوده و او را به تطویل و آوردن مطالب معترضه مفصل واداشته است که گاه ملال انگیز است . در این میان برخی

اشخاص و طبقات که نویسنده از آنان خاطره خوشی نداشته است بیشتر دستخوش انتقاد و طعن او شده اند .

در هر حال نکته یابی و دید خاص مستوفی و صراحت لهجه او موجب آمده که در این کتاب ملاحظات انتقادی فراوان راه یابد و همین کیفیت سبب شده که دیگران برپاره ای از ایرادهای او انگشت نهاده اند . بدیهی است بسیاری از این اشارات وی در خور تأمل است و به کتاب آب و رنگی خاص داده و آن را جالب توجه و خواندنی کرده است .



«شرح زندگانی من» با همه جنبه انتقاد آمیزش ، حالتی دیگر نیز دارد که سبب می شود خواننده بیشتر تحت تأثیر قرار گیرد و گرایشی به قبول آراء نویسنده در خود احساس کند و آن ابراز علاقه مؤلف به بیان حقایق در هر مورد و هر جاست ، گویان که ممکن است گاه در این مهم موفق نشده و یادآوری او محل تأمل و انکار باشد . بسیار دیده می شود که وی صفات خوب و یا خدمات برخی کسانی را که مورد ایراد او بوده اند ، یاد کرده تا از خود بی طرفی نشان دهد و محاسن و معایب را گفته باشد . بر روی هم چنین بنظر می رسد که نویسنده این حسب حال وقتی در سال خوردگی خاطرات خود را بقلم آورده بر اثر پختگی و تجربه ، در هر زمینه هر دوروی سکه را می دیده و کم و بیش می توانسته در کنار تاریکی ، روشنی را نیز تشخیص دهد . نتیجه این کیفیت ، تأثیری است که نوشته او در خواننده بجای می گذارد ، نوعی که به پذیرفتن مطالب او تمایل پیدا می کند .

مثلاً مؤلف هم از نابسامانی امور در دوره ناصرالدین شاه یاد می کند هم از علاقه وی به تجدد و ترقی کشور بخصوص در سالهای نخست سلطنت (۱۰۶-۱۰۷) و خدمات اعتضادالسلطنه وزیر علوم به تشویق او (۱۰۵/۱-۱۰۶/۱-۱۰۷/۱)



۱۰۶) واهتمام پادشاه به حفظ و افزایش جواهرات و کتابخانه سلطنتی (۳۹۲/۱-۳۹۳). با همه ایرادها که بر میرزا یوسف مستوفی الممالک و طرز وزارت او دارد از صحت عمل وی سخن می گوید که «دوست و دشمن تصدیق داشتند ... طمع و توقعی از کسی نداشت، حتی از گرفتن هدیه های معموله زمان هم خودداری می کرد» (۱/۱۴۴). یا وقتی صفات میرزا علی اصغر خان امین السلطان را بیان می کند می نویسد: «چنان به کار ماهر شده بود که بایک نظر به هر عریضه بدخطی نقطه حساس آن را می یافت و با چند کلمه که حاشیه آن می نوشت، از رد و قبول، تکلیف را بخوبی می توانست معین کند. بلند نظر و باگذشت، کریم و بزرگواری و گشادباز و در این زمینه بسیار بی پروا بود. اوقات خود را بین تفریح و کار تقسیم می نمود، وقتی به کار مشغول می شد، ده پانزده الی بیست ساعت بدون هیچ وقفه و تنفس کار می کرد و همین که به خلوت می رفت، یک شبانروز و گاهی زیادتر به تفریح وقت نمی گذراند و همه چیز حتی اوامر شاهانه را هم پشت گوش می انداخت. صورت زیبا و بسیار خوش محضر و مردم دار بود ... به عیاشی عمر می گذراند» (۱/۳۷۴-۳۷۵). با همه انتقادات بر امین السلطان و گشادبازیهای او در دوره صدارت (۱/۸۶ بعد)، در مورد وفور کالاهای خارجی در ایران می نویسد: «نمی توان گفت که اگر دیگری بجای او بود، این اوضاع پیش نمی آمد» (۱/۴۹۵).

مؤلف از عبدالمجید میرزا عین الدوله دل خوشی ندارد و از او توهین نیز دیده است (۲/۵۰۶). علاوه تحریکات و چشم داشت وی را برای سوء استفاده مالی نیز ناگفته نمی گذارد<sup>۳۷</sup> اما اینها سبب نمی شود کفایت و تحصیلات و خط خوش و کاردانی و اصلاحات مالی او (۲/۵۴-۵۷) و آداب دانی (۲/۱۳۸) را نادیده انگارد.

بدیهی است وقتی از اقدامات و خدمات امیرکبیر (۶۵-۷۵/۱) (۸۶) و میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم (۱۱۶-۱۲۳) سخن می‌رود مؤلف اصلاحات و کوششهای ارجمندشان را توصیف و از آنان بزرگی یاد می‌کند.

مستوفی بامعرفی جنبه‌های خوب و طرز کار شوستر امریکایی (۳۴۷/۲) - (۳۴۹) و نیز اشتباهات وی (۳۵۷-۳۵۸/۲)، اظهار نظر در مورد میل سپو (۵۳۱/۳)، بیان شهادت ذاتی و وطن دوستی و بی‌طمعی و نیز برخی موارد ضعف حسن مستوفی الممالک (۱۷۲/۳)، خصائل خوب و اشتباه میرزا کوچک خان (۳۶۴-۳۶۵/۳)، انتقادهای از سید ضیاء الدین طباطبائی و تأیید اقدام او در تأسیس وزارت صحتیه و خیریه (۲۲۴-۲۲۵/۳) و بدیه تهران (۲۴۰/۳)، لیاقت و کفایت کلنل پسیان و ایرادی بر او (۳۵۱/۳)، روزنامه‌های خوب و بد دوره مشروطه (۲۴۹/۲-۲۵۰) خواسته است در قضاوت اعتدال و انصاف بخرج دهد.

علاقه مؤلف به حقیقت‌نگاری وقتی محسوس ترست که در حق خود یا خانواده‌اش انصاف می‌دهد. مثلاً با توجه به معلومات میرزا حسینقلی محرّر در خط و ربط و سیاق و ادبیت و عربیت به نقص اطلاعات خویش پی می‌برد (۴۸۶/۱) و یا از پسر گردنی خوردنش به دستور عین‌الدوله سخن می‌گوید (۵۰۶/۲). در جایی از محاسن اخلاق و موارد ضعف برادر خویش حاج میرزا محمد مستوفی و لغزشهای پسران او یاد می‌کند (۱۸۴-۱۸۷/۱) و از کم‌گذشتی و باریک‌بینی و سوءظن جده‌اش (۲۱۷-۲۱۸/۱) یا از انتقال مواجب و جیره و علیق و مقام سرهنگی دایی مؤلف به پسر چهارپنج‌ساله او! در دوره ناصری (۴۹۰/۱). جای دیگر به‌رغم رنجش برادرزنها و اولاد خود حقایق را در مورد عزالدوله برادر ناصرالدین شاه بقلم می‌آورد و می‌نویسد: «من

برادرزنها و اولاد خود (نبیره‌های دختری عزالدوله) را خیالی دوست می‌دارم ولی حقیقت را بیش از آنها محترم می‌شمارم» (۳۱۱/۲). آن‌جا نیز که به درستکاری پدرش اشاره می‌کند، می‌افزاید: «توضیحات من در این‌جا برای حماسه‌خوانی از صحت عمل پدرم نیست ... خواننده عزیز ... تصور نکند معتقدم که تنها پدرم بوده است که این شجاعت و شهامت و صحت عمل را داشته است، خیر! این رویه تمام کارمندان مهم آن روزهای دولت دولت بوده است» (۴۳۱/۱-۴۳۲، ۴۳۴).

بر روی هم این طرزنگارش حسب حال و سعی در یک طرفه سخن‌نگفتن سبب می‌شود خواننده بیشتر مجذوب کتاب گردد. بدیهی است داوری خاص درباره اظهار نظرهای مؤلف محتاج صرف وقت است و رسیدگی بیشتر.



«شرح زندگانی من» تاریخ نیست و نویسنده اش چنین ادعائی نکرده است. با این همه، علاوه بر اطلاعات فراوان در امور اجتماعی و اداری دوره قاجاری، نکات تاریخی بسیار در این کتاب مندرج است. پژوهنده این دوره از تاریخ ایران، از مطالعه خاطرات مستوفی بهره‌ها تواند برد. از آن جمله است روی کار آمدن امیرکبیر و مشیرالدوله سپهسالار و امین‌الدوله و اصلاحات ایشان، طرز رسیدگی ناصرالدین شاه به امور مملکتی و عریضه‌ها (۳۸۲-۳۸۳/۱)، جلوس مظفرالدین شاه و تغییر اوضاع و بی‌حالی او (۲/۹-۱۰)، ارزان شدن کالاهای روسی بمنظور بسته شدن کارخانه‌های قندریزی کهریزک و کبریت‌سازی الهیه در آن زمان (۵۸/۲)، سفیرکبیر فوق‌العاده محمدعلی شاه به دربار پطرزبورگ برای جاب همکاری روسها برضد مردم تبریز (۲۷۲-۲۷۴/۲) و موافقت انگلیسهای بظاهر طرفدار مشروطه با روسها در مورد اعزام قوا به تبریز (۲۷۷/۲) و پیاده شدن قشون روس در ساحل

گیلان و آمدن تاقزوین (۲/۲۷۹) ، جو فکری وزارت خارجه روسیه تزاری در آن روزها (۲/۲۸۱-۲۸۳) ، مأمور گذاشتن روس و انگلیس و تحت نظر گرفتن وزیر خارجه ایران بواسطه تأخیر قسط مقرری محمدعلی میرزا (۲/۳۱۲-۳۱۳) ، کشته شدن صنیع الدوله وزیر مالیه بتوسط دوتن روسی و رستن آنها از مجازات ببهانه کاپیتولاسیون (۲/۳۱۳) ، تبانی روس و انگلیس برای آشفتن اوضاع ایران و بازگشت محمدعلی میرزا به ایران (۲/۳۵۲-۳۵۳) ، اعمال روسها برای اخراج شوستر از ایران (۲/۳۵۹، ۳۶۱) ، تغییر مشیر محمدولی خان سپهسالار ، آزادیخواهی و مستبد شدن سعدالدوله (۲/۲۷۵) و غیره .

از کابینه دوم وثوق الدوله بعد و بحث از قرارداد ۱۲۹۸ هـ . ق . او با انگلیسها ، کتاب بیشتر رنگ تاریخی به خود می گیرد (۳/۱۱ بعد) . از قسمتهای خواندنی آن از این پس ، عال انتقاد لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان از مشیرالدوله پس از استعفای کابینه اوست (۳/۱۴۱-۱۴۳) و بحث درباره کودتای ۱۲۹۹ (۳/۲۰۰-۲۰۸) و چگونگی سقوط سید ضیاءالدین طباطبائی (۳/۲۶۶-۲۷۱) .

خلاصه آن که نویسنده این حسب حال ، بی آن که در صدد تاریخ نویسی باشد ، اطلاعات تاریخی بسیار در ضمن خاطرات خود آورده و مواد گوناگون برای تاریخ نویسان دوره قاجار بدست داده است . این نیز یکی دیگر از امتیازات کتاب است که در عین حال آنرا دلکش و جالب توجه نموده است ، بخصوص که در برخی از موارد به نقل مشاهدات و گفتگوها و روایات اشخاص واقعه یا ناظران آگاه پرداخته و به کتاب خود لطفی خاص داده است . بندرت بعضی از رجال تاریخ ایران را با مشاهیر تاریخ غرب نیز با جمال مقایسه کرده مانند تشابه افکار آغا محمدخان قاجار - که کریمخان زند را غاصب

می‌پنداشت. بالوئی هیجدهم که پس از تجدید قدرت خانواده بوربن خود را جانشین لوئی هفدهم، طفلی که هرگز بر تخت ننشست، معرفی کرد (۱/۴) و یا اشاره به این که اگر در شبیخون لطفعلی خان زند به اردوی آغا محمدخان درسیوند، چند منزلی شیراز، شب یک ساعت بلندتر بود کار آغا محمدخان ساخته می‌شد، نظیر آن که «اگر در شب ۱۶ ژوئن ۱۸۱۵، در واترلو اصلاً باران نمی‌بارید یا باران دوسه ساعتی زودتر شروع می‌شد و زودتر هم بند می‌آمد و ناپلئون جنگ را در اول صبح شروع می‌کرد مسلماً تا ظهر انگلیسها را شکست می‌داد» (۱/۹-۱۰).



در نویسندگی یکی از موجبات گیرایی داستانها نمایش منسها و اشخاص گوناگون در آنهاست. خواننده داستان با طبعی جالب توجه روبرو می‌شود که نویسنده آنها را یافته و با هنرمندی معرفی کرده است. گاه در تاریخها و کتابهایی دیگر نیز این حالت را می‌بینیم. این خصیصه این گونه آثار را هم شیرین و مطبوع می‌کند و به خوانندگان بیشتر رغبت می‌کنیم. «شرح زندگانی من» نیز چنین است. مستوفی در این کتاب از اشخاصی یاد می‌کند با خلیات و روحیات گوناگون و از طبقات مختلف؛ و چون خود اهل تأمل در احوال دیگران است به توصیف کردار و رفتار آنان می‌پردازد. از این رو در خاطرات او با مردمی برخورد می‌کنیم که هر یک از نظری درخور ملاحظه‌اند و ذکر افکار و اعمال آنان، کتاب را خواندنی و دلپذیر کرده است. از این دسته است میرزا غلامحسین مشّاق و عادات او و داستانهای ساختگی که درباره بزرگی هندوانه زعفرانی و شوراب و عباس آباد می‌گفت: «در دوره ترکمن-تازی خیلی اتفاق می‌افتاد که پاره‌ای از روار زیر یک تپه پست هندوانه پنهان می‌شدند و بعد از رفع غائله بیرون می‌آمدند!» (۱/۲۳۴-۲۳۶). یا

میرزا رضای کلهر خطاط معروف که «در شبانروز جز پنج شش ساعتی که صرف خواب و یکی دو ساعتی که صرف خوراک و نماز مختصر می کرد، تمام اوقاتش در مشق مستغرق بود» و با آن که «می توانست شاگرد [زیاد] داشته باشد و از ماهیانه آنها زندگی را مرفه تر کند ولی چون این کار وقت زیاد می گرفت و او را از مشق ... باز می داشت ، قناعت را پیشه کرده و واقعاً بدون این که نتیجه ای از این سیاه مشق انتظار داشته باشد عاشق مشق بود». «گاهی اتفاق می افتاد که با وجود ارزانی آن دوره تا دو ساعت بعد از ظهر که شاگردها می رسیدند و چند قرانی مساعد می دادند ، این خانواده نهار نخورده بودند». «در مجلس مشق خود نیز از سیاست حرف می زد و اثر رفتار حکومت قاجاری بدون هیچ پرده پوشی آنچه را مخالف تصور می کرد، نقادی می نمود» (۲۴۵-۲۳۶/۱).

میرزا عبدالجواد اصفهانی مشاق نیز مردی دیگر از این گونه بود و «بقدری در شغل خود فرو رفته بود که از داشتن زن و فرزند هم استنکاف کرده یکه و تنها عمر خود را می گذراند» و داستانها داشت (۲۴۵-۲۵۷/۱). گاه از «پیری ذوفنون» سخن می رود به نام محمد تقی بیک ارباب که «با داشتن اطلاعات وسیع از فلاح و ساختمان و مقنی گری و بازدید خرمن و زراعت سرپا ... ادیب و شاعر و نویسنده و خوش خط و بدله گو و مجلس آراهم بود ... هیچ کس نمی توانست تصور کند که در این قبای راسته و تنبان گشاد رعیتی و کفش پاشنه خوابیده ... این قدر اطلاع و فضل و ادب باشد» (۵۱۸-۵۱۷/۱). یادهای ادیب دیگری به نام میرزا حسین شاه آبادی (۵۱۹/۱).

همکاران مؤلف در سفارت پطرزبورگ و اخلاق و منش هر یک (۱۰۱/۲-۱۰۴)، معرفی میرزا رضاخان دانش ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول (۱۱۴-۱۰۸/۲)، برخی خلقیات مشیر الملک (۱۷۷/۲)، حسینقلی خان

نواب (۳۰۷/۲)، مفخم الدوله وزیر مختار پطرزبورغ (۲۶۶/۲)، معاون الدوله وزیر مالیه (۳۴۳/۲)، سلیمان میرزا اسکندری (۳۲۷/۲) یا احوال و رفتار منشیهای قدیمی وزارت خارجه از قسمتهای خواندنی کتاب است. چهره های جالب توجه در «شرح زندگانی من» بسیارست، مثل حاج میرزا محمد فیروژه فروش خراسانی که بیست سالی بود در پاریس می زیست و «در محاورات خویش در هر مورد آیه ای از قرآن و حدیثی از امامها علیهم السلام ... می خواند» (۲۳۸/۲ - ۲۳۹). یا مشهدی ابوالقاسم هرزه گو که «بهاول وار در محافل عمومی شهر مثل مسجد و مجالس روضه حاضر می شد ... باکیسه کوچکی پول خرده بر روی شانه که علامت کسبش بود، در کوچه های گشت و از هر چه به نظرش خرب نمی آمد نقادی می کرد ... جمله های کوتاه ذو وجهین پر معنای خود را که اکثر جنبه فکاهی هم داشت، از صبح تا عصر البته هر ساعتی چهل پنجاه بار تکرار می کرد و به گوش همه می رساند» (۳۷۱-۳۷۰/۲).

شرح اخلاق و رفتار و روحیات این همه طبایع گوناگون که مؤلف بشیرینی تمام توصیف کرده به کتاب او ملاحظه خاصی ارزانی داشته چندان که خواننده مطالعه آنرا باشوق و علاقه ادامه می دهد.



مستوفی به طبقات مختلف جامعه و توده مردم توجه دارد. بعلاوه بر اثر عمری دراز معاشرت و تماس با اشخاص گوناگون به احوال و افکار خواص و عوام معرفت پیدا کرده است. از این رو در حسب حال او از هر طبقه سخن می رود و آنچه می نویسد غالباً نمودار عوالم و روحیات آنهاست. نوشته های وی درباره رجال دوره قاجاری یا اغنیا و اعیان و اهل دیوان و متصدیان مشاغل خواندنی است. اما اواز دلاکهای کرمانشاهی حمام میرزا غلام شاه (۲۰۶/۱)،

استاد محمدبنا و حمیت و پرکاریش (۱/۲۶۵، ۲۷۰-۲۷۲)، شاگردبناهای تهران (۱/۲۷۳-۲۷۴)، داشهای محله‌ها (۱/۲۷۹)، داش مشدیه‌ها (۱/۳۰۳-۳۰۸)، دسته قدم‌شاد مطربه و طاووس سنتوری (۱/۲۱۳) نیز فارغ‌نمانده. به همین جهت از حاج میرزا عباسقلی قزوینی باباشمل‌ایانی تهران (۱/۴۴۴-۴۴۶) - که جوانمردی بلندهمت بود - و فقیر دربار - که جوانی بود «بالهجه لاتی و رویه بهلول منش» و در خیابان باب‌همایون وارگ در رفت و آمد بود و از اخبار دولت اطلاعات صحیح داشت (۳/۲۱۱-۲۱۲) - و امثال او مکرر سخن گفته است. مثلاً درباره حاج میرزا عباسقلی قزوینی نوشته است: «میرزا مردی رُک و راست و سرنگهدار و پر حوصله و زیرک و فهمیده و خوش صحبت و بذله‌گو و مهمان‌نواز و بواسطه همین اخلاق، منزل او سردم شاهزادگان و اعیان و اجمالاً همه‌گونه مردم بود و از پیرو جوان همه این پیرمرد شکم‌گنده ریش‌سفید را دوست و از او حرف‌شنوی داشتند». اشاره او به روحیه شیرازیها (۱/۶۱، ۱ ح)، سوءظن مردم به مال گمرکچی (۱/۱۳۸)، یاطبیعت اشخاص کنجکاو و فضول (۳/۲۰۹) نیز نموداری از آشنایی مؤلف با احوال طبقات مختلف مردم است. این خصیصه وقتی بهتر جلوه می‌کند که به تحلیل اندیشه‌ها و حالات برخی از اشخاص می‌پردازد مانند آنچه درباره افکار آغامحمدخان قاجار (۱/۴-۶) و رجال دستگاه آن دوره (۲/۱۶-۱۷) و حتی خویشتن می‌نویسد (۲/۱۶۵).



يك جنبه قابل ملاحظه این کتاب، دقت نظر\* نویسنده است. وی به



هر چه می‌نگرد تمام جزئیات آن را می‌بیند. این دقت نظر در میان نویسندگان نسل او زیاد دیده نمی‌شود. حافظه قوی مستوفی خواننده را به شگفتی فرومی‌برد که چگونه پس از سالهای دراز می‌تواند مثلاً خانه میرزا کاهر را - که در خردسالی دیده بوده - به این وضوح و تمامی تصویر کند (۱/۲۳۷-۲۳۸)، یا جمال هدیه خانم و قیافه مهدی حمال (۱/۱۵۷) و مهدی کور (۱/۱۶۲) و کربلایی باقر قهوه‌چی (۱/۲۲۹) را بیاد بیاورد.

نگاه دقیق مستوفی به هر چیز خیره شده و ازان تصویری دقیق در ذهن ثبت کرده و به سایه و روشنهای و گوشه‌های آن خوب توجه کرده است. مثلاً آنچه در اوصاف میوه‌ها (۱/۱۶۰)، لباس زنهای ایرانی در دوره ناصری (۱/۵۱۱)، قیافه آقا سید حسن مالک داورزن (۲/۳۵-۳۶)، غذاهای سفارت ایران در پترزبورگ (۲/۹۵)، جنبه‌های مختلف زندگانی در این شهر (۲/۹۶ بعد) و وصف خیابانها و کوچه‌های تهران در دوره قاجاری (۳/۲۳۱-۲۳۴) بقلم آورده نمونه‌ای از این نگرش دقیق و نکته‌یاب است.

آنچه برای این دقت نظر باید افزود، قدرت توصیف مؤلف است که می‌تواند مشاهداتش را از صفحه ضمیر به این خوبی و روشنی بر صفحه کاغذ آورد و پیش چشم خوانندگان قرار دهد.

مستوفی در خاطرات خود غالباً از هر کس نام می‌برد، در هر طبقه و مقام، نخست قیافه و سر و لباس او را توصیف می‌کند. این کیفیت کتاب او را بصورت تابلومی در آورده از اشخاص و قیافه‌های گوناگون. مثلاً ملا علی معلم دوره کودکی خود را چنین وصف کرده: «این مرد» کوچک اندام و صورتش کم‌مو، چشمانش کبود و چون در بچگی بادیست به منقل آتش افتاده بود، انگشتهایش طوری سوخته بود که بعضی یک‌بند بیشتر نداشت و آنها هم که کمتر سوخته و چیزی از بند دوم باقی مانده بود، دولا شده و جز

انگشتهای نر که آنها هم ناخنهایش خراب بود، هشت انگشت دیگرش از کار افتاده و اهل اشتها رد و کاملاً لهجه اهالی این بلوک را در حرف زدن خود ظاهر می ساخت». وی «با این سیما و این لهجه خیلی خوش اغور بنظر نمی آمد. مع هذا همین شخص بدقیافه بدلهجه سبب نجات و ترقی من در کار تحصیل شد» (۲۳۲/۱-۲۳۳). حاج میرزا عباسقلی قزوینی، باباشمل اعیانی تهران، نیز قیافه و ظاهری چنین داشت: «قطر گردن و شکم گنده و قواره چهارشانه او را هر کس می دید، می گفت از اشخاص خوش گذران اکول است». بر این هیکل و قواره، سری بزرگ و تراشیده و ریش دو گوشه نسبتاً بلند سفیدی که بیفزاید، می توانید خطوط اصلی قیافه میرزا را نزد خود مجسم کنید» (۴۴۴/۱). به همین شیوه احمد خان سیف الممالک (۵۰۳/۱) را بوصف در می آورد و تکیه دولت و مراسم تعزیه داری در آن جا (۲۹۳/۱-۲۹۹) و خانه و زندگانی ساده و لباس سید حسن مدرس (۴۶۳/۳-۴۶۵) و مجالس رسمی و دیگر محافل و مناظر و اشخاص را.

این توصیفات دقیق نویسنده از هر کس و هر جا و هر چیز موجب شده که «شرح زندگانی من» برای پژوهندگان موضوعات گوناگون فواید بسیار در برداشته باشد. مثلاً توجه او به شرح لباس اشخاص، نشان می دهد که در آن روزگار مردم از هر صنف و طبقه چه می پوشیده اند. به این يك دو مثال توجه فرماید:

اصفر قاپوچی «کلاه نمند بر سر، قبای راسته ای از قدك کرباسی در بر، بجای پای افزار يك جفت گیوه سینجانی تخت آجیده نوک برگشته بیاداشت. من هیچ وقت در نظر ندارم که اصفر ولو در زمستان و یخبندان هم که بود به قول خودش پوزار (پا افزار) خود را عوض کند. منتهی در زمستان دوره ای از چرم بر این گیوه افزوده می شد که پای او را از رطوبت محفوظ دارد ...»

زمستان که می‌شد يك جفت جوراب پشمی بسیار کلفت که گاهی بایک پارچه چرم میشن پاشنه آن وصله خورده بود می‌پوشید . البته در سرما ارخالق پنبه‌دوزی زیر قبای قدك کرباسی ونیم تنه‌پوستی که رویه آن متقال سرمه‌ای بود برتن می‌کرد و گاهی يك کلبه هم بر تمام اینها می‌افزود» (۱۵۸/۱-۱۵۹).

علی اکبر پسر الله مؤلف «سرداری ماهوت سرمه‌ای یخه حسنی که دوره آن دوردیف قیطان دوزی ونوك جلودامن‌ها یکی به دگمه و دیگری به مادگی مجهز بود دربر، کلاه تخم مرغی بر سر و کفشهای پاشنه خوابیده‌ای که روی هر لنگه آن صدف سفیدی روی گرده‌ای از ماهوت گلی دوخته بودند ، برپا داشت ونوکر شیک در خانه بود» (۲۰۲/۱) .

قدم شادمطر به «کت وشلوار مردانه می‌پوشید، کلاه نم‌دی سیاه کلاغی بسته‌ای روی موهای مجعد خود بر سر می‌گذاشت ، در کوچه هم باهمان کلاه نم‌دی ، چادر سیاه به سر کرده وبر خلاف معمول باصورت باز بود» (۱/۲۱۳-۲۱۴) . «لباس میرزا غلامحسین مشاق عبارت بود از يك شلوار سفید چلواری که در زمستان به دبیت مشکی مبدل می‌شد و قبای راسته و شال کمری که نازکی میان میرزا را بیشتر نمودار می‌کرد و يك جبه که اکثر تا کرده زیر بغلش بود و اگر هم به دوش می‌افکند، دستهارا هیچ وقت از آستین بیرون نمی‌آورد بلکه با دودست دامنهای جبه را به عقب می‌زد و فقط این لباس روپوش ، دوش و پشت او را می‌پوشاند» (۲۳۵/۱) .

نگاه کنجکاو و پوینده مؤلف و گرایش طبع او به مجلس سازی و روشنگری زوایا و جزئیات هر موضوع، برای خواننده سخن سنج گاه این تصور را پیش می‌آورد که گویی در این کتاب با داستان نویسی سروکار دارد نه با گزارشگر خاطرات شخصی .



همین ویژگی و نکاتی دیگر موجب شده که قسمتهایی از «شرح زندگانی من» داستان گونه است. از این قبیل است نحوه معرفی مؤلف از جد خویش (۲/۱) یا روی کار آمدن آغامحمدخان قاجار و روبرو شدن او با لطفعلی خان زند که با ایجازی لطیف نیز توأم است (۸/۱-۹)، تماشای خریدهای اصغر قاپوچی و خاطرات کودکی نویسنده از او (۱۵۹/۱)، سرگذشت عبدالعلی میرزا پسر فرهاد میرزا معتمدالدوله (۴۳۶/۱-۴۳۸)، برخورد ابوالحسن خان اعتصام‌الملک و فروشندۀ اصفهانی در سفارت پترزبورگ (۲۳۳/۲-۲۳۶)، یا وقتی مؤلف از احساسات خود در کودکی نسبت به پدرش با چنین سادگی و صفا یاد می‌کند: «پدرم نسبت به من خیلی التفات دارد. من شبها بجای عینک پیرمرد کار می‌کنم و چیزهایی که از کتابهای فارسی می‌خواهد بخواند، من برای او می‌خوانم. من هم پدرم را بدرجۀ پرستش دوست دارم. دشک و پتو یا کتانی که در گوشه‌ای از اتاق برای او انداخته‌اند، بقدری در نزد من مقدس است که هیچ وقت نزدیک نمی‌شوم. حتی از دیدن صورت خود در آینه‌قاب نقاشی او خودداری دارم. هر قدر به زندگی بیشتر آشنا می‌شوم، قدر و منزلت پدر در نزد من زیادتر می‌گردد، زیرا خوب می‌دانم که تمام حیثیت و اعتبار من بواسطۀ این پدرست و اگر در آینده هم به جایی بتوانم برسم، بوسیله این پدر خواهد بود» (۴۴۹/۱-۴۵۰).

از قضا ذوق مؤلف تمایلی دارد به نقل داستانها و روایات شیرین و جالب توجه. در این زمینه است که استعداد داستان پردازی او بیشتر بروز می‌کند. این قسمتهای کتاب بسیار دلپذیر و خواندنی است و انسان را به یاد حکایات تاریخ بیهقی می‌اندازد و بیشتر احساس می‌کند بارمانی سروکار

دارد سرشار از حوادث دلکش و قهرمانان جالب نظر. سرگذشت محمدشاه و شاعرشیرازی (۵۵/۱ بعد)، آبگوشت افشاری (۱۶/۱-۱۷)، قتل آغا محمدخان قاجار و احوال شاعری که کتاب خوانِ او بود (۲۲/۱-۲۳)، قصه شمشیرکشیدن فتحعلی شاه به تهدیدروس (۳۴/۱-۳۵)، حاج میرزا آقاسی و کارهایش (۴۹/۱-۵۰)، وصول کردن بقایای مالیات بلوچستان از شیخ سعید به دستورامیرکبیر (۷۰/۱-۷۲)، بی چیزی و هوش نصیرالدوله بدر (۱۴۰/۱-۱۴۱) از این قبیل است. گاه نیز برای روشن شدن موضوع، تمثیلهایی می آورد که همین حالت و لطف را دارد مثل قصه آهنگر و خیار پلاسیده خریدن او که در بیان توسل ناصرالدین شاه، پس از امیرکبیر، به اطرافیان نالایق خود آورده است (۱۰۷/۱).



یکی از مزایای «شرح زندگانی من» روح شوخ و طنزپردازی است که در کتاب جلوه گریست. پیداست نویسنده خود اهل شوخی و طیبت و نکته گویی است زیرا این حسن ذوق بصورت های مختلف در کتاب خاطرات او بروز کرده است. بعلاوه دیگران نیز او را «مردی خوش محض و بذله گو» معرفی کرده اند.<sup>۳۸</sup>

طنز ظریف و پرمعنی او جلوه های گوناگون دارد. مثلاً گاه برای بیان مقصود تمثیلهای شیرین و پرمغز می آورد. این تمثیلات هم لطف و نمکی خاص دارد و هم منظور او را هرچه بهتر ادامی کند و پیداست که در این کار عمدی دارد و نکته ای فکری و اجتماعی را در نظر می گیرد. از این قبیل است تمثیل حجاره بلاش عصفوره بفلس (۱۷۴/۳)، آخر کدام چشم؟ (۱۸۱/۳)، توهم خود را لاغر کردی هم مارا (۲۵۹/۳-۲۶۰)، آوازت را خواندی من هم می خواهم برقصم (۲۶۵/۳-۲۶۶)، ملاکریم هم روی شمس آبادست (۳/۳)

۳۰۰-۳۰۲) ، تاکی ؟ تا به روز من بیفتی ! (۳/۳۵۳-۳۵۹) ، به من چه ، به تو چه (۳/۴۳۴) ، ملائکه به عقل بشر می خندند (۳/۳۸۵-۳۸۹) ، اول چینیشان می کنیم آن وقت به آتششان می سوزانیم (۳/۵۶۹) .

نقل شوخیها و روایات دیگران نیز چاشنی است که مؤلف بر کتاب خود افزوده (۱/۴۱۸-۴۱۹ ، ۳/۴۷۴-۴۷۵) همچنان که اشعار طنزآمیز درباره میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله (۱/۷۹) ، قحطی و گرانی نان در تهران (۱/۱۱۰) و امثال اینها . اما لطف طنز او نمودهایی دارد از اینها ظریف تر . مثلاً بخواب رفتن مظفرالدین شاه در مجلس کنسرت امپراطور روسیه (۲/۱۴۲) یا تکرار يك ساعت ونیم تأخیر او در برنامه حرکت از پطرهوف و اثرات این تأخیر - که ناشی از پیشنهاد امیر بهادر جنگ بوده (۲/۱۴۶-۱۴۹) - یا طرز راه انداختن ارباب رجوع بتوسط میرزا یوسف مستوفی الممالک (۱/۱۳۱) ، خود طنزی جدا میزست . گاه در عبارات او لطیفه ای نهفته است ، نظیر : میرزا محمود وزیر ، برادر مؤلف ، «مردی ... مسلمان و باایمان ، نماز خوان ... و در آن واحد عیاش و از ان اشخاص بود که به عفو خدا بیش از عمل خود معتقدند و به کیفیت زندگی زیاده تر از کمیت آن اهمیت می دهند» (۱/۱۸۸) ؛ «آنها که خود را خیلی به خارجه ها می مالند و دور و دور آنها می پلکند ، منافعی در این رویه تصور کرده اند» (۲/۲۹۶) ؛ یا طعن وی به شکار دوستی ناصرالدین شاه (۱/۱۰۳) و تبانی «عم اکرم» او معتمدالدوله و «فرزند عزیز» نایب السطنه ، برضد میرزا حسین خان مشیرالدوله صدر اعظم (۱/۱۲۸) . نام گذاریهای پرطنز او نیز درخور تأمل است ، نظیر عنوان «اکفی الکفاة» در مورد میرزا یوسف مستوفی الممالک (۱/۱۳۳) ، «شجر الناطقین» درباره مردگمنامی که به تحریک مخالفان بر درختی رفته برضد کابینه مشیرالدوله داد سخن می داد و «سردار فشفشه» برای سردار اعتماد

که مأمور ساختن آتشبازی اعیاد دوره قاجاری بود (۳/۵۰۲-۵۰۳).

این که مستوفی نوشته رویه نویسنده گیش درنگاشتن شرح زندگانی خود «همیشه شوخ و بشاش و خندان بوده است» درست است و باید گفت در این کار کامیاب شده و نمونه های خوبی از طنزهای نکته آموز اجتماعی بدست داده و همین حالت، کتاب او را دلپذیر کرده است. هرچند وقایع ناگوار پس از شهریور ۱۳۲۰ به اشاره خود او در روح با نشاط مؤثر بوده انتقادهایش «رك و زننده شده» است (۳/۴۴۹).



یکی از خصائص عبدالله مستوفی در نویسنده گی حاشیه رفتن است و به طرح مطالب مختلف پرداختن. این شیوه از یک طرف موجب شده کتاب او پراز فوائد و اطلاعات گوناگون شود زیرا وی به هر موضوعی می رسد آنچه در آن باب می داند بقام می آورد. از طرف دیگر نیز گاه کتاب را از نوعی اطناب گرانبار کرده است.

بسیاری از این تفصیلهای خواندنی و مطبوع و سودمندست مانند آنچه درباره میرزا عبدالجواد اصفهانی مشاق (۱/۲۵۳-۲۵۵) یا راجع به دیوانه شدن آصف الدوله و دامادش امین دفتر (۱/۲۶۷-۲۷۰)، پدید آمدن پول بطور کلی و پول در ایران (۱/۳۹۵-۴۰۱) و عکسهای خصوصی ناصرالدین شاه (۲/۶۰) نوشته یا در مورد سهم مالک و زارع از محصول، بمناسبت ذکر تقسیم املاک خالصه در برنامه نخستین دولت قوام السلطنه (۳/۲۷۹-۲۹۰). گاه نیز حاشیه می رود و به مدد يك تمثیل ساده استدلالی قوی می کند که زیبا نیز هست (۳/۴۴۹-۴۵۲) یا آن که از سیر وقایع جلوتر می رود و تحت

تأثیر احساسات وطن‌دوستانه موضوعات آینده‌را پیش می‌کشد. مثلاً از حادثه کلنل محمدتقی‌خان‌پسیان و یا از کابینه اول قوام‌السلطنه و دادن امتیاز نفت شمال به آمریکا، به وقایع آذربایجان و فرقه دموکرات پس از شهریور ۱۳۲۰ می‌پردازد و در این باب بتفصیل سخن می‌گوید (۳/۳۵۱-۳۵۹، ۴۰۲-۴۰۹). که البته آن‌هم به‌زمان زندگانی مؤلف مربوط می‌شود، منتهی در سالهای بعد.

در هر صورت حسب حال مانند داستان نیست که بتوان آنچه را با کلیت و وحدت داستان هم‌آهنگ نمی‌نماید زائد پنداشت بخصوص اگر نویسنده بتصریح خواسته باشد اوضاع واحوال اجتماعی و اداری یک قرن و نیم را بقلم آورد. مع‌هذا برخی از مطالب از آن‌گونه حواشی است که اگر هم نبود چیزی از کتاب نمی‌کاست، نظیر تفصیل حمام آب‌بخ (۱/۲۶۰-۲۶۲)، جزئیات بنائی درخانه (۲/۶۵)، پرچانگی مادام لابران (۱/۵۱۱-۵۱۳)، چگونگی برداشتن فهرست غذای مهمانی امپراطور روس و قرارداد آن در سردست‌آهاری لباس رسمی (۲/۱۱۷-۱۱۹)، پیشخدمت مهمانخانه لندن و آویختن لباسها در قفسه (۲/۱۹۲)، نقل رساله ابطال الباطل (۳/۱۱۸-۱۱۸) که خود تطویل بسیار دارد، یا گزارش سرلشکر جهانبانی درباره فتح چهریق (۳/۵۱۵-۵۲۴)، انتقاد بر رفتار متفقین با سران آلمان نازی پس از جنگ جهانی دوم (۳/۳۹۰-۳۹۷)، بحث درباره اصل و تبار (۳/۳۰۳-۳۲۱)، سر طول عمر (۳/۳۳۱-۳۳۴). اما همین مطالب فرعی نیز برای خواننده تاحدی جالب توجه تواند بود.

مؤلف خود متوجه این حاشیه رفتنها شده و مکرراً از این بابت عذر خواسته است (۳/۱۶۶، ۳۵۹). منتهی سیاق کلام و یا حوادثی که هنگام نگارش کتاب



در مملکت روی می‌داده اورا به طرح برخی مباحث ، از جمله جواب گویی به رادیوهای خارجی (۴۵۶/۳) و یا نصیحت به جوانان (۳۸۴/۲ ، ۱۵۳/۳) ، برانگیخته است .



با این همه «شرح زندگانی من» درموردی نیز از لطف اختصار و ایجاز برخوردارست و این خود کاری هنرمندانه است که نویسنده در خلال شرح احوال خویش، جریانه‌های تاریخی را بصورتی کوتاه ولی با ذکر رؤوس مطالب بیان می‌کند و خواننده را تا حد لزوم از اوضاع آگاه می‌سازد . از این قبیل است آنچه درباره اسلاف آغامحمدخان قاجار نوشته (۴-۳/۱) ، یا در معرفی کریم خان زند و شیوه حکومتش (۷/۱) ، احوال و کردار امیرکبیر ، اصلاحات میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار (۱۱۷/۱ بعد)، گزارش سنراول ناصرالدین شاه به فرنگستان (۱۲۶-۱۲۷) و استقرار مشروطیت (۶۲-۶۴/۲) ، ۱۶۱-۱۶۴ ، ۱۶۶ بعد). عبارت دیگر، برخی مطالب را باختصار برگزار کرده و در احوال اجتماعی و اداری و مشاهدات خویش و موضوعاتی که از آنها بیشتر اطلاع داشته یا مورد توجهش بوده داد سخن داده است.



حسب حال مستوفی مجالی بوده است برای بروز اندیشه‌های او در موضوعات گوناگون . برخی از افکار وی در خور توجه تواند بود . مثلاً روح وطن دوستی که در این کتاب پر توافکن است خواننده را جذب می‌کند، از جمله در برخی صفحات کتاب و در رساله ابطال الباطل . به همین سبب است که به فایده مستشار خارجی اعتقادی نداشته (۴۱۹/۲) و خدمت به مستشاران باژیکی خزانه داری را خدمت به بیگانه تلقی می‌کرده (۴۴۶/۲) یا از لزوم

تشکیل يك حزب ملی سخن می‌گوید و تکیه به مات حقیقی را سفارش می‌کند نه به جنوب و شمال یا راست و چپ (۳۳۹/۳-۳۴۰). عقیده کسانی را که نفوذ بیگانگان را در همه امور مؤثر می‌دانند رد می‌کند و مخالف حیثیت ملی می‌داند از این رومی‌نویسد: «این هم يك نوع بدبختی است که اگر گاهی هم در جامعه ما کسانی پیدا شوند که بتوانند حرف حساب ایران را به همسایه‌های قوی بگویند . . . . بجای این که از آنها تشویق کنیم و به ضعیف‌النفسهایی که اکثریت دارند قوت قُب بخشیده و از آنها اشخاصی باشهامت بسازیم، برعکس عمل کرده عملیات آنان را هم با این توجیهات نجسب نتیجه نفوذ خارجی دانسته و به دست خودمان سند و سابقه مداخله برای همسایه‌ها و ذلت تاریخی برای مات ایران درست می‌کنیم و در ضمن، حق مداخله‌ای برای همسایه‌ها تصدیق می‌نماییم که خود آنها هم برای خود قائل نیستند.»

وی درستکاری و امانت و کاردانی را همیشه می‌ستاید و نادرستی و خیانت را طرد می‌کند (۳۰۳/۲، ۴۲۰) و بوروکراسی را آفت اراده و عمل می‌شمارد (۴۴۳/۲-۴۴۴). درباره نادرشاه افشار و نامداریانی مانند او می‌گوید: در مورد چنین کسان به تفحص در اصل و تبارشان نیازی نیست زیرا «اشخاص فوق‌العاده حاجتی به این بند و بساطها نداشته هر قدر بیشتر از آنها بدور باشند نبوغ آنها زیادتر است».

اعتقاد او به دیانت و اسلام استوار است. کافی است بانگ اذانی بشنود و بنویسد: «برای اشخاص عقیده‌مند شنیدن اذان بهترین تذکر است . . . دیانت اسلام بقدری ساده و محکم است که بدون هیچ تمثال و محرابی همیشه پیروان را به یاد خدا می‌آورد و در همان حین که انسان غرق ماده است يك مرتبه به عالم دیگر توجهش می‌دهد» (۱۷۷/۲). گاه از احتیاج انسان به دوستی و

محبت سخن بمیان می‌آورد و ضرورت وجود خانواده و لطف زندگی با خریشاوندان را یادآور می‌شود و می‌گوید: «انسان محبت را ولو ظاهری و از روی غرض خصوصی و اغفال و از طرف گربه‌ای هم باشد دوست دارد. امروز نمی‌دانم اوضاع فرانسه چیست. ولی از نوشته‌جات و یکتوره‌گو مستفاد می‌شود که در زمان او پیر زنان کهنه‌چین پاریس هم با وجود دست-تنگی طبیعی خود گربه‌ای نگاه می‌داشته‌اند و مسلماً محرك این کار جز حاجت طبیعی بشر به کسی که او را دوست بدارد چیز دیگری نبوده است» (۳۱۳/۳).

درباره احتیاج پیران به محبت و نوه‌های خردسال خود می‌نویسد: «من معتقد شده‌ام که یکی دوسه تا از این انسانهای کوچک در حول و حوش مردان شصت هفتاد ساله بمنزله عصای پیری است. تفقدها و احوال پرسیها و نوازشهای عمای آنها روح پیرمرد را تازه و جسم او را جوان نگاه می‌دارد. زیرا حس می‌کند که هنوز شخصیت او دوست داشتنی است» (۳۱۴/۳). وقتی می‌گوید: «پیری و نیستی، آن هم نیستی محبت، بزرگترین مصیبت‌هاست» (۳۱۵/۳) همان نکته‌ای است که دیگران نیز بعنوان یکی از مشکلات جوامع غربی درباره آن بحث کرده‌اند<sup>۳۹</sup>.

به نظر مستوفی «سَرطول عمر در تناسب طرز زندگانی مادی و معنوی اشخاص با ساختمان بدنی و روحی آنهاست. هر قدر این تناسب کامل‌تر باشد دوام بدن زیادتر و هر قدر ناقص‌تر باشد کمترست» (۳۳۳-۳۳۴/۳).

در هر حال «شرح زندگانی من» آراء و اندیشه‌های مردی پخته و دنیا-دیده و کتاب‌خوانده را در زمینه‌های مختلف زندگانی فردی و اجتماعی دربر دارد که هم خواندنی است و هم درخور توجه.



از خلال «شرح زندگانی من» می‌توان درباره منش و روحیات نویسنده تصور و استنباطی حاصل کرد. نمی‌دانم این دریافت تا چه حد درست خواهد بود ولی در هر حال هر کس آن را بخواند شاید به چنین نتیجه‌ای برسد. نویسنده این حسب حال مردی است از خانواده‌ای متعین و تربیت شده؛ در روزگار قاجاری. از این رو عجیب نیست که به تفاوت‌های طبقاتی حتی در مدارس معتقدست و از این لحاظ مکتب‌خانه‌های خانوادگی و اعیانی قدیم را بر مدرسی که در آن اطفال خانواده‌های مختلف باهمند و اکثریت با طبقه کم‌درآمدست، ترجیح می‌دهد! (۱/۲۲۱-۲۲۲). در کتاب او کلمات نوکر و نوکرها و بچه‌نواکر و آقا زاده بسیارست (۱/۲۲۷، ۲۶۰) که با فکر مردم امروز سازگار نیست. مثل هر کس که سرگذشت خود را بنویسد ناگزیر شخص او و خانواده‌اش محور بحثها و وقایعند. خویشان را ستودن نیز از طبیعت این گونه حسب حالهاست. بدین جهت مؤلف از کفایت معلومات خود در بدو ورود به مدرسه سیاسی یاد می‌کند (۲/۶۷) یا در پترزبورگ برای عین‌الدوله صدر اعظم آب نیاوردن و خود را از او خیالی لایق تر شمردن (۲/۱۵۴) و در پاریس دختری گل فروش را در خور مغازه با آقای خوش سرو وضعی مثل خود ندیدن (۲/۲۳۲) و خویشان را برای کارهای مختلف، از جمله مدیریت کل مالیه (گرچه می‌گوید در این زمینه تحصیل نکرده) (۲/۳۳۰) و نقشه‌کشی و ممیزی ایالت تهران (۲/۴۷۲-۴۷۳) کافی دیدن؛ یا در همکاری باشوستر همه‌کاره بودن (۲/۳۴۷) و در بسیاری امور و تنظیم قوانین و مقررات مهم، مؤثر واقع شدن.

مهندس ناصح ناطق در انتقاد شدید خود بر این کتاب، بر همین جنبه «شرح زندگانی من» انگشت نهاده و نوشته است: «آقای مستوفی... در عالم خیال، خود و خاندان خود را مرکز دایره امکان و مدار اوضاع و احوال ایران

فرض کرده ... هر کامیابی و توفیقی را که در دستگاه سیاسی و اداری ایران پیش آمده نتیجه اقدام و یا تلقین و پیش‌بینی و حتی رؤیاهای خود فرض کرده و هر عدم موفقیت و گرفتاری دولت و مردم را با تخلف از اندرزها و راهنماییهای خویش و خاندانش مرتبط دانسته است»<sup>۴۰</sup>.

با این همه گاه نیز می‌بینیم که مثلاً دربدو مأموریت خود به پترزبورگ می‌نویسد: «اعتراف می‌کنم که از آداب و رسوم زندگی اروپایی حتی لباس-پوشیدن و غذا خوردن هیچ بهره نداشتیم و چون پاره‌ای حکایات از نمایندگان رسم‌ندان ایرانی که در اروپا دسته‌گلهایی آب‌داده بودند شنیده بودم خیلی علاقه داشتیم که از من رفتاری که برخلاف آداب باشد سرنزند» (۱۱۴/۲).

مؤلف در عقاید اجتماعی خود اعتدالی است و در دوره مشروطیت با دموکراتها و تندروی آنها میانه‌ای ندارد (۳۱۰/۲، ۳۱۴). به این سبب بمحض اطلاع از استقرار مشروطیت می‌خواهد با ترجمه کتابی در باب انقلاب فرانسه، جلو تندرویهای احتمالی را بگیرد و این کار را به نفع دولتیان هم می‌داند (۲/۲۴۷). به دلیل همین طرز فکر، عمل شوسترا در تصرف اموال شجاع-السلطنه و اجرای رأی مجلس نمی‌پسندد و دفع الوقت دولت اعتدالی را بهتر می‌داند و حال آن که خود تصدیق می‌کند حق باشوستر و دموکراتها بود (۳۵۸-۳۵۹/۲)؛ یا از وضع عمومی ایران در دوره حکومت مشیرالدوله، دفاع می‌کند (۱۶۷-۱۷۲/۳). شگفت آن که با این عوالم گاه سوسیالیست نیز می‌شود! در حالی که خود می‌گوید: «من با شرکت برادرم چهل پنجاه دانگ ملک دارم. نمی‌دانم سوسیالیست ملاک چه تحفه‌ای از کار در خواهد آمد؟» (۵۸۹/۳).

پرتو وطن دوستی و مخالفت با هر نوع نفوذ بیگانه در کتاب «شرح زندگانی من» ساطع است. به این دلیل، مؤلف همه جا با صراحت و تفصیل

تمام در این باب سخن می‌راند و از هر فرصتی برای هشدار دادن به جوانان و تلقین عشق وطن به آنان سود می‌جوید (۲/۲۹۶، ۳۱۰، ۳۶۴، ۳۸۸، ۴۱۷، ۴۱۸، ۲۶۴/۳) و از دسیسه‌های بیگانگان در دوره‌های پیشین و نیز از اجحاف متفقین در ایران در جنگ جهانی دوم (۳/۱۶۵-۱۶۶) و وقایع آن سالها (۳/۳۵۲-۳۵۳، ۴۰۳-۴۰۹) انتقاد می‌کند.

نویسنده این کتاب را مردی می‌بینیم به اسلام و تشیع پابند و معتقد و اهل طاعت و عبادت و عوالم معنوی (۲/۱۲۹-۱۳۰، ۳/۶۵۸-۶۶۰، ۵۶۶-۵۹۷) و مخالف با عقاید مذاهب دیگر (۱/۳۲۲-۳۲۵). آن‌طور که خود می‌گوید و من کتاب نیز نشان می‌دهد در گفتار و نوشتن صریح الله‌جه و احیاناً تند بوده است.<sup>۴۱</sup> این صراحت بیان را در انتقاد و در تحسین، چه در مباحث اجتماعی و سیاسی و چه در موضوعات عمومی و اخلاقی حتی در ذم برخی از عادات مردم (۳/۶۱۵-۶۱۸) و برخورد با اشخاص (۳/۲۷۳) و بیان عقایدش (۱/۳۲۵، ۳/۲۸۹-۲۹۰) از خود نشان می‌دهد.

مؤلف تصریح می‌کند که در صدد دست‌خقایق را بنویسد، حتی در شرح احوال خود فقط از پیشرفت‌ها نخواهد نوشت بلکه از روزهای محرومیت و خفت نیز یاد خواهد کرد (۲/۴۲۷-۴۲۸). اما تعهد چنین کاری آسان نیست. او نیز از اشخاص بی‌مهری دیده و ناخشنود بوده و یا کردار کسانی را نپسندیده و از آنان انتقاد کرده یا شاید در مواردی بی‌تحقیق و تأمل داوری کرده و موجب ایراد و احیاناً رنجش برخی از معاصران شده است. گرچه غالباً به احترام بازماندگان، از ذکر نام درگذشتگان در مقام انتقاد خودداری کرده است. چنان‌که شوخی‌های او نسبت به آذربایجانیها، با وجود تکرار و تأکید بر خوبی و مسلمانی و پاک‌سرشتی و خوش اخلاقی (۳/۲۹۳) و نیز وطن‌دوستی و روح‌ایرانیّت آنان (۳/۴۰۹-۴۱۰) برخی از فضیلت‌های آذربایجان

را رنجانده است .

«شرح زندگانی من» نمودار روح کنجکاو و پرسنده مستوفی است که چگونه در هر چیز دقیق می شده و می خواسته ازان سر در بیاورد و از راه مطالعه یا پرسش به کنه مطلب برسد (مثلاً ۳۴/۲، ۱۱۵/۳، ۴۲۵/۳). گسترش دامنه اطلاعات او، از جمله در باب نفت و کشتی سازی و اقتصاد بین المللی (۱۵۸/۳-۱۶۱) و دیگر زمینه ها ، ناشی از همین طبیعت پرسشگر و خواهان دانستن و آموختن بوده است . از این رو مهندس ناصح ناطق برمستوفی ایراد گرفته که چرا پدر وی مرحوم جواد ناطق را - که در بهمن ۱۳۲۲ در گذشته بوده - در نیمه دوم سال ۱۳۲۴ در وقایع آذربایجان زنده و در آن حوادث دخیل انگاشته و بی تعمق و تحقیق با اتکاء به حافظه خود به شرح واقعه و داوری پرداخته است<sup>۴۲</sup> .

کسی که کتابی به این تفصیل نوشته و درباره مباحث و وقایع و اشخاص گوناگون ، مربوط به سالهای گذشته یا دوره اخیر عمر خویش ، بصورتی صریح و مشروح اطلاعات و دریافتهای خود را بقلم آورده ، نه مصون از لغزش تواند بود و نه از ایراد . استنباط ما از منش و عوالم او نیز تا حدودی توأم است با پندار و احتمال و باید با تأمل و احتیاط همراه باشد .



«شرح زندگانی من» قطعات درخور توجه فراوان دارد . چندان که خواننده آن را با رغبت می تواند خواند. این گیرایی هم بواسطه موضوع سخن است و هم بسبب شیوه بیان دلکش نویسنده و شیرین کاریهایی که در نکته یابی و بقلم آوردن مطالب بخرج می دهد . اگر بخواهم نمونه هایی ذکر کنم

بسیارست . کافی است به يك دومورد اشاره ای كنم . علاقه مندان خود به كتاب رجوع توانند كرد . گوشه ای از زندگانی میرزارضای كلهر ، معلم مشق خط :

«میرزا، كوزه قلیان لب پریده ای داشت و مقداری ارزن یا گندم در آن بود كه گاهی كه از اطاق بیرون می رفت ، خود متصدی دانه دادن مرغها می شد . هر وقت از اطاق به حیاط می رفت مرغها او را احاطه می كردند و گاهی كه از رفتن به حیاط غفلت می كرد ، مرغها به ایوان می آمدند و مثل دم دكانهای نانوائی و پارچه فروشی و سقط فروشی و سیگاری این دوسه سال اخیر (۱۳۲۱ ش) ، داد و فریاد راه می انداختند . گاهی بعضی از مرغها كه تخم كرده بودند به ایوان اطاق میرزا می آمدند و بوجود آمدن شاهكار خود را در آن جا اعلام و بعضی كه خیلی جار و جنجال پيامی كردند ، میرزا از توی اطاق می گفت : «تخم كردی ؟ ... خوب كردی !» و گاهی اتفاق می افتاد كه همین تفقد میرزا، حیوان را متقاعد كرده ازداد و فریاد دست بر می داشت ...

میرزا سگی به اسم شنگول داشت . جای این سگ اكثر پشت در خانه بود . بمجرد این كه دست به در می خورد صدای پارس شنگول بلند می شد ، اگر هم درباز بود شنگول مانع ورود غریبه به خانه می شد ... درآمد میرزا از مجاسر مشق ... و چاپ نویسی ... بیش از ماهی پانزده منتهی هیجده و ندره بیست تومان نبود و با این درآمد زندگی می كرد . در زندگی ، تفننی جز چای دیشلمه نداشت . خیلی سابقه و واسطه و یاسفارش لازم بود تا میرزا شاگرد جدیدی بپذیرد» (۱/ ۲۳۸-۲۳۹) .

درباره مجالس عزاداری : «جمع شدن عارف و عامی و اعیان و اشراف و متوسط و فقیر در يك مجلس و زیر يك چادر و برای يك مقصود ، باعث خبردار شدن طبقه توانا از حال ناتوان و بالنتیجه تراوش اعمال خیر از این طبقه و



عمومیت دادن فرهنگ در طبقات پایین بود ... در همین مجالس بود که روح دموکراسی اسلامی، مورد بروز و ظهور پیدامی کرد. فلان مردکاسب که طمطراق و غاشیه واسب و نوکر فلان اعیان محل را دیده بود، در این مجالس می دید که پسر همین اعیان که صاحب مجلس است، با کمال ادب و باتبسمی که دلیل رضایت او از این عمل است، فنجان چای را دست گرفته، دوزانوی ادب بر زمین می گذارد و به او تقدیم می دارد. همین عمل ساده حس تعالی و برادری و برابری و یکرنگی را در طرفین ایجاد و بالنتیجه سبب پرورش روح و عاوطبع طبقه پایین تر شده و روح دموکراسی را در قلب طرفین جایگیر می کرد. باز در همین مجالس بود که طبقات پایین تر با اعیان و اشراف، زانو بزانو نشسته و از آنها ادب اجتماعی را که در هر جامعه در طبقات بالاتر زیادتر است، می آموختند ... این بود که در جامعه، مردمان خوب با ایمان با ادب در همه صنف و همه طبقه زیاد بودند و شخص به مزدورهای کاری و پیشه ورهای محکم کار و کاسبهای با انصاف و تجار با دیانت و نوکرهای دل سوز و فقرای صبور شکور از یک طرف و از طرف دیگر به مالداران با سخاوت و صاحب کارهای بافتوت و کارفرمایان با مروت و آقایان با گذشت و رحم و شفقت در جامعه زیاد بر می خورد. همه با هم مهربان بودند، همه ادب اجتماعی داشتند و همه با ایمان بارآمده بودند، در صورتی که دولت که وظیفه دار تربیت جامعه است ابداً کاری در این مشروع انجام نمی داد و دیناری در راه فرهنگ و آموزش و پرورش جامعه خرج نمی کرد ... مقصود من از این ایمان فقط اعتقاد به دیانت اسلام و مذهب حق جعفری نیست بلکه مقصودم ایمانی است که پلیس باطن در مردم ایجاد کند تا شخص در حال تنهایی در صند و قخانه زیر زمین خانه خود هم آن پلیس را حاضر و ناظر ببیند و از هر کار مخالف عفت و اخلاق و منافی بزرگواری و جوانمردی دوری جسته و به نیکوکاری و نیک

رفتاری و راستی و درستی رغبت کند» (۱/۳۱۵-۳۱۶، ۳۱۸).



بی‌گمان لطف و جاذبه «شرح زندگانی من» تا حد زیادی بواسطه نثر شیرین آن است. مجتبی مینوی با همه دقت خود در انتخاب انشای خوب، نثر این کتاب را می‌پسندید<sup>۴۳</sup>. منتقدان مستوفی نیز انشای آن را به روانی و شیرینی و سادگی و گیرندگی ستوده‌اند<sup>۴۴</sup>. بر روی هم این حسب حال نه فقط از نظر تنوع مطالب، بلکه از لحاظ نثر نیز بخصوص برای اهل قلم درخور توجه تواند بود.

راز کامیابی مستوفی را در خوب نوشتن از دوراه می‌توان دریافت: یکی از اظهار سلیقه‌هایی که بمناسبت درباره شیوه انشاء کرده و دیگری از تأمل در نثر او. وی درباره انشای میرزا مهدی خان منشی نادرشاه افشار می‌نویسد: او «این قدر مفلک‌گویی و قلمبه‌نویسی کرده است که کسی رغبت نمی‌کند یک سطر از نوشته‌جات او را بخواند» ولی میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را «زنده‌کننده نثر فارسی» می‌داند (۱/۴۴). با کهنه پرستان ادبی و «مقرمط نویسها» موافق نیست و معتقدست انشای جاندار نمی‌تواند در قالب کلمات و لغات «شجره نامه‌دار» محدود بماند بلکه زبان اگر بخواهد غنی شود باید از زبان مخاوره بهره‌برگرد و زبان نوشتن و حرف زدن بهم نزدیک شود. طبیعت زبان نیز چنین حکم می‌کند و «بالاخره تظهور لغوی و ادبی جبلی بشری کار خود را می‌کند و همین لغات و تعبیرات بی‌پدر و مادر خواه نخواه جای خود را در میان لغات و اصطلاحات آینده باز خواهد کرد و ادبیات زبان ما را از چهارچوب خشک لغات و تعبیرات ادوار ماقبل بیرون خواهد آورد» (۳/سه،

۳۴/۱، ۳، ۱۲۸، ۲۷۹، ۱ (ح). با این همه وی در کاربرد درست کلمات دقت بخرج می‌دهد. بحثی که در باب کلمه تِلَسْنُگُل (نه تلنگر) یا سالاربار بجای ایشیک آقاسی کرده است نمونه‌ای از آن است (۱/۱۶۱، ۴۰۹). وی زبان ساده و روان محاوره را برای بیان مقاصد خود برگزیده اما در عین حال نثر او صحیح است و برخوردار از مایه ادبی. در زبان گفتار، کلمات و ترکیبات و تعبیراتی است که غالباً چیز دیگری نمی‌تواند جانشین آنها شود؛ به علاوه بسیاری از مطالب مستوفی اقتضای چنین بیانی را دارد. او توانسته است آنچه را خواسته با همین انشای زنده و شیرین، با دقت و وضوح تمام بیان کند.

وصف احوال و تخیلات میرزا آقا شاعر شیرازی (۱/۵۶-۶۴)، خاطره کسوف ۱۲۹۹ ه. ق. (۱/۱۵۵)، ترقی ماده و تنزل معنی در اواخر دوره ناصری (۱/۴۹۶-۴۹۸) و بسیاری از دیگر قسمت‌های کتاب همه به همین زبان ساده و فصیح گفتار ادا شده است. بعنوان نمونه به این جمله‌ها توجه فرمایید:

«میرزا اسماعیل مستوفی می‌گوید بامیرزا نصرالله، پسر من، به دیدن امیر نظام (امیر کبیر) رفتیم. از من پرسید: «موجب شما عقب نیفتاده است؟» گفتم: «چرا». گفت: «عجب! موجب مستوفی خزانه و ضابط اسناد خرج را هم نداده‌اند». گفتم: «دو سال است بی‌حقوق خدمت می‌کنم». گفت: «بروات آن را حاضر دارید؟ از قضا حاضر بود، به دستش دادم. پس از اندکی تأمل گفت: «چه قدر کسر می‌کنید نقد حواله بدهم؟» گفتم: «اختیار با شماست». گفت: «چند تا پسر دارید؟» گفتم: «شش تا». گفت: «یقین اکثر عیال و اولاد هم دارند؟» گفتم: «چندتایی از آنها دارای زن و بچه هم هستند». گفت: «دو عشر کسر چه طور است؟» گفتم: «هر چه جناب عالی بکنید راضیم». بروات دوساله

حقوق مارا گرفت و پای همانها دوعشر کسر کرد و حواله داد» (۶۸/۱) .  
حُسن انتخابِ کلمه ، ایجاز و جمله‌های استوار درنثر او جلب توجه می‌کند . مثلاً در این دو جمله تأمل کنید :

✽ «بودن در خانه قائم مقام و بروز هوش و لیاقت فطری، او (میرزا تقی‌خان امیرنظام) را از شاگردی پدر به همدرسی آقازاده‌ها ترقی داد ، خوانا و نویسا شد» (۶۶/۱) .

✽ مخالفان «از پای نشستند تا این مرد کار (امیرکبیر) از سر جان برخاست» (۷۶/۱) .

عرض کردم نثر مستوفی سرشار است از واژه‌ها و ترکیبها و تعبیرها و کنایه‌های زبان گفتار . از این حیث واژگان او غنی است و نویسندگان امروز از کتاب وی بهره‌توانند برد . کافی است بی‌هرگونه جستجویی فقط از جلد اول کتاب برخی از آنها را بعنوان نمونه نقل کنم ، از این قرار : خوش اغور (۴۱، ۲۳۳) ، جواب سربالادادن (۴۲) ، جُلُمبِر (۶۰) ، جَنَم (۶۱) ، دله-دزدی (۷۲) ، خرت و پرت (۷۹) ، رُک (۱۰۵) ، پلکیدن (۱۱۲) ، (۴۸۴) ، شگرد (۱۳۳) ، ولنگ و واز (۲۰۰) ، تَخَس (۲۷۳) ، وراجی (۲۰۲) ، دُم به خمره-زدن (۳۵) ، خر خود را گلوی خریدگری بستن (۶۳) ، برای چیزی تره خُرد-نکردن (۱۳۰) ، کهر کمتر از کبودنیست (۱۴۱) ، سنگ در ترازوی کسی نگذاشتن (۷۹، ۱۱۳) ، در به چه پاشنه می‌گردد (۸۱) .

گاه نیز به اقتضای موضوع آثاری از لهجه‌های شیرازی ، اصفهانی ، کاشی، اراکی و غیره در نثر کتاب راه بسته است (۶۰/۱، ۶۲، ۱۶۱، ۳۳۴، ۴۰۸، ۴۸۵) . در ضمن مؤلف متوجه شده که ممکن است خوانندگان اثر او با مصطلحات زبان گفتار درست آشنا نباشند. از این رو برای آنها یادداشت‌هایی فراهم آورده که در حواشی چاپ دوم کتاب افزوده شده است . این کار را

در مورد موضوعات دیگر نیز - که توضیحی را لازم دانسته - انجام داده است (از جمله ، رك : ۸۹/۱ ، اح ، ۱۱۱-۱۱۴ ، ح ، ۱۶۳ ، اح ، ۱۶۵ ، ۱۰ ح ) .

پیدا است مؤلف به استفاده از زبان محاوره در نوشتن توجهی خاص دارد و خود نیز چندبار به این موضوع اشاره کرده . راز توفیق او فقط در آن نیست که کلمات زبان گفتار را در نثر خود گنجانده است بلکه این که توانسته است مجموعه ای از این واژه ها و تعبیرات و تمثیلات و کنایه ها را بشیرینی بکاربرد نثر او را از قدرت و طراوت خاصی برخوردار کرده است . عباس اقبال انشای روان و سلیس این کتاب را می ستود اما با استعمال بعضی عبارات عامیانه آن موافق نبود .

از زبان گفتار یا فصیح و ادیبانه است و برخی از آنها شایسته است بتوسط دیگران در نثر مستوفی لغات و ترکیبات خوب و رسا فراوان است که احیاناً

نیز بکار رود . بعضی از آنها را نقل می کنم تا نمونه ای بدست داده باشم : پشتکار خسته نشو (۳۶۸، ۱۲/۱) ، پاسفت کردن (۱۴/۱) ، گاویار (۲۱۶/۱) ، دستیاب (۱۴/۱ ، ۳۵۷) ، کند و کوب فکری و مطالعه (۲۸/۱ ، ۲ ح) ، خدمتانه : انعام و رشوه (۷۲/۱ ، ۴۰۵ ، ۴۲۹) ، پرسه : احوال پرسی و تسلیت (۸۳/۱) ، پادارانیه : کمک خرج (۱۰۲/۱) ، همسن و همزی (۱۹۸/۱) ، قاشق دم زده دیگران (۲۸۱/۱) ، منزل شکستن : توقف بین راه (۳۴۱/۱) ، ناهارگاه ، پیشخانه ، پسخانه اردو ، انگاره گرفتن (۳۷۲/۱) ، پاکار : مأمور زیر دست (۴۳۴/۱) ، خیارستان (۴۷۵/۱) ، دستکاری : صنایع دستی (۴۹۶/۱ ، ۵۱/۲) ، تنیدن : القاء کردن (۸۰/۲) ، ضمیر خوانی \*

(۲/۲۰۶) ، امانت‌گاه ایستگاه (۲/۲۴۱) ، بهداشت خانه\* (۲/۲۳۰) ، ساحل دریا و پیاده‌شو کشتی (۲/۲۹۲) ، آسمان‌نگر (۲/۳۶۶) ، یک‌دست‌وارنان (۲/۴۰۴) ، سوهان تیزگری‌کارد (۳/۳۰۸) ، حرام‌پیشگی (۳/۳۸۹) ، رفتگار: رفتنی (۳/۴۱۵) .

نویسنده «شرح زندگانی من» گاه شعرهای مناسب‌نیز در کتاب خود آورده‌است (۱/۵۹ ، ۶۰ ، ۲/۲۷۴ ، ۳/۱۰۹ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۶۹) . این اشعار برای آرایش نثر نیست بلکه در مقام تأیید و تفسیر معنی است و چون وی از مایه ادبی و حافظه‌ای توانا برخوردار بوده‌است ، اکثر شواهد شعری او نیز سخنش را جاندارتر و مؤثرتر می‌کند . مثلاً وقتی از شدت عمل و تجاوزه‌های فاتحان جنگ دوم جهانی در برلین یاد می‌کند این شعرانوری را بقلم می‌آورد :

شادالا به گه مرگ ، نبینی مردم ! بگر ، جز در شکم مام ، نیابی دختر  
(۳/۳۹۱)

نقل آیات و احادیث بموقع و بندرت تضمین آیه در بافت نثر او نیز دیده می‌شود که به اقتضای موضوع سخن است و نمودار مایه مؤلف از معارف اسلامی .

در هر حال «شرح زندگانی من» نثری دارد ساده و روان که از گیرایی و شیرینی خاصی برخوردار است و از این نظر می‌توان آن را از آثار خوب فارسی معاصر بشمار آورد .



بر «شرح زندگانی من» انتقادهایی نیز واردست. حسب حالی به این تفصیل که جنبه‌های مختلف نیز دارد، چگونه می‌تواند خالی از عیب باشد؟ بار ساله‌ای مشروح که مهندس ناصح ناطق در انتقاد بر کتاب نوشته «وقبلاً» از آن یاد کرده‌ام<sup>۴۵</sup> و نیز با توجه به مقالات عباس اقبال و مجتبی مینوی جای بحث زیادی در این زمینه نمی‌ماند و خواننده می‌تواند به آنها رجوع کند. انگیزه آقای ناصح ناطق در این انتقاد دو موضوع بوده است که خود یاد کرده: یکی آن که مستوفی از پدر ایشان، مرحوم جواد ناطق، بصورتی ناسزاوار نام برده و او را با شتباه در شمار برپاکنندگان حادثه آذربایجان شمرده است. دیگر طعنهایی که گاه نسبت به اهالی آذربایجان از قلم مرحوم مستوفی تراویده است<sup>۴۶</sup>. این هر دو احساس منتقد، موجه می‌نماید. مستوفی نیز در حواشی خود بر چاپ دوم کتاب درباره موضوع اول نوشته: «من چون این کتاب را از روی حافظه نوشته‌ام ممکن هست اشتباه کرده باشم. اگر چنین اشتباهی کرده باشم خیلی از آقای ناطق جوان عذر می‌خواهم» (۳/ ۱۰، ۱ ح). در این رساله انتقادی مفصل (در ۳ صفحه) موارد ضعیف «شرح زندگانی من» بطور خلاصه از این قرار شمرده شده است: کتاب «رجز» نامه‌ای است برای مستوفی و خاندانش» و نمودار عقده‌های روحی نویسنده و «تصفیه خرده حسابها»<sup>۴۷</sup>، تکیه مستوفی در طعن بر مردم آذربایجان بر اساس شهرتهای عامیانه و موجبات این بی‌مهری او<sup>۴۸</sup>، خطاهای علمی و تاریخی مستوفی و برخی داوریه‌ها و عقاید ناستواروی<sup>۴۹</sup> و به تعبیر مجتبی مینوی «بی‌مبالاتی معنوی» درباره اشخاص<sup>۵۰</sup>. در ضمن منتقد اشاره می‌کند به لزوم حفظ وحدت ملی در ایران و تقویت عوامل این وحدت بخصوص زبان فارسی و از میان بردن موجبات تفرقه<sup>۵۱</sup>. وی، با وجود انتقادهای سخت خود، جنبه‌های مثبت کتاب و انشای خوب آن و نیز مزایای عبدالله مستوفی را

یاد کرده است و در پایان از بازماندگان مستوفی خواسته است که در چاپهای آینده کتاب، بی مهریهای قلمی مؤلف را نسبت به مردم آذربایجان حذف کنند و «از این راه به ارزش اثر گراتیهای آن مرحوم بیفزایند»<sup>۵۱</sup>.

بنده وارد مباحث این رساله نمی شوم و مطالعه آن را به خواننده علاقه مند پیشنهاد می کنم. بعلاوه گفتگو درباره صحت و سقم برخی مطالب تاریخی «شرح زندگانی من» مستلزم بحثی درازدامن است و در حوصله این مختصر نیست. اما علاوه بر نکته هایی که در خلال مباحث گذشته نوشته ام نقائص دیگری نیز در کتاب بنظر می رسد که یادکردنی است.

تحقیق نکردن درباره موضوعات مختلف و تکیه محض بر حافظه، از استحکام برخی از مطالب کتاب می کاهد. بخصوص که بعضی اشتباهات نیز در این اثر دیده می شود (مثلاً در مورد لقب خوارزمشاهی (۱/۴۳۹))، همچنین است برخی حدسهای خیال آمیز مؤلف درباره حوادث از جمله در مورد خان ماکو (۳/۵۷۸-۵۸۱). ذکر پاره ای جزئیات زندگانی خانوادگی و پیوندهای سببی و امثال آن زائد می نماید و کتاب را گرانبار کرده است. مستوفی خواننده را به کوچکترین مسائل خانه و خانواده خود بحدی علاقه مند می انگارد که مثلاً می نویسد: «در ضمن نقل و انتقال ازان حیاط به این حیاط، طویله هم که می دانیم در کدام قسمت خانه است (!) مبدل به آشپزخانه مفصلی شد که از وسط آن رادو قسمت کردند» (۱/۱۸۳). گاه خود نیز توجه پیدامی کند که در این زمینه ها خیالی به تطویل پرداخته است و از این بابت عذر می خواهد (۱/۱۹۶).

«شرح زندگانی من» از آغاز جلد سوم ببعد مثل آن که ازان جنبه پرباری و دقت در بیان اطلاعات می افتد. بعبارت دیگر، جلد اول و دوم آن جالب توجه تر و سودمندتر می نماید. گویی مؤلف آنها را با حوصله بیشتر



نوشته‌است و قسمت سوم چنین نیست .

از لحاظ انشاء نیز کتاب خالی از نقص نیست . مرحوم مینوی با آن که انشای این کتاب را پسندیده ، بر آن ایرادهایی نیز گرفته‌است که بجاست ، از قبیل : یکدست نبودن نثر در برخی از موارد و بکاربردن کلمات و عبارات امروزی مثل کاربرد جسته ، نمایشات جالب ، ارتش ، اقدامات فرهنگی ، پزدادن ، پادگان ، رژه رفتن و نقش بازی کردن در مورد مطالبی که مربوط است به قریب یک قرن پیش ، حذف افعال بی‌قرینه ، استعمال برخی کلمات خارجی و احیاناً لغزشهای دستوری<sup>۵۲</sup> . نقائص دیگری نیز در کتاب هست که یاد می‌کنم ، مانند : ردیف کردن کلمات زیاد و اطناب در برخی موارد<sup>۵۳</sup> ، آوردن صفات پشت سرهم<sup>۵۴</sup> ، جمله‌های طولانی که در وسط آنها ابیاتی نیز تضمین شده‌است (۴۸۳/۱) ، فاصله میان اجزای فعل مرکب<sup>۵۵</sup> و یا قید و فعل<sup>۵۶</sup> و مسامحه در استعمال افعال<sup>۵۷</sup> و جزاینها .

مستوفی در نثر خود گاه برخی از تعبيرات مصطلح در زبانهای فرانسوی یا روسی را نیز عیناً به فارسی ترجمه لفظی کرده و از سرعت بکار برده است تا به خیال خود به وسعت تعبير نثر فارسی بیفزاید ، نظیر : اثاثه قدرت (۱۲۶/۱) ، به عریضه دیگران مساجح بودن (۱۲۸/۱) ، در ذروه کار خود بودن (۱۸۸/۱ ، ۲۲۷) ، آشامیدن دریا : کنایه از کار مشکل (۲۳۲/۱) ، تمیز کردن هوای اطاق یا خانه یا شهر : کنایه از نبودن کسی (۴۸۱/۱) ، صلح بزوکام : کنایه از ناسازگاری اخلاقی (۵۳۳/۱) ، ساختن قصر در اسپانیا : خیال پرداز واهی (۳۵۱/۳) ، نگاه کردن اطاق به باغ و تالار به رود ، بجای مشرف بودن (۵۰۴/۱ ، ۱۱۶/۲) و امثال اینها . هر چند تأثیر ترجمه بصورت گوناگون ، امروز در زبان فارسی فراوان شده است<sup>۵۸</sup> ، با این سلیقه او نمی‌توان یکسر موافق بود و روانیست که بدین ترتیب نحوه تعبير زبان را

از مجرای طبیعی خود تغییر داد .

برخی از کلمات و ترکیبات نیز در کتاب مستوفی ناستوارست ، مانند لغت گرفتن بجای لغت پیدا کردن (۱/۲۳۳، ۴۶۵)، تبریک چی (۱/۱۹۵)، دوماو بجای دوبرابر (۲/۵۸)، اشاره کردن از چیزی ، دفتر ریختن (۲/۳۸۸) ، تملق از کسی کردن (۲/۴۱۹) ، کیف کشیدن (۲/۴۳۷)، فوق الذکر (۳/۲۸۶)، کتابهای قدیمه (۱/۱۹۶) ، دشمنیهای حاصله (۱/۱۳۰) .

گفتم که بنای نثر مستوفی بر سادگی و زبان گفتارست . در چنین انشائی گاه کلماتی مهجور و فاضل مآبانه راه بسته که موجب ناهمواری نثر شده است ، نظیر : کفید کردن (۱/۱۱۹) ، عزل تنکیلی (۱/۱۲۸) ، ادخال سرور در قلب (۱/۲۳۰)، بطور تخطف (۱/۲۶۱)، راتق و فاتق (۱/۳۶۸)، نهب و اسر (۱/۴۳۵) ، تکالب (۱/۴۳۸، ۳/۱۰۹، ۳۵۴) ، ابی الضیم (۱/۵۰۷، ۲/۷) ، غاص باهله (۲/۱۷) ، ازحاق (ظ. ازهاق) روح : اعدام (۲/۲۸۹) ، نزع اسلحه (۲/۳۱۸) و مانند آن .

همه اینها در برابر نثر ساده و دلپذیر مستوفی محو می شود و آنچه از قلم او در خاطر خواننده می ماند ، انشائی است روشن و گیرا و پر تأثیر . بعلاوه تنوع مطالب جالب توجه این کتاب بقدری است که از جهات مختلف به خواندن می آرد .



یادداشتها



## یادداشتها

### افسانه‌ای شیرین

- ۱- یعنی بواحمد پدر بومطیع .
- ۲- یعنی از او مطالبه کرده‌اند و بدهکارش دانسته‌اند .
- ۳- تاریخ‌بیهقی ، تصحیح دکتر علی‌اکبر فیاض ، مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) ۱۳۵۰، ص ۱۵۳-۱۵۴ .
- ۴- در زبان عربی نیز یکی از معانی «محدثون» ، «سَمَّار» یعنی افسانه سرایان است ، رك : لسان‌العرب ، ذیل «حدث» .
- ۵- از جمله آن‌که سمرگوی بایست «صرف‌آن‌داند و طریق قطع و وصل و اختصار و بسط‌شناسد و خوش‌سخن و نوادرگوی بود و چون سخن‌گوید گونه رویش نیکو باشد و متغیر نشود و زپس سخن‌گفتن بسیار آوازش بنگردد و زبی‌خوابی صبور بود و تاریخها و سیرتهای پادشاهان و مضاحك و نوادر و شعرها بسیار داند تا شنونده (شنونده) را شاد گرداند آنگاه

غذا بروجه خویش هضم شود و هم خون صافی گرداند و هم دل فارغ». کسانی که این کار را برعهده داشته‌اند «فسانه‌گوی، سمرگوی یا افسانه‌خوان» نامیده می‌شده‌اند و گاه ندیم سمرگویی نیز می‌کرده‌است. وک: ترجمه تقویم الصحه ابن بطلان (م. ۵۸۰ ه.ق.)، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران (بنیاد فرهنگ ایران) ۱۳۵۰، ص ۱۳۲-۱۳۳، ۱۴۱. بیت‌زیرنیز یادآور با افسانه بخواب رفتن است:

نکردی گوش برگرفت کسی اکنون که شد عاشق پی‌خواب از فغانی هر شبی افسانه می‌جوید  
فسانی شیرازی، به نقل از مغان آصفی، لغت‌نامه دهخدا، ذیل «افسانه‌جستن» بمعنی افسانه‌طلبیدن.

۶- مجمل‌التواریخ والقصص، تصحیح ملک‌الشعراء بهار، تهران (خاور) ۱۳۱۸،

ص ۹۶.

۷- باتوجه به افسانه‌گفتن دختران برای بهرام‌گور در هفت‌بیکر نظامی‌گنجوی. ابو-ظاهر محمد بن حسن طرسوسی (طرطوسی) نیز یکی از داستان‌گزاران ایران در قرن ششم هجری است که روایات کهن داستانی را بقلم می‌آورد و کتابهای داراب‌نامه، قهرمان‌نامه، و قران حبشی از آثار اوست. شیخ محمد بن شیخ احمد طاهری معروف به بیغمی نیز داستان-پرداز دیگری است دو قرن هشتم و نهم هجری که داستانی را تحریر کرده به نام «کارنامه فیروز شاه پسر شاه داراب». ملا عبدالقادر بدآونی در منتخب‌التواریخ (تاریخ تألیف ۱۰۰۴ ه.ق.) ۹۹/۳ درباره میرزا غیاث‌الدین علی ملقب به نقیب‌خان فرزند میر عبداللطیف قزوینی از سادات حسنی سیفی (م. ۹۸۱ ه.ق.) نوشته‌است که وی در خدمت جلال‌الدین محمد اکبر، سومین پادشاه از سلاطین تیموری هند (م. ۱۰۱۴ ه.ق.)، «در خلوات و جلوات به خواندن تواریخ و قصص و حکایات و افسانه‌های فارسی و هندی که در این عهد ترجمه یافته مشغول است، و می‌توان گفت که جزو حیات خلیفه زمان شده و جدایی از او یک لحظه متصور نیست». به نقل از احمد گلچین معانی، تاریخ تذکره‌های فارس، دانشگاه تهران ۱۳۵۰، ۳۹۰/۲. دوست فاضل آقای احمد گلچین معانی توجه مرا به این روایت جلب کردند و ممنونم.

۸- دوستعلی معیر الممالک، رجال عصر ناصری، یغما، سال هشتم، شماره دوازدهم

(اسفند ۱۳۳۴) ، ص ۵۵۶ ؛ نیز رك : همو، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ، تهران (علمی)، بی‌تاریخ، ص ۲۴-۲۵، ۱۱۶ .

پیش‌ازاین نیز محمدصادق وقایع‌نگارمروزی متخلص به‌هما کتابی ترتیب داده‌بود به‌نام راحة‌الارواح «مشمول برافسانه‌هایی که برای فتح‌علی‌شاه قاجار درموقع خواب می‌گفته و نسخه آن به‌شماره ۲۰۵ در کتابخانه آستان قدس رضوی ، و شماره ۶۸۲ در کتابخانه مجلس شورای ملی موجودست» ، احمد گلچین معانی ، تاریخ تذکره‌های فارسی ۶۹۳/۱ ؛ همو ، فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۴۶، جلد هفتم، ۸۸/۱ . ازدوست دانشمند آقای احمد گلچین معانی متشکرم که مرا از وجود این کتاب آگاه کردند .

۹- دکتر محمدجعفر محجوب ، امیرارسلان ، تهران (کتابهای جیبی) ، ۱۳۴۰، مقدمه، يك . در این فصل همه جا این متن مورد استفاده قرار گرفته و شماره‌های میان دو هلال مربوط است به صفحات مقدمه و متن آن .

۱۰- رك : پانزده گفتار، دانشگاه تهران ، چاپ دوم ، ۱۳۴۶، ص ۳۴۸-۳۵۱ .

۱۱- در همین محافل خانوادگی و نیز در قهوه‌خانه‌ها و روستاها بود که حماسه فردوسی خوانده می‌شد و بسیاری از مردم ، حتی بی‌سوادان، برخی از شعرهای آن را به یاد می‌سپردند. شرکت در مجالس و عذ و روضه خوانی و اعیاد و دیگر مراسم نیز هريك بنوعی نوجوانان را از هر طبقه بتدریج با آداب و رسوم جامعه خویش آشنا می‌کرد .

۱۲- دکتر محجوب ، امیرارسلان ، يك-چهار .

۱۳- رك : داستانهای عامیانه فارسی (۱۶)، امیرارسلان رومی، سخن، دوره یازدهم، شماره ۸-۱۲ (آذر-اسفند ۱۳۳۹، نوروز ۱۳۴۰) ص ۹۱۱-۹۲۰، ۱۱۳۹-۲۱۴۹، ۲۲۶۴-۱۲۷۸ . همین مقاله بانغییراتی جزئی در مقدمه امیرارسلان تصحیح ایشان ، در شصت و هفت صفحه درج شده است و نویسنده این سطور از آن بسیار بهره برده است .

۱۴- رك : یادداشت ۹ .

۱۵- دوباره سابقه و آیین سخنوری ، رك : دکتر محمدجعفر محجوب ، سخن، دوره نهم ، شماره های ۶ ، شهریور ، آبان ، آذر ۱۳۳۷ ص ۵۳۰-۵۳۵، ۶۳۱-۶۳۷ ،



۷۸۶-۷۷۹ .

- ۱۶- تذکرة الملوك ، تصحيح مينورسكى، ليدن ۱۹۴۳، ص ۸۰-۸۱ به نقل دكتر محجوب، اميرارسلان ، هجده-نوزده .
- ۱۷- يغما ۸/۵۵۶ .
- ۱۸- سخن، دوره سيزدهم ، شماره (تير ۱۳۴۱) ص ۳۷۰
- ۱۹- چاپ عكسى، تركيه ۱۹۵۶، ص ۵۲-۵۷ .
- ۲۰- اسرار قاسمى ، تهران (اميركبير) ص ۵۷-۵۸ ، ۱۹۰ ببعده
- ۲۱- چاپ تهران ، ص ۱۴۱ .
- ۲۲- آقاى جلال نعمة اللهى در تحليل جالب توجهى كه درباره داستان اميرارسلان كرده نوشته است كه سنگ و سنگباران و سرزمين صخره‌اى در اين كتاب نمودار قهر طبيعت است در ديارى كه داستان در آن وجود آمده است ، رك : مقدمه‌اى بر كتاب اميرارسلان، اندیشه و هنر، دوره سوم، شماره ۶ (فروردين ۱۳۳۸) ص ۴۱۵-۴۱۶ .
- ۲۳- رك : يادداشتهاى از زندگاني خصوصى ناصرالدين شاه ۳۷، ۳۹-۴۰، ۴۴ .
- ۳۴- دكتر محجوب، اميرارسلان، بيست ويك، ۱، ج .
- ۳۵- اميرارسلان فقط چند شب در فرنگ لباس عيارى مى پوشد و به ديدار معشوق مى رود (۱۴۱، ۱۸۸) . در ديگر موارد عيارپيشگان شبگرد همكارداروغه اندو در داستان اهميتى ندارند (۱۶۰، ۱۶۷، ۲۷۳) . خواهرى و برادري اميرارسلان و ماه منير يادآور سوگند جوانمردان و عياران است (۳۶۱) .
- ۳۶- آوردن فرنگ و بعضى ويژگيهاى آن در داستان - كه از مسموعات نقيب الممالك و از مروضات رايج عصر قاجارى بوده - و برخى چيزهاى بديع ديگر، شيوه‌هاى است كه نويسنده بمنظور نوعى نوآورى اختيار كرده است .
- ۳۷- فقط سحر بر اميرارسلان تاثيرى ندارد .
- ۳۸- جلال نعمة اللهى ، اندیشه و هنر ۳/۴۰۹-۴۱۰ .
- ۳۹- اين تأكيد بر عشق در اين داستان ، پيروي از سنت داستانهاى عاميانه كهن فارسى

تواند بود مانند سمنک عیار و داراب نامه ، یارعايت سلیقه مستمع شادخوار داستان امیر ارسلان . شاید هم متأثرست از خاطرات روزگار جوانی نقیب الممالك که خود «به لیلی نامی دل باخته و پیش از آن که وصل دست دهد معشوقه اش از دست رفته بود» بدین سبب دوضمن بیان قصه امیر ارسلان «گاه نیز رباعی مؤثر یا اشعار غم انگیز دیگری می خواند و اغلب در آن حال اشک از دیدگان فرو می ریخت»، یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ۲۴ .

۳۰- امیر ارسلان ، بیست و نه - سی و سه ، ۱۸۷ ، ۲۰۸-۲۱۱ ، ۲۲۰-۲۲۱ ، ۲۲۴-

۲۲۵ ، ۲۲۷ ، ۲۲۹ ، ۲۴۳ ، ۲۸۱-۲۸۳ ، ۴۴۱ ،

۳۱- همان کتاب ۴۲-۴۳ ، ۴۵ ، ۶۴-۶۵ ، ۷۱ ، ۱۰۵ ، ۱۱۱ ، ۱۴۰ ، ۳۰۷ .

۳۲- رك : جلال نعمة اللهی ، اندیشه و هنر ۳/ ۱۴-۴۱۵ .

۳۳- رك : همو ، اندیشه و هنر ۳/ ۴۰۷-۴۱۷ ؛ دکتر محجوب ، امیر ارسلان ، سی و پنج-

چهل ، چهل و دو .

۳۴- رك : سیروس پرهام ، سیمای قهرمان دردستانهای عامیانه ، صدف ، سال اول ،

شماره ۴ (دی ۱۳۳۶) ص ۲۸۷-۲۸۸ .

۳۵- امیر ارسلان ۹۸-۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱-۱۰۳ ، ۱۳۱ ، ۱۵۴-۱۵۶ ، ۱۷۳-۱۷۸ ، ۱۸۳-

۱۸۴ .

۳۶- همان کتاب ۷۷ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۱۶۱ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ .

۳۷- همان کتاب ۱۱۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۳۹ ، ۴۹۱ .

۳۸- همان کتاب ۱۱۵ ، ۳۴۳ ، ۳۴۶ ، ۳۷۳ ، ۴۳۲ .

۳۹- رك : همان کتاب : سی و پنج - سی و هشت ، چهل و دو-پنجاه .

۴۰- اثر حاج میرزا محمدخان سینکی ، ملقب به مجدالملك .

۴۱- نوشته میرزا یوسف خان مستشارالدوله تبریزی .

۴۲- به قلم عبدالرحیم تبریزی ، طالبوف .

۴۳- اثر حاج زین العابدین مراغه ای .

۴۴- نیز : «امیر ارسلان را درباغ به گریه و غزل خوانی داشته باش ؛ چندکلمه از قمر

وزیر بشنو» (۲۱۸؛ ۲۳۳، ۲۴۲، ۴۴۵، ۴۵۲)؛ «وقتی است که ملک شعبان برصندلی قرار گرفته است باغریته می می خورد و صحبت می دارد که ماه منیر شیون کنان داخل بارگاه شد !» (۳۸۳؛ ۴۶۹)؛ وصف باغ و درازکشی موضوع (۲۹۱-۲۹۲)؛ ذکر اقسام و انواع هرچیز، از جمله طبقات مختلف مردم (۴۲۳) و لحن و آهنگ خاص و گوش نواز نقّالان .

۴۵- مانند: زن جَلَب (۱۸، ۲۰، ۱۰۰)، مادر بختا (۲۱، ۱۴۶، ۱۴۷)، پدر سوخته (۱۳۴، ۲۸۳)، قحبه (۲۵۵)، می خواهم سربه تن پدرم نباشد ... پدرم سرش را به سنگ زد (۱۰۵)، زهرمار! درد پدرم! (۱۰۹) .

۴۶- نظیر: «باکاردان وزیر و خواجه نعمان پیرو جمعی امیر و غلامان شیرگیر از شهر بیرون آمدند» (۳۷) .

۴۷- مانند: «آفتاب گلرنگ به امر ملک با فرهنگ از دریاها و پرنهنگ و کوههای پرپلنگ سر برد آورد» (۱۱۹) .

۴۸- از جمله در وصف جمال امیر ارسلان در نظر فرخ لقا (۱۲۷) و جزآن .

۴۹- فقط يك آیه قرآن را مکرر آورده: و توکل علی الحی الذی لایموت، سورة فرقان (۲۵) آیه ۵۸، بصورت: توکلت علی الحی الذی لایموت (۲۵۷، ۳۲۱، ۳۹۴، ۴۸۲) . این تعبیر را هم مکرر آورده: «مرغ زرین بال سحرندای قم باذن الله درداد» (۳۸۹، ۳۳۱، ۳۱۵)؛ يك بار نیز گفته: «اگر زنده برگشتم نعم المطلوب» (۳۴۷) .

۵۰- نظیر: بیدموله (۱۸، ۲۶۵، ۴۱۸)، سختان کوه (۲۵۸)، صدای اتلان اتلان دو لشکر (۳۱۷، ۳۹۰)، خلیلی، قره بقرا (۴۵۷، ۴۴۵)، دارشمشاد (۳۱۴، ۳۱۸)، جاشوب: جاشو (۶۵؛ نیزك: سملک عیار ۲/۴۲۱، ۵۱۹، ۵۲۰)، یکشنبه حریر (۱۰۶، ۳۵۱، ۴۹۸)، خامه رنگ: تلرینگ (۶۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۶۵، ۴۱۱)، سنگ (یاتیر) و رش کنان آمد (۳۶۵، ۳۶۷، ۳۸۰)، لاقیس: دیوی که در نماز به خاطر وسوسه افکند (۳۰۸، ۳۲۰، ۳۴۷، ۳۵۸، ۳۸۱، ۴۳۸) .

۵۱- از این قبیل است کلمات: کارخانه، قورخانه، شربت خانه، قوش خانه، یمیش خانه، سیورسات (۲۶)، چرخچی (۳۱)، طرید و نبرد بجای آوردن (۳۲، ۳۱۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۵۱۶)، فراش، شاطر، جارچی، یساول، سوار نظام، نسقچی (۸۸)، ریکا (۴۹۸)، غلام

قدراونداز (۲۱۶، ۲۸۷)، چهارتار، سه تار، ارغنون، چنگ، عود، رود، چفانه، توتک، تنبک، دف، نی، سنتور، کمانچه (۳۹۷)، بربط، مزمار (۴۲۴، ۵۱۶) واصطلاحات بزم (۹۲).

## مسافری از شرق

۱- رك : ص ۱۹ كتاب حاضر .

۲- از قبیل: حیرت نامه سفر نوشته حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی معروف به ایلچی کبیر ، سفرنامه میرزا صالح شیرازی، سفرنامه خسرو میرزا ، سفرنامه میرزا فتاح خان گرمرودی ، رساله سرحدیه میرزا سیدجعفرخان مشیرالدوله ، سفرنامه فرخ خان امین الملک وسفرنامه های میرزا محمدعلی خان شیرازی ومیرزا تقی خان امیرنظام ؛ رك : عباس اقبال ، چند سفرنامه از سفرای ایران ، نشریه وزارت امور خارجه ، جلد اول ، شماره ۲ (شهریور ۱۳۲۸) ، ص ۲۶ - ۳۷ .

۳- برای شرح حال مفصل وی علاوه بر مقدمه مسیرطالبی مراجع زیر را می توان دید:  
Rieu, Ch., *Cat. of the Pers. Mss. in the Br. Mus.*, I, 378 - 379 .  
Ethé, H., *Cat. of Pers. Mss. in the Lib. of the India office*, I, 357-58.  
Blochet, E., *Cat. des manus. pers. de la Bib. Nat.*, I, 376 .  
Elliot and Dowson, *History of India*, VIII, 298-299 ; *EI* (2), I, 153.  
Sankhdher, B. M., *Islamic Culture*, vol. 44 (1970), 245-248 .

سید عبداللطیف خان شوشتری ، تحفة العالم ، حیدرآباد ۱۲۹۴ ، ص ۴۴۹ - ۴۵۰ ؛  
عباس اقبال ، همان مقاله ۲۶ - ۲۷ ؛ دکتر سیدحیدر شهریار نقوی ، میرزا ابوطالب اصفهانی ، ارمغان ، دوره چهل و یکم ، شماره ۷ (مهر ۱۳۵۱) ، ص ۴۹۶ - ۵۰۰ ؛ دکتر سید علی رضا نقوی ، تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، تهران (علمی) ۱۳۴۷ ، ص ۴۷۷ - ۴۸۹ ؛ احمد گلچین معانی ، تاریخ تذکره های فارسی ، ۵۶۴/۱ - ۵۷۵ .

۴- رك : تذکره نویسی فارسی ۴۸۸ - ۴۸۹ ؛ تاریخ تذکره‌های فارسی ۱/ ۵۶۶ .  
آقای احمد گلچین معانی براین تذکره ایرادات مختلف گرفته و خاتمه آنرا - که شامل ذکر ۲۳ تن از شاعران معاصر و خود مؤلف است - اصیل و معتبر دانسته‌اند همان‌جا :

۵- رك : Ethé, I, 358 ; Rieu, III, 895 . در باب لب‌السير ، رك :

Bland, N., *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol. 9, p. 47 ;  
*History of India*, VIII, 298 .

۶- *History of Asafud - Daula*, trans. of "Tafzihul Ghafilin,"  
tr. by W. Hoey , Allahabad 1885 .

تاریخ آصفی ، ترجمه ثروت علی (به اردو) ، دهلی ۱۹۶۸ . همین مترجم شرح حال میرزا ابوطالب و نیز آثار علمی و ادبیش را تدوین کرده و موضوع رساله دکتری خود در دانشگاه لکنهو قرار داده است . بعلاوه کتابی جداگانه در باب شرح احوال و آثار ابوطالب‌خان با عنوان «حالات و کارنامی ابوطالب» به اردو نوشته که در هند بطبع رسیده است ، به نقل از:  
دکتر شهریار نقوی ، ارمغان ۴۱/ ۴۹۸ .

۷- *Poems of Mirza Abu Talib Khan*, George Swinton,

London 1807.

۸- رك : Ethé, I, 357 - 358 . میرزا ابوطالب در مسیر طالبی (چاپ خدیوچم،

ص ۱۷۵) از شوق و علاقه سویتن جوان به آموختن زبان فارسی و درك مضامین اشعار فارسی و پشتکاروی در این زمینه بتفصیل یاد می‌کند .

۹- رك : تذکره نویسی فارسی ۴۸۱ .

۱۰- *The Travels of Mirza Abu Talib Khan in Asia, Africa and*

Europe ..., trans, by Charles Stewart, 2 vols., London 1810 .

۱۱- *Voyages du prince persan Mirza Abou Talebkhan en Asie, en*

*Afrique, en Europe*, par Charles - Malo, Paris 1819 .

۱۲- *Reizen van Mirza Abu Taleb Khan in Asie, Africa en*

*Europa*, in Twee Deelen, Leeuwarden, Bijvoegsel, 1813 .

۱۳- عباس اقبال ۲۷ .

۱۴- شماره‌های میان دوهلال مربوط است به صفحات مسيرطالبی چاپ تهران ،

تصحیح حسین خدیو جم .

۱۵- از جمله، رك: ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۵، ۲۴۶ .

۱۶- از جمله می‌نویسد در ایرلند «همین‌که از خانه برمی‌آمدم دور من هجوم می‌شد»

(۸۳) . در لندن نیز مردم برای دیدن او هجوم می‌آوردند (۱۹۵) ؛ یا تصاویری که نقاشان

از او کشیده‌اند (۱۴۲) .

۱۷- نیز رك: ۱۷۳، ۳۱۶، ۴۲۹ .

۱۸- از جمله ، رك: دیدار رئیس افندی ۳۶۸ ، مجاهد کجیابیگ ۳۶۹ ، سلوك متفاوت

منستی ۴۲۹ - ۴۳۱ و اختلاف رفتار دو انگلیسی ۴۴۹ - ۴۵۱ .

۱۹- نظیر ایراد بر رفتار وکیل انگلیسها در پاریس در ضمن حکایت مازندرانیان (۳۱۶)-

۳۱۷ ؛ نیز (۴۰۳) .

۲۰- رك: ۹۳ - ۹۴ ، ۳۳۰ ؛ ۱۲۸ - ۱۳۵ ، ۲۵۹ ، ۴۵۱ .

۲۱- نمونه‌ای از دقت نظر و توصیف او را در سفر دریا درسطور زیر می‌توان دید :

«در این روز ماهی به نظر آمد که آن قدر جسيم برد یعنی کله او که مرئی می‌شد دوفیل وار بود و سوراخی فراخ چون سرتنور برپیشانی داشت که در حین تنفس هر لحظه آب از آن راه فواره وار پانزده گز بلند می‌افشاند. چون بدین سبب خود را مخفی و ته آب نتواند کرد، اهل فرنگ تعاقب او کرده شکار کنند. روغن چراغ تمام فرنگ از چربی این ماهی است و ایضاً از پیه او شمعی که در صورت چون شمع کافوری و دیرپاتر از شمع چربی است می‌سازند بوی مطلقاً ندارد. و خارهای آن را به قمچی اسب و غیره بکار برند زیرا که چون فخر خم و چم دارد و شکسته نمی‌شود. گویند این ماهی - که به زبان انگلیش «ویل Whale» گویند در نواخی کیپ بسیار می‌شود، تا صد دست در طول و شصت و پنج در قطر شکار شده و زاین بزرگتر را نزدیک نروند چه شکار خردش هم چنانچه معلوم شود خطرناک است.» (۲۲) ؛ نیز رك: وصف

ماهیهای پرنده ۱۹ .

۲۲- همان اصطلاحی است که بعدها میرزا صالح شیرازی در مورد روزنامه بکار برده و ترجمه newspaper است .

۲۳- میرزا ابوطالب خان در استانبول نیز با جوانی آلمانی روبرو می شود که علاوه بر زبانهای فرانسوی و انگلیسی یونانی ، با فارسی و عربی هم آشنا بوده است (۳۷۳) .

۲۴- رك : ص ۵۴ كتاب حاضر .

۲۵- رك : ص ۵۰ كتاب حاضر. مثلاً پس از آن که کثرت حاجات و اسباب زندگانی به قصد لذات و لزوم مالا یلزمها و تکلفهای زیاد را در اجتماع انگلیس موجب «عدم آزادی خاطر» می شمارد ، فتوح عربها را در تاریخ ناشی از : قلت حاجت ایشان به اسباب غیر ضروری، و قلت مخارج و خراج می داند و نیز از سیره علی (ع) در قناعت و ساده زیستن مثال می آورد (۲۶۸-۲۶۹) .

۲۶- رك : ۳۶۰ - ۳۶۱ ، ۳۷۱ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۹۳ - ۳۹۴ .

۲۷- نمونه های دیگر :

\* «اهل «پرس» بلکه عموم فرانس بغایت شیرین زبان و هموار و متواضع هستند چنانچه در جواب مخاطب و سائل لفظ «بلی» و «نه» را بی لفظ تعظیمی که مرادف «صاحب» (مقصود کلمه Monsieur است) فارسی است استعمال نمایند بلکه آن را جزو لفظ «نه» و «آری» دانند ؛ و در نشان دادن راه به غریب، دلالت اوبه ضروریات، اجابت بطوع کنند و آنرا از لوازم انسانیت و مستوجب رضای حق شمارند ...» (۳۱۳) .

\* در لندن «وقت شب آن قدر غلو در روشنی نمایند که بیگانه چراغان جشن و سورگمان کند» (۱۸۵) .

\* «بالجمله مردان فرانس حسین تراز انگلش و رخت ایشان چابک تر و چسبان و زیباتر از رخت ایشان است ... اما زنان ایشان اگر چه کشیده قامت ، پرگوشه ، گرد- اندام تر از انگلش هستند اما مطلقاً نسبت به حسن و خوبی زنان انگلش ندارند ... رنگها و

زیور مختار ایشان بسیار شوخ است.» (۳۱۵) .

✽ «جمع اسباب زندگی و زمستانی بلکه هرچیز ضروری در این راه (كلك تا دابلن) مهیا بود . بحدی که چون دایه اطفال کپتان رچدسن مانده، خدمتکاری هم به همراه نبود . در هر منزل دوسه دایه برای خدمت اطفال می آمدند و دختر بدخوی کدایی را . . . بخوبی مخافلت می کردند» (۵۹) .

۲۸- از جمله ، رك : ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۳۷۲، ۲۷۹، ۳۱۷ .

۲۹- نیز ، رك : ۲۲-۲۳، ۳۳، ۳۶، ۶۲، ۸۴، ۸۹، ۱۳۱-۱۳۲، ۱۷۱-۲۵۷، ۲۶۹

۲۶۳، ۳۴۱، ۳۸۳ .

۳۰- سوره نحل (۱۶) آیه ۱۴ .

۳۱- سوره ص (۳۸) آیه ۵ ؛ نیز ، رك : ص ۲۰، ۳۹۵ .

۳۲- رك : ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۵، ۴۰۹، ۴۱۰ .

۳۳- رك : ص ۶۷ کتاب حاضر .



## صلای بیداری

۱- مسائل الحیات ، تفلیس ۱۳۲۴ هـ. ق. ۰ ، ص ۱۴ .

۲- در سالهای اخیر پژوهنده‌ای کوشا و دانشور باشوقی تمام به تحقیق در تاریخ و سیر اندیشه‌های مدنی جدید غربی در ایران پرداخته و مقاله‌ها و رساله‌ها و کتابها در این زمینه بقلم آورده است که با ارزش و سودمندست و حق جمعی از مردان اندیشه و عمل ایران را در دوره‌های اخیر ادا کرده است ، از امیرکبیر گرفته تا میرزا آقاخان کرمانی و میرزا فتحعلی آخوندزاده و طالبوف تبریزی و دیگران ؛ ر.ک : دکتر فریدون آدمیت ، امیرکبیر و ایران ، تهران ۱۳۲۴ ، ۱۳۳۴ ؛ فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ، تهران ۱۳۴۰ ؛ اندیشه ترقی و حکومت قانون ، تهران ۱۳۵۱ ؛ اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، تهران ۱۳۴۶ ؛ اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده ، تهران ۱۳۴۹ ؛ اندیشه‌های طالبوف تبریزی ، تهران ۰۰۰ ؛ فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران ، تهران ۱۳۵۴ ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ، جلد نخستین ، تهران ۱۳۵۵ .

۳- اشاره است به ابیاتی از او که در ضمن آن می‌گوید :

ای وطن، ای که مرا قبله بجز سوی تون نیست ...

عقل کل ، سر تو را ارزش ایمان بنهاد خوش بهاداده ولی قیمت یک موی تون نیست

سیاست طالبی، تهران ۱۳۲۹ هـ. ق. ۰ ، ص ۳۱

۴- از مکتوب مورخ ۱۶ رمضان ۱۳۱۶ به یوسف اعتصامی ، بهار ۱۱۰/۱ .

۵- ر.ک : احمد کسروی ، تاریخ مشروطه ایران ، چاپ سوم ، تهران (امیرکبیر) ۱۳۳۰ ،

بخش یکم ، ص ۳۵۲ ، نیز ۲۵۲ .

۶- یوسف اعتصامی ، بهار ۱۰۶/۱ .

- ۷- وک : اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ۲۵۲ .
- ۸- رک : فکرموکرایی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران ۱۶ ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ۵۱ .
- ۹- دکتر فریدون آدمیت ، اندیشه‌های طالبوف ، سخن ، دوره شانزدهم (۱۳۴۴-۱۳۴۵) ، ص ۴۶۱ ؛ نیز رک :
- H. Kamshad, *Modern Persian Prose Literature* (Cambridge : Cambridge Univ. Press, 1966), p. 16.
- Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, ed. Karl Jahn (Dordrecht-Holland : D. Reidel Publishing Co., 1968), p. 343.
- ۱۰- دکتر فریدون آدمیت ، سخن ۱۶/۵۵۴ ، ۸۳۳ ، ۵۵۲-۵۵۳ .
- ۱۱- B. Alavi, *Geschichte und Entwicklung der Modernen Persischen Literatur* (Berlin : Akademie-Verlag, 1964), s. 77.
- ۱۲- *ibid.*, loc. cit.
- ۱۳- Kamshad, p. 16
- ۱۴- طالبوف در کتابهای خود از اسد و ماهرخ - که با آنان آشنا شده بود - یاد کرده است.
- ۱۵- محمد قزوینی ، یادگار ، سال پنجم ، شماره ۴ وه (آذر دی ۱۳۲۷) ، ص ۸۶ .
- ۱۶- دکتر فریدون آدمیت ، سخن ۱۶/۵۵۶ .
- ۱۷- رک : نصره الله فتحی ، یکسند منتشر نشده مربوط به تاریخ مشروطیت یافته‌های طالبوف تبریزی به خط خودش ، یغما ، سال پانزدهم ، شماره ۴ (تیر ۱۳۴۱) ، ص ۱۷۹-۱۸۰ .
- ۱۸- دکتر فریدون آدمیت ، سخن ۱۶/۵۵۶ ، ۵۵۶ ، ۸۱۹ .
- ۱۹- فکرموکرایی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران ۶ .
- ۲۰- دکتر فریدون آدمیت ، سخن ۱۶/۵۵۶ .
- ۲۱- یحیی آرین پور ، از صبا تا نیما ، تهران (کتابهای جیبی) ۱۳۵۰ ، ۲۸۸/۱ .
- ۲۲- تاریخ مشروطه ایران ، بخش یکم ، ص ۳۵۲ .

۲۳- درنامه مشهوروی پس از بمباران مجلس به علی اکبر دهخدا، نگرانی او از آشفته‌گی احوال و بی‌نظمی امور ایران آشکارست و می‌نویسد: «عجب این است که در ایران سرآزادی عقاید جنگ می‌کنند ولی هیچ‌کس به عقیده دیگری واقعی نمی‌گذارد! ... من قدرتی را گمان ندارم که از برکت قول، ایرانی و ایران را بحس آورد. برای معارف ایران است که باید خود را بشناسد. بعد اندازه حس مردم را که جز فقر و فاقه و لاغری روح هیچ ندارند و نمی‌دانند بخوبی بفهمد. بعد احکام خود را مرتب بکند و نشر نماید. کم‌کم چرخ را راه بیندازد، و ایران را تا پنج سال در جلد سیاه خود شست و شو بدهد تا قابل دباغی گردد. وقت، وقت، وقت ... اعتقاد من همان است که در رساله «معنی آزادی» نوشته‌ام» (بهار ۱۰۷/۱، ۱۰۹). درنامه‌ای دیگر نوشته اگر ایرانی از استبداد رها نشده دچار نابسامانی شود «آن وقت مستبدین به نابالغی ما می‌خندند و دشمنان اطراف شادی‌کنان لاجول گویند» (شماره ۳۳ روزنامه انجمن تبریز، به نقل ایرج افشار، طالب‌آف، یغما، سال چهارم، شماره ۵ (مرداد ۱۳۳۰)، ص ۲۱۸). یک‌جا در پرهیز از هرج و مرج و لزوم ارشاد مردم و نظام کارها به میرزا ابوالقاسم آذرمرضوی نوشته است: «باری باید ایستاد و کار را ساخت ... به خدای لایزال اگر این مجلس و یک‌صد و شصت و چند نفر وکیل متفق باشند و معتدل حرف بزنند و به دست حکومت اسباب علائم ضعف و سوءظن ندهند و اول از تعلیم و تربیت ملت شروع نمایند همه اروپا را متعجب می‌کنند» (به نقل ایرج افشار، یغما ۲۱۷/۴-۲۱۸). در رساله ایضاحات در خصوص آزادی درباره این موضوع یعنی چگونگی برقراری صحیح مشروطیت بشرح سخن گفته است؛ نیز در: دکتر فریدون آدمیت، سخن ۶۹۸-۶۹۹/۱۶.

۲۴- وک: دکتر فریدون آدمیت، سخن ۴۵۶/۱۶؛ از صباتانیا ۲۸۸-۲۸۹/۱.

۲۵- وک: نصره‌الله فتحی، یغما ۱۷۷/۱۵، ۱۷۹.

۲۶- بهار ۱۰۷/۱.

۲۷- ازنامه‌ای به میرزا جعفر خامنه‌ای. منظور او از نخجوانی ظاهراً میرزا جلیل مدیر

ملانصرالدین بوده است، از صباتانیا ۲۹۱/۱، ح.

۲۸- ایرج افشار، یغما ۲۱۶/۴.

- ۲۹- محمد قزوینی، یادگار/ شماره ۴ و ۵/ ص ۸۶ .
- ۳۰- ایرج افشار ، یغما ۴/ ۲۱۵ .
- ۳۱- از صبا تانیمیا ۱/ ۲۹۱ .
- ۳۲- دکتر فریدون آدمیت ، سخن ۱۶/ ۴۵۷ .
- ۳۲- بهار ۱/ ۱۱۰ ؛ نیز برای نمونه ای دیگر از اظهار نظر او در مورد آثارش ، رک : یغما ۱۵/ ۱۷۹ . سید حسن تقی زاده در نامه ای در جواب به انتقادات عباس اقبال آشتیانی بر برخی از مقالات وی در باب «مشاهیر شعرای ایران» در مجله کاوه - در ضمن مقایسه بعضی از مؤلفان معروف ایران در صد سال اخیر (در تاریخ تحریر مقاله) از قبیل رضاقلی خان هدایت ، اعتماد - اسلطنه ، میرزا تقی سپهر و ضعف معلومات آنان در قبال علمای ارجمند مغرب زمین - طالبوف را «بی سواد صرف کم مایه «عوام پسند» خوانده که «اگر چه خودش شخصاً آدم نیک بوده اما این فقره ربطی به علم و فضل ندارد» (مقالات تقی زاده ۴/ ۲۸۳ ، زیر نظر ایرج افشار ، تهران ۱۳۵۳) . از مجموع این قراین شاید بتوان دریافت که آگاهی طالبوف در مباحث عمومی و اجتماعی بیش از مایه و معلومات ادبی او بوده و تحصیلاتی منظم در این زمینه نداشته اما البته نه به آن صورت که تقی زاده او را «بی سواد صرف» دانسته است !
- ۳۴- رک : دکتر فریدون آدمیت ، سخن ۱۶/ ۴۵۹-۴۶۰ .
- ۳۵- سفینه طالبی ۳ .
- ۳۶- آدمیت، سخن ۱۶/ ۴۵۸ .
- ۳۷- همان مرجع ۴۵۸ .
- ۳۸- رک : همان مرجع ۴۶۰ .
- ۳۹- ایرج افشار ، یغما ۴/ ۲۱۶ .
- ۴۰- نصره الله فتیحی ، یغما ۱۵/ ۱۷۷ .
- ۴۱- از جمله نامه های او، رک : شماره ۳۳، روزنامه انجمن تبریز ؛ بهار ۱/ ۱۰۷-۱۱۰ ؛ یغما ۴/ ۲۱۷ ؛ یغما ۱۵/ ۱۷۶-۱۸۰ .
- ۴۲- ایرج افشار، یغما ۴/ ۲۲۰ .

- ۴۳- آدمیت، سخن ۸۲۹/۱۶ بجمد .
- ۴۴- از جمله در سال ۱۳۱۹ ه. ق. باكمك مرحوم ملك المتكلمين، مدرسه‌ای برای ایرانیان مقیم بادکوبه ایجاد کرده است ، به نقل ایرج افشار، یغما ۲۱۸/۴ .
- ۴۵- *Geschichte ... s. 76-77*
- ۴۶- رك : آدمیت ، سخن ۴۶۴/۱۶ ، ۶۹۶ ، ۵۴۹ ، ۸۲۴ ، ۸۳۴ .
- ۴۷- همان مرجع ۷۰۰ .
- ۴۸- برای آگاهی از آراء طالبوف در زمینه‌های مختلف وسبك فكر او و منابع افكارش، رك: ف. آدمیت، اندیشه‌های طالبوف ، سخن ۴۵۴-۴۶۴ ، ۵۴۹-۵۶۳ ، ۶۹۱-۷۰۱ ، ۸۱۵-۸۳۵
- ۴۹- ایضاحات در خصوص آزادی ۱۰ ، به نقل آدمیت، سخن ۴۶۰/۱۶ .
- ۵۰- همان کتاب ، همان جا .
- ۵۱- Kamshad, p. 16 . خود او نیز در خلال مسالك المحسنين به سوء شهرت آثارش در میان برخی طبقات از زبان دیگری اشاره کرده است (تهران، چاپ خاور، ص ۳۵) و نیز در نامه‌ای این مطلب را نوشته ؛ رك : یغما ۱۷۹/۱۵ .
- ۵۲- رك : ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ۲۶۱ ، ۲۶۵ ، ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۴۰ .
- ۵۳- کسروی، به نقل ایرج افشار ، یغما ۲۱۷/۴ ؛ از صبا تانینا ۲۸۹/۱ .
- ۵۴- *Geschichte ... s. 76*
- ۵۵- Rypka, p. 343
- ۵۶- شماره‌های میان دوهلال مربوط است به صفحات مسالك المحسنين ، چاپ خاور، تهران .
- ۵۷- برای نمونه‌ای از آن، رك : خاطرات واسناد ظهیرالدوله ، به کوشش ایرج افشار، تهران (کتابهای جیبی) ۱۳۵۱، ص ۷۳-۷۴ ؛ نیز رك :
- Hamid Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906* (U. S. A. : Univ. of Calif. Perss, 1969), pp. 15-16, 173, 181.

۵۸- رك : همانا طبق ، اندیشه قانون خواهی در ایران ، نگین ، سال دوازدهم ، شماره ۱۳۹ (سیام آذر ۱۳۵۵) ص ۱۱-۱۴ ، ۴۹-۵۳ ؛ ف. آدمیت ، اندیشه ترقی و حکومت قانون .  
۵۹- نیز رك : فکرمواکرسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران ۵۰ ؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ۲۷۳ .

۶۰- جلال آل احمد نیز در خسی درمیقات ، تهران (نیل) ۱۳۴۵ ، نظیر چنین فکری را طرح کرده است .

۶۱- لاملک الابرالرجال ولارجال الابلالامال ولامال الابلالعمارة ولاعمارة الابلالعدل والسیاسة . این سخن منسوب است به اردشیر بابکان و با تفاوت هایی اندك در کتابها آمده است ، از جمله وك : غروالسير (غرواخبار ملوك الفرس) ۴۸۲ ؛ ثمار القلوب ۱۴۰ ؛ التمثیل والمحاضرة ۱۳۶ ؛ کلیله و دمنه ۷ ؛ امثال وحكم ۱۳۵۹/۳ ، ۱۵۳۷-۱۵۳۸ ، ۱۵۶۲-۱۵۶۳ ؛ عهد اردشیر ۱۱۲ ؛ سخنان اردشیر بابکان ۱۶ ؛ لطائف الحکمه ۲۳۴ ، ۲۵۰ . اما در نهایت الارب ۳۵/۶ از قول عمرو عاص نقل شده است .

۶۲- یادآور بیت مولوی است :

هر که نقص خویش را دید و شناخت اندر استكمال خود دواسبه تاخت

۶۳- از جمله با وزیران ۲۳۸-۲۴۰ ، ۲۴۳-۲۴۵ .

۶۴- از جمله، رك : سعید نفیسی ، شاهکارهای نثر فارسی معاصر ، تهران (معرفت) ۱۳۳۰ ، ۱۹-۱/۱ ؛ ایرج افشار ، نثر فارسی معاصر ، تهران (معرفت) ۱۳۳۰ ، ص ۲۵-۲۶ ؛ Kamshad, p. 16 ؛ Rypka, p. 343 ؛ *Geschichte* ... s. 76-77 ؛ از صبا تا نیما ۲۸۷/۱-۳۰۴ .

۶۵- گرچه گاه واژه هایی مانند : درویش بی پیر (۲۹) ، حالی نمودن (۵۴) ، دم کوجه (۱۴۹) ، پینه زدن : وصله کردن (۱۴۹) بکار برده است .

۶۶- گاه نیز سجعها ساده است و بی لطف نیست : «شاید درهای کاشی و خیابانهای آب پاشی نداشت» (۱۶۲) .

- ۶۷- نظیر: «آه ممتدی کشیدم ، گویی خون مسکون ازواهمه درجداول عروق تجدید جریان نمود ، و مرغان خیال که ازخودنمایی شاهین نوهم بیم مرگ یقین درین آشیانه مغرور پریشان مرتعش و هراسان بودند از نو بال و پر گشودند» (۲۰۹) .
- ۶۸- نیز رک : از صبا تانیم ۲۹۹/۱ .
- ۶۹- رک : بهار ۱۱۰/۱ .
- ۷۰- رک : یغما ۲۲۱-۲۲۰/۴ .
- ۷۱- نصره الله فتحی ، یغما ۱۷۶/۱۵ .

### عاشق وطن

- ۱- از صبا تانیم ۲۸۷/۱ .
- ۲- E. G. Browne, *A Literary History of Persia* (Cambridge : Cambridge University Press, 1953), IV, 467; Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, ed Karl Jahn (Dordrecht-Holland : D. Reidel Publishing Co., 1968), p. 369; H. Kamshad, *op. cit.*, p. 17 .
- ۳- Kamshad, p. 21.
- ۴- شماره های میان دو هلال در متن و یادداشتها مربوط است به جلد و صفحات سیاحت نامه ابراهیم بیگ ، جداول ، چاپ قاهره ؛ جلد دوم و سوم ، چاپ کلکته ، بترتیب ۱۳۲۵ ه. ق. ، ۱۹۰۶ م.
- ۵- Kamshad, p. 17.
- ۶- رک : ناظم الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ، به اهتمام سعیدی سیرجانی ، تهران (بنیاد فرهنگ ایران) ، ۸/۱ ، ۶۹ ، ۲۰ .

- ۷- همان کتاب ۵/۱ .
- ۸- احمد کسروی تبریزی ، تاریخ مشروطه ایران ، تهران ، چاپ سوم (امیرکبیر) ۱۳۳۰ ، ۴۵ ص / ۱
- ۹- رك : سیاحت نامه ۶/۳ ، ۱۲ ، ۱۹ ، نیز : ۳/۲۱-۲۵ . درباره شرح احوال حاج زین العابدین مراغه ای ، رك : سیاحت نامه ۶/۳-۲۰ ؛ لغت نامه دهخدا ؛ از صبا تانیمیا ۳۰۴-۳۰۶ ؛ Kamshad, pp. 17-18 .
- ۱۰- از جمله ، رك : سیاحت نامه ۸/۲ ، ۸۹ ، ۲۴۴-۲۵۳ ، ۳/۱۸۸-۱۹۷ .
- ۱۱- رك : سیاحت نامه ۱/۲۴۵-۲۷۹ ، ۲/۲۹۱-۲۹۴ ، ۳/۲۲۰-۲۲۲ .
- ۱۲- دکتر عباس زریاب خویی ، به نقل ایرج افشار ، نشر فارسی معاصر ، تهران (معرفت) ۱۳۳۰ ، ص ۲۶ ؛ سیاحت نامه ۳/۲۴۱ .
- ۱۳- لغت نامه دهخدا .
- ۱۴- بنابه قول ادوارد براون جلد اول کتاب بدون تاریخ در قاهره ، جلد دوم در ۱۳۲۵/۱۹۰۷ در کلکته و جلد سوم آن در ۱۳۲۷/۱۹۰۹ دوستانبول منتشر شده ، رك : A Lit. Hist. of Persia, IV, 467, n.1 ؛ نیز Kamshad, p. 17 . رپکا تألیف کتاب را حدود ۱۸۸۰ م. ذکر کرده که نخست دوستانبول در ۱۸۸۸ بعد در کلکته در ۱۸۹۰ بطبع رسیده و دیگر چاپها در ۱۹۰۵-۱۹۰۶ در بمبئی و در ۱۹۱۰ در کلکته صورت گرفته است ، رك : Rypka, p. 369 .
- ۱۵- در این باب ، رك : تاریخ مشروطه ایران ۱/۵۴-۴۶ ؛ محمد صدر هاشمی ، تاریخ جرائد و مجلات ایران ، اصفهان ۱۳۲۷ ، ۱/۶۴ ؛ Kamshad, p. 19 ؛ از صبا تانیمیا ۳۰۶-۳۰۷ ؛ لغت نامه دهخدا .
- ۱۶- Dr. Walter Schulz *Zustände im heutigen Persien wie sie das Reisebuch Ibrahim Begs enthüllt*, Leipzig 1903.
- به نقل از 1 n. 467, IV, A Lit. Hist. of Persia
- ۱۷- Rypka, p. 369



- ۱۸- درباره نظیر چنین مواردی ، رك : خاطرات واسناد ظهیرالدوله ، به كوشش ایرج افشار ، تهران (كتابه‌های جیبی) ۱۳۵۱ ، ص ۷۳-۷۴؛ نیز رك :
- Hamid Algar, pp. 15-16, 173, 18' :
- ۱۹- شخص منظوری را حاج میرزا علی خان امین‌الدوله دانسته‌اند ، رك : سفرنامه امین‌الدوله ، تهران (انتشارات طوس) ۱۳۵۴ ، دکتر علی‌امینی، مقدمه، بیست‌ونه‌سی‌وشش.
- ۲۰- رك : سیاحت‌نامه ۱۰۳/۱ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰-۱۳۱ ، ۸۰/۲ ، ۸۸-۸۶ ، ۲۵۳-۲۵۴ ، ۳۰۹-۳۱۰ . ۳۱۶ ، ۱۷۱ ، ۱۷۳ ، ۱۷۵-۱۷۷ ، ۳۱۲ ، ۳۱۶ .
- ۲۱- رك : سیاحت‌نامه ۱۷۲/۱ ، ۷۸/۲ ، ۱۰۴-۱۰۷ ، ۲۸۳-۲۸۴ .
- ۲۲- رك : Kamshad, pp. 18-19
- ۲۳- *ibid.*, p. 17 ؛ از صبا تانیا ۳۱۰/۱ .
- ۲۴- همان‌كتاب، همان‌جا .
- ۲۵- Rypka, p. 369
- ۲۶- رك : تاریخ مشروطه ایران ۴۶/۱ ؛ Kamshad, p. 19
- ۲۷- از صبا تانیا ۳۱۰/۱ .
- ۲۸- Kamshad, p. 19
- ۲۹- *ibid.*, p. 20 ؛ از صبا تانیا ۳۱۰/۱ .
- ۳۰- از جمله ، رك : *A Lit. Hist. of Persia*, IV, pp. 467-468
- ۳۱- از این قبیل است : نقش‌زدن : فریب ونیرنگ ، مال‌خوب نان‌دار : پرسود، خرج مصر : مناسب‌مصر (۱۱۵/۱) ، پاشدن : برخاستن (۱۱۶/۱) ، ول‌کردن : رهاکردن (۱۳۲/۱) ، قولچوماقی‌کردن (۸۲/۲) ، ماهم اهل بخیه‌ایم : ماهم از موزکار باخبریم (۱۶۵/۱).
- ۳۲- رك : سیاحت‌نامه ۱۸۲/۲ ؛ دی‌بزن ، هی‌بزن (۱۳۱/۱) ، ایران‌میران (۲۳۴/۲) ؛ بول بی‌پیر (۲۷۹/۲) ؛ نیز ۷۷/۱ ، ۱۲۲ ، ۲۱۴ ، ۸۵/۲ ، ۱۰۱ ، ۱۵۲ .
- ۳۳- از جمله ، رك : سیاحت‌نامه ۵۱/۲ ، ۵۳-۵۴ .
- ۳۴- گویا متأثرست از بیت سعدی در بوستان :

نباتی میان بسته چون نیشکر براو مشتری از مگس بیشتر

«درمندان» در این جمله بمعنی شیفتگان وعاشقان است .

۳۵- از جمله، رك : سیاحت نامه ۹۵/۲، ۱۸۵، ۲۱۲، ۵۹/۳-۶۱، ۶۴ .

۳۶- نظیر «برای خدا حافظ آمدم» ، «به شما هر قدر تشکر کنم کم است» (۱۱۶/۱) ؛

«خانواده جناب آقارا همه می دانند خودشان را هم که پس از فراغت از تحصیل علم ....

وقتی که بدین شهر تشریف آوردند همه می دانند که ... چنزی نداشتند» (۱/۱)

(۱۷۶) ؛ «یکی از ادبای ایران شعری در این باب به مرحوم پدر خواند... می خواهم آنرا به شما

هم بخوانم» (۲۳۱/۱) ؛ «این اشعار را ... من به رضا خان خواندم» (۱۹۹/۲) ؛ «شب شد من

من چند روزست نخوابیده رفتم بخوابم» (۵۱/۲) ؛ «او از من چه چیز مخفی می دارد که از

دیدن من سیاحت نامه او را بدش آید» (۶۵/۲) ؛ «سبب چیست که بهما حبل المتین نمی آید ؟»

(۱۵۲/۲) ؛ «عدم موجودگی مکاتب» (۳۰۵/۲) ؛ «خود فرض و خائن» (۲۱۳/۲) ؛ «مکتوب شما

را... گرفتم» (۲۰۴/۳) .

۳۷- رك : از صبا تانیا ۳۱۰/۱ ، ۴۱ ح .

۳۸- از این قبیل : «یوسف همو سربه سوی آسمان برداشته بارقت تمام گفت : و کفی

بالله شهید آ (۱۸۱/۱) ؛ «اما فریاد او به گوش احدی نمی رود، ولهم آذان لایسمعون» (۲۲۴/۱) ؛

«... ایت فرموده اند : اذا فسد العالم فسد العالم» (۱۸۳/۱) نیز (۱۲۹) .

۳۹- از جمله : «هر دو [لوحه] را زیادت کرده «بوسیده و بر مردمك دیده نهادیم» (۱۳۰/۱) ؛

«من نگفتم این رازنهان نخواهد ماند ، توانکار کردی ، نهان کی ماند آن رازی کزو سازند

محفلها» (۳۶/۲) ؛ نیز رك : ۱۳۳/۱، ۱۵۰، ۱۵۴، ۲۹۴/۲ .

## دخو

۱- «در روز ۲۲ جمادی الاولی ۱۳۲۶ قمری مرحوم میرزا جهانگیرخان شیرازی رحمه الله علیه ... را قزاقهای محمدعلی میرزا دستگیر کرده به باغشاه بردند و در ۲۴ همان ماه در همان جا او را به طناب خفه کردند» علی اکبر دهخدا .

۲- این شعر در نخستین شماره صوراسرافیل - که پس از قتل میرزا جهانگیرخان، در شیرای وردن Yverdon سویس به اهتمام دهخدا و دیگران منتشر شده - درج گردیده است.

۳- ۱۲۹۷ ه.ق - ۱۲۷۵ ه.ق.

۴- اولین شماره صوراسرافیل در روز پنجشنبه ۱۷ ربیع الآخر ۱۳۲۵ ه.ق. چهارده ماه پس از آن که دولت ایران رسماً در عداد دول مشروطه قرار گرفت از طبع خارج شد .

۵- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، تهران ۱۳۴۲-۱۳۵۲ .

۶- دخو از لحاظ معنی لغوی یعنی دهخدا ، کدخدا و در عرف نام ابلهی قزوینی است که ایرانیان داستانهای سفیهانه و خنده انگیزی به او نسبت می دهند نظیر جوحی و ملانصرالدین . لطف ذوق و ظرافت طبع دهخدا در انتخاب این اسم مستعار از جهات مختلف قابل ملاحظه است .

۷- هنگامی که دهخدا را به تبعید از ایران می رانده اند در باب وضع اقوام نزدیک خویش حتی معیشت آنان نگران بوده و دو نامه در این زمینه به دوستانش نوشته است که اخیراً منتشر شد و خواندنی است و نکته آموز ، رك : راهنمای کتاب ، سال دوازدهم (۱۳۴۸) ص ۳۱۱-۳۱۲ ، ۴۶۱-۴۶۳ .

۸- شماره سوم دوره جدید صوراسرافیل در ۱۵ صفر ۱۳۲۷ منتشر شده است .

۹- آقای دکتر رعدی نوشته اند : «تا آن جاکه من اطلاع دارم فقط در ۱۳۴۰ هجری قمری از شهریور ۱۳۰۰ تا مرداد ۱۳۰۱ خورشیدی در چند شماره از سال اول روزنامه «شقیق

سرخ» مقداری ازامثال جاری وسائر وجدی فارسی را که عمدآبه شیوه عبیدزاکانی بوجهی تصرفاتی طنزآمیز درآنها کرده بود بچاپ رساند» یغما، سال بیست و دوم (۱۳۴۸) ص ۱۰.

۱۰- درباب آثاردهخدا، رك: مجموعه اشعاردهخدا، تهران ۱۳۳۴، مقدمه دكتر محمد

معین ۱۴-۶.

۱۱- سیدحسن تقی زاده، دیوان ناصر خسرو ۶۱۳، به اهتمام سید نصرالله تقوی و مجتبی

مینوی، تهران ۱۳۰۷؛ مقدمه لغت نامه ۳۹۶.

۱۲- رك: مجموعه اشعاردهخدا، مقدمه ۳۲.

۱۳- شادروان سعید نفیسی این مقالات را از دوره صوراسرافیل استخراج کرده و در

«شاهکارهای نثر فارسی معاصر»، تهران ۱۳۳۰، ۱۶/۱۱۵-۱۲۰، بطبع رسانده است. دراین مقاله نیز از این مجموعه استفاده شده و شماره صفحاتی که ذکر می شود مربوط به آن است.

۱۴- «انکار نمی توان کرد که در بعضی از آثار فکاهی منظوم و منثوری که دهخدا در اوائل

مشروطیت در روزنامه صوراسرافیل بچاپ رساند کم و بیش تأثیر برخی از نویسندگان و شاعران روزنامه معروف «ملانصرالدین» که در باکو به ترکی قفقازی منتشر می شد مخصوصاً تأثیر

صابر شیروانی سراینده اشعار فکاهی و اجتماعی «هوپ هوپ نامه» محسوس است» یغما ۲۲/

۱۱-۱۲؛ نیز رك: یحیی آرین پور، از صبا تا نیما، تهران (کتابهای جیبی) ۱۳۵۰، ۸۶/۲-۹۷.

۱۵- مجموعه اشعاردهخدا ص ۵ ببعده.

۱۶- مجله مهر سال اول (۱۳۱۲) شماره ۵ ص ۳۹۶.

۱۷- مجموعه اشعار دهخدا ص ۴۴ ببعده.

۱۸- همان کتاب ص ۱۲۴-۱۲۵.

۱۹- همان کتاب ص ۱۲۷ ببعده.

۲۰- همان کتاب ص ۵۰.

۲۱- همان کتاب ص ۵۷، ۶۳.

۲۲- همان کتاب ص ۳۱.

۲۳- همان کتاب ص ۳۲ ببعده.

- ۲۴- همان کتاب ص ۶۱ ببعد .
- ۲۵- همان کتاب ص ۹۷ .
- ۲۶- همان کتاب ص ۱۳۵ .
- ۲۷- خداو هنگام تبعید از ایران دریکی ازدونامه‌ای که پیش از این یادشد ، درسفارش کسانش به دوستان می‌نویسد : «این استیصال‌نامه از طرف آن‌کسی است که در مدت دوسال تمام در مقابل وعده وزارت و امید میلیونها پول تلفزید و شرف را به هیچ‌یک از زخارف می‌داده نکرد» ، راهنمای کتاب ۱۲/۲۱۲ ، ۴۶۳ .
- ۲۸- سید اشرف‌الدین حسینی ۱۲۸۸ هـ . ق . - ۱۳۱۳ هـ . ش . قسمتی از اشعار فکاهی او در کتابهای باغ بهشت و نسیم شمال گردآوری شده است . کلیات اشعار او متجاوز از بیست هزار بیت است .
- ۲۹- سعید نفیسی ، مجله سپیدوسپاه (شهریور ۱۳۴۴) به نقل از تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران دردوره مشروطیت ، ادوارد براون ، ترجمه محمدعباسی ، تهران ۱۳۳۵ ، ص ۱۲۲ ؛ نیز ر.ک : حبیب یغمایی ، یغما ۲۱/۷۰۶-۷۰۹ .
- ۳۰- ر.ک : تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران دردوره مشروطیت ۱۴۰-۱۴۲ .
- ۳۱- شماره ۳۰ ، صوراسرافیل . شماره‌های میان دوهلال مربوط است به روزنامه صوراسرافیل و صفحات جلد اول از کتاب شاهکارهای نثر فارسی معاصر ، ر.ک : ۱۳ ح .
- ۳۲- این موضوع یادآور داستان بوزینه محبوب زبیده ، همسرهارون الرشیدست ، ر.ک : ابن اسفندیار ، تاریخ طبرستان ، تصحیح عباس اقبال ، تهران ۱۳۲۰ ، ۹۲/۱-۹۳ ؛ قیروانی ، زهرالاداب و ثمرالالباب ، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید ، مصر ۱۳۷۲-۱۳۷۴ ، ۴/۹۸۸ ؛ ابوالعلاء المعری ، رسالة الغفران ، تحقیق و شرح الدكتور بنت الشاطیء ، مصر ۱۹۵۰ .
- ص ۴۴۶ .
- ۳۳- موضوع اخیر یادآور داستانی است که سنائی به شعر درآورده است ؛ ر.ک : حذیقه الحقیقه ، تصحیح مدرس رضوی ، تهران ۱۳۲۹ ، ص ۳۱۷
- ۳۴- دکتر رعدی ، یغما ۲۲/۱۱ .

## داستان پرداز تاریخ

- ۱- محمدعلی جمالزاده، تقریظ وانتقاد بر: دلیران تنگستانی، تصنیف محمدحسین رکنزاده آدمیت، تهران، چاپ پنجم (اقبال) ۱۳۴۱، ص ۱۸.
- ۲- ازجمله توسیدید، پولی بیوس، ابوعلی مسکویه وابن خلدون که تاریخ خود را «کتاب العبر» نام نهاد، رک: دکتر عبدالحسین نرین کوب، تاریخ در ترازو، تهران (امیرکبیر) ۱۳۵۴، ص ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۸۱.
- ۳- از صبا تانیم ۲/۴۲۰؛ نیز رک: F. Machalski, "Shams-u Tughrā, Roma: Historique de Moḥammad Bāqir Khusruvī, Charisteria Orientalic, prague, 1956, p. 150.
- ۴- از فضلی معروف کرمانشاه ۱۲۵۰ - ۱۳۰۷ ه. ق.
- ۵- وی در ذوالحجه ۱۳۳۶ درگذشت و خسروی قصیده ای در ثنای او دارد، رک: دیوان محمدباقر خسروی، تهران (بروخیم) ۱۳۰۴، ص ۱۰۹.
- ۶- رک: دیوان ۴۰، ۵۱، ۵۸.
- ۷- رک: همان کتاب ۶۰.
- ۸- همان کتاب ۲۸، ۳۹، ۵۲، ۱۰۶، ۱۸۲، ۲۵۵، ۲۵۶.
- ۹- همان کتاب ۹۶.
- ۱۰- همان کتاب ۱۶-۱۸.
- ۱۱- درباره شرح احوال محمدباقر میرزا خسروی، رک: رشیدی بسمی، «خسروی»، مجله آینده، سال نخستین، شماره ۲ (شهریور ۱۳۰۴) ص ۱۳۰-۱۳۴؛ همو، مقدمه بردیوان خسروی، ص ۱-۲۳؛ همو، مقدمه بر شمس و طغرا، تهران، چاپ دوم (کلاله خاور) ۱۳۲۹ -

۱۳۳۰ ش. ۱۶/۳-۱۶؛ از صبا تانیم ۲/۲۴۰-۲۴۱.

۱۲- نخستین چاپ هر سه جلد این رمان به همت معتضدالدوله کرمانشاهی در ۱۳۲۸

ه. ق. در چاپخانه شرافت احمدی کرمانشاه صورت گرفته است.

۱۳- Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, ed. Karl Jahn

(Dordrecht-Holland : D. Reidel Publishing Co., 1968), p. 371 ;

Machalski, p. 154.

۱۴- در باب این اصطلاح ، رك : غلامحسین یوسفی، عشق پهلوان، مجموعه سخنرانیهای

اولین و دومین هفته فردوسی، مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی) ۱۳۵۳،

ص ۱۶/۲۸ ح .

۱۵- شماره های میان دو هلال مربوط است به صفحات شمس و طغرا ، چاپ خاور .

۱۶- رك : عشق پهلوان ۱۹-۲۰ .

۱۷- Rypka, p. 678; Kubičková, cf. *Geschichte ...*, op. cit., s

119; H. Kamshad' op. cit. p. 44; از صبا تا نیما ۲/۲۴۹؛

۱۸- رك : دیداری با اهل قلم ۱/۲۲۷ .

۱۹- Kamshad, p. 44 به نقل از F. Machalski, p. 158؛ نیز رك : از صبا

تانیم ۲/۲۴۸ .

۲۰- مانند پهلوان محمد نجار و نوچه هایش که شیعه بود و بامغولان و ستمکاران دشمنی

می ورزید و به جوانمردی و انسانیت اعتقاد داشت (۱/۱۰۵، ۱۱۷، ۱۳۳)، کلو سیف الدین رئیس

کلوهای شیراز ۳/۴، لولی شبگرد، مردك شبگرد، خداداد . درباره کلوها ، رك : ۳/۴ و نیز:

دکتر عبدالحسین زرین کوب ، از کوچه زندان ، تهران ۱۳۴۹، ص ۳-۶ .

۲۱- رك : از صبا تا نیما ۲/۲۵۰ .

۲۲- همان کتاب ۲/۲۴۸ .

۲۳- از جمله ، رك : همان کتاب ۲/۲۵۲ .

۲۴- رك : دیداری با اهل قلم ۱/۶۲-۶۴ .

- ۲۵- نیزرك : Kamshad, p. 44 .
- ۲۶- رك : دیداری با اهل قلم ۱/۲۶۴-۲۶۷ .
- ۲۷- نیزرك : دکتر ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات در ایران ، دانشگاه تهران ۱۳۵۱ ، جلد سوم (بخش اول) ، ص ۱۱۱-۱۱۲ .
- ۲۸- رك : دیداری با اهل قلم ۱/۳۰۵ .
- ۲۹- نیز رك : Kamshad, p. 44 ؛ از صبا تانیم ۲/۲۴۷-۲۴۸ .
- ۳۰- سورة رعد (۱۳) آیه ۱۱ .
- ۳۱- رك : از صبا تانیم ۲/۲۵۱ .
- ۳۲- رك : دیداری با اهل قلم ۱/۲۸۹ .
- ۳۳- نظیر : «امشب از برکت وجود شما اورا یافتم و اختیار از دستم رفت و فراموشم شد که شما حضور دارید» و داددل بگرفتم به برسه از دهنش» (۱/۴۵) ؛ «همین قدر که خیال روی شمارا می کنم بدنم بلرزه می آید ، همچو گنجشکی که باران خورده است» (۳/۳۶) ؛ نیز ۱/۲۴ (۲۴) .
- ۳۴- مانند : «دست قدرت و مشاطه صنع در آن چشم و ابرو و زلف و گیسو و لب و دندان و زنج و دهان و گفتار و بیان و چهره و رنگ و لهجه و آهنگ و کف و بنان و سینه و پستان يك لطافت و ملاحظ و شیرینی و آنیستی بودیعت نهاده بود» (۱/۳۷) .
- ۳۵- *Geschichte ...*, s. 118 . نویسنده عناصر چندین نوع رمان دیگر را نیز در اثر خود بکار برده است، رك: Machalski, p. 155
- ۳۶- رك : 1: Kamshad, p. 42 ; 1: n. 150, p. Machalski
- ۳۷- *Geschichte ...*, s. 119
- ۳۸- Machalski, p. 163 ; Kamshad, p. 45
- ۳۹- از صبا تانیم ۲/۲۵۲ .



## بانگ خروس سحری

- ۱- لک. ای. چابکین، شرح مختصر ادبیات جدید فارسی، مسکو ۱۹۲۸، به نقل از یحیی آرین پور، از صبا تانیم، تهران (کتابهای جیبی) ۱۳۵۰، ۲/۲۸۱؛ نیز رک: راهنمای کتاب، سال اول، شماره سوم (پاییز ۱۳۳۷)، ص ۳۲۱.
- ۲- سید حسن تقی زاده، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره ششم، شماره سوم (آذر ۱۳۳۳)، ص ۲۵۷.
- ۳- مهرداد مهرین، سرگذشت و کار جمال زاده، تهران (کانون معرفت) ۱۳۴۲، ص ۱۲۷.
- ۴- تقی زاده، همان جا، همان صفحه.
- ۵- محمد علی جمال زاده، شرح حال، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، دوره ششم، شماره سوم (آذر ۱۳۳۳)، ص ۲۵۶-۲۶۶. در باب تأثیر روحانیون در انقلاب مشروطیت ایران، رک: Hamid Algar, *Religion and State in Iran 1785-1906, The Role of the Ulama in the Qajar Period* (U. S. A.: University of California Press, 1969), pp. 240-256.
- Ann K. S. Lambton, "The Persian 'Ulamā and Constitutional Reform," *Le Shī'ism Imāmīte* (Paris: Presses Universitaires de France, 1972), pp. 245-269.
- N. R. Keddie, "The Origins of the Religious - radical Alliance in Iran," *Past and Present*, No. 34, pp. 70-80.
- ۶- دکتر محمد اسماعیل رضوانی، انقلاب مشروطیت ایران، تهران (ابن سینا) ۱۳۴۵، ص ۹۲؛ نیز رک:

H. Kamshad, *Modern Persian Prose Literature*, (Cambridge : Cambridge University Press, 1966), p. 91.

Kamshad, pp. 93, 106-۷

۸- تقی‌زاده، همان‌جا، ۲۶۰-۲۶۱؛ ب. نیکی‌تین، به نقل م. مهرین ۱۵۹.

۹- مجله شرق جدید (1954) No. 5 *Oriente Moderne*, به نقل م. مهرین ۱۷۴-۱۷۵؛

B. Alavi, *Geschichte und Entwicklung der Modernen Persischen Literatur* (Berlin : Akademie Verlag, 1964), s. 134.

۱۰- جمال‌زاده، شرح حال، ۲۷۰؛ Kamshad, p. 92

۱۱- ت.پ. هیتن T.P. Heaten، سخنرانی وی در ادب‌ولندن (تابستان ۱۹۵۴)، به نقل

۲. مهرین ۱۵۱-۱۵۲.

A. Christensen, Kamshad, p. 104-۱۲

۱۳- از صبا تانیا ۲/۲۸۱.

۱۴- Jan Rypka, *History of Iranian Literature*, ed. Karl Jahn, (Dordrecht- Holland : D. Reidel Publishing Co., 1968), p. 389.

۱۵- رك : نامه سيدعبدالرحيم خلخالى از تهران، ۱۷ ربیع‌اول ۱۳۴۱، در مقدمه شاهکار (عموحسینعلی)، تهران، بی‌تاریخ، ص «ب-ج»؛ م. مهرین ۱۶۳؛ از صبا تانیا ۲/۲۷۹-۲۸۰؛ Rypka, p. 389 ; Kamshad, p. 94

Rypka, p. 389-۱۶

۱۷- رك : مقدمه شاهکار (عموحسینعلی)، ص «ه».

۱۸- علاوه بر آنچه جمال‌زاده در این باب نوشته (رك : ۵ ح؛ سروته يك كرباس، تهران

(معرفت) ۱۳۴۴ ۱۶/۱۷-۱۲۷) رك : ۳ ح.

۱۹- جمال‌زاده، شرح حال ۲۶۳-۲۶۵.

۲۰- ايضاً ۲۶۴.

۲۱- ايضاً ۲۶۶؛ نیز رك : ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به‌اهتمام

علی اکبر سمعیدی سیرجانی، تهران ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶-۱۳۴۹، بخش

اول ۱۰۲ .

۲۲- جمالزاده ، شرح حال ۲۶۶-۲۶۷ ، ۲۶۸ ؛ تاریخ بیداری ایرانیان ، بخش اول

۹۴-۹۵ .

۲۳- شرح حال ۲۶۶ .

۲۴- ایضاً ۲۶۹ .

۲۵- *Geschichte ...*, s. 135

۲۶- م. مهرین ۲۸ .

۲۷- ایضاً ۲۹-۳۰ ، ۴۴-۴۵

۲۸- شرح حال ۲۶۹ .

۲۹- Kamshad, p. 92

۳۰- م. مهرین ۳۱-۳۲ .

۳۱- شرح حال ۲۷۱ .

۳۲- ر.ک : م. مهرین ۳۱-۵۰ .

۳۳- شرح حال ۲۷۲-۲۷۳ ؛ م. مهرین ۵۱-۶۱ ؛ Kamshad, p. 92

آنچه در باب کوششهای اجتماعی و سیاسی محمدعلی جمالزاده و جمعی از ایرانیان  
مقیم برلین در ایام جنگ جهانی اول ، در این فصل از کتاب حاضر ذکر شده است عیناً منقول  
است از شرح حال جمالزاده به قلم خودوی (ر.ک : همین یادداشتها / ۵ ح) و کتاب مهرداد  
مهرین (ر.ک : همین یادداشتها / ۳ ح) و نویسنده این سطور خود در این زمینه - که خارج از  
بحث اصلی است- تتبعی خاص ندارد.

۳۴- م. مهرین ۵۷-۵۹ .

۳۵- محمدقزوینی، کاظمزاده ایران شهر ، غنیزاده ، پورداود، رضاتربیت و دیگران .

۳۶- شرح حال ۲۷۷ ؛ Kamshad, p. 93

- ۳۷- شرح حال ۲۷۵، ۲۷۷ .
- ۳۸- رك : ايضاً ۲۷۵ ؛ م. مهرين ۷۵؛ *Geschichte* s. 137
- ۳۹- شرح حال ۲۷۹، ۲۷۸ ؛ Kamshad, p. 94
- ۴۰- شرح حال ۲۷۳ ؛ Kamshad, p. 92
- ۴۱- نامه ۸ نوامبر ۱۹۲۵. از پاریس ، رك : شرح حال ۲۸۰ . محمد قزوینی درباره تحقیقات و تتبعات تاریخی جمالزاده بخصوص در مورد کتاب «تاریخ روابط روس و ایران» اظهار نظر بسیار تحسین آمیزی دارد که خواندنی است ، رك : نامه های قزوینی به تقی زاده ، به کوشش ایرج افشار، تهران (انتشارات جاویدان) ۱۳۵۳، ص ۲۱-۲۲ .
- ۴۲- جمالزاده از این جلسات با خاطرات خوشی یاد می کند و شرح آن را در مجله راهنمای کتاب ، سال شانزدهم (۱۳۵۲) ص ۴۱۵-۴۲۴، ۶۲۲-۶۴۵ نوشته است .
- ۴۳- این کتاب چاپ دوم و صورت مفصل سرگذشت عموحسینعلی است در دو جلد.
- ۴۴- Bernardin de Saint-Pierre و *Le Café de Surat*
- ۴۵- Hendrik Wilhelm van Loon, *The Story of Mankind*
- ۴۶- Friedrich Schiller, *Wilhelm Tell*
- ۴۷- Friedrich Schiller, *Don Carlos*
- ۴۸- Molière, *L'Auare*
- ۴۹- Henrik Ibsen, *En folkefiende*
- ۵۰- رك : ص ۲۴۵ کتاب حاضر .
- ۵۱- درباره ترجمه آثار جمالزاده و نیز نوشته های او به زبانهای خارجی، رك :
- Kamshad, pp. 104-106 ؛ م. مهرين ۲۰۸-۲۱۲ .
- ۵۲- رك : Kamshad, p. 106
- ۵۳- رك : مقدمه سروه يك كرباس ۱/۱۴؛ شرح حال ۲۷۶-۲۷۷؛ م. مهرين ۱۲۷-۱۲۸ .
- ۵۴- رك : شرح حال ۲۶۴-۲۶۵ ؛ م. مهرين ۱۴، ۱۶، ۱۷ - ۱۸ .
- ۵۵- تقی زاده، همان جا، ۲۶۲ ؛ نیز رك : م. مهرين ۱۲۱ .

*Geschichte ...*, s. 142, 145-۵۶

*ibid.*, s. 138-۵۷

*ibid.*, loc. cit.-۵۸

۵۹- شماره‌های میان دوهلال مربوط است به صفحات «یکی بود یکی نبود»، چاپ کویانی، برلین ۱۳۴۰ ه. ق. / ۱۹۲۲.

۶۰- پس از سالهای دراز، فرهنگ لغات عامیانه، تألیف جمال‌زاده به کوشش دکتر محمدجعفر محجوب، جزء انتشارات فرهنگ ایران زمین به سال ۱۳۴۱ در تهران چاپ و منتشر شد.

۶۱- *De vulgari eloquentia* کتابی است به لاتینی در دفاع از بکاربردن زبان یومی ایتالیائی برای مقاصد ادبی.

۶۲- رگ: Kamshad, pp. 107-108

*ibid.*, p. 96-۶۳

*Geschichte ...* s. 139-۶۴

Rypka, p. 389-۶۵

Kamshad, pp. 109-110: رگ-۶۶

۶۷- Rypka, pp. 389-390. رپکارمی نویسد بسیاری از نویسندگان بعدی گرچه

دررمانهای خود به انتقادات اجتماعی پرداختند در فراست و احساساتی نبودن در ادراک زندگی، به پایه اونسیدند، ایضا ۳۹۰-۳۹۱.

*Geschichte ...* s. 140-۶۸

۶۹- رگ: دیداری با اهل قلم ۲۸۸-۲۸۹.

۷۰- از صبا تانیم ۲۸۱/۲.

*Geschichte ...*, s. 144-۷۱

Kamshad, p. 104-۷۲

۷۳- از صبا تانیم ۲۸۱/۲.

۷۴- نیز رك : Rypka, p. 390

۷۵- در برخی از داستانهای اخیر جمالزاده ، و فور مصطفیات و مثلهای عوام و مترادفات و بیان يك فكر واحد به چند صورت و نیز اشاره به نکته های خردمندانه و اندیشه های عرفانی و فلسفی و آوردن اشعار گاه نثر او را دچار اطناب کرده و در پیشرفت داستان کنیدی پدید آورده است Kamshad, p. 100

۷۶- *ibid.*, p. 109

۷۷- مقدمه شاهکار (عمو حسینعلی) ، ص «ه» .

۷۸- *Geschichte ....*, s. 145

۷۹- از جمله ، رك : Kamshad, p. 109

۸۰- سروه يك کرباس ، تهران (معرفت) ۱۳۴۴ ، مقدمه ۸/۱ .

۸۱- Rypka, p. 381

۸۲- جمالزاده از فرنگ و فتگانی که پس از بازگشت به ایران با هموطنان خود ناهم رنگ می نمایند مکرر سخن گفته است (Kamshad, p. 108) و این مسافر یکی از آنان است که در نخستین داستان او دیده می شود .

۸۳- نویسنده این سطور در مهرماه ۱۳۵۴ در ژنو در این باب با جمالزاده گفتگویی داشت . وی خود این نکته را تأیید می کرد .

۸۴- رك : هفت کشور ، ترجمه محمدعلی جمالزاده ، تهران (معرفت) ۱۳۴۰ ، «مطالبی

در باب فن ترجمه» ، ص پنجم-چهاردهم .

۸۵- رك : Kamshad, p. 100

۸۶- از جمله ، رك : *ibid.*, pp. 100-101

۸۷- *ibid.*, p. 112

۸۸- *Geschichte ....*, s. 144

در عین حال یکی از داستان‌نویسان روزگار ما معتقدست «یکی بود و یکی نبود» ، بجز «درددل ملا قربانعلی» ، بقیه داستانهای لطیفه‌وارست و از داستانهای واقعی و اصیل- که «پایه‌اش بر حتمیت و واقعیت وقایع زندگی گذاشته شده‌است» نه حوادث اتفاقی و محتمل - فاصله بسیار دارد ؛ رك : جمال میرصادقی ، نگاهی کوتاه به داستان‌نویسی معاصر ایران ، سخن ، دوره بیست‌وششم ، شماره ۹ (شهریور ۱۳۵۷) ص ۹۱۶-۹۱۷ .

### جعفرخان

- ۱- رك : Medjid Rezvani, *Le Théâtre et la danse en Iran* (G. P. Maisonneuve et Larose, Paris 1962), pp. 15-71;
- دکتر ابوالقاسم جنتی‌عطائی ، بنیاد نمایش در ایران ، تهران (ابن‌سینا) ۱۳۳۳ ، ص ۷-۲۶؛ م.م. دیاکونوف M.M. Diakonov ، تاریخ ایران باستان ، ترجمه روحی‌ارباب ، تهران (نگاه ترجمه و نشر کتاب) ۱۳۴۶ ، ص ۳۱۴-۳۱۵ ، نقل قول پلوتارک در باب نمایش «واکهان» اوری پید در دربار ایران ؛ Sarré, *L' Art antique de la Perse*.
- ۲- از جمله، رك : فتح‌الله مجتبائی ، ترجمه هنر شاعری (بوطبقا) ارسطو، تهران (اندیشه) ۱۳۳۷ ، ص ۲۲، ۲۷، ۱۵/۵۹ ح ، ۷/۶۹ ح .
- ۳- رك : M. Rezvani, pp. 78-104 ؛ بنیاد نمایش در ایران ۲۹-۴۷ .
- ۴- رك : بنیاد نمایش در ایران ۳۰-۳۱ ؛ تمدن ایرانی، تألیف چندتن از خاورشناسان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران (نگاه ترجمه و نشر کتاب) ۱۳۴۶ ، ش. ویرولو Ch. Virolleaud '«تئاترهای ایران»» ، ص ۳۳۴-۳۳۸ ؛ یحیی آرین‌پور، از صباتانیمه، تهران (کتابهای جیبی) ۱۳۵۰، Alexandre chodzko, *Djoungi Chahadet. Le cantique du Martyr ou recueil des drames religieux que les Persans du rit-chia font*

annuellement représenter dans le mois de Moharrem, Paris 1855.

Comte de Gobineau, *Les Religions et les philosophies dans l'Asie Centrale*, Paris 1866.

Al. Chodzko, *Le Théâtre Persan, choix de tezie*, Paris 1878.

Lewis Pelly, *The Miracle Play of Hasan and Hosein*, London 1879.

E. Bertels, *Persidski Theatre*, Leningrad 1924.

Krimsky, *Persky Theatre*, Kiev 1925.

Wilhelm Litten, *Das dram in Persen*, Leipzig 1929.

۵- رك : M. Rezvani, pp. 109-133؛ بنیاد نمایش در ایران ۵۱-۵۸؛ از صبا

تانیما ۳۲۵-۳۳۶.

۶- در باب تاتر جدید، رك : M. Rezvani, pp. 134-141؛ بنیاد نمایش در ایران

۵۸ بعد؛ از صبا تانیما ۳۳۶-۳۵۸.

۷- رك : از صبا تا نیما ۳۵۸-۳۶۶.

۸- رك : همان کتاب ۲/۲۹۴-۳۰۲؛ بنیاد نمایش در ایران (نمایشنامه‌ها) ۸۰-۱۱۵.

۹- رك : بنیاد نمایش در ایران (نمایشنامه‌ها) ۵۱-۷۹.

۱۰- نمایشنامه‌های رضا کمال (شهرزاد) از نوع دیگر بوده است و در شمار اپرته‌ها و درام‌های

موزیکال، رك : از صبا تانیما ۳۱۱-۳۱۳.

۱۱- خان‌ملك ساسانی، یادبودهای سفارت استانبول، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۱۰/۱، ح.

۱۲- رك : همان کتاب ۱۰۳-۱۰۵؛ حسین داودی، دبستان ایرانیان استانبول، راهنمای

کتاب، سأل بیستم، شماره ۸-۱۰ (آبان‌دی ۱۳۵۶)، ص ۶۸۹-۶۹۱.

۱۳- در کتاب یادبودهای سفارت استانبول (ص ۱۲۳) عکسی چاپ شده که مربوط

است به سفارت علیقلی خان انصاری مشاور الممالك در استانبول (۱۲۹۹ ش.) و در آن حسن مقدم

نیز بعنوان وابسته سفارت بالباس رسمی همراه دیگر کارکنان سفارت خانه دیده می‌شود.

۱۴- رك : محمد صدر هاشمی، تاریخ جرائد و مجلات ایران، اصفهان ۱۳۲۹، ۴/۴۶-



۴۷؛ یادبودهای سفارت استانبول ۲۰۹-۲۱۱.

۱۵- Le Génie persan.

۱۶- Le Rôle de la femme dans la révolution persane

۱۷- درمجلس یادبود جمعیت «ایران جوان» در تالاردارالفنون، آذرماه ۱۳۰۴.

۱۸- دکتر محمود افشار، آینده، سال اول، شماره ۵ (آذر ۱۳۰۴)، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۱۹- Franz Toussaint, *Rubaiyat d'Omar Khayyam*, tr. du

Persan (l' Edition d'Art H pizza, 12 ed.. Paris 1924).

۲۰- ر.ک: *Liber Amicorum Romain Rolland*, Zürich 1926.

«دوستان رومن رولان»، به نقل از دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی، پیام نوین، سال سوم، شماره ۲

(۱۳۳۹)، ص ۲/۵۲ ح.

۲۱- ایرج افشار، یغما، سال هشتم، شماره ۱۲ (اسفند ۱۳۳۴)، ص ۵۷۰.

۲۲- دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی، پیام نوین ۲/۳، ص ۵۷.

۲۳- B. Alavi, *Geschichte und Entwicklung der Modernen*

*Persischen Literatur* (Berlin: Akademie-Verlag, 1964), s. 192.

۲۴- درباب شرح احوال و آثار حسن مقدم بیش از همه دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی

پژوهش کرده و نویسنده این سطور نیز از مقالات ایشان و دیگران بهره برده است. منابع اطلاعات

راجع به حسن مقدم بترتیب تاریخ انتشار عبارت است از:

دکتر محمود افشار، حسن مقدم - «علی نوروز»، آینده، سال اول، شماره ۵ (آذر ۱۳۰۴)،

ص ۳۲۶-۳۲۷.

ایرج افشار، به یاد علی نوروز، جهان نو، سال سوم (۱۳۲۷)، ص ۴۶۱.

دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی، نویسنده جعفرخان از فرنگ آمده، اطلاعات ماهانه، سال

هفتم، شماره ۷۹ (مهر ۱۳۳۳)، ص ۲۸-۳۰.

دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی، بنیادنمایش در ایران ۷۰، ۸۷، ۹۳، ۹۷.

سعید نفیسی، خیمه شب بازی، مجله سپیدوسپاه، سال سوم، شماره ۲۴ (دی ۱۳۳۴).

- ایرج افشار، علی نوروز (حسن مقدم) بمناسبت سی‌امین سال مرگداو، یغما، سال هشتم، شماره ۱۲ (اسفند ۱۳۳۴)، ص ۵۶۹-۵۷۰.
- علی نصیریان، نظری به هنرنمایش در ایران، مجله‌نمایش، دوره دوم، شماره ۹ (بهمن ۱۳۳۶).
- دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی، حسن مقدم «علی نوروز» نویسنده «جعفرخان از فرنگ آمده»، پیام‌نوین، سال سوم، شماره ۲/ (آبان ۱۳۳۹)، ص ۶۵-۵۲ (صورت تکمیل شده مقاله مندرج در اطلاعات ماهانه است).
- یحیی آرین‌پور، از صبا تانیم، ۲/ ۲۹۳، ۳۰۲-۳۱۰.
- ۲۵- از صبا تانیم، ۲/ ۳۰۵، ۲ ح.
- ۲۶- بسیاری از مطالبی که پیش از این به آنها اشاره شد، همین‌حالت انتقادی را دارد.
- ۲۷- به نقل از صبا تانیم، ۲/ ۳۰۵، ۲ ح.
- ۲۸- رک: ص ۲۹۱ کتاب حاضر.
- ۲۹- رک: ص ۲۶۵ کتاب حاضر.
- ۳۰- این مشکل تا سالهای پس از ۱۳۲۰ نیز هنوز باقی بود، بخصوص در نمایش برخی از آثار معروف و هنری غربی به فارسی - که در آنها جمع میان‌زبان گفتار و لطف‌کلام ضروری می‌نمود- تا این‌که کوششها و تجربه‌های گوناگون بعضی از خبرگان فن‌نمایش راه را هموار کرد و نشر نمایش فارسی از این لحاظ همیشه مدیون آنان است.
- ۳۱- کاوه، سال دوم (دوره جدید)، شماره ۱ (جمادی‌الاولی ۱۳۳۹/ ژانویه ۱۹۲۱)، ص ۸-۱۱ (ص ۴۴۲-۴۴۵ چاپ دوم).
- ۳۲- رک: از صبا تانیم، ۲/ ۳۰۶.
- ۳۳- رک: همان کتاب ۲/ ۳۱۱.

## زندى اندیشه‌ور

- ۱- صادق هدایت ، تاريك خانه ، از مجموعه سگ ولگرد، تهران ، چاپ دوم (معرفت) ۱۳۳۰، ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸ .
- ۲- صادق هدایت ، بوف‌كور، تهران، چاپ چهارم (اميركبير) ۱۳۳۱، ص ۷۴ .
- ۳- صادق هدایت ، حاجى آقا، تهران (سخن) ۱۳۴۵، ۸۶ ؛ نيز رك: بوف‌كور ۷۴؛ قضيه نمك تركى، از مجموعه عنويه خانم وولنگارى، تهران، چاپ دوم (اميركبير) ۱۳۳۳، ص ۱۳۰ .
- ۴- Rypka, p. 410
- ۵- پاستور والرى - رادو Pasteur Vallery Radot عضو آكادمى فرانسه ، مجله ماهانه «مردان و جهان» *Homme et Monde*، مارس ۱۹۵۴، رك : يك نويسنده نوميده، صادق هدایت ، ترجمه حسن قائمیان، سخن، دوره پنجم ، شماره پنجم (اردیبهشت ۱۳۳۳)، ص ۳۵۴؛ نيز Kamshad, p. 177.
- ۶- آندره روسو، صادق هدایت و شاهكارش، ترجمه حسن قائمیان، سخن، دوره چهارم، شماره نهم (شهریور ۱۳۳۲)، ص ۷۴۰-۷۴۱ ؛ نيز Kamshad, p. 178.
- ۷- اين مقاله در شماره ژوئن ۱۹۵۳ مجله *Le Médieum* دوج شده ؛ رك : سخن ۷۴۰/۴ ؛ Kamshad, p. 178 .
- ۸- Kamshad, p. 180 درمورد نظر منتقدان غربى درباره بوف‌كور، رك : همان كتاب ۱۷۷ ببعده .
- ۹- تاريك خانه ۱۳۵ .
- ۱۰- بوف‌كور ۹۹ .

- ۱۱- دکتر احمد فروید، اندیشه‌های هدایت، در کتاب صادق هدایت، گردآورده محمود کنیرایی، تهران (اشرفی، فرزین) ۱۳۴۹، ص ۳۸۷.
- ۱۲- بوف‌کور ۹۱.
- ۱۳- همان کتاب ۹، ۱۰.
- ۱۴- یزدان‌بخش قهرمان، کتاب صادق هدایت ۳۷۴، نیز ۲۹۸.
- ۱۵- محمدعلی جمال‌زاده، کتاب صادق هدایت ۲۴۲.
- ۱۶- دکتر رحمت مصطفوی، بحث کوتاهی درباره صادق هدایت و آثارش، تهران، چاپ دوم (امیرکبیر) ۱۳۵۰، ص ۹۱-۹۳.
- ۱۷- یزدان‌بخش قهرمان، کتاب صادق هدایت ۳۶۹.
- ۱۸- همان کتاب ۲۵۴، ۲۴۱.
- ۱۹- محمدعلی جمال‌زاده، دارالمجانین، تهران، چاپ سوم، ۱۳۳۲، ص ۱۳۰.
- ۲۰- دکتر احمد فردید، کتاب صادق هدایت ۳۸۸، ۳۸۷.
- ۲۱- مصطفی فرزانه، رك: کتاب صادق هدایت ۲۸۲، ۲۷۹.
- ۲۲- صادق هدایت، پیام کافکا، مقدمه برگروه محکومین از کافکا، ترجمه حسن قائمیان، تهران (امیرکبیر) ۱۳۳۷، ص ۱۱.
- ۲۳- از مشهورترین آنها رضاقلی‌خان هدایت، نیرالملک، مخبرالدوله، مخبرالسلطنه و صنیع‌الدوله را می‌توان نام برد. در باب سلسله نسب واجداد صادق هدایت، رك: Kamshad, p. 138-139.
- ۲۴- برادران صادق: محمود هدایت و سرلشکر عیسی هدایت هم بترتیب معاونت نخست‌وزیر و ریاست دانشگاه جنگ را عهده‌دار بودند. شوهرخواهرش حاجی علی رزم‌آرا به نخست‌وزیری رسید تا در ۱۳۲۹ ه. ش: کشته شد.
- ۲۵- ونسان مونتی V. Monteil، در باره صادق هدایت، ترجمه حسن قائمیان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۱، ص ۱۹.

- ۲۶- دارالمجانین ۱۱۷، نیز ۱۱۵، ۱۳۹ .
- ۲۷- ازجمله، رك : كتاب صادق هدايت ۱۳۴-۱۳۵ .
- ۲۸- مجتبی‌مینوی ، نقدحال ، تهران (خوارزمی) ۱۳۵۱، ص ۵۹ .
- ۲۹- *Geschichte* ..., s. 163
- ۳۰- دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، تهران (ابن‌سینا) ۱۳۲۶، ۲/ ۹۳۷ .
- ۳۱- نقدحال ۴۵۷-۴۵۸ .
- ۳۲- این داستان، بعد با عنوان «محلل» در مجموعه سه قطره خون چاپ شده است .
- ۳۳- Kamshad, pp. 144, 204 .
- ۳۴- رك : كتاب صادق هدايت ۲۴۵ ببعده .
- ۳۵- پورداود، بهرام‌گور انكلساریا، سخن، دوره دوم، شماره ششم (خرداد ۱۳۲۴) ، ص ۱۹۹ .
- ۳۶- شماره ۷۹، ژوئیه ۱۹۲۶ .
- ۳۷- رك : نوشته‌های پراکنده صادق هدايت ، شصت و دو - شصت و چهار ؛ Kamshad, p. 208 .
- ۳۸- رك : مصطفی‌فرزانه، كتاب صادق هدايت ۲۸۱، ۲۸۳-۲۸۵ .
- ۳۹- دارالمجانین ۱۳۴ .
- ۴۰- كافكا دردنامه خود «وصیت‌کرده همه آثار و نوشته‌هایش را «بدون استثنا و بی آن‌که بخوانند» بسوزانند» ، پیام‌کافکا ۶۰ .
- ۴۱- رك : محمد کردعلی ، امراءالبیان ، قاهره ۱۳۵۵ ه. ق. ، ص ۵۰۰-۵۰۵ .
- ۴۲- رك : نوشته‌های پراکنده ، شصت و پنج .
- ۴۳- محمدعلی جمال‌زاده ، ازنامه‌مورخ ۴ تیسیر ۱۳۵۵ وی به‌نویسنده این‌سطور .
- ۴۴- ازجمله، رك : كتاب صادق هدايت ۲۰۳-۲۰۴ .
- ۴۵- همان‌كتاب ۱۲۱-۱۲۲ .
- ۴۶- همان‌كتاب ۱۳۰، ۱۳۲ .

- ۴۷- همان کتاب ۲۰۸-۲۰۹، نیز ۱۴۰، ۱۴۲ .
- ۴۸- همان کتاب ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۴۹؛ حسن قائمیان، سخن ۵/۳۵۰، ۲ ح .
- ۴۹- همان کتاب ۲۵۱، ۲۶۰؛ نیز ۲۶۷-۲۶۸، ۲۷۰، نوشته ابوالقاسم انجوی شیرازی .
- ۵۰- همان کتاب ۲۳۲، ۲۳۳ .
- ۵۱- همان کتاب ۱۲۶، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۸۸ .
- ۵۲- همان کتاب ۱۷۳-۱۷۴، ۱۶۷ . هدایت درسالهای پیشتر سفری کوتاه به روسیه و تاشکند نیز کرده بود .
- ۵۳- از جمله، رك : مونتی، درباره صادق هدایت ۵۴-۵۹؛ حسن قائمیان، همان کتاب ۶۶-۶۸؛ کتاب صادق هدایت ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۷۰-۲۷۲، ۲۷۹-۲۸۰، ۲۸۶، ۲۹۲-۲۹۳ .
- ۵۴- صادق هدایت، زنده بگور، تهران، چاپ دوم (امیرکبیر) ۱۳۳۱، ص ۲۴ .
- ۵۵- افسانه آفرینش، آفرینگان وس. گ. ل. ل. نمودار آن است .
- ۵۶- صادق هدایت، ترانه های خیام، تهران (امیرکبیر) ۱۳۳۴، ص ۳۷، ۲۵ .
- ۵۷- پیام کافکا ۴۵ .
- ۵۸- در پاسخ ایرادهایی که برخی بر صادق هدایت گرفته اند، دکتر رحمت مصطفوی کتابی نوشته است، رك : ۱۶ ح .
- ۵۹- رك : نوشته های پراکنده ۳۴۷، ۳۴۹، ۴۴۹ .
- ۶۰- رك : ترانه های خیام ۴۸، ۲۹، ۳۷، ۶۳، ۴۴-۴۵، ۵۰، ۵۶، ۵۸، ۶۰ .
- ۶۱- برای اطلاع بیشتر از مایه ها و زمینه های آثار هدایت، رك :  
Kamshad, p. 145 ff .
- ۶۲- درباره ترجمه داستانهای هدایت به زبانهای غربی، رك : مونتی، درباره صادق هدایت ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۷۷؛
- Kamshad, pp. 143, 147, 148, 152, 154, 157, 158, 162, 163, 177, 178, 179, 180, 184, 185, 187, 188, 189, 198.
- یوسف کور هدایت به عربی نیز ترجمه شده است به نام «البومة العمياء» بتوسط ابراهیم

الدسوقی شتا ، مصر ۱۹۷۶ . همین مترجم در کتاب «قصص من الادب الفارسی المعاصر» (مصر ۱۹۷۵) ، گجسته‌دژ، سگ‌ولگرد، چنگال، سایه مغول ، زنده‌بگور، زنی که مردش را گم کرد، مردی که نفسش را کشت، محلل، گرداب، صورتکها، شبهای ورامین، عروسک پشت پرده، لاله و آینه شکسته‌ها نیز به عربی ترجمه کرده است . ازدوست فاضلم آقای دکتر یوسف بکار متشکرم که مرا از انتشار دو کتاب اخیر آگاه کردند و آنها را در اختیارم گذاشتند .

درباب تجزیه و تحلیل آثار هدایت بتوسط منتقدان غربی، علاوه بر کتاب کامشاد، رک :

Rypka, p. 418, n. 49; Richard L. G. Flower, *Sadeq-e Hedayät*, 1903-1951, *Eine literarische Analyse* (Berlin (West) : H.W. Herrmann Verlag, 1977).

۶۳- مصطفی فرزانه، کتاب صادق هدایت ۲۷۹ .

۶۴- ترانه‌های خیام ۳۱ .

۶۵- همان کتاب ۲۹ .

۶۶- صادق هدایت، آخرین لبخند، از مجموعه سایه روشن ، تهران، چاپ پنجم (امیرکبیر)

۱۳۴۲ ، ص ۱۵۸ .

۶۷- *Geschichte ...*, s. 164

۶۸- زنده‌بگور ۱۶ ؛ در داستان فردا نیز می‌خوانیم : «آدم ساعتی دراز از بیابان خشک بی‌آب و علف می‌گذره ، به امید این که یک نفر دنبالشه . اما همین که برمی‌گرده که دست‌اون را بگیره ، می‌بینه که کسی نبود . - بعد می‌لغزه و توی چاله‌ای که تا آن وقت ندیده بود می‌افته . - زندگی دالان دراز بیخ‌زده‌ای است» ، نوشته‌های پراکنده ۱۹۵ .

۶۹- Eric Fromm, *Beyond the Chains of Illusion* (New york :

Simon & Schuster, Inc., 1962), p. 59.

۷۰- *idid., The Sane Society* (London : Routledge & Kegan

Paul Ltd, 1973), p. 125.

- ۷۱- س. گد. ل. ل. ، از مجموعه سایه روشن، ص ۲۲ .
- ۷۲- تاریخ خانه ۱۳۱-۱۳۲ .
- ۷۳- س. گد. ل. ل. ، ۲۴ ، ۳۴ ، ۶۹ ، ۲۸ .
- ۷۴- رك : Kamshad, pp. 165-181
- ۷۵- رك : مونتی ، درباره صادق هدایت ۳۶-۳۹ ؛ دکتر احمدفرید ، کتاب مبادق هدایت ۳۹۱ .
- ۷۶- رك : Kamshad, p. 141 ff.
- ۷۷- دکتر پرویز ناتل خانلری ، «نثر فارسی در دوره اخیر» ، نخستین کنگره نویسندگان ایران ، تهران ۱۳۲۶ ، ص ۱۵۹ .
- ۷۸- رك : نقد حال ۴۶۲ ؛ *Geschichte* ... s. 164
- ۷۹- رك : بحث کوتاهی درباره صادق هدایت ۱۱۵-۱۳۳ ؛ نیز رك : *Geschichte* ... loc. cit .
- ۸۰- نیز رك : درباره صادق هدایت ۱۹ ؛ بحث کوتاهی درباره صادق هدایت ۱۵۳-۱۵۴ ؛ Kamshad, pp. 142-143
- ۸۱- سعیدنقیسی ، شاهکارهای نثر فارسی معاصر ، تهران (معرفت) ۱۳۳۲ ، ج ۲ ، مقدمه «ح» ، «و» . در باب اندیشه های هدایت ، نیز رك : احمدفرید ، کتاب صادق هدایت ۳۸۶-۳۹۹ .
- ۸۲- رك : غلامحسین یوسفی ، «یکی از مظاهر هنر سعدی» ، نامه اهل خراسان ، تهران (زوار) ۱۳۴۷ ، ص ۸۱-۸۳ .
- ۸۳- Law, Henry D. G., "Persian Writers," *Life and Letters*, LXIII, No. 148(1949), p. 253, quoted from Kamshad, p. 151.
- ۸۴- رك : Kamshad, p. 152
- ۸۵- نخستین کنگره نویسندگان ایران ۱۶۰ .



- ۸۶- رك : Kamshad, pp. 157-158
- ۸۷- رك : *ibid.*, pp. 159-160
- ۸۸- Rypka, p. 412
- ۸۹- از جمله رك : بحث کوتاهی درباره صادق هدایت ۱۶۹؛ *Geschichte ...*, s. 163
- ۹۰- رك : Kamshad, p. 184
- ۹۱- درباره این داستان ، رك : حسن قائمیان، درباره صادق هدایت ۲۳-۲۶ ؛  
Kamshad, pp. 184-185
- ۹۲- رك : Kamshad, p. 185
- ۹۳- *ibid.*, p. 187
- ۹۴- رك : *Geschichte ...*, s. 163 ; Rypka, p. 411 ; *ibid.*, p. 174, 185.
- ۹۵- Kamshad, pp. 161-162
- ۹۶- رك : بحث کوتاهی درباره صادق هدایت ۱۴۱-۱۴۲ .
- ۹۷- رك : درباره صادق هدایت ۱۴۲، ۱۴۶ .
- ۹۸- بترتیب ، رك : کاتیا، از مجموعه سگ ولگرد، ص ۶۹-۷۰ ؛ میهن پرست، از همان مجموعه، ص ۱۵۲ ؛ زنی که مردش را گم کرد، از مجموعه سایه روشن، ص ۷۱-۷۲ ؛ آبجی خانم، از مجموعه زنده بگور، ص ۷۷؛ طلب آمرزش، از مجموعه سه قطره خون، تهران، چاپ دوم (امیرکبیر) ۱۳۳۰، ص ۷۲، ۷۴-۷۶ ؛ آبجی خانم ۷۹-۸۰ ؛ بوف کور ۳۲، ۵۹ .
- ۹۹- رك : آفرینگان، از مجموعه سایه روشن، ص ۱۱۷ .
- ۱۰۰- سگ ولگرد ۱ .
- ۱۰۱- رك : آفرینگان ۹۸-۹۹ ؛ علویه خانم ۲۳، ۳، ۱۵ .
- ۱۰۲- رك : داود گوژپشت، از مجموعه زنده بگور، ص ۵۳ ؛ بن بست، از مجموعه سگ ولگرد، ص ۳۹-۴۰ .
- ۱۰۳- از جمله، رك : نامه مورخ ۱۴ مرداد ۱۳۰۶ وی به محمود هدایت ، کتاب صادق هدایت ۱۷۸-۱۷۹ ؛ نامه به یان ریپکا، همان کتاب ۲۱۷-۲۱۸ .

- ۱۰۴- رك : كتاب صادق هدايت ۲۶۱-۲۶۳ .
- ۱۰۵- رك : همان كتاب ۳۴-۳۶ .
- ۱۰۶- رك : نوشته های پراکنده ۴۰۴-۴۰۹ .
- ۱۰۷- رك : همان كتاب ۳۸۲-۳۹۱، ۳۹۴-۴۰۱ . منظور از جلدهفتم خمسة نظامی ، كتاب گنجینه گنجوی یا دیوان اشعار نظامی است به تصحیح حسن وحید دستگردی ؛ داستان ناز به قلم ح . م . حمیدست .
- ۱۰۸- رك : دیداری با اهل قلم، ۱/۲۹۲ .
- ۱۰۹- رك : بحث کوتاهی درباره صادق هدايت ۱۴۸-۱۵۰ .
- ۱۱۰- كه شبیه *Animal Farm* مزرعه حیوانات ، اثر George Orwell است، رك: Kamshad, p. 190.
- ۱۱۱- رك : *Geschichte ...*, s. 164, 166 .
- ۱۱۲- رك : بحث کوتاهی درباره صادق هدايت ۱۶۲-۱۶۵ .
- ۱۱۳- Rypka, p. 412
- ۱۱۴- نیز رك : Kamshad, p. 159
- ۱۱۵- زنده بگور ۱۲-۱۳ .
- ۱۱۶- گجسته دژ، از مجموعه سه قطره خون ، ص ۱۷۰-۱۷۱ .
- ۱۱۷- رك : دارالمجانين ۱۲۴-۱۲۹ ؛ دکتر محمد ابراهیم شریعتمداری، صادق هدايت و روانکاوی آثارش، تهران ۱۳۴۳، ص ۱۲۶-۱۶۵ .
- ۱۱۸- *Geschichte ...*, s. 168
- ۱۱۹- نیز رك : دکتر حمید زرین کوب ، زبان داستان در آثار صادق هدايت ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال هفتم، شماره دوم (تابستان ۱۳۵۰)، ص ۳۱۰-۳۲۹ .
- ۱۲۰- از جمله، رك: جمال زاده، دارالمجانين ۱۳۱؛ انتقاد مجتبی مینوی بر «حاجی آقا»، كتاب صادق هدايت ۳۶۲-۳۶۳ ؛ سعید نفیسی، شاهکارهای نثر فارسی معاصر، ج ۲، مقدمه

«و»، «ز»؛ دکتر رحمت مصطفوی، بحث کوتاهی دربارهٔ صادق هدایت ۱۶۱-۱۶۷. دکتر مصطفوی نقائص انشای هدایت را در «فکر به زبان فرانسه، غفلت از قواعد دستوری، و تعبیرات عامیانه نابجا» در بیان مستقیم خودش خلاصه کرده است. این چند نمونه از لغزشهای قلمی - که از داستانهای مختلف وی اینک نقل می‌کنم - درخواب توجه است:

\* «اکنون که مرا سوگند دادید **می‌روم** برای تان بگویم» (پروین دختر ساسان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۳، ص ۴۹).

\* «حکایتی که **می‌روم** نقل بکنم» (کاتیا ۷۱).

\* «حالا **می‌رود** صدکروور فحش به آلمانیها بدهد» (اسیر فرانسوی، از مجموعهٔ زنده بگور، ص ۴۹).

\* «به حرفزن فالگیر باور نکرد» (تجلی، از مجموعهٔ سگ ولگرد، ص ۱۱۴).

\* «مهربانو **از او** دلداری کرد» (زنی که مردش را گم کرد ۵۳).

\* «چگونه **مرا** قضاوت خواهند کرد ... من **خودم را** سخت تر قضاوت کرده‌ام» (زنده بگور ۲۸):

\* «**از شما** گوشمالی نکردند؟» (اسیر فرانسوی ۵۱).

\* «**دختر من** (رفیقه من) موهای بور داشت» (همان داستان، همان جا).

\* «**اسیرهای** (اسیرهای) آلمانی را فرانسویها می‌گرفتند» (همان داستان ۵۲).

\* «حالا صورت آنها پژمرده اندیشناک و سربگریبان زندگی می‌نماید» (مادلن، از مجموعهٔ زنده بگور، ص ۶۲).

\* «فکرمی‌کردم از اول آشنایی خودم را با آنها» (همان داستان، همان جا).

\* «من چشمهایم را بهم گذاشته بودم و نفس بزرگ عمیق می‌کشیدم» (اصفهان نصف

جهان، تهران، چاپ دوم، ۱۳۳۳، ص ۶۸).

دکتر رحمت مصطفوی - که خود از دوستان و ستایشگران هدایت است - نوشته:

«شاید این در عین حال یکی از جالب‌ترین شوخیهای روزگار و یکی از بهترین شواهد قدرت معجزه‌آسای نبوغ است که بهترین، بزرگترین، با روح‌ترین و مؤثرترین نویسندهٔ قرون اخیر

ایران، فارسی را خوب نمی‌دانست!». از قضا بالزاک Balzac و چارلز دیکنز Charles Dickens و تولستوی Tolstoy و داستایوسکی نیز نادرست و سرسری می‌نوشته‌اند. به قول سامرست موام Samerset Maugham نویسنده انگلیسی معاصر «این عجیب است که چهار نفر از بزرگترین رمان‌نویسهای دنیا، به زبان مادری خودشان این قدر بد بنویسند. این طور پیدا است که خوب نوشتن، از اجزاء اصلی ساز و برگ رمان‌نویس نیست؛ بلکه قوت و نیروی حیاتی، قوه تخیل، قدرت آفرینش، «دید»، آگاهی از طبیعت بشری، بانضمام علاقه بدان و همدردی با آن، و «باروری» و هوش، مهم‌تر است. با وجود این، بهتر است آدم خوب چیز بنویسد تا بد» (سامرست موام، بحث و نقد درباره ده رمان بزرگ جهان، ترجمه کاوه دهگان، تهران (انتشارات علمی) ۱۳۴۶، ص ۹۱-۹۲).

۱۲۱- نخستین کنگره نویسندگان ایران ۱۶۰.

۱۲۲- زنده بگور ۲۷.

۱۲۳- نیزک: بحث کوتاهی درباره صادق هدایت ۱۶۹-۱۷۱.

۱۲۴- در باب کتاب حاجی آقا، رک: بحث کوتاهی درباره صادق هدایت ۱۷۲-۱۸۰؛

Kamshad, pp. 192-197.

۱۲۵- Kamshad, p. 190.

۱۲۶- میهن پرست ۱۷۱.

۱۲۷- گجسته دژ ۱۶۹.

۱۲۸- کتاب صادق هدایت ۳۶۲-۳۶۳.

۱۲۹- رک: Kamshad, p. 166.

۱۳۰- بحث کوتاهی درباره صادق هدایت ۱۷۱.

۱۳۱- Geschichte ..., s. 159, 163.

۱۳۲- Kamshad, pp. 137, 201.

۱۳۳- Geschichte ..., s. 162, 168.

## حسب حال

۱- *Mémoires*, 1830.

۲- *Autobiography*, 1771-1790.

۳- *Dichtung und Wahrheit*, 1811-1831.

۴- *Vita di Benvenuto Cellini*, 1728.

۵- قصتی مع الشعر، ۱۹۷۳. این کتاب بتوسط نویسنده این سطور و دکتر یوسف بکار

به فارسی ترجمه شده است، تهران (انتشارات طوس) ۱۳۵۶.

۶- ر.ک : *Dictionary of World Literary Terms*, ed. Joseph T. Shipley

(London : George Allen & Unwin, 1955), pp. 32-33.

۷- *Confessions*

۸- *Confessions*, 1782-1789.

۹- *Confession d'un enfant du siècle*, 1836.

۱۰- *Mémoires d'outre-tombe*, 1841.

۱۱- اسامه ادیب و مورخ وازدلاوران عرب بوده است (۵۸۴-۴۸۸ ه. ق.) و کتابش در

نوع خود در ادب عربی قدیم بی نظیر است و به زبانهای فرانسوی، آلمانی، روسی و انگلیسی نیز ترجمه شده است.

۱۲- وی از داعیان اسماعیلی بود و به سال ۴۷۰ ه. ق. درگذشت.

۱۳- بابر بنیانگذار سلسله تیموری هند بود و وفاتش در سال ۹۳۷ ه. ق. اتفاق

افتاد. بابرنامه - که واقعات بابری یا تزوک بابری نیز نامیده می شود - به زبان ترکی جغتائی است. بابر در این کتاب سرگذشت زندگی خود را املا کرده است. ترجمه فارسی آن به نام

نجارب الملوک در بمبئی (۱۳۰۸ ه. ق.) چاپ شده است .

۱۴- این کتاب طه حسین، ادیب و نویسنده معاصر مصری، به نام «آن روزها» بتوسط آقای

حسین خدیو جم به فارسی ترجمه و مکرر چاپ شده است .

Mémoires, 1717. ۱۵-

Mémoires, 1662. ۱۶-

Autobiography of Bertrand Russell, 1944-1969. ۱۷-

Als wär's ein Stück von mir, 1966. ۱۸-

Detskie gody bagrova-unuka, 1858. ۱۹-

Detstvo, 1852. ۲۰-

Otrochestvo, 1854. ۲۱-

Yunost, 1857. ۲۲-

Detstvo, 1914. ۲۳-

VLyudyakl. 1916. ۲۴-

Moi Universitety, 1923. ۲۵-

Henry David Thoreau, Walden or Life in the Woods, 1854. ۲۶-

Eoswell's Life of Johnson, 1787 ۲۷-

۲۸- رك : شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه ، تألیف عبدالله

مستوفی، چاپ دوم، در سه جلد، تهران (زوار) ۱۳۴۳، ۱/ پیشگفتار .

۲۹- رك : راهنمای کتاب، سال ششم، شماره ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲) ،

ص ۲۲ .

۳۰- رك : کتاب مستوفی و آذربایجان، ضمیمه سال هجدهم یغما (۱۳۴۴)، ص ۴۳ .

۳۱- الشعر والشعراء ، لبنان (دار الثقافة) ۱۹۶۴، ص ۱۰ .

۳۲- رك : راهنمای کتاب، سال هفتم، شماره ۲ (زمستان ۱۳۴۳)، ص ۳۰۰ .

۳۳- شماره های میان دو هلال مربوط است به صفحات کتاب «شرح زندگانی من»، رك :

۲۸ ح .

۳۴- رك : مجتبى مینوى، راهنمای كتاب ۶/۲۲-۲۳ ؛ ناصح ناطق، كتاب مستوفى و آذربایجان ۳۵ .

۳۵- مجتبى مینوى ، همان جا .

۳۶- یكى بود وىكى نبود ، برلین (كاویانی) ۱۳۴۰، ص ۲۲ .

۳۷- رك : ص ۱۳ .

۳۸- كتاب مستوفى و آذربایجان ۴۰ .

۳۹- رك : غربت غرب، چاپ دوم، تهران (امیركبير) ۱۳۵۴، كهولت و سالمندى، ص ۲۲ - ۲۶ .

۴۰- كتاب مستوفى و آذربایجان ۴ ؛ نیز رك : عباس اقبال، یادگار، سال دوم، شماره اول. (شهریور ۱۳۲۴)، ص ۷۴ .

۴۱- از جمله، رك : ۲/۴۱۱-۴۱۶، ۴۱۸، ۴۳۴-۴۳۵، ۴۴۹-۴۵۴، ۵۰۸-۵۰۹، ۳۶/ ۴۴۷-۴۴۸ كتاب .

۴۲- كتاب مستوفى و آذربایجان ۶-۷ .

۴۳- رك : راهنمای كتاب، سال بیستم، شماره های ۱-۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۶)، ص ۸۷ به نقل از «كتاب امروز» .

۴۴- ناصح ناطق ، حبیب یغمایى، كتاب مستوفى و آذربایجان ۲، ۳، ۳۵ ؛ نیز رك : عباس اقبال آشتیانی، یادگار، سال دوم، شماره اول، ص ۷۳ .

۴۵- رك : ص ۴۰۷-۴۰۸ كتاب حاضر .

۴۶- كتاب مستوفى و آذربایجان ۴، ۵ .

۴۷- همان رساله ۸-۱۲ .

۴۸- همان رساله ۱۸-۳۹ .

۴۹- راهنمای كتاب ۷/۲۹۸-۲۹۹ ؛ نیز رك : عباس اقبال، یادگار، سال دوم، شماره اول،

ص ۷۴ .

۵۰- کتاب مستوفی و آذربایجان ۱۳-۱۷، ۴۳ .

۵۱- همان رساله ۲، ۳، ۳۵، ۴۰، ۴۳ .

۵۲- راهنمای کتاب ۶/۲۴-۲۵، ۷/۲۹۷-۲۹۸ .

۵۳- مثلاً در این مورد: «مع هذا خانواده‌هایی را می‌بینیم که افراد آنها در پاره‌ای از اخلاق جبلّی مانند حسد و بخل و جبن و قساوت و کودنی و گولی و تزویر و لجاج، یا بلندنظری و کرم و شجاعت و مروت و ذکاوت و زرنگی و راستی و گذشت و شهامت و صراحت لهجه و متانت و بردباری و حسن تعقیب و طبع شعر و صوت و قریحه نویسنده‌گی و سیاستمداری بر سایر خانواده‌ها بیش‌ی و برتری دارند» (۳/۳۰۳) .

۵۴- مانند: «میرزا محمود وزیر در این وقت پنجاه و هفت ساله، مردی زرنگ و زیرک، برعکس برادرش متین و بردبار، بلند نظر و بدال، نویسنده و شاعر و بذله‌گو، مسلمان و با ایمان، ناسازخوان و روزه‌گیر . . . و از آن اشخاص بود که به عفو خدا بیش‌از عمل خود معتقدند» (۱/۱۸۸) .

۵۵- نظیر: «عمرش وفا به تمام کردن مدرسه نکرد» (۱/۳۳۲) .

۵۶- مثلاً: «من هیچ . . . زید را به این ترتیب ندیده‌ام» (۱/۲۳۲) .

۵۷- مانند: «من از آن اشخاصم که می‌گویم (بجای می‌گویند) . . .» (۳/۴۵۵ نیز ۳۵۲) .

۵۸- رك: دکتر خسرو فرشیدورد، تأثیر ترجمه در زبان فارسی، فرهنگ و زندگی، شماره

۲۲ (پاییز ۱۳۵۵)، ص ۴-۴۷ .





فهرست



## فهرست اعلام

| ۲۸۴                               | آ                                   |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| آدرین مزینو ۳۱۶                   | آباد ۳۳۶ ، ۳۴۳                      |
| آدم (ع) ۳۴۱                       | آباقا ۱۴۹ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، |
| آدمیت ، دکتر فریدون ۴۳۴ ، ۴۳۵ ،   | ۲۱۰ ، ۲۱۲ ، ۲۱۶ ، ۲۲۱               |
| ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹             | آب دندان بك ۱۵۷                     |
| آذربایجان ۷۹ ، ۱۸۱ ، ۳۷۳ ، ۳۸۴ ،  | آب زندگی ۳۱۷ ، ۳۳۴ ، ۳۴۸ ، ۳۵۵      |
| ۴۰۰ ، ۴۰۷ ، ۴۱۶                   | آبش خاتون ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۸ ،   |
| آذربایجانیهها ۴۰۷                 | ۱۹۹ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ،       |
| آذر مرثوی ، میرزا ابوالقاسم ۴۳۶   | ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ،             |
| آرین پور ، یحیی ۴۳۰ ، ۴۳۵ ، ۴۴۵ ، | ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴                     |
| ۴۵۰ ، ۴۵۹                         | آخرین لبخند ۱۸۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ،       |
| آزادی و حیثیت انسانی ۲۴۷          | ۴۶۴                                 |
| آژانس پارس ۳۲۱                    | آخوندزاده ، میرزا فتحعلی ۲۷ ، ۷۸ ،  |
| آستان قدس رضوی ۱۲۳ ، ۳۸۴          |                                     |

|                                |                                  |
|--------------------------------|----------------------------------|
| آل بویه ۲۰۷                    | آسمان و ریسمان ۲۴۷               |
| آلمان ۸۰ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴           | آسمون ریسمون ۱۷۵                 |
| آلمانیها ۴۶۸                   | آسیا ۵۹ ، ۲۸۶                    |
| آمدن شاه بهرام ورجاوند ۳۱۷     | آسیای روس ۸۸                     |
| آن روزها ۴۷۱                   | آسیای صغیر ۱۰                    |
| آنطورا ۲۴۱                     | آشیانه عقاب ۱۸۹                  |
| آینده ، مجله ۴۴۷ ، ۴۵۸         | آصفالدوله ۱۷۴ ، ۴۰۰              |
| آینه شکسته ۳۲۸ ، ۳۳۱ ، ۴۶۴     | آصفالدوله بهادر ۴۲ ، ۴۴          |
| الف                            | آغامحمدخان قاجار ۹ ، ۳۳۶ ، ۳۸۹   |
| ابان دخت ۲۰۱                   | ۳۹۰ ، ۳۹۳ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ،          |
| ابراهیم (ع) ۲۹۰                | ۴۰۲                              |
| ابراهیم بیگ ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۳ ،  | آفرینگان ۳۲۵ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۴۰ ، |
| ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۴۵                | ۳۴۱ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸ ،          |
| ابطال الباطل ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۴۰۱ ، | ۳۵۴ ، ۴۶۳ ، ۴۶۶                  |
| ۴۰۲                            | آف شنیدر ۱۶۷                     |
| ابن اسفندیار ۴۴۶               | آقا سلیم ۱۸۲                     |
| ابن بابویه ۱۹۲                 | آقا علی قاضی ۱۲۹                 |
| ابن بطالان ۴۲۴                 | آقا فرج الله ۱۸۱                 |
| ابن بطوطه ۵۱                   | آقا محمد حسن نقاش زرگر ۱۹۲       |
| ابن بی بی ۱۱                   | آکادمی فرانسه ۴۶۰                |
| ابن خلدون ۴۴۷                  | آکبلای ۱۵۷                       |
| ابن رشد ۲۸۳                    | آکساکف ۳۶۳                       |
| ابن سینا ۲۸۳                   | آکسفورد ۵۱ ، ۵۳ ، ۵۴ ، ۶۰        |
|                                | آل احمد ، جلال ۴۳۹               |

- ابن سینا (کتاب فروشی) ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۶۲  
 ابوالحسن خلیل ۴، ۳  
 ابوالسحاق حلاج شیرازی، مولانا ۴۹  
 ابوالحسن بیگ ۴۱  
 ابوالحسن علی بن عبدالله شاذلی ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۲۷  
 ابوالحسن معمارباشی ۳۸۱  
 ابوالعلاء معری ۴۴۶  
 ابوالفتح سلطان محمد صفوی ۴۴  
 ابوالقاسم شیرازی ۲۴۱  
 ابوالهول ۲۱۵  
 ابوبکر سعدبن زنگی ۱۹۴، ۲۲۱  
 ابوحنیان توحیدی ۳۱۹  
 ابوریحان بیرونی ۳۱۲  
 ابوسهل علی بن محمد، قاضی ۳۱۹  
 ابوطالب بن علی مراد ۷۷  
 ابوطالب حسینی تربتی ۳۶۴  
 ابوطالب خان، میرزا ۳۹ - ۷۲، ۴۳۲  
 ابوطاهر محمدبن حسن طرسوسی  
 (طرطوسی) ۴۲۴  
 ابوعلی مسکویه ۴۴۷  
 ابومحمد محیی الدین ۲۰۲، ۲۳۲  
 ابومطیع ۳، ۴، ۴۲۳  
 اتابکان ۲۱۵  
 اتازونی، رک: امریکا  
 اتک ۱۵۸  
 احتساب الملك، محمدتقی ۲۸۶  
 احتشام السلطنه علامیر ۸۰  
 احمد (درسفیند طالبی) ۷۶، ۸۲  
 احمد ۳۵۳  
 احمد تکودار ۱۹۴، ۲۲۱  
 احمدشاه قاجار ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۸۰، ۳۸۴  
 احمد میرزا عضدالدوله ۳۶۴  
 اخباری، رک: میرزا محمد اخباری  
 اختر، روزنامه ۱۱۹  
 اخوان الصفا ۳۷۴  
 اداره تجارت ۳۲۱  
 اداره دول غیرهمجوار ۳۶۹  
 اداره کل ثبت کشور ۳۷۳  
 ادیب الممالک فراهانی ۱۹۲  
 ارامنه ۵۵، ۶۴، ۲۴۳  
 ارباب، روحی ۴۵۶  
 اردبیل ۱۱۴، ۱۲۹  
 اردشیر بابکان ۹۶  
 اردشیرخوره ۲۲۶  
 ارسطو ۱۲۷، ۲۸۳، ۴۵۶

|                                 |                                   |
|---------------------------------|-----------------------------------|
| ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ،        | ارسلان سلطان ۵۴                   |
| ۹۱ ، ۱۰۶ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ،          | ارغون ۱۹۴ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲             |
| ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۲ ، ۱۲۶ ،   | ارفع ، میرزا رضاخان دانش ۳۹۱      |
| ۱۳۳ ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ،         | ارفع الدوله ۱۱۶                   |
| ۱۴۳ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۵۴ ،         | ارمغان ، مجله ۴۲۹ ، ۴۳۰           |
| ۱۸۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۵ ، ۲۵۴ ،         | ارمغان آصفی ۴۲۴                   |
| ۲۸۷ ، ۲۹۰ ، ۲۹۲ ، ۳۶۹ ،         | اروپا ۲۱ ، ۳۹ ، ۴۰ ، ۴۴ ، ۴۵ ،    |
| ۳۹۱ ، ۴۳۲ ، ۴۴۱ ، ۴۵۸ ،         | ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۵ ، ۵۹ ، ۶۰ ،          |
| استاندارد اوایل ۳۸۴             | ۸۸ ، ۱۳۸ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ،            |
| استخر ۲۱۵                       | ۱۵۴ ، ۱۷۶ ، ۲۴۸ ، ۲۸۶ ،           |
| استراوینسکی ۲۸۸                 | ۲۸۸ ، ۳۱۳ ، ۳۱۵ ، ۳۲۱ ،           |
| استکهلم ۲۴۴                     | ۳۶۸                               |
| استوارت ، چارلز ۴۵              | اروپاییان ۵۶ ، ۱۳۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴    |
| اسحاق یهودی ۳۳۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۳ ،   | ارومیه (اورمیه) ۱۲۴ ، ۱۳۹ ، ۱۴۶   |
| اسد ۷۸ ، ۴۳۵                    | ازرق شامی ۱۷۲ ، ۱۷۳               |
| اسرار قاسمی ۱۲ ، ۴۲۶            | ازسبا تا نیما ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ،   |
| اسفندیار ۱۸                     | ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ،           |
| اسکاتلندیها ۵۹                  | ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۵ ، ۴۴۸ ،           |
| اسکندر مقدونی ۱۲۲ ، ۲۲۱ ، ۲۴۹ ، | ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۴ ،           |
| اسکندریه ۱۲۲ ، ۲۱۵              | ۴۵۶ ، ۴۵۷ ، ۴۵۹                   |
| اسلامبول ، رك : استانبول        | ازکوچه رندان ۴۴۸                  |
| اسماعیل خان ۵                   | اسامة بن منقذ ۳۶۳ ، ۴۷۰           |
| اسماعیل صفوی ، شاه ۱۳۰ ، ۱۴۳ ،  | استانبول ۴۳ ، ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۱ ، |
| اسمیت ، آدام ۱۸۳                | ۵۴ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۳ ، ۶۴ ،          |
| اسیرفرانسوی ۳۵۶ ، ۴۶۸           |                                   |

- اشتهاړد ۳۹۵  
 اشرف الدين حسينى ، سيد ۱۶۱ ،  
 ۴۴۶  
 اشرفزاده ۲۴۳  
 اشرفى ، فرزين (كتاب فروشى)  
 ۴۶۱  
 اصغر قاپوچى ۳۹۵  
 اصفهان ۴۱ ، ۱۹۷ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ،  
 ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳ ،  
 ۲۴۰ ، ۲۴۷ ، ۳۱۹ ، ۳۶۶ ،  
 ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۴۴۱ ،  
 ۴۵۵ ، ۴۶۸  
 اصفهان نصف جهان ۳۱۵ ، ۳۳۰ ،  
 ۳۴۲ ، ۳۵۱  
 اطلاعات ماهانه ، مجله ۴۵۸  
 الاعتبار ۳۶۳  
 اعترافات ۳۹۴  
 اعترافات يك كودك قرن ۳۶۳  
 اعتصام الملك ، ابوالحسن خان ۳۹۷  
 اعتصامى ، يوسف ۴۳۴  
 اعتماد السلطنه ۳۸۵ ، ۴۳۷  
 اعظم الدوله ۱۶۳  
 افسانه آفرينش ۳۱۶ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ،  
 ۳۵۵ ، ۴۶۳  
 افسانه اوراشيما ۳۲۰
- افشار ، ايرج ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ،  
 ۴۳۹ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۵۳ ،  
 ۴۵۸ ، ۴۵۹  
 افشار ، دكتور محمود ۲۸۸ ، ۴۵۸  
 افغانستان ۷۱  
 افلاطون ۱۲۷  
 افياليس ۱۶۷  
 اقبال آشتياني ، عباس ۴۱۶ ، ۴۲۹ ،  
 ۴۳۱ ، ۴۳۷ ، ۴۴۶ ، ۴۷۲  
 اقبال (كتاب فروشى) ۴۴۷  
 اقبال الدوله غفارى ۱۹۳  
 اقبال نامه ۱۹۳  
 اقدام ، روزنامه ۲۹۳  
 اكبر ، جلال الدين محمد ۴۲۴  
 اگوستن ، سنت ۳۶۳  
 البرز ، كوه ۲۳ ، ۳۰۱  
 التاجو بهادر ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ،  
 ۲۰۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷  
 الس ، هنرى ۴۱  
 الفيه و شلفيه ۲۱۳  
 الماس خان ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ،  
 ۲۳ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۰  
 الهيئه ۳۸۸  
 الياس ۲۴  
 امثال و حكم ۱۵۵ ، ۱۶۲ ، ۱۸۳ ،



- امین الدوله ، حاج میرزا علی خان  
 ۷۸ ، ۱۳۰ ، ۳۸۸ ، ۴۴۲
- امین السلطان ، میرزا علی اصغر خان  
 ۷۸ ، ۷۹ ، ۱۱۸ ، ۱۲۶ ،  
 ۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۶
- امین الضرب ، حاج محمد حسن ۱۴۵  
 امین دفتر ۴۰۰  
 امینی ، دکتر علی ۴۴۲  
 انجمن ادب ۲۸۸  
 انجمن ، روزنامه ۸۳  
 انجمن ولایتی کرمانشاه ۱۹۱  
 انجوی شیرازی ، ابوالقاسم ۴۶۳  
 انجیل ۴۸ ، ۸۸  
 اندیشه (کتاب فروشی) ۴۵۶  
 اندیشه ترقی و حکومت قانون ۴۳۴ ،  
 ۴۳۹  
 اندیشه قانون خواهی در ایران ۴۳۹  
 اندیشه و هنر ، مجله ۴۲۶ ، ۴۲۷ ،  
 اندیشه های طالبوف ۴۳۴ ، ۴۳۵ ،  
 ۴۳۸  
 اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی  
 ۴۳۴ ، ۴۳۵  
 اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده  
 ۴۳۴  
 انسان و حیوان ۳۱۴
- ۴۳۹  
 امراء البیان ۴۶۲  
 امریکا ۱۷۷ ، ۴۰۰  
 امریکاییها ۳۷۲  
 امیدوار ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ،  
 ۲۰۳ ، ۲۱۱ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱  
 امیر ارسلان رومی ۷ ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۴ ،  
 ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ،  
 ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ،  
 ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ،  
 ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۵ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ،  
 ۴۲۸  
 امیر افخم قره گزلو ۱۹۲  
 امیر بهادر جنگ ۱۴۰ ، ۱۷۰  
 امیر خیزی ، اسماعیل ۲۴۳  
 امیر کبیر ۹۷ ، ۱۳۰ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ،  
 ۳۹۸ ، ۴۰۲ ، ۴۳۴ ، ۴۷۲  
 امیر کبیر (کتاب فروشی) ۴۲۶ ، ۴۳۴ ،  
 ۴۴۱ ، ۴۴۷ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ،  
 ۴۶۴  
 امیر کبیر و ایران ۴۳۴  
 امیر کلیجه ۲۰۱ ، ۲۱۱ ، ۲۱۸  
 امیر هوشنگ ۱۶ ، ۱۷  
 امیل ۸۲

- اترلی ۲۵۳ ، ۲۵۹ ، ۲۶۶ ، ۲۷۱ ،  
 ۲۷۶  
 انستیتو پاستور ۳۰۵  
 انقلاب کبیر فرانسه ، کتاب ۳۷۴  
 انقلاب مشروطیت ایران ۴۵۰  
 انگلساریا ، بهرام گور ۳۱۶ ، ۳۱۷ ،  
 ۴۶۲  
 انکیانو ۱۹۵ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ،  
 ۲۱۲ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹  
 انگلستان ۴۲ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۴ ،  
 ۵۵ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۸۳ ، ۸۸ ،  
 ۹۱ ، ۹۳ ، ۹۷ ، ۱۱۷ ، ۱۲۵ ،  
 ۱۳۴ ، ۱۳۸ ، ۱۷۵ ، ۲۴۳ ،  
 ۲۴۴ ، ۳۱۱ ، ۳۶۸ ، ۳۷۲ ،  
 ۳۸۰ ، ۳۸۴ ، ۴۳۲  
 انگلیسیها ۴۹ ، ۵۳ ، ۵۸ ، ۵۹ ،  
 ۶۱ ، ۶۳ ، ۳۷۲ ، ۳۸۸ ،  
 ۳۹۰ ، ۴۳۱  
 انوری ۶۷ ، ۴۱۵  
 الاوامر العالیة فی امور العالیة ۱۱  
 اود ۴۱ ، ۴۲  
 اوری پید ۴۵۶  
 اوزلی ، سرویلیام ۵۹  
 اوسانه ۳۱۵  
 اوستاد نوروز پینه‌دوز ۲۸۴  
 اونوش (ظ . انوش) ۴  
 اهرام مصر ۲۱۵  
 ایاصوفیه ۴۷ ، ۴۹ .  
 الایام ۳۶۳  
 ایتالیا ۴۳ ، ۴۵ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۹۴  
 ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران  
 ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹  
 ایران ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۵ ، ۳۳ ، ۴۰ ، ۵۹ ،  
 ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ،  
 ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۷ ،  
 ۸۸ ، ۹۲ ، ۹۵ ، ۱۰۷ ، ۱۱۱ ،  
 ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ،  
 ۱۱۷ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ ، ۱۲۱ ،  
 ۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ،  
 ۱۳۰ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۷ ،  
 ۱۳۸ ، ۱۴۱ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ،  
 ۱۵۴ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۳ ،  
 ۱۶۶ ، ۱۷۴ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ،  
 ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۱ ،  
 ۱۹۳ ، ۲۰۰ ، ۲۰۸ ، ۲۱۴ ،  
 ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ ، ۲۳۳ ،  
 ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ،  
 ۲۴۲ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶

|                                     |                                   |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱۲۶ ، ۱۳۰ ، ۱۴۱ ، ۱۷۴ ،             | ۲۴۹ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ،           |
| ۲۱۷ ، ۳۶۴ ، ۴۳۸ ، ۴۵۲ ،             | ۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۹ ،           |
| ایرانی بازی ، نمایشنامه ۲۹۰ ، ۲۹۶ ، | ۲۶۸ ، ۲۶۵ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ،           |
| ایرلند ۴۲ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۵۱ ، ۵۳ ،     | ۲۷۸ ، ۲۷۱ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ،           |
| ۵۴ ، ۵۸ ، ۵۹ ، ۶۲ ، ۶۶ ،            | ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۷ ،           |
| ۴۳۱                                 | ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۸۸ ، ۲۹۷ ،           |
| ایروان ۶۴ ، ۶۷ ،                    | ۳۰۰ ، ۳۰۴ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ،           |
| ایضاحات درخصوص آزادی ۷۹ ،           | ۳۱۳ ، ۳۱۷ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ،           |
| ۸۱ ، ۸۳ ، ۴۳۶ ، ۴۳۸ ،               | ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ،           |
| ایفل ، برج - ۸۸                     | ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۴۵ ،           |
| ایلخانان ۱۹۴ ، ۲۰۸ ، ۲۱۹ ،          | ۳۴۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ،           |
| ای وردن ۱۷۷ ، ۱۸۳ ، ۴۴۴ ،           | ۳۷۲ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ،           |
| ب                                   | ۳۸۴ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۴ ،           |
| بابا خرم ۱۹۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۳ ، ۲۳۳ ،    | ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۳۴ ، ۴۳۶ ،           |
| بابر ۳۶۳ ، ۴۷۰ ،                    | ۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۳۷ ، ۴۴۶ ،           |
| با برنامه (واقعات ببری یا تزوك      | ایران جوان ، جمعیت ۲۸۷ ، ۲۹۲ ،    |
| ببری) ۳۶۳ ، ۴۷۰ ،                   | ۲۹۳ ، ۴۵۸ ،                       |
| باب عالی ۱۸۰                        | ایران ، روزنامه ۲۹۰               |
| باب همایون ، خیابان ۳۹۳             | ایران شهر ، رك : کاظمزاده ایران   |
| بادکوبه ، رك : باکو                 | شهر                               |
| بازول ، جیمز ۳۶۴                    | ایران شهر ، مجله ۲۹۱              |
| باغ بهشت ۴۴۶                        | ایرانیان ۴۰ ، ۴۹ ، ۶۳ ، ۷۸ ، ۸۰ ، |
| باغ تخت ۲۱۴                         | ۸۴ ، ۹۱ ، ۱۱۱ ، ۱۱۳ ،             |
| باغ شاه ۴۴۴                         | ۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۷ ، ۱۲۴ ،           |

- باغ ضياء ۸۷  
 باغ فردوس ۳۸۱  
 باكل، هنرى تامس ۹۷  
 باكو ۲۵۹، ۴۳۸، ۴۴۵  
 بالزاک ۴۶۹  
 بانک ملی ایران ۳۲۱  
 بانگ فای ۲۴۷  
 بحث و نقد دربارهٔ ده رمان بزرگ جهان ۴۶۹  
 بحثی کوتاه دربارهٔ هدایت و آثارش ۴۶۱، ۴۵۶، ۴۶۶، ۴۶۷  
 ۴۶۸، ۴۶۹  
 بدايع الوقایع ۳۶۴  
 بداؤنی، ملا عبدالقادر ۴۲۴  
 براون، ادوارد ۴۶، ۵۰، ۴۴۱  
 ۴۴۶  
 برتلس، ۰۱، ۳۳۶  
 برتون، آندره ۳۱۱  
 برزین ۴  
 برگ سبز ۴۹  
 برلین ۸۰، ۱۲۶، ۲۴۲، ۲۴۳  
 ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۹۰  
 ۲۹۱، ۳۱۵، ۴۱۵، ۴۵۲  
 ۴۵۴، ۴۷۲  
 بروجرد ۲۴۱  
 بروخیم (کتاب فروشی) ۴۴۷  
 بروسه (بورسا) ۵۰  
 برهمنان ۲۴  
 بزانشون ۳۱۳  
 بصره ۴۳، ۵۸، ۶۳، ۶۴، ۲۱۵  
 بغداد ۴۳، ۵۱، ۵۴، ۶۳، ۲۰۷  
 ۲۲۱، ۲۴۳  
 بکار، دکتر یوسف ۴۶۴، ۴۷۰  
 بلژیک ۳۱۳  
 بلژیکیها ۳۷۱  
 بلنهایم پارک ۵۴  
 بلوچستان ۳۹۸  
 بمبئی ۵۱، ۶۳، ۲۱۶، ۳۱۷  
 ۴۴۱، ۴۷۱  
 بناب ۱۲۹، ۱۳۹  
 بناپارت، رک: ناپلئون  
 بن بست ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۱  
 ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۸  
 بنت الشاطی، الدکتوره ۴۴۶  
 بندامیر ۲۱۵  
 بندوی ۴  
 بنگاله ۴۱، ۴۲  
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۴۵۶  
 بنیاد فرهنگ ایران ۴۲۴، ۴۴۰  
 ۴۵۲

|                                 |                                     |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| بیدل ۶۷                         | بنیاد نمایش درایران ۴۵۶ ، ۴۵۷ ،     |
| بیروت ۲۴۱                       | ۴۵۸                                 |
| بیرونی ، رك : ابوریحان بیرونی   | بودا ۳۲۷                            |
| بیغمی ، شیخ محمد بن شیخ احمد    | بوربن ۳۹۰                           |
| طاهری ۴۲۴                       | بوستان ۴۴۲                          |
| بیغو بهادر ۲۱۳                  | بوف کور ۳۱۱ ، ۳۱۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ،     |
| بیکر ۶۶                         | ۳۳۰ ، ۳۴۲ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸ ،             |
| بیله دیگ بیله چغندر ۲۵۶ ، ۲۶۱ ، | ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ ، ۴۶۰ ،             |
| ۲۶۳ ، ۲۶۶ ، ۲۷۰ ، ۲۷۴           | ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۶                     |
| بیله سوار ۱۶۳                   | بوکا ۲۱۱                            |
| بیلهقی ، ابوالفضل ۳ ، ۳۷۷       | بوماری ۱۷۶                          |
| پ                               | البومة العمياء ۴۶۳                  |
| پاپاس شاه ۲۵                    | بووا ۲۴۱                            |
| پارس ۲۸۷                        | بهاء الدین محمد ۱۹۷ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ،   |
| پارسیان ۵۱ ، ۵۴                 | ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳ ،             |
| پاریس ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۶ ، ۵۳ ، ۵۴ ،  | ۲۲۷ ، ۲۳۰                           |
| ۶۲ ، ۶۳ ، ۸۸ ، ۱۲۶ ، ۱۴۰ ،      | بهار ، مجله ۴۳۴ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ،       |
| ۱۴۱ ، ۱۵۴ ، ۲۴۱ ، ۲۸۹ ،         | ۴۴۰                                 |
| ۳۱۳ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۲۲ ،         | بهار ، ملك الشعراء ۶۸ ، ۱۹۲ ، ۳۶۴ ، |
| ۳۲۳ ، ۴۰۵ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ،         | ۴۱۶                                 |
| ۴۵۳                             | به‌دینان ۳۵۴                        |
| پاترده گفتار ۴۲۵                | بهرام گور ۴۲۴                       |
| پرلاشز ۳۲۳                      | بهروز ۴                             |
| پروین دختر ساسان ۳۱۵ ، ۳۵۵ ،    | بیدار ، عابد رضا ۴۴                 |
|                                 | بیت المقدس ۲۱۵                      |

- ۴۶۸  
 پرهام ، سیروس ۴۲۷  
 پزشك زاد ، ایرج ۱۷۵  
 پزشك نیا ، ایرج ۱۰  
 پسر بچگی ۳۶۳  
 پسیان ، كلنل محمد تقی خان ۳۸۷ ،  
 ۴۰۱  
 پطرز بورغ ۲۴۰ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ،  
 ۳۸۸ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۴ ،  
 ۳۹۷ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶  
 پطرس شاه ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ،  
 ۱۸ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۶ ،  
 ۲۸ ، ۳۱ ، ۳۲ ،  
 پطرهوف ۳۹۹  
 پلو تارك ۴۵۶  
 پلی رویال ۶۲  
 پندنامه مارکوس قیصر روم ۸۲  
 پو ، ادگارالن ۳۳۸  
 پو ، دکتر ژرژ ۱۷۷  
 پورداد ، ابراهیم ۲۴۳ ، ۳۱۷ ،  
 ۴۵۲ ، ۴۶۲  
 پوشکین ۱۳۱  
 پولی بیوس ۴۴۷  
 پهن دز ۲۱۴
- پیام شرق ، مجله ۲۸۷ ، ۲۹۰  
 پیام کافکا ۳۱۸ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳  
 پیام نوین ، مجله ۴۵۸ ، ۴۵۹  
 پیثوف ، ژرژ ۲۸۹  
 ت  
 تارتوف شرقی ۲۸۴  
 تاریخ آصفی ۴۳۰  
 تاریخ احزاب سیاسی یا انقراض  
 قاجاریه ۳۶۴  
 تاریخ ادبیات در ایران ۴۴۹ ، ۴۶۲  
 تاریخ ایران باستان ۴۵۶  
 تاریخ بیداری ایرانیان ۳۶۴ ، ۴۴۰ ،  
 ۴۵۱  
 تاریخ بی دروغ ۳۶۴  
 تاریخ بیهقی ۳۹۷ ، ۴۲۳  
 تاریخ تئاتر ۲۹۱  
 تاریخ تذکره‌های فارسی ۴۲۴ ، ۴۲۵ ،  
 ۴۲۹ ، ۴۳۰  
 تاریخ جرائد و مجلات در ایران ۴۴۱ ،  
 ۴۵۷  
 تاریخ در ترازو ۴۴۷  
 تاریخ روابط روس و ایران ۲۴۵ ،  
 ۴۵۳  
 تاریخ سربازی ۲۹۰

- تاریخ طبرستان ۴۴۶  
 تاریخ عضدی ۳۶۴  
 تاریخ مشروطه ایران ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۴۲  
 تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت ۴۴۶  
 تاریک‌خانه ۳۲۷ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸ ، ۴۶۰ ، ۴۶۵  
 تاشکند ۴۶۳  
 تالیران ۵۱  
 تئاتر چیست ؟ ۲۹۱ ، ۴۵۶  
 تأثیر ترجمه در زبان فارسی ۴۷۳  
 تبریز ۷۶ ، ۷۷ ، ۸۳ ، ۱۲۶ ، ۱۲۷ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۹ ، ۱۴۳ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ، ۳۶۸ ، ۳۷۳ ، ۳۸۸  
 تجارب الملوك ۴۷۱  
 تجلی ۳۳۱ ، ۴۶۸  
 تحفة العالم ۴۲۹  
 تخت ابونصر ۳۳۴  
 تخت جمشید ۲۱۴ ، ۲۲۱  
 تذكرة الملوك ۴۲۶  
 تذكرة شاه طهماسب صفوی ۳۶۴  
 تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ۴۲۹ ، ۴۳۰  
 ترانه‌های خیام ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۲۶ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴  
 تربیت ، رضا ۵۲  
 تربیت ، محمدعلی ۸۳  
 ترجمه اشعار خیام ۲۸۹  
 ترجمه تقویم‌الصحه ۴۲۴  
 ترکان خاتون ۲۲۱  
 ترکمانان ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۶۴ ، ۶۷ ، ۷۱  
 ترکیه ۵۰ ، ۲۴۳ ، ۲۶۵  
 تروکات تیمور ۳۶۴  
 تعریفات ۳۴۵  
 تسوایک ، اشتفان ۳۳۸  
 تشریح‌العلل ۱۹۳  
 تفضیح‌الغافلین ۴۴  
 تفلیس ۷۷ ، ۸۳ ، ۱۱۴ ، ۴۳۴  
 تقوی ، سیدنصرالله ۴۴۵  
 تقی‌زاده ، سیدحسن ۲۴۴ ، ۲۴۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۵ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۳  
 تکیه دولت ۳۹۵  
 تلخ و شیرین ۲۴۷  
 التمثیل والمحاضرة ۴۳۹  
 تمدن ایرانی ۴۵۶  
 تمرخان شوره ۷۸ ، ۸۰

|                                  |                                |
|----------------------------------|--------------------------------|
| ث                                | تورات ۳۴۵                      |
| ثروت علی ۴۳۰                     | توسیدید ۴۴۷                    |
| ثمار القلوب ۴۳۹                  | تولستوی ، لئو ۳۶۳ ، ۴۶۹        |
| ثورو ، هنری دیوید ۳۶۴            | توسیر کان ۲۷۰                  |
| ج                                | تهران ۴۶ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۹۸ ، |
| جان ۲۹                           | ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۹ ، ۱۳۲ ،        |
| جانسن ۴۲                         | ۱۴۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۴ ،        |
| جاویدان (کتاب فروشی) ۴۵۳         | ۱۵۵ ، ۱۶۰ ، ۱۶۷ ، ۱۹۰ ،        |
| جبل لبنان ۲۴۲                    | ۱۹۱ ، ۲۴۳ ، ۲۴۱ ، ۲۵۳ ،        |
| جعفر پنبه زن (حلاج) ۲۶۸ ، ۲۶۰    | ۲۵۹ ، ۲۶۱ ، ۲۸۶ ، ۲۹۱ ،        |
| ۲۶۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۶ ،          | ۲۹۳ ، ۲۹۵ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ،        |
| ۲۷۷                              | ۳۱۳ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ،        |
| جعفر خان ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، | ۳۳۸ ، ۳۶۸ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ،        |
| ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ،          | ۳۷۴ ، ۳۷۶ ، ۳۸۴ ، ۳۸۷ ،        |
| ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،          | ۳۷۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۹ ، ۴۰۵ ،        |
| جعفر خان ازفرنگ آمده ۲۸۵ ، ۲۹۰ ، | ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۹ ، ۴۳۲ ،        |
| ۲۹۲ ، ۲۹۴ ، ۳۰۵ ،                | ۴۳۴ ، ۴۳۷ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ،        |
| جکسن ۶۴                          | ۴۴۴ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۸ ،        |
| جلال الدین شبانکاره ، ملک ۲۰۲    | ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ،        |
| جلال الدین میرزا ۹۹              | ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷ ،        |
| الجمال ، روزنامه ۲۳۸             | ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ،        |
| جمال الدین اسدآبادی ، سید ۲۷ ،   | ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۶۷ ،        |
| ۴۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ،           | ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ،        |
|                                  | ۴۷۲                            |
|                                  | تیمورتاش ۲۳۱                   |



|                                   |                               |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| جمال‌الدین واعظ اصفهانی ، سید     | جوحی ۴۴۴                      |
| ۱۳۰ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۷۱ :           | جوگره ۱۹۳                     |
| ۴۳۲                               | جوئر ۵۱                       |
| جمالزاده ، سید محمدعلی ۱۸۷ ،      | جوئر ، سرویلیام ۶۰            |
| ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱ ،           | جوئر ، سرهارفورد ۴۱ ، ۴۴ ، ۴۶ |
| ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ،           | جهانبانی ، سرلشکر ۴۰۱         |
| ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ،           | جهان‌نو ، مجله ۴۵۸            |
| ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ،           |                               |
| ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۶۳ ،           | چ                             |
| ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ،           | چاپخانه شرافت احمدی ۴۴۸       |
| ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ،           | چارکسوف ، ب . ۸۳              |
| ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ،           | چایکوسکی ۳۱۹ ، ۳۲۱            |
| ۲۷۹ ، ۲۹۶ ، ۳۰۳ ، ۳۱۲ ،           | چایکین ، ک . ای . ۴۵۰         |
| ۳۱۴ ، ۳۱۶ ، ۳۱۸ ، ۳۵۰ ،           | چخوف ۳۲۰ ، ۳۳۸                |
| ۳۵۴ ، ۳۸۰ ، ۴۴۷ ، ۴۵۰ ،           | چرند پرند ۱۵۳ ، ۱۵۶ ، ۱۵۸ ،   |
| ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴ ،           | ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۵ ، ۱۷۳ ،       |
| ۴۵۵ ، ۴۶۱ ، ۴۶۷                   | ۱۷۴ ، ۱۷۸ ، ۱۸۳ ، ۲۶۴ ،       |
| جمشید ۲۳۰                         | ۳۶۸                           |
| جمعیت باکتریولوژی پاستور ۸۸       | چکرگه ۵۰                      |
| جمیله ۲۰۲                         | چکوسلواکی ۲۴۹                 |
| جنتی عطائی ، دکتر ابوالقاسم ۴۵۶ ، | چمن سنگباران ۱۲               |
| ۴۵۸                               | چند سفرنامه ازسفرای ایران ۴۲۹ |
| جنگ ترکمن ۲۴۷                     | چنگال ۴۶۴                     |
| جوادخان ۵                         | چهارمحال بختیاری ۴۸ ، ۱۵۴ ،   |
| جوانی ۳۶۳                         | ۱۵۵                           |

چهریق ۴۰۱

چهل ساعت هجاکمه ۳۷۴

چهل طوطی ۱۱

## ح

حاج میرزا آقاسی ۱۲۶ ، ۳۹۸

حاج میرزا عباسقلی قزوینی ۳۹۳

حاج میرزا محمد فیروزه فروش

۳۹۲

حاجی آقا ، کتاب ۳۱۷ ، ۳۴۵ ،

۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ،

۴۶۰ ، ۴۶۷ ، ۴۶۹

حاجی صمد ۳۳۷

حاجی ملا محمد علی ۱۴۱

حافظ ۳۳ ، ۶۷ ، ۳۱۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸

حافظ ۵۹

حالات و کارنامی ابوطالب ۴۳۰

جل المثنی ۸۳ ، ۱۱۷ ، ۱۳۰ ، ۱۴۴ ،

۱۴۶ ، ۱۷۸ ، ۲۴۰ ، ۴۴۳

حبیب الله کنگاوری ۲۵۶ ، ۲۶۸ ،

۲۷۰ ، ۲۷۹

حدیقه الحقیقه ۴۴۶

حزب سوسیالیست ۳۷۳

حسام الدین قزوینی ۲۰۶ ، ۲۲۸

حسب حال ۳۶۳

حسن آباد ۱۸۱

حسن علی ، میرزا ۴۶

حسن مقدم — «علی نواز» ، مقاله

۴۵۸

حسن مقدم «علی نوروز» نویسنده

جعفرخان از فرنگ آمده ،

مقاله ۴۵۹

حسین (ع) ، امام ۴۸

حسینقلی خان سلطانی کلهر ۱۹۰

حسین کرد ۶ ، ۸

حشمت الملك ۱۸۰

حکایت با نتیجه ۳۱۵

حلب ۱۱

حلوانزوف ، مادام ۳۰۰ ، ۳۰۱

حمزه ۲۶۳ ، ۲۷۰

حوا ۳۴۱

حیات یحیی ۳۶۴

حیدرآباد ۴۲۹

حیرت نامه سفر ۴۲۹

## خ

خاطرات ۳۶۲ ، ۳۶۳

خاطرات پس از مرگ ۳۶۳

خاطرات حاج سیاح ۳۶۴

خاطرات حاج مخبر السلطنه هدایت

۱۹۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،  
 ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ،  
 ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ،  
 ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۶ ،  
 ۲۲۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳ ،  
 ۴۴۷

خسروی ، مقاله ۴۴۷

خسی در میقات ۴۳۹

خسیس ۲۴۷

خط و خطاطان ۴۹

خلاصة الافكار ۴۳ ، ۴۴

خلاصة الحساب ۴۷

خلخالی ، سید عبدالرحیم ۴۵۱

خلعت بری ، سپهسالار ، رك : سپهدار

(سپهسالار) محمد ولی خان

خلقیات ما ایرانیان ۲۴۷

خمسه نظامی ۶۰ ، ۳۴۵ ، ۴۶۷

خواجه طاووس ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۲ ،

۲۶

خواجه کاووس ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۲ ،

۲۶

خواجه لؤلؤ ۲۱۰

خواجه نعمان ۱۰ ، ۱۵ ، ۳۱ ، ۳۳ ،

۴۲۸

خوارزمی (کتاب فروشی) ۴۶۲

(= خاطرات و خطرات) ۳۶۴

خاطرات سیاسی امین الدوله ۳۶۴

خاطرات سیاسی سید مهدی فرخ ۳۶۴

خاطرات مشفق کاظمی ۳۶۴

خاطرات و اسناد ظهیر الدوله ۳۶۴ ،

۴۳۸ ، ۴۴۲

خاقان السلطیه ۲۵۵

خاک و آدم ۲۴۷

خانلری ، دکتر پرویز ناتل ۴۶۵

خان ملک ساسانی ۲۸۷ ، ۴۵۷

خاور ، روزنامه ۲۴۵

خاور (کتاب فروشی) ۴۲۴ ، ۴۳۸ ،

۴۴۷ ، ۴۴۸

خبیرالملک ، حاج میرزا حسن خان

۱۷۹

ختا ۷۰

ختن ۷۰

خداداد ۲۰۶ ، ۲۲۵ ، ۴۴۸

خدیوچم ، حسین ۴۶ ، ۴۳۱ ، ۴۷۱

خرادبرزین ۴

خسرو پرویز ۴

خسروی ، محمدباقر ۱۸۸ ، ۱۸۹ ،

۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ،

- خوانسار ۳۲۸  
 خورشید ۴  
 خوزستان ۳۷۳  
 خوی ۱۲۷ ، ۲۵۴ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹  
 خیام ۴۰ ، ۳۱۲ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶  
 ۳۲۹ ، ۳۴۱  
 خیمه‌شب‌بازی ۴۵۸
- د
- دابلن ۵۳ ، ۵۴ ، ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۵ ، ۴۳۳  
 داراب‌نامه ۴۲۴ ، ۴۲۷  
 دارالثقافة ۴۷۱  
 دارالفنون ۹۸ ، ۱۲۹ ، ۲۸۴ ، ۲۹۱ ، ۳۷۰ ، ۴۵۸  
 دارالمجانین ۲۴۷ ، ۳۱۸ ، ۳۲۲ ، ۳۵۴ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۷  
 داروین ۱۰۰  
 داستان امیرارسلان ۵ ، ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۹ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۴۰ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷  
 داستان باستان یا سرگذشت کورش ۱۸۹
- داستان شاهزاده شیرویه ۱۱  
 داستان من و شعر ۳۶۲  
 داستانهای عامیانه فارسی ۴۲۵  
 داستایوسکی ۲۱ ، ۳۳۸ ، ۴۶۹  
 داش آکل ۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۴۱ ، ۳۴۳  
 ۳۴۴ ، ۳۴۸ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵  
 داغستان ۷۸  
 دام گستران یا انتقام خواهان مزدك ۱۸۹  
 دانتته ۲۵۲  
 دانش سرای عالی موسیقی ۳۲۱  
 دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد ۴۲۳ ، ۴۴۸  
 دانشگاه استانبول ۲۴۳  
 دانشگاه تهران ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۴۹  
 دانشگاه جنگ ۴۶۱  
 دانشگاه ژنو ۲۴۵  
 دانشگاه لاهور ۴۳  
 دانشگاه لکنهو ۴۳۰  
 دانشگاههای من ۳۶۴  
 داود گورپشت ۳۲۷ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۹ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴  
 ۳۵۰ ، ۴۳۰ ، ۴۳۲ ، ۴۶۶

- ۲۳۱ ، ۲۱۵  
 دوستور ، ژرژ ۳۱۷  
 دوستی خاله خرسه ۲۵۶ ، ۲۶۳ ،  
 ۲۶۹ ، ۲۷۳ ، ۲۷۹  
 دوک نور ثمبرلند ۵۰  
 دولت آبادی ، ییحیی ۱۹۲ ، ۳۶۴  
 دولت داد ، محمد صادق میرزا ۱۹۳  
 دولت شاه ، محمد علی میرزا ۱۸۹ ،  
 ۱۹۰  
 دوما ، الکساندر ۲۰۱ ، ۲۳۳ ، ۲۸۴  
 دومیل ۳۵۳  
 دون کارلوس ۲۴۷  
 دوهامل ، ژرژ ۲۸۹  
 دهخدا ، علی اکبر ۴۰ ، ۸۰ ، ۱۱۹ ،  
 ۱۲۰ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ، ۱۵۳ ،  
 ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ،  
 ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ،  
 ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۵ ، ۱۶۹ ،  
 ۱۷۱ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ،  
 ۱۷۸ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۳ ،  
 ۱۸۴ ، ۲۶۴ ، ۳۵۰ ، ۳۶۸ ،  
 ۳۶۹ ، ۳۷۳ ، ۴۲۴ ، ۴۳۶ ،  
 ۴۴۳  
 دهگان ، کاوه ۴۶۹  
 دهلی ۴۳۰
- داودی ، حسین ۴۵۷  
 داور ، علی اکبر ۳۷۳  
 دبستان ایرانیان استانبول ۴۵۷  
 دبستان پارس ۴۹  
 دخالت زبان فرانسه در فارسی ۲۹۱  
 دخو ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۴۴۴  
 درباره صادق هدایت ۴۶۱ ، ۴۶۵  
 دربند ۷۸  
 درد دل ملا قربانعلی ۲۵۶ ، ۲۶۲ ،  
 ۲۶۳ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ، ۲۷۳ ،  
 ۴۵۶  
 درد دل میرزا یدالله ۳۱۵ .  
 درمیان مردم ۳۶۴  
 درویشان خاکسار ۹  
 درویشان شاه نعمه اللهی ۱۹۱  
 دریای مازندران ۳۳۶  
 دستور سخن ۴۹  
 الدسوقی شتا ، ابراهیم ۴۶۴  
 دشمن ملت ۲۴۷  
 دفتر بین المللی کار ۲۴۴  
 دلیران تنگستانی ۴۴۷  
 دماوند ۵۷ ، ۸۶ ، ۱۰۱ ، ۱۰۵  
 دمشق ۱۱ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،  
 ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ، ۲۱۳

- ده نفر قزلباش ۱۸۹  
 دیاکونوف ، م.م. ۴۵۶  
 دیبای خسروی ۱۹۳  
 دیداری با اهل قلم ۴۴۸ ، ۴۵۴ ، ۴۶۷  
 دیثرون ۲۴۲  
 دیکنتر ، چارلز ۴۶۹  
 دیلمان ۲۲۰  
 دیلمیان ۱۹۵  
 دیوان اطعمه ۴۹  
 دیوان البسه ۴۹  
 دیوان تمیز ۳۷۱  
 دیوان حافظ ۴۲ ، ۴۳  
 دیوان محاکمات مالیّه ۳۷۲  
 دیوان محمد باقر خسروی ۴۴۸  
 دیوان ناصر خسرو ۴۴۵  
 و  
 راحة الارواح ۴۲۵  
 راسل ، برتراند ۳۶۳  
 راموز ۲۸۸  
 راه آب نامه ۲۴۷ ، ۲۵۴  
 راهنمای فارسی ۴۹  
 راهنمای کتاب ، مجله ۴۴۴ ، ۴۴۶ ، ۴۵۰ ، ۴۵۳ ، ۴۵۷ ، ۴۷۱  
 ۴۷۲ ، ۴۷۳  
 رؤیای صادق ۲۴۰ ، ۴۳۲  
 رباعیات حکیم عمر خیام ۳۱۴ ، ۳۵۰  
 رتس ، کاردینال ۳۶۳  
 رجال عصر ناصری ۳۶۴ ، ۴۲۴  
 رجل سیاسی ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۶۰ ، ۲۶۳ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۲  
 ۲۷۳ ، ۲۷۹  
 رحیم خان چلیپانلو ۱۷۳  
 رزم آرا ، حاجی علی ۴۶۱  
 رسالة الغفران ۴۴۶  
 رسالة سرحدیه ۴۲۹  
 رسالة فيزيك ۸۲  
 رسالة مجديه ۲۶  
 رسالة يك كلمه ۲۷  
 رستاخیز ، مجله ۲۹۱  
 رستم نامه ۶ ، ۸  
 رشت ۲۵۹  
 رضا (ع) ، امام ۱۲۹  
 رضاخان ۱۴۱ ، ۴۴۳  
 رضوانی ، دکتر محمد اسماعیل ۴۵۰  
 رعدی آدرخشی ، دکتر غلامعلی ۱۵۶ ، ۴۴۴ ، ۴۴۶  
 رفاعدبك ۴۹  
 رکن زاده آدمیت ، محمد حسین ۴۴۷

|                                 |                                     |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| رومیان ۹۶                       | رم ۴۹                               |
| روی جاده نمناک ۳۱۶              | رمضان ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۸ ، ۲۶۶ ،       |
| رهبر فارسی ۴۹                   | ۲۶۷ ، ۲۶۹ ، ۲۷۲ ، ۲۷۶               |
| ریاض الشراء ۴۳                  | رموز حمزه ۱۱                        |
| ریپکا ، یان ۸۵ ، ۱۴۰ ، ۱۹۴ ،    | رنان ، ارنست ۹۰ ، ۹۶                |
| ۲۳۹ ، ۲۵۶ ، ۳۳۴ ، ۴۵۶           | روح القوانين ۱۵۵                    |
| ریچاردسن ۴۲ ، ۴۴                | روحی ، شیخ احمد ۱۷۹                 |
| ری ویر ۲۸۸                      | رودابه ۱۹۶                          |
| ز                               | روزنامه انجمن تبریز ۸۳ ، ۴۳۶ ،      |
| زال ۱۹۶                         | ۴۳۷                                 |
| زاینده رود ۱۲                   | روزنامه میرزا محمد کلانتر ۳۶۴       |
| زبان داستان در آثار صادق هدایت  | روس ، رك : روسیه                    |
| ۴۶۷                             | روسو ، ژان ژاک ۸۲ ، ۳۱۰ ، ۴۶۰ ،     |
| زربانو ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۴          | روسها ۳۶۸ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹               |
| زردشتیان ۳۵۴                    | روسیه ۴۱ ، ۵۲ ، ۶۱ ، ۶۷ ، ۸۳ ، ۹۱ ، |
| زرگنده ۱۶۸ ، ۱۷۹                | ۹۴ ، ۹۷ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷ ،         |
| زریاب خویی ، دکتر عباس ۴۴۱      | ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸ ، ۱۴۰ ،             |
| زرین آباد ۳۴۲                   | ۱۸۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۴۳ ،             |
| زرین کوب ، دکتر حمید ۴۶۷        | ۲۴۴ ، ۳۲۱ ، ۳۶۸ ، ۳۸۰ ،             |
| زرین کوب ، دکتر عبدالحسین ۴۴۷ ، | ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۹ ، ۳۹۸ ،             |
| ۴۴۸                             | ۳۹۹ ، ۴۰۱ ، ۴۶۳                     |
| زرین کلاه ۳۳۱                   | رولان ، رومن ۲۸۹ ، ۲۹۰              |
| زرین ملک ۵ ، ۶                  | روم ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۹ ، ۶۲ ،   |
| زمین و ارباب و دهقان ۲۴۷        | ۸۱ ، ۳۷۳                            |
|                                 | روم شرقی ۱۰                         |

- زغفرانی ۳۹۰  
 زمان شاه افغان ۴۷  
 زند و هومن یسن ۳۱۷  
 زنده بگور ۳۱۵ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ،  
 ۳۳۳ ، ۳۳۵ ، ۳۴۴ ، ۳۵۱ ،  
 ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۵ ، ۴۶۳ ،  
 ۴۶۴ ، ۴۶۶ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ،  
 زنی که مردش را گم کرد ۳۳۴ ، ۳۴۱ ،  
 ۳۴۲ ، ۳۴۴ ، ۳۵۳ ، ۴۶۴ ،  
 ۴۶۶  
 زوار (کتاب فروشی) ۴۶۵ ، ۴۷۱  
 زو کمایر ، کارل ۳۶۳  
 زهرالآداب و ثمرالالباب ۴۴۶  
 زیننده ۳۶۷  
 زیدان ، جرجی ۱۹۳  
 زین العابدین مراغه‌ای ۷۸ ، ۱۱۱ ،  
 ۱۱۲ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴ ، ۱۱۵ ،  
 ۱۱۶ ، ۱۱۷ ، ۱۱۹ ، ۱۲۰ ،  
 ۱۲۱ ، ۱۳۶ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵ ،  
 ۲۶۴ ، ۲۹۶ ، ۴۲۷ ، ۴۴۱  
 زینت ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ،  
 ۲۹۷ ، ۳۰۳  
 ژ  
 ژاپن ۱۲۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۸ ، ۱۴۴
- ژنو ۲۳۸ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۳۱۶ ،  
 ۴۵۵  
 ژید ، آندره ۲۸۸  
 سی  
 سارتر ، ژان پل ۳۲۰  
 ساری اصلان ۵  
 سالارالدوله ۱۹۱  
 سامخان ۱۱ ، ۲۵  
 سالهای کودکی ۳۶۳  
 سامره ۲۶۶  
 ساوجبلاغ (مهاباد) ۱۱۳  
 ساوه ۳۶۶  
 سایه روشن ۳۱۶ ، ۳۳۵ ، ۴۶۴ ،  
 ۴۶۵ ، ۴۶۶  
 سایه مغول ۱۸۹ ، ۳۱۵ ، ۳۳۰ ،  
 ۳۳۱ ، ۴۶۴  
 سپهدار (سپهسالار) ، محمد ولی خان  
 ۳۷۱ ، ۳۸۹  
 سپهدار اعظم رشتی (فتح الله اکبر)  
 ۳۸۱  
 سپهر ، میرزاتقی ۴۳۷  
 سپهسالار ، میرزا حسین خان مشیر  
 الدوله ۱۲۹ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ،  
 ۳۹۹ ، ۴۰۲



- سپیدوسپاه ، مجله ۴۴۶ ، ۴۵۸ ،  
 سجایی ۶۷  
 سخن ، مجله ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۴۲۵ ،  
 ۴۳۵ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۶۰ ،  
 ۴۶۲ ، ۴۶۵  
 سرخاب ۷۷  
 سردار اعتماد ۳۹۹  
 سردار سپه ۳۷۲ ، ۳۷۳  
 سردزك ، مجله ۳۳۷ ، ۳۵۳  
 سرگذشت بشر ۲۴۷  
 سرگذشت حاجی بابای اصفهانی ۱۰۴ ،  
 ۱۲۷ ، ۱۴۰ ، ۲۴۷  
 سرگذشت حسینقلی خان جهان سوز  
 شاه ۱۹۳  
 سرگذشت عموحسینعلی ، رك ؛  
 شاهكار  
 سرگذشت و كار جمالزاده ۴۵۰  
 سروهه يك كرباس ۲۴۷ ، ۴۵۱ ،  
 ۴۵۳  
 سرورافزا ۴۴  
 سرورالملك ، آقاغلامحسین ۵  
 سروش ، روزنامه ۱۵۴ ، ۳۶۹  
 سعدالدوله ۳۸۹  
 سعدالدوله يهودی ۲۲۲  
 سعدالدین رومی ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۱۰  
 سعدبن ابوبکر ۱۹۴  
 سعدی ۳۳ ، ۶۷ ، ۱۴۱ ، ۱۹۶ ،  
 ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۴ ،  
 ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ،  
 ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۳۱۶ ، ۴۴۲  
 سعیدی سیرجانی ، علی اکبر ۴۴۰ ،  
 ۴۵۲  
 سفرنامه امینالدوله ۳۶۴ ، ۴۴۲  
 سفرنامه خسرو میرزا ۴۲۹  
 سفرنامه فرخ خان امینالملک ۴۲۹  
 سفرنامه مادام دیولافوا ۳۸۳  
 سفرنامه میرزا تقی خان امیرنظام ۴۲۹  
 سفرنامه میرزا صالح شیرازی ۴۲۹  
 سفرنامه میرزا افتتاح خان گرمودی  
 ۴۲۹  
 سفرنامه ناصر خسرو ۴۰  
 سفرنامه میرزا محمدعلی خان شیرازی  
 ۴۲۹  
 سفینه طالبی ، رك ؛ کتاب احمد  
 س. گ. ل. ل. ۳۲۸ ، ۳۳۴ ، ۴۶۳ ،  
 ۴۶۵  
 سگ ولگرد ۳۱۷ ، ۳۲۸ ، ۳۳۰ ،  
 ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۴۱ ، ۳۴۴ ،  
 ۳۴۸ ، ۳۵۴ ، ۴۶۰ ، ۴۶۴ ،  
 ۴۶۶ ، ۴۶۸

- سلاطین تیموری هند ۴۲۴  
 سلجوق شاه سلغری ۱۹۴ ، ۲۲۱  
 سلسله عجم ۸  
 سلغریان ۱۹۴ ، ۲۲۱  
 سلماس ۲۵۴ ، ۲۶۷ ، ۲۶۹  
 سلمان ساوجی ۶۷  
 سلیمان ۵۵  
 سلیمان میرزا اسکندری ۳۷۰ ، ۳۹۲  
 سمک عیار ۲۲ ، ۲۰۱ ، ۴۲۷  
 سنائی ۴۴۶  
 سنت پل ، کلیسا ۴۹  
 سنجابی ۲۴۳  
 سنگلج ۲۹۴  
 سن لوئی ۱۷۶  
 سوئد ۸۸  
 سودمند ، مجله ۲۹۱  
 سوغونجاق نوین ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۷  
 ۲۱۹  
 سویس ۳۹ ، ۱۵۴ ، ۱۷۷ ، ۱۸۲  
 ۱۸۳ ، ۲۴۲ ، ۲۸۶ ، ۲۸۹  
 سویتنن ، جرج ۴۴ ، ۴۳۰  
 سه تفنگدار ۲۰۱ ، ۲۳۳ ، ۲۸۴  
 سهراب ۹  
 سه قطره خون ۳۱۶ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵  
 ۳۴۴ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۴۶۲  
 ۴۶۶ ، ۴۶۷  
 سهیلی ، علی ۳۷۰  
 سیاحت نامه ابراهیم بیگ ۲۷ ، ۱۱۲  
 ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۱  
 ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹  
 ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۸  
 ۱۳۹ ، ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۴  
 ۱۴۷ ، ۲۶۴ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱  
 ۴۴۲ ، ۴۴۳  
 سیاست طالبی ۷۹ ، ۸۱ ، ۸۳  
 ۴۳۴  
 سیاسی ، دکتر علی اکبر ۲۸۸  
 سبیری ۳۴۲  
 سید حسن داروزنی ۳۹۴  
 سید ناصرالدین ، مجله ۲۴۱  
 السیره المؤیدیه ۳۶۳  
 سیستان ۱۹۲  
 سیمای قهرمان در داستانهای عامیانه  
 ۴۲۷  
 سن سیمون ۳۶۲  
 سیف الممالک ۳۹۵  
 سیوند ۳۹۰  
 ش  
 شاتوبریان ۳۶۳

- شاذلی، رث: ابوالحسن علی بن عبدالله  
شاذلیه ۲۰۷  
شارل دوازدهم ۸۸  
شارل مالو ۴۶  
شامپیونه ، کوچه ۳۲۲  
شاه جهان ثامه ۶۰  
شاه چراغ ۲۱۴ ، ۲۲۶  
شاهرخ ۳۳۰  
شاهرود ۱۲۳  
شاهزاده خانم تاجی ۲۹۰  
شاهسون ۸۳  
شاه عباس ۱۲۹ ، ۱۴۳  
شاهکار (سرگذشت عموحسینعلی)  
۲۴۷ ، ۴۵۱ ، ۴۵۵  
شاهکارهای نثر فارسی معاصر ۴۳۹،  
۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷  
شاهنامه ۸ ، ۶۰ ، ۱۹۶  
شبانکاره ۱۹۸ ، ۲۲۱  
شبستری ، سید محمد ۸۳  
شبهای ورامین ۳۳۳ ، ۴۶۶  
شجاعالدوله ۴۱  
شجاعالسلطنه ۴۰۶  
شرح حال (جمالزاده) ۴۵۰ ، ۴۵۱،  
۴۵۲ ، ۴۵۳  
شرح حال عباس میرزا ملک آرا ۳۶۴  
شرح زندگانی چلی نی ۳۶۲ ، ۳۷۶  
شرح زندگانی دکتر ساموئل جانسون  
۳۶۴  
شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی  
و اداری دوره قاجاریه ۳۶۵،  
۳۶۶ ، ۳۷۴ ، ۳۸۲ ، ۳۸۵ ،  
۳۸۸ ، ۳۹۰ ، ۳۹۲ ، ۳۹۵ ،  
۳۹۸ ، ۴۰۲ ، ۴۰۸ ، ۴۱۱ ،  
۴۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۷۱۰  
شرح مختصر ادبیات جدید فارسی  
۴۵۰  
شرق ، مجله ۳۷۴  
شرکت سهامی کل ساختمان ۳۲۱  
شرکت فرهنگ ۳۷۰  
شرو ، گاستون ۳۲۰  
شریعتمداری ، دکتر محمد ابراهیم  
۳۵۴ ، ۴۶۷  
شریف ۳۳۶ ، ۳۷۰ ، ۳۴۳  
شعر و حقیقت ۳۶۲  
الشعر والشعراء ۴۷۱  
شطق سرخ ، روزنامه ۴۴۴  
شکر اصفهانی ۲۰۵  
شکوۀ پیرزال ۱۵۸  
شمس ، روزنامه ۱۱۷

|                                  |                                   |
|----------------------------------|-----------------------------------|
| شهرستانهای ایران ۳۱۷             | شمس آباد ۳۹۸                      |
| شهرستانی ، سید محمدعلی ۱۹۳       | شمس الدین حسن ۱۹۵ ، ۱۹۶ ،         |
| شهریار نقوی ، دکتر سید حیدر      | ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ،           |
| ۴۲۹ ، ۴۳۰                        | ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،           |
| شیبانی کاشانی ، محمدعلی خان ۷۷   | ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۳ ،           |
| ۷۸                               | ۲۱۴ ، ۲۱۹ ، ۲۲۱ ، ۲۲۳ ،           |
| شیخ سعید ۳۹۸                     | ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ،           |
| شیخ غلامحسین بروجردی ۱۵۲         | ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳                   |
| شیراز ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۷ ،    | شمس وزیر ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۱ ،      |
| ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ،          | ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۶                      |
| ۲۱۹ ، ۳۳۶ ، ۳۹۰ ، ۴۴۸            | شمس و طغرا ۱۸۷ ، ۱۹۱ ، ۱۹۳ ،      |
| شیرازیها ۳۹۳                     | ۱۹۴ ، ۲۰۰ ، ۲۰۴ ، ۲۰۸ ،           |
| شیرزاد ۳۴۰                       | ۲۱۱ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ،           |
| شیرعلی ۹۲ ، ۱۰۱                  | ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ،           |
| شیرگویا ۱۱ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۵ ، | ۲۲۸ ، ۲۳۱ ، ۲۳۳ ، ۴۴۷ ،           |
| شیرین ۱۲۰ ، ۲۰۵                  | ۴۴۸                               |
| شیعیان ۵۹                        | شمیران ۱۶۳                        |
| شیل ، کلنل ۴۶                    | شوراب ۳۹۰                         |
| شینتسلر ، آرتور ۳۲۰              | شوشتر ۳۷۱ ، ۳۸۹ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ،     |
| شیوه نوین در تحقیق ادبی ۳۴۵      | شوشتر ۱۳۷                         |
| شیوه های نوین در شعر فارسی ۳۴۵   | شوشتری ، سید عبداللطیف خان ۴۲۹    |
| ص                                | شوکت الوزاره ، رك ، میرزا اسدالله |
| صائب ۶۷                          | خان                               |
| صابر شیروانی ۴۴۵                 |                                   |

۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۶۳ ، ۱۶۸ ،

۱۶۹ ، ۱۷۱ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ،

۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ،

۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۳۶۸ ، ۴۴۴ ،

۴۴۵ ، ۴۴۶

صور اسرافیل، جهانگیرخان شیرازی

۸۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۴ ، ۱۵۷ ،

۱۸۲ ، ۴۴۴

صورتکها ۳۳۳ ، ۳۵۶ ، ۴۶۴

صوفیان ۶۸ ، ۱۳۵ ، ۱۷۶

صونا ۸۰

ط

طائیس ۲۲۱

طارم ۳۶۶

طالب اوف ، مقاله ۴۳۶

طالبزاده ، رك : طالبوف

طالبوف ۷۵ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۸ ، ۷۹ ،

۸۰ ، ۸۱ ، ۸۲ ، ۸۳ ، ۸۴ ،

۸۵ ، ۸۶ ، ۸۷ ، ۹۲ ، ۹۳ ،

۹۴ ، ۹۵ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ،

۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۴ ،

۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۲۰ ،

۱۳۶ ، ۲۹۶ ، ۴۲۷ ، ۴۳۴ ،

۴۳۵ ، ۴۳۷

صاحب بن عباد ۱۵۵

صاحب دیوان جوینی ، شمسالدین

۱۹۷ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۱۰ ،

۲۱۷ ، ۲۳۰

صاحب سلطان ۳۳۸

صادق هدایت و روانکاوی آثارش

۴۶۷

صادق هدایت و شاهکارش ۴۶۰

صادقی ، بهرام ۱۸۴

صباحی بیدگلی ۳۳

صحرای محشر ۲۴۷

صدرهاشمی ، محمد ۴۴۱ ، ۴۵۷

صدف ، مجله ۴۲۷

صدیق ، دکتر عیسی ۳۶۴

صفا ۲۳

صفا ، دکتر ذبیح الله ۴۴۹ ، ۴۶۲

صفدر جنگ ، ابوالمنصور خان ۴۱

صفویان ۸

صلاحی ، احمد ۳۷۰

صلاحی ، محمود ۳۷۰

صندوقچه اسرار ۲۴۷

صنعتی زاده کرمانی ۱۸۹

صنیع الدوله ۳۸۹ ، ۴۶۱

صور اسرافیل ، روزنامه ۱۵۲ ،

طباطبائی ، سید ضیاءالدین ۳۷۲ ،

۳۸۷ ، ۳۸۹

طباطبائی ، آية الله سید محمد ۱۱۲

طباطبائی ، سید محمد صادق ۳۷۳ ،

طرائق الحقائق ۱۹۲

طرابلس ۲۰۷

طریقه نویسندگی و داستان سرایی

۲۴۷

طغای ۱۹۸ ، ۲۰۷ ، ۲۱۲ ، ۲۲۶ ،

۲۳۱

طغرا ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ ،

۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ،

۲۰۶ ، ۲۰۹ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ،

۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۲۱ ، ۲۲۴ ،

۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ،

۲۳۱

طغرل ۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ،

۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ،

۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲

طلب آمرزش ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۴۲ ،

۳۵۱ ، ۳۵۵ ، ۴۶۶

طلسم آصف و حمام بلور ۹

طوس (کتاب فروشی) ۴۴۲ ، ۴۷۰ ،

طه حسین ، دکتر ۳۶۳ ، ۴۷۱

ظ

ظریفه ۱۹۸

ظل السلطان ۲۴۰ ، ۳۸۱

ظهیرالدین محمد بابر ، رک : بابر

ظهیر فاریابی ۳۳

ع

عباس آباد ۴۱ ، ۳۹۰

عباسی ، محمد ۴۴۶

عبدالعلى میرزا ۱۴۳ ، ۳۸۱ ، ۳۹۷

عباس میرزا ، نایب السلطنه ۴۴ ، ۱۳۰

عباسیان ۳۲

عبدالجواد اصفهانی مشاق ، میرزا

۴۰۰

عبد اللطیف قزوینی ، میر ۴۲۴

عبدالله آباد ۳۴۳

عبید زاکانی ۱۵۱ ، ۲۱۸ ، ۳۴۵ ،

۴۴۵

عثمانی ۵۳ ، ۵۹ ، ۶۴ ، ۱۳۴ ،

۱۸۰

عثمانیها ۵۴ ، ۵۹ ، ۶۳

عذراء قریش ۱۹۳

عراق ۴۹ ، ۵۳ ، ۷۱ ، ۱۹۷ ،

۲۲۰ ، ۳۶۶

- عروسك پشت پرده ۳۳۱ ، ۳۳۳ ،  
 ۳۳۴ ، ۳۴۱ ، ۴۶۴  
 عروسی جناب میرزا ۲۸۴  
 عزالدوله ۳۸۷ ، ۳۸۸  
 عشرت آباد ۱۶۸  
 عشق پهلوان ۴۴۸  
 عشق و سلطنت یا فتوحات کورش  
 کبیر ۱۸۹  
 عضالدوله دیلمی ۱۹۷ ، ۲۰۲ ،  
 ۲۰۷  
 عضالدین ایجی ۲۱۸  
 عطار نیشابوری ۳۲۷  
 عظاملك جوینی ۲۰۷  
 علاء ، حسین ۲۴۵ ، ۳۶۹  
 علاءالدوله ۱۹۰  
 علاءالسلطنه ۳۶۹ ، ۳۷۱  
 علاءالملک ، محمودخان ۱۱۶  
 علم و هنر ، مجله ۲۴۴  
 علمی (کتاب فروشی) ۴۲۵ ، ۴۲۹  
 علی (ع) ، ۴۸ ، ۱۴۴ ، ۴۳۲  
 علیقلی خان انصاری مشاورالممالك  
 ۴۵۷  
 علی مراد ۷۷  
 علینقی خان ۲۴۰  
 علی نوروز (حسن مقدم) ، بمناسبت  
 سی امین سال مرگ او ، مقاله  
 ۴۵۹  
 عمراف ۸۰  
 عمروعاص ۴۳۹  
 عنصرالمعالی ۵۰  
 عهد اردشیر ۴۳۹  
 عیازان ۱۴ ، ۲۰۴ ، ۳۳۷ ، ۴۲۶  
 عیسویان ۲۱۷  
 عینالدوله ۳۶۸ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ،  
 ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۴۰۵  
 عینالقضاة همدانی ۳۱۴  
 عیسی (ع) ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲  
 غ  
 غرالسیر (غرر اخبار ملوکالفرس)  
 ۴۳۹  
 غزالی ، محمد ۳۶۳  
 غلام ۳۵۳  
 غنی زاده ۲۴۶ ، ۴۵۲  
 غیاث الدین کیخسرو ۱۱  
 غیرازخدا هیچ کس نبود ۲۴۷  
 ف  
 فارابی ۲۸۳  
 فارس ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ،

- ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۷ ،  
 ۳۲ ، ۴۲۸  
 فردا ۳۱۷ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ، ۳۵۳ ،  
 ۴۶۴  
 فردوس ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ،  
 ۲۰۶ ، ۲۳۲  
 فردوسی ۱۳۰ ، ۳۱۲ ، ۳۳۰ ، ۴۲۵  
 فرید ، دکتر احمد ۴۶۱ ، ۴۶۵  
 فرزاد ، مسعود ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۴۶  
 فرزانه ، مصطفی ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۴  
 فرشید ورد ، دکتر خسرو ۴۷۳  
 فرنگان (فرنگیان) ۱۰ ، ۱۱ ، ۲۴ ،  
 ۱۹۷ ، ۲۲۰  
 فرنگستان ۹۰  
 فرنگستان ، مجله ۲۴۴ ، ۲۹۱  
 فروغی ، ابوالحسن ۳۶۹  
 فروغی ، محمد حسین ۱۵۲ ، ۳۶۹  
 فروغی ، محمدعلی ۳۶۹ ، ۳۷۰  
 فرهاد ۴ ، ۱۲۰ ، ۳۴۱  
 فرهنگ ایران زمین ، نشریه ۴۵۴  
 فرهنگستان ایران ۳۴۷  
 فرهنگ فارسی ۴۱ ، ۴۴۴  
 فرهنگ لغات عامیانه ۲۴۷ ، ۴۵۴  
 فرهنگ و زندگی ، مجله ۴۷۳
- ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ،  
 ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ،  
 ۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲۵۵ ، ۳۶۴ ،  
 ۳۷۳  
 فارسی شکرست ۲۴۶ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ،  
 ۲۵۹ ، ۲۶۳ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ،  
 ۲۶۹ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۳۰۳  
 فتحعلی شاه قاجار ۱۲ ، ۱۲۵ ، ۳۶۶ ،  
 ۳۸۱ ، ۳۹۸ ، ۴۲۵  
 فتحی ، نصره الله ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ،  
 ۴۴۰  
 فخرالدوله (توران آغا) ۶ ، ۹  
 فخرالدین ابوالحسن دیلمی ۱۹۵ ،  
 ۲۰۷ ، ۲۱۰ ، ۲۱۹ ، ۲۲۳ ،  
 ۲۲۷ ، ۲۳۱  
 فخرالدین اسعد گرگانی ۳۱۹  
 فرام ، اریک ۳۲۸  
 فرانسویان ۵۸ ، ۹۷ ، ۱۳۵ ، ۴۶۸  
 فرانسه ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۶۲ ، ۹۴ ،  
 ۱۰۲ ، ۲۴۲ ، ۳۱۳ ، ۳۲۲ ،  
 ۴۰۴ ، ۴۰۶ ، ۴۳۲ ، ۴۶۸  
 فرانکلین ، بنیامین ۳۶۲  
 فرته ۴۹  
 فرخ خان ۷۸  
 فرخ لقا ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ،



- فریبرز ۴  
 فریدون ۲۳۰  
 فضلویه ، رك : مبارزالدين شبانكاره،  
 ملك  
 فغانی شیرازی ۶۷ ، ۴۲۴  
 فغفورالدوله ۲۵۵  
 فكر آزادی ومقدمه نهضت مشروطيت  
 ۴۳۴  
 فكر دموكراسی اجتماعی در نهضت  
 مشروطيت ايران ۴۳۴ ، ۴۳۵ ،  
 ۴۳۹  
 فلاماریون ، كامیل ۸۲  
 فن شعر ۲۸۳  
 فواید گیاهخواری ۳۱۵ ، ۳۵۰  
 فورث ، پل - ۸۸  
 فهرست كتب خطی آستان قدس  
 رضوی ۴۲۵  
 فهمی ، خلیل ۳۷۲  
 فیاض ، دکتر علی اکبر ۴۲۳  
 فیختر ، ژ. ر. ۲۹۱  
 فیروزآباد ۲۱۴ ، ۲۱۷  
 فیگارو ادبی ، روزنامه ۳۱۱
- ق
- قآنی ۳۳ ، ۱۴۱
- قاجاریه ، قاجاریه ۹ ، ۱۹۳ ، ۳۷۵ ،  
 ۳۷۹ ، ۳۸۹  
 قاهره ۸۳ ، ۱۱۸ ، ۲۱۵ ، ۲۹۱ ،  
 ۴۴۱ ، ۴۶۲  
 قائم مقام ۴۱۱ ، ۴۱۳  
 قائمیان ، حسن ۳۱۸ ، ۳۴۲ ، ۴۶۰ ،  
 ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۶  
 قابوس نامه ۵۰  
 قبانی ، تزار ۳۶۲  
 قرآن کریم ۶۸ ، ۸۸ ، ۲۲۳ ،  
 ۴۲۸  
 قراجه داغی ، میرزا جعفرخان  
 ۲۸۴  
 قران حبشی ۴۴۲  
 قربانعلی ۲۶۳ ، ۲۷۳ ، ۲۷۷  
 قزوین ۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۷ ، ۱۲۸ ،  
 ۱۲۹ ، ۱۴۵ ، ۱۵۱ ، ۱۵۲ ،  
 ۱۷۵ ، ۳۸۸  
 قزوینی ، محمد ۱۵۱ ، ۱۵۴ ، ۱۵۷ ،  
 ۲۳۹ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۶۸ ،  
 ۳۶۵ ، ۴۳۷ ، ۴۵۲  
 قشون نادری ۲۴۳  
 قصاب کاشانی ۳۳  
 قصتی مع الشعر ۴۷۰  
 قصر ابونصر ۲۱۴

- قصص العلماء ۱۲  
 قصص من الادب الفارسی المعاصر  
 ۴۴۴  
 قصه قصهها ۲۴۷  
 قفقاز ۷۷ ، ۷۸ ، ۸۱ ، ۱۰۶ ،  
 ۱۱۴ ، ۱۲۳ ، ۲۶۵  
 قلشن دیوان ۲۴۷  
 قلیچ ارسلان ۱۱  
 قلعه دختر ۲۱۴  
 قم ۱۲  
 قمر وزیر ۷ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۲۱ ،  
 ۲۴ ، ۲۶  
 قنبر علی ، جوانمرد شیراز ۲۴۷  
 قوام الدوله ۳۸۱  
 قوام السلطنه ۳۸۴ ، ۴۰۰  
 قهرمان نامه ۴۲۴  
 قهرمان ، یزدان بخش ۴۶۱  
 قهوه خانه سورات ۲۴۷  
 قیام آذربایجان و ستارخان ۳۶۴  
 قیروانی ۴۴۶
- ک  
 کارنامه فیروز شاه پسر شاه داراب  
 ۴۲۴  
 کاشفی ، واعظ - ۱۲  
 کاظم زاده ایران شهر ۲۸۷ ، ۴۵۲  
 کاظمی ۳۴۲  
 کاظمی ، سیدباقر ۳۷۰  
 کافکا ، فرانتس ۳۱۲ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ،  
 ۳۲۰ ، ۳۲۳ ، ۳۳۸ ، ۴۶۱ ،  
 ۴۶۲  
 کاک ۵۴ ، ۵۹ ، ۶۶ ، ۴۳۲  
 کاکا رستم ۳۳۷ ، ۳۴۸  
 کاکا وند ۲۴۳  
 کامشاد ۲۶۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۳  
 کانت ۳۶۳  
 کاوه ، مجله ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ،  
 ۲۴۷ ، ۳۰۳ ، ۴۵۹  
 کاویانی ، انتشارات ۴۵۴ ، ۴۷۲  
 کتاب احمد (سفینه طالبی) ۲۷ ،  
 ۸۲ ، ۸۵ ، ۹۸ ، ۱۳۶ ، ۴۳۷  
 کتاب امروز ، مجله ۴۷۲  
 کتاب امیر ارسلان ، رک : داستان  
 امیر ارسلان  
 کتابخانه آستان قدس رضوی ۴۲۵  
 کتابخانه اود ۴۳
- کاتیا ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۴۲ ، ۴۶۸  
 کارنامه اردشیر بابکان ۳۱۷

|                                |                                     |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| ۴۴۸                            | کتابخانه بادلیان ۴۳ ، ۴۴            |
| کریمخان زند ۳۸۹ ، ۴۰۲          | کتابخانه بانکی پور ۴۳               |
| کریمه ۱۱۴                      | کتابخانه تربیت ۸۳                   |
| کسروی تبریزی ، احمد ۱۱۹ ،      | کتابخانه دیوان هند ۴۳ ، ۴۴          |
| ۴۳۴ ، ۴۳۸ ، ۴۴۱                | کتابخانه مجلس شورای ملی ۴۲۵         |
| کشکول جمالی ۲،۴۷               | کتابخانه ملی پاریس ۳۹               |
| کلث و ژیمناز کلاسیک ۲۸۸        | کتابخانه ملی ملک ۴۳                 |
| کلکته ۳۹ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۶ ، | کتابخانه موزه بریتانیا ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۶ |
| ۴۷ ، ۴۹ ، ۶۳ ، ۱۱۷ ،           | کتاب صادق هدایت ۴۶۱ ، ۴۶۲ ،         |
| ۴۴۱                            | ۴۶۳ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۶۷ ،             |
| کلوسیف ۴۴۸                     | ۴۶۹                                 |
| کلوها ۲۰۴ ، ۲۱۹ ، ۴۴۸          | کتاب مستوفی و آذربایجان ۴۷۱ ،       |
| کلهر ۲۴۳                       | ۴۷۲ ، ۴۷۳                           |
| کلهر ، میرزا رضا ۳۶۷ ، ۳۷۸ ،   | کتابهای جیبی ۴۲۵ ، ۴۳۵ ،            |
| ۳۹۱ ، ۳۹۴ ، ۴۰۹                | ۴۳۸ ، ۴۴۲ ، ۴۴۵ ، ۴۵۰ ،             |
| کلیله و دمنه ۴۳۹               | ۴۵۶                                 |
| کمال ، رضا (شهرزاد) ۴۵۷        | کنیرایی ، محمود ۴۶۱                 |
| کمال اسماعیل ۶۷ ، ۶۸           | کھیاییگ ۴۳۱                         |
| کمالی اصفهانی ، حیدرعلی ۲۸۷    | کربلا ۴۲ ، ۴۸                       |
| کمبیز دوم ۱۰۲                  | کردستان ۳۶۶                         |
| کمپانی هند شرقی ۴۲ ، ۴۷ ، ۵۹ ، | کردعلی ، محمد ۴۶۲                   |
| ۶۴                             | کرزن ، لرد ۳۸۹                      |
| کنابس ۱۱۴                      | کرمان ۱۵۴ ، ۳۷۳ ، ۴۳۲               |
| کنت دومنت کریستو ۲۰۱ ، ۲۳۳ ،   | کرمانشاه ۱۶۳ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ،    |
| ۲۸۴                            | ۱۹۳ ، ۲۴۳ ، ۳۶۶ ، ۴۴۷ ،             |

گنج شایگان یا اوضاع اقتصادی

ایران ۲۴۵

گنجینه گنجوی ۴۶۷

گوینو، کنت دو ۲۴۷

گوته ۳۶۲

گوران ۲۴۳

گورکی، ماکسیم ۳۶۴

گوگول، نیکلا ۱۴۰

گویا پاره‌ای از وجود من بود

۳۶۳

گیلان ۳۸۸

ل

لابارن، مادام ۴۰۱

لاروشفوکولد ۳۶۳

لاله ۳۲۸، ۴۶۴

لاترکیلند، الکساندر ۳۲۰

لا، هنری ۳۳۲

لاهوئی کرمانشاهی، ابوالقاسم

۲۸۷

لب‌السیر و جهان‌نما ۴۳

لبنان ۴۷۱

لسان‌العرب ۴۲۳

لسکو، روزه ۴۲۰

کنگاور ۲۷۷

کودکی ۳۶۳، ۳۶۴

کوفه ۲۱۵

کهریزك ۳۸۸

کهنه و نو ۲۴۷

کیپ ۵۳، ۶۱، ۶۴

گ

گجسته‌ابالیش ۳۱۷

گجسته نثر ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۵۶،

۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۹

گرداب ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۴۱،

۳۵۵، ۴۶۴

گراند هتل ۲۹۳، ۲۹۹

گرجستان ۱۱۴

گرکان ۳۸۰

گروه محکومین ۳۱۸، ۴۶۱

گزارش گمان شکن ۳۱۷

گستهم ۴

گلچین معانی، احمد ۴۲۴، ۴۲۵،

۴۲۹، ۴۳۰

گلستان ۶۸، ۲۱۶، ۲۲۹، ۲۵۱

گلستان نیکبختی یا پندنامه سعدی

۲۴۷

|                                   |                                  |
|-----------------------------------|----------------------------------|
| ماخالسکی ۲۰۳                      | لطائف الحکمة ۴۳۹                 |
| مادلن ۴۶۸                         | لطفعلی خان زند ۳۹۰ ، ۳۹۷         |
| مارگیز ۲۰۱ ، ۲۲۶                  | لعل ۱۴                           |
| ماری و نیزی ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۱ ،     | لعلی تبریزی (شمس الاطباء) ۱۰۷    |
| ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۹ ،           | لغت فرس اسدی ۳۱۹                 |
| ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ،           | لغت نامه ۱۵۵ ، ۱۸۳ ، ۴۲۴ ، ۴۳۱ ، |
| ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۳۲             | ۴۴۱                              |
| مازاریک ۲۸۹                       | لکنهو ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳               |
| مازندران ۱۰۲ ، ۱۲۰ ، ۳۴۲          | لگان ۶۱                          |
| مازندرانیان ۴۳۱                   | لندن ۴۳ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۴۸ ،    |
| مازیار ۳۱۶ ، ۳۵۵                  | ۵۳ ، ۶۰ ، ۶۱ ، ۶۳ ، ۶۴ ،         |
| ماسه ، هانری ۲۸۹ ، ۳۲۳            | ۴۰۱ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱                  |
| ماسینیون ، لوئی ۱۵۵ ، ۲۸۹         | لوئی هفدهم ۳۹۰                   |
| مالت ۴۳ ، ۶۳                      | لوتی ، پیر ۳۸۳                   |
| ماهرخ ۷۸ ، ۳۴۲ ، ۴۳۵              | لوزان ۲۴۲ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۹۰ ،    |
| ماه منیر ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۴ ، | ۲۹۱                              |
| ۴۲۶                               | لولی شبگرد ۲۰۱ ، ۲۱۰ ، ۲۱۳ ،     |
| ماهیدشت ۱۹۱ ، ۱۹۳                 | ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۴۴۸                  |
| ماه نخشب ۱۸۹                      | لوور ، موزه ۵۴                   |
| مؤتمن ، زین العابدین ۱۸۹          | لیدن ۴۲۶                         |
| مؤتمن الملك ۳۸۲                   | لیزن ۲۸۶                         |
| مؤسسه بین المللی کار ۲۴۵          | لیلی ۱۲۰ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۴۲۷ ،     |
| المؤید فی الدین هبة الله شیرازی   | لیودمیلا ۲۸۹                     |
| ۳۶۳                               | م                                |
| مبارزالدین شبانکاره ، ملک ۱۹۸ ،   | ماتن ، روزنامه ۲۳۸               |

- ۲۱۰ ، ۲۲۵  
 متلین ۶۳  
 مثنوی مولوی ۳۱۱  
 مجارستان ۲۴۹  
 مجتبائی ، فتح‌الله ۴۵۶  
 مجدالدین ، خواجه ۲۲۵  
 مجدالدین رومی ۲۰۱  
 مجدالملک سینکی ۴۲۷  
 مجدالملک یزدی ۲۰۷  
 مجلس شورای ملی ۱۷۰ ، ۱۸۰ ،  
 ۲۵۴  
 مجله دانشکده ادبیات و علوم  
 انسانی مشهد ۴۶۷  
 مجمر اصفهانی ۳۳  
 مجمل‌التواریخ والقصص ۴ ، ۴۲۴  
 مجنون ۱۲۰  
 مجموعه اشعار دهخدا ۴۴۵  
 مجموعه سخنرانیهای اولین و دومین  
 هفته فردوسی ۴۴۸  
 مجید ۳۳۶  
 محاکمه انسان و حیوان ۳۷۴  
 محبوبه ۱۴۰ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ،  
 ۱۴۶  
 محتشم السلطنه ۳۷۱  
 محتشم کاشانی ۳۳  
 محبوب ، دکتر محمد جعفر ۷ ، ۸  
 ۱۱ ، ۱۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ،  
 ۴۲۷ ، ۴۵۴  
 محسن بن عبدالله ۸۶  
 محکمه تجارت ۳۷۳  
 محلات ۳۶۶  
 محمد (ص) ۴۸  
 محمد ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۲ ،  
 ۲۲۶ ، ۲۳۲  
 محمدبنا ، استاد ۳۹۳  
 محمد بیگ اصفهانی ۳۹ ، ۴۱  
 محمدتقی بیگ ارباب ۳۹۱  
 محمد رحیم میرزا ۱۸۹  
 محمدشاه قاجار ۴۴ ، ۳۹۸  
 محمدعلی شاه قاجار ۱۵۴ ، ۱۷۷ ،  
 ۱۸۳ ، ۲۴۱ ، ۳۶۸ ، ۳۸۸ ،  
 ۳۸۹ ، ۴۴۴  
 محمدقلی خان ۴۱  
 محمد محیی‌الدین عبدالحمید ۴۴۶  
 محمد نجار ، پهلوان ۲۱۸ ، ۴۴۸  
 محیی‌الدین ۲۱۹  
 محمودی ، میرزا احمد (کمال  
 الوزاره) ۲۸۴ ، ۲۸۵  
 مخبرالدوله ۴۶۱

|                               |                                   |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| مخبر السلطنه ۴۶۱              | مرنار ۳۷۱                         |
| مخزون مرادآبادی ، میرزا علی   | مرند ۱۲۷ ، ۱۲۹                    |
| ۴۶                            | مرو ۳۸۱                           |
| مدرس ، سید حسن ۳۷۲ ، ۳۷۳ ،    | مریم ۲۰۳ ، ۲۰۵                    |
| ۴۴۶ ، ۳۹۵                     | مریم رومی ۱۹۸                     |
| مدرسه احمدیه ایرانیان ۲۸۷     | مریه ۲۲۶                          |
| مدرسه اقدسیه ۳۷۰              | مسالك المحسنين ۷۷ ، ۸۳ ، ۸۶ ،     |
| مدرسه علوم سیاسی ۱۵۲ ، ۱۵۵ ،  | ۸۷ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۵ ، ۹۷ ،          |
| ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ،       | ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ ،             |
| ۳۷۲ ، ۴۰۵                     | ۱۰۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۴۳۸             |
| مدرسه عالی حقوق و علوم سیاسی  | مسائل الحیات ۷۹ ، ۸۳ ، ۴۳۴        |
| ۱۵۵                           | مستشارالدوله ، میرزا یوسف خان     |
| مدرسه نظام ۳۱۳                | ۴۲۷                               |
| مدینه ۱۹۹                     | مستوفی الممالك ، حسن ۳۸۷          |
| مرآت ، اسماعیل ۲۸۸            | مستوفی الممالك ، میرزا یوسف ۳۶۶ ، |
| مرادآباد ۴۶                   | ۳۸۶ ، ۳۹۹                         |
| مراد علی ۳۳۸                  | مستوفی ، حاج میرزا محمد ۳۸۷       |
| مراغه ۱۱۴ ، ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، | مستوفی ، عبدالله ۳۶۵ ، ۳۶۷ ،      |
| ۱۳۹                           | ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ،           |
| مرجان ۳۳۷                     | ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۹ ،           |
| مردك شبگرد ۴۴۸                | ۳۸۰ ، ۳۸۲ ، ۳۸۵ ، ۳۸۷ ،           |
| مردم گریز ۴۹                  | ۳۹۲ ، ۳۹۴ ، ۴۰۰ ، ۴۰۲ ،           |
| مردی که نفسش را کشت ۳۳۱ ،     | ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ،           |
| ۳۴۱ ، ۳۵۱ ، ۴۶۴               | ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۶ ، ۴۷۱             |
| مرشدآباد ۴۱ ، ۴۲              | مستوفی ، میرزا اسماعیل ۳۶۶ ،      |

- ۳۶۸  
مشیرالسلطنه ۱۷۴  
مشیرالممالك ۱۸۲  
مشیرالملک ، حسن (پیرنیا) ۹۷ ،  
۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۸۲ ، ۳۹۱ ،  
مصاحب ، دکتر غلامحسین ۴۳۰  
مصر ۱۰ ، ۱۶ ، ۲۳ ، ۳۳ ، ۷۱ ،  
۷۹ ، ۸۱ ، ۱۲۲ ، ۱۳۷ ،  
۱۳۸ ، ۱۴۳ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ،  
۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۷ ، ۲۱۷ ،  
۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۸ ، ۴۲۵ ،  
۴۴۲ ، ۴۶۴  
مصطفوی ، دکتر رحمت ۳۳۰ ، ۳۴۶ ،  
۳۵۷ ، ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۸  
مطالبی درباب فن ترجمه ۴۵۵  
مظاهر ، محمد ۳۷۲  
مظفرالدین شاه قاجار ۸۲ ، ۸۵ ،  
۸۶ ، ۸۷ ، ۱۰۲ ، ۱۲۳ ،  
۱۳۰ ، ۱۳۶ ، ۱۴۰ ، ۱۹۱ ،  
۳۶۸ ، ۳۸۱ ، ۳۸۴ ، ۳۸۸ ،  
۳۹۹  
مظفر جنگ ، بهادر ۴۲  
معاونالدوله ۳۹۲  
معتضالدوله کرمانشاهی ۴۴۸
- ۴۱۲  
مستوفی ، میرزا نصرالله ۳۶۶ ، ۳۶۷ ،  
۴۱۲  
مسجد سپهسالار ۱۲۹  
مسجد شاه ۲۴۰  
مسح ۳۱۸  
مسرور ، حسین ۱۸۹  
مسعود غزنوی ۳ ، ۴  
مسعودیه ۳۷۰  
مسکو ۴۵۰  
مسلمانان ۱۱ ، ۱۹۷ ، ۲۱۷ ، ۲۲۳ ،  
۲۲۶ ، ۲۶۷  
مسیحیان ، رک : عیسویان  
مسیر طالبی فی بلاد افرنجی ۴۰ -  
۷۲ ، ۴۲۹ ، ۴۳۱  
مشاورالممالك ، رک ، علیقلی خان  
انصاری  
مشاهیر شعرای ایران ۴۳۷  
مشهد ۱۲۳ ، ۱۲۹ ، ۳۳۸ ، ۴۶۷  
مشهد ام‌النبی ۲۱۵  
مشیرالدوله ، حسن ۳۶۹ ، ۳۷۲ ،  
۳۸۹ ، ۳۹۹ ، ۴۰۶  
مشیرالدوله ، میرزا سید جعفر خان  
۴۲۹  
مشیرالدوله ، میرزا نصرالله خان



- مکتوب - از تهران تا قاهره ۲۹۰  
 مکتوب از قزوین ۱۶۱  
 مک فرلین ، دکتر ۴۶  
 مکه ۸۰  
 ملاکه ، جزایر ۵۴  
 ملا نصرالدین ۴۴۴  
 ملانصرالدین ، روزنامه ۴۳۶ ، ۴۴۵  
 ملایر ۲۶۸ ، ۲۷۳  
 ملک اقبال شاه ۱۵ ، ۲۱ ، ۲۲  
 ملک المتکلمین ، میرزا نصرالله ۱۳۰ ،  
 ۲۴۰ ، ۴۳۲ ، ۴۳۸  
 ملک ثعبان ۲،۴ ، ۴۲۸  
 ملک جان شاه ۲۴  
 ملک جمشید ، داستان ۹ ، ۲۸  
 ملک شاپور ۲۱  
 ملک شاه رومی ۱۰  
 ملک فیروز ۲۴  
 ملکم ۲۷ ، ، ۷۸  
 ملکم ، سرجان ۱۲۵  
 ملیجک ۳۸۱  
 ممتازالدوله ۳۷۱  
 منتخب التواریخ ۴۲۴  
 منتخب کلیات عبید زاکانی ۴۹  
 منستی ۴۳۱
- معتمدالدوله ، فرهاد میرزا ۳۸۱ ،  
 ۳۹۷ ، ۳۹۹  
 معراج التوحید ۴۴  
 معرفت (کتاب فروشی) ۴۳۹ ، ۴۵۰ ،  
 ۴۵۵ ، ۴۶۰ ، ۴۶۶  
 معصوم علی نایب‌الصدر ۱۹۲  
 معصومه شیرازی ۲۴۷  
 معیرالممالک ، دوستعلی ۹ ، ۳۶۴ ،  
 ۴۲۴  
 معین‌الوزارة (حسین علاء) ۳۶۹  
 معین ، دکتر محمد ۴۴۴ ، ۴۴۵  
 مغولان ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۰۶ ، ۲۱۰ ،  
 ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ،  
 ۲۲۲ ، ۴۴۸  
 مفاخرالدوله ۱۷۳  
 مفتخم‌الدوله ۳۹۲  
 مقالات تقی‌زاده ۴۳۷  
 مقدم ، حسن (علی نوروز) ۲۸۵ ،  
 ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ،  
 ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ،  
 ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۳۰۰ ،  
 ۳۰۱ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ،  
 ۴۵۷ ، ۴۵۸  
 مقدمه لغت‌نامه ۴۴۵

- المنقذ من الضلال ۳۶۳  
 منگو تیمور ۱۹۴ ، ۱۹۵  
 منیره ۳۵۱  
 موام ، سامرست ۴۶۹  
 مویاسان ۳۳۸  
 موتسار ۳۶۳  
 موریه ، جیمز ۱۰۳  
 موزه بریتانیا ۵۳  
 موس ، اوکتاو ۲۸۸  
 موسه ، آلفرد دو ۳۶۳  
 موسیقی ، مجله ۳۱۷  
 موصل ۶۳  
 مولوی ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۲۰ ، ۳۲۸ ، ۴۳۹  
 مولیر ۲۸۴  
 موتسکیو ۱۵۵  
 موتتی ، ونسان ۴۶۱ ، ۴۶۳ ، ۴۶۵  
 مهر ، مجله ۳۱۷ ، ۴۴۵  
 مهرین ، مهرداد ۴۵۰ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳  
 میدان توپخانه ۱۷۰  
 میرانگل ۳۴۰  
 میرزا آقا تبریزی ۲۸۴  
 میرزا آقاخان کرمانی ۲۷ ، ۷۸ ، ۴۳۴ ، ۱۷۹ ، ۱۲۰  
 میرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله  
 ۱۲۶ ، ۳۸۳ ، ۳۹۹  
 میرزا آقا شاعر ۴۱۱  
 میرزا ابوالحسن خان ایلچی شیرازی  
 ۵۲ ، ۴۲۰ ، ۴۲۹  
 میرزا ابوطالب اصفهانی ، مقاله  
 ۴۲۹  
 میرزا جلیل ۴۳۶  
 میرزا حسینی ۳۸۷  
 میرزا رضاخان دانش ارفع ، رک :  
 ارفع  
 میرزای رضای کلهر ، رک : کلهر ،  
 میرزا رضا  
 میرزا صالح شیرازی ۴۳۱  
 میرزا علی ۹۱  
 میرزا علی اصغر خان صدراعظم اتابک ،  
 رک : امین السلطان  
 میرزا غلامحسین مشاق ۳۹۰ ، ۳۹۶  
 میرزا غلام شاه ۳۹۲  
 میرزا غیاث الدین علی ملقب به  
 نقیب خان ۴۲۴  
 میرزا قاسم خان تبریزی ۱۵۳  
 میرزا کوچک خان ۳۸۷  
 میرزا محمد اخباری ۱۲  
 میرزا محمود ۱۰۲ ، ۱۰۷

- نازیها ۳۴۷ ، میرزا محمود وزیر ۳۶۷ ، ۳۹۹ ، ۴۷۳  
 ناصرالدین شاه قاجار ۵ ، ۶ ، ۸ ، ۹ ، میرزا مهدی خان تبریزی ۱۱۹ ، ۱۴۲  
 ۸۷ ، ۸۵ ، ۱۲۲ ، ۱۲۴ ، میرزا مهدی خان منشی ۴۱۱  
 ۱۶۹ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۷۸ ، میرزا نجف علی خان ۱۲۶  
 ۳۸۱ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، میرزا نصیر ۹۱  
 ۳۸۷ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، میرصادقی ، جمال ۴۵۶  
 ۴۰۲ ، میرقوام ۲۰۱  
 ناصر خسرو ۲۱۴ ، میرهاشم آقا ۱۸۱ ، ۱۸۲  
 ناطق ، جواد ۴۰۷ ، ۴۱۶ ، میل ، جان استوارت ۱۳۱  
 ناطق ، مهندس ناصح ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، میلسپو ، دکتر ۳۷۲ ، ۳۸۷  
 ۴۰۵ ، ۴۰۸ ، ۴۱۶ ، ۴۷۲ ، مینورسکی ۱۶۸ ، ۴۲۶  
 ناطق ، دکتر هما ۴۳۹ ، مینوی ، مجتبی ۶ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵  
 ناظم الاسلام کرمانی ۳۶۴ ، ۴۴۰ ، ۳۱۶ ، ۳۵۶ ، ۳۶۵ ، ۳۷۷  
 ۴۵۱ ، ۴۱۱ ، ۴۱۶ ، ۴۱۸ ، ۴۴۵  
 ناظم الدوله : اسدالله خان ۱۱۴ ، ۴۶۲ ، ۴۶۷ ، ۴۷۲  
 ناظم السلطنه ۵ ، مینیه ۳۷۴  
 نامه اهل خراسان ۴۶۵ ، مینن پرست ۳۴۲ ، ۳۴۷ ، ۳۵۱ ، ۳۵۵  
 نامه های قزوینی به تقی زاده ۴۵۳ ، ۳۵۶ ، ۴۶۶ ، ۴۶۹  
 نایین ۲۵۵  
 نبوغ ایرانی ۲۸۷  
 نشر فارسی معاصر ۴۳۹ ، ۴۴۱  
 نشر فارسی در دوره اخیر ۴۶۵  
 نشری ، موسی ۱۸۹  
 نجم (نجم الملك) ، محمود ۳۷۰  
 نجف ۴۲ ، ۴۸ ، ۲۱۵ ، ناز ۳۴۵ ، ۴۶۷

- نجم آبادی ، آية الله حاج شيخ هادی  
۱۵۲  
نخبه سپهری یا تاریخ نبوی ۸۲  
نخستین کنگره نویسندگان ایران  
۴۶۹ ، ۴۶۵  
نرگس ۲۹۰  
نسخه مسیر طالبی ۴۵ - ۴۶  
نسیم شمال ۱۶۱ ، ۴۴۶  
نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۴۵۰  
نشریه وزارت امور خارجه ۴۲۹  
نصر ، سیدعلی خان ۳۷۰  
نصرت‌الوزاره ، میرزا حسن بدیع  
۱۸۹  
نصیرالدوله بدر ۳۹۸  
نصیریان ، علی ۴۵۹  
نظام‌الدین ابوبکر ۲۰۲ ، ۲۲۷  
نظام‌الدین محمود قادری ، مولانا  
۴۹  
نظامی گنجوی ۳۳ ، ۲۰۵ ، ۴۲۴ ،  
۴۶۷  
نظری به هنر نمایش در ایران ۴۵۹  
نظام‌السلطنه ۱۷۴  
نعمه‌اللهی ، جلال ۴۲۶ ، ۴۲۷  
نفوس مرده ۱۴۰  
نفیسی ، سعید ۱۸۹ ، ۲۸۸ ، ۳۳۱ ،  
۴۳۹ ، ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۵۸ ،  
۴۶۷ ، ۴۶۵  
نقد حال ۴۶۲ ، ۴۶۵  
نقوی ، دکتر سیدعلی رضا ۴۲۹  
نقیب‌الممالک ۵ ، ۶ ، ۸ ، ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ،  
۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ،  
۱۹ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ،  
۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۶ ،  
۴۰ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷  
نقش زنان در انقلاب ایران ۲۸۷  
نگاهی کوتاه به داستان نویسی معاصر  
ایران ۴۵۶  
نگین ، مجله ۴۳۹  
نمایش ، مجله ۴۵۹  
نواب ، حسینقلی خان ۳۹۲  
نوری ، میرزا محمدعلی خان ۱۷۹  
نوز ۱۷۹  
نوشته‌های پراکنده صادق هدایت  
۳۱۸ ، ۴۶۲ ، ۴۶۴ ، ۴۶۷  
نوشین ۴  
نویسنده جعفرخان از فرنگ آمده

|                                |                               |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۳۶۹                            | ۴۵۸                           |
| وزارت کشور ۳۷۳                 | نیرالملک ۴۶۱                  |
| وفا علی شاه شیرازی ذوالریاستین | نیکی تین ، ب . ۴۵۱            |
| ۱۹۱                            | نیرنگستان ۳۱۶                 |
| وقایع نگار مروزی متخلص به هما، | نیشابور ۱۲۳                   |
| محمد صادق ۴۲۵                  | نیل ، رود ۲۱۵                 |
| وقتی ملتی اسیر می شود ۲۴۵      | نیل (کتاب فروشی) ۴۳۹          |
| ولتر ۱۳۱                       |                               |
| ولنگاری ۳۱۷ ، ۳۴۶              | و                             |
| ونیز ۱۹۸ ، ۲۰۱ ، ۲۱۵           | واترلو ۳۹۰                    |
| وهاپها ۵۱                      | واصفی ، محمود ۳۶۴             |
| ویرولو ، ش . ۴۵۶               | واعظ کاشفی رک: کاشفی، واعظ -  |
| ویس ورامین ۳۱۹                 | واقعات تیموری ۳۶۴             |
| ویلان الدوله ۲۵۶ ، ۲۶۳ ، ۲۶۸ ، | واکهان ۴۵۶                    |
| ۲۷۰ ، ۲۷۹                      | والدن ۳۶۴                     |
| ویلهم تل ۲۴۷                   | واله داغستانی ۴۳              |
| وین ۴۶ ، ۱۵۲                   | وثوق ، ابوالقاسم ۲۴۴          |
| ه                              | وثوق الدوله ۳۷۲ ، ۳۸۹         |
| هاتف ۳۳                        | وحشی ۳۳                       |
| هارون الرشید ۴۴۶               | وحید دستگردی ، حسن ۴۶۷        |
| هالی هد ۶۱ ، ۶۴                | ورامین ۳۳۵ ، ۳۴۳              |
| هدایت ، رضاقلی خان ۴۳۷ ، ۴۶۱   | ورانسوف ۱۱۵                   |
| هدایت ، صادق ۱۵۶ ، ۱۸۹ ، ۳۰۰ ، | وزارت جنگ ۳۷۰                 |
| ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ،        | وزارت خارجه ۲۸۷ ، ۳۲۱ ، ۳۶۸ ، |

|                               |                               |
|-------------------------------|-------------------------------|
| هفت پیکر ۴۲۴                  | ، ۳۱۶ ، ۳۱۵ ، ۳۱۴ ، ۳۱۳       |
| هفت کشور ۲۴۷ ، ۴۵۵            | ، ۳۲۰ ، ۳۱۹ ، ۳۱۸ ، ۳۱۷       |
| هلندیها ۶۱                    | ، ۳۲۴ ، ۳۲۳ ، ۳۲۲ ، ۳۲۱       |
| هما ۱۹۹ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۶ ،   | ، ۳۲۸ ، ۳۲۷ ، ۳۲۶ ، ۳۲۵       |
| ، ۲۲۷ ، ۲۲۶ ، ۲۲۵ ، ۲۰۹       | ، ۳۳۲ ، ۳۳۱ ، ۳۳۰ ، ۳۲۹       |
| ۲۳۲ ، ۲۳۱                     | ، ۳۳۶ ، ۳۳۵ ، ۳۳۴ ، ۳۳۳       |
| همدان ۷۹ ، ۱۳۷ ، ۱۹۲ ، ۲۰۲    | ، ۳۴۰ ، ۳۳۹ ، ۳۳۸ ، ۳۳۷       |
| هملت ۲۸۹                      | ، ۳۴۴ ، ۳۴۳ ، ۳۴۲ ، ۳۴۱       |
| هند ، هندوستان ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۳ ، | ، ۳۴۹ ، ۳۴۷ ، ۳۴۶ ، ۳۴۵       |
| ، ۶۰ ، ۵۹ ، ۴۸ ، ۴۷ ، ۴۵      | ، ۳۵۴ ، ۳۵۳ ، ۳۵۱ ، ۳۵۰       |
| ، ۶۹ ، ۶۸ ، ۶۵ ، ۶۴ ، ۶۲      | ، ۴۶۰ ، ۳۵۷ ، ۳۵۶ ، ۳۵۵       |
| ، ۳۱۶ ، ۹۸ ، ۷۱ ، ۷۰          | ، ۴۶۵ ، ۴۶۴ ، ۴۶۳ ، ۴۶۱       |
| ۴۳۰ ، ۳۲۱ ، ۳۱۷               | ۴۶۸                           |
| هندوانه ، داستان ۲۹۰ ، ۲۹۲    | هدایت علی خان ۳۱۸ ، ۳۲۲       |
| هندیها ۶۱                     | هدایت ، عیسی ۴۶۱              |
| هنر شاعری (بوطیقا) ۴۵۶        | هدایت ، محمود ۴۶۱ ، ۴۶۶       |
| هنری ، ۱ . ۲۳۸                | هدایت ، مهدیقلی ۳۷۲           |
| هوپ هوپ نامه ۴۴۵              | هدایت ، هدایت قلی اعتضادالملک |
| هوشنگ ۳۳۹                     | ۳۱۳                           |
| هوگو ، ویکتور ۲۱ ، ۲۵۱ ، ۴۰۴  | هرات ۹۱ ، ۱۶۹                 |
| هولاگو ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۲۰۶        | هرودت ۳۷۶                     |
| هولبرگ ، لودویک ۲۳۸           | هزارپیشه ۲۴۷                  |
| هیأت جدید ، رساله ۸۲ -        | هزاردستان ۲۴۷                 |
| الهیة والاسلام ۱۹۳            | هشديو ۳۴۰                     |

هیتن ، ت ، پ . ۴۵۱

## ی

یادبودهای سفارت استانبول ۴۳۲ ،

۴۵۷

یادداشت‌های اعتمادالسلطنه ۳۶۴

یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی

ناصرالدین شاه ۳۶۴ ، ۴۲۵ ،

۴۲۶ ، ۴۲۷

یادگار ، مجله ۴۳۵ ، ۴۳۷ ، ۴۷۲

یادگار جاماسپ ۳۱۷

یادگار عمر ۳۶۴

یاسمی ، رشید ۱۹۲ ، ۴۴۷

یالتا ۱۱۵ ، ۱۱۶

یزد ۱۸۱

یغما ، مجله ۴۲۴ ، ۴۲۶ ، ۴۳۵ ،

۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۴۰ ، ۴۴۵ ،

۴۴۶ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۷۱

یغمای جندقی ۳۳

یغمایی ، حبیب ۴۷۲

یک سند منتشر نشده مربوط به تاریخ

مشروطیت یا نظر طالبوف

تبریزی به خط خودش ۴۳۵

یک نویسنده نوامید ، صادق هدایت

۴۶۰

یکی از مظاهر هنر سعدی ۴۶۵

یکی بود و یکی نبود ۲۳۷ ، ۲۳۹ ،

۲۴۰ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ،

۲۴۹ ، ۲۵۳ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ،

۲۵۹ ، ۲۶۴ ، ۲۶۸ ، ۲۷۰ ،

۲۷۱ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ،

۲۷۹ ، ۴۵۴ ، ۴۵۶ ، ۴۷۲

یوسف عمو ۱۲۲ ، ۱۲۵ ، ۱۴۱ ،

۱۴۶ ، ۴۴۳

یوسفی ، دکتر غلامحسین ۴۲۴ ،

۴۴۸ ، ۴۶۵

یونان ۴۷ ، ۶۳ ، ۸۱ ، ۱۶۶

یهود ، یهودیان ۲۲۱ ، ۲۲۲

## A

Akademie - Verlag ۴۳۵ ، ۴۵۱ ، ۴۵۸

Alavi, B. ۴۳۵ ، ۴۵۱ ، ۴۵۸

Algar, Hamid ۴۵۰

A Literary History of Persia

۴۴۰-۴۴۲

Allahabad ۴۳۰

Als wär,s ein Stück von mir ۴۷۱

*Confessions* ۴۷۰

## D

*Das dram in Persen* ۴۵۷

*Detstvo* ۴۷۱

*De vulgari eloquentia* ۴۵۴

*Dichtung und Wahrheit* ۴۷۰

*Dictionary of World Literary*

*Terms* ۴۷۰

*Djounji Chahadet. Le cantique*

*du Martyr* ۴۵۶

*Don Carlos* ۴۵۳

*Dordrecht* ۴۵۱ '۴۴۸ '۴۴۰ '۴۳۵

D. Reidel Publishing Co.

۴۵۱ '۴۴۰ '۴۳۵

Dowson ۴۶۹

## E

*Écho d'Orient* ۲۹۱

Elliot ۴۶۹

*En folkefiende* ۴۵۳

Ethé, H. ۴۳۰ '۴۶۹

*Europe* ۲۹۱

## F

Flower, Richard L. G. ۴۶۴

*Animal Farm* ۴۶۷

*Autobiography* ۴۷۰

*Autobiography of Bertrand Russell*

۴۷۱

## B

Berlin ۴۶۴ '۴۵۸ '۴۵۱ '۴۳۵

Bernardin de Saint - Pierre ۴۵۳

*Beyond the Chains of Illusion*

۴۶۴

Bijvoegsel ۴۳۱

Bland, N. ۴۳۰

Browne, E. G ۴۴۰

## C

Cambridge ۴۵۱ '۴۴۰ '۴۳۵

Cambridge University Press

۴۵۱ '۴۴۰ '۴۳۵

*Cat. of the Pers. Mss.* ۴۶۹

*Cat. des manus. Pers...* ۴۶۹

Chodzko , Alexandre ۴۵۷ ' ۴۵۶

Christensen, A. ۴۵۱

*Confession d'un enfant du siècle*

۴۷۰



Impertinences ۲۹۱

*Islamic Culture* ۴۶۹

## J

Jahn, Karl ۴۵۱ '۴۴۸ '۴۴۰ '۴۳۵

*Journal of the Royal Asiatic Society* ۴۳۰

## K

Kamshad, H. ۴۴۰ '۴۳۹ '۴۳۸ '۴۳۵  
'۴۵۳ '۴۵۲ '۴۵۱ '۴۴۹ '۴۴۸ '۴۴۱  
' ۴۶۳ '۴۶۲ '۴۶۱ '۴۶۰ '۴۵۵ '۴۵۴  
۴۶۹ '۴۶۷ '۴۶۶ '۴۶۵

Keddie, N. R. ۴۵۰

Kiev ۴۵۷

Krimsky ۴۵۷

Kubíčková ۴۴۸

## L

La Magie en Perse ۳۱۸

*L'Art antique de la Perse* ۴۵۶

*L' Avaro* ۴۵۳

Law, Henry D. G. ۴۶۵

*Le Café de Surat* ۴۵۳

Leeuwarden ۴۳۱

Le Génie persan ۴۵۸

Fromm, Eric ۴۶۴

## G

George Allen & Unwin ۴۷۰

*Geschichte und Entwicklung der  
Modernen Persischen Literatur*

' ۴۴۹ ' ۴۴۸ ' ۴۳۹ ' ۴۳۸ ' ۴۳۵

' ۴۵۵ ' ۴۵۴ ' ۴۵۳ ' ۴۵۲ ' ۴۵۱

۴۶۶ ' ۴۶۵ ' ۴۶۴ ' ۴۶۲ ' ۴۵۸

۴۶۹ ' ۴۶۷

Gobineau, A. ۴۵۷

G. P. Maisonneuve et Larose ۴۵۶

## H

*History of Asafud-Daula...* ۴۳۰

*History of India* ۴۳۰ '۴۲۹

*History of Iranian Literature*

۴۵۱ '۴۴۸ '۴۴۰ '۴۳۵

Hoey, W. ۴۳۰

Holland ۴۵۱ '۴۴۸ '۴۴۰ '۴۳۵

*Homme et Monde* ۴۶۰

H. W. Hermann Verlag ۴۶۴

## I

Ibsen, Henrik ۴۵۳

*Misanthrope* ۴۹  
*Modern Persian Prose Literature*  
 ۴۵۱ '۴۳۵  
*Moi Universitety* ۴۷۸  
*Molière* ۴۵۳

## N

New York ۴۶۵

## O

Orwell, George ۴۶۷  
*Otrochestvo* ۴۷۸

## P

Paris ۴۵۸ '۴۵۷ '۴۵۶ '۴۵۰  
*Past and Present* ۴۵۰  
 Pelly, Lewis ۴۵۷  
*Perotes et Perasiennne* ۴۹۰  
 Persian Writers ۴۶۵  
*Persidski Theatre* ۴۵۷  
*Persky Theatre* ۴۵۷  
*Poems of Mirza Abu Talib...* ۴۳۰  
 Presses Universitaires de France  
 ۴۵۰

## R

*Religion and State in Iran*

Leipzig ۴۵۷  
*Le Médieum* ۴۶۰  
 Leningrad ۴۵۷  
 Le Rôle de la femme dans la  
 révolution persane ۴۵۸  
*Le Shī'ism Imāmīte* ۴۵۰  
*Les Religions et les philosophies*  
*dans l'Asie Centrale* ۴۵۷  
*Le Théâtre et la danse en Iran*  
 ۴۵۶  
*Le Théâtre persan* ۴۵۷  
*Le Voile d'Isis* ۳۸۸  
*Liber Amicorum Romain Rolland*  
 ۴۵۸  
*Life and Letters* ۴۶۵  
 Litten Wilhelm ۴۵۷  
 London ۴۶۴ '۴۳۸ '۴۲۹  
 Loon, Hendrik Wilhelm van ۴۵۳  
 Lunatique ۳۸۸

## M

Machalski, F. ۴۴۹ '۴۴۸  
*Mémoires* ۴۷۸ '۴۷۰  
*Mémoires d'outre - tombe* ۴۷۰  
*Mercur de France* ۲۹۱

۴۳۰  
The Persian 'Ulamā and Constitutional Reform ۴۵۰  
*The Sane Society* ۴۶۴  
*The Story of Mankind* ۴۵۳  
Thoreau, Henry David ۴۷۱  
Toussaint, Franz ۴۵۸

## U

University of California Press ۴۵۰  
U. S. A. ۴۵۰

## V

*V Lyudyakh* ۴۷۱  
*Voyages du prince persan...* ۴۳۰

## W

*Walden or Life in the Woods* ۴۷۱  
*Wilhelm Tell* ۴۵۳

## Y

*Yunost* ۴۷۱

## Z

Zürich ۴۵۸  
*Zustände imheutigen Persien wie sie das Reisebuch Ibrahim Begs enthüllt* ۴۴۱

1785-1906 ۴۵۰

*Revue Littéraire* ۲۹۱

Rezvani, M. ۴۵۷ '۴۵۶

Rieu ۴۳۰ '۴۲۹

*Reizen van Mirza Abu Taleb...*

۴۳۰

Routledge & Kegan Paul Ltd.

۴۶۴

*Rubaiyat d'Omar Khayyam* ۴۵۸

Rypka, Jan '۴۴۶ '۴۴۰ '۴۳۹ '۴۳۸ '۴۳۵

۴۶۷ '۴۶۶ '۴۶۴ '۴۶۰ '۴۵۵ '۴۵۱ '۴۴۸

## S

*Sadeq-e Hedayät, 1903-1951, Eine literaische Analyse* ۴۶۴

Sampingué ۳۱۸

Sankhdher, B. M. ۴۲۹

Schiller, Friedrich ۴۵۳

Schulz, Dr. Walter ۴۴۱

Shipley, Joseph. T. ۴۷۰

Simon & Schuster, Inc. ۴۶۴

## T

The Origins of the Religious-radical Alliance in Iran ۴۵۰

*The Travels of Mirza Abu Talib..*

## فهرست مراجع

### ۱- به زبانهای فارسی و عربی

- از صبا تا نیما ، یحیی آرین پور ، دو جلد ، تهران ( کتابهای جیبی ) ۱۳۵۰ .  
از کوچه رندان ، دکتر عبدالحسین زرین کوب ، تهران ( کتابهای جیبی ) ۱۳۴۹ .  
اصفهان نصف جهان ، صادق هدایت ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۳ .  
امثال و حکم ، علی اکبر دهخدا ، چهار جلد ، چاپ دوم ، تهران ( امیر کبیر )  
۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ .  
امراء البیان ، محمد کردعلی ، قاهره ۱۳۵۵ هـ . ق .  
امیر ارسلان ، میرزا محمدعلی نقیب الممالک ، تصحیح دکتر محمدجعفر محجوب ،  
تهران ( کتابهای جیبی ) ۱۳۴۰ .  
امیر ارسلان ، ایرج پزشک نیا ، سخن ، دوره سیزدهم ، شماره ۳ ( تیر ۱۳۴۱ )  
ص ۳۶۹ - ۳۷۱ .  
اندیشه قانون خواهی در ایران ، دکترهما ناطق ، نگین ، سال دوازدهم ، شماره  
۱۳۹ ( سیام آذر ۱۳۵۵ ) . ص ۱۱ - ۱۴ ، ۴۹ - ۵۳ .  
اندیشه های طالبوف ، دکتر فریدون آدمیت ، سخن ، دوره شانزدهم ،

- شماره ۵ (خرداد ۱۳۴۵) ص ۴۵۴ - ۴۶۴ ، شماره ۶ (تیر ۱۳۴۵)  
 ص ۵۴۹ - ۵۶۳ ، شماره ۷ (مرداد ۱۳۴۵) ص ۶۹۱ - ۷۰۱ ،  
 شماره ۸ (شهریور ۱۳۴۵) ص ۸۱۵ - ۸۳۵ .
- اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی ، دکتر فریدون آدمیت ، تهران (طهوری)  
 . ۱۳۴۶
- انقلاب مشروطیت ایران ، دکتر محمد اسماعیل رضوانی ، تهران (ابن‌سینا)  
 . ۱۳۴۵
- ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران ، دکتر فریدون آدمیت ، جلد نخستین ،  
 تهران ۱۳۵۵ .
- بحث کوتاهی درباره صادق هدایت و آثارش ، دکتر رحمت مصطفوی ، چاپ  
 دوم ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۵۰ .
- بحث و نقد درباره ده رمان بزرگ جهان ، سامرست موام ، ترجمه کاوه دهگان ،  
 تهران (علمی) ۱۳۴۶ .
- بنیاد نمایش در ایران ، دکتر ابوالقاسم جنتی عطائی ، تهران (ابن‌سینا) ۱۳۳۳ .
- بوف کور ، صادق هدایت ، چاپ چهارم ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۳۱ .
- البومة العمياء ، بوف کور ، ترجمه ابراهیم الدسوقی شتا ، مصر ۱۹۷۶ .
- بهرام‌گور انکلساریا ، ابراهیم‌پور داود ، سخن ، دوره دوم ، شماره ۶ (خرداد  
 ۱۳۲۴) ص ۴۱۷ - ۴۱۹ .
- به یاد علی نوروژ ، ایرج افشار ، جهان‌نو ، سال سوم (۱۳۲۷) ص ۴۶۱ .
- پانزده گفتار ، مجتبی مینوی ، چاپ دوم ، تهران (دانشگاه تهران) ۱۳۴۶ .
- پروین دختر ساسان ، صادق هدایت ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۳۳ .
- پیام کافکا ، صادق هدایت ، مقدمه بر گروه محکومین اثر کافکا .
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح‌الله صفا ، چهار جزء ، تهران (ابن‌سینا) ،

- دانشگاه تهران) ۱۳۳۲ - ۱۳۵۱ .
- تاریخ ایران باستان ، م. م. دیاکونوف ، ترجمه روحی ارباب ، تهران (بنگاه ترجمه ونشر کتاب) ۱۳۴۶ .
- تاریخ بیداری ایرانیان ، ناظم الاسلام کرمانی ، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، دوبخش ، تهران (بنیاد فرهنگ ایران) ۱۳۴۶ - ۱۳۴۹ .
- تاریخ بیهقی ، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی ، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض ، مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) ۱۳۵۰ .
- تاریخ تذکرةهای فارسی ، احمد گلچین معانی ، دوجلد، تهران (دانشگاه تهران) ۱۳۴۸ - ۱۳۵۰ .
- تاریخ جراید و مجلات ایران ، محمد صدر هاشمی ، سه جلد ، اصفهان ۱۳۲۷ - ۱۳۲۹ .
- تاریخ در ترازو ، دکتر عبدالحسین زرین کوب ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۵۴ .
- تاریخ طبرستان ، ابن اسفندیار ، تصحیح عباس اقبال ، تهران ۱۳۲۰ .
- تاریخ مشروطه ایران ، احمد کسروی ، سه جلد ، چاپ سوم ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۳۰ .
- تاریخ مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت ، ادوارد براون ، ترجمه محمد عباسی ، تهران ۱۳۳۵ .
- تأثیر ترجمه در زبان فارسی ، دکتر خسرو فرشیدورد ، فرهنگ و زندگی ، شماره ۲۳ (پاییز ۱۳۵۵) ص ۴ - ۴۷ .
- تحفة العالم ، سید عبداللطیف خان شوشتری ، حیدرآباد ۱۲۹۴ .
- تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان ، دکتر سید علی رضا نقوی ، تهران ، (علمی) ۱۳۴۷ .
- ترانه های خیام ، صادق هدایت ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۳۴ .
- ترجمه تقویم الصحة ابن بطالان ، تصحیح غلامحسین یوسفی ، تهران (بنیاد

فرهنگ ایران) ۱۳۵۰ .

ترجمه روسی «یکی بود و یکی نبود»، راهنمای کتاب، سال اول، شماره ۳  
(پاییز ۱۳۳۷) ص ۳۲۰ - ۳۲۱ .

تقریظ، محمد قزوینی، مهر، سال اول، شماره ۵ (مهر ۱۳۱۲) ص ۳۹۶ .  
التمشیل والمحاضرة، ابومنصور عبدالملك بن محمد بن اسماعیل الثعالبی، تحقیق  
عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره ۱۳۸۱ هـ. ق.

تمدن ایرانی، تألیف چندتن از خاورشناسان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران  
(بنگاه ترجمه و نشر کتاب) ۱۳۴۶ .

ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب، ابومنصور عبدالملك بن محمد الثعالبی  
النيسابوری، قاهره ۱۳۲۶ هـ. ق.

جواب به انتقادات عباس اقبال آشتیانی، سید حسن تقی زاده، در کتاب مقالات  
تقی زاده، زیر نظر ایرج افشار، تهران ۱۳۵۳، ۴/۲۸۱-۲۹۶ .  
چند سفرنامه از سفرای ایران، عباس اقبال، نشریه وزارت امور خارجه، جلد  
اول، شماره ۳ (شهریور ۱۳۲۸) ص ۲۶ - ۳۷ .

حاجی آقا، صادق هدایت، تهران (سخن) ۱۳۴۵ .  
حديقة الحقیقه، سنائی غزنوی، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۹ .  
حسن مقدم - «علی نوروز»، دکتر محمود افشار، آینده، سال اول، شماره  
۵ (آذر ۱۳۰۴) ص ۳۲۶ - ۳۲۷ .

حسن مقدم «علی نوروز»، نویسنده «جعفرخان ازفرنگ آمده»، دکتر ابوالقاسم  
جنتی عطائی، پیام نوین، سال سوم، شماره ۲ (آبان ۱۳۳۹)  
ص ۵۲ - ۶۵ .

خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران (کتابهای جیبی)  
۱۳۵۱ .

خسروی، رشید یاسمی، آینده، سال نخستین، شماره ۲ (شهریور ۱۳۰۴)

ص ۱۳۰ - ۱۳۴ .

خسی درمیقات ، جلال آل احمد ، تهران (نیل) ۱۳۴۵ .

خیمه شب بازی ، «علی نوروز» ، سعید نفیسی ، سپید و سیاه ، سال سوم ، شماره

۲۴ (دی ۱۳۳۴) .

دائرةالمعارف فارسی ، جلد اول (۱ - س) ، به سرپرستی دکتر غلامحسین

مصاحب ، تهران ۱۳۴۵ .

دارالمجانین ، محمدعلی جمالزاده ، چاپ سوم ، تهران ۱۳۳۳ .

داستان دوستان (۴) ، سید اشرف‌الدین حسینی گیلانی ، حبیب یغمایی ، یغما ،

سال بیست و یکم ، شماره ۱۲ (اسفند ۱۳۴۷) ص ۷۰۶ - ۷۰۹ .

داستانهای عامیانه فارسی (۱۶) ، امیرارسلان رومی ، دکتر محمد جعفر

محبوب ، سخن ، دوره یازدهم ، شماره ۸-۹ (آذر و دی ۱۳۳۹)

ص ۹۱۱ - ۹۲۰ ، شماره ۱۰-۱۱ (بهمن و اسفند ۱۳۳۹)

ص ۱۱۳۹ - ۱۱۴۹ ، شماره ۱۲ (نوروز ۱۳۴۰) ص ۱۲۶۴ -

۱۲۷۸ .

دبستان ایرانیان استانبول ، حسین داودی ، راهنمای کتاب ، سال بیستم ، شماره

۸ - ۱۰ (آبان - دی ۱۳۵۶) ص ۶۸۹ - ۶۹۱ .

درباره صادق هدایت ، ولسان موتقی ، ترجمه حسن قائمیان ، چاپ دوم ، تهران

۱۳۳۱ .

دلیران تنگستانی ، محمد حسین رکنزاده آدمیت ، چاپ پنجم ، تهران (اقبال)

۱۳۴۱ .

دویدگار از دوره مشروطیت ، راهنمای کتاب ، سال دوازدهم ، شماره ۵ و ۶

(مرداد - شهریور ۱۳۴۸) ص ۳۱۱ - ۳۱۲ .

دیوان خسروی ، تهران (بروخیم) ۱۳۰۴ .

دیوان ناصر خسرو ، به اهتمام سید نصرالله تقوی و مجتبی مینوی ، تهران ۱۳۰۷ .



رجال عصر ناصری ، دوستعلی معیرالممالک ، یغما ، سال هشتم ، شماره ۱۲ (اسفند ۱۳۳۴) ص ۵۵۴ - ۵۵۶ .

رسالة الغفران ، ابوالعلاء معری ، تحقیق و شرح الدكتورۃ بنت الشاطیء ، مصر ۱۹۵۰ .

زبان داستان در آثار صادق هدایت ، دکتر حمید زرین کوب ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد ، سال هفتم ، شماره ۲ (تابستان ۱۳۵۰) ص ۳۱۰ - ۳۲۹ .

زنده بگور ، صادق هدایت ، چاپ دوم ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۳۱ .  
 زهر الآداب و ثمر الالباب ، ابواسحاق ابراهیم بن علی حصری قیروانی ، با شرح دکتر زکی مبارک ، به اهتمام محمد محیی الدین عبدالحمید ، چهار جلد ، مصر ۱۳۷۲ - ۱۳۷۴ هـ . ق .

سایه روشن ، صادق هدایت ، چاپ پنجم ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۴۲ .  
 سخنوری ، دکتر محمد جعفر محبوب ، سخن ، دوره نهم ، شماره ۶ (شهریور ۱۳۳۷) ص ۵۳۰ - ۵۳۵ ، شماره ۷ (آبان ۱۳۳۷) ۶۳۱ - ۶۳۷ ، شماره ۸ (آذر ۱۳۳۷) ص ۷۷۹ - ۷۸۶ .

سرگذشت و کار جمالزاده ، مهرداد مهرین ، تهران (معرفت) ۱۳۴۲ .  
 سروته یک کرباس ، محمد علی جمالزاده ، دوجلد ، تهران (معرفت) ۱۳۴۴ .  
 سفرنامه امین الدوله ، به کوشش اسلام کاظمیه ، تهران (طوس) ۱۳۵۴ .  
 سفینه طالبی یا کتاب احمد ، طالبوف ، دوجلد ، استانبول ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ هـ . ق .  
 سگ ولگرد ، صادق هدایت ، چاپ دوم ، تهران (معرفت) ۱۳۳۰ .

سه قطره خون ، صادق هدایت ، چاپ دوم ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۳۰ .  
 سیاحتنامه ابراهیم بیگ ، زین العابدین مراغه‌ای ، جلد اول ، قاهره ۱۳۲۵ هـ . ق .  
 جلد دوم و سوم ، کلکته ۱۹۰۹ .

سیاست طالبی ، طالبوف ، تهران ۱۳۲۹ هـ . ق .

- سید محمد علی جمالزاده ، به قلم خودش ، راهنمای کتاب ، سال نوزدهم ، شماره ۱-۳ (فروردین - خرداد ۱۳۵۵) ص ۱۴۶ - ۱۸۶ ، شماره ۴-۶ (تیر - شهریور ۱۳۵۵) ص ۴۹۹ - ۵۰۱ .
- سیمای قهرمان در داستانهای عامیانه ، سیروس پرهام ، صدف ، سال اول ، شماره ۴ (دی ۱۳۳۶) ص ۲۸۵ - ۲۹۱ .
- شاهکار (عموحسینعلی) ، محمدعلی جمالزاده ، تهران ، بی تاریخ .
- شاهکارهای نثر فارسی معاصر ، سعید نفیسی ، دوجلد ، تهران (معرفت) ۱۳۳۰-۱۳۳۲ .
- شرح حال ، محمدعلی جمالزاده ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، سال ششم ، شماره ۳ (آذر ۱۳۳۳) ص ۲۶۳ - ۲۸۱ .
- شرح حال آقای جمالزاده به قلم خود ، سیدحسن تقی‌زاده ، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ، سال ششم ، شماره ۳ (آذر ۱۳۳۳) ص ۲۵۶-۲۶۳ .
- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه ، عباس اقبال ، یادگار ، سال دوم ، شماره ۱ (شهریور ۱۳۲۴) ص ۷۳ - ۷۵ .
- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه ، عبدالله مستوفی ، سه جلد ، چاپ دوم ، تهران (زوار) ۱۳۴۳ .
- شرح زندگانی من ، مجتبی مینوی ، راهنمای کتاب ، سال ششم ، شماره ۱ و ۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲) ص ۲۲ - ۲۶ .
- شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه ، مجتبی مینوی ، راهنمای کتاب ، سال هفتم ، شماره ۲ (زمستان ۱۳۴۳) ص ۲۹۶-۳۰۰ .
- شعر معاصر ایران ، دکتر رعدی آدرخی ، یغما ، سال بیست‌ویکم ، شماره ۹ (آذر ۱۳۴۷) ص ۴۸۰ - ۴۸۶ ، شماره ۱۰ (دی ۱۳۴۷) ص

۵۴۸ - ۵۵۵ ، شماره ۱۱ (بهمن ۱۳۴۷) ص ۶۰۵ - ۶۰۹ ، سال  
 بیست و دوم ، شماره ۱ (فروردین ۱۳۴۸) ص ۷ - ۱۳ ، شماره ۲  
 (اردیبهشت ۱۳۴۸) ص ۶۷ - ۷۶ ، شماره ۳ (خرداد ۱۳۴۸)  
 ص ۱۳۲ - ۱۴۰ .

الشعر والشعراء ، ابن قتیبة دینوری ، لبنان (دارالثقافة) ۱۹۶۴ .  
 شمس و ظفرا ، محمد باقر میرزا خسروی ، چاپ دوم ، تهران (کلاله خاور)  
 ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ .

صادق هدایت و روانکاوای آثارش ، دکتر محمد ابراهیم شریعتمداری ، تهران  
 ۱۳۴۳ .

صادق هدایت و شاهکارش ، آندره روسو ، ترجمه حسن قائمیان ، سخن ، دوره  
 چهارم ، شماره ۹ (شهریور ۱۳۳۲) ص ۷۴۰ - ۷۴۵ .  
 طالب اف ، ایرج افشار ، یغما ، سال چهارم ، شماره ۵ (مرداد ۱۳۳۰)  
 ص ۲۱۴ - ۲۲۱ .

طالبوف ، یوسف اعتصامی ، بهار ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۲۱ ، مجلد اول ،  
 ص ۱۰۶ - ۱۱۰ .

علی نوروز (حسن مقدم) ، ایرج افشار ، یغما ، سال هشتم ، شماره ۱۲ (اسفند  
 ۱۳۳۴) ص ۵۶۹ - ۵۷۰ .

عهد اردشیر ، پژوهنده عربی : احسان عباس ، ترجمه سید محمد علی امام  
 شوشتری ، تهران (انجمن آثار ملی) ۱۳۴۸ .

غرر السیر معروف به غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم ، ابومنصور ثعالبی ،  
 تصحیح و ترجمه زتنبرگ ، پاریس ۱۹۰۰ م . ، چاپ افست ،  
 تهران ۱۹۶۳ .

فارسی شکرست ، محمد علی جمالزاده ، کاوه ، سال دوم (دوره جدید) ، شماره

- ۱ (جمادی الاولى ۱۳۳۹/ژانویه ۱۹۲۱) ص ۸-۱۱ (ص ۴۴۲ - ۴۴۵ چاپ دوم) .
- فرهنگ فارسی ، دکتر محمد معین ، شش جلد ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۴۲ - ۱۳۵۲ .
- فرهنگ لغات عامیانه ، محمد علی جمال زاده ، به کوشش دکتر محمد جعفر محبوب ، تهران (فرهنگ ایران زمین) ۱۳۴۱ .
- فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران ، دکتر فریدون آدمیت ، تهران ۱۳۵۴ .
- فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی ، احمد گلچین معانی ، جلد هفتم در دو جزء ، مشهد ۱۳۴۶ .
- قصص من الادب الفارسی المعاصر ، ابراهیم الدسوقی شتا ، مصر ۱۹۷۵ .
- کتاب صادق هدایت ، گردآورده محمود کتیرایی ، تهران (اشرفی ، فرزین) ۱۳۴۹ .
- کتاب مستوفی و آذربایجان ، مهندس ناصح ناطق ، ضمیمه سال هجدهم یغما ، ۱۳۴۴ .
- کلیله و دمنه ، ابوالمعالی نصرالله منشی ، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی ، تهران (دانشگاه تهران) ۱۳۴۳ .
- گروه محکومین ، کافکا ، ترجمه حسن قائمیان ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۳۷ .
- گفتگو با مینوی ، نقل از «کتاب امروز» ، راهنمای کتاب ، سال بیستم ، شماره ۱-۲ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۵۶) ص ۶۴ - ۱۰۴ .
- لسان العرب ، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم ابن المنظور الافریقی المصری ، پاترده جلد ، بیروت ۱۳۷۴ - ۱۳۷۶ ه. ق.
- لطف الحکمة ، سراج الدین محمود ارموی ، تصحیح غلامحسین یوسفی ، تهران

(بنیاد فرهنگ ایران) ۱۳۵۱ .

نعت‌نامه ، علی‌اکبر دهخدا ، زیر نظر دکتر محمد معین ، دکتر سید جعفر شهیدی ، تهران ۱۳۲۵ -

مجله‌التواریخ والقصص ، تصحیح ملک‌الشعراء بهار ، تهران (خاور) ۱۳۱۸ .

مجموعه اشعار دهخدا ، به کوشش دکتر محمد معین ، تهران (زوار) ۱۳۳۴ .

مجموعه سخنرانیهای اولین و دومین هفته فردوسی ، به کوشش دکتر حمید زرین‌کوب ، مشهد (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) ۱۳۵۳ .

مسائل الحیات ، طالبوف ، تفلیس ۱۳۲۴ ه. ق.

مسالك المحسنين ، طالبوف ، تهران (خاور) .

مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب‌خان ، به کوشش حسین خدیو جم ، تهران (کتابهای جیبی) ۱۳۵۲ .

مقدمه‌ای بر کتاب امیر ارسلان ، جلال نعمه‌اللهی ، اندیشه و هنر ، دوره سوم ، شماره ۶ (فروردین ۱۳۳۸) ص ۴۰۸ - ۴۱۷ .

میرزا ابوطالب اصفهانی ، دکتر سید حیدر شهریار تقوی ، ارمغان ، دوره چهل و یکم ، شماره ۷ (مهر ۱۳۵۱) ص ۴۹۶ - ۵۰۰ .

نامه اهل خراسان ، غلامحسین یوسفی ، تهران (زوار) ۱۳۴۷ .

نامه‌های دهخدا ، محمدعلی جمال‌زاده ، راهنمای کتاب ، سال دوازدهم ، شماره ۷ و ۸ (مهر - آبان ۱۳۴۸) ص ۴۶۱ - ۴۶۳ .

نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده ، به کوشش ایرج افشار ، تهران (جاویدان) ۱۳۵۳ .

نثر فارسی معاصر ، ایرج افشار ، تهران (معرفت) ۱۳۳۰ .

نخستین کنگره نویسندگان ایران ، تهران ۱۳۲۶ .

نظری به هنر نمایش در ایران ، علی نصیریان ، نمایش ، دوره دوم ، شماره ۹ (بهمن ۱۳۳۶) .

- نقد حال ، مجتبی مینوی ، تهران (خوارزمی) ۱۳۵۱ .
- نگاهی کوتاه به داستان نویسی معاصر ایران ، جمال میرصادقی ، سخن ، دوره بیست و ششم ، شماره ۹ (شهریور ۱۳۵۷) ص ۹۱۳ - ۹۳۱ .
- نوشته‌های پراکنده صادق هدایت ، گردآورده حسن قائمیان ، تهران (امیر کبیر) ۱۳۳۴ .
- نهاية الارب في فنون الادب ، شهاب‌الدین احمد بن عبدالوهاب النویری ، هجده جلد ، قاهره ۱۳۴۲ - ۱۳۷۴ هـ . ق .
- وفیات معاصرین (۸) ، طالبوف ، محمد قزوینی ، یادگار ، سال پنجم ، شماره ۴ و ۵ (آذر - دی ۱۳۲۷) ص ۸۶ .
- هزارپیشه ، محمدعلی جمالزاده ، تهران ۱۳۲۶ .
- هفت کشور ، ترجمه محمدعلی جمالزاده ، تهران (معرفت) ۱۳۴۰ .
- هنر شاعری (بوطیقا) ، ارسطو ، ترجمه فتح‌الله مجتبائی ، تهران (اندیشه) ۱۳۳۷ .
- یادبودهای سفارت استانبول ، خان‌ملک ساسانی ، تهران ۱۳۴۵ .
- یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه ، دوستعلی معیرالممالک ، تهران (علمی) بی تاریخ .
- یادگارهایی از روزگار جوانی جمالزاده (محفل ادبی ایرانیان در برلن) ، محمدعلی جمالزاده ، راهنمای کتاب ، سال شانزدهم ، شماره ۷ و ۸ و ۹ (مهر - آذر ۱۳۵۲) ص ۴۱۵ - ۴۲۴ ، شماره ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (دی - اسفند ۱۳۵۲) ص ۶۲۲ - ۶۴۵ .
- يك سند منتشر نشده مربوط به تاریخ مشروطیت یا نظر طالبوف تبریزی به خط خودش ، نصره‌الله فتیحی ، یغما ، سال پانزدهم ، شماره ۴

(تیر ۱۳۴۱) ص ۱۷۶ - ۱۸۰ .

یک نویسنده نومید ، صادق هدایت ، پاستور والری - رادو ، ترجمه حسن قائمیان ، سخن ، دوره پنجم ، شماره ۵ (اردیبهشت ۱۳۳۳) ص

۳۴۹ - ۳۵۵ .

یکی بود یکی نبود ، محمدعلی جمالزاده ، برلین (کاویانی) ۱۳۴۰ ه. ق.

۱۹۲۲/ .

## ۲- به زبانهای دیگر

Abolhamd, Abdolhamid et Pakdaman, Nasser, *Bibliographie française de civilisation iranienne*, 2 vols., l' Université de Tehran 1971-1973 .

Abu Talib Khan, *History of Asafud-Daula*, trans. of Tafzihul Gha-filin, tr. by W. Hoey, Allahabad 1885.

Abu Talib Khan, *Poems of Mirza Abu Talib Khan*, George Swin-ton, London 1807 .

Abu Talib Khan, *The Travels of Mirza Abu Talib Khan in Asia, Africa and Europe...*, trans. by Charles Stewart, 2 vols., London 1810.

Abu Taleb Khan, *Voyages du prince persan Mirza Abou Taleb-khan en Asie, en Afrique, en Europe*, par Charles - Malo, Paris 1819.

Abu Taleb Khan, *Reizen van Mirza Abu Taleb Khan in Asie, Africa en Europa*, in Twee Deelen, Leeuwarden, Bijvoegsel, 1813 .

Alavi, B., *Geschichte und Entwicklung der Modernen Persischen Literatur*, Akademie - Verlag, Berlin 1964.

Algar, Hamid, *Religion and State in Iran 1785 -1906' The Role of the Ulama in the Qajar Period*, University of California Press, 1969.

Bland, N., *Lubb al-Siyar*, *Journal of the Royal Asiatic Society*, vol IX, p. 47.

Bloch, E., *Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale de Paris*, 4 vols, Paris 1905-1934.

Browne, E. G., *A Literary History of Persia*, 4 vols., Cambridge University Press, 1953.

Ethé, H., *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, 2 vols., I'Oxford 1903; II, revised and completed by E. Edwards, Oxford 1937 .

Flower, Richard L. G., *Sadeq-e Hedayât*, 1903-1951, *Eine literarische Analyse*, Berlin (West), H. W. Herrmann Verlag, 1977 .

Fromm, Eric, *Beyond the Chains of Illusion*, New York 1962.

Fromm, Eric, *The Sane Society*, London 1973 .

Gobineau, Comte de, *Les Religions et les philosophies dans l'Asie Centrale*, Paris 1866.

Kamshad, H., *Modern Persian Prose Literature*, Cambridge University Press, 1966 ..

Keddie, N. R., "The Origins of the Religious-radical Alliance in Iran," *Past and Present*, No. 34, pp. 70-78.

Machalski, F., "Shams-u Tughrâ, Roman historique de Moḥammad Bâqir Khusruvî," *Charisteria Orientalia*, Prague 1956, pp.149-163.

Meredith - Owens, G. M., *Handlist of Persian Manuscripts 1895-*



1966, London 1968 .

Nawabi, Y. M., *A Bibliography of Iran*, 2 vols., Tehran 1969-1971.

Rezvani, Medjid, *Le Théâtre et la danse en Iran*, Paris 1962.

Rieu, Ch., *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum*, 4 vols., London 1966.

Rypka, Jan, *History of Iranian Literature*, ed. Karl Jahn, Dordrecht - Hollond 1968 .

Sabā, Moḥsen, *Bibliographie française de l'Iran*, 3me éd., l'Université de Tehran, 1966.

Sabā, Moḥsen, *English Bibliographie of Iran*, Tehran 1965.

Schulz, Dr. Walter, *Zustände im heutigen Persien wie sie das Reisebuch Ibrahim Begs enthüllt*, Leipzig 1903.

Yousofi, Gholam Hosein, "Dehkhodā's Place in the Iranian Constitutional Movement," *Z. D. M. G.*, Band 125, Heft 1 (1975), pp. 117-132 .



*Dictionary of World Literary Terms*, ed. Joseph T. Shipley, London, George Allen & Unwin, 1955 .

*Encyclopaedia of Islam*, New edition, E. J. Brill, Leiden 1960-...  
= *E I* (2) .

## تصحیحات

| صفحه | سطر     | درست                          | صفحه | سطر | درست                               |
|------|---------|-------------------------------|------|-----|------------------------------------|
| ۷    | ۵       | بگذرانند                      | ۱۵۷  | ۸   | وی <sup>۱۵</sup> . همین منظومه است |
| ۷    | ۱۷      | بسبب                          | ۱۷۱  | ۳   | تشنید                              |
| ۱۹   | ۱       | (۲۳۱)                         | ۱۷۱  | ۱۳  | ساخته‌اید                          |
| ۲۲   | ۱۴ و ۱۳ | مثلاً حمایت                   | ۱۷۶  | ۲۳  | می‌کرد «يك»                        |
| ۲۲   | ۱۵      | مخاطرات این                   | ۱۸۰  | ۱۰  | آن كنگ زدن‌ها                      |
| ۲۶   | ۱۰      | خواجه طاووس و خواجه كاووس ۱۹۶ | ۸    |     | مسأله‌ای                           |
| ۲۶   | ۲۲      | اتفاقاً                       | ۲۰۵  | ۱۲  | ۲۴۱/۱ -                            |
| ۵۵   | ۲۲      | اگر سفرنامه او در شرق         | ۲۰۸  | ۱۲  | این رمان                           |
| ۵۹   | ۱۱      | آنان در حقیقت                 | ۲۱۷  | ۷   | ۲۳۹/۱                              |
| ۶۸   | ۱       | چپر خانه                      | ۲۱۷  | ۹   | ۵/۳                                |
| ۷۲   | ۱۱      | عدم بلدیت :                   | ۲۱۸  | ۲۱  | علاقه و شغل                        |
| ۷۸   | ۱۶      | تأثیرش                        | ۲۲۲  | ۱۷  | ونیز                               |
| ۸۴   | ۹       | هشیارتر                       | ۲۲۳  | ۸   | تفرق کلمه                          |
| ۸۵   | ۱۴      | مجلس اول                      | ۲۲۶  | ۱۴  | نیست .                             |
| ۸۵   | ۱۷      | رییکا                         | ۲۴۷  | ۲۲  | (۱۳۵۲) ، قصه‌ما بسر رسید           |
| ۸۹   | ۳       | مختلف                         |      |     | (۱۳۵۷) .                           |
| ۸۹   | ۸       | راوی داستان                   | ۲۵۹  | ۲۱  | چنان که مرد                        |
| ۱۰۳  | ۹       | کم خوراکی                     | ۲۶۶  | ۴   | یاراوی                             |
| ۱۲۲  | ۵       | تعصب                          | ۲۶۶  | ۱۸  | آگاه کرده                          |
| ۱۲۷  | ۹       | زمان»                         | ۲۸۵  | ۲۰  | قدرش                               |
| ۱۴۲  | ۱۷      | خواه بخندند»                  | ۲۸۸  | ۹   | كلثوثیمناز                         |
| ۱۵۲  | ۱۹      | فرانسوی را                    | ۲۸۸  | ۱۹  | Ch. F.                             |

| صفحه     | سطر     | درست                 | صفحه | سطر                    | درست                     |
|----------|---------|----------------------|------|------------------------|--------------------------|
| ۲۸۸      | ۲۲      | André                | ۴۳۱  | ۱۰                     | محامد کحیابیگ            |
| ۲۹۶      | ۵       | ظهور آنها تازه روبرو | ۴۳۱  | ۲۲                     | نواحی                    |
| ۳۰۰      | ۱۹      | وباتریت              | ۴۳۳  | ۵                      | محافظت                   |
| ۳۰۱      | ۱۰      | allons !             | ۴۳۳  | ۶                      | ، ۲۷۲، ۲۷۱               |
| ۳۱۱      | ۴       | ۷<br>غرب ،           | ۴۳۳  | ۷                      | ، ۱۷۱                    |
| ۵۰۱، ۳۲۰ | ۱۹، ۱   | شنیتسلر              | ۴۳۳  | ۱۲                     | حاضر                     |
| ۳۲۸      | ۱۷      | دورست .              | ۴۳۷  | ۱۰                     | کم‌مایه و عوام           |
| ۳۳۴      | ۱       | ریپکا ،              | ۴۳۸  | ۱۱                     | المحسنین                 |
| ۳۳۵      | ۱۳      | و تسلیم              | ۴۳۸  | ۲۳                     | Calif.                   |
| ۳۳۹      | ۲۳ و ۲۲ | پس و پیش است         | ۴۴۰  | ۲                      | توهم                     |
| ۲۴۸      | ۲۲      | صریح                 | ۴۴۲  | ۳                      | 181.                     |
| ۳۵۱      | ۷       | نیز اشعار            | ۴۴۳  | ۶                      | چیزی                     |
| ۳۵۲      | ۲۰      | واشکال               | ۴۴۳  | ۱۷                     | زیارت                    |
| ۳۵۴      | ۲۱      | نوشته‌های او         | ۴۴۴  | ۷                      | ۱۳۷۵                     |
| ۳۶۲      | ۲       | می‌رود               | ۴۴۵  | ۹                      | ، ۱۱۵-۲۰/۱               |
| ۳۷۴      | ۸       | جلودای               | ۴۴۷  | ۸                      | Orientalia               |
| ۳۷۵      | ۶       | باشد                 | ۴۵۰  | ۱۰                     | ص ۲۶۵ -                  |
| ۳۷۹      | ۱۰      | خلال                 | ۴۵۳  | ۱۶                     | L'Avare - ۴۸             |
| ۳۸۶      | ۱۳      | می‌گذراند            | ۴۵۴  | ۱۶                     | ریپکا می‌نویسد           |
| ۳۹۱      | ۱       | شبانروز              | ۴۵۵  | ۲                      | مصطلحات                  |
| ۳۹۴      | ۱۹      | تابلویی              | ۴۵۹  | ۱۲                     | ص ۲۹۵                    |
| ۴۰۰      | ۶       | بوده و               | ۴۶۱  | ۱                      | فردید                    |
| ۴۱۱      | ۱۶      | محاوره               | ۴۷۲  | ۶                      | ص ۳۸۰ کتاب حاضر          |
| ۴۱۴      | ۱۱ و ۱۰ | پس و پیش است         | ۴۷۳  | ۱۵                     | ۲۳۲ بجای : هیچ ندیده‌ام. |
| ۴۱۸      | ۲۰-۱۹   | خیال‌پردازی          | ۴۸۵  | ستون ۱/ سطر ۷ بانگ‌نای |                          |
| ۴۲۵      | ۱۹      | ۱۱۴۹، ۱۲۶۴-          | ۵۰۱  | ۲۰                     | شوتر                     |
| ۴۲۶      | ۵       | شماره ۳ )            | ۵۲۴  | ستون ۱۴/۱ rari         |                          |





Mashhad University

# **Dīdārī Bā Ahl.i Qalam**

**On Twenty Persian Prose Works**

**Volume 2**

**By**

Ch. H. Yousofi, Lit. D.

Mashhad University Press

Mashhad, 1978 - 79